

شه پیروز گر پیروز نامت
به پیروزی شه انجم علامت
شده پیروزه گردون نگینت
مسخر گشته ملک روم و چینت



Exhibited at
Grolier Club 1892
by Hoe. Reproduced Catalogue
No. 109. page 48.
Miniature Page 177–1[illegible]

حاى ياو
دا



عبارلكم
درحصى صارو



بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سلسله انتظام کارگاه آفرینش که مظاهر حقیقت نمای شهود و شواهد قدرت واجب الوجود است
وابسته بظهور بزرگواری بزرگ نهادی باید که بار عالم و عالمیان از بازوی تایید الهی بر تواند گرفت
و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سر انجام تواند نمود و شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او
تابد و بارقهٔ ابهت از لوحهٔ احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت بسازوی است او استقامت یابد
این چهار سوی سلطنت بدستیاری فکر درست او رونق و بها یابد و زر ناب که نقد خزانهٔ امانت است
بسکهٔ عدل او کامل عیار بر آید و گوهرهای شب چراغ که صیقل زدهٔ مهر انجم است بتاج دولت او سربلندی
بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و شش جهت مملکت از ناحیهٔ لوای او تاب گیرد و آتش
فتنه را آب تیغ جهانگشای او نشاند و برق حادثه را سحاب چتر گردون سای منطفی سازد همتش آبادی
خراب آباد دلها مقصود بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد محبتش در نهانخانهٔ
ضمیر خواص و عوام وطن سازد و درود دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد بلکه صفوف ملائکه که جلوه
نمایان مقام ثبات اند از چشمه سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او شگوفه
و نمایند صفوف حمد که ثابت قدمان مقام ستایند هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم
عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند ~ همین نه جانور از دین و داد تاجوران ٭ بامن و عیش گراید زیب و فر گردد ٭
بنوبهار عدالت مدر سنگ گیاه ٭ گناه نخل شود نخل بارور گردد ٭ فروغ عدل دهد آن اثر بروی زمین ٭
که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد ٭ چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود

واستحقاق این منصب عالی داشت و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او
می تافت و لوایح مشکبار جهان آرای از عنفوان صغر او مشام جان انفس و آفاق میرسید شکوه
جهانبانی از لوحه پیشانی او هویدا و خورشید فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌تافت
آثار تخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود و رقوم فرمانروائی از خطوط دست او خوانده میشد و زمانی که افلاک
در چندین ادوار انتظار آن می بردند رسید و دوری که انجم در چندین قرانات فرصت آن می جستند ظهور
یافت انتظام نخستین سلسله کون و مکان ندای بشارت در دادند و نوید رسانان سکنه زمین و آسمان به پیام امن
و امان زبان حال برگشادند شعر که ای گهر تخت بخاتم ترا ۞ دور شهنشاهی عالم ترا ۞ کوس فلک
بارگی کوس تست ۞ بخت هواخواه قدم بوس تست ۞ بر سر دل تاج شرافت تراست ۞ خطبه خود خوان که خلافت
تراست ۞ در هنگامی که سلطان جان بخش گردون ببرج سعادت حوت رسید و نظر به بیت الشرف آمده
بود که تخت چارپایه حمل را بجلوس سعادت منور سازد و عیار آلودگان خطه خاک را بفیض عام تازه و گرداند
تبانید ذو الجلال و اتفاق جنود دولت و اقبال م بساعتی که بر و آسمان سجده کند ۞ در عیدگاه خطه دلگشای کلانور
که م باد قبله دولت و اقبال هر در هر دور ۞ جشن عالی و مجلس والا که غیرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب داده
شعر دل افروز جشنی که آراستند ۞ درون و برون هر دو پیراستند ۞ نمودند در صحن این سبز کاخ ۞ بساطی
چو میدان همت فراخ ۞ سراپردهای مکلل کلاه ۞ کشیدند بر دور جشنگاه ۞ کران تا کران فرش آن
سرزمین ۞ پرند خطا بود و دیبای چین ۞ ز بس سایبانهای زرینه بار ۞ هوا بود چون پرده زرنگار ۞ فلک را
گرفته در زرناب ۞ که خورشید در جنس نیلی نقاب ۞ ز بس نکهت بزم میرفت دور ۞ فلک نافه مشک
بود از بخور ۞ بزرگان درگاه برخاستند ۞ عروسانه تختی برآراستند ۞ که دوشیزه سلطنت را بعقد
شاه جوانبخت بندند عقد ۞ دو عالم بیکجا فراهم کنند ۞ به پیوند جاوید محکم کنند ۞ زبان امید پرده در
پرده ساز ۞ که ای بخت با تخت دولت نیاز ۞ شهی میکشد بر تخت جای ۞ که خواهد شدن تخت از دو پای
کسی می نشیند بر اورنگ جاه ۞ که خواهد ببخت بردن پناه ۞ بالجمله قریب نصف النهار جمعه سیوم ربیع الثانی
سال نهصد و شصت و سه هجری آن سلاله دودمان تیموری و چراغ افروز خاندان سلطنت و سروری بسعادت و اقبال بر تخت

دولت و اورنگ خلافت جلوس فرمودند و نوای مبارکبادی آن جشن جهت بلند آوازه شد



و منبر آسمان منظر بنام نامی و خطبهٔ گرامی حضرت خاقان اکبر رونق جاوید یافت و دعای ازدیاد عمر و اقبال
آن مظهر جاه و جلال از جهت و راست برخاست و در آن روز کیمیا اثر طغرای فرمانروائی بخطاب مستطاب
اعلیحضرت خاقانی آرایش جاوید پذیرفت و منشور کشاهی بخاتم دولت زینت ابد گرفت و سکه جهانگیری در دار الضرب
اقبال بنام اشرف مسکوک شد و اقسام نقود بمعیار عدل آنحضرت رواج یافت اعتضاد الدوله القاهره
بیرامخان خانخانان که بشرف اتالیقی آنحضرت امتیاز داشت وکیل السلطنه شد و حل و عقد امور خلافت برای
رزین او تفویض یافت جمیع امرای والاشکوه و اعیان حضرت ها از صمیم دل و صدق باطن کمر خدمت و یکرنگی بر میان
جان بسته بیعت کردند و فراخور حالت و استعداد بعنایات پادشاهی و مراحم ظل اللهی فرق عزت برافراختند

ذکر وضع تاریخ آلهی در مبدا جلوس خاقان ممالک ستان

چون حفظ سوانح و ضبط وقایع بی تعیین تاریخ و تشخیص زمان
صورت پذیر نیست و سنه و سلف هر چند که اعظم زمان و اشرف اوقات را مبدا تاریخ ساخته بنای احکام و
معاملات را بران مبنی نهاده اند تا تاریخ سال نهصد و نود و دو که یکقرن از جلوس اشرف اقدس گذشته بود
بالهام ربانی در خاطر فیض مآثر حضرت خاقانی پرتو افکند که جلوس اشرف که غره ... دیباچهٔ سعادات و مقدمهٔ ظهور
سعادات است مبدا تاریخ جدید ساخته بنای احکام و اساس مطالب بر آن نهاده شود و چون نوروز جهان افروز مقارن
و مقارن جلوس اشرف بود مبدا تاریخ از نوروز که سر سال است اعتبار نمودند و نامهای ماه و ایام را بهمان اسامی
مشهورهٔ فارسی مقرر داشتند چون فروردین ماه آلهی و اردیبهشت ماه آلهی وغیره نامهای ایام نیز بترتیب معروف
و چون در بعضی ماهها روز از سی روز زیاده بود آن دو روز را یکی روز و دیگری شب نام کردند و بیمامن توجه حضرت
خاقانی ایام متفرقه را احاد و عمدهٔ مؤسسان این تاریخ ابدقرین علامة الزمانی افلاطون الدورانی امیر فتح الله شیرازی
المخاطب بعضد الدوله بود و اگرچه این تاریخ یکقرن بعد از جلوس اشرف وضع شده لیکن چون ضبط سوانح این اقبال التیام
مبنی بر سنوات ناگزیر در اول جلوس نموده اند است و از غرایب اتفاقات آنکه وضع تاریخ هجری نیز در ایام خلافت
فاروق شده و از ابتدای هجرت ضبط سوانح بران تاریخ نهاده اند و همچنانکه جلوس اشرف در حوت شده در ابتدا
تاریخ آلهی از تحویل حمل گرفته اند هجرت حضرت رسالت نیز در ماه ربیع الاول شده و ابتدای تاریخ هجری از محرم
فرموده اند چه در ماه ذی حجه ایام حج و زیارت خانهٔ مبارک منتهی میشود و در محرم انتشار قبایل بوقوع می انجامد

بنابران محرم را سر سال اعتبار کرده اند و موافقت تاریخ آلهی با تاریخ هجری درین وجه از اتفاقات حسنه است

ذکر اعاظم امرا که در زمان جلوس ابد قرین بسعادت خدمت سرافرازی داشتند در ابتدای

جلوس اشرف که غره جاه و جلال و مطلع دولت و اقبال بود میرزا سلیمان و میرزا خان بن سلطان محمود بن سلطان
ابوسعید بحکومت ملک بدخشان علم امتیاز می افراخت و منعم خان در خدمت قرة العین خلافت محمد حکیم میرزا
و مخدرات سرادق عفت بمحافظت ولایت کابل و غزنین و سایر الکا و از هند و کوه و تا آب سند اختصاص داشت
و قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرامخان مفوض بود و شاه محمد قلاتی از جانب او انتظام آن ولایت مینمود و در
دار السلطنه دهلی تردی بیکخان و دیگر امرا لوازم اطاعت و خدمت بجای می آوردند و حکومت دار الخلافه آگره
اسکندر خان اوزبک داشت و سرکار سنبهل علی قلیخان شیبانی و در صوبه کالپی عبد الله خان اوزبک و در
بیانه حیدر محمد خان و در کول جلالی قیا خان ضبط ممالک مینمودند و ولایت میوات بتیول تردی بیکخان مقرر
بود و بعد از جلوس جهان آرا مناشیر عاطفت و فرامین بهر کدام از امرای عظام شرف صدور یافت
و بنوازش خسروانه و عاطفت بادشاهانه غرا امتیاز بخشیده محال جاگیر بدستور قدیم مرحمت فرمودند

ذکر حق ناشناسی شاه ابو المعالی و گرفتار شدن او بزندان مکافات

دولتی را که حق جل و علا بحسن روز افزون
و طراز جاوید آرایشی بخشد بخت رخنه گیران ملک و شورش طلبان فتنه ساز را از پا در انداخته بجزای اعمال
و سزای افعال گرفتار سازد تا جمال جهان آرای آن دولت روزافزون از آسیب چشم زخم محفوظ و مصون ماند
و مصداق این مقال صورت حال خسران مآل شاه ابو المعالی است که چون فر اقبال از تارک عزت حضرت
خاقان اکبر گردون پایه شد شاه ابو المعالی که بخطاب مستطاب فرزندی کله گوشه اقتدار بفلک دوار میسود
و از فرط توجه و التفات حضرت خلافت انتسابی جوهر دماغ او پریشان شده بود و قدم اندیشه از مرتبت و منزلت
خویش فراتر می نهاد از اندیشه های دور از کار و افکار ناهنجار پریشان و جمعی از فتنه سازان و فرقه طلب
بر گرد او فراهم آمده بخوشامد گویی خانه بر انداز شدند و آن سبک سر تنگ ظرف شورش جنون را فطرت
نام کرده باراده های باطل خود دراز دست شده و بهرزه گوئی و هرزه درائی اسباب زوال و نکال خود سر انجام داد
و آثار بغی و فتنه انگیزی از وجنات احوال او تافتن گرفت بیرام خان خانخانان که حل و عقد امور

سلطنت بقبضهٔ قدرت او بود نخست همت بر اصلاح کار او گماشت و شرح این ماجرا آنکه روز سیوم بعد از جلوس
اشرف شاه ابوالمعالی پیغام فرستادند که بعضی مصلحتهای ملکی در میانست و مجلس کنگاش ترتیب یافته
جمیع امرا و ارکان دولت حاضر شده اند و بی وجود ایشان انتظام مهام و تدبیر مقاصد صورت نمی بندد اگر لحظه
تشریف آورند و هم درین مجلس از بندگان آنحضرت رخصت گرفته متوجه لاهور شوند موجب صلاح و صواب
خواهد شد آن مست بادهٔ غرور و پندار عذری چند بجهت نیامدن خود گذارش نمود از جمله آنکه من هنوز
از تعزیت برنیامده ام بر تقدیر آمدن سلوک آنحضرت با من چگونه خواهد بود و جای نشستن من کجا قرار یافته
و بچه عنوان پیش خواهند آمد چون غرض بدست آوردن او بود بهر قسم اراده و از حساب که پیش نهاد خود ساخت
بمعرض قبول مقرون گشت و دران روز حاضر شده بجانب دست راست آنحضرت نشست و بعد از تکلف و تواضع
و گفت و شنود و تنظیم و تنسیق مهمات و معاملات طعام در میان آمد و چون شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد
تولکخان قوچین که از چابک دستان مجمع بی نیازی بود بموجب قرارداد از پس او در آمده جلدی و چسپان در بر
گرفته هر دو دست او را بستی محکم ببست هر چند اضطراب کرد فایده بران مترتب نگشت حضرت
خاقانی را که جهان مردمی و مروت بود شرم چشم مانع نشستن شد برخاسته به ایلچیخانه تشریف بردند و دیگر
حاضران بساط عزت با تولکخان موافقت کرده او را مضبوط ساختند اول صیدی که در دام اقبال افتاد
این بود اگر چه آن بی اعتدال استحقاق کشتن داشت لیکن چون سبب مانع امداد و استسعادت دوم منشار
محبت و توجه حضرت جهانبانی بود قریب زمان جلوس او را مسلسل و محبوس بلاهور فرستاده پهلوان
گل گز کوتوال لاهور سپردند و او چنانچه باید در نگاهداشت و محافظت لوازم احتیاط بکار نبرد تا آنکه از
بندیخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را که مصدر چنین تقصیری شده بود مقید ساختند
و پهلوان از بیم ناموس زهر خورده خود را از زندان جسمانی نجات داد و راقم این حروف بواسطه از خان اعظم میرزا
عزیز کوکلتاش که در تصحیح سوانح این دولت ثقه است شنیده که شاه ابوالمعالی توجهی داشت بفروغ جمال آراسته
و بفنون دلربایی بیکار و سیدزاده بدام محبت او گرفتار و چون بیرم خان اراده گرفتن او را از اعاظم
مصالح دولت دانست میخواست که صید وحشی را بطوری در دام کشد که غبار رمیدن بر دامن وفا نشیند و هر چند مقدمات

ترتیب میداد که او در مجلس عالیحضرت خاقانی حاضر شود و صورت نمی بست تا گریزان قورچی را بلطایف الحیل گرفته
بخانه خود آورد و آن مست باده عشق و محبت از مفارقت و جدایی او سر رشته صبر و شکیبایی از دست داده در
اضطراب افتاد و بعد از دو سه روز میرزا محمد خان بمیرزا پیغام فرستاد که قورچی شما را یافته ایم اما از غایت بیم و هراس
راضی نمیشود که بملازمت فرستیم و مقرر شده که هرگاه شما بملازمت حضرت خاقانی بیایید آنحضرت شفاعت گناه
او فرموده در حضور شما بسپارند شاه ابو المعالی ازین مژده خوشوقت شده فی الفور متوجه بملازمت آنحضرت گشت
و چون بمجلس در آمد بجانب دست راست بموجب قرار داد نشست قورچی را حاضر ساختند و شنید که آنحضرت بشفاعت
گناه او نموده بشاه ابو المعالی سپردند و فرمودند که بدستور سابق شمشیر شما را بر میداشته باشد میرزا که از محبت
او بود و بقورچی دیگر که شمشیر داشته بود اشارت کرد که باو بسپارد چون شمشیر بدست این قورچی افتاد
در وقت طعام کشیدن تولک خان قوچین بموجب قرار داد میرزا را مقید ساخت چنانچه مرقوم گشت



و چون این خبر بمنعم خان که حکومت کابل برای رزین او تفویض داشت رسید میر هاشم برادر شاه ابو المعالی
را که کهمرد و غوربند و ضحاک و غیره بجاگیر او بود بلطایف طلب داشته مقید ساخت و همدرین ایام محمد قلیخان برلاس
و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و میربابو و خواجه جلال الدین محمود بخشی
و جمعی را از کابل فرستادند که حضرات بیگمان و اهل و عیال امرا را بهندوستان بیاورند چه آمدن عیال مردم
باعث آن میشود که دل نهاد هندوستان شده اندیشه زمین ولایت که طبیعت بر آن مجبول است از پیرامون خاطر راه ندهند
و بعد از فرستادن امرا بخدمت مرجوعه لشکرها ترتیب داده باستیصال سکندر که در کوهستان سوالک بسر می برد
رایات اقبال برافراشتند **آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق سال نهصد و شصت و سه** درین هنگام که جهان کهن
از دولت شهریار جوان بهار جوانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر رونق آسمان گرفت اطفال نبات
و کهن سالان چمن بجشن جلوس اشرف لباس نشاط در پوشیدند زبان تهنیت و مبارکبادی کشادند و نوروز
عالم افروز ردیف جشن جلوس اشرف شد و جهان از نوروز بر نوروز افزود بیت صبا بسبزه بیاراست دار
دنیی را ۞ نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را ۞ نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک ۞ ببرد آب همه معجزات عیسی را
کجاست مجنون تا عرض داده دریابد ۞ بکارخانه حسن و جمال لیلی را ۞ هشتم ربیع الثانی سال مذکور نیر اعظم عطیه بخش
عالم در بیت الشرف خویش انجمن نشاط این جلوس جهان افروز آراست و جهانیان از پیوند معدلت و مژده امنیت
کامیاب جمعیت ساخت و سواد اعظم هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال
گردید درین ایام سعادت فرجام نقاوه خاندان سیادت سلاله دودمان نقابت سر دفتر اکابر عراق و مظهر مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف قزوینی از وطن مالوف بسعادت شرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت گردید
و خلف الصدق ایشان میر غیاث الدین علی که بیمن تربیت و قدرشناسی حضرت خاقان اکبر بخطاب نقیب خان
عز امتیاز یافته از مصاحبان و مخصوصان بساط قربت همراه بود و بی اغراق از اول آفرینش تا حال در علم تاریخ و
استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم وجود قدم ننهاده اگرچه از علوم رسمیه نیز بهره وافی و نصیبه
کافی دارد اما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ و مقامات اولیا و وقایع ملوک و سایر طبقات کرام منتهی
نوع و علم اسماء الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم خود نداشته و ندارد چون رایات اقبال بقصبه دمهنی

رسید بهادران نصرت قرین که بسرکردگی پیر محمد خان منقلای لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان
بغنیم پیوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت مقاومت در خود ندیده بی جنگ شکست یافته خود را بشعاب
جبال انداخت و عالمخان نج بهیه که چنداول افغانان بود نزدیک شد که دستگیر گردد بی توقف دو فیل خزانه
که همراه او بود گفت که خرجین ها را بریدند و زرها را ریختند و جمعی که باشکوه رسیده بودند بزر گرفتن
متقید شدند و او باین تدبیر و حیله نیم جانی بسلامت برد و عساکر فیروزی مآثر همعنان فتح و ظفر مراجعت نموده بسعادت
زمین بوسی دریافتند و بجهت مراعات لوازم حزم و احتیاط سیوم ماه در انحدود در ظل معدلت گسترده بنشاط
شکار پرداختند و اکثر زمینداران آنحدود بشرف زمین بوس شتافتند از انجمله دهرمچند راجه نگرکوت که از اعاظم
زمینداران هندوستان بود و بوفور اعتبار امتیاز داشت بدریافت سعادت استانبوس از همسران گوی سبقت
ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید و از سوانح که در آغاز این سال همایون بظهور پیوست آنکه جاجیجان غلام بیرم خان
با جمعیت فراوان بمحاصره نارنول نمود و راجه بارهمل کچهواهه که بمزید تربیت و جوهر شناسی خاقان گیتی ستان
از اعیان سلطنت و اعاظم دولت شد پایه قدر و اعتبار او از جمیع رایان و راجه های هندوستان گذشت
و فرزندان و نبایر و اقوام او هر کدام بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسیدند چنانچه مجملی از احوال اینها بجای خود
رقمزده کلک بیان خواهد گشت دران ایام همراه جاجیجان بود ناگزیر مجنون خان قاقشال متحصن شده چون کار
اهل قلعه بدشواری و صعوبت انجامید راجه مذکور قدم مصالحت در میان انداخته مجنون خانرا بدرگاه روان
ساخت و قلعه را بجاجیجان واگذاشت درینولا که اورنگ خلافت و اکلیل دولت بجلوس حضرت خاقانی آراستگی
یافت و مهمات دار السلطنه دهلی برای رزین تردی بیگخان قرار گرفت بالشکر شایسته متوجه استخلاص نارنول
گردید و کرم و جیسان شتافته نارنول را مستخلص ساخت و بتعقب اینها تا میوات رفت و بسیاری از افاغنه را
کشته و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنه دهلی معطوف داشت و درهمین ایام شیخ گدائی کنبو ولد شیخ جمالی
دهلوی از گجرات آمده سعادت استانبوسی دریافت و چون در ایام غربت با بیرمخان حسن سلوک نموده
لوازم مردمی و همراهی بجای آورده بود خان در مقام تدارک شده شیخ را بمنصب صدارت امتیاز بخشید و چون
موسم باران رسید و لشکر افاغنه ویران شده خود در اشعاب جبال انداختند بصلاح دولت اولیای دولت

5

عنان مراجعت معطوف داشته بجلندر نزول اجلال اتفاق افتاد در هنگامی که رایات اقبال حضرت جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان نهضت فرمود آنحضرت بنابر پاس تنها خواجه عبدالباری نبیره خواجه احرار قدس سره نزد
عبدالرشید خان بکاشغر فرستاده بودند درین ولا میرزا شرف الدین حسین از جانب عبدالرشید خان بمرافقت
خواجه عبدالباری آمده هم مراسم تعزیت و هم لوازم تهنیت بتقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین پسر خواجه
معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است و او بیواسطه فرزند کلان خواجه احرار است قدس سره العزیز
و والده میرزا الجک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذی است و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت
خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است و با این اصالت و نجابت جوان مستعد رشید شجاع بود و معهذا دوام
خدمت ضمیمه دیگر شایستگیهای او شد و در اندک فرصتی از توجه جوهرشناس حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند
ترقی و تصاعد نموده بپایه امیر الامرایی دریافت و با چندین حقوق تربیت و نوازش در آخر بغی و کافر نعمتی مردود دلها
و مطعون زبانها شد چنانچه در جای خود در قوم کلک وقایع رقم خواهد شد و هم درین ایام کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ
برادر خورد سلطان آدم بسبب اخلاص قدیمی و خدمت موروثی منظور داشت بسعادت ملازمت شتافت و در قصبه جالندر
مشمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ و منظور گردید **ذکر خروج ناسپاسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و بی
نیل مقصود مراجعت نمودن بجانب بدخشان** چون خبر استتار شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه شیوع یافت میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم پسر او بر بیم خوردی روزگار و صغر سن حضرت خاقانی منظور نظر کوتاه بین ساخته باغوای جمعی از واقعه
طلبان کم فرصت و بتحریض حرم بیگم حقوق عواطف و مراحم حضرت جنت آشیانی و فردوس مکانی را بعقوق مبدل ساخته رایات
بیمروتی و بی آزرمی برافراشت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پریشان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد
حرم بیگم کوچ میرزا سلیمان که بولی نعمت مشهور است در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهة
مراسم تعزیت میرزا هندال و پرسش بیگمان بکابل آمده بود مدتی که در کابل اقامت داشت بر ظاهر و باطن احوال کابل
اطلاع یافته و مداخل و مخارج انرا بتعمق نظر فهمیده و سنجیده به بدخشان مراجعت نمود و تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم بسهولت جلوه داد و بعد از استتار شدن حضرت جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شدند
منعم خان بمقتضای صلاح وقت جنگ صف بخود قرار نداده اسباب تحصن قلعه سرانجام فرمود و در تعمیر شکست و ریخت

حصار کابل همت گماشته حقیقت بدرگاه معلی عرضه داشت نمود و میرزا کوچ بکوچ آمده کابل را محاصره کرد ٤
و همواره بدخشیان بدروازه قلعه تاخته آثار جرات و جلادت ظاهر میساختند و کابلیان نیز در محافظت
مساعی جمیله بکار برده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ مدافعه بدخشیان می نمودند و برین وتیره مدتی از
جانبین زد و خورد و کشش و کوشش بظهور میرسید چون صورت حال از عرضه داشت منعمخان مکشوف ضمیر
خورشید تنویر گردید در فرستادن کومک و لشکر توجه فرمودند اما بعضی از دولتخواهان کاردان بعرض رسانیدند
که جمعی از امرا که بجهت آوردن حضرات عالیات بکابل تعین شده اند بدفع شورش بدخشیان کفایت میکنند ٦
بالفعل احتیاج کومک دیگر نیست بتائید ایزد سبحانه هنوز امرا از لاهور نگذشته بودند که خبر رسیدن
لشکر ظفر اثر و کومک پادشاهی در کابل شیوع یافت و موجب تفرقه و ناکامی بدخشیان شد فاکر دید
و باعث تقویت و کامیابی متحصنان گشت و در خلال این احوال میرزا سلیمان قاضیخان بدخشی را که از
مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت برسم رسالت نزد منعمخان فرستاد که شاید دام فریبی ترتیب
تواند نمود مشار الیه هر چند تدبیرات و تزویرات بعمل آورد کاری از پیش نرفت و منعمخان دو سه روزی
در قلعه نگاهداشته هر روز اطعمه و اشربه و فواکه فراوان زیاده از حوصله وقت در مجلس حاضر ساخت
که باعث حیرت قاضیخان شده و غرضش آنکه خاطر نشان او سازد که از جانب آذوقه هیچگونه عسرتی
و محنتی نیست و بعنایت الهی انقدر سامان و دستگاه هست که میرزا اینجا از بیرون هیچ بنشیند و بعد از
اظهار این تنعمات و تکلفات فرستاده را رخصت داده پیغام نمود که الحمد لله بیمن همت من باعتقاد دولت
ابد قرین حضرت خاقانی قویست و در قلعه انقدر مردم کارآمدنی همراه دارم که در میدان با شما جنگ صف
می توانم کرد اما لوازم حزم و احتیاط از دست نمیدهیم و متعهد اکومک از درگاه گیتی پناه تعین شده است
و عنقریب با استعداد هر چه تمامتر متعاقب یکدیگر میرسند صلاح کار و ملایم حال شما آنست که ازین اندیشه
ناصواب باز آمده ترک محاصره نمایند و بیهوده خود را انگشت نمای خاص و عام نسازید و نیل بدنامی بر رخسار
دولت خود نکشید چون قاضیخان بخدمت میرزا سلیمان رسید ماجرای صحبت منعمخان و فراوانی آذوقه
و جمعیت قلعه را بطریق عرض نهاد میرزا متنبه باحوال و متردد خاطر گردیده از گرفتن قلعه و تسخیر کابل گسسته

امل و مقطوع الطمع شده در صلح زد و قاضی خان را مرتبه دیگر بقلعه فرستاد که ارکان صلح بعهد و
پیمان و دیگر شرایط استحکام بخشد بعد از طی مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون فرستاده
کاردان بود دو امر شرایط صلح اول خطبه را اقرار داد که بنام ان مرد بیمروت خوانند دوم انکه از ان طرف
آب باران تعلق ببدخشان داشته باشد و مردم میرزا متصرف شوند و منعم خان بجهت مراعات ناموس ظاهر
فرمود که در مسجدی از مساجد یکمرتبه خطبه بنام میرزا خواندند و میرزا سلیمان ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه
برخاست و مقدم بیگ را در آب باران گذاشته مراجعت نمود و در همین وقت امرایی که باوردن حضرت اعالیات
رفته بودند رسیدند منعم خان فرمود که مقدم بیگ را از آب باران خوجه وار براوردند بعزت تمام از پی
اقامی خود فرستاد و محروسه کابل از فتنه و اشوب بدخشیان حق ناشناس محفوظ و مصون ماند ذکر آشوب
و شورش هیمو و نهضت موکب اقبال بدفع ان سیاه رو درین هنگام که حضرت خاقانی رایات اقبال و جهانستانی بدفع
سکندر برافراشته در جالندر بودند و عساکر نصرت قرین فرموده بودند خبر طغیان هیموی مقهور و قدم جرات
و تهور از اندازه بیرون نهادن و بدار الملک دهلی لشکر کشیدن سمت اشتهار و علم انتشار یافت و چون
هیمو بوفور خزائن و جمعیت و اسباب شوکت و حشمت مغرور و پریشان دماغ گردید و با ابراهیم سور که مدعی
سلطنت هندوستان بود و با سلطان محمد حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی و تاجخان کرانی جنگهای صف کرده
بر همه غالب آمده و در بست و دو رزم که او را با مخالفان مبارزخان دست داد همه جا فیروز جنگ شده و خاطر از
اکثر همسران مبارزخان و مدعیان سلطنت واپرداخته دماغ او از نشاء نخوت و پندار اشفتگی یافت و معهذا
خبر شتقار شدن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرات و جسارت او گردیده و باعتضاد اسباب شوکت
و فزونی لشکر و فیلان جنگی مبارزخان را در قلعه چنار گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در
اطراف ممالک بودند در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگ خان قدم همت افشردند غیر از علی قلیخان شیبانی
که در حدود سنبل بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نتوانست بامرا ملحق شد و مجملی از احوال
او آنکه شادیخان که از امرای معتبر مبارزخان بود و اکثر پرگنات سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت
خانزمان که از امرای معتبر مبارزخان بود بمدافعه او همت گماشت و جندی از تربیت کردهای خود مثل محسن خان

ولطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او باشند
شادیخان قدم جلادت پیش نهاده با لشکر خانزمان جنگ کرد و شکست بر مردم خانزمان افتاد و لطیفخان
و بسیاری از مردم غریق بحر فنا گردیدند و چون خبر شکست خانزمان بسید با مهدی قاسم خان
و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادیخان متوجه شده و هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسید
هیمو و اجتماع امرا در دهلی از مکتوب تردی بیگخان بخان معلوم او گشت و فسخ آن عزیمت نموده عنان معاودت
بصوب دهلی معطوف داشت و پیش از رسیدن خانزمان بموجب نوشته اسامی امرا شکست یافته
و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان
و پانصد ضربزن متوجه این داعیه ناصواب گشت و تردی بیگخان در دهلی ثبات قدم ورزیده امرائی که در
اطراف ممالک بودند فراهم آورده جنگ صف بخود قرار داد تا آنکه بیست و چهارم ماه مهر الهی موافق روز سه شنبه
غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی مقهور بظاهر دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا مجلس
کنگاش ساخته بعد از گفت و شنود بجنگ صف قرار دادند و روز آدینه بیست و پنجم ماه مهر الهی موافق پنجشنبه
دوم ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول آسمان دار تردی بیگخان رونق گرفت و فضلخان و اسرخان
و ملا پیر محمد که برسم وکالت از جانب بیرامخان بجهت انتظام مهام پادشاهی با اراده بر هم زدن هنگامه آراسته تردی بیگخان
آمده بود هم در غول ایستادند و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان بارباهی
ثبات افشردند و اسکندرخان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبدالله خان و قیاخان و لال خان
و جمعی دیگر در هراول آرزم طلب گردیدند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین تردد
و کوششهای مردانه بظهور پیوست و دلیران عرصه کارزار دست از جان شسته داد مردانگی و جانسپاری دادند
و هراول و جوانغار عساکر اقبال بر هراول و برانغار غنیم تاخته و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنایم
فراوان بدست اولیای دولت افتاد و تا صد زنجیر فیل نامی از ضمایم غنایم گشت و رای حسین جلوانی که در آن
کلان لشکر مخالف بود کشته شد و هیموی مقهور با سیصد زنجیر فیل و جمعی از فدائیان خود که محل اعتماد او
بودند در یکطرف میدان ایستاده انتظار داشت که بدانچه از پرده تقدیر چهره کشا گردد فراخور وقت بعمل آورد

چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده بتعاقب گریخته تا رفته اند و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب
پرداختند تردی بیگخان با فضلخان و اشرفخان میر منشی و مولانا پیر محمد سروانی و معدودی بایستادگی
افسرده تماشای معارک از دور مینمودند و هیمو فرصت غنیمت شمرده بر فوج تردی بیگخان تاخت
همراهان از اهمت یاوری نکرد خصوص ملا پیر محمد که منتظر شکست هنگامه تردی بیگخان بود بمجرد تاختن
مخالف مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگخان را نیز بخت همراهی نکرد که در راه اخلاص جان نثار شود و نیکنام
ازل و ابد گردد و عار گریختن بر خود نپسندد و باوجود فتح صورت مراد بر عکس جلوه نمود و از ثقات
استماع افتاده که درین شکست وجود پیر محمد خان از اجل عظیم بود بالجمله هیمو که صورت شکست در آینه
حال مشاهده مینمود و لشکر خود را برهم خورده و ابتر میدید از ظهور این واقعه دلیر و گستاخ شده بتعاقب
تردی بیگخان نشتافت و چون بهادران عرصه همت از تعاقب لشکر هیمو مراجعت نموده بمیدان کارزار آمدند
حال دگرگون شده و نقش واژگون نشسته بود ناگزیر راه سلامت پیش گرفته هر کدام بجانبی در رفتند و هیمو
با کمال غرور و پندار بدهلی در آمده شهر را متصرف شد چون این قضیه ناملایم معروض بارگاه اقبال گردید
آنحضرت بیمن همت خدا داد و وسعت حوصله از جا نرفته با دل قوی و خاطر خورسند توجه بتلافی
و تدارک مصروف داشته تنبیه و تادیب آن مقهور ناستحق پیش نهاد همت جهانکشا فرمودند و یرلیغ جهان مطاع
بسرانجام لشکر و جمع سپاه ظفر اصدار یافت و چون خاطر اشرف هنوز از مهم سکندر بیقدر نگرانی داشت لشکر
شایسته باتالیقی خضر خان خواجه که از نسل سلاطین مغل بسعادت مصاهرت این دودمان عالی اختصاص داشت
در صوبه پنجاب گذاشته رایات اقبال بدفع هیموی سیاه برافراشتند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگخان
و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال آنکه درچنین وقایع و حوادث که بموجب سرنوشت آسمانی از کمین بطون
بعالم ظهور جلوه میکند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی مقصور و محصور باید داشت که عنقریب سزای آن
بدکردار در دامن روزگار او نهاده خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران زیاده سر گردد و حکم شد که
امرا در قصبه تهانیسر فراهم آمده مترصد موکب اقبال باشند اما پیش از رسیدن فرمان قضا جریان امرای انهزام
یافته و علیقلیخان شیبانی بسرهند آمده بودند و آذر آبان ماه الهی موافق روز جمعه هشتم ذیحجه عرصه ملک

سر بلند مخیم سرادقات دولت و اقبال گردید و بندهای درگاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و از سوانح
این ایام پیش دستی نمودن بیرامخانست بقتل تردی بیگخان و مجملی ازین حادثه آنکه بیرامخان و تردی بیگخان
در امر جلیل القدر وکالت و سپهسالاری با هم چشم و همسر یکدیگر بودند و پیوسته در مقام انهدام و شکست
یکدیگر سعی داشته فرصت کار میجستند و معهذا بظاهر نقیض باطن سلوک نموده بمکر و فریب همدیگر را اوغان
میخواندند و توقان بترکی همزاد را گویند **بالجمله** درینوقت که تردی بیگخان شکست خورده و خجلت زده و ادبار
یافته آمد بیرامخان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخت و بتدبیر و سعی مولانا پیر محمد شروانی

اول خود بخانه تردی بیگخان رفت و بعد از ان او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار دوستیها و گرم جوشیها
بهانه طهارت از خرگاه بیرون شتافت و بموجب قرارداد جمعی بدرون خرگاه در آمده کارش را تمام ساختند
و از سر چشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و خواجه سلطان علی و میر منشی را که از دوستان و هواخواهان
تردی بیگخان بودند و خنجر بیگ را که قرابت با او داشت گرفته مقید ساختند و حضرت خاقانی در انوقت بشکار رفته
خوشوقت بودند که شیوع این قضیه نامرضیه بمسامع عز و جلال رسید اگرچه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آیین بغایت
گران آمد لیکن بصلاح وقت و تقاضای حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند و چون شامگاه از شکار عنان
مراجعت معطوف داشتند و بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خانخانان ملا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده
معروض داشت که درین جرأت و دلیری غیر از دولتخواهی و خیراندیشی مطمح نظر نیست و معلوم آنحضرت شده باشد
که تردی بیگخان از اول تا آخر مصدر نفاق و افعال ناشایست بوده خصوص درین جنگ که با وجود غلبه اولیای دولت
و ارتفاع رایات فتح و شکست مخالفان تردی بیگخان این حرکت ازو بوجهی که از هیموی مقهور واقع نشدی بی همتی نموده
عار گریختن بر خود پسندید و چنین فتحی در لباس شکست جلوه گر گشت اگر از امثال این تقصیرات تغافل ورزیده
شود مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشاست متمشی نشود آنحضرت معذرت خانخانان را بعز قبول مقرون داشته
ملایم حال و مطابق مقام جواب فرمودند که از حسن اخلاص و دولتخواهی تمام چشمداشت چنانست که انچه بظهور رسد
موافق صلاح و مطابق صواب خواهد بود **تعین افواج قاهره بدفع فتنه هیمو برسم منقلا و دستگیر شدن**
و بیاسا رسیدن او چون رایات جهانگشا پرتو اقبال بر ساحت سرای کهرونده انداخت جمعی از امرای

والا شکوه را مثل اسکندر خان و عبدالله خان اوزبک و علیقلیخان اندرابی و حیدر محمد خان آخته بیگی و محمد خان
جلایر و میرزا قلی چولی و لعل سلطان بدخشی و مجنون خان قاقشال بسرکردگی علیقلی سیستانی برسم منقلا تعین فرمودند
و بیرامخان از ملازمان خود حسین قلی بیک پسر ولی بیک و شاه قلی محرم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید
محمود بارهه و از بهادران جمعی از دلیران کارطلب همراه ساخت که هراول منقلای لشکر ظفر قرین بوده شرایط
مردانگی و لوازم جانفشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستان به ترتیب شایسته و آئین پسندیده قدم همت
در راه نهاده بعزم رزم شتافتند و موکب جهانگشا در کمال آرامیدگی و وقار و نهایت شکوه و اقتدار
بجنبش درآمده متعاقب افواج قاهره نهضت فرموده و همیوی مقهور که از شکست تردی بیگخان مغرور شده
باعتضاد فیلان صف شکن و کثرت دلیران شمشیرزن و وفور اسباب سلطنت و استعداد آلات حرب و
بسیاری توپخانه دماغش پریشان گشته بود از استماع نهضت موکب اقبال در مقام جمعیت سپاه و آلات
قتال شده توپخانه گران خود را بسرکردگی مبارکخان و بهادرخان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود
بقصبه پانی پت فرستاده و امرای عظام که بطریق منقلا تعین شده بودند خبر آمدن توپخانه بقصبه پانی پت
شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سماجی خان را با جمعی از بهادران تیغ خون آشام پیشتر فرستادند
که خود را بپانی پت رسانیده دست بردی نمایند و چون بهادران فیروز جنگ لشکر غنیم را در کمیت و کیفیت بیش از
خود یافتند حقیقت را بامرا ارسال داشتند علیقلیخان شیبانی تیز جلوی نموده خود را بفوج پیش ملحق
ساخت و دلاوران لشکر ظفر آئین باعتضاد دولت ابد قرین بی محابا خود را بر آب و آتش زده خلاصه توپخانه تصرف
آوردند غنیم از سطوت بهادران عرصه اقبال تاب مقاومت نیاورده بی جنگ راه گریز پیش گرفت و همیوی مقهور
که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعه بدیع آتش در نهادش افتاد و لشکر خود را بسه فوج ترتیب داده
دست راست شادیخان کاکر و دست چپ برمیه نام خواهرزاده خود که از دلیران بیباک بود سپرده و خود در قلب جای
گرفته به استعجال هر چه تمامتر روان شد و فیلان مست کوه پیکر اژدها صولت که هر یکی به برهم زدن فوجی کفایت کنند
بگجیم و سلاح آراسته و دشنه ها و جرها بر خرطوم فیلان تعبیه نموده روی ادبار بعرصه کارزار نهاد اگر چه سی هزار
سوار جوشن پوش و هزار و پانصد فیل همراه داشت اما پانصد فیل مستکاری در افواج خود جابجا مقرر نموده بهر

فیلی یکی از فوجداران جنگ دیده کار فرما سوار ساخته بود و چون قصبه پانی پت معسکر اقبال گردید خبر آمدن
هیمو با استعداد و ترتیبی که نگاشته کلک بیان شد بمسامع جلال رسید و امرای عظام اعتصام بحبل المتین
توکل و تکیه بر اقبال بی زوال خاقان گیتی ستان نموده به ترتیب افواج پرداختند میمنه بشکوه و سهام سکندر خان
و جمعی از دلیران نامور آراستگی یافت و میسره برزم جویی عبد الله خان و طایفه از بهادران جان بناموس داده رونق
پذیرفت و غول بسرداری علیقلی خان شیبانی ترتیب شایسته گرفت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جندی از قدما
صف شکن در هراول کار طلب گشتند و با این شایسته متوجه عرصه نبرد و میدان کارزار شده در سواد قصبه
پانی پت تلاقی فریقین اتفاق افتاد و از جانبین دلیران قوی دل و شیران زنجیر گسل با یکدگر درآویخته
داد شجاعت و دلاوری دادند و به تیغ جانفشان و خدنگ جانستان کارنامه رستم و اسفندیار
از صفحه روزگار حک کردند و چهره مردی را بگلگونه خون آبروی جاوید بخشیدند اگرچه از جمله
فیلان لشکر غنیم ترتیب افواج منصوره ساقط میشد اما بهادران صف شکن مثل محمد قاسم خان
نیشاپوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و لعلخان بدخشی و جندی دیگر گندلان شده بجدنگ جان را با
و تیر بخطا قوایم فیلان را مانند زنبورخانه میساختند و دلیران جان بناموس داده از اطراف و جوانب
برآمده بر افواج غنیم تاخته بضرب تیغ و خنجر حریفان را از پشت زین بر روی زمین می انداختند علی
قلیخان شیبانی که سردار افواج گیتی گشا بود و جری کلان در پیش خود گرفته لوازم سرداری و بهادری
پایی بظهور رسانید و چون دید که فیلان ازو گذشتند قابوی کار یافته بر قول مخالف تاخت
و بحمله شیرانه و صدمات مردانه انتظام قول غنیم را پراکنده ساخت و شادیخان که سر امرای او بود در خاک هلاک
افتاد و بسیاری از مردم کاری او پامال پا دبابان عساکر اقبال شدند در اثنای گیر و دار تیر غضب الهی
از شست قضا بچشم هیمو رسید و از مردمک چشم او گذشته از پس سر او برآمد و بزخم تیر بیهوا
درصندوق فیل در نشست و همانجا بجان کندن افتاد و هواداران او از مشاهده این حال دل
بای داده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته مسلک فرار اختیار نمودند و شکست عظیم بر لشکر
مخالف افتاد درین وقت که هنگامه غنیم برهم خورده بود و بهادران لشکر منصور تاخت و تاراج

۹

ذکر فیلان اهتمام داشتند شاه قلی محرم با چندی از بهادران فیلی که هیمو بران سوار بود گرد
گرفته خواست بدست آورد فیلبان از هدف تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت مرا
ضایع مسازید که مقصود شما درین فیل است و هیمو زخمی برین فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده
این عطیهٔ غیبی ممنون طالع خود شده فیلبان از مراحم بادشاهی امیدوار ساخته آن فیل را
با چندی زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد و مخاذیلان تیره روزگار پریشان و متفرق راه گریز پیش
گرفتند و فتحی که طغرای فتوحات بی اندازه تواند بود و قریب پنجهزار کس از مقهوران سیاه بخت
در میدان هلاک افتادند هزار و پانصد فیل از ضمایم غنایم شد و هنوز رایات
اقبال بلشکر منصور نرسیده بود که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه دولت گردید
و آنحضرت مغفر تایید آلهی بر سر و جوشن حراست ایزدی در بر گرفته حکم جیبه پوشیدن
فرموده بعزم رزم استعجال نمودند و قدری از راه طی شده بود که خبر فتح و فیروزی
اولیای دولت بلند آوازه و طلیعهٔ نصرت و ظفر باستقبال موکب جهانگشا شرف
ارتفاع گرفت و بهادران فیروز جنگ روی عزت بموکب عالی نهادند و متعاقب
یکدیگر رسیدند و منهیان غیب بزبان حال باین مقال گشادند باش تا صبح دولتت
بدمد ٭ کین اثرها هنوز از سحرست ٭ و بعد از زمانی شاه قلی محرم هیمو را دست
و گردن بسته بملازمت آورد آنحضرت هر چند از وی سخن پرسیدند از جهالت یا خجالت
یا عدم قدرت سخن سرایی زبان را بگویایی آشنا نساخت بیرام خان التماس نمود
که بندگان آنحضرت خود بقصد ثواب شمشیر برین مقهور سیاه بخت اندازند آنحضرت را
همت رخصت نداد که تیغ جهانستان را بخون این نیم جان ناپاک آلایش بخشند
و هر چند درین التماس مبالغه و اغراق بکار رفت اصلا توجه نفرمودند
آخر خان خانان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی نموده بزخم
تیغ خون ریز جهان را از وجود گناه آلود او پاک ساخت

۹۰



۱۰

وحکم شد که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بردار کشند که باعث عبرت بسیار زیاده سران
روزگار گردد و سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دهلی تعین فرمودند
و او مسارعت نموده بسیاری از بخت برگشته‌ها را در راه بعالم نیستی فرستاد و بشهر دهلی در آمده زیردستان را
از دست اندازی اوباشان محافظت نمود و غنایم فراوان بدست او افتاد و موکب اقبال نیز بکوچ متواتر طی مسافت
فرموده در ساعت مسعود و زمان محمود پرتو وصول بر ساحت قدسی مساحت حضرت دهلی انداخت و مجددا
اعظم هندوستان بفروغ دولت و نور معدلت خاقان گیتی‌گشای رونق و بها یافت و جمعی که درین محاربه
جانسپاری نموده مصدر خدمات شایسته شده بودند بنوازشهای خسروانه سرافراز گشتند از انجمله علیقلیخان
سیستانی را بخطاب خانزمانی بلندمرتبه ساخته سرکار سنبل با سایر پرگنات میان دو آب بجاگیر او مقرر فرمودند
و عبدالله خان اوزبک را بخطاب شجاعت خانی سرافرازی بخشیدند و سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت
و اسکندر را خان عالم خطاب مرحمت فرمودند و ملا پیر محمد شروانی را بخطاب ناصر الملکی سربلند ساخته در رکاب
نصرت اعتصام نگاهداشتند و قیا خان بحکومت دار الخلافه اگره اختصاص گرفت و درینولا مجنون خان قاقشال
از حسن اخلاص راجه بارهمل بعرض اشرف رسانید و فرمان طلب بر غرض صدور یافت و راجه مذکور باحراز سعادت
خدمت شتافته بشرف آستانبوسی دولت جاوید اندوخت روزی که براجه و فرزندان و اقربای او خلعتهای
فاخره مرحمت نموده رخصت میفرمودند آنحضرت بر فیل مستی سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف
میدوید و مردم از هیبت و دهشت او دور دور میگریختند نوبتی این فیل بجانب راجپوتان دوید و ایشان با دل قوی
اعتماد بر حبل المتین توکل نموده پا برجا ماندند و این ثبات قدم در نظر حقیقت‌شناس آنحضرت مستحسن و پسندیده
افتاد و بجانب راجه توجه نموده فرمودند که عنقریب بمرحمت و تربیت بادشاهی سرفراز خواهی شد و ازان روز
توجه به تربیت طایفه راجپوتان خصوص سلسله راجه بارهمل و توابع و لواحق او مصروف گشت و بعنوان جرأت و تهور
در خاطر قدسی مظاهر قرار گرفتند درین ایام بمسامع جلال رسید که حاجیخان غلام شیرخان افغان که بمزید
شجاعت و کاردانی و لشکر سرکردن از همسران گوی سبقت می ربود در الور آمده و دماغ نخوت افراخته و بدر
هیمو نیز با اهل و عیال و اموال و اسباب فراوان دران سرکار است ناصر الملک را با بعضی از بهادران

لشکر منصور باین خدمت تعیین فرمودند حاجیخان تاب مقاومت نیاورده پیشتر از وصول افواج قاهره بصوب اجمیر
شتافت و الور با تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و در قصبهٔ دیوتی جاری که بنه
و بار هیمو آنجا بود فوج پادشاهی رفت بعد از تردد و جنگ بسیار پدر هیمو را دستگیر ساخته نزد ناصر الملک آوردند
مشار الیه او را بدین اسلام دعوت نمود و آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال درین کیش بسر بردم اکنون از عمر من
دمی چند بیش نمانده ترک آن چگونه کنم ناصر الملک جواب او را از زبان شمشیر حواله فرمود و غنایم فراوان با پنجاه فیل
همراه گرفته متوجه آستان ملایک آشیان شد و چون حاجیخان از قصبهٔ الور برآمده بصوب اجمیر شتافت که روزی
چند در پناه رانای مقهور بسر برده از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماند رانا با حاجیخان تکلیف ما لا یطاق نموده
چشم طمع در اموال و اسباب او دوخت و صحبت میان این دو کس بر نیامد و آخر در نواحی اجمیر با یکدیگر محاربهٔ عظیم
نمودند و اجمیر و ناگور و آن حدود بتصرف حاجیخان درآمد و بندگان آنحضرت از استماع استیلای حاجیخان محمد قاسم
نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان و خورم سلطان و جمعی دیگر از بهادران لشکر منصور
بجهت دفع او تعیین فرمودند و درین سال در اکثر بلاد هندوستان گرانی عظیم پدید آمد خصوص در دهلی و توابع
آن قحطی شد که مثل آن در هیچ عهدی نشده بود که از زر نشان می یافتند و از غله اثری نمی دیدند آدمی در مقام خوردن
یکدیگر شدند چندین با هم اتفاق نموده یکی را می ربودند و قوت خود میساختند اگرچه اثر این تا دو سال بود غایت بکمال
شدت تمام داشت توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان بدفع فتنهٔ سکندر بصوب پنجاب و شرح دیگر سوانح
چون بمسامع جلال رسید که سکندر از کوهستان برآمده در ولایت پنجاب رفته فتنه انگیخته است و خضر خواجه
خان که بحراست لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز بشهر درآمده است
لاجرم رایات اقبال بدفع این شورش برافراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و شرح این ماجرا آنکه
سکندر شنید که امرای عظام در نواحی دهلی با هیمو مبارزت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت استیصال
آن سیاه بخت نهضت فرمود سکندر شکسته بال و پر جمعی از اوباشان واقعه طلب فراهم آورده بولایت
پنجاب درآمد و خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شد و چون قریب
بقصبهٔ چماری رسید سه هزار کس از لشکر خود جدا ساخته پیش فرستاد اسکندر قابو یافته بر سر انها تاخته آمد

و جنگ عظیم در پیوست و آن مردم هزیمت خوردند و خضر خواجه خان تا بمقام منبا ورده عنان مراجعت
بضبط لاهور معطوف داشت و سکندر بقصد تعاقب نموده جلو باز کشید و فرصت مغتنم شمرده بتحصیل ولایت
پرداخت و چون حقیقت بعرض اشرف رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخطاب خان عالم سرافراز ساخته
بودند سیالکوت و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مکرمت فرموده پیشتر رخصت فرمودند که بر جناح
استعجال شتافته بمعاضدت و معاونت خضر خواجه خان نماید درانوقت که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی
را بحراست لاهور گذاشته بود بعضی از غیبت جویان منافق غیبت ملا عبد الله سلطانپوری که از اعاظم خطاب
شیخ الاسلامی از حضرت جنت آشیانی بخطاب مخدوم الملک یافته بود بحاجی محمد سیستانی کردند که بظاهر
خود را از خیراندیشان این دودمان عالی مینماید و بباطن سررشته آشنایی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد
و باغوای او سکندر از کوهستان برآمده فتنه در ولایت انداخته و مخدوم الملک بوفور جمعیت و زرداری
شهرت داشت حاجی محمد سیستانی بتقریبی بجهت اخذ و جر یافته او را بلقین و شکنجه کشید نیمه تن او را در زمین کرده
بعضی از زرها و دفینه های او را که بسالها فراهم آورده بود گرفت اما بیرمخان از شنیدن این خبر بغایت
گران خاطر شده و تلافی آزردگیهای مخدوم الملک بوجه احسن فرمود چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت
بالجمله چون نهضت رایات اقبال صوب پنجاب اتفاق افتاد چندی از مقربان بساط عزت بدیوان لسان الغیب
تفاول جستند قضا را این بیت برآمد سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار و تاریخ
بیست و ششم آذر ماه الهی موافق روز دوشنبه چهارم صفر مهدی قاسم را بحراست دهلی گذاشته همعنان دولت
و اقبال و همرکاب فتح و ظفر بجانب پنجاب نهضت فرمودند و در بین راه جمعی کثیر از ترک و تاجیک از کابل
و قندهار آمده بشرف زمین بوس دریافتند و در سلک بندهای درگاه منتظم گردیدند و هم درینوقت از لاهور
خبر رسید که حق تعالی بیرمخان خانخانان را فرزندی ارجمند فرمود و آنحضرت نام او عبد الرحیم نهادند و این نوید
مسرت را شگون فتوحات لا اندازه دانسته جشنها آراستند و چون نواحی جالندر مخیم اردوی معلی گشت سکندر
از دهشت صدمات افواج قاهره باز خود را بکوهستان سوالک که مقر مفر وی بود کشید آغاز سال دوم
الهی از جلوس ابد قرین حضرت خاقانی شب پنجشنبه هفتم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و چهار قمری بعد از ده ساعت

و چهل دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم پرتو حضور به بیت الشرف حمل انداخت و نوروز جهان افروز طراوت
افزای متن زمان و رونق بخش کون و مکان گردید و سال دوم از تاریخ الهی بمبارکی و خورمی آغاز شد
چون سکندر از طنطنهٔ نهضت موکب ظفر قرین بکوهستان سوالک در آمد و رایات جهانگشا بتعاقب او توجه
فرمود از قصبه دمهری ناصر الملک را با جمعی کثیر بتاخت و تاراج زمینداران آن کوه که ممد و معاون او بودند
و باعتضاد آنها دست و پای میزد تعیین نمودند و بهادران نصرت قرین به نیروی تایید الهی بسیاری از
راجهای آن کوهستان را تنبیه و تادیب فرموده اموال و اسباب آنها را بنهب و غارت بردند و بجنگ
تفرقه در جمعیت سکندر مقهور افتاد و بی جنگ راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور از پی او جلد و
چسپان شتافته خود را به اردوی او رسانیدند و سکندر از رسیدن دلاوران عرصه فیروزی وقوف یافته
باضطراب و اضطرار تمام بقلعه مانکوت در آمده تحصن جست و عساکر اقبال اردوی او را تاراج کرده حقیقت تحصن او را
بسده سنیهٔ خلافت عرضداشت نمودند قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان
بر فراز کوهچهای که متقارب یکدیگر بودند بسنگ و ساروج ساخته و آن قلعه از دور بنظر می بینند یک حصن می نماید
و بغایت جای مستحکم و مضبوط است آبهای فراوان کوه را دارد و ذخیره چندانکه خواهند و در پای آن میشود
و دست یافتن بران بس دشوار بل محال مقصد سلیم شاه از اساس این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته
در آنجا آباد کند و باعث بر ویرانی لاهور آنکه چون شهریست عظیم و اقسام تجار معتبر و اصناف مردم بیراه
در آن مصر جامع توطن دارند که باندک توجهی سامان لشکرها از آنجا توان بهم رسانید و یراق فوجها مهیا توان
ساخت و هر گاه عساکر نصرت قرین این دودمان عالی بآنجا رسد در اندک فرصتی از همه قسم سامان و استعداد
ملیء خواهد شد بنابرین اندیشهٔ ناصواب قلعه مانکوت را اساس نهاده بود و چون نیت مبنی بر خیر نبود
پیش از آنکه اراده باطل او از حیز قوت بفعل آید بتیغه روش از حصار آب و گل بر آمده راه صحرای عدم
پیش گرفت بالجمله چون متحصن شدن سکندر معروض بارگاه اقبال گشت آنحضرت با عزمی درست و همتی
جهانگشا متوجه تسخیر قلعه مانکوت شدند و یرلیغ جهان مطاع از کمین سطوت شرف ارتفاع یافت که بخشیان
عظام مورچلها تقسیم نموده افواج قاهره را باحاطه آن تعین نمایند و در اندک زمانی مرکز وار محاصره نمودند

بلوازم قلعه‌گیری پرداختند و بهادرخان که بنسبت کوکلگی و قرب حضور آنحضرت بلند مرتبه بود در اول
پای قلعه رفته آثار جلادت و تهور ظاهر ساخت و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر گردون اقبال پای قلعه
نزول اجلال فرمود جمعی از دلاوران لشکر افغان مغرور عصبیت از حصار برآمده شمشیرهای خونچکان علم کرده رزم
طلب شدند و بهادرخان یکه‌تازی کرده شیر مردانه بمیان آن فوج تاخت و بتائید اقبال خاقان اکبر زور
بازوی شجاعت چندی را از پشت زین بر روی زمین انداخت و شمشیرزنان ده سالگان و غازیان را مراجعت
نمود و صدای تحسین و ندای آفرین از دور و نزدیک بلند آوازه شد و برین وتیره بهادران لشکر منصور تعصب
یکدیگر از مورچلهای خود بپای قلعه تاخته نقد جوانمردی بر عیار همت میزدند و اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم
قلعه‌داری دقیقه نامرعی نمیگذاشتند و از ضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را در حوالی قلعه مجال عبور ممکن نبود و هم
در مبادی محاصره بهادرخان برادر خان زمان که در زمین داور غبار فتنه و فساد برانگیخته خاک ادبار بر فرق روزگار
خود بیخته بود دل شرمنده و سرافکنده بدرگاه گیتی پناه آمد و چون بیرامخان خانخانان استدعای جرایم او نمود بسعادت
آستانبوسی بهره یافت و مجمل این سانحه آنکه در هنگامی که حضرت جنت آشیانی رایات فتح و اقبال بتسخیر
هندوستان برافراشتند قندهار در وجه جاگیر بیرامخان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او بحکومت
قندهار اختصاص داشت و زمین داور بتیول بهادرخان مفوض بود و بعد از فتح هندوستان و رونق افزایی این بوستان
بهادرخان از زیاده‌سری بدنهادی خیال گرفتن قندهار بخاطر ابتر خود راه داده خواست که بمکر و فریب دست تصرف
دراز سازد و چون کفران نعمت و گستاخی با ولینعمت میمنت ندارد سعی او بجائی نرسید و همین جان کندن با او ماند
و صورت این واقعه آنست که بهادرخان با فرح حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب جانی او بود این راز در میان
نهاد و چندی از اوباشان را با یراق در خانه او پنهان ساخت که روز معهود الجماعه برآمده نگاهبانان دروازه ماشوره
را بقتل آورند و بهادرخان بخبر بقلعه درآمده کار شاه محمد بانجام رسانند و قندهار را متصرف شود در روز معهود بعضی
از جاسوسان خبر یافته حقیقت این غدر بکارسازان قلعه باز نمودند و در ساعت مردم بگرفتن آن خون‌گرفتها تعین شدند
الجماعه از غیبی آگاهی یافته سراسیمه بدروازه ماشوره شتافتند و چون دروازه مقفل بود نتوانستند خود را
بیرون انداخت حرکة المذبوحی کرده اکثری بخندق نیستی فرو رفتند و بعضی خود را از دیوار قلعه بر خاک هلاک

افکندند و چندی گریخته در مغولهای شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد از تفحص و پیروی همه را بدست آورده بقصاص
رسانید و بهادرخان ناکام و خسران زده بزمین داور رفت و سرانجام لشکر و استعداد رزم نموده با جمعی از
اوباشان واقعه طلب رو بقندهار نهاد چون شاه محمد بنابر بعد مسافت از کومک هندوستان مایوس بود بشاه
مغفرت پناه شاه طهماسب ملتجی شد و عریضه نوشت که قرارداد حضرت جنت آشیانی چنان بود که بعد از فتح
هندوستان قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت آنست که جمعی تعین فرمایند که سزای این کافر
نعمت داده شود و هم قندهار بتصرف اولیای دولت در آید شاه مغفرت پناه سه هزار ترکمان از جاگیرداران
سیستان و فره و گرمسیر بسرداری علی بیگ افشار فرستادند بهادرخان اصلا از آمدن این کومک آگاهی نداشت
و بیخبر بسر او ریختند و جنگ سخت در پیوست و دو بار اسپ او از پا افتاد ناگزیر زار بازده روی بگریز نهاد و
شرمنده و سر افکنده بدرگاه گیتی پناه رفت و شاه محمد غدر بهادر را در دادن قندهار بمیان آورده قزلباشیه را بمقدمات
ملایم و تواضعات مفرطه ناکام باز فرستاد و چون بهادرخان بوسیله اعتبار امتحان رخصت کورنش یافت
و نقوش جرایم او بزلال مکرمت بادشاه صورت و معنی از صفحه پیشانی زدوده گردید صوبه ملتان بجاگیر او مرحمت
فرمودند و بمحمد قلیخان برلاس که سابق ملتان بتیول او مقرر بود صوبه ناگور و آنحدود عنایت شد و بهادرخان
بسرداری یکی از مورچلهای غزا افتخار یافته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید القصه هر چند متحصنان قلعه در مراسم
نگاهبانی جد و اهتمام می نمودند بهادران نصرت قرین بلوازم قلعه گیری سعی موفور بظهور میرسانیدند و سرکوبها
و ساباطها بسرانجام داده کار بر اهل قلعه تنگ تر میساختند درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرات عالیات
از خطه دلگشای کابل بمسامع عز و جلال رسید و آنحضرت ازین دلکش بشارت نشاط بخش خوشوقت و منبسط خاطر
گشته عصمت قباب ماهم انکه والده ادهم خان را باستقبال حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات عالیات فرستادند
و آن عفت قباب در دار السلطنه لاهور بدریافت سعادت ملازمت حضرات مشرف شده در خدمت ایشان
متوجه بارگاه اقبال گردید چون بحوالی اردوی ظفر قرین رسیدند حضرت خاقانی باستقبال شتافته
از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی بلقیس زمانی کامیاب و خوشوقت گردیدند و دیده انتظار کشیدند
آن صدرنشین محفل قدس بانوار جمال جهان آرای فروغ حدقه دولت و اقبال نورانی شد و از برکات

قدوم میمنت لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی و آثار دولت بهروزی بر چهره احوال آنحضرت پرتو اقبال ابدآیت
خانزمان که بحدود سنبل و ضبط آن نواحی متعین شده بود باعتضاد این دولت روزافزون فتوحات عظیم
روی داد از جمله با رکن خان نوحانی که از امرای معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام فتح و نصرت
برافراشت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبل را تنبیه و تادیب نمود و حسن خان بچگوتی که از اعاظم سرداران
هندوستان بود فوج جمعیت بسیار داشت با جلال خان سور که از سرداران معتبر افغانان بود اتفاق نموده قریب
بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب برداشت و خانزمان با چهار هزار کس بتقابل او شتافت
بتائید ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابدقرین در ظاهر رکن لکهنو جنگ عظیم کرده ظفر یافت و غنیمت
فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت افتاد و فیلهای خوب بدست آمد و فیل لکهنا که در
صورت و سیرت و تیزروی و خوش جلوی عدیل و نظیر خود نداشته از ضمایم غنایم گشت و منظور نظر
مشکل پسند گردید در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قیاخان است و مجملی از این واقعه
آنکه قلعه گوالیار که از قلاع عظیمه مشهور هندوستانست و در ارتفاع و استحکام بغایت بلند مرتبه واقع شده
بتصرف سهیل خان عدلی بود و از جانب او بهبل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و راجه رام ساه
که در زمان سابق اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار محاصره آن نموده متحصنان را تنگ آورد و قیاخان
قابو دیده از آگره متوجه گوالیار شد رام ساه قلعه را گذاشته بجنگ قیاخان پیش آمد و قیاخان داد مردانگی داده
جنگلهای بهادرانه ظاهر ساخت و بتوجه حضرت خاقانی غنیم خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخراب آباد
نیستی فرستاد و بعد از شکست رام ساه بمحاصره گوالیار همت گماشت **فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب**
اقبال بلاهور و دیگر سوانح چون محاصره قلعه مانکوت بامتداد انجامید و اولیای دولت ابدقرین و بهادران اخلاص
آئین در تسخیر آن سد سکندر مساعی پسندیده و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلهای از اطراف پیش برده سرکوبها
ترتیب دادند درین اثنا خبر فوت عدلی شهرت یافت و اولیای دولت را از آنجانب رفع نگرانی خاطر شد
و سکندر شکسته بال و پر ازین خبر متلاشی خاطر و مضطرب حال گردیده همواره انتظار فرصت و شورش اوکی
که شاید المعهود لشکر بدار الملک دهلی کشند و عساکر منصوره بدفع او پردازند و خود از زندان مرتبه دیگر نجات

پاید اما چون تایید غیبی همعنان این پادشاه جوانبخت بلند اقبال بود دشمن از آنکه اندیشهٔ باطل او از حیز قوت
بمنصهٔ ظهور آید صدر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را جلال الدین ملقب ساخته بانتقام پدر که در جنگ عدلی
کشته شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده نصرت یافت و عدلی در آن جنگ بقتل رسید ایام
حکومت او چهار سال و کسری بود **القصه** چون سکندر از تسخیر نا امید و شکسته خاطر گردید زبان زینهار
گشاده از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود را فرستاده التماس نمود که بندگان آنحضرت یکی از مقربان درگاه را که حضرت
فرمایند که بقلعه تسلی بخش خاطر مضطر این شود و بسعادت خدمت و بندگی راه نماید و آنحضرت از کمال مرحمت
و ذره پروری اتکه خان را که بسبب سبقت خدمت و اعتماد امتیاز داشت نزد سکندر فرستادند و سکندر
از روی خجالت و عذرخواهی اظهار نمود که چون در مدت تقصیرات عظیمه شده ام و در زیر بار گناه بسیار
مانده روی آن ندارم که بسجده حضور سرافراز توانم شد اگر روزی چند از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را
به بندگی میفرستم و عهد میکنم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم و اتکه خان را از ملازمت
و رسوم خدمت راضی ساخته   نیز که وکیل خانخانان و مدار علیه این درگاه سپهر مکان بود از نقد و جنس
ارسال داشت و التماس او بوسیلهٔ خانخانان و ارکان دولت بعز قبول یافت و مقرر شد که سکندر بصوب
ولایت بهار رود و هر جا رفته آن ممالک را متصرف شود و پسر او در خدمت حضور سرافراز باشد و بتاریخ یازدهم
امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و هفتم رمضان سکندر کلید قلعه را مصحوب عبدالرحمن نام پسر خود و غازی خان
تنور که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر پیشکشهای گرامی بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت
و عذر او پایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادران لشکر منصور راه دادند که از قلعه برآمد بجانب بهار شتافت
و بعد از دو سال در بهار مسافر ملک نیستی گردید و آنحضرت حراست قلعه مانکوت را بابو القاسم برادر محمد قاسم خان سنجان
موجب مقرر فرمودند عنان توجه اقبال بدار الملک لاهور معطوف داشتند و از سوانحی که درین راه روی داده
آنست که روزی چند خانخانان بنابر عارضه دنبل سواری نمیتوانست کرد و بدولتخانه پادشاهی کمتر می آمد
و از شدت وجع و عدم حرکت در خانه خیمه خود بسر میبرد و چون حضرت خاقانی توجه مفرط بجنگ فیل داشتند
و اکثر اوقات فیلها را بجنگ می انداختند و تماشا میفرمودند روزی در میان فیل فتوحا و فیل لکنه

جنگ نامتد اد انجا جهیده وان دو فیل جنگ کنان قریب بخیمهٔ خانخانان رسیدند و هجوم خلایق و غوغای
عام باعث توهم و توحش خانخانان شد و واهمه اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد و تخیل که
بعضی از همه فتنه سازان نیز بتقویت توهم او کرده باشند یکی از محرمان خود را نزد ماهم انکه فرستاده پیغام داد
که درین دولت خداداد غیر از خدمت و دولتخواهی بخاطر من نگذشته و گمان بتقصیری که سبب گرانی خاطر اشرف
باشد در خود نمی یابم آیا بی التفاتی حضرت نسبت باین بنده از چه رهگذر باشد و فتنه سازان سوء پرسش طلب از
من چه رسانده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث اینهمه شدت و بی التفاتی شده فیلان مست را بجادر من
سر میدهند و قصد حیات و ناموس من دارند ماهم انکه بمقدمات معقوله تسلی بخش خاطر متوهم و آرام ده دل مضطر
او شد که از جانب حضرت بجز التفات و مرحمت متصور نیست و آنچه بخاطر شما رسیده محض توهم است و حاشا که چنین باشد
و بعد از رسیدن لاهور خانخانان باز بر سر ان ماجرا آمده شمس الدین محمد خان اتکه را اظهار گله نمود که
بی التفاتی حضرت نسبت بخود از نتایج غیبت و سعی بداندیشی شما میدانم آیا از من چه بظهور آمده که کمر عداوت
بسته تشنه خون من شده اید و مزاج اقدس را نسبت باین دولتخواه منحرف ساخته اید و کار بجایی رسیده
که قصد جان من میفرمایند شمس الدین محمد خان اتکه از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده بنقد عذر باکف و سوگندان
مغلاظ و شداد یاد کرد و روز دیگر با فرزندان و خویشان بمنزل خانخانان رفته عهود و مواثیق را بسوگندان مغلظه
مؤکد ساخت که هرگز زبان بغیبت شما نکشوده ایم و نخواهیم کشود تا آنکه خاطر خانخانان بقدر اطمینان یافت و معتمدان
فیلان سرکار خاصه را بامر اعتبار کرده خود تقسیم نمود و بظاهر بهانه آنکه فیلان را باین مردم می سپارم که بجهت
آنحضرت تربیت کنند و آسوده نگاهدارند و هرگاه که بجهت جنگ یا سواری طلب شود حاضر سازند اگرچه خاطر
قدسی مظاهر آنحضرت تاب این تحکم نداشت لیکن نظر بصلاح وقت کرده و اغماض عین نموده کمال بردباری
ظاهر ساختند سبحان الله این چه وسعت حوصله و اندازه مدارا است که با وجود عنفوان شباب و حدت طبیعت
نظر بحکمت کار و تدبیر روزگار انداخته باری که کوه شکوه تاب آن ندارد بزور بازوی حوصله متحمل آن گشته در انتظار
فرصت می باشند چنانچه هر یک عنقریب از بداندیشان حق ناشناس بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار
شده حق بمرکز قرار خواهد گرفت و از سوانح این ایام آنکه چون قبل ازین حاجی محمد سیستانی از خاطر مخدوم الملک

کرده و نسبت با وی اعتدالی و بغیرتی بسیار ظاهر ساخته بود در نیولا که لاهور مستقر او رنگ خلاف
گردید بیرامخان توجه بتلافی و تدارک آن گماشته حاجی محمد را بآنجا نه مخدوم الملک فرستاد معذرتها
خواست و برگنه مالکتوا که یک لک روپیه جمع داشت بجاگیر مخدوم الملک تنخواه نمود و پایه عزت او را
از جمیع اکابر و افاضل هندوستان مرجح داشته از اعاظم این دولت ساخت و درین هنگام سعادت انجام
سلطان آدم گکر بسعادت زمین بوس سرافراز گشت و بعواطف شاهنشاهی بر اختصاص یافت و زیاده از آنچه
متصور کرده بود مرحمت و عنایت شامل حال او فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهام
پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافه دهلی اتفاق افتاد و چون قصبه جالندر مضرب خیام فلک احتشام شد
عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه رضیه میرزا نور الدین محمد نقشبندی که همشیره حضرت جنت آشیانی در حباله ۱۵
نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف نامزد بیرامخان فرموده بودند در همین وقت خاقان گیتی ستان
امضای حکم پدر عالیقدر فرموده آن نقاب آرای محفل عصمت را به بیرامخان عقد ازدواج بستند و خانخانان
جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم نمود آنحضرت خانخانان را
کامروای خواهش ساخته منزل او را بعز مقدم گرامی رونق آسمانی عطا از کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم
پا انداز و نثار و مراسم پیشکش و ایثار اقدام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم
طوی از ظاهر قصبه جالندر کوچ فرموده رایات عظمت بدار الملک دهلی برافراشتند آغاز سال سیوم
از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه چون شمسه رایت دولت و اقبال و فروغ کوکب نصرت و جلال از مطلع
پنجاب بتوسعادت شاه راه بیت الشرف دهلی انداخت روز جمعه بیستم ماه جمادی الاول سال نهصد و شصت و
پنج بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم شرف خانه حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید
و ظاهر و باطن جهانرا چون عهد پادشاه جوانبخت سبز و خرم ساخت ٭ درخت غنچه برآورد و بلبلان
مستند ٭ جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند ٭ و بعد از فراغ جشن نوروز و نشاط فتح و فیروزی
موکب اقبال از ظاهر قصبه جالندر نهضت فرموده چون بدریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد
خبر آمد که حاجیخان در تقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند پای ثبات افشرده دم از مساوات می‌زند

لاجرم رای صواب‌نما و عزم جهانگشا بران قرار گرفت که از راه حصار توجه فرموده فوجی دیگر بجهت استظهار
الجماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهانگشا بجانب حصار ارتفاع یافت و چون طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال
بحاجیخان سید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و بی جنگ راه سلامت پیش گرفته بجانب کجرات شتافت
و امرای نصرت قرین باجمیر رفته ضبط آنحدود فرمودند و شاه‌قلیخان محرم و سید محمود بارهه و جمعی از بهادران
عرصهٔ فیروزی بتسخیر قلعهٔ جیتارن شتافته باعتضاد دولت روزافزون آن قلعه را مسخر ساختند و بسیاری از
راجپوتان را بر خاک هلاک انداخته عرضه‌داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانهٔ درگاه عرش اشتباه نموده و در جزو
خدمت جانسپاری بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند **ورود موکب کیهان شکوه بدار الخلافه دهلی**
چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آنحدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه نهضت فرموده
بتاریخ پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخر سایهٔ جهان پیرایه بر ساحت قدسی مساحت حضرت دهلی
انداخت و اکابر و اهالی آن شهر بسعادت استقبال شتافته غبار موکب جهان نورد را توتیای دیدهٔ مراد خود ساختند
از بدیع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت داستان عاشقی خانزمان است با ساربان پسری بوسیلهٔ حسن صوری
و تفصیل ماجرا بطریق اختصار آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری بوسیلهٔ حسن صوری و قبول ظاهری در سلک
قورچیان حضرت جنت آشیانی انتظام داشت و خانزمان نسبت باو تعلق و تعشق ظاهر ساخت
و بعد از شنقار شدن آنحضرت خانزمان او را بملایمت و دلاسای بسیار جانب خود کشید و رفته رفته نسبت
محبت باو بافراط و امتداد انجامید و کار بجایی رسید که خانزمان با ملازمان و جمعی که بر گرد و پیش او می‌بودند
مطرز خباثت ماوراءالنهر او را بادشاه بر داشته کورنش و تسلیم میکرد و بادشاهم بادشاهم میگفت و قطع
نظر از بیبایی باکانه سلوک می‌نمود و حفظ مراتب اخلاص و مراعات بندگی بر طاق نسیان
گذاشته سخت بی‌اعتدالانه روزگار میگذرانید لاجرم فرمان هدایت ترجمان متضمن بر نصایح و مواعظ
شرف صدور یافت که از جانب او اخبار دور از کار بمسامع عز و جلال میرسد که ملایم حال و ملایم اوضاع او
و اهمعی بغایت مستبعد مینماید باید که سررشتهٔ عبودیت و فرمانبرداری که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات اوست
از دست ندهد و از کردار ناپسندیده ندامت و خجالت گزیده در مقام تلافی و تدارک باشد و آن

ساربان پیر را آمد که گیتی پناه فرستند تا خط عفو بر سواد تقصیرات او کشیده شود و مجدد العواطف
شاهنشاهی مفتخر و مباهی گردد و اگر از بیخردی و کوتاه اندیشی سر از خط فرمان و احکام پادشاهی که همه از دم
نسخه ایست از دیباچه اوامر الهی پیچیده بهمان دستور سلوک نماید سزای کسی که از ناهنجار در کنار روزگار او نهاده
خواهد آمد و آن مست باده محبت و مدهوش شراب غفلت اصلا متنبه نشد و بر حساب کار خود نرسید بلکه
آثار بدمستی و بی‌عهدی الی شیر از پیشتر ظاهر شدن گرفت تا گزیر توجه جهان آرا و همت عقده کشا باصلاح
او مبذول داشته برکنه سند بله از اسمعیل بیک پسر ابراهیم خان اوزبک که قرابت بخانزمان داشت
تغیر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی‌سعادت با سلطان حسین خان بمنازعت پیش آمد 14
و سلطان حسین خان بزور دست گنه را از و انتزاع نمود اسمعیل بیک پناه بخانزمان برده لشکر بسیار
بر سر او آورد و چون او از منسوبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مردانه کرده فیروزی
یافت و شاه بداغ بداقی که از خویشان نزدیک خانزمان بود با جمعی کثیر در آن جنگ بقتل رسید و معهذا
خانزمان طریق شده میخواست که خود بر سر حسین خان لشکر بکشد لیکن بعضی از دوستان و خیراندیشان
او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده از روی کار برمی‌افتد و با صاحب و قبله خود دغدغه ورزیدن و حرام نمکی
کردن یمین ندارد و بجایی نمیرسد اگرچه خانزمان ترک آن اراده نمود اما دل بر مفارقت ساربان پیر نمی‌نهاد
و هرچند خانخانان از مهربانی و دوستی مکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمی‌نمود و چون دانست که مزاج او از
او منحرف شده حرفهای ناملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور میشود برج علی نام نوکر معتمد خود در اندرز خانزمان فرستاد
که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود و در آن ایام ناصر الملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور مالی
و ملکی بصوابدید و مشیت او می‌یافت روزی برج علی پیش ناصر الملک رفته بعضی مقدمات دور از حساب و معقول و سخنان
زیاده از اندازه و ادب در میان آورد چنانچه ناصر الملک بشورش آمده فرمود که برج علی را خوابانیده بچوب زدند و با این هم
اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از آن خندان میگفت که مردک الحال
منظور اسم خود شد اما بیرمخان ازین ادای ناخوش رنجیده خاطر گشت و کینه او در دل گرفت انتقام این کار بر وقت دیگر حواله
نمود و از سوانح بپایان رسیدن مصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ بتیغ ناصر الملک و صورت این ماجرا آنکه

چون طینت او بخبث و نفاق سرشته بود در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده ازو
بظهور می آمد خانچه آنحضرت او را مصاحب منافق میخواندند درینولا که خلافت بجلوس خاقان
گیتی ستان زیب و فر یافت چندی در صحبت ابو المعالی بفتنه انگیزی و بد آموزی در کار گذرانید
و مدتی از مصاحبان خاقان زمان شده پسر خود را مهردار ساخت و درینولا باندیشهای تباه بدملی
آمد و بیرامخان او را مقید کرده مصحوب بعضی از معتمدان روانه سفر حجاز گردانید و چون از عدم گاه
بیشتر روان شد ناصر الملک تحریک بیرامخان نمود که کشتن او از فرستادن بهتر است و
قرارداد که در پارچه کاغذی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات نوشته زیر نگینه نهند بگذارند و یکی از آنها
را بر آرند تا هر چه از پرده غیب کشاید بعمل آرند بحسب تقدیر نقش موافق خواهش ناصر الملک
نشست و در ساعت کسان فرستاده او را بیاسا رسانیدند و از قضایای ناملایم که درین سال
بظهور آمد کشته شدن خوجه جلال الدین محمود بجواق است و مجمل ازین تفصیل آنکه خواجه بعلت
مزاج تند داشت و هزل و مزاح بر طبیعتش مستولی بود و بهرزه آزار خاطرها میکرد
مع هذا با ارکان دولت سلطنت اصلا ملایمت نمی نمود خصوص منعم خان که از جوانب
از ردکیهای غلیظ داشت و در زمان حضرت جنت آشیانی بنابر عدم فرصت و قدرت
بانتقام نمی پرداخت درینوقت که منعم خان حاکم مستقل کابل شد و خانه بکام
جاروب کشت بعضی از فتنه سازان بجهت اغراض نفسانی منعم خان را باقدام
این امر شنیع بجد ساختند و درآن ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود
منعم خان جمعی را فرستاده بعهد و پیمان او را بکابل آورده در کابل مقید ساخت
نشتری چند بچشم خوجه زد و بعد از چندگاه که او را کور دانسته دست ازو باز
داشته بود خواجه بمرافقت جلال الدین محمود برادر خوردش به بنکش روانه
شتافت که از آن راه خود را باستان اقبال رساند منعم خان ازین معنی
آگاهی یافته جمعی تعیین نمود که خواجه را با برادرش گرفته آوردند

روزی چند محبوس داشته شبی کسان فرستاده و خون آن بیگناه بر خاک بیباکی
ریخت درینمدت که دار الملک دهلی مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل
و رافت بود خاطر قدسی مظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ آنها توجه
مفرط داشت و در اندک مدت مهارت و قدرت آنحضرت درین فن بمرتبه رسید که بر
فیل مست خودسر که فیلبانان [illegible] سواری آن بعجز اعتراف مینمودندی بی تحاشی سوار شد
بفیل دیگر جنگ می انداختند و امثال این کارنامهای تهور و جلادت که بمیزان عقل و
17 مقیاس اندیشه درنگنجد بسی بوقوع آمده اگر بتفصیل آن پردازد سررشته سخن بطول
میکشد و محمول بر اغراق مسوده اوراق میگردد و از سوانح این ایام فتح قلعه
جمو است و تفصیل این احوال آنکه چون بعرض رسید که راجه کپور چند باعتضاد
کریوهای دشوار قلعه جمو را استحکام داده خواجه عبد الله خلف خواجه محمد زکریا ولد
خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت با سایر خواجه ها
و میرزا حسین ترمذی و قراباها در کاشغری بتنبیه و تادیب او رخصت یافتند
و بتایید اقبال روزافزون ترددات شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و
فیروزی برافراشتند و غنایم فراوان بتصرف بهادران عساکر منصور درآمد
و چون مدت شش ماه در دهلی وقفه دولت اتفاق افتاد رای جهان افروز که شعشعه ایست
از نور الهی چنین تقاضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه اگره نهضت فرمایند
و آن مصر جامع را بنور حضور رونق جاودانی بخشند لاجرم همت دریا نوال بسامان کشتی
و تهیه اسباب این سفر رخصت داد کارفرمایان بیوتات عالی در کشتیها و زورقها
منازل دلگشا و فرجه های روح افزا مهیا ساخته درون و بیرون آن
نشیمنها را بسقرلاط پرتگالی و مخمل فرنگی و دیبای رومی آراستگی بخشیدند
و در ساعت مسعود خاقان دریا دل بر زورق نشسته متوجه دار الخلافه اگره گردید



و تمام راه بسیر و شکار داد عشرت داده هفدهم آبان ماه موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری
بدولت و اقبال در دار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از وقایعی که بعد از وصول رایات اقبال بدار الخلافه
پرتو ظهور یافت فتح قلعه گوالیار است و شرح این مهم اجمال آنکه پیشتر ازین قیا خان و فوجی از بهادران فیروزی نشان
بمحاصره آن همت گماشته بودند و چون ارتفاع و استحکام قلعه بر ترازیست که بکلید سعی فتح آن تیسیر پذیرد و تمکین
اهتمام دست تصرف بر فراز آن نیافت و در مدت بسعی مبارزان عرصه همت عقده این مراد گشوده نبود چون صیت
موکب جهانگشا بدار الخلافه بلند آوازه گردید حبیب علیخان و مقصود علی سلطان با فوج تازه زور بکومک قیا خان
تعیین شدند بهیل خان بصواب دید دوستان و خیراندیشان خود دریافت که با چنین پادشاهی مخالفت کردن و با این ولی خدا
ستیزه منش گرفتن تا کی و تا چند معهذا که از هیچ طرفی امید کومکی نبوده باشد بعد از خرابی و هم هلاک نتیجه
بران مترتب نخواهد شد درین صورت دست بحبل المتین عنایت آنحضرت زده و التماس عفو جرایم گذشته
نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن بصلاح اقرب است ناگزیر عرضه داشت فرستاده استعفای جرایم
خود نمود و حاجی محمد سیستانی رخصت یافت که خاطر رمیده او را استمالت عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورد و آن
سعادتمند قلعه را با ولیای دولت سپرده بهمراهی حاجی محمد خان متوجه آستانبوس گردید و بمراحم پادشاهی خلعت امتیاز پوشیده
بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت



و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکهر است بر سر طایفه از افغانان میانه که در نواحی سرونج از مضافات
مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند و بحکم جهان مطاع کمال خان گکهر که آثار شجاعت و سرداری از ناصیه
احوال او می تافت با جمعیتی لایق رفته تردد شایسته ظاهر ساخت و قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده
بسعادت آستان بوس اختصاص گرفت و هم درین ایام ادهم خان کوکلتاش را بتسخیر هتکانت که در نواحی
دار الخلافه آگره از آن محکمتر جایی نیست و بهدوریه نام قومی در انجا توطن دارند که بشجاعت و مردانگی از اکثر
زمینداران علم امتیاز می افرازند تعیین فرمودند و گروهی از امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود
بارهه و شاه قلیخان محرم و صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان بکومک او مقرر شدند ادهم خان و سایر امرا
بتایید دولت ابد پیوند مفسدان بهدوریه را تادیب بسزا داده آن ولایت که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی
مقرر گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه شاه محمد قلاتی که به نیابت بیرم خان خانخانان
حکومت بلده قندهار باو متعلق بود بسعادت آستان بوس شرف امتیاز یافت و شرح این سانحه بر وجه اجمال
آنست که چون قبل ازین شاه محمد قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه شاه طهماسب امداد و
کومک خواسته وعده تسلیم قندهار نمود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد بنابران شاه برادرزاده خود سلطان حسین
میرزا ولد بهرام میرزا را بتسخیر قندهار تعیین فرمود و لشکر بسیار همراه او ساخته خاست که قهراً و جبراً بگیرد
چون سلطان حسین میرزا بحوالی قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین در لوازم قلعه داری دقیقه
فرو نگذاشت و هر روز عرصه مبارزت بلمعان تیغ همت گرم میداشت و چون ایام محاربه بامتداد انجامید شبی
از دروازه نو جمعی از مبارزان کار طلب را بیرون فرستاد تا بر مورچل ولی خلیفه شاملو شبیخون آوردند و او را
زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه را بقتل رسانیدند و سلطان حسین میرزا ناکام از پای قلعه برخاست و حاکم
ایران ازین سانحه برآشفت بار دیگر میرزای کور علی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را بتسخیر قندهار
نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز کوشش بلیغ در تسخیر قلعه مینمود و شاه محمد قلاتی در مدافعه سعی موفور
بظهور میرسانید روزی در اثنای دار و گیر علی سلطان بزخم بندوق درگذشت و ازین واقعه فتوری عظیم در
لشکر ایران راه یافت سلطان حسین میرزا بناکامی اوقات بسر می برد نه روی رفتن و نه رای ماندن داشت

و در خلال این وقایع شاه محمد قلاتی عرضه داشت بدرگاه آسمانجاه فرستاده بر حقیقت واقعه آستیادهای
پایه سریر خلافت مصیر را مطلع ساخت و چون این معنی بوسیله مرا بعرض مقدس رسید یرلیغ جهان مطاع سمت
نفاذ یافت که حضرت جنت آشیانی مکرر میفرمودند که بعد از تسخیر ممالک هندوستان قندهار را بشاه جم جاه
داده و بر ذمت همت ما ایفای وعده ایشان لازمست مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی سپرده و عذر گستاخیها
خواسته متوجه آستانبوس گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای میرزا سپرده متوجه
درگاه آسمانجاه گردید و شرف عتبه بوسی دریافت و از غرایب سوانح که درین ایام سمت ظهور یافت آنست
که بندگان آنحضرت موضع مندهاکر که در شکرگاهی دارالخلافه اگره واقعست بشکار چیته تشریف برده بودند یکی از
چیته ها را بر گله آهو گذاشتند و آن چیته دویده آهو بره را گرفت و دیگر آهوان از چنگ او سلامت جسته
روی بگریز نهادند مادر آهو بره که بچه خود را بآن حال مبتلا دیدی تابانه دوید خود را به چیته زد و در آن زد و خورد
آهو بره از چنگ آن نهنگ نجات یافته با مادرش بدر رفت و محرر اقبالنامه جهانگیری نقل این واقعه
غریبه بواسطه از زبان معجز بیان خاقان ممالک ستان شنیده

آغاز سال چهارم الهی از جلوس حضرت خاقانی

روز یکشنبه دوم ماه جمادی الآخر نهصد و شصت و شش مسند آرای هفت اورنگ پادشاهی شنبه ماند بیت
الشرف حملی را بنور موفور آراستگی بخشید و زمین و زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم
از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بفرخی و کامرانی آغاز شد و گلبن دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح
که در عنفوان این سال پرتو ظهور انداخت تعیین افواج قاهره است بصوبه لکهنو و سایر محال متعلقه خانزمان و تغیر جاگیر او
و مجملی ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها و زیاده سریهای خانزمان متواتر معروض بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین
نیز ایمایی بآن رفته مجدداً فرمان قضا نشان از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن ربان بیسر را که منشاء شور نیز
دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه گیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد القصه حکم پادشاهی
که هر آینه موجب حصول آمال و صلاح حال او خواهد بود سعادت دین و دنیای خود شمارد که بوفور عواطف و مراحم

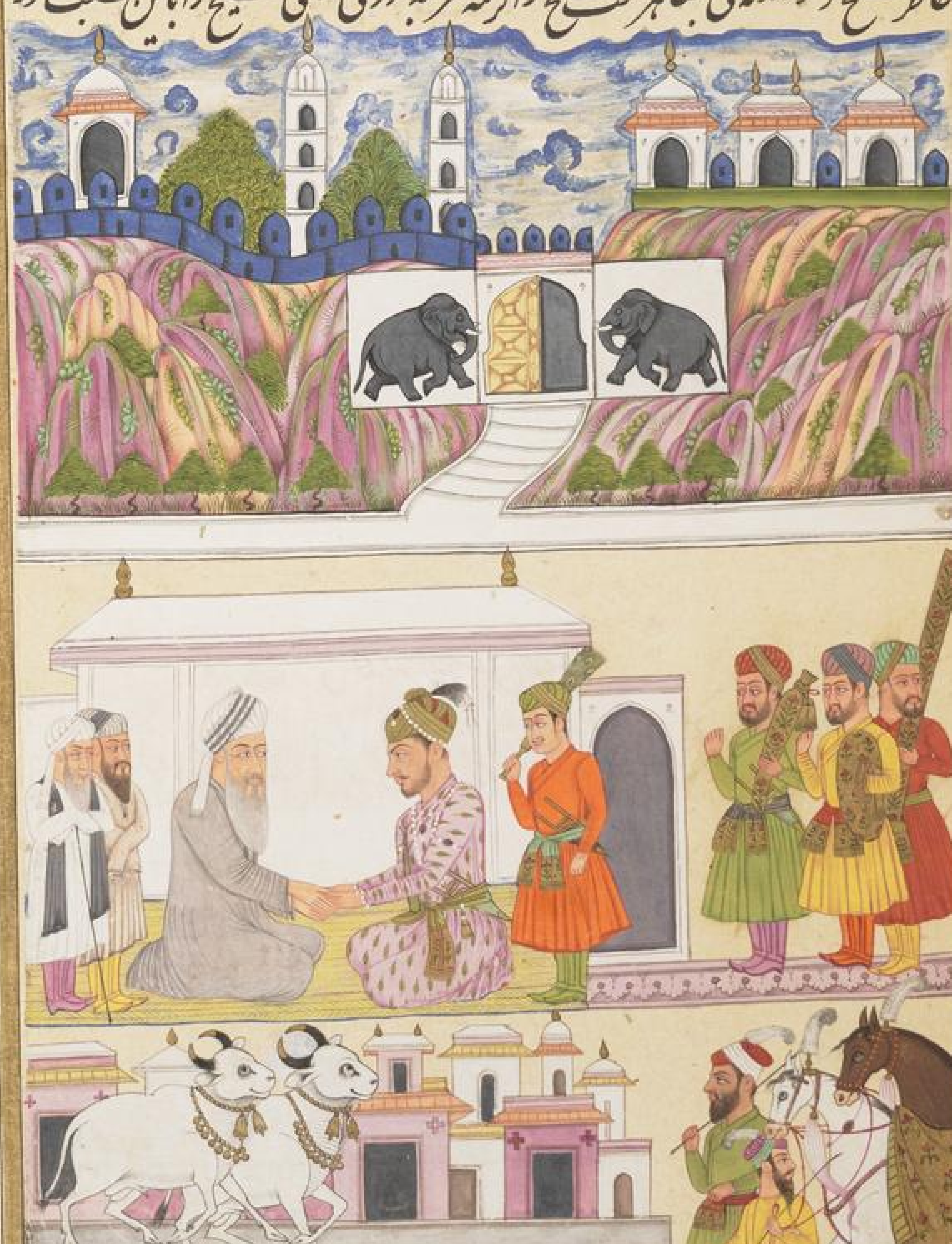
خسروانی سرفراز و ممتاز خواهند شد و چون هنوز جمعی از افغانان مقهور در جونپور و اوده پای نخوت افشرده
دم از مخالفت میزنند با لشکر شایسته بر سر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود که محال
متعلقه جاگیر او را بدیگر امرا عنایت فرموده ایم و حکم شد که جماعه کومک باشند تا آن ولایت وسیع بسهولت در
تصرف اولیای دولت در آید بنابرین قیا خان کنک و سلطان حسین جلایر و حاجی محمد سیستانی و حلیم خان و کمال خان
گکر و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال را با خلعت رخصت فرمودند و مقرر شد که اگر علی قلیخان سر بر خط
فرمان نهد کومک او نموده بتسخیر جونپور و دفع افغانان مقهور همت بگمارند و اگر در مقام بغی و کفران نعمت در آید
احکام ممکن پادشاهی که نمونه ایست از اوامر الهی بتابند عبد الله خان اوزبک هر که جاگیردار سرکار کالپی است
باتفاق امرا بر سر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهند تا موجب عبرت و آگاهی سایر زیاده سران نسیان
دماغ گردد ولیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از روی کار علی قلیخان برنگرفته بود و روز ادبار او نرسیده بمضمون
حکم عمل نموده بسرکار لکهنو و اوده و بامرا و اکدا است و خود کمر خدمت بمیان جان بسته بتسخیر جونپور همت گماشت و در آن
ایام جونپور بتصرف ابراهیم سور بود که مجملی از احوال خسران مآل او بنگارش کلک وقایع رقم شده خان زمان را با او
محاربات عظیم روی داد و بتائید اقبال روز افزون آن ملک وسیع را از چنگ افغانان ناسپاس انتزاع نموده با
گذر دریای جوسا بتصرف در آورد و آن ولایت را بسر اگر چه بدرگاه معلی نفرستاد اما از پیش خود در اند و عرایض مشتمل بر
اظهار دولتخواهی و لوازم عبودیت با پیشکش لایق روانه درگاه عرش اشتباه ساخت لیکن بتقدیر آن مردود دلها
در ایام سرکشی و ادبار آوازه شتر علم شد و مجمل ازین سانحه اقبال آنکه علی قلیخان به آرام جان نام لولی تعلقی
و تعشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هرجایی را عقد بسته در سلک زنان خود در آورده بود و از کمال بی باکی و بیقیدی در
مجلس خاص که با شاهم بیگ نیز هم بزم بود آن لولی را نیز حاضر میساخت تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را با آن لولی رابطه
محبتی پیدا شد و چون علی قلیخان مغلوب هوا و هوس او بود و نوکرانه با او سلوک میکرد شبی آن نقلیه بد مست
اظهار خواهش خود نموده آرام جان را از علی قلیخان طلب نمود و آن ناعقید زن نکاحی خود را بشاهم بیگ بخشید و مدتی
در خانه او بود و چون عبد الرحمن ولد مؤید بیگ نیز با شاهم اظهار تعشق مینمود و فیما بین نسبت محبت و یکانگی بدرجه کمال
داشت روزی آن زن را بنهجی که خود گرفته بعبد الرحمن بیگ بخشید و او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده

احتجاب نگاه میداشت در بنوقت که شاهم بیک آواره دشت ادبار گردید گذرش بقصبه سرهر بود که در جاگیر عبدالرحمن
بود افتاد و مهمان او شده در طغیان کیفیت و بیهوشیها دآرام جان مغنیه دو قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته
اظهار بی آرامی کرد و از عبدالرحمن بیک توقع سلوک علیقلیخان داشت که آرام جان را باز یابد و عبدالرحمن بیک
چون از نشاء حمیت بهره مند بود راضی نشده و هرچند مبالغه و ابرام کرد بجائی نرسید شاهم بیک که بتحکم و سرکشی
عادت داشت حقوق آشنائی و دوستی را بر طاق نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و
تعدی پیش آمد و عبدالرحمن بیک را مقید ساخته آن لولی را از خانه او بر آورده در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بیک بود
مجلس شراب و بزم وصال آراست و چون مومن بیک برادر عبدالرحمن بیک بر حقیقت حال وقوف یافت مسلح و مکمل شده
بر سر شاهم آمد و خواست که بدرون باغ رفته برادر خود را با آرام جان خلاص سازد مردم شاهم بیک در مقام مدافعه
شدند و جنگ سخت در پیوست و در اثنای جنگ تیری از شست قضا بر هدف حیات آن سفله خون گرفته
رسید و آواره دشت عدم گردید عبدالرحمن بیک از بند نجات یافت هر دو برادر رو بگریز نهاده بسرعت
تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و باین وسیله نوازش بسیار یافتند و علیقلیخان از استماع این واقعه
گریبان شکیبائی چاک زده بی اختیار بتعاقب عبدالرحمن بیک شتافت و تا دریای گنگ جلو بار نکشید
و چون ظاهر شد که او تیز تر گذشته بر خاک ناکامی نشست و از سوانح عبرت بخش که درین هنگام بظهور پیوست
قصه هبوط کوکب اقبال پیر محمد خان ناصر الملک است شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون درجه اعتبار و اختیار
ناصر الملک از سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت در گذشت و قدرت و مکنت او بجائی رسید که محسود همگنان
و هم چشمان خود شد خصوص بیرامخان که خود را امیر الامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند میدانست از رشک بدر
استقلال ناصر الملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر فرصت و مترصد وقت می بود که او را از پا در اندازد
در بنولا ناصر الملک را عارضه ضعفی روی داد و خانخانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نا
فهمیدگی و ساده لوحی گفت که لحظه توقف فرمایند تا خبر کنم خانخانان بغایت متغیر و متوزع خاطر شد و ناصر الملک
ازین معنی آگاهی یافته در ساعت برآمد و اظهار خجالت و معذرت نموده خانخانان را بدرون برد اما همراهان
او کمتر توانستند در آمد مگر طاهر محمد سلطان میر فراغت که بزور پهلوانی خود را گنجانید و خانخانان بتکلف لحظه

نشسته از خانه برامد و ظهور این واقعه باعث مزید رنجش دل و نفار خاطر خانخانان گشت و جمعی از فتنه سازان
واقعه طلب نیز تحریکات کردند و عمده اینها شیخ گدائی بود و بعد از دو سه روز خانخانان خواجه امین الدین محمود
و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از ملازمان خود نزد ناصر الملک فرستاد که ما ترا از کسوت
فقر و طالب علمی بر آورده و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت رسانیده بودیم و از تو چشم اخلاص و حق
داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش اینهمه شوکت و حشمت نداشت حقوق نعمت را
فراموش ساخته پاس نسبت خود نتوانستی نمود و برخلاف قانون عقل و سعادتمندی سلوک پیش گرفتی
اکنون بیم آنست که مبادا وجود تو مصدر مفاسد عظیمه شود و علاج آن دشواری کشد لاجرم ملایم حال و مناسب
احوال آنکه دست از اسباب سلطنت باز گرفته روزی چند در گوشه عزلت نشینی و علم و نقاره و سایر آلات
تجمل و تعظم و مواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی بیش نیست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمائی و لختی تا اصلاح مزاج
و تدبیر علاج خود پردازی تا بعد ازین آنچه لایق باشد بعمل خواهد آمد ناصر الملک که خالی از آزادگی و بی تعلقی نبود
بشگفته روئی و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و در عالم رضا و تسلیم گوشه عزلت و انزوا اختیار نمود
و بیرامخان باین هم تسلی نشده پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از روزی
چند پیر محمد خان بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد و چون بر ادهن بور رسید
فتح خان بلوچ چند گاه نگاهداشته بلوازم مهمانداری و مردمی کوشید درین اثنا میرزا شرف الدین حسین و
ادهم خان مکتوبی باو نوشتند که بهر جا رسیده توقف نموده منتظر سانحه غیبی باشد تا بدانچه از پرده قضا
چهره گشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد خان از ادهن بور معاودت نموده بنواحی رنتهنبور آمده و در جهاین مضبوط
ساخته دران محکمه اقامت کرد و چون صورت حال به بیرامخان معلوم شد شاه قلیخان محرم و خورم خان را با فوجی
فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر سر او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت
روزی چند دست و پا زده خود را نگاهداشت و شب با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و اشیای او
تمام بدست اینمردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان بیرامخان منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که از
نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگر چه بظاهر اسم وکالت باو اطلاق شد اما معنی وکالت باشیخ گدائی بود

ومهمات مالی و ملکی بصلاح او فیصل می یافت وخاقان ستوده خصال که بمقتضای حال در لباس بی توجهی سر میفرمود
انتقام این خوی درایّامهای امتحان و مکافات آن را بمنتقم حقیقی باز گذاشته اصلا ملتفت چون و چرا نشد
و از قضایای این سال تعیین نمودن حبیب علیخانست بتسخیر قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستانست
و با منطقة البروج سر رفعت می ساید و شرح این داستان بر وجه اختصار آنکه سلیم شاه در حکومت
هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را بجوجهار خان نام غلامی که نهایت اعتماد بر وی داشت
سپرده بود چون هندوستان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد جوجهار خان بر عجز خود دیده ور گشته
و خود را گرفتار تصور نموده قلعه را بدست رای سرجن فروخت و مبلغی خطیر از و گرفته آواره صحرای
ناموسی گردید درینولا حبیب علیخان و افواج فیروزی نشان بتسخیر آن دستوری یافت و چنانچه شرط
این کار است بلوازم محاصره پرداخت لیکن چون بتقدیر ایزد عز شأنه فتح این قلعه بزمان دیگر حواله بود
امری چند سانح شد که سرانجام آن را اهم دانسته تسخیر قلعه را بوقت دیگر موقوف داشتند و از سوانح
این سال همایون آمدن شیخ محمد غوث برادر شیخ بهول است که از مصاحبان روحانی حضرت جنت آشیانی بود
و در آغاز فتور هندوستان به تیغ بی باکی میرزا هندال شربت شهادت چشیده و در راه اخلاص و دولت
خواهی آنحضرت سرخرویی کونین گزید چنانچه شرح این ماجرا در اوراق گذشته نگاشته کلک بیان گردیده
و این دو برادر در طریق دعوت اسماء حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله ایست
موسوم بجواهر خمسه مقبول اهل کمال و دستور العمل ارباب حال الجمله چون وسعت آباد هندوستان
بتصرف افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان این دودمان عالیشان بود بتوهم آسیب افغانان نتوانست درین
ملک بسر برده با اولاد و احفاد و توابع و لواحق بجانب گجرات شتافت و مدتها در آنجا باعزاز و اکرام گذرانیده
چون مجدداً سواد اعظم هندوستان بانوار دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و حق
بمرکز قرار گرفت شیخ محمد متوجه وطن مالوف شده در آگره بدستبوس خلیفه حضرت الهی مشرف شد
و مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی که از قدیم با شیخ عداوت داشت وصب بافر خانخانان
رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده و آن نسبت مخصوص محمدی را بخود منسوب ساخته

و خاطر خانخانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود را در اردوی معلا صلاح حال ندانسته و بگوالیار فقیر
منزوی شد و در هنولا که بندگان آنحضرت خاقانی بتماشای قلعه گوالیار و عزم سیر و شکار توجه نمودند
روزی بمنزل شیخ تشریف ارزانی فرموده بافاده و استفاده صحبت روحانی داشتند و شیخ
درخور درویشی و نامرادی خود پیشکشها گذرانید و از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات
حاضر ساخت و چون دران ایام خاطر قدسی مظاهر بگاو گجراتی توجه مفرط داشت و شیخ از گجرات
گاوان خوب آورده بود بیشتر باعث توجه اشرف شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی
پرسید که شما دست ارادت بکسی داده اید یانی آنحضرت که دست وثوق بید الله داده بودند بجهت رعایت
خاطر شیخ فرمودند که نی بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبه صوری و معنوی شیخ را باین نسبت افزودند



و تا آخر عمر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بوده و بتاریخ سیوم اردیبهشت ماه الهی سال هشتم از جلوس
اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری سفر ملک بقا گزید و بعد از رحلت شیخ فرزندان ایشان
بمناصب عالی و مدارج والا ترقی و تصاعد نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ ترک تعلقات ظاهری
کرده و مبلغهای کلی برسم سیورغال ایشان مقررست و در گوالیار بفراغت و رفاهیت میگذرانند و سر حلقه
لشکر دعاست و قضایای این سال فرستادن بهادرخان برادر علیقلیخان خان زمانست بتسخیر ولایت مالوه و شرح حال الکه
مالوه ولایتیست وسیع خوش آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروزشاه که وسعت آباد هندوستان ملوک طوایف
شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی پادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار میداشت
تا آنکه فتوری در ارکان سلطنت ایشان راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد از آن حضرت جنت آشیانی
بحوزه تسخیر در آوردند و همچنین شیرشاه و سلیمشاه نیز داشتند و سلیم شاه شجاعتخان از امرای که عوام هندوستان
سجاولخان میگویند حکومت آنجا داده بود و بعد از و باز بهادر پسر او حکومت مستقل یافت و خود در ابر آمد کدخدای
میداشت درین ولا که همگی همت جهانگشا به انتظام ممالک هندوستان مصروف و معطوفست بهادرخان با لشکر
شایسته تعین شد که بمالوه شتافته آن ملک را در حوزه تسخیر و حیطه تصرف در آورد و چون قصبه سیپری
مورد عساکر اقبال گشت تفرقه بیرامخان و برهم خوردگی کارها روی داد بنابرین فرمان
فرستاده بهادرخان و آن لشکر را بدرگاه گیتی پناهی طلب فرمودند آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس حضرت خاقانی گیتی ستانی

بحمد الله که بهار دولت و خرمی طراوت و نضارت از سر گرفت و گلبن خلافت رونق و آراستگی دیگر پذیرفت
و سال پنجم از جلوس همایون قرین خاقان عدل گستر و پادشاه جهان پرور بمبارکی آغاز شد و بعد از چهار ساعت
و نه دقیقه شب دوشنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و شصت هجری آفتاب عالمتاب پرتو سعادت بر شرف
برج حمل انداخت و مبشران اقبال باین مقال مترنم گشتند ؎ باز این چه جوانی و جمالست جهانرا
وین حال که نو گشت زمین را و زمانرا ❀ مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد ❀ ناقص همه این باشد و زاید همه آنرا

خوش خوش ز نظر گشت نهان از دل آب ۞ با خاک همه عرصهٔ هند راز نهان آب ۞ چنانچه در غرهٔ مبادی این سال همایون
فال تصاعد قدر و منزلت بندگان آنحضرت بر معارج اقبال و دولت و هبوط کوکب طالع بیرمخان و برهم خوردگی
حال او باصدق این مقالست **نهضت موکب گردون مآثر در لباس شکار بدار الخلافه دهلی و آغاز محرومی بیرمخان**
از سعادت ملازمت چون اقتدار و استقلال بیرمخان از مرتبهٔ وکالت و امیر الامرایی در گذشت بعضی امور نامستحسن
و سوانح ناملایم که در حوصلهٔ روزگار نگنجد بظهور آمدن گرفت و از روی ستم شریکی منصبهای عمده و جاگیرهای معمور
بملازمان و تربیت کردهای خود تجویز نموده بندهای قدیم بادشاهی که بامیدواریها خدمت کرده بودند دلشکسته
و ناکام داشته سلوک ناپسندیده پیش نهاد خود ساخت و از آنکه حضرت خاقانی در لباس بی توجهی سلوک فرموده
بانتظام امور سلطنت نمی پرداختند و ممالک وسیع هندوستان بالقبضه اختیار و اقتدار خانخانان وا
گذاشته همواره برسم شکار و تیراندازی و چوگان بازی شوق جهانگیری میرسانیدند این معنی مزید باعث جرأت
و گستاخیهای او گردیده و از معظم اموری که موجب گرانی خاطر اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت نخستین کشتن
تردی بیگخان بود بی اثبات تقصیر دوم انتزاع فیلان خاصه و سپردن بملازمان خود سیوم قتل مصاحب بیگ
بی تحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر خرابیها که خود شماری نیست و معهذا آنحضرت بدانش
خداداد و القای ملهمات صلاح وقت منظور داشته اصلا در مقام بازپرس و تدارک آن نشدند تا آنکه در روزی
یکی از فیلان مست بادشاهی در عین مستی و سرکشی بی اختیار فیلبان بر فیل بیرمخان دوید و آن فیل را کشت
و بیرمخان اصلا مراعات ادب و توره نا کرده و شکوه شاهنشاهی را در نظر نیاورده آن فیلبان بیگناه را بالقصاص رسانید
و همدرین روزی بیرمخان در کشتی نشسته بود و سیر دریای جون میکرد و یکی از فیلان بادشاهی در جوش و خروش مستی
بآب در آمده بود چون عنقریب کشتی نزدیک بفیل واقع شد آن فیل مست سرکش بجانب کشتی بیرمخان دوید اگرچه
فیلبان بزور بازو و قوت دست فیل را نگاه داشت اما خانخانان از استیلای توهم اضطراب بسیار کشید
و چون بعرض اشرف اقدس رسید بجهت مراعات خاطر او فیلبان را البته نزد او دادند بیرمخان که ایام
ادبارش نزدیک رسیده بود سر رشتهٔ ادب و حفظ توره از دست داده آن بیگناه را کشت و از سنوح این مکاره
مزاج اعتدال سرشت آنحضرت بر شفقت و خاطر اشرف از اوضاع و اطوار ناملایم او متنفر گشت و نشاء جلالت

استیلا یافت و ترک مدارا نموده تدبیر این کار منحصر در مفارقت او از سعادت خدمت دانستند و در لباس شکار
بصوب کول جلالی که در سی کروهی اگره واقعست با میرزا شرف الدین حسین و ادهم خان و جندی از مخصوصان بساط
قرب که محرم این راز بودند نهضت عالی اتفاق افتاده و مقارن این حال خبر ضعف حضرت مریم مکانی از دهلی
رسید و بهمین تقریب ساخته عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت عقده کشا فرموده بر جناح استعجال
متوجه انصوب بالصواب شدند و در انوقت حکومت دهلی شهاب الدین احمد خان داشت چون قریب بدهلی
رسیدند او با برادران و خویشان خود بسعادت اقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و بتاریخ نهم
فروردی ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هفتم جمادی الاخر ان سپهر کرامت بر مستقر اورنگ خلافت متمکن گشت
و غلغل شادی و مبارکبادی زمین و زمان را فرو گرفت و آنحضرت بفروغ رای جهان آرا و صلاح دولتخواهان
جانسپار مناشیر جهان مطاع و فرامین واجب الاتباع به بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک
تعین بودند شرف اصدار فرمودند که چون از بیرمخان بعضی از افعال نا ملایم و اعمال نا شایست که مناسب حال او
نبود بسر زد و یکبارگی ترک سعی ادب نموده سلوک ناهنجار پیش گرفت و یقین مبین است که تمشیت امور
سلطنت و برداشت بار این دولت از حوصله او بیرونست ناگزیر او را از این شغل خطیر معاف داشته سرانجام
مهام سلطنت و اصلاح شکستهای گذشته بر ذمت همت جهان آرا لازم و متحتم شمردیم چه تحمل این بار گران
بی تائیدات ایزدی و تقویت ازلی ممکن نیست و چون خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در اگره گذاشته بدهلی
تشریف آوردیم هر کرا سعادت یاور و بخت در بر باشد فی الفور متوجه درگاه خلایق پناه گردد و حصول مرام و برامد مقصود
خود در ادراک سعادت ملازمت منحصر داند که در خور شایستگی خدمت بمناصب بلند و مراتب ارجمند سرافرازی
خواهد یافت و شمس الدین خان اتگه در بهیره بود فرمان عالی عز صدور یافت که در لاهور میر محمد خان کلان برادر را گذاشته
با مهدی قاسم خان متوجه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب بنام منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت
گردد و چون شمس الدین محمد خان بمضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت رسانید
مشمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ بیرمخان را باو مرحمت فرمودند و حکومت
پنجاب برای رزین او تفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف آستان

سپهر مطاف روی امید نهاده بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب الدین احمد خان بجهت احتیاط برج و باره
قلعه را تعمیر نموده بتمشیت امور ملکی و انتظام مهام سلطنت پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج
اشرف از بیرم خان بلند آوازه شد و جمعی که محل اعتماد و اعتضاد او بودند ترک صحبت و همراهی او
نموده متوجه ملازمت و آستان بوسی گردیدند اول کسی که ازو جدا شده بملازمت آمد و ازش قدیمان
شاه راه اخلاص گشت قیا خان گنگ بود و بعد ازو مردم ریزه کرده متعاقب یکدیگر رسیدند و چون بیرم خان
بر حقیقت حال وقوف یافت یقین او شد که این کار بطرز کارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاهباز بلند پرواز
همت را بصید مراد و شکار دولت حضرت فرموده اند سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و ترسون محمد
و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که از نیکو خدمتی خواجه جهانی شرف اختصاص یافته بود بعتبه
اقبال فرستاده اظهار عجز و نیازمندی و معذرت بسیار نمود که شاید بچرب زبانی آنحضرت را بخود مهربان تواند
ساخت و چون فرستادها بسعادت ملازمت سرافراز شدند کاری از پیش نرفت و رخصت معاودت هم نشد
و بیرم خان ازین مرتبه بیشتر حیران کار و با خود گشت نه روی رفتن بملازمت و نه رای رفتن گاه بران میشد که با هجوم عام
شدن خود را بدهلی رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و حلال نمکی سد راه او
میشد و گاه بخاطرش میرسید که در لباس دوستی کار از پیش برد تا اهل ظاهر رقم بدنامی بر صحیفه احوال او نکشند
و گاه چنین بنگاهش میرسید که چون بهادر خان بتسخیر ولایت مالوه رفته و هنوز بران ولایت دست نیافته خود را با جمعی نیک
بهادر خان رسانیده آن ولایت را متصرف شود و چندی در انجا آرام گرفته منتظر فرصت کار باشم و گاه ازین رای
قرار میگرفت که از راه سنبل علیقلیخان را بخود متفق ساخته در ولایت افغانان در آمده آن نواحی را بتصرف آورم
و گاه از روی تجرد و ترک عواق کرده میگفت که با ماکن شریفه و عتبات عالیه رفته بقیه عمر در انجا صرف عبادت
و مرضیات الهی نمایم اما ولی بیکه و شیخ گدائی که سر حلقه بدسگالان بودند از سیاه دلی و حق ناشناسی سعی در آن
داشتند که بیرم خان از انجانب دهلی برده معامله را بجنگ قرار دهند و کار را با کرو سازند و داغ بغی و ننگ بدنامی
بر چهره روزگار او گذارند اما نفس الامر انصاف آنکه خود او بالطبع راضی نبود که در آخر عمر بدنام ازل و ابد گردد
و چون بیرم خان از ناصیه مردم نقش تذبذب و تردد خواندی ثانیه کره مطرح رخصت فرمود که بملازمت حضرت روند

بودن

وبهادرخان ازبک که به تسخیر ولایت مالوه رفته بود برگردانیده روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این
مردم با من موافق و یکجهت خواهند بود بس بودن اینها در درگاه بجهت صلاح حال و اصلاح بعضی مهمات
بهتر است و اگر از صحبت من متنفر شده باشند درین صورت نگاهداشتن چه نتیجه دارد بلکه اقدام بمضرت منصوبست
بالجمله چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید ترسون محمد خان و میر حبیب الله را نزد بیرام خان فرستاده
پیغام دادند که زنهار اراده ملازمت و آمدن ننمایند و بنمایند که در مرتبه سعادت بار نخواهد یافت و او را نخواهیم دید اصلاح
حال و مناسب احوال او آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت خانه مبارک شود که هرگاه بخیریت از انجا معاودت نماید
بیشتر از پیشتر مشمول عواطف و مورد عنایات خواهد شد و آنچه مرضی او باشد سلوک خواهیم فرمود چون بیرام خان
صورت معامله طرز دیگر دید عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده التماس سفر حجاز نمود و بظاهر احرام آن جانب مبارک
بسته و بباطن اندیشهای باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره برآمد و نخست پسر سکندر افغان را با غازیخان تنوری
رخصت داد که بممالک محروسه درآمده غبار شورش و آشوب مرتفع سازد و خود بصوب الور شتافت که از انجا
اهل و عیال را گرفته به پنجاب رود و چون این اراده ناصواب او بعرض اشرف رسید فرمان عاطفت آمیز مشتمل بر
نصایح و خیراندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه شما با جمعی که سبب این رنجش و آزار شده اند مأمور نموده
وبال حال حشمت بخشنده در مقام برهم زدن ممالک و آنچه لازمه بغی و نادولتخواهی باشد درآمده اید پسر سکندر و غازیخان
تنوری را بولایت سر داده اید که شورش انداز شده و عبدی قاسمخان نوشته که قلعه لاهور را مضبوط سازد که بالجانب
میاییم و مثل هذا به تاتارخان و بهیه وغیره مکتوبات نوشته اید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه خلل اندازند
و معهذا حسن ظن در حق شما چنانست که هنوز در ارکان اخلاص و دولتخواهی شما قصور و فتور راه نیافته و خود بادی این امور
یا مستحسن نشده اند و چندی از حرام نمکان سیاه باطن واقعه طلب باعث غوایت و ضلالت شما گشته مهمات را
باینجا رسانیده اند و خود بر حساب رسید که این ارادهای باطل چه لایق حال شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل
سال که باخلاص و دولتخواهی نیکنام دین و دنیا باشید در آخر عمر بغی زبان زد آفاق شوید با وجود اینهمه رنجش
و سوء مزاج نسبت سبقت خدمت منظور داشته لایق حال و مناسب اوضاع شما چنان میدانیم که بهمان نیت درست
و عزیمت که عرضه داشت نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین گردید و کسان فرستید که وجوه نذورات

25

که در سرهند و لاهور گذاشته اند بار کرده باتیان رسانند و چون بهدایت توفیق دریافت آن سعادت نصیب
گردد باز عازم طواف آستان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت عتبه بوسی خوشوقت و تازه رو سازید
انشاء الله تعالی بنوعیکه لایق دانیم و مرضی شما باشد خاطرجویی خواهیم فرمود و بدانچه اراده نمایید توجه احسن
صورت انجام خواهد یافت و زینهار که باغوای اهل غرض خود را بدنام و آزرده نسازید چنانچه بدولت ما انتهای
مقاصد صوری و معنوی یافته بهدایت ما نیز از کمال سعادت اخروی فیض پذیر گردد ولیکن بیرامخان مغلوب نفسانیت
شده بفریب فتنه انگیزان شور و شر طلب راه گم کرده در اجتهاد خطایی عظیم نمود و از احکام بادشاهی
که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود تقاعد جست و در سر انجام اسباب بغی و خرابی خود بیشتر از
بیشتر اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان حل و عقد و رتق و فتق مهمات از پیش خود گرف
و خواجه جهان نیز به نیکو خدمتی رسید صاحب اختیار شد جمعی از ترکان بادلوح مثل قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر
و محمد امین دیوانه با هم اتفاق نموده در مقام قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند و حضرت خاقانی بالقای ملهمات ربانی
صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته بهادر خان را بان خدمت عالی سربلند فرمودند
و مقصود اصلی آنکه درین صورت اطفای نایره آشوب و فتنه شود و قیا خان را بنابر خدمات شایسته که مجددا ازو
ظهور یافته بود و مراعات نسبت قدیم سرکار بهرایچ والخد و مرحمت فرموده شرف رخصت ارزانی داشتند و سلطان
حسین خان و جمعی را روزی چند مقید ساخته نگه داشتند و محمد امین دیوانه از توهم و هراس فرار نموده سر بصحرای آوارگی
نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگامه جمعیت این بداندیشان بی باک افتاد و بهادر خان را از آن منصب مستعار عزل
نموده باتاوه که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند نهضت موکب جهانگشا از دهلی بدفع فتنه بیرامخان و
مراجعت بمصیر خلافت چون بیرام خان از دار الخلافه آگره متوجه الور شد و به بیانه رسید شاه ابو المعالی و محمد امین دیوانه
را که بمظنه فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند از بند بر داشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه
گیتی پناه روید اما مقصود اصلی آنکه شاید بنابر جستی شتافته هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر برآمدن
بیرامخان از آگره معروض درگاه معلا گردید و در زبانها افتاد که اراده آن دارد که راه غلط کرده متوجه پنجاب شود رای
عالم آرای بر آن قرار گرفت که از دار السلطنه دهلی نهضت فرموده بصوب ناگور والخد و تشریف ارزانی فرمایند.

۲۴

تا او نقش باطل بر انتقام اندزد و اگر داعیهٔ فتن لاهور و پنجاب داشته باشد سر راه بر او گرفته نگذارند که این
خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردیبهشت ماه الهی موافق جمعه بیست دوم رجب
رایات اقبال بدار الملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی را که سطری از مکارم
ذات و محاسن صفات او بر اوراق سابق ایراد یافته نزد بیرام خان فرستاده پیغام فرمودند که چون از سوانح
بعضی امور ناملایم خاطر ما بقدر گرانی گرفته و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما در عقدهٔ تاخیر و حیز تعویق افتاد
لایق حال و مناسب وضع شما آنست که روزی چند خاطر از شغل دنیوی وا پرداخته بعزیمت صایب احرام مبارک
سعادت حج که همواره آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما میگشت بر میان جان بسته بزاد و راحلهٔ توفیق قدم
در شاه راه صدق نهند و حکم فرمودیم که هرگاه ارادهٔ ملازمت نماید بی اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود که همان
نسبت قدیم و سبق خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او بر ذمت مروت خویش
لازم خواهیم داشت و چون قصبه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابو المعالی که سرمایهٔ فتنه و فساد بود بدام محمد امین
دیوانه خود را بدرگاه معلی رسانید که شاید در لباس خدمتگاری توان ساخت لیکن دولتی که حمایت حضرت
ایزد محافظت نماید از اندیشهای باطل چه آسیب و بجهت مراعات خاطر او حزم و احتیاط او را حوالهٔ شهاب
خان فرمودند که مقید نگاه دارد اکنون مجملی از ماجرای شاه ابو المعالی که در ابتدای حال از بند پهلوان گل گز کوتوال
لاهور فرار نمود تا غایت بجهت شادابی سخن و سیرابی مقصود مرقوم کلک وقایع رقم میگردد چون
از لاهور گریخت بوسیلهٔ یوسف کشمیری که خدمت او میکرد خود را بولایت ککران رسانید کمال خان ککر او را
مقید ساخت و بحیله سازی که داشت از قید او هم جسته بولایت نوشهره که قصبه ایست در میان بهنبر و راجوری شتافت
و چندی از امرای کشمیر که بغازی خان حاکم آنجا مخالف بودند اتفاق نمود و قریب هزار سوار فراهم آورده از راه پنج براره
و بارهموله بسوی پور رفت و در آن نواحی غازی خان با او جنگ کرده شکست یافت و بحال تباه معاودت نمود
و نزدیک بود که درین راه بدست کشمیریان گرفتار شود یکی از آنها در آن خنقای پی از اسپ فرود آمده تیر کی گرفته
تیراندازی کرد تا ترکش او خالی شد و کشمیریان رسیده او را از هم گذرانیدند و شاه ابو المعالی فرصت یافته
جانی بسلامت برد و بسیالکوت آمده تغییر وضع کرد و قریه بقریه میگشت که شاید جمعی را از راه برده

فتنه و فساد سرانجام نمود تا آنکه بدیبالپور که در آن ایام بتیول بهادرخان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و تولک

نام نوکر بهادرخان که آشنایی قدیم داشت التجا برده و مدتی در خانهٔ او پنهان می بود و فرصت کار میجست چون زن

تولکخان از شوهر خود آزردگی داشت نزد بهادرخان رفته حقیقت حال بر طبق عرضه نهاد که شاه ابوالمعالی در خانه

شوهر من پنهانست و ارادهٔ کشتن تو دارند بهادرخان فی الفور سوار شده خانهٔ او را محاصره نمود و شاه ابوالمعالی را

بدست آورد و تولک را همانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته نزد بیرامخان فرستاد و بیرامخان او را بولی

بیک سپرده که از راه بلکی بگجرات فرستد و از آنجا روانهٔ سفر حجاز گرداند شاه ابوالمعالی از ناهمواری طبیعت و شورش دماغ در

گجرات خونی کرد و از آنجا گریخته بحال تباه بولایت شرقیه شد و خود را بعلیقلیخان رسانید که شاید بوسیلهٔ آن دیوانه

سرکاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود را از کتخدایی باشد صلاح در نگاهداشتن او ندانسته باز

پیش بیرامخان فرستاد و در بنوالا که خود بجانب الور شتافت و پرده از روی کار خود برگرفت و در مقام انجام

اسباب شورش شد او را محمد امین دیوانه از قلعه برآورده مطلق العنان ساخت و چون رایات اقبال انجم نزول

اجلال فرمودند شوریده دماغ پریشان روزگار از بیدولتی و بی ادبی سوار آمده کورنش کرد و حضرت ظل اللهی در تهیه

نیز بکشتن او راضی نشدند و او را بشهابخان کیرانیدند تا فرصت روانهٔ سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه

پیر محمدخان ناصرالملک که ارادهٔ رفتن بمکه داشت در راه گجرات این خبر شنید برسم استعجال روانهٔ بارگاه اقبال انجام

گردید و در قصبهٔ جهجهر بسعادت زمین بوس سرفراز شده بخلعت خاصه و خطاب خانی و علم و نقاره شرف اختصاص

یافت و چون درخور شکوه و علو شان آنحضرت نبود که بنفس نفیس متوجه فتح فتنهٔ بیرامخان شوند صلاح دولت و اهل امان

و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمدخان و شاه بداغخان و مجنون خان قاقشال را با جمعی کثیر تعین فرمودند که اگر فی الواقع

بیرامخان فسخ عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت درآید و باغوای اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره لطائف

همت باعضاد اقبال بی زوال و تائید حضرت ذوالجلال سزای کردار ناپسندیده در دامن روزگار او نهند ملک اهتمام

شایسته نموده از ممالک محروسه برانند و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین مقرر فرموده رایت معاودت بمستقر خلافت

برافراشتند و بجهت دفع شورش پسر سکندرخان و غازیخان تنور که باتفاق میر حسین در صوبهٔ سنبل غبار شورش انگیخته

بودند محمد صادق خان رخصت یافت و او در خدمت اهتمام شایسته بکار برده تنبیه و تادیب لایق نمود و بیرامخان

[illegible]

بمسامع رسیده بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او منتشر شد و تفرقه عظیم بحال مردم او راه یافت و اکثر همراهان
او تقاعد جسته باستلام عتبه قدسیه روی امید نهادند و بغیر از ولی بیگ و حسن قلی بیگ پسران او و شاه قلی
محرم و چندی دیگر همراه او نماند چون لشکر اقبال بکوچ متواتر متوجه آنصوب شد بیرم خان مشخص دانست که دیگر
جای مدارا نماند و معامله ابتر میشود ناگزیر دل از اسباب تعلق برگرفته عرضه داشتی مشتمل بر انواع ندامت و بسیاری
مع تمن طوغ و علم و نقاره و چند زنجیر فیل و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی بیگ که بعد از ان بخطاب
خانجهان شرف اختصاص خواهد یافت ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نموده و بامرایی که تعین شده بودند نوشته
فرستاد که من خود را از تعلقات دنیا و عوارض آن دل سرد شده ام و اسباب ریاست و لوازم امارت را بدرگاه
معلی فرستاده ام شما چرا تصدیع خود میدهید امرا سخن خان را مقرون بصدق دانسته از جایی که رسیده بودند بازگشتند
و حسین قلی بیگ در دهلی احراز سعادت آستانبوسی نمود و تصمیم عزیمت بیرم خان متیقن شد و در همان چند روز شیخ
گدائی خانه خراب سر بدرگاه گیتی پناه آمد مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از کمال رافت و عاطفت مشمول
عنایت و مرحمت گردید معهذا بخاطر بعضی از دوربینان بساط قرب میرسید که شاید بیرم خان از این تصمیم فسخ عزیمت مطمح نظر
باشد یا پشیمان شده باز بر سر کار آید هم بدو دوی آوازه انصراف او بصوب ممالک پنجاب سمت اشتهار یافت
و ازین شورش واقعه طلبان را گرمی هنگامه شد **عزیمت بیرم خان بصوب پنجاب و برداشتن پرده آزرم و حجاب** خانخانان
مدتی در تردد بیرون رفتن و بودن متردد خاطر بود گاهی اسباب تعلق پشت پا زده اظهار تجرد و آزادگی میکرد
و باز بوسوسه شیطانی و اغوای جمعی از فتنه انگیزان واقعه طلب که بشومی رواج کار خود سعی در بودن و بغی ورزیدن
او داشتند از آن اراده بازآمده در مقام شورش طبیعت و توزع خاطر میشد آخر بخود بسر بنا مد و بتحریک اهل فساد از راه رفت
و عطف عنان بجانب پنجاب شتافت و بتصریح گفت که جمعی از منافقان که بانی و باعث انحراف خاطر اشرف
شده اند بیکمرتبه تنبیه و تادیب آنها فرموده بعد از ان از بندگان آنحضرت رخصت گرفته متوجه حجاز خواهم شد در وقت حرکت
رای کلیان مل که کلانتر آن سرزمین بود با پسر خود رای الیسنگ که الحال در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب
جاه انتظام دارد آمده بیرم خان را دیده و خان کمین سرگشته بادیه آوارگی بود روزی چند در پناه او بسر برده خود را
جمع ساخته متوجه پنجاب گردید و پرده از روی کار خود برگرفته سر بیاغیگری ورزید و جمعی که بگمان دوستی و اعتماد

همراهی داشت بمکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود را که بوسیلهٔ خدمت و حسن
اخلاص بخطاب مظفرخانی شرف اختصاص خواهد یافت نزد درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب و تربیت
کردهای او بود فرستاده بحضور طلبداشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید از کمال مرحمت و عاطفت فرمانی
نصیحت آمیز به بیرامخان قلمی نمودند و سواد آن بجنس درین اقبالنامه داخل میشود **فرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی**
به بیرامخان خانخانان بدانند که چون او پروردهٔ نعمت و تربیت کردهٔ عنایت و عاطفت این دودمان عالیشانست و
حقوق خدمات شایستهٔ او درین درگاه ثابت است و حضرت بادشاه جنت مکان طاب الله ثراه بواسطهٔ صدق نیت
و اخلاص که ازو مشاهده نموده بودند او را بمنتهای عنایت و تربیت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی ما را باو تفویض
فرموده بودند بعد از آنکه آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص
و دولتخواهی کمر صدق و جانسپاری میان بسته متعهد مهمات وکالت شد ما نیز بملاحظهٔ سبقت خدمات و نیک
اندیشیهای که بظهور میرسانید زمام حل و عقد امور را بقبضهٔ اختیار او گذاشته بودیم که مزید آن متصور نبود
چنانچه از نیک و بد هر چه خواست و اراده کرده بعمل آورد تا آنکه درین پنج سال چندی امور ناشایسته ازو بظهور آمد
که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوی آنهمه زیرکی و دانائی از میان اینهمه مردم فاضل قابل
با حسب و نسب بجهت آشنائی خود انتخاب نمود و با آنکه متعهد منصب صدارت شده بود و در ظهر مناشیر مهر میکرد و او را رسم تسلیم
معاف داشته بود بکمال جهل و نادانی در محافل جنت منازل او را بر جمیع سادات صحیح النسب که بنا بر ملاحظهٔ عظمت و شان
حالت مراسم احترام و تعظیم بجا می‌آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین میزد
ذلت و خواری این طبقهٔ شریفه را عمداً تجویز مینمود و تربیت کردهٔ خود را که مردود دلها و مطرود نظرها است بر فرقه
که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسهٔ این بزرگان می چگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده
که باباسواره پیش آمده مصافحه مینمود و نوکران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و
سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و ولایتهای حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و استحقاق ایشان بر همه کس روشنست از کمال بی اعتباری بنانی
محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس اینها داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها بامیدواری

خدمت کرده مستعد رعایت شده بودند تجویز نمیکرد که اقل مرتبه و معیشتی داشته باشند و جمعی که در سفرها
و شکارها در ملازمت می‌گشتند و خود را بهزار مشقت و محنت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز بنقصهای جزئی
بخون ایشان تشنه بود و انواع بی اعتدالی مینمود و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی و دزدی و راهزنی
و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک
چیزی واقع میشد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمی‌نمود و تا خبر شدن انواع جفا و ایذا
میرسانید و بعضی که از کمال دنائت لیاقت خود را بخدمت او قرار داده بودند خوش آمد میگفتند مثل شاه قلی نارنجی
و محمد طاهر و لنگ ساربان و او از ساده لوحی این طایفه را راست گو دانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه
شاه قلی بی اندامیها کرد و فرمان شنید و محمد طاهر را آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه
کشتن شده بود و او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان در پیش جمعی ایلچیان حرف درشتی گفته که او مستحق سیاست
بود و او بی باک را خود میداند که در میان قبح لباسش چه مقدار جلالت و اعتبار داشته باشد تا به خدمت و صاحب الیتی
و حالتی بهمین نسبت که داماد او است اورد و بر جمیع امرای عظام گذرانید حتی بر سید علی میرزا که بعلو نسب و سعادت
انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داده و حسین قلی را که تا غایت بمرغی بچه نزده در برابر اسکندر خان و عبدالله خان
و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را بجاگیرهای ویران خورسند ساخت و در این اوقات
در اکثر مجالس او چندین امور بسر میبرد که باعث رنجش و آزار خاطر فیض مآثر میشد و چون خاطر او پیش ما عزیز بود و او را
دولتخواه بیغش این دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم اینهمه اعمال و کردار ناهنجار او را عین
خیرخواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او به
همین جماعه باغیه قصد دارد که معدودی چند که بما همراه بودند جدا ساخته ما را تنها گذارد بملاحظه دفع این شرارت
از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و با او گفتیم که بعضی امور بظهور آمده و سخنان بعرض اقدس رسیده
که بخاطر اشرف قرار نمی‌یابد که او درین اوقات ملازمت آید اگر چه از واران بسیار یافته ایم اما او را بهمان
دستور خانخانان میدانیم و میگوییم بجهت تسلی خاطر او سوگندهای مغلظه یاد کرده بودیم که قصد جان و مال و ناموس
او نداریم و چون بمشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود بوده ملازمان عیالی که داشته باشد

عرضه داشت نماید بنوعیکه لایق دانیم حکم فرمائیم چون در بعضی اوقات عرض نموده که وقت شده است که بدولت و سعادت
بمهام سلطنت پردازند تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت
قدم باشند چنانچه موقف عرض رسید که از کمال میل و توجه که بدین امور داشته و دارد و حقوق نعمت و تربیت
خاندان والای ما که چهل سالست که در ذمه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش کرده گوش سخن
این جماعه مفسد مفتن دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریدهٔ اهل بغی درارند و درین آخر عمر از سعادت
اخروی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خود پسندی که دارند معقول
او ساخته او را از راه برده اند و بوالد اسکندر پیغام کرده که بمخالفت و منازعت آمده و تاتار خان بهیچ سببی را
نیز کس فرستاده که از دامن کوه آمده آهنگ خرابی و دست اندازی کرده از آنجا خود دراید و خود جبال لاهور کرده
که در این جنگ و دنیا فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چراغ دولت
این خاندان که بر افروخته فروغ ازلی و بر افراخته دست قدرت است بدم سرد منطقی باز دهانا که پرده غرور و پندار دیده
اعتبار او را کور ساخته نمیدانند که ∴ چراغی را که ایزد بر فروزد ∴ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ∴ چون نظر بآنهمه
اخلاص اعتقادی که از جبهه احوال او واضح و لایح بود این امور مبنی بر تزویر او دور مینمود مینماید و باور نمی اید
چرا که پرورده نعمت و تربیت کرده این دودمان عظیم الشان است و اطاعت حکم ما برو واجب و لازم بر سبیل حجت
فرموده ایم که خود را از این افعال و اعمال قبیحه که در دیده این جماعه مخذول العاقبه را که باعث نقص دولت و عزت او شده
بجهت اغراض خود در پی بغی و عدوان انگیزند مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد چون ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او
کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده ایم و بهر چه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صواب دید او بدر رفته ایم او هم این حکم
ما را اسماع و طاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه این حکم عمل نماید خاطر اشرف بر و صاف ساخته جرایم و تقصیرات
او را بالکلیه عفو فرمائیم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع حجاب
او شود چون هیچ از خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر از خدمات رعایت یافته میخواهیم که نام او تا سالها
باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده به بغی و عناد و فساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمره
قرابه قرا الجنه محشور نگردد و بنابر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که خیال دیگری بخند و یقین خود

داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت و پندار دماغ او را پریشان ساخته در مسلک اهل ادبار
در آرد بدولت و اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت الهی دمار از
روزگار او بیرون خواهم آورد امید است که درین حالت که عنفوان اقبال خلافت ما و آغاز ادبار اوست فتحی عظیم روی
دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته بسیار و گرفتار گردد و بیدولتی ازین معنی   که او درین سال مردم خود را
چگونه رعایتها کرده که بروز واقعه بکار آیند و از کوته اندیشی و نادانی نمیداند که دولت وابسته بعنایت
الهی است هرگاه که آن عنایت نباشد نوکر و بنده بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که اینها را فرزند و برادر
میگفت و هرگز بریشان گمان جدائی نداشت برهنمونی سعادت اکثری جدا شدند و آنانکه مانده اند یک یک جدا شده
بدرگاه معلی می آیند و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت در مقام غیر تسلیم و رضا جوئی چیزی فایده ندارد
سر قبول باید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم عادل کند همه داد است خانخانان از آنکه روز ادبار نزدیک رسیده
بود از همیقد ما بیشتر برآشفت و خود را پریشان تر ساخت و از بیکانیر متوجه پنجاب شد و چون بقلعه تبرهنده رسید
که جاگیر شیر محمد دیوانه بود از نسبت خصوصیت و اعتمادی که برو داشت عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال
دران قلعه نزد شیر محمد گذاشته شیر روانشد و حق تربیت اصلی از نسبت آشنایی او ترجیح داده فرزندان
او را با تمام اسباب و اشیا همراه گرفته بملازمت بندگان حضرت آورد و درویش محمد اوزبک نیز حقوق آشنایی
بیرمخان از طاق نسیان گذاشته خواجه مظفر علی را که بطلب او رفته بود بدرگاه معلی فرستاد و چون کوکب
اقبال حضرت خاقان اکبر درجه کمال داشت و ستاره طالع خانخانان روی بهبوط نهاده از هر که امید همراهی و امداد
میجست و چشم دوستی و دستگیری میداشت دشمن جانش میشد آری کسی که با صاحب و ولینعمت خود سرد
و روی نیاز بر تابد اگر پیرهن تن او خصم جان شود چه عجب. چون بیرمخان بتهاره رسید میر عبدالله
مغل تهاره را مضبوط ساخته آماده جنگ شد ولی بتهاره رفته تشکر خورد و با اینهمه اسباب آگاهی پرده غفلت
در پیش چشم حقیقت بین افکنده اصلا متنبه نشد و صلاح کار خود ندانست و از تهاره بجانب جالندهر شتافت
چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد فرستادن خاقان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه را
با افواج قاهره بمبارزت بیرمخان و ارتفاع رایات اقبال بکومک لشکر منصور و فتح شدن های درگاه و شکست بیرمخان

چون مخالفت بیرامخان و عزیمت او بصوب پنجاب محقق شد جمعی از دولتخواهان حقیقت‌شناس چنین لایق دانستند
که آنحضرت خود بدولت و اقبال در مستقر سریر خلافت متمکن گشته عساکر فیروزی مآثر به تنبیه و تادیب او تعیین
فرمایند و بعضی صلاح دران می‌دیدند که افواج قاهره در ظل رایات دولت و اقبال متوجه دفع او شوند حضرت خاقانی بتعلیم
ملهمات ربانی و مطابق تقدیر آسمانی دست در هیچکدام ازین دو شق نزده شق ثالث که شامل آن هر دو طریق بوده
اختیار فرمودند باین دستور که فوجی از مبارزان عرصه فیروزی پیشتر متوجه شوند و بتعاقب ایشان موکب جهان‌گشا
با فدائیان شیردل و شیران نخجیرکش نهضت فرمایند بنابرین رای صواب‌نما خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه و فرزند
سعادت‌پیوندش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و علی قلیخان و میر لطیف
و حسین خان خویش شهابخان و جمع کثیر از بهادران رزم‌جو و هنروران آتش‌خو رخصت یافتند و امرای عظام
تکیه بر اقبال روزافزون شهنشاه آنحضرت نموده با دل قوی و عزم درست قدم همت در شاهراه اخلاص و جانفشانی
نهادند و بعد از روان شدن امرا بتاریخ سی‌ام امرداد آلهی موافق سه‌شنبه بیستم ذی قعده موکب عالی بصوب
پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید هروی دیوان سرکار اعلی را بخطاب آصف خانی شرف اختصاص بخشیده بحکومت دار الملک
دهلی بلندمرتبه ساختند و چون یعنی بیرامخان تصحیح انجامید حسن قلی بیک را با دهخان سپردند که روزی چند باحتیاط
نگاه دارد و از کمال مرحمت و ذره‌پروری حکم شد که اگر گزندی بحسین قلی بیک خواهد رسید باز خواست آن از تو خواهد شد
خان اعظم با دیگر امرای معظم نطاق همت بسته تا گذر کنه که میان دریای ستلج و بیاه واقعست عنان
باز کشیدند و در ظاهر موضع کوناچور که از متعلقات کذار است سر راه به بیرامخان گرفتند و در گرفتن جالندر اهتمام
داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید و از کمال غرور و پنداری که در سر داشت اتکه خان را بنظر در
نیاورده بشجاعت دلیرانه متوجه جنگ شد و مردم خود را دو فوج ساخت ولی بیک و شاه قلیخان محرم و برادران ولی بیک
و اسمعیل قلی بیک و حسین خان و یعقوب سلطان و جمعی را مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانید و فوجی دیگر بسرکردگی
خویش ترتیب کرده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت و ازینجانب خان اعظم اتکه خان باعتضاد اقبال روز
افزون صفوف نبرد را بدلاوران فیروزجنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایات و تربیت آنحضرت
امیدوار ساخته با دل قوی و همت درست متوجه عرصه فتح و فیروزی گردید غول بسرداری او رونق شان یافته

و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشابوری استحکام پذیرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان انتظام گرفت
و علیقلیخان اندرابی و قیاخان صاحب حسن و بعضی از دلیران رزم جو هراول بوده کرم جانستانی و خونفشانی کشیدند
و فرخ خان با چندی از مردان کارطلب در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جمعی میان غول و التمش
پای تهور افشرد و چون اتکه خان بر بعضی مردم اعتماد نداشت و از نفاق و فریب اینها در هراس بود مصحف مجید
پیش آورده سوگند و عهد و پیمان بنحوی جمعیت خاطر بهم رسانید اگرچه مردم بیرام خان در کمیت کمتر از بندهای بادشاهی
بودند اما بحسب کیفیت افزونی داشتند مجملاً در موضع کوناجور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه
اکثر فوجهای اتکه خان را پریشان ساختند بسیاری از مردم خاک لی باموسی فرق روزکار خود بیخته راه فرار پیش
گرفتند اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان با معدودی پای عظمت استوار داشته استمداد همت از باطن قدسی موطن آنحضرت جهانبانی
ممالک ستانی مینمودند و چون بیرام خان صورت حال بر وفق دلخواه مشاهده نمود بدلیری و تجبر تمام با فوجی که همراه داشت
جلوریز رسید و چون فوج اتکه خان که بپا ایستاده بود بنظرش در آمد بیرام خان فیلان نامی خود را که سرکرده
آنها فیل تخت روان بود پیش رو داشته بمدافعه اتکه خان متوجه شد و درینوقت شالی ها پیش آمد و اکثر فیلان بیرام خان
در آن مجمع ادبار پای بند شدند و هرچند زور زدند بسعی خلاصی بیشتر گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را
بشیبه تیر گرفتند و بتایید غیبی تیری از شست قضا بر فیلبان تخت روان رسید و از گردن فیل او بزیر افتاد
و بیرام خان از مشاهده این حال اراده نمود که شالی ها را دست راست داده بتازد و اتکه خان مطلب بیرام خان فهمیده
خواست که پیشتر از تاختن او بتازد یوسف محمد خان گفت که درینوقت که اکثر مردم خاک ادبار بر فرق
روزکار خود بیخته راه فرار پیش گرفته و معدودی با شما مانده چه رای تاختن است اتکه خان جواب داد که اگرچه
مردم ما بحسب کمیت کمترند اما اقبال همعنان ماست و معهذا راه گریز و روی رفتن نداریم امید که اقبال آنحضرت کار
خود بکند یوسف محمد خان با جمعی از بهادران یکدل و یکجهت پیش رو داشته در زمانیکه بیرام خان منحرف شده بود
که از پهلوی شالی ها برآمده بتازد و مبارزان عرصه فیروزی دلیرانه تاختند و جمعی که همراه بیرام خان بودند از انحراف جلو را
گریختن فهمیده برهم خوردند و فوج یوسف محمد خان جلد و چسپان رسید و غنیم را بر داشت و چون جلو مخالفان
ویران شده بود بیرام خان خود را انسوت جمع ساخته و راه فرار پیش گرفت و بتایید الهی و اقبال شاهنشاهی

چنین فتحی که طراز فتوحات روزکار تواند شد روی داد و مخالفان بداندیش خجلت زده و ادبار گشته
هر کدام بجایی پراکنده گشتند و بهادران عساکر نصرت اعتصام تعاقب نموده بران جمع سرانجام نمود بسیاری را
علف تیغ انتقام ساختند و جمعی نیم کشته و زخمی افتادند و بقیة السیف بهزار جان کندن و حال تباه
انهزام پیش گرفتند اسمعیل علی قلی بیگ زنده بدست آمد و ولی بیگ پدرش زخمی در بیشه زاری
مخفی بود و او نیز گرفتار شد و حسین بزخم تیر گور گشت و تمام آنحضرت کار خود کرد و یعقوب همدانی را
و احمد بیگ و پیر از اعیان لشکر مخالف اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند و غنیمت نامحصور بتصرف بهادران عساکر
منصور افتاد و موکب عالی بنواحی سرهند رسیده بود که مژده فتح و فیروزی و بشارت اقبال روزی
مسرت افزای خاطر اولیای دولت گشت و مجددا روزکار بر هم خورده آرام گرفت و سلطنت ابدقرین
استقرار و استمرار شایسته یافت و خاقان ستوده خصال لوازم سپاس ایزد متعال و مراسم شکر حضرت
ذو الجلال بتقدیم رسانیده سجدات این موهبت کبری بجای آورد و چون عرصه سرهند مخیم سرادقات
اقبال گشت منعم خان با دیگر امرا مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان و قاسم خان میر بحر و خواجگی محمد حسین
برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه مریض و مولانا عبد الباقی صدر و مولانا خورد زرگر و بابا بنده
محمد خان و شکون و فریدون طغائی میرزا محمد حکیم و ابو الفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد نیشابوری شرف آستان
بوس یافتند و حضرت خاقانی آن شایسته خدمت را بانواع التفات و اقسام عنایات کامروا فرمود
بمنصب وکالت و خطاب خانخانانی غر اختصاص بخشیدند و سایر امرا مشمول مراحم خسروانی گشته درخور حالت
و مرتبه خویش سرافراز شدند و درهمین منزل شمس الدین محمد خان اتکه مظفر و منصور مراجعت نموده سعادت
زمین بوس دریافت و مورد عنایت بغایت گردید جامه داقو و جامه قباچی برامخان را به اتکه خان مرحمت
فرمودند بخطاب اعظم خانی پایه قدر او افزودند و بیدولتی چند را که دستگیر قهرمان اقبال شده بودند چون ولی
بیگ و پسرش اسمعیل قلی بیگ و حسن خان و احمد خان ترکمان و غیره زنجیر در پا و غل در گردن بنظر اشرف گذرانیدند
و از غنایم این فتح علمی بود مکلل بجواهر نفیس که به نذر روضه رضیه مشهد مقدس ترتیب داده و فرصت فرستادن
نیافته بود و آنحضرت بدست آمدن علم را نشان سربلندی اقبال دانسته بر فتوحات آینده از تفاول گرفتند

بیگ

ودلی بیک که زخمهای کاری داشت در زندان فوت کرد و سر او را بجهت عبرت سایر زیاده سران
روزگار بجانب ولایت شرقیه فرستادند و تواجی که سر او را می برد چون به پرگنه آباده که در
جاگیر بهادرخان مقرر بود رسید بهادرخان از غایت بی دولتی و نهایت گمراهی و دیوانه سری
آن تواجی بی گناه را بشهادت رسانید و چنین بی باکی و بی ادبی ازو بظهور آمد و بعضی از دوستان
او بجهت عذر این گناه و رفع تقصیر او را الخبط دماغ و طغیان نشاء جنون شهرت دادند که شاید
باین تدبیر از آسیب قهرمان جلال محفوظ ماند و موکب گردون شکوه از سرهند برسم سیر و شکار چندی
از مقربان بساط حضور بنهضت اقبال فرمود و حکم شد که منعمخان با عساکر فیروزی مآثر دران حدود
بوده باشد چون دار السلطنه لاهور بفر قدوم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان بشرائف
ضیافت و مراسم پیشکش پرداخته التماس قدوم برکات لزوم نموده و باین سعادت بلند مرتبه
گردید و بمزید تقرب و عنایات خاص شرف یافت و صوبه پنجاب بجاگیر او و برادران و خویشان
مرحمت شد و اتکه خان را در لاهور گذاشته رایات اقبال بمعسکر جلال برافراشتند **نهضت موکب اقبال بجانب
کوه سوالک و آمدن بیرامخان بدرگاه پادشاه جمجاه بهشت پیچ** چون بمسامع علیه رسید که بیرامخان در پناه راجه گنیش که میان کوه
سوالک محکمهای صعب و تنگناهای دشوار دارد جای گرفته بنا برین بتاریخ دهم ماه مهر الهی موافق سه شنبه
دهم محرم نهصد و شصت و هفت موکب جلال بعنان فتح و اقبال بدان صوب نهضت فرمود و چون بماچهواره
نزول دولت اتفاق افتاد منعم خان و سایر امرا السعادت رکاب بوس شرف افتخار یافتند درین راه میر
منشی و خواجه سلطانعلی که به نسبت آشنایی تردی بیگخان از آسیب بیرامخان اندیشیده بعزم زیارت خانه
کعبه شتافته بودند آمده فرق عزت بسجود قدسی آستان برافراختند و چون حوالی سوالک مخیم سرادقات
اقبال گردید فوجی از بهادران نصرت قرین بی تحاشی بشعاب جبال در آمد بسیاری از جنود بیهوده را علف
تیغ خون آشام ساختند و سلطان حسین خان جلایر درین جنگ شربت خوشگوار شهادت چشید و باقبال جهانگشا
شکست بران سیاه بختان تیره روزگار افتاد و چون بیرامخان خبر وصول موکب گردون شکوه بنواحی کوهسار
شنید جمالخان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقصیرات روانه درگاه عرش اشتباه نموده معروض داشت که این امور

که طوق اضطرار

که بطریق اضطرار بر سبیل اختیار بوقوع آمده بغایت منفعل و نادمم و روی آن ندارم که گستاخانه
بملازمت آیم بکرم عمیم آنحضرت استعفای گناهان این شکسته خاطر محجوب نموده از زیر بار
شرمساری برارد حمال خان که بدرگاه سپهر اشتباه رسید خلاصه مقصود او را معروض داشت
حضرت خاقانی بمقتضای رافت و عاطفت لذت عفو را بر ذوق انتقام مرجح داشته مخدوم
الملک را با چندی از مقربان بساط عزت رخصت فرمودند که خاطر شکسته او را بعواطف
بیکران مستظهر ساخته بملازمت آورند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرامخان
اگرچه بنوید عنایات خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت که از مکارم
اخلاق و جلایل الطاف بندگان آنحضرت خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد
لیکن از اعیان دولت و بزرگان جهت ای غبار هراسی بر حواشی خاطرم نشسته اگر منعم خان
واسطه دریافت این سعادت شود روی خجالت بقدسی آستان نهاده عذر گناهان
خویش در خواهم و باسترضای خاطر خورشید مظاهر متوجه زیارت اماکن شریفه گشته بقیه العمر
بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد قرین صرف نمایم خاقان وافر الاحسان ملتمس او را حسن
قبول بخشیده منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بجهت تسلی او
فرستادند چون فرستادها مضایق مختلفه آن کوهستان را طی نموده بقلعه که بیرامخان در آنجا
بود رسیدند بیرام خان پیش آمده منعم خان را دریافت و منعمخان بعهد و پیمان و سوگندان مغلظه
تسلی خاطر او فرموده متوجه آستان بوس ساخت بابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام
خان زده شروع در بیطاقتی و گریه و زاری کردند که زنهار شما نروید که ازین بردن شما بوی
غدر می آید و هر چند فرستادها دلاسا مینمودند سود نمیداد همانا که ایشان را ملاحظه خود بیشتر بود منعم
خان از معنی متفرس دریافته گفت که شما امشب همین جا بوده منتظر خبر باشید هرگاه خاطر شما جمع شود
متوجه ملازمت گردید اینها از همراهی بیرامخان تخلف نموده بودن خود در اعین مصلحت دانستند و بیرامخان
بموافقت امرا متوجه زمین بوس گشت و چون باردوی معلا رسید بیرامخان را روپاک در گردن انداخته بملازمت آوردند



و بیرام خان فرق خاکساری بر پای فلک سای آنحضرت نهاده از سر درد بهای های بگریست و خاقان گیتی نورد
خصال از کمال حق‌شناسی و بزرگ‌منشی سر او را در آغوش گرفتند و دو بازو از گردن او برداشته اشک
ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک کردند و بتفقدات گوناگون دلجویی فرموده بدستوری که در ایام
وکالت دست راست می‌نشست حکم نشستن شد و منعم خان را در پهلوی او اشارت رفت که بنشیند و در آخر مجلس سروپای
خاصه عنایت نموده از روی خشنودی و طیب خاطر رخصت سفر حجاز سرافراز ساختند و بجهت مراعات حزم
و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد سیستانی را حکم شد که بدرقه بوده از منازل مخوفه بگذرانند و چون از قلمرو
پادشاهی برآید مراجعت نمایند ظاهرا در راه روزی بیرام خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته گفته باشد
که مرا از مخالفت هیچکس اینقدر گران و ناخوش نیامد که از تو حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما با آن حقوق تربیت و رعایت
حضرت جنت آشیانی نمک ورزیده بصاحب و ولی‌نعمت‌زاده خود شمشیر کشیده باشید گر من صحبت شما ترک
کرده بخدمت آنحضرت رفته باشیم چه جای استبعاد است بیرام خان از حرف خود دل‌شکسته شده سر در پیش افکند
و نام بردها بیرام خان را از حدود ناگور گذرانیده مراجعت نمودند همه احوال بیرام خان و رسیدن او بگجرات

و شهید شدن در جای خود گذارش خواهد یافت **نهضت موکب جهانگشای خاقان گیتی ستان بصوب**
دار الخلافه اگره و عرض وقایعی که درین راه سمت ظهور یافت چون خاطر قدسی مظاهر از شورش و فساد ادهم
خان و ابرداخت و انتظام ممالک پنجاب برحسب مرام صورت اتمام پذیرفت عنان عزیمت بمستقر سریر خلافت انعطاف
یافت و چون فضای دلگشای سرهند مضرب خیام سپهر احتشام گردید حکم عالی شد که یوزی که اهل هند آنرا
چیته خوانند بجانب حصار فیروزه توجه فرمودند و در حصار فیروزه قراولان خاصه تربیت شکار چیته اهتمام
شایسته بکار برده گوی چند که باصطلاح اهل این فن انرا اودی گویند مهیا ساخته بودند که آنحضرت بنشاط
شکار خوشوقت گشته چند قلاده چیته صید فرمودند اگرچه پیش ازین هم چیته بسیار بر سر کار بود اما الکه
چیته را بحضور اقدس شکار کردند اینجا است و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت بصوب دار الملک دهلی منعطف ساختند
و در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت و اورنگ سلطنت بفر و شکوه حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت
و از وقایع این ایام فرستادن ابو الفتح برادرزاده منعمخانست بکابل و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه
چون منعم خان متوجه آستان بوس شد غنی خان پسر خود را با حیدر محمد آخته بیگی بجهت مهمات کابل گذاشت
و میان این دو عزیز صحبت راست نیامد و ناسازکاری اینها باعث خرابی ولایت و تورع حال آن مردم شد درین ولا
عرضه داشت خان غنی مشتمل بر اظهار شکایت از حیدر محمد آخته بیگی رسید و باستصواب منعم خان فرمان طلب بنام حیدر محمد
عز صدور یافت و ابو الفتح را با سکون پسر قراچه و درویش محمد و خواجگی محمد حسین برادر قاسمخان و جمعی کثیر بکومک
غنی خان تعین فرمودند و آنحضرت روزی چند در خطه دلگشای دهلی بسیر و شکار و انواع عشرت و خرمی گذرانیده اعلام
نصرت اعتصام بصوب دار الخلافه اگره برافراشتند و از راه دریای جون با اعاظم امرا و مقربان درگاه والا در کشتی نشسته
متوجه شدند و حکم فرمودند که اردوی معلا براه خشکی می آمده باشد و چون دار الخلافه اگره بفروغ رایات جهان افروز
محسود بلاد ربع مسکون گردید در درون قلعه طرح اقامت انداخته تعمیر منازل دلگشا و عمارات روح افزا ارادت
رفت و در اندک فرصتی بحسن اهتمام قاسمخان میر بحر که در فن معماری طولی داشت عمارات عالی اساس یافت
و خانه بیرمخان که در لب آب جون واقعست بمنعمخان مرحمت شد و سایر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت برکنار
آب جون از دو طرف منازل دلنشین بمقتضای یکدیگر ساخته رونق افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعمخان

جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم آنحضرت نموده منزل او بفروغ مقدم اقبال
توام عزت افزای خلد برین گردید و خانخانان نقد جان برکف اخلاص نهاده بلوازم نثار و پا انداز
و مراسم پیشکش و نیاز پرداخته و هم در آن مجلس عالی ایلچی میرزا سلیمان با عرضه نیاز و شرح حوادثی که او را
در جنگ پیر محمد خان اوزبک روی داده و خلف صدقش میرزا ابراهیم را خاتمه متروکه گردانید کور شد با اوزبکیه محاربات
عظیم اتفاق افتاد و در اکثر معارک غالب و فایق آمدند از الجمله بدست افتادن وقاص سلطان برادر عباس سلطان
که پیوسته از جانب تمرخان حاکم حصار که الوس آمده احشام نواحی ختلان از امیر مال و مواشی مسلمانان انداخته
روان شد میرزا ابراهیم خبر یافته با جمعیت خود تعاقب نموده وقتی باو رسید که اوزبکان مواشی پیش انداخته می رفتند
جمعیت او متفرق شده بود خود با اندک مردمی مانده درین حال بو میرزا ابراهیم کمان کشیده خود را بمیر سانید ناگریز رشته
می رسید و با اندک دست و پا زدن گرفتار میشود و میرزا ابراهیم دست بردی نموده او را القلعه ظفر که میرزا سلیمان
در انجا بود آورده میرزا سلیمان کمال مردمی و مروت ظاهر فرموده او را داماد خود ساخته و ظهور این معنی باعث جرات
و غرور میرزا شد تا آنکه لشکر بر سر حصار کشیده قلعه بیرونی را متصرف گشتند و تمرخان در ارک حصار متحصن شده اظهار
کومک از اوزبکیه داشت و چون میرزایان شنیدند کومک را قریب یافتند از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند و در سال حکم
الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاصه خود و جماعه اویماقات فراهم آورده متوجه بلخ
شدند جمعی از مردم کاردیده حساب دان اصلا باین یورش راضی نبودند چه لشکر بلخ من حیث الکمیة و الکیفیة زیاده
بر لشکر بدخشان بود اما میرزایان از کمال النخوت و تکبر بسخن آنها التفات نفرموده بجانب بلخ لشکر کشیدند
و چون خبر عزیمت میرزایان به پیر محمد خان رسید در ساعت بهم کسان بطلب یاری سلاطین اوزبکیه تعیین نموده
کومک خواست و هم ایلچی نزد میرزایان فرستاده صلح زد که باین روش روزی چند میرزا را معطل دارد تا کومک
برسد و اساس صلح باین قرار داد که خلم و ایبک بمیرزایان واگذارد و میرزایان نیز میرزا بیک برلاس را که
از معتبران قدیم ایشان بود برسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک را بدستوری که قرار داده بما واگذارد و ارکان
صلح بعهد و سوگند موکد سازد قطع خصومت نموده بولایت خود مراجعت نماییم و خود بطرف بالا رو بلخ که بر سمت
خراسان واقعست متوجه شدند و اگر صلح صورت نه بندد ایماقات آن نواحی را بجو متفق ساخته بر سر بلخ آیند

وباین عزیمت رایت وتدبیر خطا دامنه کوه گرفته و بلخ را پس گذاشته خراسان رو به شتافتند وایماق
آنجا و در انجا دو همراه ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان باشارت پیر محمد خان میرزا ابیک را کشت و
ایبک با سلاطین اوزبکیه سر راه گرفته و لشکرها فراهم آورده آماده نبرد است میرزایان از اعیان خود کنگاش
خواستند سپاهیان کار دیده صلاح دران دانستند که از سنگده بایلغار خود را برباط میروزه داد رسانیده باید
که بر سمت بدخشان است و درین صورت اوزبک عقب می ماند و روبرو فیض لائق حال و مناسب وقت نمینماید
میرزایان قبول این رای نفرموده روبرو متوجه شدند اوزبکان با استعداد فراوان و جمعیت بیکران در چشمه
کارزار کجه مار یعنی قلعه فرود آمدند و پیش خود خندق و دیوار کرده بند و فوجی و تیرانداز باستحکام داده
و میرزایان فوج راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا سلیمان از پایان رو به آب و میرزا ابراهیم از
بالا رویه و نخست میرزا سلیمان بغنیم مواجه شد و چون یافت که جای کار رو تر دو نیست و بغیر ازانکه خود را و مردم
خود را ضایع سازد نتیجه بر آن مترتب نمیشود ناگزیر گشته باهتمام تمام از پهلوی غنیم گذشته بجانب دشت
چول که بدخشان رویه است شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع کرده خود بنهرابلی تا موسی و جان کندن برآمد
و میرزا ابراهیم نزدیک بچشمه رسید و دو سه دفعه می تاخت اما کاری نمیتواند ساخت عنان گرفته می ایستید
و بسیاری از مردم او به تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد قلی شغالی تاخته میرسد که اکنون مصلحت جمعی از
بهادران قوی دل میگویند که بر آمدن نجابت مشکل است همین جا جنگ میکنیم تا هر چه نصیب باشد محمد قلی شغالی
پیش آمده میگوید که قرارداد سپاهیان است که هر گاه غنیم بکفد کمان جدا باشد دیگر بدست نمی آید بچه تقریب خود را
هلاک میسازید و بعد از گفتگوی بسیار جلو میرزا گرفته از معرکه می آرد و بحسب سرنوشت بولایت غنیم می افتد
و میرزا مردم از خود جدا ساخته و سر و ریش تراشیده با معدودی راه پیش میگیرد که شاید درین لباس خود را
تواند بمامنی رسانید و قدری راه که طی میشود داسبان لوبی میکنند و از رفتن میمانند و روز دیگر پیاده قطع مسافت
مینمایند و باز پای بوی بهم رسانده بموضعی میرسند و فکر خوردنی میکنند درین وقت برادر کل کا فر میرزا را شناخته
باتفاق مردم ده مقید ساخته پیش پیر خان می برد و چند روز میرزا را مقید میدارند قضارا جمعی از خوانین ماوراءالنهر
بمناسبت طبیعت پیش میرزا آمد و رفت مینمایند و هجوم انها باعث توهم پیر محمد خان شده استعجال نموده میرزا را

مسافر عالم آخرت میسازد چون کوراک نام جلادی میرزا را کشته بود تاریخ این واقعه را کوراک کشت یافته اند
و میرزا سلیمان کو نخل امید بد یافته و از غرایب وقایع آنکه نخل امید بد تاریخ تولد میرزا یافته بود چون در بیست
و ششم سالگی بعالم بقا شتافت کو نخل امید بد تاریخ شد و پس از این قصه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود
که مطلعش اینست ‌ رفتیم بخاک حسرت چون لاله داغ در دل ‌ آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل
بالجمله چون میرزا سلیمان سامان متوجه بدخشان شد با معدودی میان اخشام هزاره جات افتاد و تردد های نمایان
کرده داد شجاعت و جلادت داد خانچه نسبتی دو مرتبه سر راه بر میرزا گرفتند و بذات خود تاختنه مردانه برآمده
خود را به بدخشان رسانید در بدخشان خبر جانکاه فرزند شنیده بماند و به مصیبت سخت مبتلا گشت و حرم بیگم مادر
میرزا در ماتم ابراهیم افتاد و جامهای کبود در پوشیده تا بود تغییر لباس نکرد و یکی از فضلای عصر این رباعی در آن
مصیبت گفته رباعی ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی ‌ از سایه خورشید درخشان رفتی ‌ در دهر چو خاتم سلیمان
بودی ‌ افسوس که از دست سلیمان رفتی بالجمله چون ایلچی میرزا سلیمان در منزل منعمجان بعز بساط بوس
شرف افتخار یافت و پریشانی حال میرزا سلیمان و خضوع و خشوع او از مضمون عرضداشت مفهوم شد بان تقدس
که دریای مکرمت و مروتست از سوانح این حادثه سخت گرانی کشیده و باآنکه در عنفوان این دولت ابد قرین از
میرزایان خان گستاخی و بی ادبی ظاهر شده بود در مقام شفقت و عاطفت درآمده ترحم بسیار اظهار فرمودند
و از سوانح این ایام آمدن حقایق آگاه خواجه عبد الشهید است پسر خواجه عبد الله که بخواجکان خواجه اشتهار دارند و
ایشان پسر خواجه احرارند قدس الله سره العزیز و خواجه عبد الشهید بصفات ظاهری و باطنی آراستگی داشتند
ولادت شریف ایشان در حضور حضرت خواجه احرار واقع شده و بنظر تربیت آنحضرت منظور و مخصوص گشته
و در وقتی که سن مبارک خواجه عبد الشهید بدو نیم سال رسیده حضرت ایشان واصل ریاض جنت گردیدند ولی
اغراق ختم سلسله عالیه خواجکان بوجود فایض الانوار ایشان شده چون بهندوستان تشریف ارزانی فرمودند
حضرت خاقانی از کمال قدردانی و جوهر شناسی اعزاز و احترام ایشان کما ینبغی بجای آورده همواره از صحبت
فیض منقبت ایشان کسب مراتب برخورداری میفرمودند و پرگنه چاری که دو لک روپیه حاصل داشت برسم
نیاز گذرانیده بودند تا خواجه در هندوستان تشریف داشتند سوای پیشکش نذورات و فتوحات ان

ری کابل

پرگنه بنجاده مان ایشان متعلق بود و هم درین ایام خجسته فرجام افادت و افاضت پناه علامه ثانی مولانا سعد
ترکستانی که از اعاظم افاضل و اهالی ماوراءالنهر بود بادراک صحبت عالی مرتبت خاقان سکندر حشمت شرف
حضور یافت و مولانا با وجود کسب علوم متعارفه ظاهری از علم باطنی نیز بهره وافی و سعادت کافی داشتند
و از سوانح این ایام ارتفاع منزلت میرزا شرف الدین حسین است به ازدواج یکی از بنات سرادقات سلطنت
و شرح این برسم اجمال آنکه چون میرزا با وجود علو نسبت و سمو نسب از سایر امرای عظام و خوانین کرام بنظر منظور
و بتوجه خاص مخصوص بود عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را باوج علیین رسانیده به نسبت ازدواج حضرت عصمت
و عفت قباب ثمره شجره خلافت بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه آنحضرت بود مرتبه بلند ساختند و بعد از فراغ این جشن
عالی میرزا را بسرکار ناکور و النحد و که در وجه جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن
میرزا قرابهادر خویش میرزا حیدر کورکانست بتسخیر کشمیر و مجملی ازین تفصیل آنکه چون شورش و شغب کشمیریان بسادات
غازیخان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید بموجب التماس میرزا قرابهادر که ماهیت دان و حقیقت شناس آن
ملک بود لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد فرمودند و قرابهادر که از ملازمت رخصت یافت
در رفتن بغایت سست جنبید و مکث بسیار کرد و در عین شدت کرما براجوری رسید مدتی در آنجا توقف نمود
و اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده با و ملحق شدند اما از بسکه سست جنبید حاکم کشمیر فرصت یافته مسالک دخول آن
مردم کشمیر از وجنات حال میرزا قرابهادر صورت بهبود مشاهده نمودند باز گریخته بکشمیر رفتند و غازیخان
بعد از استحکام طرق و مضایق جمعی را بیشتر فرستاده معرکه نبرد آراست میرزا قرابهادر بعد از جنگی کرده شکست خورد
و بیماری که لازمه آب و هوای راجوریست در میان مردم شایع شد و تپ لرزه مزید علت و باعث شکست و خرابی و
این لشکر گشت و میرزا قرابهادر بحال تباه مراجعت نمود و تسخیر کشمیر که بوقت دیگر موقوف بود در عقده
تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرامخانست در گجرات و مجملی ازین سانحه غیرت بخش آنکه چون
خان مرحوم بشهر پتن که از بلاد مشهوره گجراتست و در سوالف زمان بنهرواله سمت اشتهار داشت رسید روزی چند
بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و دران ایام حکومت شهر موسی خان فولادی که بطریق
استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک خان نام افغان نوحانی که پدرش

در جنگ ماچواره بسرداری بیرامخان کشته شده بود و از ملک آواره گردیده در خدمت موسی خان بسر برد
ان جاهل بی تمیز انتقامی بخاطر آورده قصد بیرامخان نمود و ظاهرا زن کشمیری سلیم شاه پسر شیر شاه با دختری که
از و داشت درین قلعه متوجه سفر حجاز بود و بیرامخان میخواست که آن دختر را بجهت پسر خود خواستگاری نماید
ظهور این معنی بیشتر باعث شدت افغانان و شورش مزاج ایشان شد القصه روزی چند که بیرامخان در انجا
بود همواره بسیر منازل دلگشا و بساطین روح افزا میرفت روزی بسر کولابی بزرگ که نشیمن درمیان داشت بکشتی
نشسته رفته بود در هنگام مراجعت که از کشتی برامده سوار میشد ان جاهل بی اعتدال با سی چهل افغان
رسید و چنان نمود که بقصد ملاقات آمده ام خان از روی مردمی او را پیش طلبید و چون آن بی سعادت پیش شد
خنجر از میان بر آورده بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و بی دولتی دیگر بر سر خان زد و کار تمام ساخت
و در ان حال کلمه الله اکبر بر زبان ان سعادتمند عاقبت محمود جاری شد و از شربت خوشگوار شهادت که سالها
در آرزوی ان تشنه لب بود و همواره بدعای سحری استدعا مینمود شیرین کام گردید نقلست که روزی در
عین حکومت و کمال استقلال یکی از سادات ساده لوح در مجلس خان برخاسته عرض کرد که بنیت شهادت ایشان
فاتحه خوانیم بیرامخان متبسم شده گفت که میر این چه غمخواری و اضطرابست ما شهادت میخواهیم اما نه باین زودی
القصه همراهان خان از وقوع این حادثه غریب بید و دل شده هر کدام بجانبی متفرق گردیدند و جمعی از فقرا
و مساکین قالب خونین او را برداشته در حواشی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت و خلفای شیخ نظام الدین
اولیا بود بخاک سپردند و روز بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق جمعه چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت هجری
این واقعه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفت
بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ✿ در راه شد از شهادتش کار تمام ✿
در واقعه یعنی بی تاریخش ✿ گفتا که شهید شد محمد بیرام ✿
و بعد از سعی حسین قلیخان خانجهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیة و السلام مدفون گشت نفس الامر بیرامخان در اصل فطرت
بغایت حمیده صفات و نیک نهاد بود و لیکن از اثر صحبت بد که بدترین آفت آدمیزاد است [illegible]
غالب آمد و مصدر چنان فعل ناشایسته شد اما چون مرد حقیقت شناس بود زود بقبح ان رسید و در مقام معذرت
و استدعای عفو در امده انحضرت را بخود مهربان گردانید و تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث

نجات دینی و عقبی ساخته بوسیلهٔ سعادت شهادت سبکبار بدار القرار خرامید بالجمله چون خان
مظلوم مرحوم بآن حال افتاد جمعی از اوباشان و بی اعتدالان دست تطاول و تاراج باردوی بیرامخان در آن
گروه نهب و غارت نمودند و از هول این حادثه تفرقهٔ عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد امین دیوانه
و بابای زنبور و خواجه ملک عبد الرحیم خلف صدق بیرامخان را که در آن هنگام چهار ساله بود با والده و
بعضی خدمتکاران از آن آشوبگاه برآورده متوجه احمدآباد شدند و جماعهٔ افغانان تیره روزگار خبر یافته بدنبال
شتافتند و آن مصیبت زدهای شکسته دل تمام راه جنگ کنان تا احمدآباد آمدند و مدت چهار ماه در احمدآباد
توقف نمودند محمد امین دیوانه و دیگر خیراندیشان میرزا عبد الرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلایق پناه آوردند و
پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرامخان بعرض اقدس اشرف رسید فرمان مرحمت امیر بطلب عبد الرحیم
شرف صدور یافته بود در حدود جالور فرمان پادشاهی آن ماتم زدگان شکسته امید رسید و مرهم این ناسور
جگرگداز گردید و چون بسعادت آستان بوس رسید بیمن تربیت و نوازش خاقان جوهر شناس در اندک
مدت بخطاب میرزا خان عز اختصاص یافت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی و پایهٔ خانخانانی
منصب سپهسالاری بلند مرتبه گشت

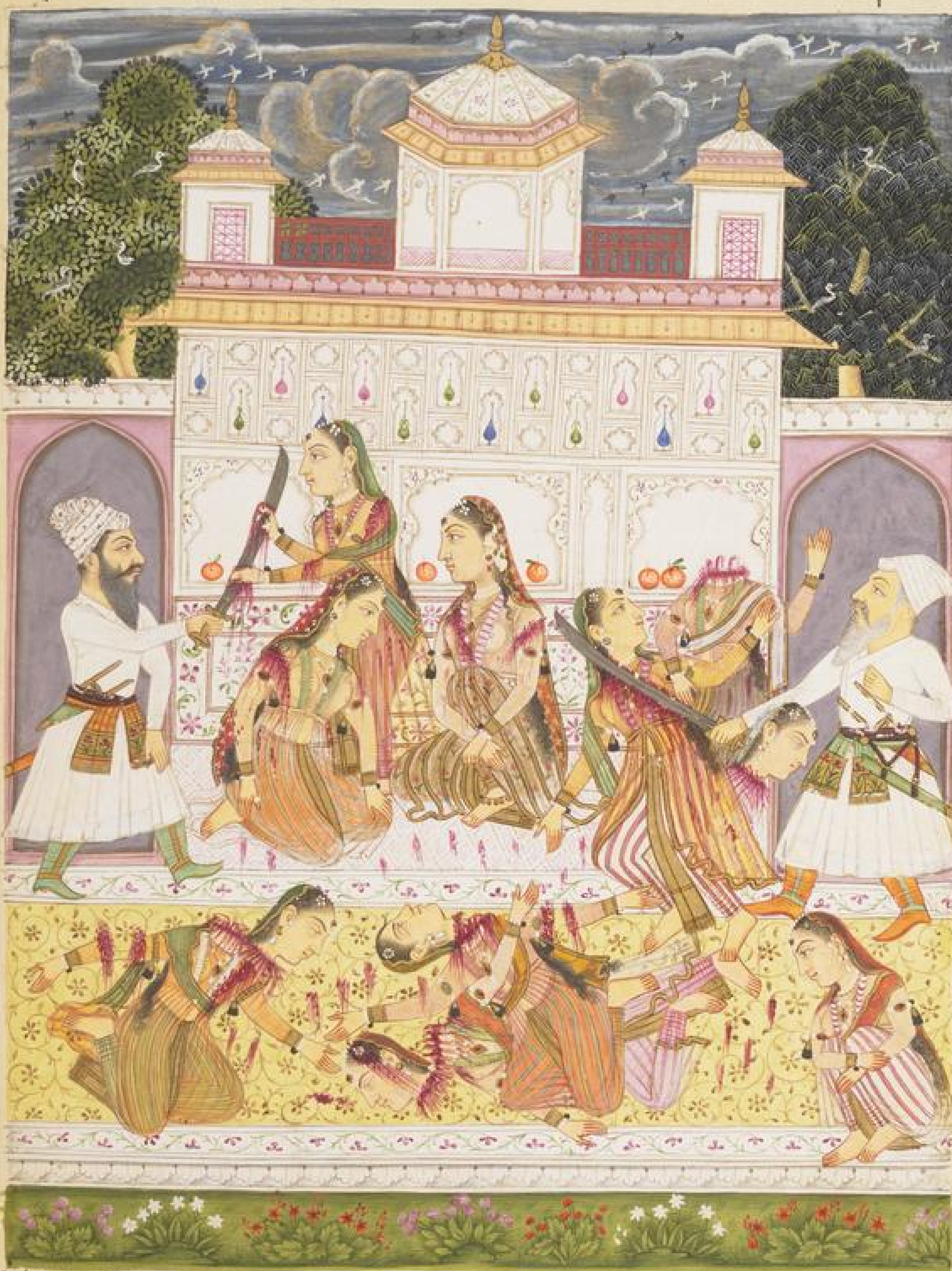
آغاز سال هشتم حضرت خاقانی و ذکر فتح مالوه بتائید سبحانی

در این خجسته ایام مسرت فرجام که موسم بهار طراوت بخش روزگار گردید و جهانبان دولت شهریار آفاق گیر
جوان شد نیر اعظم روشنی افزای عالم پرتو حضور و فروغ نور به بیت الشرف حمل انداخت و سال هشتم از جلوس
جهان افروز خاقان بر و بحر بخرمی و مبارکی آغاز شد و مبشران اقبال مژدهٔ فتوحات تازه و بشارت سلطنت بی اندازه
بلند آوازه ساختند و از اعاظم سوانح که در عنفوان این سال همایون فال سمت ظهور یافت فتح ولایت
مالوه است و مجملی از این حال آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که همواره در سوالف ایام جای یکی از سلاطین صاحب
شکوه بود سر از ربقهٔ اطاعت و فرمان پذیری خاقان اکبر شاه شهنشاه والا گوهر پیچیده پیوسته بمستی و خود
پرستی روزگار گذرانیده عمر گرانمایه را ببطالت و بیباکی مصروف داشتی و بتفرقهٔ حال رعایا و عسکری

مظلومان کمتر پرداختی بر ذمت همت جهانگشا واجب و لازم شد که این مست باده غرور و نخوت را از
خواب غفلت بیدار ساخته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده آید تا باعث عبرت دیگر زیاده
سران حق ناشناس گردد و لهذا جندی از امرای رفیع القدر مثل پیر محمد خان و عبدالله خان اوزبک
و قیا خان کنک و شاه محمد خان قندهاری و عادل پسر شاه و صادق خان و محب علیخان و حیدر قلیخان و محمد
قلی توقبای و قیا خان صاحب حسن و میرک بهادر و سماجی خان و پاینده محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر
و مهر علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنای و دیگر بهادران رزم دوست و مردان کارطلب بسرداری
ادهم خان بتسخیر مالوه و دفع باز بهادر تعین شدند و عساکر منصوره بآیین شایسته قدم در راه جانفشانی
نهاده گرم و گیرا شتافتند و چون در آن ولایت درآمدند بترتیب افواج و تنظیم صفوف پرداخته
قدم ثبات راه همت گذاشته قول بسرداری ادهم خان و پیر محمد خان رونق گرفت و برانغار
بشهامت عبدالله خان و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت قیا خان کنک و
بعضی بهادران کارطلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد قلیخان قندهاری و صادق خان
و دیگر دلیران رزم دوست پای همت افشردند و باز بهادر که پیوسته بارتکاب شراب و
ملعبات شباب روزگار بسر بردی و مستغرق لذات بهیمی گشته روز از شب و شب از روز باز
نشناختی و همواره بمصاحبت اهل نغمه و مجالست اناث خوشوقت بود اصلا سر برگ کار
دیگر و فرصت پرداختن بامور ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران باغنج
و دلال در محل خود فراهم آورده بمستلذات نفسانی و مستحظات جسمانی سرگرم بوده و اهل نغمه که
بزبان هندوی اهل نغمه را کلاونت میگویند قریب چهار صد نفر ملازم داشت و خود نیز در گوییدگی
و تصانیف بی بدل زمان بود و بر یکی از حرمهای خود روپ متی نام عاشق بود و در اکثر نقشهای که خود
می بست یا کلاونتانی که بجهت او می بستند نام روپ متی لازم و ملزوم نام باز بهادر بود و از کثرت
محبت یا از فرط مستی و بی باکی اصلا قبح آن در نظرش نمی نمود و این همه اسباب غفلت و بی شعوری اتفاق گشته
کار بجایی رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال نزدیک بسارنگپور

که غفلت سرای آن بدمست بیخبر بود رسید از گران خواب نکبت قدری بیدار گشته در میان جماعتی
از سارنگپور برآمده سه کروه بیرون شهر منزل کرد و بترتیب صفوف پرداخته خود در قلب
جای گرفت و سلیمان خاصه خیل خود را که حاکم رائسین و چندیری بود بر دست راست داشت
و ادهم خان نام طغائی خود را بجانب دست چپ مقرر فرموده و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را هراول گردانید
و افواج از طرفین بفاصله دو سه کروه در برابر یکدیگر نشستند و پیوسته دلاوران از جانبین برآمده کار
نامهای شجاعت بظهور میرسانیدند و امرای صاحب تدبیر افواج باطراف تعیین فرمودند که ابواب
مداخل و مخارج را مضبوط ساخته نگذارند که آذوقه غله باردوی غنیم برسد روزی نوبت شاه محمد خان
قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان بود و پاسی از
شب گذشته بود متوجه این خدمت شدند و بحسب اتفاق راه غلط کرده عبور این فوج نزدیک بمنازل
مخالفان افتاد و جنگ در پیوست و جنگهای عظیم شد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان
و قیا خان گنگ و جمعی کثیر جلو ریز شتافتند اگرچه اول آدم خان نامی از اعیان لشکر مخالف جنگ
رستمانه کرده فوج پادشاهی را برداشت اما صادق محمد خان و جمعی پای همت قائم داشتند و جری را
درپیش گرفته بضرب تیر مخالفان را برهم زدند و میان قیا خان و سلیمان نیز جنگ شد و قیا خان غنیم خود را
برداشت و باز صادق خان و قیا خان با هم ملحق گشته بطرف باز بهادر که فوج روبروی خود برداشته
نخوت آرا بود تاختند و بتائید الهی و اقبال شاهنشاهی تاختن همان بود و برداشتن همان یکپاس از روز گذشته
نسیم فتح از مهب عنایت ذوالجلال وزیدن گرفت و غنچه مراد از گلبن امید شکفتن آغاز کرد و بعضاد اقبال
خاقان گیتی‌ستان چنین فتحی عظیم که عنوان فتوحات روزگار تواند بود چهره‌گشای مراد گشت و باز بهادر
خایب و خاسر رو بنا امیدی جانب برهانپور و خاندیس نهاد و تمام اسباب و اموال و حرمخانه با اکثری لولی زنان
و پاتران که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند بدست اولیای دولت افتاد و در هندوستان رسمیست
معهود که هرگاه سرداری بجنگ متوجه شود چندی از مردم اعتمادی خود بر سر زنان گذارند که اگر واقعه روی
دهد آن زنان را به تیغ بیدریغ از هم گذرانند و اگر هندو باشد در خانه کرده آتش در دهند که پاک بسوزند

وبنا برین باز بهادر نیز جمعی را بر سر زنان و پاتران خود موکل داشته بود که هرگاه خبر شکست من محقق
شود تمام زنان و حرمان را بقتل رسانند تا بدست مردم نامحرم اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر
معلوم آنها شد فی الفور بموجب قرارداد نقش هستی این لعبتان پری پیکر را به آب تیغ از صفحه روزگار پاک شستند



و چندی زخمی و نیم جان در خاک و خون غلطیدند و بعضی را هنوز نوبت نرسیده بود که افواج قاهره شهریار در آمدند
و آن تیره بختان ظالم طبیعت پراکنده شده هر کدام بجایی گریختند و روپمتی معشوقه باز بهادر نیم جانی دا
که مردم بادشاهی در رسیدند و ادهم خان بقصد خزاین و دفاین باز بهادر خصوص بشوق دلبران عشوه ساز
و پاتران سحر پرداز که نغمه حسن و جس نغمه ایشان شور در عالم انداخته بود سراسیمه خود را بدرون شهر افگند
و آن مجموعه خوبیها با اسباب نشاط از نقد و جنس فراوان متصرف شد و کسان بجست و جوی روپمتی فرستاد

وچون روپ متی زخم کاری داشت از ادهم خان التماس نمود که مرا در خانه شیخ عمر نگاه دارند که اهل بیت او
محافظت احوال من بواجبی نمایند و بعد از التیام جراحت و صحت یافتن بخدمت شما بیایم و این شیخ
از درویشان صاحب حال بود و روپ متی نسبت ارادت باو داشت مجملا روزی چند در میان عورات و اهل
بیت او بسر برد تا آنکه زخم او اندمال یافت ولیکن زخم دل ناسور گردانید و ادهم خان درین مدت پیوسته از او
خبر گرفتی و انتظار صبح وصال داشتی و چون صحت یافت و آب بر سر ریخت و جای عذر و بهانه نماند از
ادهم خان التماس کافور و مشک و عطریات نمود که خود را آراسته بخدمت بیایم ادهم خان فی الفور کافور و مشک
وغیره بسیار ارسال داشت و او یک کف کافور خورده دست از جان شست و چادری بسر کشیده بخواب رفت
و از انجا رفت که دیگر برنگشت و چون ادهم خان کامیاب رزم بزم گشت از وفور جمعیت و تحصیل اسباب مراد
کلاه گوشه نخوت کج نهاد و دماغش از مستی دولت و نشاء غرور پریشان شد و حقوق نعمت رسیدگی را
بر طاق نسیان نهاده خود را فراموش کرد و هر چند پیر محمد خان نصایح و مواعظ رهنمونی فرمود اصلا نتیجه بر آن
مترتب نگشت تا گریز خود در مقام دلجوئی مردم شده و هر یک از امرای بادشاهی ابرو خاص تسلی نموده
ممالک مفتوحه بملازمان عتبه اخلاص قسمت فرموده سارنگپور و چند پرگنه دیگر را به پیر محمد خان ارزانی داشت
و مندو و اوجین را به تیول خود گرفت و سرکار هندیه را بقیا خان و مندسور را با توابع بصادق خان جاگیر کرده و عبد الله
خان ازبک را کچه در وجه جاگیر او بود مراجعت نمود و ادهم خان جمیع خزاین و دفاین و نفایس اشیا که از ده
روزگاران جمع و با چندین پاتران و کنیزان صاحب جمال الحجت خود گزیده بعیش و عشرت مشغول شد و از غنایم
افیال چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و از جلایل فتوحات که درین سال
همایون باقبال روز افزون چهره مراد افروخت فیروزی یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است درینولا که شورش
بیرامخان مع توجه خاقان سپهرستان بدفع او سمت اشتهار یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت
شمرده پسر عدلی را شیر خان خطاب داده بسرداری گزیدند و در جد و دولایت شرقیه شورش انداخته قرار دادند که
اول بر سر خان زمان رفته او را از میان بردارند و کار خان زمان گون ساخته شود دیگر از ادرش ها چه وجود و کدام وقع
خواهد بود و هرگاه که چنین شد تمام ولایت بتصرف ما خواهد در آمد خان زمان اراده مخالفان وخیم العاقبت را

فرا گرفته در استحکام قلعه جونپور و لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای انجد و درا از اندیشه باطل
افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و غیر از سکندر خان اوزبک جمع امرای آن نواحی امثال بهادر خان و ابراهیم
خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر و کمال خان گکر و سایر جاگیرداران دور و
نزدیک را نزد خود فراهم آورد و چون غنیم بحسب کمیت و کیفیت غالب بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار
پیاده و پانصد فیل همراه داشت خانزمان پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت نمیدید اما افغانان تیره رای فرصت
غنیمت شمردند و با لشکر گران و استعداد بیکران بر سر جونپور رانده آمدند و بر کنار دریای گومتی که شهر بر ساحل آن
واقعست منزل گرفتند و روز سیوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته فوجها آراستند شیر خان و فتح خان و
جمعی کثیر فراوان بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان
و سلیمان گروار و جوهر خان و جندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته بسمت دروازه لعل فرستادند و حسن خان
بچکوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیاری از بهادران خود بدست چپ مقرر نموده بجانب بند شیخ بهلول روان ساختند خان
زمان بتوزک لشکر منصور پرداخته آماده پیکار گردید بهادران شیر شکار و دلاوران جانسپار را از هر طرف برابر آمده کار
زار کردند و از جانبین حقیقتهای مردانه بظهور پیوست لیکن جمعی از بهادران از عرصه اقبال پس دستی نموده بر فوج
حسن خان بچکوتی تاختند و از جمله این شیردلان برق شکوه بود بی سست دل شده پای نتوانست افشرد و عار
گریختن بر خود پسندید درین وقت شیر خان با جمعی از مردم انتخابی خود مردانه تاخته فوج پادشاهی بر داشت و تا
بکوچهای شهر راند آورد و افغانان اوباش نشان از فتح شمرده متوجه فوج دیگر شدند درین هنگام خانزمان
جمعی از بهادران فیروز جنگ و دلیران با نام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب غنیم در آمده کار بر افغانان تیره
روزگار تنگ ساخت و چون جلو انها پریشان شده بود دیگر نتوانستند خود را است کرد و بجای پایداری
بگریز نهادند و آواره دشت ادبار گردیدند و بتایید الهی و اقبال پادشاهی فتحی عظیم روی نمود و اولیای دولت
ابد مقرون منصور گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس تصرف آوردند

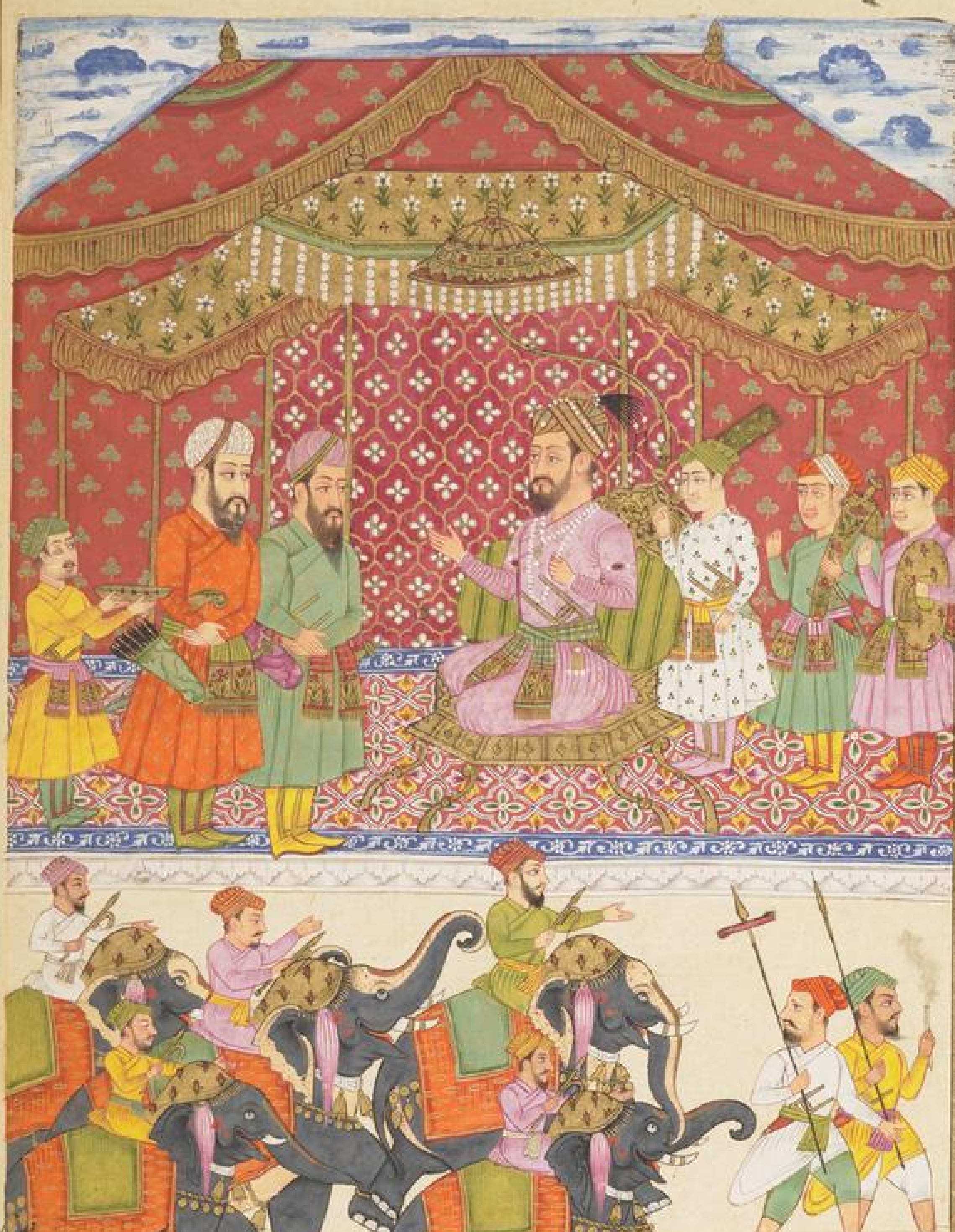
چون علیقلی خانزمان را به تایید اقبال روزافزون چنین فتحی عظیم نصیب شد
روی از منهج استقامت برتافت و قدر تربیت و رعایت آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت و دولت را

برطاق نسیان گذاشته اسباب بی سعادتی و بیدولتی بجهت روز ادبار سامان نمود و اصلا از غنایم این فتح
آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شد و ارکان مزاج
و اساس دماغش از تلاطم تکبر و تجبر انهدام پذیرفت رای جهان آرای و تدبیر عقده کشای آنحضرت صواب دید اولیای
دولت چنین تقاضا فرمود که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرمایند تا پرده از روی کار او برداشته شود و اصلاح
احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان از روی سفیه تر و کم ظرف تر بود انتظام ولایت مالوه و تدبیر کار او بر جمیع
مطالب مقدم داشته بساعت مسعود پای دولت در رکاب سعادت نهاده بطریق ایلغار متوجه آن صوب گشته شد و در اثنای
راه رای سرجن حاکم قلعه رنتهنبور پیشکشهای لایق مصحوب مردم کاردان فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود
و چون حوالی قلعه کاکرون مخیم سرادق اقبال گشت بعرض رسید که هنوز آن قلعه بتصرف یکی از معتمدان باز
بهادر است و کمند تسخیر اولیای دولت بر فراز کنگره آن نرسیده لاجرم حکم جهان آرای ممالک کشای عز صدور
یافت که عساکر نصرت قرین گرداگرد حصن حصین دایره زده مرکزوار درمیان گیرند و مورچلها قسمت فرموده
بتسخیر آن همت گمارند چون حاکم قلعه دانست که روی ستیزه و راه گریز ندارد و امید کومکی نیست عاقبت اندیشی
و دوربینی بکار برده کلید قلعه را وسیله نجات خود ساخته روی عجز بر آستان ملایک آشیان نهاد و آنحضرت
خالدین خان را بحراست قلعه گذاشته متوجه پیش شدند و عنان شبدیز شبگیر نرم داشته تمام شب قطره فرمودند
هنگام طلوع صبح که وقت انکسار ظلمت و انتشار انوار است نواحی سارنگپور بفروغ رایات جهان افروز روشنی پذیرفت
و از غرایب اتفاقات آنکه در همین روز ادهم خان بقصد تسخیر قلعه کاکرون برآمده دو سه کروه راه قطع نموده بود
و از نهضت جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و تا آنکه ماهم انکه والده ماجده او قاصدان تیزرو فرستاده بود
که از توجه آنحضرت اطلاع یافته آماده خدمت شود اما سرعت انعطاف شهریار برق سوار بمرتبه بود که بتک خیال
بگرد شتوم اندر رسید تا بصاحب و نامه چه رسد بالجمله ادهم خان فوج آراسته می آمد که کوکبه جهانتاب نمایان شد
و چندی از مردم معتبر ادهم خان که پیش فوج او میرفتند دیده بخت بانوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند
و سر اسپیه خود را از اسپ انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان خود را چنان دید
بحیرت فرو رفت که آیا سبب این چه باشد و چون اسپ را تیزتر راند نظرش بر جمال جهان آرای بادشاه دین

ودنیا افتاد و خود را ذره مثال بر زمین افکنده روی نیاز بر خاک راه نهاده چهره دولت خود را آبرویی تازه داد
و از آنجا که بنده نوازی و جرم بخشی لازمه ذات قدسی صفات است این مرتبه تلطف را بنوازشهای خاص
اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف نمودند تا دیگر امرا که با او شریک خدمت بودند سعادت زمین بوس
دریابند و بعد از لحظه سوار شده متوجه سارنگپور گردیدند و منزل ادهمخان را بنور مقدم اقبال دار السرور و
بیت المعمور ساختند اگرچه ادهمخان بلوازم خدمت پرداخته اجناس نفیس را برسم پیشکش گذرانید لیکن چون
در مبادی این فتح سر رشته حساب از دست داده قدر مرحمت و تربیت آنحضرت را نشناخته پا از گلیم ادب
بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را استقلالا و ندیکی ده و تمامی حرمان و پاتران بازبهادر را فراهم آورده
و بی تحصیل حکم دست تصرف بآنها دراز ساخته بود و ازین رهگذر خاطر قدسی مظاهر قدری گرانی داشت هرچند
پروانه وار برگرد آن شمع انجمن اقبال میگشت باطن انور که مظهر حقایق الهی است با او شگفته نمیشد و چون
و چون از گرد راه رسیده بودند و بجهة الغار تغییر لباس نفرموده ادهمخان نفایس لباس حاضر ساخته که شاید
او را باین نوازش سربلند سازند لیکن از رهگذر غباری که بر حواشی ضمیر نشسته بود التفات بآن نفرمودند
ادهمخان ازین بی التفاتی مضطرب و متلاشی گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهر می
ساخت آنحضرت از فرط عاطفت و ذره پروری بر حال زار او بخشوده تغییر لباس فرمودند و آن شب در منزل
ادهمخان باستراحت گذرانیدند و روز دیگر عفت قباب ماهم انکه والده او در خدمت حضرت اعلی رسیده و
بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخته آنچه از غنایم این فتح بدست ادهمخان افتاده با تمامی حرمان و پاتران بنظر
اشرف گذرانید و شهریار مشکل پسند از آن مجموعه خوبی هرچه شایسته حرمسرای عزت دانستند انتخاب فرموده
تتمه را باز بادهمخان مرحمت کردند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده رایات مراجعت بمستقر سریر خلافت افراشتند
و چون ظاهر قصبه سارنگپور مخیم سراپرده اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و محب علیخان و سایر امرای آن صوبه
که در خدمت با ادهمخان شریک بودند از تیول خود آمده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص گرفتند
و مورد انواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند و از همین منزل ادهمخان و پیر محمد خان و سایر امرای آن صوبه
بجاگیرهای خود رخصت فرمودند و موکب گردون شکوه برسم ایلغار عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت

وچون آن پرتو رایات جهانتاب حوالی قلعه رو منور گردید قراولان خبر آوردند که در بیشه ببری است که همواره
سر راه بر مردم گرفته و آسیب بتردد مترددین میرساند لاجرم شهریار شیرشکار بقصد او توجه فرمود و آن ببر با
پنج بچه برآمده نمودار شد و حضرت خاقانی به نیروی تأییدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده تیغ برافراختند و از
مشاهده این حال نظارگیان قالب تهی ساختند و آن شیر بیشه وغا بچابکی دست و زور بازوی شجاعت
بیک زخم کارش بانجام رسانید و بچه های ببر را فدائیان رکاب عالی بزخم تیر و شمشیر از هم گذرانیدند
و همدرین سفر محمد اصغر میر منشی که در خطوط سبعه یگانه روزگار بود بخطاب اشرف خانی خلعت امتیاز پوشید
بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دیبادین بیست و سیوم ماه خورداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان
نهصد و شصت و هشت هجری بدار الخلافه اگره نزول اجلال اتفاق افتاد و امتداد این یورش یکماه و هفت روز کشید
یورش موکب جهانگشای بانتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خانزمان و مراجعت بمرکز امان چون خاطر اولیای
دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار خانزمان بقدری نگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا بآن صوب
لازم وقت دانسته چهارم امرداد الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری بیدرقه خود
تأییدات الهی رایات اقبال بصوب ممالک شرقیه برافراشته و حراست دار الخلافه اگره بمعین الدین احمد خان
فرنخودی تفویض یافت و منعم خان و خواجه جهان و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت قرین رکاب
ظفر نگار بوده نطاق خدمت بر میان جان بستند و چون حوالی قصبه کالپی مضرب خیام سپهر احتشام شد
عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط اقدس التماس مقدم عالی نموده و از آنجا که ذره پروری و غریب
نوازی لازمه ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون شد و منزل او را بانوار
قدوم گرامی محسود بهشت برین ساخته مایه عزت او را باعلی علیین رسانیدند و عبدالله خان بسرانجام اسباب
سعادت پرداخته مراسم نثار و پیشکش ظاهر ساخته مورد انواع مراحم گردید چون ظاهر شهر کره که بر کنار
دریای گنگ واقعست مورد عساکر کیهان شکوه گشت خانزمان و برادرش بهادر خان زمین بوس عتبه
عرش اشتباه شرف اختصاص یافته اقسام نفایس و فیلان مستامی بطریق پیشکش گذرانیدند
و از جمله فیلان دستکار و ملته و دیل و سبلیا و جگموهن داخل حلقه خاصه شده منظور نظر مشکل پسند گردیدند

ارتفاع



و خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی در مقام بازپرس نیامدند و از تقصیر گذشته اینها اغماض
عین فرمودند و هم در این ولا خواجه عبدالمجید آصف خان با بسیاری از مبارزان عرصه فیروزی بسر راجه رامچند
رخصت یافت و حکم شد که اگر غازیخان تنور و جمعی از خوف گرفتار که به پناه او در آمده اند بدرگاه معلا فرستد
و نطاق خدمت و بندگی بر میان سعادت بندد و در استمال عواطف پادشاهی ساخته معاودت نمایند چون موسم
باران در میان آمده و راجه در مقام نخوت استاده مجاهدان عرصه اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود شتافتند
و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بصوب مستقر خلافت معطوف
داشتند و خانزمان با برادرش تا سه منزل قریب رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب عالی
بر جناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض دو روز بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و این سفر مبارک

یکماه و چهارده روز کشید و هم درین ایام شمس الدین محمد خان اتکه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص داشت
از پنجاب آمده بسعادت زمین بوس مستسعد گشت و شرایف التفات پیشکش از نظر اشرف گذرانید بجلایل تفقدات
خسروانه خلعت امتیاز پوشید و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض شد و ماهم انکه که بسبق خدمت
و کاردانی خود را در معنی وکیل مطلق میدانست ازین حرکت بقدر گرانی خاطر گشت و در ارکان سلطنت و
استقلال منعم خان که بظاهر وکیل بود نیز تزلزل تمام راه یافت و چون اتکه خان را بغیر از خدمت و دلسوزی صاحب
امری مطمح نظر نبود و مهمات را بی شایبه غرض فیصل میداد و در اخلاص و بندگی پادشاه صورت و معنی یکجهت بود
با انها یکرو و ساخت و از توزع مزاج این دو کس غبار تفرقه بر دامن جمعیت نشست و از سوانح اقبال که درین سال
سمت ظهور یافت تسخیر قلعه چنار است و مجملی ازین سانحه آنکه چون شیر عدلی آواره دشت ادبار شد قلعه چنار
که مسکن و مأوای او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او در آمد و فتح خان مسند عالی خطاب داشت و
صاحب جمعیت و اعتبار بود و از استحکام قلعه و لوازم قلعه داری بنخوت و خودسری روزگار بسر می برد درینولا که
مستقر اورنگ خلافت بفر و شکوه گردون پایه رونق آسمانی یافت بخواجه عبد المجید آصفخان حکم شد که بتسخیر
آن حصن حصین متوجه گردد و چون آصفخان بحوالی قلعه رسید فتو که از سعادت بهره و از کاردانی نصیبه وا
بعرض اولیای دولت رسانید که این فدوی غایبانه غلام و هواخواه آن درگاهست اگر شیخ محمد غوث دست مرا
گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند هر آینه قلعه را بدولتخواهان سپرده با دل جمع و خاطر مطمین روی بسعادت
باستان ملایک آشیان نهاده در سلک فدویان درگاه منتظم گردم چون التماس او از فروغ صدق و حسن عقیده
داشت بشیخ محمد حکم شد که راهنمای دولت و سعادت او گردد و بمجرد رسیدن شیخ فتو از قلعه برآمده متوجه
خلافت شد و بتفقدات خسروانه شرف اختصاص یافته در سلک امرای عالی قدر منتظم گردید حراست قلعه
بحسن علیخان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دار الخلافه آگره مستقر سریر معدلت بود ادهم خان را
از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد خان را سهیم و شریک بحکومت مالوه
بلند مرتبه گردید و ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی امید بدرگاه سپهر پایگاه
نهاد و از سوانح سعادت انتما عزیمت پادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین.

چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان شباب که هنگام مواد غفلت و ایام استیلاء
و خطوط نفسانیست خصوص پادشاهان را که تحصیل لوازم عیش و عشرت و ترتیب اسباب مستی غفلت
بر طبق مراد میسرست خاقان سپهر پایه پادشاه حقایق شناس در همه لباس جویای حق و حقیقت بود
درد طلب را از راحت ظاهری بهتر دانسته همواره از درد دلهای خدا آگاه دریوزه معرفت مینمودند
و در لباس شکار جویای گوهر مراد بودار تجرد گزینان وادی حقیقت و خاک نشینان راه طریقت هر جا
نشان یافتی بصحبت او توسل جسته خلاصه عمر گرانمایه خود در تحصیل اسباب تکمیل مصروف داشتندی یک
چشم زدن به بطالت و غفلت نمیگذرانیدند تا آنکه درین هنگام که بقصد شکار در موضع مندا کر که مابین اگره
و فتح پور واقعست تشریف داشتند و جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار دلپسند و ابیات بلند در مفاخر
و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در حضرت اجمیر آسوده اند و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق
عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود با آواز خوش سامعه افروز گشتند آنحضرت را شوق
زیارت مرقد منور خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی شایبه توقف انگار
کاه عزیمت صید معنوی تصمیم یافت و روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هفتم جمادی الاول
با معدودی از مقربان بساط حضور عزیمت خطه اجمیر بهشت نشان وجهه همت عالی فرمودند و حکم شد که تا هم انکه
محل پادشاهی را از راه میوات باجمیر آورد اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه قدس سره العزیز
نگاشته کلک بیان میگردد مولد ایشان سیستانست و در یازده سالگی والد بزرگوار ایشان که حسن
نام داشت بعالم قدس رحلت فرمود و از میامن نظر دور بین شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی درد طلب
در دل کبریت همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند و بخارا شتافت و چندی باکتساب
علوم رسمیه اشتغال فرموده و از آنجا بخراسان رفت و در خراسان نشو و نما یافت و در هارون که از توابع
نیشاپورست بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسید دست ارادت بدامن سعادت او زده بیست
سال در صحبت شیخ عثمان بریاضات شاقه کشید و سفرها در تنهاییها در همت ساخته تجدید بسیاری
از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبرا و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسید برد و از روی همت

کمند طلب بکنکره مراد انداخت و خدمت خواجه بدو واسطه بخواجه بود ودچشتی میرسند و هشت و اسطه
با براهیم ادهم و قبل از امدن سلطان معز الدین سام در عهد رای پتهورا برخصت پیر خود بهند آمده در اجمیر
اقامت کزید علو شان خواجه برتر است که این خاک پیش راه نیازمندی بشرح شمه ازان تواند رداخت
و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال پانصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابو اللیث سمرقندی
بحضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین بارادت خواجه معین الدین
فایض کشتند و شیخ فرید شکر کنج که در زمین پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین
اولیا پیر امیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید داده اند و سلسله چشتیه تمام بخواجه منتهی میشود بالجمله
آنحضرت بجاذبه شوق قدم در شاهراه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند و چون موضع کلاولی
مخیم اردوی ظفر قرین کردید خفیتی خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بارهمل که در
طایفه کچهواهه الوس کلان راجپوتست بعرض اشرف رسانید که ازان تاریخ که در دهلی سعادت آستان بوسی
شرف امتیاز یافته همواره لوازم دولتخواهی بتقدیم رسانیده اما مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا
توهم عظیم بخاطر راه داده در تنگنای خیال محض است اگر پرتو التفات حضرت خاقانی شامل حال او شود دیرینه
سعادت زمینبوس دریافته مصدر خدمات شایسته خواهد شد و مجملی از بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین آنکه
چون سرکار میوات بجاگیر او مقرر گشت خواست که قصبه انبیر را که وطن مالوف راجه بارهمل است بتصرف
خود در آورد و درین اثنا سوجا پسر پورن مل برادر کلان بارهمل بجهت منازعت ریاست و شرارت ذاتی میرزا
شرف الدین حسین التجا برده از غایت فتنه پردازی مقدمات تحریک آمیز درمیان آورد و آخر الامر میرزا
لشکر بر سر راجپوتان کشید و چون آتش از میان جانبین اشتعال نیافته بود بصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج
مقرر ساخته جکناتهه پسر بارهمل و راجسنگه پسر آسکرن و کنکار پسر جکمال برادرزادهای راجه بارهمل
را کرفته عنان مراجعت بسوی اجمیر معطوف داشت و درینوقت که بوسیله خفیتی خان حقیقت حال بموقف
عرض رسید حکم شد که خفیتی خان راجه بارهمل را مع اولاد و احفاد بملازمت آورد و چون قصبه دیوسه
نزول اجلال اتفاق افتاد جیمل پسر روپسی برادر راجه بارهمل که کلانتر آن سرزمین بود بوسیله مقربان

درگاه معلی دولت زمین بوس دریافت آنحضرت فرمودند که آمدن این محبوبست باید که روپیش خود احراز
دولت عتبه قدسیه یابد ناچار روپیش آمده بسجده آستان علیین آشیان مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر
قصبه سانکانیر مضرب خیام نصرت اعتصام شد راجه بارمل با اکثری از فرزندان و خویشان بغیر از راجه بهگونت
داس پسر کلان خود که بمحافظت اهل و عیال گذاشته بود بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراخت و
انواع مرحمت و اقسام شفقت تسلی خاطر او فرموده در زمره بندهای خاص منتظم ساختند و از آنجا که غریب نوازی
شیمه کریمه آنحضرت است حسب الالتماس راجه بارمل صبیه او را داخل پرستاران حرم سرای عزت فرمودند و
بآن نسبت پایه قدر او را از امثال و اقران و سایر زمینداران برافراختند و درین ایام که منزل بمنزل نشاط شکار
خوش وقت گشته متوجه اجمیر بودند یکی از جنیبه بانان خاصه پای فراز یکی از رعایا را بزور گرفتند و قصه جبر
آن فریاد کنان بدرگاه آمد و حسب الاتفاق آواز آن مظلوم بمسامع جلال رسید و بعد از تحقیق و تفتیش صورت
حال معروض بارگاه معدلت گردید و فرمان قضا مثال از قهرمان جلال بقطع پای او نفاذ یافت و این باعث آن شد
که دیگر هیچ بی اعتدالی از اندازه خود بیرون ننهند و دست تصرف بمال مردم دراز نسازند و چون قصبه سانبهر
مورد ورود ظفر قرین گشت شرف الدین حسین میرزا سعادت ملازمت دریافته پیشکشهای لایق گذرانید
و حکم شد که جکناته و راج سنکه و کنکار را که میرزا گرو نگاه داشته حاضر سازد و از آنجا موکب اقبال بر جناح
استعجال متوجه اجمیر گردید و بساعت مسعود در خطه فیض ورود اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد و بزیارت روضه منوره
حضرت خواجه قدس سره العزیز استفاضه انوار فرمودند و ساکنان حواشی آن روضه مقدسه را بخیرات و نذورات
کامیاب ساختند و هم آنکه نیز محل پادشاهی از راه میوات بملازمت آورد و چون میرزا شرف الدین حسین بخدمت
تسخیر میرتهه تعین بود و تا حال آن مهم صورت انجام نیافته بود بترسون محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان
پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر از جاگیرداران آن نواحی را کومک میرزا مقرر ساخته رایات
مراجعت بدار الخلافه آگره معطوف داشتند و در قصبه سانبهر جکناته و راج سنک و کنکار را میرزا شرف الدین
حسین بنظر اشرف گذرانید و از همین منزل میرزا شرف الدین حسین را رخصت معاودت فرموده برسم یلغار
متوجه دار الخلافه آگره شدند و راجه بهگونت داس و مان سنکه پسر او که از حسن خدمت و تربیت حضرت خاقانی

بمراتب بلند و مناصب ارجمند امتیاز یافته داخل امرای عظام خواهند شد قرین کامیاب سعادت ساخته
باز همه را رخصت دادند که سامان نموده متعاقب خود را بملازمت رسانند و آن راه دور و دراز را بمدت
سه روز قطع فرموده نیم ماه اسفندارمذ الهی موافق روز جمعه هشتم جمید الآخر بدار الخلافه آگره نزول اجلال
اتفاق افتاد **وقایع سال هفتم از جلوس ابد قرین** درین هنگام که نوروز سلطانی نقش و کامرانی
ارزانی شد و بهار جان نگار در قالب خاک روح نباتی دمید و جهان از طراوت و نضارت تازه بخشید تحویل نیر
آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه
قمری به بیت الشرف خویش منور و مزین ساخت و سال هفتم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بمیمنت و دولت
اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال خجسته فال چهره کشای آمال گردید فتح قلعه میرتهه است
و مجملی ازین داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکه اجمیر میرزا شرف الدین حسین با افواج ممالک
بتسخیر قلعه میرتهه تعین شده بود و آن قلعه را رای مالدیو که از راجهای معتبر و زمینداران بزرگ هندوستان است
بتصرف داشت و جیمال نام راجپوتی از معتمدان او بوفور شجاعت و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیوداس
نام سردار دیگر با پانصد سوار جرار که در جرات و تهور گوی سبقت از امثال و اقران می ربود بکومک
جیمال تعین نموده **القصه** چون عساکر نصرت قرین بحوالی قلعه رسیدند صفها آراسته و یراق پوشیده بی
محابا از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلا حسی و حرکتی ظاهر نشد چهار سوار که تا زیر جلوی
نموده بر در قلعه تاختند و بزخم تیر و تبر آن خواب گرفتهای ادبار را بیدار ساختند و جمعی از راجپوتان از فصیل
قلعه برآمده خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن سوزان از بالا ریختند و دو سوار از لشکر اسلام مردانه
شهادت چشیدند و دو سوار دیگر زخمی مراجعت نموده بافواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر
اعیان لشکر صلاح در آن دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره
باید پرداخت لهذا باستعداد مراد این کار همت گذاشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند
و اهل قلعه در مقام مدافعه بوده همواره جمعی از جوانان کارطلب بیرون آمده ترددات نمایان میکردند و بقدر همت
و جرات دست برد نموده باز خود را اندرون قلعه می افکندند تا آنکه یکی از نقبها دارو ریخته آتش دادند

قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم در حصار افتاد و بهادران عرصه اقبال راه تسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند و راجپوتان
بمدافعه انها هجوم آوردند و جنگی سخت در پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار
بدرکه اسفل السافلین شتافتند و تمام روز اتش قتال در اشتعال بود و چون پرده ظلمت شب در میان حایل گشت
در امد هر کس بموضع خود بازگشت و آن سیاه بختان فرصت یافته شبا شب رخنه را مضبوط کردند و چون صبح
سعادت دمید نجات خود را منحصر در دادن قلعه یافته در صلح زدند و چندی از مردم کاردان فرستاده امان طلبیدند
و میرزا شرف الدین حسین راضی بصلح نمیشد تا آنکه قرار یافت که اسباب و اشیا و بنه و بار خود در آنجا گذاشته تنها بدر روند
و بهمین قرار داد افواج منصوره دست از محاصره باز داشتند و جکمال با توابع و لواحق جانی بسلامت بدر برد و دیو داس
از کمال جهالت و ضلالت دل بر مردن نهاده نخست تمام اسباب و اشیای خود را باتش سوخت آنگاه مانند شعله بر خود
پیچیده از قلعه بر امده با چهارصد یا پانصد راجپوت خونریز لشکر قیامت حشر در کمال تمکین و آرام روان شد
چون بعضی راجپوتان در فوج بادشاهی بودند که خصومت قدیم با او داشتند مثل لونکرن و جیمل و غیره بمیرزا
شرف الدین حسین نمودند که این مردم برخلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته گستاخانه میروند و خزینه بسیار با خود
دارند که با این خیرگی و بی باکی از پهلوی ما گذشته تا جان بسلامت برند میرزا شرف الدین حسین را معقول
افتاد و صفها آراسته متعاقب این رو نهاد و دیو داس از عزیمت آگاهی یافته متهورانه عطف عنان نمود
جنگی سخت در پیوست و از جانبین مبارزتهای عظیم ظهور آمد و بهادران طرفین دست از جان شسته بزخم تیغ و خنجر داد
شجاعت و دلیری دادند دیو داس اسپ خود بتاخت و حملهای شیرانه و تلاشهای مردانه کرد در آخر
از اسپ خطا شده بر زمین افتاد و سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصه کارزار
بر خاک هلاک افتادند و امرا قرین فتح و فیروزی عنان مراجعت معطوف داشته بجاگیرهای خود آمدند و بزعم بعضی
آنکه دیو داس زخمی از جنگگاه بر امد بعد از دوازده سال خود را در لباس جوکیان ظاهر ساخت و مدتی حیات
بود والله اعلم مصاف خاقان گیتی ستان با متمردان موضع اتهکهنه درینوقت که شهریار عدالت آثار بعزم سیر و شکار
از آب جون گذشته بنواحی سکیت و بهکانو که در سی کروهی اگره واقعست صید مقصود مینمودند برهمنی
بوسیله یکی از قراولان شرح تظلم و بیدادی متمردان آن مواضع بعرض رسانید که پسر مرا ابکیان گشته اموال

و اسباب ایشان بغارت برده اند چون تمرد و راهزنی مردم این نواحی شهرت عظیم داشت علی الخصوص
پرگنهٔ سکیت که با بهکنه مشهورند در سرکشی و بی باکی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که ملازمان رکاب عالی
مستعد و آماده باشند که فردا صبح متوجه تنبیه و تادیب آن گروه مشئوم و سحرگاه با معدودی چند از مقربان رکاب
ظفر انتساب عزم بند توجه فرمودند چندی بطریق منقلا پیشتر روان ساختند و بعد از دمیدن صبح عالی بحوالی آن
قریه رسیدند و قراولان خبر آوردند که متمردان از هیبت صیت افواج قاهره جای خود در اکده اشته فرار
نموده اند لاجرم آتش قهرمان جلال اشتعال و حکم نفاذ پیوست که بهادران جان سپار تعاقب آن سیه روزگار شتافته
هر جا یابند بقصاص رسانند و از اشتداد نشاء جلالیت و اشتعال آتش غضب خود بنفس نفیس هرچه تمامتر متعاقب
روان شدند و قریب به نیم روز بموضعی که متمردان فراهم آمده بودند رسیدند و حکم شد که شیردلان عرصهٔ فیروزی از
اطراف ده درآمده آن خسران گرفتاران را علف تیغ بیدریغ سازند مردم ده مداخل و مخارج را استحکام داده بمدافعه
و مقابله قدم ضلالت افشردند و جنگ سخت درپیوست چون منجنیق لعان بر حسب کمیت افزونی داشتند خانها که
کار از پیش نمی رفت و معهذا جمعی از سپاهیان بنابر شدت گرما و کثرت تردد بسایه درختان پناه برده طلبکار
گوشه عافیت بودند و خاقان ستوده خصال از بی طریقی آنها چشم پوشیده دیگر از دلدهی مقرر نمودند و در آن
وقت خود را به دولت و اقبال بر فیل دلسنگار سوار بودند و چون در نشستن در آن آتش نایره تیز آتش گشته در آمدن فیل
دشوار بود از جانب دیگر فیل را در آوردند چون فیل به تنگنای ده درآمد بنظر حمایت اثر جلوه نمود که جوان
جبه زردی بر بالای بام ملکبری در [illegible] و از آنکه رستم خان جبه زرد پوشیده بود بخاطر مقدس گذشت که
مگر او باشد چون پیشتر شتافتند ظاهر شد که مقبلخان است از کمال جرات و تهور بکبری در آویخته میخواهد که او را
از اوج جهات بحضیض پستی اندازد و دیگر مفسدان بحمایت او هجوم آورده اند جمعی از بهادران جان سپار اشارت شد
که بر بام برآمده کومک او نمایند و از همه پیشتر بنده علی قربیگی بمنعجان خانخانان خود را رسانیده بسیاری را از گرد
و پیش او راندند و آن کبری را بدو صفت که با مقبلخان کشتی میگرفت بر خاک هلاک انداخت و فیل کوه شکوه
پادشاهی بکوچه بند درآمده بنیان وجود بسیاری از گبران لیمن را از زیر و زبر ساخت در اطراف و جوانب تیر و
و سنگ و خشت باریدن گرفت و حمایت ایزدی که همه جا حافظ و ناصر آن برگزیده درگاه الهیت نگاهبانی

فرموده در اثنای این جنگ مغلوبه دست او فیل بادشاهی بجا به علف فرو رفت و چهار خان فوجدار که در عقب فیل
نشسته بود بر بالای آنحضرت افتاد و بتایید کرم کارساز فیل از خنان چاهی بسلامت برآمد و بنده‌های آنحضرت
تلاش داشتند که فیل را بجوبلی اکثر متمردان که در انجا مضبوط شده اند رسانیده در هم نوردند و بغیر از راجه بهگونت
داس و راجه بدبجند هیچکس از فدائیان رکاب سعادت همراه نبود در بیوقت خون گرفته رو برو آمده تیری
بر چهره فیل انداخت و زخم آن حلقه آهنین که در دندان فیل تعبیه نموده استحکام می بندند رسیده و از ضرب
آن تیر ازجا جست و فیل در غایت خشم و غضب آن هندو را گرفته پایمال قهر ساخت و ناگاه پسر یازده ساله
از بالای بام باضطراب خود را بر فیل بادشاهی انداخت و چهار خان خواست که او را از بیم گذراند مرحمت
ذاتی و شفقت جبلی آنحضرت مانع آمد و حکم شد که او را نگاه دارند و چون دیگ بجوبلی رسیدند فیل را بشکستن
دیواری اشارت فرمودند علاء الدین فوجدار آنحضرت را شناخته از دور تعریف کنان فریاد میکرد که رحمت
خدای بر تو باد فیل را بجای خوب رسانیده ان شاء الله تعالی مجرای تو پیش بادشاه خواهم کرد و از سنگ تیر و سنگ
میریخت هفت تیر بر سپر خاصه رسید و مقارن آنحال تاتارخان فریاد بر کشید که بادشاه هم درین جا
باران کجا میروند چهار خان باعراض گفت که چه وقت نام بردن است بالجمله فیل خاصه دیوار حویلی را
شکسته درآمد و چند فیل دیگر هم همراه رسیدند و جمعی کثیر از آن سرکشان سیاه بخت بدر که الاول مستاصل گشتند
و جمعی در خانه مضبوط شدند و بموجب حکم سقف خانه را شکافته آتش در زدند و در انجا قریب هزار کس باتش قهر
الهی سوختند و آن شهسوار عرصه کارزار تماشا کرد که کار چنین محکمه را بزور بازوی قدرت شکستم انهام نبود
کنی و از تو آید **تعیین نمودن عبدالله خان اوزبک بضبط ولایت مالوه** چون ادهم خان باستلام عتبه قدسیه روی خدمت
نهاد و پیر محمد خان مستقلا حاکم مالوه شد بازبهادر که در ایام غربت و آوارگی مبارک شاه حاکم خاندیس
و برهانپور پناه برده بود در بیوقت قابو دانسته و از میران کومک گرفته بمالوه شتافت و چون به پیر محمد
خان خبر رسید که بازبهادر به اوانس آمده در مقام استعداد و جمعیت است پیر محمد خان با فوجی آراسته متوجه
جنگ او شد و بازبهادر در نیز صفها آراسته ساخته بمقابله و مقاتله او روی نهاد و باندک زد و خوردی شکست بر بازبهادر
افتاده عساکر منصوره قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده غنایم فراوان بتصرف آوردند و از آنجا

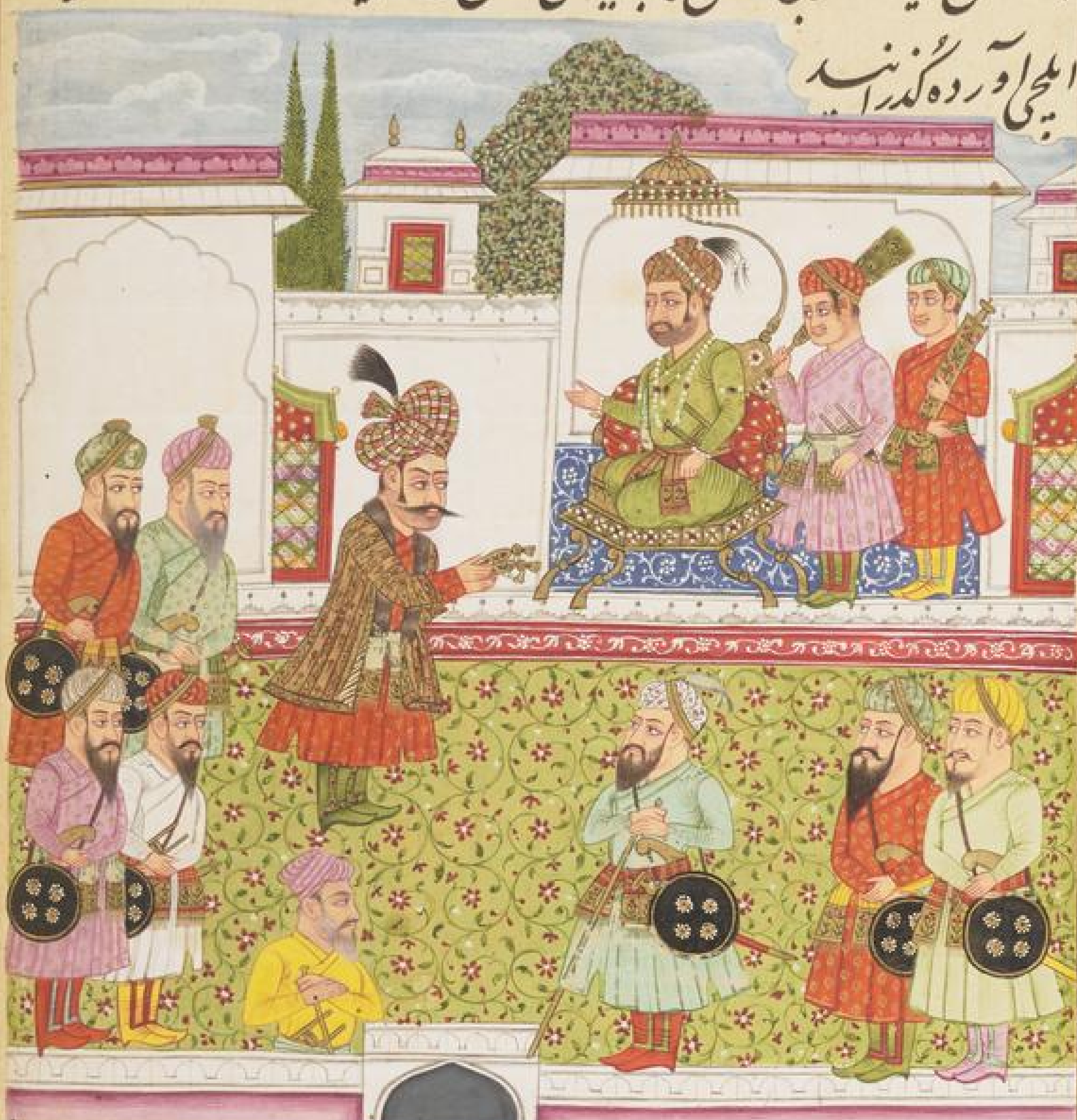
پیر محمد خان نیز

پیر محمد خان بتسخیر قلعه بیجاگر که از قلاع حصین ولایت مالوه است بتصرف اعتماد خان نامی یکی از ملازمان باز بهادر
بود متوجه شده و بعد از مدت ممتد که بهادران لشکر منصور ترددات نمایان کردند و اهل اسلام در لوازم
قلعه داری اهتمام شایسته بظهور آوردند سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه نموده
بر فراز قلعه برآمد و چون شام او باران خون گرفتها نزدیک رسیده بود از مستی خواب غفلت داشتند تا آنکه
قریب دویست جوان کار طلب بتدریج بقلعه درآمدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت نمودند
و از طرفین ترددات شایسته بظهور پیوست تا آنکه از اهل قلعه فریاد الامان برداشته متفرق گشتند و اعتماد خان بدگوهر
با یک کس دیگر الامان گویان می آمد که تیری باو رسید و مسافر ملک نیستی گردید و بقیة السیف حرکة المذبوحی
کرده اکثری کشته شدند و چندی امان یافته بدر رفتند و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون
افتاده و پیر محمد خان روزی چند دران قلعه طرح اقامت افکنده و خاطر از ضبط این کار پرداخته متوجه سلطان پور
ندربار گردید و باندک ترددی سلطانپور را داخل ممالک محروسه ساخت و عنان مراجعت بقلعه بیجاگر معطوف داشت
و چون خبر یافت که باز بهادر بمیران مبارکشاه التجا برده و در مقام سامان لشکر است بتیش دستی نموده
با هزار جوان چیده بر سر آسیر و برهانپور ایلغار فرمود و از آب نربده گذشته بیکشب جبل گره راه در نوردید و خود
بقلعه آسیر مختصری بود و در انجا نشان یک زنجیر فیل مست یافته از گرد راه جلوریز خود را بقلعه رسانید و بر سواری تسخیر نمود
و آن فیل از ضمایم غنایم گشت اتفاقا میران مبارکشاه فوجی آراسته از آسیر بمحافظت القلعه فرستاده بود
و دران هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه واپرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد پیر محمد خان
جمعی را همراه خسرو شاه و یار علی بلوچ بدفع الجماعه تعین فرموده باندک ترددی سلسله جمعیت غنیم گسیخته گشت
و اکثر مخالفان بزخم تیغ سیر آواره خرابه عدم گردیدند و مقارن طلوع کوکبه صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع
برهانپور طالع گشت و بران معموره آتش نهب و تاراج زبانه کشید و آنچنان شهری که نمونه از مصر جامع بود در
طرفة العین بتاراج رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان افتاد که محاسب روزگار از عهدهٔ احصای آن
بیرون نتواند آمد و میران مبارکشاه که با عجز داوالی آن مملکت بود بصلاح حال در تحصن قلعه آسیر دانسته بلوازم
قلعداری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در معاودت دانسته عنان مراجعت بصوب بیجاگر برافراشت

و در اثنای راه خبر رسید که باز بهادر جمعیت نیک فراهم آورده باتفاق امرای خاندیس بعزم رزم شتافته و چون
غنایم موفور و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجهت گرد آوری
اموال و اسباب بخود درمانده بودند پیر محمد خان از استماع این خبر موحش پریشان خاطر گشته مجلس کنکاش
آراست رای جمعی بران قرار گرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ را طرح داده و از آب نربده گذشته روزی چند در
قصبه هندیه اوقات بسر باید برد و سپاه لشکر از سر نو نموده متوجه جنگ باید شد و از آنجا که هر طلوعی را هبوطی لازم
و هر کمالی را زوالی محتوم است پیر محمد خان سخن راست مخلصان را نشنیده بمحاربه قرار داد و چون امر دیگر رقم زده کلک تقدیر
شده از یاران و نوکران تردداتی که توقع داشت بوقوع نیامد و پای ثبات و قرار سرداران از جای رفت و کار
بجایی رسید که پیر محمد خان دستگیر شود یار علی بلوچ که از کرم و سرداران دیه خونخوار خبردار بود عنان اختیار پیر محمد خان
کشیده بعنف و اکراه از جنگ گاه بیرون برد و قریب شام بکنار نربده رسیده سراسیمه خود را باب زدند اتفاقا
در میان آب قطار شتری میگذشت اسپ پیر محمد خان رم کرد و جراغ پا شده خان را در آب انداخت و چون
اجل جلوگیر شده بود عنان تمالک از دست رفته غریق بحر فنا گردید و بعد از وقوع این سانحه عبرت بخش قیا خان گنگ
و شاه محمد قلاتی و حبیب علیخان و جمعی از امرا که بکومک او جاگیردار صوبه مالوه بودند دل از دست داده بدرگاه
گیتی پناه شتافتند و مورد عتاب و خطاب پادشاهی شده هر کدام در خور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده و
قابو یافته جلوریز بمالوه در آمد و تمام آن ملک را مفت و رایگان متصرف شد لاجرم رای جهان آرای مالک کشور خاقان
گیتی ستان چنان اقتضا نمود که یکی از امرای صاحب شکوه که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف باشد بضبط آن
ولایت تعیین فرمایند آخر قرعه این دولت بنام عبد الله اوزبک افتاد و بموجب حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین
احمد فرنخودی که از کمال رشد و کاردانی بخطاب خانی شرف اختصاص داشت بکومک او رخصت فرمودند و مقرر
شد که بعد از تسخیر ممالک و انتظام محال جاگیر و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبد الله خان
بحکومت آنجا مقرر باشد و چون عبد الله خان بولایت مالوه در آمد باز بهادر تاب مقاومت نیاورده مجدداً با چندین
حسرت و ناکامی دست از مالوه باز داشته روی بگریز نهاد و جمعی از بهادران کار طلب تعاقب باز بهادر
شتافتند و بسیاری از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبد الله خان اوزبک در بلده مندو که پای

تخت سلطان مالوه بود قرار گرفته قصبات و پرکنات آن مملکت را با مرا تقسیم نمود و معین الدین احمد خان
بعد از ضبط ولایت و تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردید بسجدهٔ سدهٔ خلافت سر بلندی یافت
و باز بهادر آواره دشت ادبار گردیده روزی چند برانا اودی سنگ التجا برده روزگاری
بهزار ناکامی گذرانیده و چون صلاح حال و مال خود منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه
دانست لاجرم بوسیله مقربان بارگاه عزت جبین خجلت باستان پادشاه جرم بخش
عذر پذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشته کلک خواهد شد و از غرایب وقایع آنکه روزی
که پیر محمد خان بقصد تسخیر مملکت بیجاگر و کهرگون از قلعه مندو بیرون رفت بخدمت
مجذوبی که از مشاهیر آن روزگار بود و در دروازه مسجد جامع مندو می‌نشست و بکشف
و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود و آن عزیز از
پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست پیر محمد هیکل مصحف طلبیده پیش نهاد
او بطریق تفاؤل کشیده بدست پیر محمد خان داد اتفاقا سطر اول صفحه نخستین این آیت
کریمه برآمده بود اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست آزار
آن عزیز دراز کرده دو سه قمچی زد و در وقت اندک آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده
بود پرتو ظهور افکند و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی
فرمان روای ایرانست چون از سوابق ایام روابط دوستی و وداد و قواعد محبت و اتحاد
میان این دودمان عالیشان و آن سلسله رفیع مکان استحکام داشت درینولا شاه
مغفرت پناه سید بیگ ولد معصوم بیگ که از ابن عم شاه بود و بمنصب وکالت کله گوشه
می افراخت و حضرت شاه او را عموا علی خطاب میفرمودند برسم عزا پرسی حضرت جنت آشیانی
و تهنیت جلوس ابد قرین حضرت خاقانی فرستاده از اقمشه نفیس و اسپان عراقی بدو دام قیام
تحف و هدایا مصحف مشارالیه بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی
دار الخلافه آگره رسید آنحضرت بعضی امرا و اعیان سلطنت را باستقبال فرستاده بتعظیم تمام و احترام

بشهر در آوردند و مبلغ چهار ده لک دام مرادی که هزار تومان رایج عراقست با دیگر اجناس بطریق اقامت
مرحمت فرمودند و بعد از چند روز که ایلچی از محنت سفر براسود مجلسی عالی ترتیب داده سعادت کورنش و ملازمت
اختصاص بخشیدند و مکتوبی که مشتمل بر تجدید مبانی اخلاص و یکجهتی و تمهید قواعد محبت و دوستی بود با سایر تحف و هدایا
ایلچی آورده گذرانید



و بعد از عرض مراسم تعزیت و لوازم تهنیت بندگان اعلیحضرت بزبان لطف و عاطفت احوال شاه پرسیدند
ایلچی را بتفقدات گوناگون نوازش فرمودند و حکم شد که امرای عظام ایلچی را ضیافتها نموده از آنچه باید و
شاید ذره کوتاه دستی ننمایند و در عرض دو ماه که سید بیگ در درگاه گیتی پناه بود هر چند روز دو لک و
سه لک از خزانه عامره مدد خرج عنایت میفرمودند و چون رخصت انعطاف ارزانی داشتند مبلغ بیست
لک دام با دیگر اجناس که یکهزار و چهار صد تومان عراقست خرج راه عنایت شد و بجهت شاه از نفایس
روزگار و نوادر هر دیار مبلغهای کلی برسم ارمغان فرستادند **شهادت یافتن اتکه خان از تیغ بیباکی**
ادهم خان و سیاست نمودن آن سفاک بی باک در پیشگاه معدلت حضرت خاقانی که بجابت و حرارت ربانی
از صغر سن در دامن عصمت قباب ماهم انکه تربیت یافته بودند و آن بلند بخت عالی مرتبت حقوق

فرزند

خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم باین دولت داشت ادهم خان پسرش از خوردی باز در ملازمت آنحضرت
گستاخ برآمده و بیمن تربیت و قدردانی آنحضرت بمراتب بلند و مناصب ارجمند تصاعد نموده و بنسبت
قرب خدمت والده اش مغرور گشته قدم از اندازه بیرون می نهاد و بخت بی اعتدالی میزیست و حضرت
خاقانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض عین میکردند تا آنکه
درینولا که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه از روی دلسوزی و اخلاص بسرانجام مهمات مالی و ملکی پرداخت
و حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض یافت جمعی از کهنه گرگان واقعه طلب که
از میان دو سنگ آرد میخواهند بنابر بغض و حسد و کینه اتکه خان را در دل گرفته بمقدمات دور از کار و
سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند که اگر او را از میان بردارید مدار سلطنت و حکومت هندوستان
بر تو خواهد بود خصوص منعم خان که میخواست وکیل السلطنه باشد بتحریک و تحریص آن بدمست جوانی و دولت
و مدهوش نشاء غرور و نخوت بیشتر نموده و شهاب الدین احمد خان نیز دامن این آتش زد و اسباب شورش
و فتنه سرانجام یافت تا آنکه روز پنجم خورداد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان در سر دیوان اتکه خان
و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت نشسته بانتظام مهام ملکی اشتغال
داشتند که ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از اوباش آمده دران بارگاه دولت داخل شد و حاضران مجلس
تعظیم او برخاستند و اتکه خان نیم قیامی کرده و آن سفاک بی باک بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر برده متوجه
اتکه خان شد و بخوشم اوزبک و دیگر ملازمان خود بخشم آلود اشارت نمود که چه ایستاده اید ظاهرا او
خود هم باین قصد برآمده بود القصه خوشم بدولت خنجر کشیده بزخم کاری سینه آن صدر نشین وساده سعادت
رسانید و اتکه خان سراسیمه و مضطرب بجانب سرای دولتخانه دوید و در اثنا خدا بردی ملازم ادهم
خان نیز خود را رسانیده دو شمشیر انداخت و آن رکن السلطنه در صحن دولتخانه بدرجه شهادت فایض گشت
و ازین حادثه هایله غوغای عظیم و وحشت غریب از حوالی دولتسرای اقبال برخاست و آن بی
اعتدال خون گرفته باندیشه تباه گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شد و خواست که شمشیر در دست زده
بمحل در آید خواجه نعمت خواجه سرا در بار فی الفور در را مقفل ساخت و آن کم فرصت هر چند تلاش

نمود خوجه نعمت توفیق جمعیت یافته در یکشود و حضرت خاقانی که در بستر راحت و کامرانی تکیه فرموده بودند
ازین شور و شر و آشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست و چون هیچ یکی از بزرگیان حرم سرای
دولت از صورت حال اطلاع نداشتند آنحضرت خود سر از دیوار قصر بر آورده استکشاف احوال فرمودند
رفیع جهار منصب که از قدیمان درگاه بود حقیقت ماجرا معروض داشت و اشارت بطلب خون آلود آن شهید
سعید نمود حضرت خاقانی قهرمان جلال بر افروخته باضطراب تمام متوجه بیرون شدند و بی آنکه طلب فرمایند
یکی از پرستان سراپرده عزت شمشیر خاصه بدست اشرف داد و آن شیر دل برو بازوی الهی شمشیر
گرفته بجانب ایوانی که ادهمخان در انجا بود متوجه گردیدند و چون چشم خشم آلود شهریار عدالت آثار بر آن
مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده انکه مارا چرا کشتی آن خیره چشم
گستاخ پیش دویده هر دو دست حضرت را گرفته گفت که پادشاه غور رسی فرمایند که چه کس او را کشته
و بقدر تلاشی هم شد و حاضران بساط قرب را چه نکوهش کنم که در چنین وقتی هیچکس را توفیق یاوری نکرد
که آن سیاه بخت را نزدیک نگذارد و حضرت خاقانی بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ
ادهمخان خلاص ساخته بتندی غضب مشتی بر روی او زدند که مانند کبوتر بچه بر روی هوا معلق خورده بر زمین
افتاده از هوش رفت و از فرط قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند که این دیوانه گستاخ
را به بندید فرحت خان خاصه خیل و سنکرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند و حکم شد که از بالای
صفه سرنگون ساخته بیندازند و در وقت انداختن چون پا بهای تن بر زمین خورد او مردن جان برد باز حکم شد
که او را ببالا آورده سرنگون اندازند درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز سر او پراکنده گشت
و آن برگشته روزگار پریشان دماغ در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان
و شهاب الدین احمد خان باعث این فتنه و آشوب شده بودند از صولت غضب پادشاهی هراسیده راه فرار
پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی قدر وقوف یافته با اتکه خیل
مسلح گردیده و سر راه بر ادهمخان و ماهم انکه گرفت و غافل ازین که شهریار معدلت شعار حقوق نسبت
ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بقصاص رسانیده اند

و بعد از آنکه حقیقت حال معلوم آنها شد این سخن را از حیف پیداشته یقین تصور نمیکردند لاجرم حضرت
خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلبداشته ادهم خان مقتول را باو نمودند و او رفته تسلی بخش خاطر برهم خورده انکه جلیل
گشت و آنهمه شور و شغب فرونشست و ماهم انکه که در منزل خود در بستر افتاده بود شنید که ادهم خان
چنین بی اعتدالی کرده و بندگان حضرت او را مقید ساخته اند تعلق مادری و مهر فرزندی او را برداشته بملازمت
اشرف آورد که شاید پسر خود را خلاص تواند ساخت حضرت خاقانی ماهم انکه را دیده فرمودند که ادهم خان
انکه ما را کشت و ما هم در برابر او قصاص فرمودیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید الحجه
حضرت میفرمایند موافق حق و مطابق عدل است اما هنوز باور نمیکرد که پسرش کشته باشد بی بحجه سکی
ما در دستم جان صورت واقعه پوست کنده باهم انکه گفت و ماهم انکه پرسید که بچه طریق کشته اند جواب داد
که اثری زخم گرزی بر رویش هست دیگر نمیدانم و آن اثر مشت ید اللهی بود که تا باسیب غیبی بر روی او زده بودند
و چون کشته شدن پسر متیقن ماهم انکه گردید شروع در خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار آغاز نهاد و
خواست که بر سر نعش فرزند بجان بیعند خود در رود حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر او اظهار ندامت و پشیمانی
فرموده چندان دلاسای او کردند که تقدیر تسکین یافت و از وفور شفقت و دلداری یکبار شد که بخانه رفته پسر خود را
بان حال ببیند و حکم فرمودند که بدودی تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش او را بدهلی روانه ساختند و روز دیگر ماهم
انکه بخانه خود رفته بلوازم سوگواری و مراسم عزاداری پرداخت چون تعلق مفرط با فرزند داشت نتوانست
ضبط احوال خود نمود و مرض او روی تزاید آورد و در ارکان عافیت تزلزل راه یافت و بعد از این واقعه بچهل روز
مسافر ملک نیستی گردید و خاطر قدسی مظاهر آنحضرت از قضیه ناگزیر ماهم انکه بغایت متأسف و گرانی شد و
باعزاز و اکرام تمام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و خود هم قدمی چند بمشایعت نعش آن عفت شعار رفته
رفتها فرمودند و بحکم اشرف عمارت عالی بر سر مزار او اساس یافت و همچنین در خاطر جویی و دلدهی فرزند آن
انکه خان و التیام جراحت قلب ایشان توجهات مبذول داشتند و از سوانح دولت افزا ترتیب فرمودن
اعتماد خانست و انتظام یافتن محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او و چون در رجب بخشش و ریزش دل دریا
نوال و دستگیری عیال خاقان ممالک ستان سرمایه بحر و کان بعنایت مختصر و بی دفع میمنود و با وجود وسعت

هندوستان و فزونی حاصلات آن در بندوبست خزانهٔ عامره مبلغی معتدبه که بمصلحت ملک گیری و جهانکشایی
وفا کند فراهم نیامده بود و مقصدیان مهمات سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسایی در انتظام مهام خالصات
و جمع خزاین نمی پرداختند درینولا که دست تصرف حق ناشناسان متغلب از دامن دخل کوتاه شد خواجه
بهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیمشاه پسر شیرشاه بجوهر رشد و کاردانی خطاب محمد خانی یافته
پرتو عنایت حضرت خاقانی بساط حال او گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص مصدر خدمات شایسته گردید و شاه
ذره پرور او را بخطاب اعتماد خانی ممتاز ساخته بسرانجام محال خالصات و تحصیل خزانه سربراه نمودن مهمات عالی
اختصاص بخشیدند و جمع پرگنات خالصات که بتصرف ارباب تغلب بود از ایشان انتزاع فرموده باعتماد خان
حواله شد و آن دولتخواه پسندیده خدمت در باب ضوابط حسابی و قوانین مستحسن سعی بلیغ نموده بظهور
آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور و هم خزاین موفور گشت و مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر
گرفت و از بدایع وقایع گریختن منعمخان و گرفتار شدن اوست چون این دو قضیه عظیم در یکروز بتحریک منعمخان
و فتنه سازی او حادث شد و بجهت استقلال خود که میخواست عروس مملکت را بی زحمت رقیب در آغوش
اختیار گیرد و با وجود آن دو کس مستقلا باو نمیرسید درینولا از روی حکمت حکومت کابل منتهای همت کوتاه
ساخته بمرافقت قاسمخان میر بحر از راه دامن کوه سوالک و بغولهای نامتعارف خواست که خود را بزاویه سلامت
رساند چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید از آن وقعی ننهاده فرمودند که منعم خان بمحض توهم دور از کار چنین
اراده باطل بخاطر راه داده آخر بقبح آن رسیده و بندامت گزیده مراجعت خواهد نمود و خود را از گشته بادیه ضلالت
و گمراهی نجات خواهد ساخت و هر چند ارباب غرض فرصت یافته در ضبط اموال و اسباب او بصریح و کنایت
عرضداشت نمودند آنحضرت از بزرگی ذات و وسعت حوصله ملتفت نشده فرمودند که زنهار احدی
پیرامون آن نگردد فرضا اگر منعمخان بکابل رود آن هم ملک ماست و او بندهٔ قدیم این دودمان منع ایشان است
اموال و اسباب او را از عقب او خواهیم فرستاد قضارا بعد از تکاپوی فراوان و طی کوه و بیابان
در حوالی پرگنه سروت که بجاگیر میر محمد منشی مقرر بود عبور ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم
میر محمود خبر یافت که دو کس از امرا آسیمه بانجا رسیده اند و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست

نافذ

باتفاق بعضی از اهل قصبه سر راه گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سید محمود بارهه بمتانت
خدمت و نیروی شجاعت در جرگه امرای عظام انتظام یافته بود و دران نواحی جاگیر داشت ازین
قضیه آگاه شده منعم خان را بجانب خود برد و وقت را غنیمت شمرده در اداب مردمی و مهمانداری کوشید و باعزاز
تمام بخدمت حضرت خاقانی آورده و آنحضرت بخلاف اندیشه باطل او و فکرهای ناقص اهل روزگار
بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان نمط منصب وکالت و خطاب خانخانانی ارزانی داشتند و بانواع
مرحمت و اقسام دلجوئی خاطر برهم خورده او اطمینان یافت و از سوانح عشرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه
گیتی پناه و شرح این داستان برسم اجمال آنکه میان تانسین در فنون موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف
هندی سرامد روزگار و یگانه این کار بود و در نقشبندی نغمه پردازی بابن سحرآفرین داشت و از اول
آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او نگذشته و اغلب ظن آنکه بعد ازین هم در کارخانه تکوین
او جلوه گر نشود و در لطافت سخن و نزاکت مضامین ید طولی داشته و همواره انوار فیضان نامتناهی
از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر وقادش پرتو می افگند و با آوازش اثر غریب بود و از فیض نظر و قبول خاطر
برگزیدهای درگاه ایزدی مطبوع دلها و مقبول نظرها بود و هر چه می بست و میگفت از بسکه سوز و تاثیر داشت
بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست بالجمله چون صیت نغمه پردازی میان تانسین بلند آوازه
و اهل این فن که بزبان هندی ایشان را کلاونت گویند تصانیف او را تحفه مجلس بهشت آیین ساخته مکرر در حضرت
آنحضرت خواندند و بعرض رسید که او گوشه عافیت و زاویه راحت خیال کرده در پیش راجه رامچند راو
بسر می برد و خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی از کمال جوهرشناسی و قدردانی بطلب او توجه فرمودند و
جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بزم سخن فهمی و حدت طبع امتیاز داشت نزد راجه فرستادند
که روانه درگاه سازد و راجه خلاف حکم از حیز قدرت خویش بیرون دانسته ناچار از روی اضطرار اطاعت
برخط فرمان نهاده میان تانسین را با سامان شایسته و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه
خلایق پناه روانه ساخت اما چه پیشکش و کدام جوهر مقدار میان تانسین باشد القصه در شوف جلال خان
قورچی میان تانسین را زمین بوس خاقان عرش آستان کامیاب صورت و معنی گردانید و از بسکه راجه

ملایمت مفرط با و میکرد و وقتی که بدرگاه عالی آمد قریب صد پیل و دویست سوار از افغانان و غیره با خود
همراه داشت و دیگر اسباب تجمل و سامان او ازین قیاس باید نمود و حضرت خاقان ممالک ستان در مجلس
اول یک کرور تنکه که چهار لک روپیه رایج الزمان و دوازده هزار تومان عراق است انعام فرمودند و هر چند روز
تقریبی ساخته مبلغها از نقد و جنس مرحمت مینمودند و چون جوهر قابل داشت در اندک فرصتی بیمامن توجهات
صوری و معنوی و تربیتهای ظاهری و باطنی آنحضرت ترقیات عظیم او را دست داد و ابواب فیوضات بر روی
خاطرش مفتوح گشت و نقدش بعیار کامل رسید و امروز چندین هزار از تصانیف او در میان است که هر کدام
دلیل اعجاز بیان اوست و اکثر بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی آراستگی دارد



وقایع سال هشتم از مبدء جلوس خاقان ممالک ستان

درین هنگام عشرت فرجام که تا نفس نغمه روح افزا بزم آرا گردید بلبلان باغ تهنیت نوروز جهان افروز

نغمه داودی بلند آوازه ساختند و عندلیبان چمن در کمال فصاحت از دفتر گل و نسترن قصاید مدح
بادشاه فردوس بارگاه بصوت دلکش و آواز خوش خواندند ٭ روز عیش و طرب و بستانست
روز بازار گل و ریحانست ٭ توده خاک عبیر آمیزست ٭ دامن باد گلاب افشانست ٭ باز در ده
ایوان بلبل ٭ مطرب نغمه بستانست ٭ وز پی تهنیت نوروزی ٭ باغ را باد صبا مهمانست ٭
نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه یازدهم رجب نهصد و هفتاد
بشرف و سعادت برج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبدء جلوس خاقانی بخرمی و شادمانی آغاز شد و
و از سوانح که در افتتاح این سال خجسته فال بظهور پیوست مفتوح شدن ولایت بته است بسعی همت خواجه
عبد المجید آصفخان و شکست یافتن راجه رامچند و غازی تنوری و شرح این کارنامه اقبال آنکه چون خواجه عبد المجید
نگار فرمای سیف و قلم در امثال و اقران علم امتیاز می افراخت درینولا شهریار جوهرشناس او را بخطاب
آصفخانی شرف اختصاص بخشید و سرکار گده را که ولایتیست بغایت وسیع در وجه تیول او مقرر فرمود
بضبط آن ناحیت فرستادند و حسب التقدیر نخست در مقام تسخیر ملک بته شد و براجه رامچند که از راجهای
نامور و زمینداران معتبر هندوستانست پیغام نمود که اگر فرمان برداری و خراج گذاری قبول نماید و غازیخان
تنوری را که پناه باو برده بدرگاه معلی فرستد هر آینه از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ و مصون خواهد
بود و الا عنقریب سزای کردار ناهنجار خواهد رسید راجه از نخوت و سرکشی سر از اطاعت برتافته در مقام جنگ
و ستیز درآمد و آصفخان باعتضاد اقبال روز افزون ترتیب داده بر سر او رفت و راجه باتفاق غازیخان
تنوری لشکر فراوان از راجپوت و افغان فراهم آورده بعرصه نبرد شتافت و از جانبین هنگامه کارزار و معرکه
گیر و دار گرم شد و بعد از کشش و کوشش بسیار و زد و خورد بیشمار آصفخان غالب آمد و غازی تنوری با بسیاری
از سرداران آن لشکر طعمه تیغ صاعقه بار جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو که مستحکم
ترین قلاع آن ولایت بود تحصن جست و غنایم فراوان بتصرف اولیای دولت ابد مقرون درآمد و آصفخان
میخواست که بگرد آن قلعه رفته محاصره نماید درین اثنا باستدعای و استشفاع راجهای معتبر که بسعادت
خدمت حضور شرف اختصاص داشتند فرمان جهان مطاع صادر شد که چون راجه رامچند قرار داده که دولت

زمین بوس دریابد و در زمره فدائیان منتظم گردد و از سر تقصیر و گناه او گذشته ام باید که زیاده برین
در مقام خرابی او نباشد و دست تصرف از ولایت او کوتاه دارد اصفهان خان بموجب فرمان جهان مطاع عمل
مراجعت معطوف داشته مظفر و منصور بجاگیر خود معاودت نمود **ذکر فرستادن منعمخان خانخانان**
بکابل و عرض دیگر سوانح و وقایع درین ولا بمسامع عز و جلال رسید که غنی خان ولد منعمخان که بوکالت پدر
بتمشیت مهمات سرکار کابل کله گوشه نخوت کج می نهاد و از اطوار نا ملایم و سلوک نامرضی او اکثر اعیان
دولت میرزا باهم اتفاق نموده دست تصرف و تغلب او را کوتاه ساخته اند و ناکام دل از ریاست و حکومت
بر گرفته به بدترین حالی از آن ملک بر آمده است و شرح این رسم اجمال آنکه چون غنی خان از امستی جوانی و دولت و پندار
غرور و نخوت بر بستان دماغ ساخته بود همواره به بی باکی و بی اعتدالی روزگار بسر می برد و عموم خلائق از اوضاع
نا ملایم و اطوار ناهنجار او بتنگ آمده و اعیان دولت از ستمگری و بدسلوکی او بجان رسیده بودند و پیوسته
در اندیشه منصوبه می چیدند و یکی از حرکات ناپسندیده غنی خان آنکه تولکخان قوچین را که بسبب سبقت
خدمت باین سلسله عالیه داشت بی جهتی و سببی گرفته با جمعی از خویشان مقید ساخت و بالاخر بالتماس
بعضی از ارباب صلاح او را گذاشت و تولکخان بموضع خاتون که در وجه جاگیر او مقرر بود رفته پای در دامن
صبر و تحمل پیچیده و چشم براه فرصت و قابو نهاد که در وقتش انتقام خود را از غنی خان بکشد تا آنکه درین ولا قافله
از بلخ آمده بموضع چاریکاران رسیده غنی خان با معدودی از ملازمان خود باستقبال قافله رفت چون
تولکخان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمعی از قرابتان و نوکران خود ایلغار کرده شمشیر بر غنی خان
ریخته و او را دستگیر ساخته در بند و زنجیر کشید و باز جمعی از ارباب صلاح درمیان آمده بعهد و سوگند قرار داد
که از بابی مینار تا ضحاک و بامیان که پنج حصه ولایت کابل است بجاگیر تولکخان مقرر باشد و بعد ازین میان غنی
و کدورتی درمیان راه نیابد و غنی خان را باین شروط خلاص ساختند و روزی چند ازین قضیه نگذشته بود
که غنی خان نقض عهد نموده لشکر خود را جمع ساخته بر سر تولکخان رفت و تولکخان طاقت مقاومت از خود در
خویشتن بیرون یافته با جمعی از خویش و قوم خود روی امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان بتعاقب او شتافت
و قریب بموضع ثرا که از گذرهای آب غوربند است باو رسید و جنگ درپیوست و بابا حسن و چندی دیگر

از همراهان تولکخان کشته شدند و تولکخان با اسفندیار پسرش و معدودی جان بسلامت بیرون برد
و از انجا غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشت و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول
و تعدی بر رعایا و زیردستان دراز کرد و مردم از بی باکی او بجان آمدند و اکثر از اعیان خدمت میرزا حکیم
باهم اتفاق نموده فضل بیگ و پسرش ابوالفتح نیز با خود متفق ساخته همت بدفع او مصروف داشتند
اتفاقا روزی غنی خان از شهر برامده بسیر فالیز رفت و ایشان فرصت یافته دروازهای قلعه را بستند و برج
و باره را استحکام دادند و میرزا حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقارها نواختند و همه یکدل و یکرو شده
مستعد قتال و جدال گشتند غنی خان که از حقیقت حال آگاهی یافت سراسیمه و مضطرب متوجه شهر شد
و چون بکنار قلعه رسید راه مدخل مسدود یافت و در کمال حسرت بر پشته سیاه سنگ شامیانه زده استاد
و خواست که برسل و رسایل و گفت و شنود تسکین این شورش نماید و کاری از پیش برد اهل قلعه تیر
و تفنگ جواب دادند و توپی بجانب او انداختند که تا بشامیانه او رسید و تیر چند بر اهل قلعه بر نشانه خورد
درینوقت جمعی از ملازمان او گریخته بشهر درامدند چون غنی خان یافت که نقش طور دیگر نشست و نزدیک
شد که گرفتار گردد ناکام دل از حکومت کابل بهزار حسرت و داغ برکنده روی بدرگاه معلی نهاد و ماه
جوجک بیگم والده میرزا حکیم که عورت عاقله صاحب تدبیر بود مهمات را بدست خود گرفته فضیل بیگ را
وکیل میرزا ساخت باصره او بینایی انست ابوالفتح پسرش بنیابت پدر تمشیت مهمات و معاملات می پرداخت
و این بی انصاف هم اکثر محال معموره کابل را بجاگیر خود و منسوبان خود گرفت و جاهای خراب را بخالصه
سرکار میرزا مقرر ساخت و چون دو سه ماهی بر همین منوال گذشت اکثر مردم از ستم شریکی او بتنگ آمدند و والده
میرزا حکیم باشاه ولی اتکه و علی محمد اسپ و معصوم کابلی و غیره اتفاق نموده بقصد فضیل بیگ و پسرش همت گماشتند
و شبی ابوالفتح را بدرخانه طلبیده مجلس شراب آراستند و انقدر پیاله بر او پیمودند که مست خراب افتاده
در دولتخانه میرزا بخواب رفت و جمعی بر سر او ریخته بضرب شمشیر کارش تمام ساختند و از ساعتی
مدهوش را بد کردانیده و سرش را بریده بر سر نیزه کرده جسدش از بالای قلعه بپایان افگندند و غلغله عظیم در شهر
افتاد فضیل بیگ مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را بامداد میرزا سنجر ولد خضر خان هزاره بکریسه

سنجر داماد او بود با کوس هزاره رسانید و باین اندیشه روان شد و جمعی از ملازمان او اطلاع یافته تعاقب
او شتافته و دستگیر کرده بقلعه آوردند و او را نیز آواره صحرای عدم ساختند و بعد ازین قضایا شاه ولی اتکه کابل
حل و عقد مهمات کابل شده خود را عادلشاه خطاب کرد و حیدر قاسم کوه بر را خانخانان ساخت و خواجه خاص
ملک خواجه سرای را به اخلاصخان ملقب کرد و این نیز تقسیم مطالب جزء که مناسب حال و موافق شان او نبود از
پیش گرفت و در اندک فرصتی بیگم والده میرزا از طرح و وضع او تنگ آمده معتمد افغانی که قصد عذری هم
بخاطر خود ناشناس او خطور نمیکند لاجرم بدست شش دستی نموده او را نیز مسافر ملک نیستی گردانید و مدار مهمات
از پیش خود بر گرفت   چون شرح برادر زاده منعم خان و خرابی احوال کابل بمسامع علیه رسید رای جهان
آرا چنان اقتضا نمود که منعم خان را که بسیار آرزوی حکومت کابل داشت و اتالیقی میرزا حکیم و ضبط آن ملک نماید
فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد لهذا محمد قلی برلاس
و حیدر محمد آخته بیگی و شاه حسین خان کدری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران
بکومک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمودند و منعم خان که قدر این دولت نمی شناخت و مشتاق کابل بود
بمجرد رخصت بسرعت هر چه تمامتر متوجه گشت و کوچ بر کوچ خود را بجلال آباد رسانید و اصلا انتظار کومک نکشید
که امرا باو ملحق شوند و بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم آورد و میرزا را همراه گرفته از کابل بمقابل
او برآمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمدیم چه بهتر و الا گریخته خود را بملازمت حضرت خاقانی میرسانیم چه خانخانان
انتقام پسر و برادر و برادرزاده خود تمام این مردم را بسیاستهای گوناگون تعذیب خواهد کرد و بقصد جنگ عبدی
نام سست رای پیشتر فرستاد که قلعه جلال آباد را مضبوط نماید و چون منعم خان خبر آمدن عبدی سست به قلعه جلال آباد
شنید خواجه کلان بیگ و جمعی را بسر عبدی فرستاد و عبدی قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد و درین اثنا
خبر رسیدن میرزا و بیگم شنید و لشکرها از طرفین مستعد قتال و جدال شد قریب بچهار باغ در مقام خواجه رستم
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان بیگ که هراول منعم خان بود کشته شد و منعم خان تاب مقاومت نیاورده در
شکست یافت و اکثر همراهان منعم خان گریخته بکابلیان ملحق شدند منعم خان بحال تباه عنان معاودت معطوف
داشت و جمیع اموال و اسباب اردوی او بتاراج رفت و عیب غرای او ان بتصرف کابلیان در آمد اگر مردم بتاراج

نمی برداشتند لیکن که منعمخان نیز گرفتار میشد در کمال سراسیمگی و اضطراب خود را به بکرام رسانید
و روزی چند در انجا توقف نموده یاری تواچی باشی را با عرضه داشت روانه درگاه سپهر اشتباه ساخت
و التماس نمود که روی آمدن درگاه ندارم امید برخصت سفر حجاز سرفراز شوم و تقصیرات خود را پاک ساخته
متوجه آستان بوسی گردم و اگر این التماس بمعرض قبول موصول نشود و قدری جاگیر در سرکار پنجاب مرحمت فرمایند
که نفسی راست ساخته و سامان خود نموده بشرف زمین بوس مستعد گردم و خود نیز متعاقب بولایت گکران
آمد و سلطان ادم گکر بلوازم مردمی و مهمانداری پرداخت و چون عرضه داشت او بپایه سریر سلیمان رسید حکم
شد که جاگیرهای قدیم او بحال خود دست و کلای خود در انجاگیر قدیم تعین نماید و خود متوجه ملازمت شود که
بیشتر از بیشتر مورد عنایات و مشمول عواطف خواهد گشت و اصلا از هیچ وجه غبار تفرقه بخاطر خود راه ندهد
در سپاهیگری بسیار ازین مقوله بسیار شد انشاء الله تعالی بزودی تدارک شکستها خواهیم فرمود منعمخان بمراحم پادشاهی
مستظهر گشته روی بشرمسار بدرگاه سپهر اقتدار نهاد و در اواسط سال هشتم الهی بعز بساط بوس افتخار
یافت و بزلال مکرمت و سحاب مرحمت حضرت خاقانی غبار خجلت و گرد ملالت از چهره خاطرش پاک گشت
و سرکشی غنی خان آنکه چون بخدمت پدر رسید منعمخان او را آتش خود در راه نداده از فرزندی خود عاق کرد
و از حضرت خاقانی التماس اخراج او نمود بجان را آواره دشت ادبار گردانیدند و او نزد عادلخان حاکم
بیجانگر رفته بقدر رعایتی یافت و آخر در انجا هم بی جوهری خود را ظاهر ساخت و رفته رفته در نظرها بی وقع و حقیقت
نمود و مدتی بحال تباه گذرانیده در غربت و بینوایی فرکارش سپری شد **نهضت افواج قاهره بصوب طایفه
گکران و فتح ان بمیامن اقبال خاقان صاحبقران** یورت طایفه گکران مابین دریای بهت و نیلاب واقعست
و همواره حکام انجا صاحب هشت هزار سوار و سی چهل هزار پیاده می‌بوده اند و در وقت ضرورت بیشتر
ازین هم سامان مینموده اند و چون هنگام در آمدن حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین بابر پادشاه سلطان سارنگ
و سلطان آدم گکر را با آن دودمان عالیشان نسبت اخلاص و رابطه بندگی استحکام یافته بود و باطاعت شیرشاه راضی
نشدند و سلطان سارنگ را با شیرشاه و سلیمشاه بسبب مصافهای صعب روی داد شیرشاه قلعه رهتاس را
بجهت زبون ساختن گکران اساس نمود و آخر سلطان سارنگ و پسرش کمال خان بدست اعدا افتادند

و سلیم شاه سارنگ را پوست کنده پسرش را در قلعه گوالیار محبوس داشت معهذا آن ولایت از تصرف
سلیم شاه در نیامد و بعد از سلطان سارنگ سلطان آدم بحکومت رسید و تا بود باستقلال گذرانید
و از غرایب آنکه بتقریبی سلیم شاه حکم بقتل زندانیان قلعه گوالیار فرمود و ته زندان خانه را کاواک ساخته و
پر از داروی تفنگ کرده آتش در زدند و بزور آتش دیوار و تمام خانه پرید و زندانیان هلاک شدند و کمال‌خان
از آسیب آن بلیه محفوظ ماند و در گوشهٔ خانه که بود آتش بآنجا نرسید و جان بسلامت برد و سلیم شاه از مشاهدهٔ
این حال بعهد و سوگند کمال‌خان را از زندان آورده ملازم خود ساخت و چون سریر اعظم هندوستان از انوار
ذات مقدس حضرت خاقانی روشنی پذیرفت و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر جلوس قدسی زینت
ارتسام یافت کمال‌خان در سلک بندهای درگاه و امرای صاحب جاه منتظم شده مصدر خدمات پسندیده گشت
اما سلطان آدم چنانچه باید حفظ مراتب اخلاص و لوازم بندگی خود و سر رشتهٔ خدمت که بجا می‌آید از دست
گذاشت و همین سبب آن شد که خاقان گیتی‌ستان کمال‌خان ولد سلطان سارنگ را که حکومت آنجا
ارثاً بآبا و اجداد او میرسید و بعد از قتل سلطان سارنگ سلطان آدم بغصب حکومت آنجا را گرفته بود نوازش فرموده
فرستادند و فرمان جهان‌مطاع بمیر محمد خان کلان و مهدی قاسم خان و قطب‌الدین محمد خان و راجه کیوردیو و راجه
و سایر امرای پنجاب عز صدور یافت که کومک مشار الیه نموده آن ملک را از تصرف سلطان آدم بر آورده
بکمال‌خان مسلم دارند امرا بموجب حکم با افواج آراسته متوجه تنبیه و تادیب او شدند و سلطان آدم قدم جرات
و جلادت پیش نهاده بمقابله و مدافعه عساکر اقبال شتافت و در حوالی قصبه سلان جنگ عظیم در پیوست
اما از آنجا که همواره تائید ربانی همعنان اولیای دولت ابد قرین است شکست بطایفه گکران افتاد
و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد روی داد و سلطان آدم دستگیر گردید و لشکری پسرش
که بغایت دلیر و رشید بود شکست خورده بشعاب جبال کشمیر پناه برد و در اندک فرصتی او را نیز دستگیر
ساخته آوردند و تمامی ولایت گکران را که هیچ یک از فرمانروایان هندوستان دست تصرف
بران نیافته بودند باسهل وجوه تسخیر نمود حسب الحکم بکمال‌خان گکر ارزانی داشته و سلطان آدم را
با لشکری پسرش باو سپرده بجایگاه خود معاودت نمودند و دولتی که هرگز در متخیله کمال‌خان نگذشته بود

بمیامن توجه اشرف نصرت و کامرانی سلطان آدم را مدتها در قید نگاه داشت تا جنت مکانی بعالم جاودانی
کشید و از سوانح سعادت انتما آمدن خواجه معین پدر میرزا شرف الدین حسین است از کاشغر بدرگاه اعلی پناه
و مجملی از احوال مشار الیه آنکه خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه عبد الله
که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان خلف صدق ناصر الدین خواجه عبید الله احرارند و خواجه خاوند محمود از
برادران و سایر اقوام بمزیت کمالات و تهذیب اخلاق امتیاز داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات
علوم متعارفه بقصد استکمال قدم در وادی غربت نهاده او بدیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی دریافته مدتی در آن دیار بسر برده از مشکوة صدور علما اقتباس انواع معارف حکمی نموده بر
حضرت ایشان بعراق رفته و چندی در صحبت علمای کبار گذرانید و چون خورشید علم از مطلع ضمیرش طالع گشت
بشیراز رفته در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی قرار گرفته اکتساب علوم حکمیه نمود
و بعد از استکمال و اعتدال بمراتب کمال بما وراء النهر معاودت نمود و مدتها در ما وراء النهر مرجع اکابر و اهالی
و ملجای افاضل و موالی بود و در فترات ما وراء النهر بمغلستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بکاشغر آمد و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسید
و در دار الخلافه آگره بصحبت فیض منقبت آن بادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شده و صدر نشین
مجلس بهشت آیین گردید و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی
خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه معین در ایام حیات پدر بزرگوار بکاشغر نزد عبد الرشید خان بن
سلطان ابو سعید خان رفت و خان ایشان را باعزاز و اکرام دریافته [illegible] نمود
و چون خواجه بمزید اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنید که بهمین نیت
حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت زیارت حج را وسیله طواف کعبه مقصود
ساخته درین سال متوجه هندوستان گردید و چون بحدود دینجار رسید میرزا شرف الدین حسین از ناگور و
آمد و باستقبال پدر عالیقدر شتافته در خدمت ایشان متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی
دار الخلافه پیوست بموجب حکم اکثر امرا و اعیان دولت باستقبال خواجه رفتند و حضرت خاقانی از

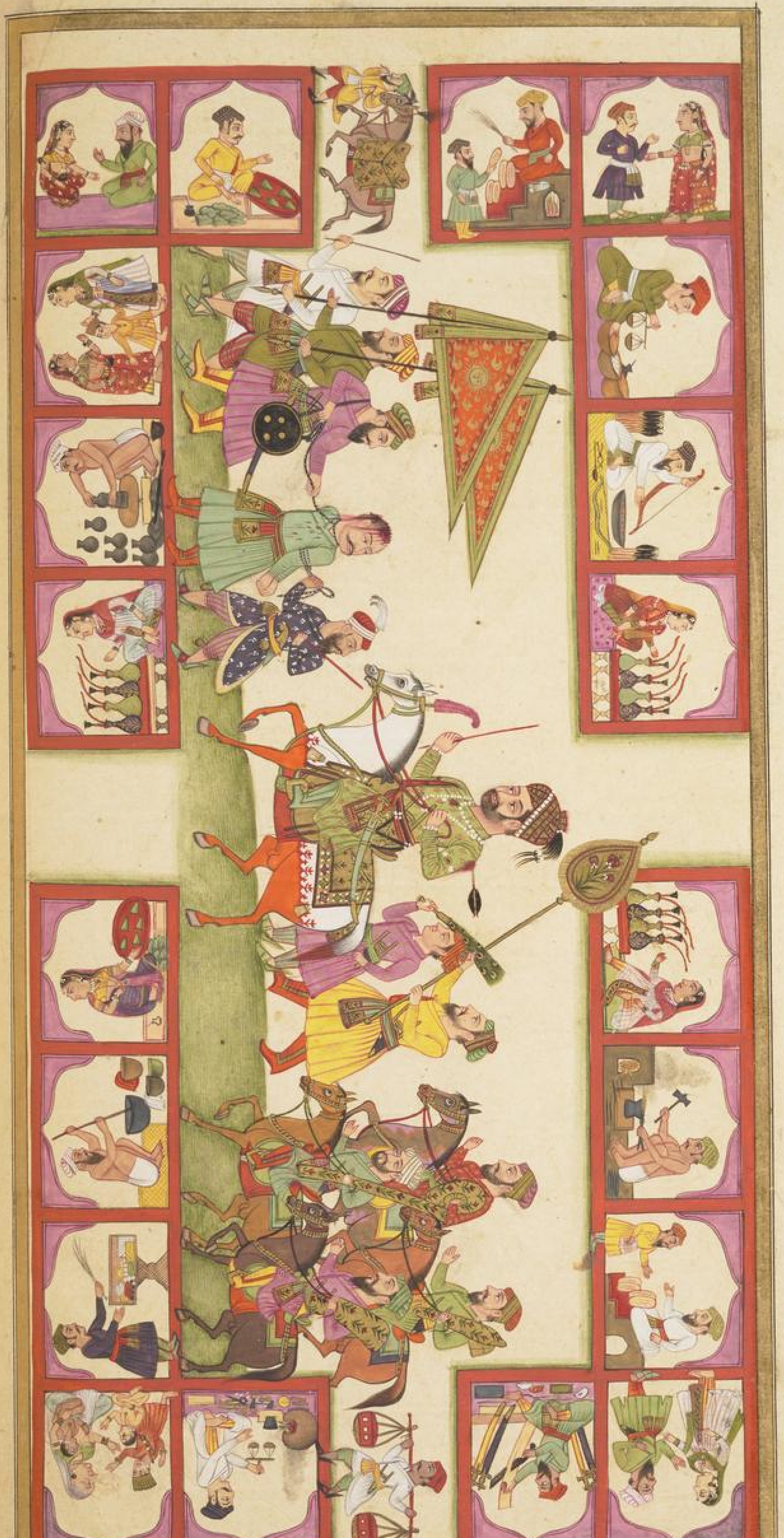
عنایت جوهرشناسی و قدردانی نفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه برامدند و آئین تعظیمات
او را باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس خطا و کاشغر بنظر لوث پیشکش گذرانید و بعز قبول مقرون
گشت و چندگاه پدر و پسر ملازمت حضرت خاقانی بدولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا شرف الدین حسین بنا بر
ظاهر نفاق باطن که مجبول طینتش بود و توهمی بخاطر راه داده حقوق تربیت و نوازش آنحضرت را بر طاق نسیان
نهاده باراده بغی و کفران نعمت از درگاه آسمان جاه فرار نموده بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت
حال معروض بساط عز و جلال گردید هر چند منشاء این فعل ناپسندیده از دوستان و مصاحبان او تحقیق نمودند
بغیر از خبث باطن و توهم باطل امری ظاهر نشد ۵ درختی که تلخست وی را سرشت ۞ گرش بر نشانی بباغ بهشت ۞
ور از جوی خلدش بهنگام آب ۞ به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ۞ سر انجام گوهر بکار آورد ۞ همان میوهٔ
تلخ بار آورد ۞ لاجرم حضرت خاقانی بالهام ربانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی شرف اختصاص بخشیده
محال جاگیر میرزا شرف الدین را باو مرحمت فرمودند و گوش هوش او را بنصایح بلند و مواعظ ارجمند گران بار
و دل ساخته بجانب ناگور که مقر آن کوتاه همت تنگ ظرف بود رخصت نمودند و اسمعیلخان برادرش و محمد صادق
خان و محمد قلی توقبائی و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران نامدار و مخلصان خدمت گذار بکومک او نامزد
ساختند و حکم شد که سهو و خطا لازمهٔ نشاء بشریت است اگر میرزا از گران خواب غفلت بیدار شده از
اراده باطل ندامت گزیند در مقام معذرت باشد در استمالت عواطف شاهنشاهی ساخته بدرگاه گیتی پناه آورد
و اگر ترک خیالات فاسد ننماید و بکافر نعمتی و بیدولتی راسخ قدم باشد سزای کردار در دامن روزگار او
نهند تا موجب عبرت سایر کوته اندیشان حق ناشناس گردد و حسین قلیخان با امرای کومک متوجه ناگور
شد و میرزا امیر قلعه اجمیر را بترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت و حسین
قلیخان قلعه اجمیر را محاصره نموده ترخان دیوانه عاقلانه جنبید بامر ابلاغ فرستاد که اگر مرا امان دهید
بیرون آمده قلعه را می سپارم و حسین قلیخان عهد و شرط نمود که با آن دیوانه صاحب عقل آسیبی نرساند
و ترخان از قلعه برآمده دید و امرا خاطر از رهگذر قلعه مطمئن ساخته عنان استعجال بتعقب میرزا شرف الدین حسین
معطوف داشتند و چون شرف الدین میرزا از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافت آواره دشت ادبار گردید

دامرای نصرت قرین بآن سرزمین درآمدند و قلعه میرته را که جیمل باستصواب میرزا در انجا می بود متصرف
شدند و بموجب حکم اشرف آن قلعه را بجکمال حواله نمودند و همت بتسخیر قلعه جودهپور که مستحکم ترین قلاع
آن ولایت است و دران ایام راو مالدیو که از راجهای معتبر صاحب جاه و شوکت هندوستان بود از این
عالم درگذشته چندرسین پسر خورد او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا بمحاصره
قلعه همت گماشتند رام رای پسر کلان راو مالدیو آمده داخل دولتخواهان شد و عاشق خدمت بندگی برده سر
عزت گرفته باستلام عتبه قدسیه روی امید نهاد و حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل
و جمعی دیگر از بهادران ابکومک حسین قلیخان تعین فرمودند و بتائید حضرت ذو الجلال و بیمن اقبال لایزال
در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح گشت چون درینولا جوهر رشد و حسن کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی
تربتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوه ظهور نمود از کمال قدردانی و جوهرشناسی پایه اعتبار
و اقتدار خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مهام مالی و ملکی و حل و عقد امور سلطنت
و جهانداری بحوزه اختیار و قبضه اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفر خانی نیز ضمیمه ان منصب گرامی گشت
و مظفر خان از خدمت بسیار شان و عزت کرد و در لوازم کفایت و درایت و معموری ولایت کار
بردار بیهای نمایان ظهور اورده مورد تحسین و آفرین گردید ذکر آمدن شاه ابو المعالی از خانه مبارک باغوای
میرزا شرف الدین حسین و غبار شورش برانگیختن و آواره دشت ادبار شدن چون بادشاه جرم بخش
عذر پذیر بنا بر پاس نسبت حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرایم شاه ابو المعالی [illegible] زلال عفو آن غبار زلات و
عصیان از چهره احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک فرمودند مدت دو سال در اماکن
متبرکه گذرانیده درینولا متوجه زیارت کعبه مقصود گردید چون باطنش بصدق نیت و صفاطویت آراستگی [illegible]
در نواحی جالور بمیرزا شرف الدین پیوسته و قران نحستین اتفاق افتاد و ان حق ناشناس سلسله جنبان خبث
باطن و محرک شورش خاطر لاابالی شاه ابوالمعالی شده بعهد و سوگند او را با خود متفق ساخت و از ملازمان
خود یار علی بلوچ و میرک کولابی را با سیصد جوان مستعد همراه نمود که بمیان ولایت درآمده هنگامه شورش و آشوب
گرم سازد و قرار داد که درین مرتبه کاری از پیش رفت من هم خود را بشما ملحق میسازم والا بجانب کابل رفته

تحریک آمدن میرزا حکیم میتمام منتظر فرصت و طلبکار قابو باشند شاه ابوالمعالی باغوای شرف الدین حسین
میرزا الحنت به برکنه بور که عیال حسین قلیخان و سایر امرا در انجا بود متوجه شد و چون بحاجی پور رسید
احمد بیک و اسکندر بیک خویشان حسین قلیخان با همت افسرده جای خود در مضبوط ساختند و شاه ابوالمعالی
از حاجی پور پای بوس گشته و بجانب نارنول شتافت و درین ایام نارنول از تغیر خالصه بجاگیر شیخ عثمان
مقرر شده که خزانه نارنول اگرفته بدرگاه معلی آید ناگاه شاه ابوالمعالی بانجا رسید و قوم را همت یاوری
نکرد و از خورد سالی و ناکردکاری و لشکر از جای برفت و عار گریختن بر خود پسندید و میر گیسو نیز
نتوانست دست و پای زد و گرفتار گردید و از نقد و جنس انچه داشت گیرانید و ان بد ولکت شهر را
غارت نمود و حسین قلیخان که از صورت حال اطلاع یافت صادق خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را
بدفع او روانه ساخت و فرستادها بر جناح استعجال خود را رسانیدند و احمد بیک و سکندر بیک نیز از
حاجی پور برامده بلشکر ظفر قرین ملحق گشتند و چون بدوازده کروهی نارنول رسیدند خانزاده برادر شاه
ابوالمعالی که عوام الناس او را شاه لوندان میگفتند از جاگیر خود برامده نزد برادر می رفت در راه بدام اولیای
دولت افتاد و شاه ابوالمعالی تاب مقاومت از خیر قدرت خویش بیرون یافته از نارنول فرار نمود و چون
بقصبه بهر سو رسید دو شتر بار زر سفید که از عقب ان سیاه بخت می رسید بدست مردم اسمعیل قلیخان و
احمد بیک در امد و میان قلیجان زر بنده بر سر آن نزاع شد و رفته رفته گفت و شنود بصاحبان رسید
و در وقت فرود آمدن احمد بیک و اسکندر بیک بجهت غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل
گرفتند و دم صبح پیش از انکه امرا کوچ نمایند سوار شده الغار کردند و جمعی از بدخشیان منافق و ما در النهریان
تنگ چشم متفق شده عذر بهای خود محضر ساختند و از ان میان دانه قلی نام حرام نمکی شوره پشت
باستعجال خود را رسانیده کیفیت حال خاطر نشان ابوالمعالی نمود و آن تیره رای در میان درخت زاری
مستعد ایستاده طلبکار قابو شد و مجرد رسیدن ایشان از ان جانب پیار از کمین گاه برامده تاخت و ان
منافقان بد اندیش بموجب قرارداد بجانب ابوالمعالی رفته بر روی صاحبان خود شمشیر کشیدند
و معهذا احمد بیک و اسکندر بیک مردانه ایستاده داد شجاعت و جانسپاری دادند و بسیاری

از رفقای او

از مخالفان اعلف تیغ خون آشام ساختند و خود نیز شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار
گردیدند و شاه ابوالمعالی از صدمات عساکر ظفر لوا و رسیدن امرا اندیشه مسلک فرار اختیار نمود
و چون بپرگنه جهجون رسید شقدار انجا دروازه قلعه را بسته بجنگ پیش آمد و فدای شاه راه خدمت
و جانسپاری شد و از انجا ابوالمعالی بحصار فیروزه رفت و بایزید بیک ملازم منعم خان
در حراست قلعه اهتمام شایسته بجای آورد و آن برگشته روزگار از همه راه نا امید
گشته بجانب کابل شتافت و در حینی که موکب جهانگشا برسم شکار در نواحی متوره
تشریف داشت حقیقت فتنه انگیزی شاه ابوالمعالی بعرض مقربان بساط عزت رسید
و از روی حزم و احتیاط شاه بداغ خان و تاتار خان و رومی خان و جمعی از بهادران
کار طلب تعین فرمودند که تعاقب آن بی سعادت شتافته تا زنده بدست آرند
یا سران شوریده مغز را بدرگاه فرستند **نهضت موکب جلال خاقان بلند اقبال بصوب**
دهلی و رسیدن خار چشم زخم بکتف عنصر مقدس چون خبر فتنه انگیزی شاه ابوالمعالی گمراه در
شکارگاه بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنابر پاس حزم و احتیاط عنان
استعجال مصوب دهلی معطوف داشته بتاریخ بست و نهم دی ماه موافق شنبه بست
و سیوم جمید الاولی در ان خطه دلگشا نزول سعادت فرمودند شاه ابوالمعالی از شکوه
سطوت موکب اقبال زیاده برین صلاح حال در بودن هندوستان ندیده رخت فتنه
و آشوب بجانب کابل کشید و از معظم وقایع آنکه سیوم بهمن ماه آلهی موافق چهارشنبه بیست و هفتم جمیدالاولی
که آنحضرت بزیارت روضه منوره سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره العزیز توجه فرموده بودند
و از انجا مراجعت نموده بدولتخانه تشریف می آوردند چون بچار سوی شهر قریب بمدرسه ماهم انگه رسیدند
یکی از خون گرفته های سیاه بخت که باشارت شرف الدین حسین میرزا در کمین بود از میان مغلوبه تیری
بجانب آن قبله روی زمین و پشت پناه دنیا و دین انداخت و بر کتف راست حضرت
خاقانی رسید و قریب بیک وجب فرو نشست و غریو از نهاد زمین و زمان بخاست



ودلهای ارباب اخلاص شرحه شرحه شد حاضران بساط قرب سر آن سفاک بی باک بخیه محو امید
بعد از تشخیص احوال بیاسا رسانند حکم شد که بتحقیق و تفتیش پرداخته جهانرا از لوث وجود آن
مردود و ملعون پاک سازند که مبادا درچنین وقتی از حیات مقطوع الطمع گشته جمع از ارباب اخلاص
و بندهای خاص را متهم سازد بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره ساختند و شهریار کوه وقار بجهت تسلی
مخلصان جانفشان و تسکین شورش جهانیان با دل قوی و خاطر خورسند بهمان ستور سوار متوجه بارگاه اقبال
گردیدند و چون در هر حال و هر وقت حراست و حمایت ایزدی حافظ و ناصر آن برگزیده دین و دولت
است زخم کارگر نیفتاد و بتدبیر و معالجه حکمای حاذق و جراحان مبارک دست علی الخصوص حکیم عین
الملک که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن تجربه از ماهران این کار بود در عرض یک هفته
آن زخم روی بالتیام نهاد و صحت کامل دست داد و دلهای مجروح ارباب اخلاص بهم مراد اندمال
یافت و جهان برهم خورده را آرامش و آسایش تازه بدید آمد **مصرع** سلامتی همه آفاق در سلامت تست
اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط بتشخص آن خون گرفته التفات نفرموده بودند اما اینقدر مشخص شد که قتلق فولاد نام از
غلامان بدر شرف الدین حسین میرزا است و داخل آن سیصد کس است که شاه ابو المعالی همراه ساخته بود
چون آن برگشته روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام داد طلبیده بدهلی آمد و خود را هدف تیر بلا ساخت
و بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدری تازگی داشت
و سواری اسپ متعذر بود اکثر اوقات در سکه پال نشسته قطع منازل و طی مراحل فرموده در ساعت مسعود
نثار سایه چتر گردون پایه بر ساحت قدسی مساحت دار الخلافه آگره افکندند و ساکنان آن خطه فیض اساس
بسعادت استقبال شتافته نثارها بر حواشی موکب عالی ریختند و سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم
رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه میوه نام سگ تازی بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آنرا در
دار الخلافه گذاشته بودند قضارا همان تاریخ که در دهلی این چشم زخم گلک عنصری رسید آن
سگ در آگره ترک خورد و خواب نموده و محافظان هر چند تفحص میکردند که از چه بیماری و بچه سبب طعمه را
گذاشته معلوم نمیشد روزی که آنحضرت بآگره نزول سعادت فرموده داخل دولتخانه شدند میوه

دو دیده دریای آنحضرت افتاد و آغاز لابه گری و شفقت نموده و طعمهٔ ابمیل تمام خورد و چون حقیقت بعرض
رسید و تاریخ را ملاحظه فرمودند ظاهر شد که همان روز که این واقعه در دهلی روی داده و فاسد
ترک طعمه کرد

از جلوس اشرف اقدس

درین ایام که روزگار افسرده از نشاط صحبت ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غنچهٔ
دلها چون چمن گلهای امید شکفت بهار عیسوی دم به نسیم روح پرور بر پژمردگان نباتات حیات
تازه درداد و ظاهر جهان چون باطن اهل اخلاص بحر زمین و شگفتگی آراستگی یافت نوروز جهان افروز
بهزاران میمنت و مبارکی آغاز شد و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب شنبه
و هفتم رجب سال نهصد و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نموده واز
جلایل مکارم و اعاظم مراحم که در مبادی این سال مبارک سمت ظهور یافت بخشش جزیه است و اندازهٔ مبلغ
جزیه در ربع آباد هندوستان زیاده از انست که محاسبان فکر کار از عهدهٔ ضبط آن توانند برآمد
ولیکن چون پادشاه سایهٔ حق است و سایه بر همه نیک و بد و خوب و زشت می افتد و فیض او همه را شامل است
حکم شد که از تاریخ حال در کل قلمرو خاقان گیتی ستان هیچکس بطلب جزیه مزاحم احوال رعایا و زیردستان
نشود مسلمانان و هندو و گبر و ترسا با یکدیگر در مقام صلح کل بوده هر کدام بدین و آیین خود در پرستار
کردگار باشند و در اصل تعیین جزیه بجهت آن بود که همواره مبلغ معتدبه در خزانهٔ بیت المال موجود باشد
و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین گردد و هرگاه بیمامن اقبال خاقان ستوده خصال
هزاران گنج در خزانهٔ دولت بر هم افزوده و جمیع رایان و راجهای هندوستان سر اطاعت بر خط فرمان
نهاده در شاهراه اخلاص جانفشانی مینموده باشند چنانچه ملا سری در حسینی که راجهٔ مانسنگه منصب و لایت
کوهستان و تابت راجه های آن نواحی تعیین شده بود این قطعه گفته **قطعه** شهنشاها فرستادی براجه
که سازد هندوان کوه را رام ٭ جهان رونق گرفت از عدل تو زیرا ٭ که هندو میزند شمشیر اسلام ٭

درین صورت گرفتن چه گنجایش دارد و حاشا که دامن همت آنحضرت باین جزویات آلایش پذیرد
و از اتفاقات حسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست رسیدن شاه ابوالمعالیست بکابل و قصاص
یافتن او بمقتضای بی باکی و بد اندیشی و شرح این ماجرا آنکه چون آن برگشته روزگار از آب سند گذشته
روی ادبار بدیار کابل نهاد عرضداشتی متضمن بر عجز و زاری بسیار بماه جوجک بیگم والده میرزا
محمد حکیم فرستاد این بیت نوشت که بیت ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم ۞ از بد حادثه اینجا به پناه
آمده‌ایم ۞ ماه جوجک بیگم که خود را عاقله روزگار میگرفت بعد از اطلاع بر مضمون عریضه جمعی از دولتخواهان
خود را طلبداشته درین باب کنگاش خواست و آن هیچمدانان چه از خبث باطن و فتنه رائی و چه از کوتاه فکری
و نارسائی در مشورت خطا کرده خاطر نشان بیگم نمودند که شاه ابوالمعالی قشلاق بسیار از روزگار خورده
و بشما پناه آورده اگر نسبت بتوجهات حضرت جنت آشیانی را منظور داشته رعایت احوال او فرمایند
غالب ظن آنکه قدر مروت شما شناخته مصدر خدمات پسندیده گردد و نیز او از سادات صحیح النسب است
و سلاطین کاشغر با اینها نسبت پیوند کرده اند بهتر آنست که شما هم او را بنسبت مصاهرت خویش سربلند ساخته
بفرزندی قبول فرمایند و همشیره میرزا محمد حکیم را بحباله ازدواج او درآرند بیگم از مقدمات فریب آمیز که صورت
ظاهری داشت خطا خورده بکنه معامله و مغز کار راه نرسیده اصلا قبایح آن بنظرش در نیامد و معتمد الیه بقدر توقف
نکرد که حقیقت حال بدرگاه حضرت خاقانی اعلام نموده رخصت کوبه حاصل نماید و بی تامل جواب مکتوب شاه
ابوالمعالی در کمال ملایمت و گرمی نوشته فرستاد و باعزاز و احترام تمام بکابل آورده آن سلاله دودمان عزت
بخان بد اندیش فتنه سرشت نسبت کرد و بنتایج اعمال و ثمرات افعال خود در اندک فرصتی رسید و مجمل
ازین تفصیل آنکه شاه ابوالمعالی بعد از آن نسبت استقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید و بعضی از
منافقان شورش طلب مثل شکون پسر قراچه خان و شادمان و غیره که از بیگم آزردگیها داشتند چون خاطر
نشان او نمودند که تا بیگم در قید حیاتست استقلال و استمرار نخواهد یافت و عنقریب بیحک شاه ولی اتکه
و جمعی که درین ایام در تصرف و تغلب آنهاست از مهمات کوتاه شده ترا ضایع خواهد ساخت اگر پیش دستی نموده
بیگم را از میان برداری میرزا محمد حکیم که هنوز خورد سالست در قبضه اختیار تو خواهد بود و بر وفق اراده

تو نشو و نما یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد داد و آن سفاک بی باک از تلقین ارباب غرض حقوق عاطفت
و تربیت بیگم را بالعقوق مبدل ساخته باتفاق شکون پسر قراچه و قاضی زاده نام نامرد حبشی بقصد خون بیگم
بیگم بدرون محل درامد و بخت عورت دیگر را بگمان بیگم کشت و چون فهمید که غلط کرده در تفحص بیگم شد
بیگم بر حقیقت حال اطلاع یافته بتخانه درامده در از بیرون بست و ابوالمعالی با آن دو لاابالی دیگر دروازه را
شکسته بدرون خانه درامد و بیگم را آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و بعد از کشتن بطلب میرزا محمد حکیم
شتافتند و میرزا که در گوشه با اطفال بازی میکرد بدست آورد و روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را که از اعاظم
امرای معتبر و دیوان عالی بود گرفته بقتل رسانیدند و برادرش محمد قاسم را مقید ساخت و تردی محمد خان میدانی
و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده
بقصاص خون بیگم کمر همت بستند و مستعد قتال و جدال گشته از راه ارک بقلعه درامدند و از جانب ابوالمعالی
نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مدافعه برامد جنگ عظیم در پیوست و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و آخر
ابوالمعالی غالب آمده آن جماعت را از قلعه برآورد و هر کدام بجانبی متفرق گشتند حسن خان و محسن خان بجانب
جلال آباد شتافتند و محمد قاسم برادر حیدر قاسم فرصت یافته از بند جست و راه بدخشان پیش گرفته خود را بمیرزا
سلیمان رسانید و حادثه کابل و تسلط ابوالمعالی و کشتن بیگم را خاطر نشان نموده و میرزا حکیم نیز با وجود خردسالی
پنهانی کسی نزد میرزا سلیمان فرستاده التماس معاودت نمود که شاید انتقام خون مادر خود از آن حق ناشناس
تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل با لشکر و احشام بدخشان متوجه کابل شد و ابوالمعالی
خبر آمدن میرزا سلیمان شنیده بجمع سپاه پرداخت و میرزا حکیم را با خود متفق انگاشته همراه گرفت و پیش از آنکه
میرزا سلیمان بکابل رسد از شهر برامده بکنار آب غوربند رفت و از انطرف میرزا سلیمان با سپاه آراسته
جلوریز رسید و جنگ سخت در پیوست و بدخشیان جلو ساخته کابلیان را برداشته راندند و سپاه ابوالمعالی میرزا
محمد حکیم را در غول گذاشته خود بکومک فوج کابلیان شتافت جمعی از هواخواهان میرزا فرصت غنیمت شمرده
جلو میرزا گرفته بفوج میرزا سلیمان درامدند و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا حکیم خوشدل گشته بیکبار حمله
بر فوج کابلیان آورد و کابلیان از وقوع این حال پراکنده متفرق گردیدند راه وادی گریز سپردند و ابوالمعالی

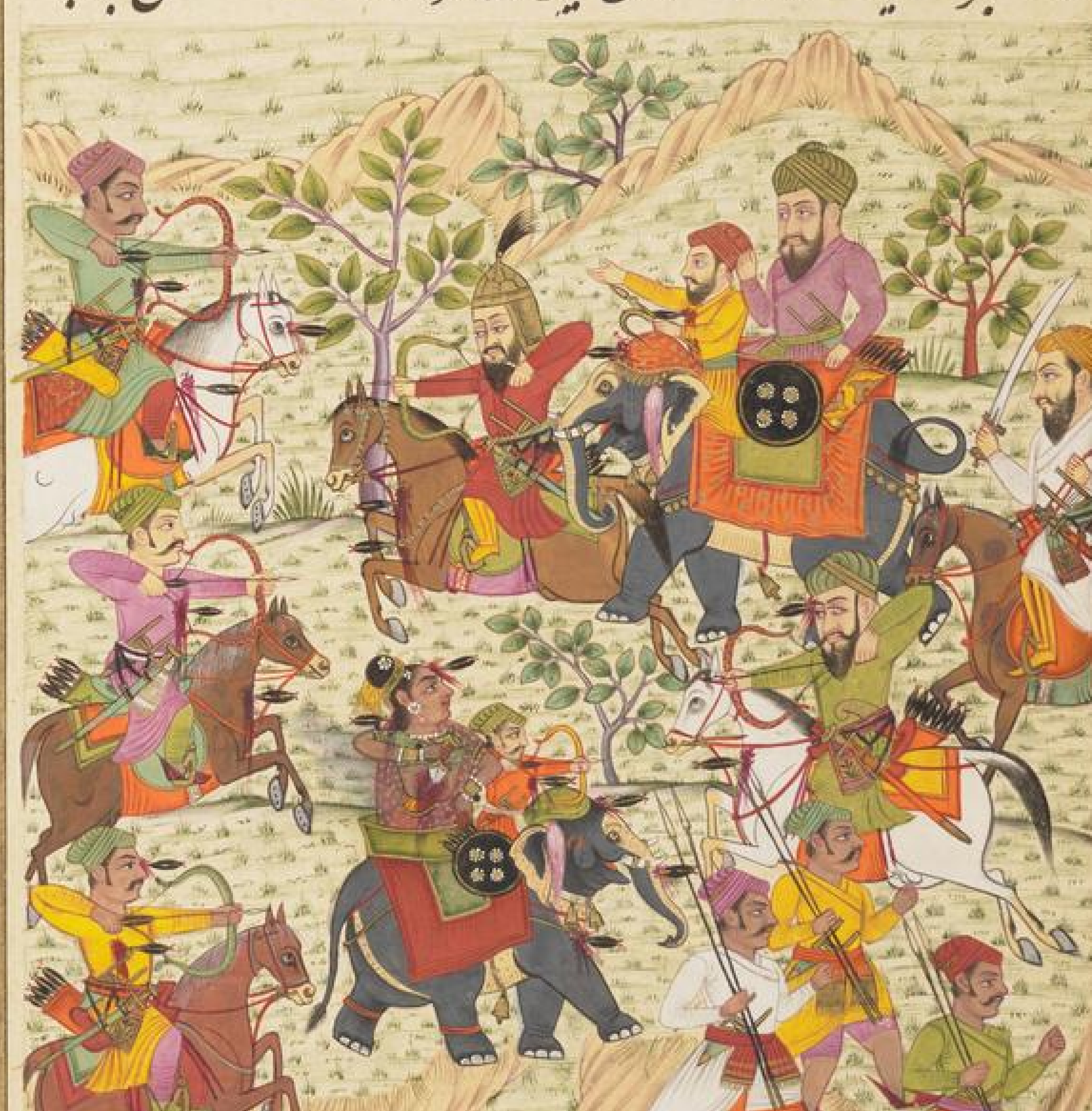
که از رفتن میرزا حکیم و غدر کابلیان آگاهی یافت سراسیمه و حیران و نگران شد و بدخشیان بنابر
مردمی تعاقب ان برگشته روزگار نموده در حوالی موضع چاریکاران دستگیر ساختند و دست و گردن
بسته بخدمت میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان بحشمت و شوکت تمام بکابل در آمد و ان خونی گرفته را
پابند و زنجیر نزد میرزا حکیم فرستاد میرزا فرمود که ان ناحق‌شناس ظالم طبیعت را بقصاص خون
بیگم از حلق کشیدند و صورت این واقعه در غره ماه خورداد الهی سنه ۹ موافق عید رمضان نهصد و هفتاد
و یک هجری از پرده قضا چهره گشا گردید ﴿ چو بدکردی مباش ایمن ز آفات ﴾ که واجب شد طبیعت را مکافات
و بعد ازین فتح میرزا سلیمان صبیه خود را از بدخشان طلبیده در حباله ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد و امید
علی را که از اعیان او بود بوکالت میرزا مقرر ساخته اکثر محال کابل را ببدخشیان جاگیر نموده خاطر از ضبط آن
ولایت مطمئن ساخته عنان مراجعت ببدخشان معطوف داشت اگرچه در حرم بیگم برین بود که کابل را به
بدخشیان سپرده میرزا محمد حکیم را همراه خود ببدخشان ببرد اما میرزا سلیمان بجهت ملاحظه بدنامی و اندیشه
آنکه مبادا این معنی بر خاطر قدسی مظاهر حضرت **خاقانی** گران آید عجالة الوقت بهمین قدر تسلط راضی شد
و سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر نموده یک حصه را بمیرزا محمد حکیم و متعلقان ایشان وا گذاشت و چون صورت
حال بعرض **خاقانی** رسید امرای پنجاب را بجهت دفع شورش بدخشیان و تسلط ایشان بکابل فرستادند
و میرزا محمد حکیم با عساکر منصوره بدخشیان را از کابل بیرون کرد چنانچه بجای خود مرقوم کلک بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی **فتح ولایت گدهه بتیغ همت خواجه عبد المجید المخاطب بآصفخان** خواجه
عبد المجید هروی از اولاد شیخ رکن الدین خافیست و از طبقه اهل قلم و در آغاز دولت روز افزون
بمنصب وزارت اختصاص داشت و بجوهر رشد و کاردانی از وزارت بعالی مرتبه اشراف دیوانی
تصاعد نمود و چون آثار شجاعت و امارت از چهره حالش ظاهر بود حضرت **خاقانی** از کمال جوهرشناسی
و قدردانی خواجه را بخطاب آصفخانی ممتاز ساخته از رتبه وزارت باعلی درجه امارت بلند مرتبه گردانیدند
اگرچه خواجه تاجیک بود اما بیامن اقبال روز افزون درین دولت ابد قرین توفیق خدمات پسندیده
و ترددات شایسته یافت که ترکان صاحب شمشیر انگشت بدست پیش او بر زمین نهادند و از اعاظم ممالک

که به تیغ همت آصف‌خان مفتوح گشت ولایت گده کتنگه است تفصیل این اجمال آنکه ملکیست در هندوستان که آنرا
گوندوانه خوانند و طایفه گوند که از ازل قوم اند دران ملک توطن دارند صد و پنجاه گروه و عرض آن
هشتاد گروه باشد و این ملکیست بغایت وسیع مشتمل بر چندین قلعه و از ناقلان صحیح القول استماع افتاده
که در زمان سابق هفتاد هزار قریه درین ملک آبادان بود و بیشه‌های این ملک مملو از فیل است و بوسیله درانجا
شکار میکنند و خراج عمده این ولایت فیلست و از جمله گده شهریست کلان و کتنگه نام موضعیست متصل آن
و این دو اسم را مرکب ساخته گده کتنگه میگویند و در سوالف ایام چندین امرا و راجها دران ملک وسیع
جای داشته‌اند اگرچه سوار درانجا کمتر است اما پیاده خیلی از احصا و شمار بیرون از ظهور اسلام تا طلوع
کوکب اقبال خاقان گیتی‌ستان در هندوستان هیچ یک از سلاطین والاشکوه با وجود امتداد
عهد در هوا داری این ملک پر و بال مراد نگشوده درینولا که آصف‌خان فتح ولایت نمود حکومت آن ولایت که
برانی درگاوتی نام عورتی رسیده بود و آن شیرزن در شجاعت و سخاوت و کاردانی و تدبیر بی‌شبه
و نظیر بود و از کمال رشد و همت تمام این ملک را بشوکت و قدرت در تصرف داشت و بیست و سه هزار
موضع آبادان در ایام حکومت او مالگذاری میکردند و اکثر راجه‌ها و زمینداران اطراف و حوالی
این ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشته شوهر رانی درگاوتی دلپت نام داشته چون او رخت هستی
بر بست بیرنارایین پسر پنجساله ازو ماند و بجهت صغر سن این پسر رانی خود متکفل اسباب سلطنت و متصدی
ابواب ریاست گشت و بعقل دوراندیش و هوش پیش‌آرش کارپردازیهای غریب ازو بظهور پیوست و در ایام
بهادر حاکم مالوه و افغانان میانه که همسایه او بودند محاربات عظیم دست داد و در جمیع معارک غالب آمد
و همواره هشت هزار سوار و هزار فیل نامی در جنگها همراه میداشت و خود تیرانداز و بندوق‌انداز بی‌خطا
بود و اکثر بشکار رفتی و هرگاه اثر شیری ظاهر شدی خود از آن به بندوق زدی چون آصف‌خان ولایت پته را
مفتوح ساخت و با ان قرب جوار بهم رسانید راه آشنایی و دوستی گشوده باین بهانه بمداخل و مخارج
این ملک وقوف حاصل کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت او اطلاع یافت هوای
هم‌آغوشی عروس این مملکت در خاطرش جا کرد و دست هوس بدامن تسخیر آن ولایت دراز ساخته

شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی نمودند و درین سال بحکم اشرف کمر همت بتسخیر
کده چست بسته با محب علیخان و محمد مراد خان و وزیر خان را در شرویابی قاقسال و نظر بهادر و آق محمد و
جمعی کثیر از جاگیرداران لخد و قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم را
به تدبیر ارزانی جدا کرده بود ارزانی از کمال تهور و جراتی که داشت بی‌محابا بتقابل عساکر اقبال بر آمد اما زمام
مدار علیه او بود از تفرقه مردم خود و ترتیب افواج قاهره چنانچه دولتخواهان کوند خاطرنشان او نمودند ارزانی
جواب داد که هرگاه من سالها بنام و ناموس نیکنامی کرده باشم درینوقت فرار بی‌همتی بخود داده و داغ
لعنت ابد بر چهره غیرت نهادن حاشا که در حوصله فطرت من گنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است
اگر شهریار قدردان خود بودی ملازمت کردن من صورت داشت اکنون ازین مردم زبونی کشیدن
چه لاتقیت هرچه نصیب باشد خواهد شد تا دو سه هزار کس گرد ارزانی فراهم آمده دولتخواهان
ارزانی متفق اللفظ گفتند که قرار داد جنگ مستحسن نیست اما سر رشته تدبیر و احتیاط از دست نباید داد و روزی
چند در محکمهائی که متصرف داریم بسر باید برد تا تفرقه لشکرها بجمعیت گراید ارزانی را این رای مستحسن افتاد و متوجه
جنگلستان شد و در موضع ترکی که بجانب مشرف کدهه است و بغایت جای مستحکم و مضبوط است و از اطراف
او کوههای رفیع سر بفلک کشیده و یکجانب او دریای فی خارزبده میرود و گریوهای دشوار دارد با لشکر خود
آنجا در آمد و اصفهخان که در دموهه توقف نموده انتظار رفا بود داشت که بکدام راه باید رفت و در کجا جنگ باید
انداخت یکباره از ارزانی بیخبر شد هرچند جاسوسان فرستاده تفحص احوال او نمود چون ملک غریب بود
اطلاع نیافت آخر خود را بکدهه رسانیده مواضع و قریات آنرا بعمل در آورد و چون از ارزانی موقوف یافت
جمعی را در کدهه گذاشته خود بتعاقب او شتافت و ارزانی که آمدن اصفهخان شنید اعیان لشکر خود را طلبداشته
گفت که تا چند در پناه درختان و شعاب جبال متحصن بوده بمحنت و صعوبت روزگار گذرانیم من خود قرار جنگ
داده‌ام هرکرا توفیق همراهی ما باید با من موافقت کند و هرکس خواهد راه سلامتی گیرد که جنگ من سر تا لب ندارد
یا ظفر یافتن یا بملک نیستی شتافتن آخر جمع مردم او که تخمیناً پنجهزار کس بود دل بر جنگ نهادند و روز دیگر بر ارزانی
خبر رسید که نظر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران عساکر اقبال آمده سر گریوه را بزور گرفتند و ارجن داخل

که فوجدار فیلان بود در آن جنگ بمردانگی فرو شد رانی مسلح و مکمل گشته بر فیل سوار گردید و افواج خود را
مستعد ساخته بترتیب شایسته روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگی سخت در پیوست و بهادران طرفین
دست از جان شسته کارنامهای عجیب بتقدیم رسانیدند و تا سیصد مغل شربت خوشگوار شهادت چشیدند و شکست
بر لشکر اسلام افتاد و عدد کشتهٔ کفار شقاوت آثار از شمار بیرون رفت و رانی از گریوه برآمده تعاقب لشکر اسلام
نمود و چون روز بآخر رسید عنان باز کشید و سران سپاه خود را طلبیده آشته کنکاش خواست و هر کس در خور همت خود
سخن گفتند رانی گفت مناسب آنست که امشب بر آن لشکر شبیخون آوریم و یکبار کار ایشان را بسازیم و اگر باین معنی
راضی نمیشوید همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود و باز بر سر آنها رویم و الا آصف خان آمده سر گریوه را
مضبوط خواهد ساخت و کار آسان شده بدشواری خواهد کشید راهی همراهان بر آن قرار نگرفت و آخر آن عاقله
صاحب تهور موافقت جمهور اختیار نموده از همان راه برگشت و چون صبح شد بموجبی که رانی پیش بینی کرده بود
آصف خان آمده سر دره را استحکام داد و افواج منصوره بکوه در آمدند و آتش قتال اشتعال یافت و رانی بنا بر اراده
جنگ بر فیل سارونام که بغایت گران و شکیبایی بود سوار متوجه عرصه نبرد گشت و بعد از اتفاق بعضی
کارزار از تیر و تفنگ گذشته بتیغ و خنجر رسید راجه بیر ساه پسر رانی که اسم اجلی بر او بود حملهای مردانه
کوششهای دلیرانه نمود و شمس خان میانه و مبارکخان لودی نیز از امرای آصف خان داد شجاعت و دلیری
دادند و تا سه پاس روز شدت جنگ بود راجه بیر ساه سه دفعه فوج آصف خان را برداشت و در مرتبه آخر زخمی عظیم شد
و رانی از کمال مهربانی فرزند را بان حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از جنگ گاه برآورده بمأمنی
رسانند و از این ممر فتوری عظیم در لشکر رانی راه یافت و اکثر مردم بوسیله همراهی خود را از عرصه نبرد بدر
انداختند و بیش از سیصد کس همراه رانی نماندند و معهذا پای همت افشرده همچنان مردم خود را بجانسپاری
و جولانهای سرگرم داشته اهتمام میکرد که ناگاه تیری از شست قضا بر شقیقه راست او رسید و خود از روی
جرات و تهور تیر را بزور کشیده بر آورد اما پیکان تیر بر نیامد و مقارن آن تیری دیگر بر گردن آن رانی رسید
و آن تیر را نیز بدست خود کشید و از افراط جریان خون در غشی بر او مستولی شد و چون بهوش آمد
ادهار نام وکیل خود را که بشجاعت و دلیری امتیاز داشت در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته که همگی

مقصود از تربیت و رعایت تو آن بود که در چنین واقعه بکار من آئی و حالا وقت آن آمده است چه
مغلوب جنگ گشته ام مبادا که مغلوب ناموس هم گردم و بدست مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که ادای
حقوق تربیت و رعایت نموده بخنجر جان ستان مرا از ننگ این حیات مستعار نجات بخشی که وقت تعلل
تنگ شده است او بهادر در جواب گفت که حاشا دست من باین جرات دراز شود و فی الواقع دستی که
بار عطای تو بر داشته باشد در چنین کار چون حرکت نماید این خدمت از دست من نمی آید که ترا
ازین معرکه جانکاه برآورده بگوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم و غضب بار او دشنام
داده خنجر کشید و کار خود ساخت و آن شیره زن مردانه رخت هستی بر بست



وجمعی کثیر از نگهبانان او آواره عدم شدند و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد مقرون گشت و تا هزار
فیل با دیگر از غنایم زیاده از چند و چون بتصرف بهادران عرصه فیروزی در آمد هم اموال نامحصور بدست
افتاد و هم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد و مدت حکومت او شانزده سال بود و چون اصف جاه

خاطر از ضبط ولایت باز بر داشته رایات همت بتسخیر جوراگره بر افراخت و راجه بیرسیاه بسیر انی بلوازم قلعه داری
و مدافعه عساکر اقبال همت گماشت و آن حصن حصین مملو از خزاین و دفاین و جواهر نفیس و اجناس
لطیف بود که جمع آورده چندین راجهای راجها که دست تصرف هیچ یک بر آن نرسیده بود بلکه هر کدام در ایام
حکومت خود مبلغها بر آن افزوده بودند و آصفخان بتشییر بطمع آن خزاین سعی در تسخیر قلعه نموده و باندک
تردد و اهتمام قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه فرو رفت و بدستوری که مقرر اهل هندست جمعیتی نموده
بود که هر گاه که او کشته شود جمیع عورات را جمع نموده در خانه کرده بسوزند که بعد از دست نامحرمی در دامن
عصمت آنها نرسد و باصلاح هنود آن را جوهر نامند بموجب قرارداد میان بهکاری و می بهوج کاست
متصدی این کار شده همه را بآتش سوختند و از غرایب وقایع آنکه بعد از چهار روز که آتش زده بودند دو
زن یکی کملاوتی نام خواهر رانی و دیگری دختر راجه بیرا که به جهت راجه آورده بودند از آن طوفان آتش
بسلامت جستند و ظاهرا چوب زر کی حایل آنها شده بود چون قلعه مفتوح گشت از قسم طلا
و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر نفیس و اصنام مرصع مکلل و صورت جانوران که از طلا و نقره
ساخته بودند و دیگر نفایس و اجناس زیاده از حساب و قیاس بتصرف آصفخان در آمد و از مردم صحیح القول
شنیده شد که از آنجمله صد و یک صندوق پر اشرفی علائی بود و سوای این هزار فیل از ضمایم غنایم گشت
آصفخان به مروت سررشته حساب و انصاف از دست داده بغیر از دویست زنجیر فیل و آن دو عورت ایتیم
سوخته که بدرگاه معلی ارسال داشت تمام اموال و اجناس بشرحی که نوشته شد ملکت کعبه جاکیوس مداهنه
نمود و حضرت خاقانی از وسعت حوصله و علو همت تغافل بلند فرمودند و چون رایات اقبال بتادیب
علیقلیخان زمان بصوب جونپور بر افراختند آصفخان در جونپور بسعادت زمین بوس سرفراز گشت و تفصیل آن
ان شاء الله العزیز در جای خود رقمزده کلک بیان خواهد شد **سیاست فرمودن خواجه معظم** خواجه معظم برادر
اعیانی حضرت مریم مکانی خالی از آثار جنون و آشفتگی دماغ نبود این نسبت باعث مزید شورش مزاج
و بی اعتدالیهای او گشته همواره مصدر حرکات شنیعه و اعمال قبیحه میشد چنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه مکرر بی باکیها از و بظهور آمد از جمله خواجه رشید دیوان را بتیغ بی اعتدالی شهید ساخت و آنحضرت به تنبیه

مراعات خاطر ما و شفاعت بعضی از مقربان بساط عزت رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده رخصت سفر
حجاز فرمودند باز مراعات خاطر ما و شفاعت بعضی از مقربان بساط عزت و باز از اماکن شریفه
مراجعت نموده روی خجالت بر آستان خاقان جرم بخش عذر پذیر نهاد چون در اصل طبیعتش ناپاکی و بی
باکی مجبول بود با اینهمه تلاق روزگار همت به نیستی و از کردار ناهنجار خود باز نیامد و روزی در دولتخانه
بادشاهی که ارکان دولت و اعیان سلطنت مجتمع بودند با میرزا عبدالله مغل که در سلک امرای عظام انتظام
داشت بیموجب جنگ کرد و بر سر او دویده مشت و لگد گرفت و بیغیرتی تمام رسانید و دفعهٔ دیگر بیرام
خان درشت پیش آمده کار کشید و حضرت خاقانی از بی اعتدالی او را از ممالک محروسه اخراج فرمودند
و بگجرات رفته مدتی بفلاکت و محنت گذرانید و در انجا هم نساخت تا بن وضع بسر برد و با خجالت زده
متوجه آستان معلی گشت و حضرت خاقانی بجهت مراعات خاطر مریم مکانی از تقصیر گذشته او خود را
گذرانیده مجدد بمنصب و جاگیر مرحمت فرمودند و بوسیلهٔ انتساب این دودمان عالی عنایتهای عظیم یافت
اما از انجا که گفته اند خوی بد در طبیعتی که نشست نرود تا بروز مرگ از دست بصد بدخوئی می
و بی باکی پیش روزگار گذرانیدی و آنحضرت با نسبتها نموده بردباری فرمودی تا آنکه بی بی فاطمه
اردوبیگی حضرت جنت آشیانی که بنسبت خدمت ارشد قدیمان سرادق عصمت بود دختر او زهره آغارا
خواجه معظم در عقد داشت و پیوسته از بدخوئی او در زندان ملال بسر می برد در بنولا بخدمت بادشاه بلند بارگاه
استغاثه نمود که خواجه رخصت جاگیر یافته و عاجزه مرا همراه میبرد و از بدخوئی او ظاهر است که قصد ان
بیچاره خواهد کرد و اگر عاجزه مرا از همراهی او باز دارند باعث خان بختی او خواهد شد حضرت خاقانی از
کمال مرحمت و مهربانی فرمودند که ما بدولت عزیمت شکار داریم بجهت خاطر تو از منش خانه او گذشته و او را
بملازمت طلبداشته نصیحت خواهیم فرمود که دختر را درین سفر همراه نبرد و مقارن انحال بدولت و اقبال سوار
شده بعزیمت شکار از آب جون عبور فرمودند و در انوقت رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت
و قتلق قدم خان و مقبل خان و شمال خان و بشیر خان بسعادت حضور سرافرازی داشتند و چون بحوالی
منزل خواجه رسیدند طاهر محمد خان و بشیر خان که بسعادت حضور سرافرازی داشتند را پیشتر فرستادند

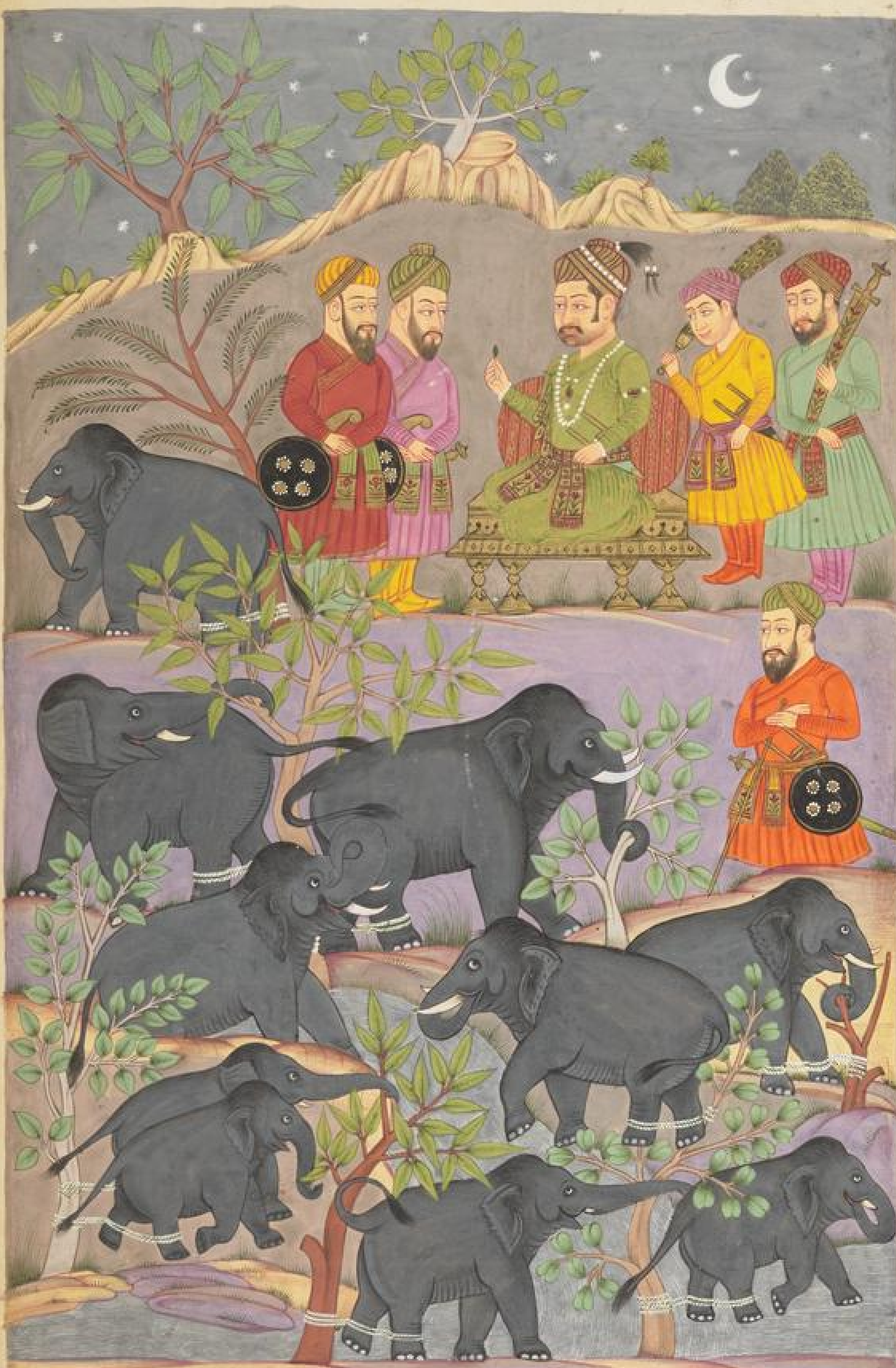
که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت آورند و رستم خان و مقبلخان را نیز متعاقب ایشان رخصت
فرمودند که همه معاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام سرکشی و شورش شود دست و گردن بسته
در حضور آورند و چون آن بی اعتدال از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلود متوجه حرم سرای خود شد و
زهره آغا را که از حمام برآمده لباس تازه می پوشید بزخم خنجر مقتول ساخت و برگشته سر از روزن خانه
برآورده خنجر خون آلود بپیش طاهر محمد خان و بشیر خان انداخت که جواب سخن شما اینست و ایشان خنجر را
برداشته بملازمت بندگان حضرت آوردند و از ظهور این تظلم و بیداد آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و بی محابا
باندرون خانه آن دیوانه کشته روزگار متوجه شدند و خواجه معظم شمشیر حمایل کرده و دست بر قبضه نهاده روبرو
آمد و آنحضرت از روی صولت و سطوت فرمودند که اگر دست از پا خطا کنی سزای خود خواهی رسید و بجای انبساط
قرب اشارت شد که او را مقید سازند یکی از فدائیان خواجه با شمشیر حمایل عقب خواجه استاده در کمین فتنه بود
حضرت خاقانی بقتلق قدمخان اشارت فرمودند که این بازیده سر بی ادب را بزن او تیغ کشیده بیک
دستی الجنان انداخت که سرش از تن جدا شد و زمانی ممتد قالب بی سر بر پا استاده بود و خون از
عروق گردنش تیر که میزد آنگاه از خواجه پرسیدند که چرا خون این مظلومه بیگناه ریختی آن سفاکی
باک زبان بهرزه درائی گشود تا آنکه بضرب لگد و مشت او را دم گیر ساختند و موی کشان بکنار دریا آورده
بموجب حکم عدالت آیین غوطه بسیار دادند و بعد از آن مو بکشتی مستحکم بسته بهمان حال تا دیلخانه بردند
و تمام این راه هذیان میگفت و بر سر و رو مشت و لگد و چوب میخورد و با اینهمه استلاق از غایت سنگدلی
و سخت جانی زنده ماند بمقبلخان بساول سپردند که بقلعه گوالیار برده محبوس نگاه دارد و همدران حبس از
زندان جسمانی نجات یافت و از سوانح اقبال ظفر یافتن علیقلیخان خانزمان است در جنگ فتح خان بتنی و شرح
این داستان بسبیل اجمال آنکه فتح خان و حسن خان برادر او و ملوخان و جمعی کثیر از افغانان بتنی روزگار
از قلعه رهتاس برآمده او را خان پسر سلیمشاه را بسلطنت برداشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خانزمان را
متصرف گشته هنگامه فتنه و فساد گرم ساختند و خانزمان و بهادرخان برادر او و مجنون خان قاقشال و امرای همچنان
اوزبک باطفای نایره این فتنه و آشوب متوجه شدند لیکن چون افغانان من حیث الکمیت افزونی داشتند

خانزمان صلاح در جنگ ندیده کنار دریای سون بمقام اندرباری قلعه بنا نهاده در برابر غنیم نشست
و مقارن این حال ملا علاء الدین و مولانا عبد الله سلطانپوری و شهاب الدین احمد خان و وزیر خان
از درگاه معلی رسیدند که خانزمان را نصایح ارجمند رهنمون سعادت شده بصراط مستقیم اخلاص ثابت
قدم و راسخ الاعتقاد گردانند و چون سلیمان کرانی حاکم بنگاله خود را از منسوبان این درگاه سپهر اشتباه
ساخته بخانزمان ملتجی گشته در بنگاله خطبه بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی خوانده او را نیز
مستمال عواطف و مراحم خسروانی گردانیده اگر در وقت گنجد با آستانبوس سرفراز سازند و رسیدن این مردم
باعث تقویت ظاهری و باطنی خانزمان شد قضارا روزی امرای عظام مجلس آراسته نشسته بودند که
افغانان با لشکر آراسته و فیلان مست جنگی متوجه خانزمان شدند لاجرم خانزمان نیز افواج ترتیب داده
از قلعه برآمد و افغانان بمجرد رسیدن صفوف خانزمان را بر داشته درهم نوردیدند و اکثر مردم عار گریختن
برخود پسندیده متفرق گشتند و افغانان بتاخت و تاراج منازل ایشان پرداختند درین وقت که کار منسوبان
این دولت ابد مقرون دشوار گردیده بود اقبال روز افزون حضرت خاقانی کار خود کرد و مجملی ازین ماجرا آنکه
خانزمان با معدودی در پناه دیوار قلعه ایستاده منتظر فرصت بود که بدانچه از پرده تقدیر چهره گشا گردد فراخور آن
بعمل آورد حسن بتهنی بر فیل تخت بلند نام سواره روبروی خانزمان پیدا شد و مردم خانزمان تاب صدمه نیاورده
اکثر فرار اختیار نمودند و خود با معدودی پای همت افشرده دل بمردن نهاده و بر یکی از بروج قلعه که توپی در آنجا
نهاده بود برآمد و خود آن توپ را چاق کرده بر فوج حسن بتهنی انداخت و بیمن اقبال بی زوال تیر فتح بر
نشانه مقصود رسید و توپی که سر داده بود بر سر همان فیل خورد و فیل بدان عظمت بضرب یک توپ بر خاک
هلاک افتاد و فوج حسن بتهنی روی بگریز نهاده و در خلال این احوال کوه پاره نام فیل بهادر خانزمان که بزنجیرهای
مضبوط در گوشه مسلسل ایستاده بود و یکی از فیلبانان افغان وا کرده خواست که سوار شود چون آن فیل در کمال مستی
و سرکشی بود بقید ضبط فیلبانان در نیامد و بر یکی از فیلان افغانان دوید و او را درهم نوردید و شور عجیب
در افغانان افتاد از غوغا متوهم شدند که مبادا فوج خانزمان رسیده باشد و افغانان که بتاخت و تاراج
مشغول بودند سر رشته تدبیر از دست داده روی بگریز نهادند و خانزمان از ظهور این تایید غیبی تعاقب

افغانان تیره بخت شتافته غنایم فراوان از فیلان نامی و غیره بتصرف آورده بمحض اقبال روزافزون فتحی
عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان عنان مراجعت بحضور معطوف داشته فرستادهای درگاه را باعزاز
و احترام تمام روانه آستان ملایک آشیان ساخت و از سوانح این سال همایون آمدن میر مرتضی است
بدرگاه افاضل پناه چون بوفور موهبت ایزد تعالی و تقدس آستان گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار
و ملجای مستعدان هر دیار است و از صیت جوهر شناسی و قدردانی حضرت خاقانی همواره فوج فوج
جوق جوق از اقسام مردم روی امید باین درگاه آورده کام روای مقصود میگردند و در ظل تربیت و نوازش
آنحضرت آسوده و فارغبال زندگانی مینمایند و حرف منع ورود درین آستان بر تراز ده و کفر است درین سال
فهرست مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان سیادت صدرنشین مجمع افاضل و اعاظم سید اجل میر مرتضی
که از اسباط علامة الزمانی میر سید شریف جرجانی بود و در کسب معقول و منقول ید طولی داشت بشرف زیارت
خانه مبارک مستعد گشته روی امید بکعبه مقصود این آستان فیض ورود نهاد و بادراک محفل عالی معزز و
مکرم گردیده بجلایل عواطف و جزایل مراحم اختصاص یافت نهضت موکب گیهان شکوه بعزم شکار فیل
بصوب مالوه و از آنجا بقصد استیصال عبدالله خان الغار فرمودن و همعنان فتح و فیروزی باز
بشکار فیل مراجعت نمودن چون بکرر بمسامع عز و جلال رسید که عبدالله خان حاکم مالوه سرمست دولت
و نشاء نخوت گشته حقوق تربیت و نوازش حضرت خاقانی را بعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد
و مراسم اخلاص و اعتقاد چنانچه قرارداد و حقیقت شناس نیک نهاد است بجای نمی آرد بلکه از فساد دماغ
و شورش مزاج آثار بغی و کافر نعمتی از وجنات احوال خسران مآل او ظاهر است لاجرم شهریار فیل
بند شیر شکار که در هر کار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته تنظیم و تنسیق کارخانه سلطنت
میفرمایند بظاهر عزیمت شکار فیل در نظر اهل روزگار جلوه داده بباطن یورش ولایت مالوه
پیش نهاد همت جهانگشا ساخته رایات اقبال بر افراشتند و روز بهرام هشتم تیر ماه الٰهی موافق روز
دوشنبه بیست و یکم ذی قعده با وجود موسم باران که دریاها و سیلابها در جوش و خروش بود
خصوص زمین ولایت مالوه که در ایام برسات عبور از آن راه بغایت متعسر و دشوار است آنحضرت

بنابر صلاح وقت اصلا معید این موانع نا شده قدم همت در رکاب دولت نهادند و چون ساحل
دریای چنبل اردوی معلا گشت از کثرت بارندگی و طغیان آب دو هفته مقام واقع شد
تا تمامی اردو بکشتی گذشت و در هنگامی که فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیز مستانه می
گذشتند فیل لکهنه که سرآمد فیلان نامی بود در عین مستی ناب فرو رفت و ازانجا بگوالیار مخیم
سرادقات عز گشت و از گوالیار بحوالی قلعه نرور نزول دولت اتفاق افتاد و چون بیشه
فیل ازین منزل قریب بود ترتیب لوازم شکار فرموده عساکر منصوره را چند فوج تقسیم نمودند
و بهر فوجی یکی از امرا را سردار و صاحب اهتمام ساخته باطراف فرستادند و خود بدولت
و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شده و بعد از تکاپوی بسیار دو ماده فیل از
دور سیاهی کرد و بدنبال آن گله شتافت یکی از انها را الفیل دیگر بستند اما در وقت بستن
ادهم پسر ملای کتابدار در زیر دست و پای فیل آمده بقدر ما لشی یافت و افتان و خیزان نیم جانی
بسلامت برد و فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ لوازم جشن متوجه شکار شده بدستور
معهود امرا باطراف بیشه رخصت یافتند و چون بدرون جنگل در آمدند چند فیل از دور سیاهی کرد
و ازین نشاط عید بر عید افزود و مجموع انها را شکار فرمودند و روز سیوم باین معتر بیشه دیگر
که از تراکم اشجار و تشابک اغصان عبور شمال و صبا متعذر بود بنشاط شکار خوشوقت گشتند و همین
توجه آنحضرت گله فیلی که زیاده از هفتاد زنجیر بود ظاهر شد و فرمان پذیران جانثار حسب
حکم مجموع آن فیلان را از انده به بیشه که درختهای قوی داشت برده هر فیلی را بدرختی مضبوط بستند
و چند از قراولان را بر هر کدام موکل داشته طنابهای سطبر مضبوط از اردوی معلی طلبیدند
و شب بدولت و اقبال در همان بیشه توقف فرمودند و نجاران نادرکار و فراشان چابک
دست در ساعت بجهت استراحت آنحضرت تختی عالی از چوب ساخته بتقرلاطهای الوان آراستند
و حضرت خاقانی بعیش و کامرانی بر آن اورنگ دولت مسندآرای فرمود جمعی از معتبران
بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش

و میر معز الملک و میر علی اکبر و خان عالم و میر غیاث الدین علما که اکنون بخطاب
نقیب خان شرف اختصاص یافته در حواشی ان تخت اقبال دوره زدند



و روز دیگر نیز همانجا مجلس نشاط اراسته مقربان بساط عزت را حکم نشستن شد و بجهت انبساط خاطر از
دریا خان استماع قصه امیر حمزه فرمودند و دریا خان پسر تکلتو خان مشهور است که در خدمت شاه مغفرت
پناه شاه اسمعیل صفوی ماضی بقصه خوانی شرف اختصاص داشت نام او مولانا عنایت بود. از جوهر
اخلاص و دوام خدمت در سلک خدمتکاران منتظم گشت و چون مستعد دربار حاضر بود و بخطاب

در بار خانی سرافراز شده از منظوران درگاه سپهر قرین و بزم آرایان مجلس بهشت آیین گردید و با آنکه
در فن قصه زبان سحرآفرین داشت از دیگر قابلیتها نیز که مشار تقرب پادشاهان شود بی بهره نبود.

از دو فیلهای تازه زور با طنابهای استوار آورده هر یک فیل صحرایی را در میان دو فیل
اهلی مضبوط بسته روانه معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی ازین شکار صید کهنه گرگ دیگر بود عنان
همت بصوب مالوه معطوف داشتند و درین راه از امتداد باران و طغیان سیلابها فرصت چشم گشودن
نمیشد و تمام راه چاروا را شناو کرده میرفتند و در اکثر بغیر از خیمه پادشاهی و چندی از اعاظم
امرا دیگر کس نمیرسید و عساکر منصوره بهزار صعوبت و دشواری قطع منازل و طی مراحل می‌نمودند چون
فضای قصبه کمرار مخیم بارگاه سپهر اشتباه گشت اردوی بزرگ را در آن منزل گذاشته و چندی
از امرای معتبر همراه گماشته رایات استعجال بصوب مندو که مقر آن برگشته حال بود برافراختند

برافروخته

همعنان دولت و اقبال الغار فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را به تبشیر فرستادند که
اگر عبدالله خان از توهم اعمال ناشایسته خود خواهد که آواره بادیه ضلالت گردد او را نصایح ارجمند
مانع آمده و پیوند مکرمت و مرحمت شاهنشاهی امیدوار ساخته بملازمت آورند و بر جناح تعجیل از قصبه کمرار
ببلده سارنگپور که بیست کروه مالوه مسافت باشد درچنین آب و گل بیک منزل قطع فرمودند که محمد قلیخان
نیشاپوری که جاگیردار آن نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که کلبه اخرب او را بفر قدوم
دولت لزوم مرتبه آسمانی بخشند و حضرت خاقانی بنده خود را سرفراز ساخته بمنزل او تشریف بردند
او بلوازم نثار و پیشکش پرداخته بعضی اسپ و اشتر از خود و ملازمان خود پیشکش نمود و مجموع آنها را امرا
و ملازمان موکب عالی که درین یورش حضرت قرین سعادت همراهی سرفراز بودند قسمت فرمودند
و هنگام دمیدن صبح پای اقبال در رکاب دولت آورده متوجه اوجین شدند و چون هوای قصبه دهار بورود
موکب جهانگشا عطرآمیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله آمده حقیقت حال معروض داشتند که
هرچند این خیراندیشان تسلی او نمودند اصلا سعادت پذیر نشد و بنه و بار خود را از قلعه برآورده راه ادبار
و بیدولتی پیش گرفت مجملا عبدالله خان صورت هلاک خود در آیینه حال مشاهده نموده از صولت غضب.

بادشاهی بهر اسید از مند و براه لوالی شتافت و حضرت خاقانی همت بر تعاقب آن برگشته بخت
مصروف داشته جمعی از امرا مثل معز الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و سماجی خان و خان
عالم و شاه فخر الدین و شاه قلیخان و خرم خان و قلیچ خان و معصوم خان فرنخودی و رستم خان و
قتلق قدم خان و اعتماد خان و حبشی خان و خواجه عبد الله و میرزاده علیخان و سید عبد الله خان و جندی و دیگر
برسم هراول پیشتر رخصت فرمودند و خود نیز بدولت و اقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر قرین جلو ریز متوجه
گردیدند و وقت شام بموضع لوالی نزول اجلال اتفاق افتاد و ظاهر شد که آن سیاه بخت از اینجا هم پیشتر رفته
شب بدولت و اقبال در آن منزل توقف فرموده مجددا اعتماد خان و دریا خان برهمنونی آن گمراه
رخصت نمودند و بعد از دمیدن صبح رایات جهانگشا متعاقب آن مدبر برافراشته گرم شتافتند و در اثنای
راه فرستادها برگشته بملازمت آمدند و معروض داشتند که چون روز دولت او بآخر رسید از قبله اقبال
روی گردانیده است   با سیه دل چه سود گفتن وعظ   نرود میخ آهنی در سنگ   اتفاقا امرا
که برسم منقلا تعین شده بودند بموضع پانع رسیدند معلوم شد که آن سرگردان بادیه ضلالت احمال
و اثقال خود را پیشتر فرستاده خود را درینجا توقف نموده است با آنکه اکثر مردم هراول بجهت نشیب و فراز
زمین متفرق گشته معدودی مثل قاسم خان نیشابوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبد الله
و میرزاده علیخان و سید عبد الله خان باین محل رسیده بودند بمیامن اقبال روزافزون آنحضرت عرصه نبرد
را بجولان همت آراسته بتنبیه تیر گرفتند عبد الله خان برگشته بخت غافل از جنود تایید غیبی نظر در
جمعیت خود و قلت اولیای دولت خیره و گستاخ شده بجنگ مبادرت نمود و بهادران جان نثار باقتضای
دولت روزافزون پادشاهی همت افزوده داد شجاعت و دلیری دادند و چون حقیقت حال بعرض اقدس رسید
توسن اقبال را باستعجال رانده گرم شتافتند و درینوقت خاک سلطان قدم از مرتبه خود پیش نهاده
گستاخ معروض داشت که حضرت الغار بفرمایند که جمعیت بغایت کم است و صلاح در رفتن نیست و از این
جرات قهرمان شاهی در جوش آمده دست بشمشیر کرده بجانب او متوجه شدند و او دست از پا خطا
کرده گریخت و آنحضرت از کمال غضب بادکشته خود را باو رسانیده بشمشیر انداختند و چون

چند هنوز حیاتش باقی بود شمشیر خوب رسید و او بر خاک عجز افتاده شروع در خضوع و خشوع نموده
حضرت بر حال آن مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن جهان نورد سوار دولت شده
بسرعت هر چه تمامتر ظلال رایات فتح و فیروزی بر فرق جانسپاران عرصه هیجا افکندند و موکب
اقبال بجایی رسید که مخالفان سیاه بخت از گرد و هیبت آنحضرت مسکه شدند و حراست ایزدی که همه
وقت ناصر و معین جان فشان ظفر قرین است سپرداری میکرد درین وقت حکم شد که نقاره فتح بلند آوازه سازند
و منعم خان خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که فرصت توقف نمانده بر فوج غنیم باید تاخت خانخانان
از روی عجز التماس نمود که آنچه بخاطر اشرف رسیده از الهامات غیبی است اما جای یکه تازی نیست
جمع بندهای فدائی یکرو و یکدل شده در خدمت آنحضرت می‌آییم سکوه پادشاهی و نشاء ظل اللهی بر تو
التفات بحرف خانخانان نفرموده در مقام تاختن شدند اعتماد خان خواست که دست تضرع بجلو حضرت
رساند و التماس اندک مدارایی نماید این معنی باعث مزید غضب و قهر شده و یکجا با بجانب فوج غنیم
تاختند و مخالفان سر رشته روزگار از سکوه حمله پادشاهی و صولت فر الهی که کوه از دهشت آن آب میشود
بیدست و دل شده عنان ثبات از دست دادند و بهادران معسکر اقبال بافواج مخالفان بدسگال خود را
رسانیده اکثری از همراهان عبدالله خان را علف تیغ خون آشام ساختند و بسیاری از آن تیره بختان بدسرانجام
مثل بنات النعش از یکدیگر پاشیده رو بگریز نهادند و چندی از مردم معتبر او را دستگیر کرده تخصیص
آوردند و فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد از پرده قضا چهره نمود و اسامی جمعی که درین یورش
ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند بدین تفصیل است منعم خان خانخانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش
مقیم خان محمد قاسم خان نیشابوری میر معز الملک میرزا علی اکبر شاهی میر فخر الدین اشرف خان اعتماد خان
خان عالم آصف خان و لشکر خان شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی قلیج خان رحمن
قلی قوشبیگی خرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی عادل پسر شاه محمد قندهاری مطلب خان
جگنی راجه تودرمل بیربر تیپر داس خان کلان روز بر جمیل مراد بیک و مجموع این بهادران من حیث الکمیت از
سیصد کس متجاوز نبودند و آن مردود سه هزار سوار همراه داشت اما جنود غیبی که همواره قرین رکاب آن

بادشاه خدا آگاه هست شمار آنرا که تواند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت مخالفت چه نماید"
شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف فرموده
محمد قاسم خان نیشاپوری را با جمعی از بهادران کار طلب بتعاقب آن آوارهٔ دشت ادبار تعین فرمودند
و چون شب باران عظیم شد فوجی که بیشتر رخصت یافته بود زیاده از پنج شش کروه نتوانستند رفت و
پیش از انکه خورشید عالم افروز رایات نور برافرازد اعلام حضرت اعتصام بتعاقب آن بدسرانجام برافراشته
مسرعی بفوج پیش فرستادند که زنهار در رفتن سعی و اهتمام نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند
و چون موکب عالی بموضع آلی رسید راجه آلی بوسیلهٔ عین الملک که نسبت آشنایی قدیم با او داشت
آمده سعادت زمین بوس دریافت و حسب الحکم بفوج منقلا ملحق شده از دولتمندی که داشت خود را
شریک آن خدمت ساخت و مواکب ظفر قرین بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف فرمودند چون
خیرخان را پیشتر فرستاده بودند که بزودی خبری از افواج قاهره رسانند و هنوز بدولت و اقبال سوار نشده بودند
که خوش خبر خان مژدهٔ فتح آورده مجملی از نتایج غیبی اینکه اکثر زمینداران نواحی نطاق خدمت بر میان
جان بسته ضمیمهٔ لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب بچانپانیر سوروان انداخته باردوی عبدالله خان
گمراه ریختند و آن بی حمیت کم فرصت زن و فرزند و اسباب و شهای خود را گذاشته سراسیمه با یک نفر خود
راه گریز پیش گرفت و میر معز الملک باتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تا پنج کروه دیگر بتعاقب آن
بیدولت شتافت و بسیاری از مردم او را جدا ساخت و میر با چندی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت
و چون هنوز رمقی از حیات آن بی سعادت باقی بود نیم جانی بهزار فلاکت بیرون برد خود را بگجرات رسانید
و امرای عظام تمامی حرم آن و اهل بیت او را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب او متصرف گشتند
و بعد از رسیدن مژدهٔ فتح رایات اقبال برافراشته تا آن سرزمین که فتح شده بود تشریف بردند و جمیع امرا
و بندهای بادشاهی که در آن خدمت شریک بودند فراخور مرتبه و حالت خود بنوازش خسروانه سرافرازی یافتند
و از غنایم آن فتح فیل اثرب و گنج و کنجن و شمشیر که در جمیع صفات تمام عیار بودند داخل حلقهٔ خاصه
ساختند و از آن منزل عنان مراجعت معطوف داشته بتاریخ بیست و نهم امرداد ماه آلهی موافق روز پنجشنبه

دوم محرم نهصد و هفتاد و دو قمری بقلعهٔ مندو صعود اقبال اتفاق افتاد و از انجا فتح نامها باطراف
ممالک محروسه فرستاده قریب یکماه در منازل دلگشای مندو طرح اقامت افگنده بضبط ولایت
و انتظام مهام ملکی همت گماشتند و درین هنگام شایسته خدمت مقیم خان بخطاب شجاعت خانی
بلند مرتبه گردید و تمامی زمینداران و سرداران ولایت مالوه بتارک اخلاص شتافته بسعادت زمین
بوس دریافتند و بعرض اشرف رسید که عبد الله گمراه نزد چنگیز خان که دران ایام حکومت گجرات
بقبضهٔ اختیار او بود رفته است حضرت حکیم الملک را با فرمان جهان مطاع فرستاده حکم فرمودند که ان
بخت برگشته را روانهٔ درگاه نماید یا از انملک بر آورد چنگیز خان با قرب جانبانیز باستقبال فرمان
بادشاهی مبادرت نموده اقسام ملایمت و چاپلوسی ظاهر ساخت و پیشکشهای لایق با عرضه داشت بدرگاه
فرستاده مضمون انکه این بنده را چه حد و یارای انکه از حکم بادشاهی تقاعد نماید اما از انجا که مرحمت
و مکرمت انحضرت اشتمال حال خود میداند امیدوارست که گناه این بی سعادت را بخشیده حکم طلب
شود که او را بدرگاه معلی فرستیم و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد دران صورت ناگزیر از ولایت خود
بیرون خواهم کرد و درینولا که رایات اقبال در مندو نزول اجلال داشت بعرض مقدس رسید که
خان قلی نام یکی از خویشان عبد الله خان که در سرکار هندیه گذاشته بود از غایت شجاعت و ثبات
همت هنوز در انجاست اگر بنوید جان بخشی او را سرفراز ساخته در سلک فدائیان درگاه منتظم سازند
متوجه استان بوس شود بنابرین فرمان استمالت از کمال الطاف شرف صدور یافت و آن سعادتمند فرمان بادشاهی
را حرز بازوی دولت و تعویذ نجات خود ساخته متوجه درگاه شد و از سوانح این ایام آمدن مقرب خان است
بدرگاه عرش اشتباه او از امرای دکن بود و بنابر آزردگی ترک وطن خود نموده متوجه درگاه کیوان
بارگاه گردید و بسعادت زمین بوس سرفراز شده بانواع تفقدات شرف اختصاص یافت و سرکار هندیه را
بجاگیر او عنایت فرمودند و در خلال این حال میران مبارکشاه حاکم خاندیس عرضداشت مشتمل بر اظهار اخلاص
و اطاعت مصحوب ایلچیان کاردان باستان خاقان گیتی ستان فرستاده شرایف پیشکش و نفایس
آن دیار را نثار موکب عالی ساخت و بوسیلهٔ مقربان بساط عزت و محرمان بارگاه دولت معروض داشت

که یکی از عاجزهای مراد در سلک خادمان حرم سرای اقبال در آورند و بافتخار این نسبت اگر بنده را سرافراز
سازند کمال ذره پروری و نهایت غریب نوازی خواهد بود حضرت خاقانی ملتمس او را بعز قبول مقرون
داشته اعتماد خان خواجه سرای که از معتمدان درگاه عزت بود بآن خدمت رخصت فرمودند و چون
اعتماد خان قریب بقلعه آسیر رسید میران مبارکشاه باستقبال فرمان قضا جریان شتافته اعتماد خان را
باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و سامان لایق نموده صبیه خود را با جمعی از اکابر و اعیان مصحوب اعتماد خان
روانه خدمت نمود و در حینی که موکب عالی یکمنزل از مندو بر آمده بود فرستادها بدرگاه رسیده
حجله نشین محفل عفت را با پیشکشهای لایق بنظر اشرف گذرانیدند و مستحسن درگاه قبول افتاد و چون موکب
اقبال بقصبه نالچه رسید قرا بهادر خان را بحکومت مندو بلند مرتبه ساخته رخصت فرمودند و بعضی
از امرا کمک او مقرر ساخته در همان صوبه جاگیر مرحمت نمودند و خود بدولت و اقبال متوجه دار الخلافه
آگره شدند و در راه اکثر فیل سوار قطع منازل میفرمودند و چون بقصبه سیری مورد عساکر اقبال گشت روزی
چند بشکار فیل خوش وقت شدند و در خلال این حال تصرفی در شکار فیل بخاطر قدسی مظاهر رسید و در ملک
سو قریب هفتاد فیل از نر و ماده بشکار رسید باین ترتیب که چون فیلان صحرا بنظر در آمد حکم فرمودند که جمعی
از سواران باطراف گله هجوم آورده بآواز طبل و نقاره فیلان را بجانب قلعه سیری رانند و دو فیل اهلی را
فیلبانها سوار شده خود را تنبال سیاهی پوشیده چنانچه فیلان صحرائی نفهمند که آدمی بر آنها سوار است و پیش
پیش گله می برده باشند تا بقلعه در آیند و باین دستور مجموع فیلان آن گله را بحصار سیری در آوردند
فیلبانها بر بامها و خانها بر آمده بطنابهای سطبر کمندها انداخته فیلان را بستند بغیر از یک فیل که از مستی و
سرکشی بقید ضبط در نمی آمد تا گز فیل کهاندی که در قوت و قدرت عدیل او بود طلبیده بآن
فیل صحرائی بجنگ انداختند و امتداد جنگ آنها قریب بیک پهر کشید و نزدیک بآن رسید که فیل کهاندی
را غالب آید لاجرم حکم شد که مشعلها برافروخته بر سر و روی فیل کهاندی انداختند و بهزار حیل
از یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرائی پاره از دیوار قلعه را انداخته راه صحرا پیش گرفت و یوسف محمد خان
کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل مانده شده از عقب رفته و فیل بر آن بهرو باو رسانیده بجنگ

اندازند فیلبانان از اطراف کمندها انداخته آن فیل صحرایی بدرختی مضبوط بستند و بعد از
فراغ شکار رایات اقبال بصوب مستقر جاه و جلال بر افراشته در ساعت مسعود و زمان محمود دار الخلافه
مورد موکب جهانگشا و محسود بلاد روی زمین گردید و از سوانح این سال اساس عمارت نگرچین است
و چون شهریار شیر شکار نشاط چوگان بازی و قبق اندازی توجه مفرط داشتند در موضع ککرالی که از
دار الخلافه آگره بمسافت سه کروه واقعست بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارتی عالی اساس
یافت و ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش
منازل و بساتین ترتیب داده شهری آراستند و نام آنرا نگرچین فرمودند یعنی شهر آرایش و آسایش
همواره در انجا چوگان بازی خوشوقت شده در لباس اسپ بازی ایراق میفرمودند و از سوانح این ایام
رسیدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسب صفوی است بدرگاه بادشاه سلاطین پناه و مجملی از تفصیل این
آنکه سلطان محمود بکری عرضه داشتی بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای لایق مصحوب یکی از مردم کاردان
فرستاد و التماس نمود که از خاقان گیتی ستان منصب خانزمانی که باصطلاح الوس جغتای خانخانانی
گویند بجهت این بنده بگیرند و شاه مغفرت پناه مکتوبی بآنحضرت نوشته التماس او را بلباس خواهش حسن
آراستگی بخشیدند اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر شاه علیین آشیان بسیار میداشتند و مراعات جانب
ایشان بروجه اتم میفرمودند اما چون کلانتر از امرا درین دولت بسیار بودند و خلاف توره و قانون سلطنت
میشد و مثل منعمخان سرداری با خطاب مستطاب عز امتیاز داشت وجوه معقول و معذرتهای مسموع
در جواب نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای بادشاهانه رخصت انعطاف ارزانی داشتند التجای میرزا
محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و عرض دیگر سوانح و وقایع در اوراق سابق
سمت ذکر یافته که میرزا سلیمان اطفای نایره شورش شاه ابوالمعالی نموده کابل را بحیز ضبط در آورده
بدخشیان را بر آنملک مسلط گردانیده و همگی مطلبش آنکه بمرور ایام میرزا محمد حکیم را بدخشان برده ختم
نبد نگاه دارد و کابل را بمعتمدان خود سپارد و بهمین خیال محال اولاد کابل را به بدخشیان مقرر داشته و
جاهای ویران آن را بمیرزا حکیم و کابلیان تجویز نموده ببدخشان مراجعت نمود و باینهم تسلی نشده بتدریج از

مردم معتمد خود بکابل فرستادن گرفت دفعه عبدالرحمن بیگ پسر توکل بیگ قدیمی را با جمعی فرستاد
و دفعه دیگر تنگری بردی محمد قلی بیگ را با فوجی روان ساخت کابلیان نقوش باطن میرزا از صفحهٔ
احوال او خوانده در مقام تدبیر و معالجه کار شدند و عمدهٔ ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی و باقی قاقشال
و سوندک و علی محمد اسپ و بندهٔ علی میدانی با سایر میدانیان و جماعه خواجه خضرخان و یار محمد آخوند و فیروزه
خاص خیل و خلیفه عبدالله بودند و چون میرزا حکیم نیز بسن تمیز رسیده بود از طرز سلوک بدخشیان و نقص
معاش از زندگی تلخکام داشت لاجرم با مخلصان خود کنکاش نموده در مقام دفع بدخشیان شد و غزنین را
که میرزا سلیمان بقراتیم و ابن حسین کابلی جاگیر کرده بود و تغییر داده بقاسم بروالخی مقرر فرمود و ننگنهار را
با توابع از مراد خواجه براورده بتنخواه ملازمان خود نمود و جلال آباد را با محال متعلقه تا نیلاب که میرزا
سلیمان بقاضیخان و سعیدخان و مبارزخان و بهاء الدینخان داده بود بخالصه خود مقرر داشت و بتدریج دست
تصرف بدخشیان از ملک کابل کوتاه ساخته بلطایف الحیل همه را از انجا بر اورد و بدخشیان منکوب
و پریشان نزد میرزا سلیمان رفته حقیقت حال خاطرنشان نمودند و میرزا سلیمان از بدخشان متوجه تدارک
کابلیان شده چون میرزا حکیم هنوز خود را خوب جمع نساخته و استقلال بر کمال نگرفته بود مقابله و مقاتله
با میرزا سلیمان از حیز قدرت خویش بیرون یافته قلعه کابل را به باقی قاقشال سپرده و جمعی را بکومک او
مقرر کرده داعیه خود بطرف جلال آباد و پشاور متوجه شد و چون میرزا سلیمان از فرار میرزا حکیم اطلاع یافت
تسخیر قلعه کابل بوقت دیگر حواله نموده از ده منار بقصد دستگیر ساختن میرزا حکیم بطرف جلال آباد شتافت
و میرزا که بدکه رسید از اراجیف شنید که میرزا سلیمان عنان از تعاقب بازکشیده لاجرم مراجعت نموده
بکوه ماران رفت و دختر میرزا سلیمان که بمقتضای عقل در جلال آباد توقف نموده بود پشیمان گشته بملازمت میرزا
شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرد و در همین منزل بتحقیق پیوست که میرزا سلیمان متعاقب میرسد
میرزا محمد حکیم سراسیمه تا پشاور رفته در نواحی قبیله جنت منزل گزید و در پنجا ایلچی میرزا سلیمان آمده
خواست که بچرب زبانی و گرم نفسی دام فریبی ترتیب تواند نمود میرزا از حرف او مقید ناشده در سر سواری
رخصت فرمود و خواجه حسن را بمرافقت او نزد میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه نیلاب گشت

در شوقت خاکی کله بان که بجهت مارندگی مانده بود خبر آورد که مرزا سلیمان حرم بیگم را در جلال آباد گذاشته
خود متوجه اینجانب است مرزا محمد حکیم باستعجال تمام از آب سند عبور نموده عرضه داشتی مشتمل بر سوانح
و حوادث و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی علی بیگ و طوفان
اوجی بدرگاه بادشاه سلاطین پناه ارسال داشته استدعای کومک و استعانت نمود و خواجه بیگ محمود
دیوان و مقصود جوهری را پیش میر محمد خان که در آن ایام حاکم پنجاب بود فرستاده بود و خواست میر محمد خان
و قاضی علی در این باب پیشکشهای لایق و اقسام اجناس و ارمغان ساخته دلجوئی و کرم خوئی بسیار اظهار نمود و همچنین
تمام امرای پنجاب در خور مرتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون مرزا سلیمان بنیاور رسید خبر عبور
مرزا محمد حکیم از آب شنیده عنان باز کشیده در غایت ناامیدی و ناکامی از راه کهریه متوجه جلال آباد شد
و در اثنای راه با فغانان شنواری جنگ کرده بدبختی بسیار کشید چنانکه اردو بازار مرزا سلیمان تاراج
رفت و هاروی شنواری که کلانتر قوم خود بود کشته شد و در جلال آباد قنبر نام ملازم خود را با جمعی گذاشته
متوجه کابل گشت و بمحاصره قلعه کابل همت گماشت و متحصنان بلوازم قلعه داری و استحکام برج و باره
اهتمام شایسته بکار بردند و تا زمانیکه نکرچین بوده کوکبه اقبال قبله روی زمین بود ایلچیان مرزا محمد حکیم
بسعادت آستان بوس سرفرازی یافتند و عرضه داشت مرزا بمسامع جلال رسید حضرت خاقانی
توجهات ظاهری و باطنی شامل حال مرزا فرموده در مقام تلافی و تدارک اعتدای مرزا سلیمان
و اصلاح شکستگیهای مرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان را اتالیق مرزا ساختند و حکم اشرف غز صدور یافت
که میر محمد خان با امرای پنجاب مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان
و محمد قلی داماد میر محمد خان و سایر امرای آنجا رفته بکومک مرزا شتافته دفع شورش مرزا سلیمان
نمایند و مرزا محمد حکیم را بر مسند استقرار و استقلال ممکن ساخته و قطب الدین خان را در خدمت ایشان
گذاشته امرای مذکور بجاگیرهای خود عنان معاودت معطوف دارند و خزانه معتد به دیگر اسباب
امارت سرانجام فرموده مصحوب ایلچیان مرزا روانه ساختند و امرای پنجاب بموجب حکم جهان مطاع کمر خدمت
بر میان جان بسته متوجه ملازمت مرزا شدند و قطب الدین محمد خان و کمال خان گکر و فاضل خان

ومحمد قلیخان وجمعی پیشتر رفته بمرزا پیوسته بیمامن توجهات نامتناهی ومراحم ظل اللهی احوال مرزا
رونق دیگر یافت ولشکر شایسته متوجه کابل شد ومیر محمد خان با سایر امرا در حدود تشاور بمرزا پیوستند
وجمیع امرا درخور مرتبت ومنزلت خویش پیشکشهای لایق گذرانیدند وعساکر منصوره در خدمت مرزا
تا جلال آباد عنان مسارعت باز کشیدند وقلعه جلال آباد را که مرزا سلیمان بقنبر نامی از معتبران
خوجه داده بود محاصره نمودند ومیر محمد خان ساقی ترخانی عارف بیگ را نزد او فرستاد که شاید
برجان خود بخشوده از قلعه برآید آن جاهل خون گرفته سر از ربقه اطاعت پیچیده در مقام
جهالت وضلالت استاده وبهادران قلعه‌گشای نردبانها ترتیب داده بزور بازوی
قدرت بر فراز قلعه برآمدند اگرچه بدخشیان بمدافعه ومقاتله داد شجاعت وجان
بازی دادند وبضرب تیر وتفنگ بسیاری از مردم ضایع شدند اما بهادران جانسپار
ودلیران عرصه کارزار که تکیه بر اقبال جهانگشای آنحضرت نموده بر روی سپرها کشیده بی محابا
درآمدند وقنبر مذکور با سیصد جوان که همراه داشت علف تیغ سیاست گشت وده نفر از آن
اجل رسیدها را گذاشتند که نزد مرزا رفته این مژده را باو رسانند وسر قنبر را بارمغانی
کنگره قلعه کابل فرستادند وباقی قاقشال وسایر اهل قلعه استمالت نامها ارسال داشته
از آمدن عساکر منصوره قوی دل ساختند وچون این اشارت جانبخش بمتحصنان کابل رسید
شادیانه نشاط ونفیر شوق بلند آوازه ساخته سر قنبر بکنگره قلعه آویختند اگرچه مرزا سلیمان بلند وروی
خود را بتکذیب این خبر تسلی میداد که سخن کابلیان اصلی ندارد ومحض حیله وتدبیر است
اما بعد از رسیدن آن دو کس پای ثبات بدخشیان از جای رفت ودلهای داد گذشته
تدبیر گسیختند وناگزیر قرار بر فرار داده بهزار ناکامی وخجالت از گرد قلعه برخاستند ونعل
واژگون زده متوجه جلال آباد شدند وشهرت دادند که بجنگ مرزا میرویم وشب از
منزل خواجه ایواح بحال تباه روی عزیمت بصوب بدخشان نهادند ودر وقتی که از آب
پروان میگذشتند سیلی عظیم آمد واکثر زیال بدخشیان بموج خیز حادثات رفت

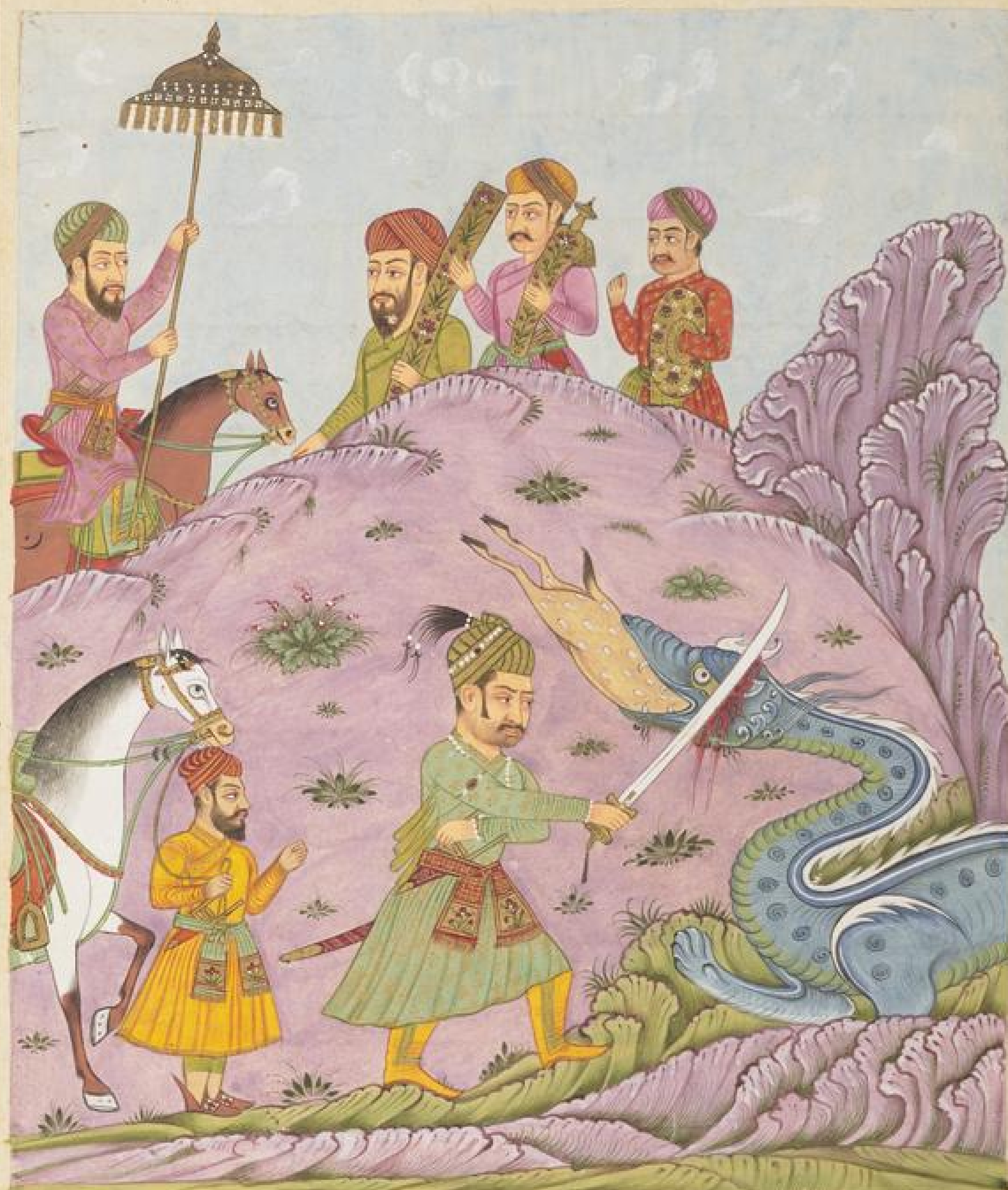
ومرزا سلیمان

و مرزا سلیمان بهزار فلاکت خود را ببدخشان رسانید و نوید گریختن مرزا سلیمان بمرزا محمد
حکیم و امرای عظام در موضع چاریکاران رسیده نقاره های شادمانی بلند آوازه ساختند در ساعت
مسعود بخطه دلکشای کابل درآمدند و متحصنان قلعه و سایر اکابر و اهالی شهر باستقبال
شتافته از مضیق محنت و تنگنای عسرت نجات یافتند بدعای ازدیاد دولت و دوام
سلطنت حضرت خاقانی مظهر الطاف سبحانی که ابد الآباد ظل معدلتش سایه گستر باد زبان را
چاشنی بخشیدند و بعد از چند روز قطب الدین محمد خان بغزنین که وطن مالوف او بود رفته
خویشان و منتسبان و سایر ساکنان آن خطه فیض اساس را بانواع تفقدات و انعامات
کامیاب ساخت و چون از آنجا برگشته بملازمت مرزا آمد میر محمد خان از کوتاه اندیشی
خود را بوکالت مرزا قرار داده در کابل توقف نمود و قطب الدین خان را با سایر امرا روانه
درگاه عرش اشتباه کرد و سکینه بانو بیگم همشیره خورد مرزا محمد حکیم بدریافت سعادت ملازمت
آنحضرت شتافته ببدرقه قطب الدین خان متوجه هندوستان گشت و بعد از معاودت
امرا خان کلان متکفل بمشیت مهمات کابل سرکار مرزا شد اما اعیان دولت مرزا باین معنی
راضی نبودند و پیوسته ترتیب مقدمات نموده خاطر مرزا را از میر محمد خان گران ساخته
اسباب فتنه و شورش سرانجام مینمودند و چون میر محمد خان خالی از حدت مزاجی نبود
باندک چیزی از جای میرفت و اصلا مدارا نمیکرد و روزگار بشدت میرسانید و مرزا
محمد حکیم اگرچه تبعیت گونه می نمود اما به باطن از سخن کج بلبان انحراف داشت تا آنکه همشیره
خود را که در عقد ازدواج شاه ابو المعالی بود باستصواب میر محمد خان بخواجه حسن نقشبندی
نسبت کرد و خواجه خود را وکیل معنوی انکاشته جمیع مهمات را در آغوش خود گرفت
و رفته رفته میر محمد خان از نفوس معطله شد و چون بحکم آنحضرت حرمان ملازمت
اختیار نموده در کابل مانده بود بچنین روزی نشست ولیکن از آنجا که مرد دوراندیش بود نقوش
آینده را از صفحه حال خوانده در تدبیر کار خود شد و در شبی از شبها آنکه مردم وقوف یابند

از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان گردید و عرضه داشتی مشتمل بر سوانح کابل و واردات
روزگار بدرگاه کیوان بارگاه ارسال داشت و از واقعات این سال فرستادن قلیج خانست
برهتاس باستمالت فتح خان و تفصیل این احوال آنکه در صوبه بهار رهتاس نام
قلعه ایست که در تمام روی زمین عدیل و نظیر ندارد این قلعه بالای کوهی بغایت مرتفع واقعست
و عرض و طول آن زیاده از پنج کروهست و آب فراوان دارد و چندین قریه درون قلعه
آباد است و زراعت میشود و کمند تسخیر هیچ یک از فرمانروایان هندوستان بر فراز
کنگره آن نرسیده الا شیرشاه افغان که بتزویر و فریب جمعی از سپاهیان را در لباس زنان
بر دولیها نشانده بر بالای قلعه فرستاد و باین حیله آن قلعه را متصرف شد چنانچه در اوراق
سابق ذکر سمت یافته و از زمان فتح خان تبنی که از سرداران بزرگ شیرشاه و سلیم شاه
بمزید اعتبار و اعتماد امتیاز داشت ضبط این قلعه می نمود و باعتضاد چنان قلعه همواره با سلیمان
حاکم بنگاله دم از منازعت و مساهمت میزد و پیوسته بارسال عرایض و اظهار بندگی
خود را از منسوبان درگاه معلی ظاهر میساخت درینولا حضرت اعلی قلیج خانرا نزد او فرستادند
که بر منویات ضمیر او آگاهی یافته اگر بر جاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم و راسخ دم باشد
همراه سازد که هرگاه رایات اقبال بحدود جونپور رسد بسعادت آستانبوس شتافته دولت ملازمت
دریابد قلیج خان برهتاس رفته بمقدمات بیم و امید رهنمون سعادتمندی او شد و حسن خان
تبنی برادر خورد او را همراه بدرگاه آورد که مشمول مراحم شاهنشاهی گشته خاطر از توهمات
بپردازد و درین ایام که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت گشت بسعادت زمین بوس سرافراز
گردیدند و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت آشیانی والده
سببی حضرت خاقانی بطواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از بزرگیان حرم سرای عزت همراه
ایشان بمحل سعادت بستند و درین ایام موکب اقبال بعزیمت شکار فیل بصوب نرور اتفاق افتاد
و در اثنای شکار از دماهی نظر عدالت اثر در آمد قریب بهفت گز اکبر شاهی که جبستی را گرفته بعضی

ازان روز که

بعضی از آن فرو برده بود و مابقی در فرو بردن و شهریار ازدهاشکار قدم پیش نهاده به زخم تیغ آتش از آن مو برآ



واین جبل از عالم کوته پایه است اما کلانتر و هم از آن شکارگاه لشکرخان میر بخشی برادر خواجه
عبدالمجید اصفخان فرستادند که بولایت کدهه رفته فیلان جنگلی و دیگر نفایس که در فتح رانی بدست
آورده آنچه کار لایق سرکار داند بدرگاه سپهر اشتباه بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین علی
قزوینی تا آمدن لشکرخان بخدمت بخشیگری سرواز باشند

از جلوس همایون ابد مقرون

تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل شب یکشنبه هشتم شعبان نهصد و هفتاد و دو
هجری بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه اتفاق افتاد و سال دهم از جلوس ابد مقرون

خاقان ربع مسکون بمبارکی و خرمی اغاز شد و درهمان مرغزار دلکشا و جلگه روح افزا که قلم
صنع قضا نقشبندی بهار بر صفحه زمین را محسود کارنامه ساخته بود جشن وزن قمری آراستگی یافت و بعد از
فراغ نشاط و کامبخشی بعزیمت شکار متوجه بیشه فیل شدند و بدستور معهود شکار خاطر خواه فرموده
باردوی ظفر قرین مراجعت نمودند و روز دیگر قراولان خبر آوردند که در نزدیکی کله فیلی بنظر در آمده
که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت بشوق تمام پای همت در رکاب دولت نهاده متوجه آن
بیشه گردیدند و آخرهای روز بعلفجای فیلان رسیده بموجب حکم عساکر اقبال آن کله را گرد گرفته
بجانب حصار ربایوه راندند و نیمی از شب گذشته بود که کله را بدرون حصار در آوردند و کمندهای مستحکم
وطنابهای سطبر مجموع آن فیلان را مقید ساختند و بجهت رام کردن آن عفریت پیکران وحشی طبیعت
بیست روز در حوالی گرهر توقف فرمودند و چون موسم امتزاج فصلین بود و آبهای مختلفه از جهت
اکثر اهل اردو از عارضه تب صاحب فراش گردیدند آنحضرت بنابر عموم شفقت و مرحمت رایات
بسمت دار العافیه اکره بر افراشته جمعی از مقربان بساط عزت را با جندی از قراولان خاصه بجهت تقیه
فیلان آن بیشه گذاشتند و چون ظاهر گوالیار مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بنابر رسیدن گرما و تعفن هوا
بقدر حرارتی وارد مزاج قدسی امتزاج شد و بعنایت ایزد سبحانه در اندک فرصتی صحت کامل و عافیتی
شامل از شفاخانه غیب قرین روزگار خجسته آثار گردید و در ساعت مسعود نزول اجلال بدار الخلافه اکره
اتفاق افتاد **اساس نهادن قلعه اکره** چون دار الخلافه اکره در وسط ممالک محروسه واقعست
و هوایش در نهایت اعتدال و ابش بغایت خوشگوار حضرت خاقانی آن مصر اقبال را مستقر اورنگ
خلافت ساخته توجه اکسیر تاثیر بتعمیر منازل دلکشا و عمارات عالی بنا مصروف داشتند و شهری عظیم
که خال رخسار بلاد روی زمین تواند شد در اندک فرصتی بیامن توجه آنحضرت آراستگی گرفت
و چون قلعه قدیم درخور شان و شکوه این شهر عظیم نبود درین ولا حکم واجب الاتباع بتاسیس مبانی
اساس حصار گردون کردار شرف نفاذ یافت و معماران هنر پیشه و مهندسان دقیق اندیشه کار بند
خدمت شده قلعه مشتمل بر چهار دروازه عالی که قبله چهار رکن عالم باشد و بیست برج رفیع که با فلک البروج

دعوی یاده سری نمایند از سنگهای تراشیده نقاشی و کاشی کمی اساس نهادند و بنای قلعه را
از آب گذرانیده بعرض سی گز از سنگ و چونه بر آوردند و ارتفاع آن به بست گز رسید و از
روی زمین تا سر کنگره تمام از سنگ تراشیده آراستگی یافت و این سنگها را بطریقی وصل کردند
که از دور بنظر بیننده چنان می‌نماید که گویا تمام قلعه را از یک پارچه سنگ تراشیده اند و بی اغراق
از سیاحان ربع مسکون که بر صدق قول ایشان گمان شبهه نبود استماع افتاده که در تمام معموره عالم
مثل این عمارتی نیست و با آنکه هر روز سه چهار هزار کس از استاد سنگ تراش و معمار و مزدور
و آهنگر و نجار درین قلعه کار کرده و قاسم خان میر بحر با جمعی کثیر صاحب اهتمام این عمل عالی
بود در عرض هشت سال باتمام رسید   ز آسیب چنبر فلک اندر فراز او   بر کنگره خمیده
رود مرد پاسبان   چو خشت کنگره اش داشت رنگ فیروزه   فلک بمغلطه خود را
در آن میان افگند   و هم در آغاز این سال فضایل و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه را
بحرمین شریفین شیخ عبدالنبی بمنصب جلیل القدر صدارت خلعت امتیاز پوشید شیخ نیک
واسطه پسر شیخ عبدالقدوس است که از مرتاضان صاحب حال بود و اهل دانش و بینش بایشان
اعتقاد ولایت داشته اند چون شیخ عبدالنبی با وجود کمالات ظاهری بصلاح و صفای باطنی
آراستگی داشت بآن منصب عالی پایه قدر او را افزودند **نهضت موکب منصور بسمت ولایت جونپور**
و دفع شورش علی قلی خان زمان و شرح دیگر سوانح که در آن یورش روی داد اگرچه علیقلی خان زمان
با وجود اصالت و نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و درین دولت ابد پیوند مصدر
خدمات پسندیده و فتوحات عظیمه شده و شمشیرهای نمایان زده بسیاری از بلاد و قلاع را داخل
ممالک محروسه ساخت اما بغایت بی اعتدال و ناشایسته احوال بود و از عقل و حساب موافق
نباشد ازو بظهور می آید و حضرت ظل اللهی بمراحم پادشاهی و مکارم نامتناهی جرایم او را در
حواشی خاطر راه نداده و دیده پاک بین از آلایش گناهان او پوشیده تغافل بلند میفرمودند که
شاید از مستی و غفلت بهوش آمده قدری بسر حساب کار خود در آید و یکباره پرده از روی کارش

بر نیفتد و بکار فرعمی و بغی مطعون خاص و عام نشود اما از انجا که گفته اند کلیم بخت کسی را که بافتند
سیاه بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد هر چند انحضرت تغافل میکردند و از انید ندی توجهی و عدم
التفات باعث مزید جرات و جسارت او میشد تا انکه درینولا که موکب اقبال لشکر فیل متوجه بیمنت
زور شد بمسامع علیه رسید که اسکندرخان اوزبک بتحریک اسپر حلقه منفقتان و زنگار در مقام
بغی و سورش در امده قدم از گلیم خود بیرون می نهد رای جهان آرای خاقان تقاضا فرمود که اشرف
خان را با فرمان استمالت و تفقد نزد اسکندرخان فرستاده او را بجلایل مراحم خسروانی امیدوار
ساخته باستان بوس هدایت نماید چون اشرفخان بنواحی اوده رسید اسکندرخان باستقبال
فرمان جهان مطاع مبادرت نموده لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید بعد از وقوف بر فحوای مضامین
فرمان بظاهر در استعداد رفتن شد و بباطن در ترتیب اسباب نفاق و شورش پشتی بوده مدتی ممتد
بحیله و تدویر گذرانید و عاقبت باشرفخان صریح گفت که چون ابراهیمخان آق سقال ماست و جاکر
او هم درین نزدیکیست باتفاق شما رفته او را می بینیم و بمرافقت او متوجه درگاه معلی میشویم
از اوده بسر پور نزد ابراهیمخان رفتند و از انجا نزد علیقلیخان شتافتند و بعد از گفت
و شنود بسیار پرده از روی کار برداشته تصمیم عزیمت باطل خود اظهار نمودند عصیان باطن حق
ناشناس خود اشکار کردند و قرار دادند که چون موکب جهانکشا طی مسافت بعیده نموده متوجه بنگاله
فیل است ما یان دو فوج میشویم اسکندرخان و ابراهیمخان از راه لکهنو بقنوج شتافته در ان نواحی
شورش اندازند و علیقلیخان و بهادرخان بجانب مانکپور که مجنون خان قاقشال انجاست رفته اسباب
شورش و فساد ترتیب دهند و باین نیت ناهنجار روی ادبار براه عصیان نهاده دو فوج شدند
و اشرفخان را در میان خود چشم بند نگاه میداشتند و چون اراده باطل این سیاه بختان بنزدیک
رسید امرای سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغخان و امیرخان و محمد امین دیوانه و سلطان
خالدار و حلیمه توالجی و شاه طاهر بدخشی و برادرش شاه خلیل الله و کدا علی تولکچی و جان قلی ساربان
باشی و یوسف طغائی و غیره باهم اتفاق نموده سر راه بر باغیان گرفتند و در نواحی قصبه نمکار

میان دولتخواهان و حرام نمکان آتش قتال اشتعال یافت محمد امین دیوانه بر قول سپاه سکندرخان
تاخت و چندی را بر خاک ادبار انداخت و در عین تردد اسپش سکندر خورده بر زمین افتاد و مخذولان
از ازدحام عام نموده او را دستگیر ساختند و بهادران عرصه جانفشانی حقیقتها بتمامی بیان کردند و لیکن
چون مخالفان من حیث الکثرت فزونی داشتند صلاح وقت منظور داشته در قصبه بهمکار تحصن
جستند و عرضه داشت مشتمل بر کیفیت حالات بدرگاه معلی ارسال نمودند و علیقلی و بهادر بصوب مانکپور
رفته دست تطاول بنهب و غارت کشودند و مجنون خان قاقشال که کهنه سپاهی تجربه کار بود در جنگ
صف قابو ندید بقلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده بکومک خود طلبید و آصف خان
بمجرد استماع این خبر جمعی را بحراست ولایت گذاشته با فوج مستعد شایسته خود را بکره رسانید
و چون از غنایم فتح قلعه چوراگر خزینه وافر همراه داشت بمبلغ معتد به معاونت مجنون خان نمود و
زرهای خوب بسپاهیان خود قسمت کرده همواره فوج فوج مردم از قلعه بیرون می فرستاد که با لشکر
علیقلی و بهادر مبارزتها مینمودند درینهنگامی که موکب عالی از شکار فیل مراجعت فرموده
بدار الخلافه آگره نزول اجلال داشت عرایض دولتخواهان متواتر بکدیگر رسید و حقیقت بغی و عصیان
آن کافر نعمتان حق ناشناس معروض بارگاه جلال گردید حکم جهان مطاع به احضار افواج بحر امواج
و اجتماع سپاه ظفر پناه عز اصدار یافت و رکن السلطنه منعم خان خانخانان را با فوج عظیم منقلای لشکر
ظفر قرین ساخته روزی چند پیشتر از نهضت رایات اقبال رخصت فرمودند و در اندک فرصت لشکر بسیار
در ظل رایت عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار فیل جلد سبکبار از فیلخانه خاصه
همراه گرفته اعلام نصرت اعتصام بدفع مدبران بدانجام برافراختند و حراست دار الخلافه آگره به ترسون
محمد خان مقرر داشته روز تیر سیزدهم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال پای عزیمت
در رکاب اقبال نهاده از آب جون عبور فرمودند و درین راه بجهت شدت گرما اردوی معلی اکثر شبها
کوچ میکرد تا آنکه ظاهر بلده قنوج مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و منعم خان که برسم منقلای پیشتر رخصت
یافته بود درین منزل بادراک سعادت زمین بوس مفتخر گشت و قیا خان که از نادانی و وسوسه شیطانی

بجا امخواران موافقت و مرافقت نموده بود بهدایت منعمخان خانخانان از ان اراده باطل ندامت و خجالت
گزیده روی امید باستان قبله آستان نهادند و شهریار جرم بخش عذرپذیر رقم عفو بر صفحهٔ عصیان
او کشید و بوفور مراحم و مکارم پادشاهانه از زیر بار خجالت بر آوردند و چون افواج بحر امواج از دریای
گنگ گذشت منهیان اقبال خبر رسانیدند که اسکندر زیاده سر هنوز در لکهنوست و با کمال طنطنه نهضت
موکب منصور نقش بزرگ حکمرانی به اندیشه میزند از خیرگی و بخت برگشتگی پای شقاوت افشرده است
بنابرین آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و مظفر خان و معین خان فرنخودی را با جمعی از امرای اردوی
معلا گذاشته و فوجی از بهادران کارطلب را قرین موکب اقبال ساخته بطریق ایلغار متوجه پیشتر شدند و بیاد
آن برگشته روزگار رسیدند و یک شبانروز طی مسافت فرموده وقت دمیدن صبح که شام ادبار آن
نابکار بود ظاهر لکهنو مورد افواج قاهره گشت و حکم شد که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعتخان و جمعی
از بهادران انتقام طلب هراول بوده باشند و اسکندرخان از طلوع کوکبهٔ لشکر قیامت حشر دست و پا
گم کرده خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفت و حضرت خاقانی با اقبال و کامرانی بلکهنو
در آمده فوجی از بهادران بتعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند و متهوران عرصهٔ اقبال بتعاقب
شتافته بسیاری از ان برگشته ایام را علف تیغ خون آشام ساختند و اسکندر شکسته بال و پر
بهزار جان کندن و خون جگر خوردن خود را بعلیقلیخان و بهادرخان رسانید و ایشانها نیز از هول جان ترک
محاصرهٔ مانکپور نموده باضطراب تمام بجانب جونپور شتافتند و از انجا نیز با خود در از گذر نرهن گذرا
باعتضاد افغانان در آب فرو آمدند و موکب جهانگشا از ظاهر لکهنو کوچ فرموده رایات جلال
بصوب جونپور برافراشت و در اثنای راه آصفخان و مجنون خان و دیگر امرا بسعادت رکاب بوس سرفراز
شدند و چون از غنایم فتح گدهه و قلعه چوراگدهه خزینهٔ وافر بتصرف آصفخان در آمده بود پنجهزار سوار مستعد
جوشن پوش بترتیب شایسته از نظر اشرف گذرانید و فیلان نامی که در پیش افواج به آراستگی
تمام داشته بود با اسپان عراقی هند و دیگر نفایس روزگار و نوادر هر دیار پیشکش نمود و چون ظلال
شوکت و حشمت بر دار السرور جونپور افتاد آصفخان و مجنون خان و شاه محمد خان قندهاری را با افواج

طرف قرین تعاقب علیقلیخان تعیین فرمودند که بدانچه مصلحت وقت و مقتضی زمان باشد بعمل آورند علی
قلیخان در انطرف آب خیمه بغی و عناد زده نشست و اصفخان با دیگر امرا درین طرف آب صفوف
دولت آراسته منزل گزیدند و چون علیقلیخان بمرور ایام نسبت اتحاد و رابطه وداد با سلیمان کرانی حاکم
بهار و بنگاله و فتحخان تبنی حاکم رهتاس استحکام داده بود باعتصاد آنها باینهمه جرات و گستاخی
اقدام می نمود حضرت خاقانی حاجی محمد خان سیستانی را که مرد معقول سخندان بود برسم رسالت
نزد سلیمان فرستادند که از امداد و کومک علیقلی بحذیر و تحرز نماید و از مظاهرت و معاونت او
مانع اید حاجی محمد چون بنواحی رهتاس رسید جمعی از اعوان که با علیقلیخان رابطه آشنائی و دوستی
داشتند او را از رفتن مانع آمده نزد علیقلی فرستادند و علی قلیخان حاجی محمد خانرا نظر نگاه
داشت اما حاجی محمد بی ملاحظه و مداهنه با علیقلیخان سخن کرد مقدماتی که محض خیر اندیشی آن
بی سعادت بود برطبق عرض نهاد و بی تکلف وجود حاجی محمد در میان باغیان بجهت اظهار مراتب امید
و بیم دخل عظیم داشت و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد کمند رای راجه
اودیسه و شرح این سخن اجمال آنکه ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت جنوب واقعست و لوای
تسخیر هیچ یک از سلاطین بر حواشی آن ولایت راه نیافته و راجه اودیسه بوفور جمعیت و کثرت
فیل از اکثر زمینداران ممتاز بود و درینولا که کمند رای بحکومت آن مملکت گوشه اقتدار نهاد
ابراهیم سور که در وقایع سابق نام او مذکور شده از تسلط سلیمان کرانی براجه اودیسه پناه برد و راجه بتخجی
و جاگیر و انواع امداد و معاضدت نمود و هر چند سلیمان کرانی سعی بجای آورد دست تصرف و قدرت
بران ملک نیافت درینولا رای جهان آرای حضرت خاقانی بالهام ربانی چنان تقاضا فرمود که یکی از قدمای
درگاه را نزد راجه مذکور فرستاد بجلایل الطاف و اعطاف بادشاهی مستمال و مستظهر گردانند لاجرم
حسن خان خزانچی را با منهابادفروش که زبان دان آن قوم بود رخصت فرمودند و فرمان جهان مطاع عز
صدور یافت که چون سلیمان کرانی بمعاضدت و معاونت علیقلی حرام نمک کمر ادبار بسته هر گاه او متوجه
کومک این بی سعادت شود باید که تو بولایت بنگاله در آمده از تاخت و خرابی آن ولایت دقیقه نامرعی

نگذاری و راجه بحکم بادشاهی مفتخر و مباهی شده مراسم استقبال و لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم
رسانید و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و دیگر نفایس گرامی مصحوب حسن خان بدرگاه معلی فرستاده
عرضداشت نمود که اگر سلیمان قدم از اندازه خود بیرون نهاده بکومک علیقلیخان شتابد من با جمعیت
خود ابراهیمخان را که مدعی سلطنت است همراه گرفته بولایت درآمده کارپردازی بظهور رسانم که عبرت
جمع بخت برگشتهای سیاه روزگار شود حسنخان خرجی و مهمات برآمد وکیل راجه اودیسه
متوجه درگاه عرش اشتباه شده در حینی که موکب جهانگشا از سفر فتح و ظفر مراجعت نموده بمستقر
خلافت نزول اجلال فرمود سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح این ایام فرار نمودن خواجه
عبدالمجید آصفخانست و شرح ماجرا آنکه از آن باز که آصفخان فتح ولایت گدهه نموده خزاین و دفاین
قلعه چوراگده بی شریک و مدعی بتصرف آورد و عالم عالم زر و سامان که از حساب و شمار بیرون بود
نصیب او شد دندان طمع فرو برده هیچ از آن غنایم بدرگاه گیتی پناه نفرستاد و حضرت خاقانی از کمال
مروت و وسعت حوصله اصلا در مقام بازپرس نشدند اما از آنجا که گفته اند که الخاین خایف همواره این
رهگذر در بیم و هراس می بود و ارباب کفاف و اهل غرض مقدمات ترتیب داده بعرض بندگان حضرت
میرسانیدند و با آنکه حضرت خاقانی ملتفت حروف آن مردم کمتر میشدند لیکن چون ماجرای مجلس بهشت
آیین باصفخان میرسید باعث ازدیاد توحش و تردد و موجب فزونی بیم و هراس او میشد درینولا که او را
بتعاقب علیقلیخان تعیین فرمودند بسخن سرایی جمعی از فتنه انگیزان واهمه طلب توهم عظیم بر خاطرش
راه یافت و شبی با وزیرخان و دیگر معتمدان خود از قبله دین و دولت روی تافته راه ادبار تملش
گرفت و بجانب گده شتافت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعمخان خانخانانرا با [illegible]
آن لشکر تعیین فرمودند و شجاعتخان را با جمعی از بهادران خدمت طلب بتعاقب آصفخان رخصت نمودند
و شجاعتخان وقتی بکره رسید که آصفخان در مقام تهیه سفر گدهه بود شجاعتخان جمع اسباب که بر کشتیها
نشسته از آب گذرد آصفخان آگاه شده بر کنار آب آمد و میان او و شجاعتخان جنگ درگرفت
و تمام آن روز به تیر و تفنگ زد و خورد کردند و چون پرده ظلمانی شب درمیان آمد آصفخان

فرصت غنیمت شمرده براه ادبار شتافت و فتح خان وقت بامداد از رفتن او اطلاع یافته
بسرعت هر چه تمامتر تعاقب او کمر همت بست و چون افغان اول شب بدر رفته بود و فاصله خیلی شده
نتوانست باو رسید ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین بوس سرافرازی یافت
و از وقایع این ایام فرستادن قلیچ خانست مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس سابقا نگاشته
کلک بیان گردید که قلیچ خان نزد فتح خان بتفتیش رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا بجونپور
نزول اقبال فرماید فتح خان بتارک ادب شتافته فیل تخت بلند را برسم پیشکش همراه آورد
درینولا که جونپور مستقر رایات جلال شد قلیچ خان را باز بهمان مهم فرستادند که شاید او را
راه سعادت هدایت نماید و چون قلیچ خان برهتاس رسید اگرچه بظاهر ملایمتها و لابه گریها
ازو بظهور آمد اما چون طینتش بشقاوت مجبول بود بمواعید کاذبه و مقدمات باطله روز میگذرانید
و قلیچ خان مقاصد باطنی او را از نقوش پیشانی دریافته روی مراجعت بدرگاه معلی نهاد بخشیدن جرائم
علیقلیخان خانزمان باستشفاع منعمخان خانخانان چون علی قلی خان حق ناشناس مدتی ممتد در
برابر لشکر فیروزی اثر نسبت مخذولان دیگر مثل سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته
بجانب ولایت سروار فرستاد که از انطرف بمیان ممالک محروسه درآمده غبار فتنه و شورش
برانگیزند رای جهان آرای خاقانی اقتضا نمود که فوجی از بهادران عرصه کارزار بر سر آن مخذولان
برگشته روزگار تعیین فرمایند که از هر جا سر شورش بر آرند باطفای نایره فتنه آنها همت گمارند و برین
شاه بداغ خان و سعد خان و قیا خان و حسن خان و باقیخان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلمه
خان و محمد امین دیوانه و بیک نوری و نور الدین خان و سلیمان و فتوی افغان و دیگر بهادران جانسپار
بسرکردگی میرمعز الملک تعیین فرمودند و افواج قاهره تا کرینه خیرآباد عنان مسارعت باز نکشیدند
و درینوقت منعمخان بایلغی لشکر مقرر شد علیقلیخان این معنی را از امداد استغنی دانسته بتجدید
مراسم آشنائی و دوستی قدیم نموده برسل و رسایل سلسله جنبان روابط سابق و لاحق گردید اولا
بی بی سرو قد نام عورتی را که در خدمت حضرت فردوس مکانی بدوام حضور شرف اختصاص داشت

نزد منغمخان فرستاده بندکان نسبتهای گذشته نموده مردم کاردان متعاقب یکدیگر روان ساخته
حرف ندامت وخجالت درمیان آورد ومنغمخان حقیقت حال بدرگاه پادشاه جرم بخش عذرپذیر
عرضه داشت نموده استعفای جرایم او کرد وباانکه حضرت خاقانی را اشراف قلوب این بی سعادتان
بروجه اتم دست داده بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان وصلاح وقت قلم رد بر التماس او نکشیدند
وخواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منغمخانرا بنوید عواطف ومراحم شاهنشاهی
مستظهر گردانیده بر حقایق کار ووقایع اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح وطرز معامله دریابد عرضه داشت نماید
وچون منغمخان بقبول این ملتمس قوی دل وشگفته خاطر گردید بعلیقلیخان نوشت که حصول این مقصود
وتیسیر این مطلب بنامه وپیغام بروفق مرام صورت پذیر نیست اگر مفاوضه ومکالمه قرار دهند
وباهم بی پرده وحجاب سخن کنیم بصواب قریب تر خواهد بود لیکن چون در افواه شهرت یافت که عادل
ولد شاه محمد قندهاری وجمالخان بلوچ ودیگر فداییان جان نثار از درگاه والا طلبیده آمده اند که کار آن
مدبر بدسرانجام بانجام رسانند علیقلیخان از فرط توهم بدیدن منغمخان جرات نمی نمود تا آنکه مقرر شد
که ازینطرف منغمخان واز انجانب علیقلیخان هرکدام با دو سه کس بر کشتی نشسته درمیان دریا یکدیگر را ملاقات
نمایند ودرانچه باعث نجات او باشد قرار دهند وعلیقلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته با جمعیت خود
وحسن خان تتنی وسلیمان منکلی وکالا پهار که از امرای افغانان بکوچ ملک او همراه بودند بکنار دریا آمده تمام
مردم را برلب آب دریا گذاشته خود با سه کس یکی شهریار گل دیگر سلطان محمد میرآب ودیگری قورچی
او که آهوی حرم نام داشت بر کشتی نشسته بمیان دریا آمد وازینطرف خانخانان با میرزا غیاث الدین
علی وبایزید بیک ومیرخان غلام سلطان محمد قنق که پیش منغمخان اعتبار داشت بر کشتی نشسته متوجه
گردیدند واز دو طرف دریا کنک فوج فوج وقشون قشون صفوف آراسته تماشا میکردند چون
درمیان دریا کشتیها بهم رسید علیقلیخان تنها از میان کشتی خود جسته بکشتی منغمخان درآمد وگفت
اتالیق سلام علیکم ویکدیگر را گرم دریافته نشستند وبعد از تواضعات رسمی وتکلفات عرفی
سخن از مدعا درمیان آمد وعلیقلیخان باظهار خدمات وتردد خود وفروشیها نموده اظهار

قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه رفته صورت مجلس و ملتمسات او را بعرض رسانند
و خواجه جهان را که مدار علیه امور سلطنت است همراه آورد که خاطر رمیده او را بالکل مطمئن سازد
و بر این قرار داد هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه والا رفته
ماجرای آن مجلس را معروض داشت و بموجب التماس منعمخان خواجه جهان رخصت یافت و چون باردوی منعم خان
رسید منعمخان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلیخان رود و خواجه جهان از رفتن تعلل نمود
و صریح گفت که علیقلیخان از ابتدا این کار خوش است و خالی از بی اعتدالی و حدت طبیعت نیست
مبادا امری روی دهد که باعث ندامت باشد و اگر بسیار بجد باید او را بازو گروی در عوض من بگیرند
تا باتفاق شما بروم منعمخان ابراهیمخان اوزبک را از علیقلیخان گرو طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان
باردوی منعمخان آمد این دو کدخدا بمنزل علیقلیخان رفته صحبت ممتد داشتند و روز دیگر
ابراهیم خان را نیز طلبیده در منزل ابراهیمخان صحبت منعقد گشت و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز
درین مجلس واقعشدند و منعمخان ایشان را با علیقلی صلح داد اما هر چند سعی خاطر علیقلیخان نمودند که متوجه
ملازمت شود بخود قرار نتوانست داد و بر این جرات قدم پیش ننهاد و التماس نمود که درین مرتبه
والده خود را با ابراهیمخان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم و چون خاطر از جانب مرحمت آنحضرت
جمع شود خدمتی شایسته بتقدیم رسانم که تدارک ما در خور باشد متوجه زمین بوس خواهم شد و بهمین قرار
داد و روز دیگر والده خود را با ابراهیمخان و فیلهای نامی خود مثل بالسندر و اچپله و غیره برسم پیشکش
روان ساخت و حاجیخان سیستانی را که درین مدت نظربند نگاه میداشت نیز همراه نمود و منعمخان و خواجه جهان
والده علیقلیخان و ابراهیم خان را با حاجی محمد سیستانی و فیلان پیشکش همراه گرفته متوجه درگاه عرش
بارگاه گردیدند و خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن افکنده سر و پای برهنه بحضور برد و در کمال
عجز و زاری التماس عفو جرایم این بخت برگشته نمود و حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که اگرچه
متیقن ماست که این بی سعادتان بقرار داد خود ثابت قدم نخواهند بود و عنقریب در ارکان اخلاص
و اعتقاد ایشان تزلزل راه خواهد یافت معهذا بجهت مراعات خاطر تو که بس عزیز میداریم رقم عفو

بر جراید جرایم ایشان کشیده شد و جاگیرهای سابق بهمان دستور که داشتند مرحمت فرمودیم اما شرط
بآنکه تا رایات اقبال درخشد و دسایه‌گستر باشد علیقلی از آب نگذرد و چون موکب جهانگشا مستقر
خلافت نزول سعادت فرماید وکلای ایشان بدیوان اعلی حاضر شده اسناد جاگیر درست نمایند و برطبق
آن اسناد جاگیر درست نمایند و برطبق آن اسناد محال متعلقهٔ خود را متصرف شوند خانخانان از نوید این
مرحمت کلهٔ گوشهٔ تفاخر باوج عز رسانید و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن ابراهیم‌خان فرو آوردند
و چون بحرم سرای مقدس تشریف فرمودند والدهٔ علیقلیخان روی خاک عجز و زاری نهاده شروع در خضوع و
خشوع کرد و شهنشاه مسیحادم آن پیرزال منحنی را که از غم فرزندی اعتدال خود در مقی تیش نداشت نوید
این مرحمت عظمی زنده جاوید ساختند و در خلال این حال خبر جنگ بهادرخان و اسکندرخان با اولیای دولت
معروض بارگاه اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلیخان جانب سروار
شتافته غبار فتنه و فساد بر انگیختند و بتاخت و تاراج ولایت دست گستاخی دراز ساختند فوجی عظیم نیز
کردکی میر معز الملک تعین شد که آن حرام نمکان را تنبیه و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج دریامواج
سکندر و بهادر قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام تزویر و تدبیر درآمدند و بمیر
معز الملک و دیگر امرا پیغام فرستادند که ما را چه حد و یارای آنکه بتقابل افواج قاهره قدم جرأت پیش
نهیم استدعا آنست که وسیلهٔ استعفای جرایم ما شده غبار خجلت از چهرهٔ احوال ما پاک سازید و مجموع فیلان
نامی که باعتضاد اقبال روزافزون بدست آورده‌ایم و ممکن که باعث مجرای ما شود بجالب الوقت بدرگاه
کیوان بارگاه میفرستیم و چون رقم عفو بر جرایم این گناهکاران کشیده شود بخاطر مطمئن متوجه زمین بوس
میگردیم میر معز الملک که بر قول و فعل ایشان اعتماد نداشت خاطر در کرد و مقدمات باطل نمود و بفراست دریافت
که محض فریب و دفع الوقت است و در جواب نوشت که صفحهٔ حال شما بارقام جرایم و آثام خیانت سیاه شده
که بحک و اصلاح اصلاح‌پذیر باشد و معهذا متیقن ماست که زبان شما را با دل اصلا و قطعاً آشنایی نیست
و سخن شما از فروغ راستی بهره ندارد بعد ازین فیما بین تیر و شمشیر قاصد و پیغام است مرتبهٔ دیگر بهادرخان
نزد میر معز الملک کس فرستاده پیغام کرد که اگر تجویز نمایند معاملهٔ غایبانه را بمشافهه قرار داده

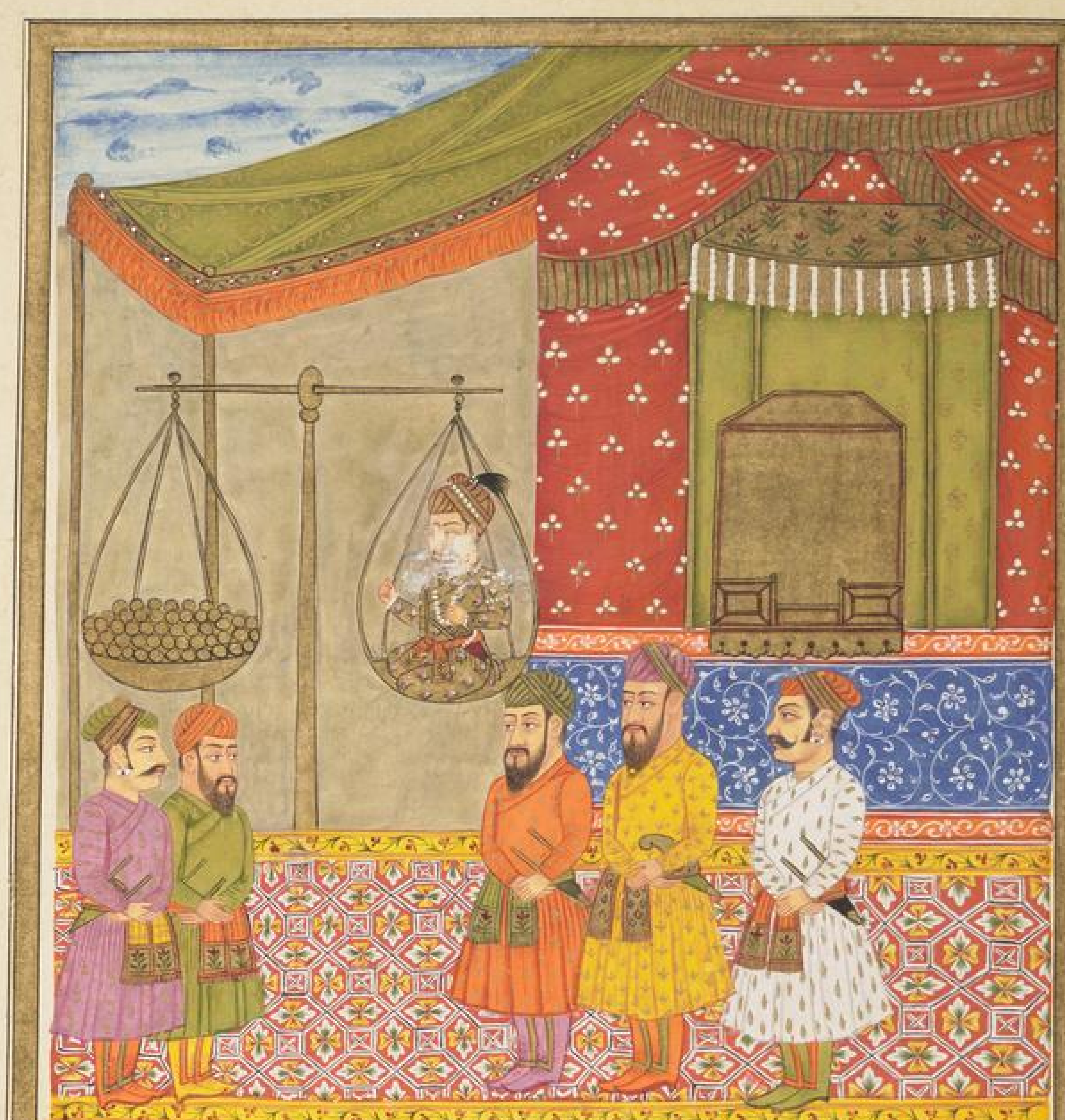
ملاقات کنیم و بنوعی که تشفی خاطر شما شود ارکان اخلاص بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول
نموده با معدودی از اردوی خود برآمد و بهادر خان نیز از انجانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفت و شنود
بسیار میر معز الملک بتفرس دریافت که مقصد بهادر خان بروزگذرانیدنست و هر گاه قابو یابد تقصیر
نخواهد کرد لهذا اصلح صورت پذیر نیست و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه
تودرمل را رخصت فرمودند که ضمیمه عساکر اقبال بوده اگر مصلحت وقت دانند بخت برگشتهارا
بشاه راه سعادت هدایت نمایند والا سزای کردار ناپسند در دامن روزگار آنها نهاده تنبیه و تادیب
براصل فرمایند لشکر خان و راجه تودرمل که بعساکر فیروزی مآثر ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که
قصد آن بدسگالان غدر و فریبست و ادای این کار بغیر شمشیر آبدار صورت پذیر نه لاجرم بجنگ قرار
داده همت بترتیب صفوف و تسویه افواج گماشتند و بعد از تعیین جوانغار و برانغار و هراول و قول
متوجه عرصه پیکار شدند و باغیان نیز ترتیب قرار داده فوجی بسرداری بهادر خان و فوجی باهتمام
اسکندر خان و فوجی باهتمام یار محمد برادرزاده سکندر و یار محمد را هراول ساخته در برابر آمدند و هراول
طرفین بیکدیگر درآویخته غنیم را برداشتند و یار محمد که ابروی لشکر حرام نمکان بود بر خاک هلاک افتاد
و بسیاری از مخالفان علف تیغ خون آشام شدند و سکندر نیز تاب مقاومت نیاورده خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته راه گریز پیش گرفت و بهادران عرصه اقبال تعاقب او شتافته بهر کس از گریختگان رسیدند
خونش بر خاک ریختند درینوقت سیاه آبی پیش آمد و هزیمت یافتها خود را بامید ریغ در آب زده بسیاری غریق
بحر فنا گردیدند و چون اولیای دولت را فتحی چنین روی نمود سپاهی بتاخت و تاراج مشغول شدند و ازین
رهگذر تفرقه در جمعیت سپاه منصور افتاد و بهادر خان که در کمین ایستاده انتهاز فرصت داشت قابو دانسته
خود را بفوج جوانغار عساکر اقبال رسانید و در عین زد و خورد شاه بداغ خان از اسپ جدا شده بقید
غنیم افتاد و درینوقت بعضی از کوتاه همتان را توفیق یاری نکرد و ناصر قلی و جمعی از منافقان کافر
نعمت خاک بی حقیقتی بر فرق همت خود بیخته بحرامخواران پیوستند و بهادر خان فوج جوانغار را
درهم نوردیده خود را بقول رسانید و مردم قول سررشته ثبات از دست داده عار بی همتی بر خود

پسندیدند و اکثر بی‌خانک از عرصهٔ نام و ننگ برآمدند و چنین فتحی در لباس شکست روی نمود
و روز دیگر امرا آنجا فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شدند و عرضه داشت بر کیفیت حالات روانه
درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون در این چند روز بالتماس خان خانان رقم عفو بر جرایم علیقلیخان و سایر اجرام
نمکان کشیده شده بود در هنگام بازپرس نماید فرمان طلب باز ارسال فرمودند و از جمعی که در آن خدمت
کوتاهی شده بود فراخور تقصیر خود معاتب و مخاطب کردیدند و در توقف خاطر فیض مظاهر بسیر و تماشای
قلعه چنار رغبت فرمودند و از اسپ فخار الحجرات جونپور گذاشته نهضت موکب عالی بدان صوب اتفاق افتاد
و در نواحی قلعه چنار چند زنجیر فیل شکار نموده و تماشای قلعه فرموده عنان مراجعت به بنارس معطوف
داشتند و در توقف بمسامع جلال رسید که موکب اقبال بسیر قلعه چنار نهضت فرمود علیقلیخان بسر جادهٔ
حلم بجیده بر خلاف قرارداد گستاخانه از آب گذشته بمحمدآباد آمد و مردم خود در انغازی پور و بسیار فرستاده
لاجرم آتش قهرمان جهانسوز اشتعال یافت و نایرهٔ غضب در جوش و خروش آمد و منعمخان را عتاب
و مخاطب ساخته فرمودند که با آنکه حقیقت بیدولتی و ناراستی او متیقن ما بود بالتماس و الحاح تو از چنین
گناه عظیم آن سیاه گلیم گذشته بودیم و مکرر بزبان الهام بیان گذشته بود که این بی‌سعادت تنک
حوصله بر شاه راه فرمان پذیری ثابت قدم نخواهد بود و هنوز رایات جهانگشا درین نواحی است که آن
بخت برگشتهٔ حق ناشناس نقض عهد نموده قدم از جادهٔ ادب بیرون نهاده است منعمخان از انفعال
در مشی افکنده خواست که بزمین فرو رود   خواجه جهان و مظفرخان و راجه بهکونت داس را
بمحافظت اردو گذاشته با فدائیان جان نثار بطریق الغار متوجه تنبیه و تادیب آن حق ناشناس شدند
و حکم فرمودند که اشرفخان و والدهٔ علیقلیخان را در قلعهٔ جونپور مقید نگاهدارد و در اثنای راه جعفرخان تکلو
و قاسم علیخان را برسر غازی پور تعین نمودند و چون بهادران نصرت قرین بقلعهٔ غازی پور رسیدند حرام
خواران از برجی که متصل بدریای گنگ بود برآمده خود را در آب زدند و بمحمدآباد رفته علیقلیخان را
از صورت حال آگاهی بخشیدند و علیقلیخان سراسیمه و مضطرب با جمعی خود را بکنار آب رسانیده بر کشتیها
که بجهت چنین روزی مهیا داشت سوار شده از آب گذشت و موکب جهانگشا آن شب عبره

تمام ترطی مسافت نموده فیل سوار از دریای جون عبور فرمودند و صباح ان روز بار دوی او
رسیدند و تمام خیمه و اسباب علی قلیخان که گذاشته بود بتصرف بهادران
لشکر منصور افتاد و فیل بخشیت نام که از فیلان مست نامی او بود
بدست درامد و از انجا مجنون خان قاقشال و مرزا نجات خان و جمعی را
منقلای لشکر ظفر اثر ساخته رخصت پیش فرمودند و هنوز فوج بادشاهی
قطع مسافت می نمود که علیقلی از آب سرو گذشته خود را بساحل سلامت
رسانید و سردار خان پسر اسلامخان برادر فرخ حسین بهدایت
توفیق از غنیم جدا شده سعادت رکاب بوس دریافت و فوج منقلا
که بکنار آب رسید کشتیها مملو از اموال و اشیای علیقلیخان و مردم او بدست
سپاه منصور افتاد و ظاهرا که منعم خان که بیشتر کس فرستاده علیقلیخانرا
از الغار بادشاهی اطلاع بخشیده بود که نبد کانحضرت بنفس نفیس متوجه
تنبیه و تادیب او شده اند مبادا پای ادبار قایم داشته خود را روسیاه
ازل و ابد و مطعون خاص و عام سازد آن سرگشته وادی ضلالت
از استماع این خبر از آب گذشته یک جلو خود را بقلعه چیلو باره رسانید
و چون درینطرف کشتی نبود و از ان دریای ذخار بی کشتی عبور دشوار می نمود
آنحضرت کنار دریا را گرفته تا برابر قلعه چیلو باره تشریف بردند و چون فوج
غنیم نمایان شد تفنگ بسیار بدست مبارک خود انداختند و علی
قلی از سطوت لشکر جلال در برابر نتوانست استاد و فوج کرده بیشتر روان شد
و روز دیگر موکب اقبال متعاقب او تا قصبه مو نهضت فرمود و درین راه
غریب درخت زاری بود و انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان
میشدند و جوانان قادر انداز به تیر و تفنگ شکار می فرمودند



و درحدود قصبه مؤ خبر آمد که بهادرخان بیخبر خود در قلعه جونپور رسانیده
وچون اشرفخان در استحکام قلعه مراسم حزم و احتیاط بکار نبرده بود دروازها
گذاشته بدرون درامد و در قلعه راسوخت و والده خود در اخلاص ساخته اشرفخان را
مقید کردانیدند و شهر جونپور را تاخت و تاراج نموده بمدن بنارس که بزمانه اشتهار دارد
شتافت و تحیل که خود را باردوی معلی رسانیده دست گستاخی دراز سازد بنابرین موکب جهانکشا
از کنار آب سرو عنان معلی و دت معطوف داشته متوجه اردوی ظفرقرین شد و در قصبه نظام اباد
مجلس وزن مبارک انعقاد یافت وجشن پادشاهانه ترتیب فرموده باقسام نقود
وانواع اجناس بیکر کران بارشهریار کوه وقار را سنجیده دامن دامن زر وجوهر
خرمن امتعه باهل امید و ارباب احتیاج قسمت نمودند و چون دار الفتور



جونپور بقدوم فیض لزوم مورد امن حضور گردید افواج قاهره بتعقب علی قلی و سایر اعیان
برگشته روزگار تعیین فرمودند و حکم قضا مثال از قهرمان جلال عز ارتفاع یافت که تا علیقلی را ادب
نسازند قدم همت از تعاقب او باز ندارند حق ناشناس که از شدت غضب بادشاهی آگاهی
یافت یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگرست ناگزیر میرزا میرک رضوی را که از مصاحبان
معتبران او بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرد و بزبان لابه زبانی عذر
تقصیرات خود خواسته مجدد دامنگیر منعمخان روی شفاعت آورد اما منعمخان از غایت بیم و هراس باین
گستاخی و التماس جرات و دلیری نمی نمود آخر جمعی از ارباب عزت مثل امیر مرتضی شریفی و
مخدوم الملک و شیخ عبدالنبی صدر را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارت ملایم اظهار این
التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند و هر چند بر خاطر اشرف مظاهر خبث باطن و بدنهادی را
ان بی سعادتان متیقن بود و میدانستند که مقصود اصلی این بیدولتان وقت گذرانیدنست و هیچ وجه

ضبط احوال خود نمیتوانند نمود معهذا چون آنحضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر می‌شناختند
بتازگی دریای مکرمت بجوش آمد و زلات جرایم اینها بزلال عفو شسته و شو یافت و حکم شد که
میر مرتضی و مخدوم الملک و معین خان فرنخودی نزد علیقلی رفته بنوید بخشایش او را سرافراز کنند
بشرطی که بعد ازین پای گستاخی از جادهٔ ادب و شاه راه اخلاص بیرون ننهند و در مراتب جانسپاری
و خدمتگاری ثابت قدم باشند و فرستادها نزد علیقلی خان رفته بموجبی که حکم شده بود قرار دادند
و بتاریخ چهارم اسفندار مذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال [illegible]
بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و درین راه جنید کرانی برادرزادهٔ سلیمان کرانی حاکم بنگاله
در بارگاه سلاطین پناه آمده سعادت زمین بوس دریافت و مشمول مراحم خسروانه و عواطف خاقانی گردید

از جلوس اشرف اقدس

درینولا که رایات جهان آرای خاقان گیتی ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال انداخت
کوکب انوار آفتاب عالمتاب نیر برج حمل پرتو حضور بر سر اوراق افکند و بعد از سه ساعت و یازده دقیقه روز
دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سه هجری نبوی بیت الشرف خویش تحویل فرمود سال یازدهم
از مبدأ جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد روز فروردین نوزدهم ماه
الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه آگره تشریف ارزانی داشتند و روزی
چند در منازل دلگشای شهر بعیش و عشرت گذرانیده بمعمورهٔ نگرچین که دران بازگی عمارات عالی اساس
یافته بود توجه فرمودند و منعم خان خانخانان و مظفر خان که بجهت انتظام علیقلیخان گذاشته
بودند بعهد و سوگند که از لوازم استحکام سلسلهٔ ظاهر است برخوی خاطر جمع کرده
متعاقب آنحضرت رسیدند و مظفر خان بنا بر توهمی که از جانب منعمخان دریافته بود
از آتاوه ایلغار نموده بیشتر بسعادت آستان بوس اعزا امتیاز گرفت و بعضی مقدمات

[illegible]

که شیوهٔ اخلاص و راست اندیشی منافات دارد از منعم خان و سایر امرا بموقف
عرض رسانید و بعد ازو منعم خان با دیگر سران سپاه آمده دولت زمین بوس
دریافت و شکر خان را از منصب بخشیگری معزول ساخته خواجه جهان را نیز معاتب
گردانیدند و مهر اشرف اوزک که حوالهٔ خوجه جهان بود ازو گرفته رخصت سفر
حجاز فرمودند و تنبیه ایشان باعث عبرت و آگاهی منعم خان شد و باز
بشفاعت بعضی از مقربان بساط عزت گناه خواجه جهان را بخشیده در ملازمت
نگاه داشتند و چون در آغاز جلوس ابدپیوند که بیرام خان وکیل السلطنه بود ارباب
وزارت جمع ممالک محروسه را از روی تخمین و قیاس سرسری بسته
بنا بر کثرت سپاه و تنگی ملک مناره برفی ساخته بمردم تنخواه می
نمودند و درینولا که جای چندین سلاطین والا شکوه متصرف اولیای
دولت افتاد و ممالک محروسه توسعهٔ عظیم پیدا کرد مظفر خان که حل
و عقد امور سلطنت و انتظام مهام مالی و ملکی برای رزین او مفوض بود حکم
فرمودند که قانونگویان و چودهریان پرگنات را بدرگاه گیتی پناه حاضر ساخته حال
حاصل را از قرار واقع متحصص نموده جمع ولایات را از روی عدالت و نفس الامر معین سازند
و کل سپاهی را سه دفعه ساخته تجویز علوفه فرمودند اول را چهل و هشت هزار دام سالیانه
دوم را سی و دو هزار دام سیوم را بیست و چهار هزار دام و با امرا در خور ان جاگیر
مقرر شد که هر کس چند سوار موجود نگاه دارد و مدتی این دستور العمل معمول دیوان اعلی بود
تا آنکه ضابطهٔ داغ بمیان آمد چنانچه در جای خود نگاشتهٔ کلک بیان خواهد گشت انشاء الله
تعالی و درین ایام عشرت فرجام که معمورهٔ نگرچین بفر شکوه خاقان گیتی ستان محسود بلاد
هفت اقلیم بود آنحضرت همواره بنشاط چوگان بازی و قبق اندازی و ورزش اسپ تازی
میفرمودند و از افراط ذوق چوگان بازی بجدی رسید که گوی آتشین اختراع فرموده

درشبهای تار چوگان می‌باختند و خلاصهٔ اوقات شبا روزی صرف این
شغل پسندیده ساخته بچوگان اقبال گوی مراد از حریفان روزگار می‌ربودند





و همدرین ایام بعرض مقدس رسید که عبدالله خان اوزبک را بموجب قرارداد جهانگیرخان
از گجرات اخراج نموده و آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت باز بصوبهٔ مالوه آمده غبار فتنه در آنسو
مرتفع گردانیده و شهاب الدین احمد خان با لشکر شایسته بر سر او رفت و نزدیک بود که دستگیر
شود بهزار جان کندن خود را از چنگ نهنگان بیشهٔ وغا خلاص ساخته نزد علیقلیخان شتافت
و در انجا اسیر زندان فنا گردید و از سوانح این سال اقبال طراز تعین فرمودن مهدی قاسم خانست
بحکومت ولایت گدهه که در اوراق سابق سمت ذکر یافته که آصفخان در خارج و قبضهٔ سردار

بسپاه مغلان

قاسمخان که ... [illegible]

سپاه منقلا بود بمحض توهم دور از کار راه فرار پیش گرفته بولایت کده‌هه شتافت و مدتها در آن
زاویه ناکامی بسر می‌برد تا رایات جلال ظلال اقبال مستقر اورنگ خلافت افکند و مهدی
قاسمخان آصفخان تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ صحرای ادبار شده به بیشه‌های سنجی و جنگلهای تنگ
پر درخت پناه برد و مهدی قاسم خان بآن ولایت درآمده جابجا تهانها گذاشت و از نظم و نسق
آن ملک بخوبی خاطر وا پرداخته تعاقب آصفخان شتافت و علیقلی که پیوسته در کمین فتنه و ترتیب
اسباب بغی و شورش بود فرصت غنیمت شمرده برسل و رسایل او را بجانب خود کشید و آصفخان ترغیب
و نوازش آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده با برادر خود وزیرخان نزد علیقلیخان رفته در جونپور او را دید
و بجهت ترفع و تکبر علیقلیخان صحبت در میان اینها راست نیامد چنانچه همه آن در جای خود نگاشته کلک
وقایع رقم خواهد شد و از سوانح این ایام سفر گزیدن یوسف محمد خانست بنزهت سرای جاوید او پسر
شمس الدین محمد خان اتکه است و بنسبت کوکلتاشی حضرت خاقانی کلاه گوشهٔ مفاخرت بچرخ می نهاد
و از کثرت جاه و حشمت و فراهم آمدن اسباب دولت و مکنت بباده پیمائی افتاده از افراط شرب
حرارت غریب بر مزاجش طاری شد و استیلای مرض صحت را از شهربند مزاج اخراج نمودند و روح از
تنگنای کالبد عنصری بفضای عالم قدس شتافت و از غرایب آنکه در نگر چین فوت کرد و روز دیگر که
نعش او را بدار الخلافه آگره آورده بخاک سپردند هنوز بدنش گرم بود و حضرت خاقانی از کمال مروت و
قدردانی اظهار تأسف و تألم بسیار فرموده ناگزیر بدلجوئی والده‌اش جیجی و دیگر بازماندهای او پرداختند
و از وقایع این سال رفتن مهدی قاسمخانست بسفر حجاز چون بیمامن عواطف حضرت خاقانی بحکومت و ولایت
کده‌هه سرفرازی یافت و چنان ملک وسیع بتصرف او درآمد حوصله‌اش بانتظام آن وفا نکرد چنانچه باید
بضبط آن نتوانست پرداخت و ترک اسباب ریاست نموده دست از کار دنیوی باز داشت و بی
تحصیل رضای آنحضرت که سرمایه سعادت ابدیست متوجه زیارت خانه مبارک شد چون
حقیقت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان نارنجی و کاکر علیخانرا با فوجی آراسته بمحافظت آن ملک
رخصت فرمودند نهضت موکب اقبال بدفع فتنه مرزا محمد حکیم و عرض دیگر سوانح و وقایع دریتولا.

جلال رسید که مرزا محمد حکیم باغوای جمعی از فتنه سازان خانه برانداز قدم از جادهٔ ادب بیرون نهاده
متوجه لاهور است و شرح این داستان آنکه چون مرزا سلیمان دو سه مرتبه بکابل آمده بی نیل مقصود مراجعت
نموده تا امرای پادشاهی در کابل بودند دست قدرت از دامن آن ملک کوتاه میداشت و درین ایام که
کومک پادشاهی عنان معاودت بهندوستان معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم باز بهمان اراده
باطل آتش نهاد همت نارسائی خود ساخت و چون مرزا حکیم ازین معنی آگاهی یافت تاب مقاومت نیاورده
قلعه کابل را بمعصوم کوکلتاش خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که مدار علیه او بود بجانب لشکر دره
و غوربند شتافت و مرزا سلیمان سخت از روی قدرت و استیلا آمده قلعه را محاصره نمود و کابلیان
سر در راه اخلاص نهاده بلوازم قلعه داری و جانسپاری همت گماشتند چون مرزا سلیمان کمند قدرت
از تسخیر آن کوتاه یافت و شنید که مرزا محمد حکیم در غوربند است خواست که بتزویر و تلبیس کار از پیش
برد لهذا حرم بیگم را که کلید عقل او بود بجانب غوربند فرستاده بمرزا پیغام داد که شما را از فرزند
صلبی خود عزیز میدانیم و بعهد انسبت دامادی ضمیمه آن شده حاشا که بغیر از خیراندیشی شما امری بر
خاطر راه یابد و عجب که باغوای اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را از ینجانب مشوش ساخته
باعث پراگندگی و تفرقه احوال خود شده اید و درین مرتبه مقصد از آمدن آن بود که بنیان روابط اختصاص
و اساس محبت و اخلاص استحکام داده بعهد و میثاق جمعیت خاطر بهم رسد مرزا محمد حکیم ازین مقدمات
معقول فریب خورده مقرر ساخت که در موضع قراباغ با بیگم ملاقات نموده بعهد و شرط استحکام روابط
یکجهتی نماید و باین عزیمت چندی از معتمدان خود در پیش فرستاد که بسوگندان غلاظ و شداد خاطر از
مکر و غدر بیگم مطمئن سازد بعد از آن مرزا آمده با بیگم ملاقات نمایند و چون فرستادها از بیگم سوگندان مغلظه
شنیدند نزد مرزا رفته قرار دادند که بقراباغ آمده یکدیگر را ببینند و بیگم این معنی را از تایید اطلاع
خود دانسته مسرعی نزد مرزا سلیمان فرستاد که تمام اردو را با سپاهیانی که سپاهی قابلند درگرد
قلعه گذاشته خود با مردم جریده الغار نموده در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشد که چون مرزا محمد حکیم برسد
از کمین گاه برآمده او را دستگیر سازد مرزا سلیمان از استماع این مژده شتاب خود را بحوالی

قراباغ رسانیده در پس پشته منتظر کمین نشست و فرستادهای میرزا از سوگندان بیگم فریب خورده
تحریص آمدن بقراباغ نمودند و جمعی از ملازمان میرزا باین قرارداد راضی و راسخ شدند مگر باقی قاقشال
که مانع رفتن بود و میگفت که ازین طرح و طرز بوی خیر نمی آید و آثار غدر و فریب از وضع و خطاب احوال ظاهر
و بیگم میخواهد که شما را بدام میرزا سلیمان اندازد و معهذا میرزا محمد حکیم متنبه نشده با چندی از مقربان و معتمدان
خود روانه قراباغ شد و در اثنای راه یکی از کابلیان که همراه میرزا سلیمان آمده بودند از وجدا شده
خود را بمیرزا محمد حکیم رسانیده حقیقت غدر میرزا سلیمان اظهار ساخته خاطرنشان نمود که در پس فلان
پشته با جمعیت خود ایستاده منتظر آمدن شما است و من امشب از ایشان جدا شده خود را بخدمت
شما رسانیدم میرزا محمد حکیم بمجرد شنیدن این سخن عطف عنان نموده بجانب کابل حرکت شتافت
و چون میرزا سلیمان ازین معنی آگاهی یافت بتعاقب روی نهاد و بچندی از همراهان میرزا رسیده دستگیر ساخت
باقی قاقشال چنداول میرزا شده با برادران خود عقب سر میرزا نگاه داشته می آمد یکبار بدخشیان
زور آورده نزدیک بمیرزا رسیدند باقی قاقشال بزور بازوی همت و پای مردی اخلاص داد مردانگی
و شجاعت داده دشمنان را نگاه داشت تا میرزا قدری راه طی نمود و با محنت از جنگ ایشان نجات
یافت و میرزا سلیمان تا سنجد دره تعاقب نموده عنان باز کشید و اکثر اسباب و اثقال میرزا بدست
بدخشیان افتاد و چون شب شد میرزا محمد حکیم در پناه دره فرو کش کرده کسان بغوربند فرستاد که اسباب
و اسبابی که در آنجا است آوردند و از آنجا کوچ کرده براه کوتل بولایت اوزبکان درآمد و خواجه حسن نقشبندی
و چندی چنین کنکاش دیدند که نزد پیر محمد خان حاکم بلخ رفته و ازو کومک گرفته کابل را مستخلص سازند
باقی قاقشال راضی نشد و گفت که صلاح حال درینست که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درین وقت خواجه حسن
نقشبندی با چندی ترک همراهی میرزا نموده ببلخ شتافت و باقی قاقشال با رای صایب و اعتقاد صادق
باتفاق برادران و جمعی دیگر از فرمان بران راه اخلاص و وفا در ملازمت میرزا بغوربند آمدند و از راه انبا
و بجرا و بجلال آباد و از آنجا به پشاور و از پشاور بکنار آب نیلاب آمده از دریا گذشتند و درین اثنا عرضی را سر کرده
عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح و وقایع حوادث بدرگاه ارسال داشتند و آنحضرت از کمال عاطفت

و مرحمت سلسله رحم منظور داشته خوشخبر خان را که از یساولان حضور بود با نقود فراوان و اجناس بی
پایان و اسب و خلعت و فرمان متضمن بر انواع مکرمت و مرحمت نزد مرزا فرستادند و حکم شد که امرای
پنجاب با لشکر شایسته بکومک مرزا رفته تسکین فتنه و شورش مرزا سلیمان نمایند و کابل را از چنگ
تغلب و تصرف او برآورده بملازمان مرزا سپارند چون خوشخبر خان بملازمت مرزا رسید مرزا استقبال
فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشحون مشمول انواع
تفقدات و تلطفات کردید لیکن فریدون خان که پیش ازین بچندگاه از درگاه معلی بجهت انتظام مهام
سرکار مرزا رخصت یافته بود که چون مرزا خردسال و بی تربیت است و جمعی از فتنه انگیزان بد اندیش
برگرد او فراهم آمده اند محافظت احوال او نماید و نگذارد که ابقیم مردم برگرد و پیش او راه یافته خار انداز
دولت او کردند درین وقت آن حق ناشناس بخلاف ترقب و توقع مقدمات لاطایل و ارادهای باطل
پیش نهاد خاطر مرزا ساخت و صورت گرفتن لاهور را در چشم کوتاه بین مرزا بسهل وجهی جلوه داده
تحریک نمود که خوشخبر خان را مقید باید کرد اما مرزا بآن معنی راضی نشد و خوشخبر خان را رخصت نمود
که بدرگاه آسمان جاه شتابد و سلطان تغلقی نام نویسنده که مردود درگاه شده بکابل رفته بود و از بد
و شرارت ذاتی در خدمت مرزا راه تقرب یافته خطاب لشکر خانی داشت و حسنخان خویش شهباز خان در
اشتعال نائره فتنه با فریدون متفق گشته مرزا محمد حکیم را از راه بردند و آن کوتاه فکر حق ناشناس قدم از
گلیم ادب و اندازه بیرون گذاشته روی بجانب لاهور نهاد و جمعی از اوباش که همراه بودند دست تاخت و تاراج
قصبات و قریات دراز کرده تا بهیره آمدند و میر محمد خان و قطب الدین محمد خان با سایر امرای پنجاب در مرمت حصار
لاهور همت گماشته متاهب آمدند و از استماع این شورش آتش غضب بادشاهی زبانه کشید و
حکم قضا مثال از قهرمان جلال باجتماع عساکر اقبال عز صدور یافت و مرزا محمد حکیم بظاهر دار السلطنت لاهور رسید
در باغ مهدی قاسم خان فرود آمده روز دیگر بپای قلعه رفته بترتیب عساکر و تعیین مورچلها پرداخت و امرای قلعه را
مستحکم ساخته بدفع اعدای دولت همت گماشتند و بضرب توپ و تفنگ و تیر و خدنگ هیچ متنفسی را
بپیرامون قلعه راه ندادند و حضرت خاقانی منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره گذاشته و مظفر خان

بانتظام دولت

بانتظام مهام دیوانی مقرر فرموده بتاریخ چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سوم جمادی الاول نهضت فرمودند
و چهار رایات فتح و فیروزی بجانب دار السلطنه لاهور برافراشتند چون کنار دریای ستلج مخیم
عساکر اقبال گردید منهیان دولت خبر آوردند که مرزا محمد حکیم از صیت نهضت رایات جهانگشا تاب
مقاومت نیاورده سراسیمه راه فرار پیش گرفته تا کنار آب سند عنان سرعت باز کشید و امرای پنجاب
بسعادت استقبال شتافته در حوالی لاهور بدولت زمین بوس فرازی یافتند و در ساعت مسعود و زمان محمود
دار الخلافه لاهور بفر موکب گردون شکوه رونق جاوید پذیرفت و حکم شد که قطب الدین محمد خان و کمال خان گکهر
تعاقب کابلیان نموده از ممالک محروسه برآورند و عساکر اقبال کابلیان را از آب نیلاب گذرانیدند
عنان مراجعت معطوف داشتند و مرزا کابل را از آشوب بدبختیان خالی شنیده بر جناح استعجال
شتافت و شرح حال مرزا سلیمان آنکه در آن وقت که مرزا سلیمان محمد قلی شغالی را بمحاصره کابل گذاشته
بقصد دستگیر ساختن مرزا محمد حکیم ایلغار نموده و معصوم خان قابو دانسته جمعی از تهانه داران غزنین
فرستاد که دست برد نمایند و کابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدبختیان را منهزم ساختند
و دست تطاول بر اردوی آنها گشوده غنیمت فراوان بتصرف آوردند محمد قلی دختران مرزا سلیمان را
بچار دیواری باغی در آورده استحکام داده و اهل قلعه باغ را محاصره نموده کس نزد معصوم خان فرستادند
که اگر کومک تازه زود برسد همه آنها را دستگیر سازیم او در جواب نمود که چون دختران مرزا در آنجا بند
اند کسانی از آیین مروت و حق شناسی دور است همین قدر دست برد که نصیب شد سالما غانما بقلعه
مراجعت نمائید و چون مرزا سلیمان از عذر کجی با مرزا حکیم اندیشه بود ناکام بازگردید و مجددا بلوازم
محاصره برداخت معصوم خان هر روز فوجی از دلاوران بیرون فرستاده با بدبختیان جنگ میکرد تا
آنکه زمستان بفریاد اهل قلعه رسید و علت وبا در اردوی بدبختیان شیوع یافت و چاروای بسیار
ضایع شد ناگزیر مرزا سلیمان در صلح زده قاضیخان بدخشی را بقلعه فرستاد و موما الیه از روی کاردانی
و تدبیر مقدمات ترتیب داده بانک چیزی که دستاویز مراجعت و عذر معاودت باشد صلح نموده برگردید
و مرزا سلیمان بهمین قدر تسلی شده عنان مراجعت ببدخشان معطوف داشت و مقارن اینحال مرزا محمد حکیم

بکابل رسید از جندین حوادث و تلاطم زحمات بساحل نجات رسید و چون رایات جلال معدلت
و رافت بدار السلطنه لاهور افکند عرضه داشت محمد باقی ولد مرزا عیسی ترخان حاکم ولایت ته متضمن
بر اظهار اطاعت و بندگی و با پیشکشهای شایسته بدرگاه شهنشاه سلاطین پناه رسید خلاصه مضمون آنکه سلطان
محمود خان بکری بخلاف توره و قاعده باستظهار مرزایان قندهار لشکر بولایت من کشید و تاخت و تاراج
دست تطاول دراز ساخت و چون بنده از منتسبان آستان ملایک آشیانست و اعتصام بحبل المتین این
دولت ابد قرین دارد محال متعلقه من از آسیب تسلط و تصرف او محفوظ و مصئون ماند و بتوجه آنحضرت
جنود نامعدود ایران شرمنده و خسران زده باز گردید و بعد ازین امیدوارم که بیامن توجه و حمایت آنحضرت
غبار تفرقه بر ساحت جمعیت من ننشیند و چون عرضه داشت او بوسیله مقربان بساط دولت معروض
بارگاه عز و جلال گردید فرمان قضا مثال باسم سلطان محمود بکری شرف نفاذ یافت که من بعد قدم از حد
خود بیرون ننهد و بمحال متعلقه محمد باقی خان دست جرات و جسارت دراز نسازد و از سوانح این ایام رسید
عرضه داشت منعمخان خانخانان متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد مرزا و الغ مرزا و خلاصه مضمون آنکه مرزایان
که در سرکار سنبهل جاگیر داشتند راه عصیان و طریق بغی سپرده قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود را تاخته
بجانب دهلی روی ادبار نهادند و این بنده بقصد استیصال و دستگیر ساختن انها تا دهلی آمد و از رسیدن
بنده عنان ثبات از دست داده بجانب ولایت مالوه شتافتند و مجمل از احوال مرزایان آنکه سلطان مرزا
فرزند رشید سلطان ویس مرزا ابن بایقرای ابن منصور بن بایقرای ابن عمر شیخ مرزا ابن حضرت صاحبقرانی
امیر تیمور کورکانست و والده مرزا دختر سلطان حسین مرزا بود و سلطان حسین مرزا این نبیره خود را در ظل تربیت
و عاطفت خویش بمراتب ارجمند رسانید و بعد از فوت سلطان حسین مرزا و تفرقه خراسان محمد سلطان مرزا
بملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه آمده منظور نظر تربیت و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت
بوجود فایض الجود حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه ارایش یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر مرزا
بر وجه لایق فرموده بیشتر از پیشتر مرحمت و شفقت شامل حال او داشتند و او را پسری بود الغ مرزا نام
که در تاختن لشکر هزاره بعالم نیستی شتافت و از و دو پسر ماند سکندر مرزا و محمد سلطان مرزا و حضرت

جنت آشیانی نظر تربیت بر حال آنها افکنده سکندر مرزا را الغ مرزا و محمد سلطان مرزا را شاه مرزا
خطاب عنایت نمودند و بعد از جلوس اشرف حضرت خاقانی مرزایان را بانواع مرحمت و عاطفت
مخصوص داشته جاگیرهای لایق عنایت فرمودند و چون محمد سلطان مرزا بغایت پیر و ضعیف شده
بود در پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل در وجه مدد خرج او مقرر شد که بی محنت تردد و در کنج نشسته از
ممر اوقات گذران آسوده حال و فارغ البال بوده باشد و در کبر سن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین
مرزا دوم محمد حسین مرزا سیوم مسعود حسین مرزا چهارم عاقل حسین مرزا و چون بسن تمیز رسیدند
حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی هر کدام فراخور مرتبه جاگیرهای لایق مرحمت فرمودند و در اکثر
یورشها قرین موکب عالی بوده باقسام تفقدات و تلطفات مخصوص میگشتند در هنگامی که نهضت رایات
جهانکشا بسمت پنجاب اتفاق افتاد مرزایان سر خدمت جاگیر گرفته در سرکار سنبهل ماندند و از کوتاه اندیشی و کم
فرصتی وقت غنیمت شمرده الغ مرزا و شاه مرزا باتفاق ابراهیم حسین مرزا و محمد حسین مرزا دست تاراج
ممالک محروسه دراز ساخته پرده آزرم از پیش رو برگرفتند و نیل بغی و کافر نعمتی بر رخساره عزت خود کشیدند
و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت کرده بر سر ایشان رفتند و چون تاب مقاومت نداشتند خود را
بجانب زمان و سکندر خان رسانیدند در انجا هم صحبت ایشان و ایشان در نگرفت برگشته متوجه میان دوآب شدند و
چون بقصبه مکار رسیدند یار شاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی که جاگیرداران کنه بود بمدافعه آنها همت گماشت
بحسب سرنوشت شکست یافت غنیمت فراوان از نقد و جنس و از اسپ و فیل بدست مرزایان افتاد و
تاراج کنان بحد و حدود دهلی رفتند و تتارخان دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان از آگره بمدافعه آن بی
سعادتان برآمد چون تاب صدمه افواج قاهره از حیز قدرت خویش بیرون یافتند مالوه را خالی دانسته
روی ادبار بآن سرکار نهادند و در حدود قصبه سنبت بمیر معز الملک که متوجه ملازمت بود
بیخبر رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده
بدار الخلافه آگره رفت و مرزایان مالوه را بتصرف آوردند و در انوقت مالوه بجاگیر محمد قلیخان برلاس مقرر بود
خود در رکاب حضرت اعتصام سعادت حضور داشت و داماد او خواجه هادی در اجین انتظام مهام جاگیر

می نمود اگرچه خواجه نادعلی وحصن را مضبوط ساخت اما جمعی از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده
بمرزایان پیوستند واو چون بتصرف آن بی باکان در آمد وتمام اموال واشیای خواجه بتاراج
رفت ودر هندیه قدم خان برادر مقربخان دکهنی بود ومقربخان خود در قلعه ستوالس اقامت
داشت محمد حسین مرزا بهندیه رفت محاصره نمود وابراهیم حسین مرزا قلعه ستوالس را قبل کرد وحسین
خان خواهرزاده مهدی قاسمخان که از متابعت مهدی قاسمخان مراجعت نموده می آمد قدم خان را
کشته پیش از رسیدن ابراهیم حسین مرزا او نیز بقلعه ستوالس در آمد قضا را محمد حسین مرزا بهندیه
را بتصرف آورده قدم خان را کشته سر او را نزد برادر فرستاد مقربخان ازین واقعه بی
دل شده برآمده ابراهیم حسین مرزا را دید وحسین خان نیز از روی بیچارگی نزد او رفت لشکر خند
ابراهیم حسین مرزا التکلیف نوکری نمود حسین خان راضی نشده رخصت گرفته روی امید بدرگاه
سپهر بارگاه نهاد چون این خبر از عرضه داشت منعمخان بمسامع جلال رسید حکم شد که سلطان محمد مرزا را
از اعظم پور بقلعه بیانه برده مقید نگاه دارند

درین هنگام که مصر جامع لاهور از فر قدوم بهجت لزوم خاقان سپهر آستان غیرت افزای
برین ومحسود بلاد روی زمین گردید عساکر نشاط در عرصه دلها صف آرایی کرد وکوکبه سلطان بهار
بلکه موکب عشرت خاقان گیتی ستان در رسید وزمین وزمان از طراوت ونضارت تازه بخشید
ونیر اعظم رونق افزای عالم روز سه شنبه بیست ونهم شعبان نهصد وهفتاد وچهار هجری به بیت الشرف
حمل پرتو سعادت افکند وسال دوازدهم از جلوس اشرف بمبارکی وخرمی آغاز شد ودر ابتدای این
سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر بشکار قمرغه که بادشاه شکارهاست رغبت فرمود وحکم جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که امرای عظام وسزاولان صاحب اهتمام کاربند خدمت شده از جانب اشتمال
لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند والنگها بامرا تقسیم یافت وعده

صاحب اهتمامان میر محمد خان و خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف لاهور
فراهم آورده و تنظیم و تنسیق جرگه اهتمام شایسته فرمودند که در عرض یکماه ترتیب این شکار بر وفق مرام
صورت انجام پذیرفت و در صحرای دلگشای سواد لاهور که پنج کروه از شهر بود سرهای قمرغه بهم پیوست
و شهریار شیر شکار با دولت بیدار بر توسن تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه جولان فرمود
و دوره قمرغه را بتعمق نظر سنجیده جمعی را که در انتظام الکای خود اهتمام شایسته نموده بودند بنوازش
خسروانه سرفراز ساخته بعد از آن متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ و سنان جانداران بسیار
شکار فرمودند روز اول که دایره جرگه پنج کروه بود و رفته رفته دایره تنگ تر شد و چون بانواع
مستلذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر لبریز نشاط و انبساط گردید حکم شد که امرای عظام معه با
رکاب سعادت بدرون عرصه درآمده شکار مراد نمایند و به ترتیب منصب و رتبه فوج فوج و جوق جوق
دران فضای دلگشای درآمده شکار دلخواه نمودند آنگه حکم عام شد که جمیع افراد بنی نوع که در اردوی
معلی بودند از بن خرمن نعما حظ فیض مستوفا ربودند و از سوانح این ایام رسیدن مظفرخان است بدرگاه
سپهر ارتفاع و آوردن وزیرخان برادر اصفخان و استشفاع گناه اینها نمودن آن چون آصفخان از بخت
برگشتگی آواره دشت ادبار گردید و از ولایت کچهه برآمده نزد علی قلیخان رفت بنابر تکبر و ترفع
او صحبت خوب بر نیامد و معهذا علی قلیخان چشم در اموال او دوخت و اصفخان از طرز سلوک علیقلیخان
سخت آزرده می بود تا آنکه او اصفخان را بتقریبی همراه بهادرخان برادر خود بجایی فرستاد و وزیرخان را
نزد خود نگاهداشته و اصفخان که همواره انتظار فرصت قابو جستن داشت شبی وقت یافته راه
مانکپور پیش گرفته و بوزیرخان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال خود را با و رساند وزیرخان
نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافت و چون بهادرخان از رفتن اصفخان آگاهی یافت بتعاقب او همت
گماشت و در حوالی قلعه جناده باصفخان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست و اصفخان شکست یافته
دستگیر گردید و بهادرخان او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و درینوقت که مردم بهادرخان
باولجه و تاراج مشغول بودند وزیرخان و پسرش در رسید و چون مردم بهادرخان متفرق شده بودند

بانک جنگی شکست خورد و راه فرار پیش گرفت و اشارت کرد که صفخان را از قبل رسانند بتخصیص کوتوال
اصفخان بود شمشیر برو انداخت بر سر و به بینی او زخمی رسید و انگشت دست او نیز افتاد در نیوفت وزیرخان
با پسرش خود را از قبل اصفخان رسانیده او را خلاص ساختند و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و پسرش
وزیرخان بجلدوی این در خطاب بهادرخانی یافت و بی تکلف بهادرانه جنبیده بود آخر بعارضه
جنون مبتلا گشت و تا تاریخ حال که از جلوس ابد قرین نورالدین جهانگیر پادشاه چهارده سال که سنه
پنجاه و چهار سالست که در گوشه خانه خود با فرزندان بسر می برد و ممکن که سنین عمرش از هشتاد
متجاوز باشد   اصفخان با برادر و برادرزاده خود در انکوه رسانیده نفسی راست ساختند و بسر حساب
کار خود در رفته از اعمال گذشته نادم و خجلت زده گردیدند و در مقام معذرت و اصلاح سلسلۀ اعمال خود تا
در آمدند و دانستند که آنچه می کشند و می بینند از نتایج کفران نعمت و حق ناشناسی است و از آن زمان که
که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز روی بهبود و عافیت ندیده اند لاجرم اصفخان برادر خود را نزد مظفرخان
فرستاد که شاید بوسیله او در خواستگاری بارگاه کبریا راه تواند یافت و در زمانیکه مظفرخان بموجب
حکم اشرف از دارالخلافه آگره متوجه لاهور شده بدهلی رسیده بود که وزیرخان با و پیوست و مظفرخان
او را مستمال عواطف خسروانی گردانیده همراه خود بدرگاه سپهر بارگاه برد و در وقتیکه تقریبات
ساخته بزبان عجز و انکسار استشفاع گناه آنها نمود حضرت خاقانی باخلاق ربانی متحلی گشته رقم عفو
بر جراید جرایم آنها کشیدند وزیرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان رحمت عنوان باصفخان
فرستادند که باتفاق مخبرخان قاقشال در همان صوبه بوده بلوازم خدمات پادشاهی و ادای دولتخواهی
ثابت قدم باشد و چون موکب جهانگیری بمستقر اورنگ سلطنت نزول اجلال فرماید متوجه دربار سعادت
زمین بوس گردیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازد   بعد از فراغ نشاط شکار نهضت
عالی بسمت دارالخلافه لاهور اتفاق افتاد دوازده دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقعست
با وجود طغیان آب سواره گذشتند و جمعی ملازمان رکاب دولت بموافقت آنحضرت بارگی همت برآب زده
اکثری بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبرخان بیاول و نور محمد ولد سرمحمد که بتقضای آسمانی غرق گردا

فنا کردیدند و درین هنگام عرضه داشت منعمخان خانخانان نیز از دار الخلافه رسید که علی قلی و بهادر

و سکندر مردود مخذول اغبار شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد درآمده اند و خطبه بنام میرزا محمد حکیم

خوانده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت تخت برگشتگی این مقهوران از

عرضه داشت منعمخان معروض بارگاه جلال گردید حکومت دار الخلافه لاهور برای رزین میر محمد خان

تفویض فرموده روز دوشنبه سیزدهم فروردی ماه آلهی موافق دوازدهم رمضان رایات میرزا جعفر بیگ

اورنگ سلطنت برافراشتند میرزا میرک رضوی را که بصیغه وکالت از جانب علی قلی مقهور در درگاه

معلی می بود مقید ساخته حواله جان باقی فرمودند و چون رایات جلال در نواحی دار الخلافه اگره رسید منعمخان

خانخانان بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و ماجرای بغی و فتنه انگیزی علیقلی

مقهور مشروحا بعرض رسانید که چون رایات جهانگشا بدفع شورش میرزا محمد حکیم نهضت فرمود این سیاه

بخت واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه سرهرپور شد و سکندر خان نیز از شهر اوده آمده ملحق

شد و جمیع مقهوران برگشته روزگار یکجا فراهم آمده قرارداد نمودند که علیقلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام

آن ولایت را تا دریای گنگ متصرف شود و بهادر بجانب کره و مانکپور رفته اصفخان و مجنون خان را از الملک

برادرد و سکندر و ابراهیم سرکار اوده را و آن نواحی را نیز بتصرف آورند بهمین داعیه و اهیه از یکدیگر جدا شدند

و چون علی قلی قریب بقنوج رسید جاگیرداران آنحدود خود را بقنوج رسانیده و میرزا یوسفخان که حکومت

قنوج داشت با سایر بندهای پادشاهی در قلعه شیرگده تحصن جستند و تفرقه عظیم در انملک افتاد

جون همگی نیت حق اساس خاقان حقیقت شناس مصروف و معطوف بر انست که زیر

دستان قوی بازو در مهد امن و امان بوده غبار تفرقه بر دامن احوال روزگار نشینند و همواره توجه اشرف

محصور و منظور بر سرافراختن مخلصان خدمت و از پا انداختن گردنکشان ناپسندیده خصلت است

چنانچه گفته اند که پادشاه عادل حکم باغبان دارد که چارچمن ملک را از خار بن اهل عصیان پاک سازد

و شجر بارور را از جویبار تربیت سیراب دارد لاجرم چون علیقلیخان و بهادر خان برادرش قدر نعمت

وحقوق دولت شناخته بپیوسته مصدر حرکات ناشایسته گشته نیل بغی و کافر نعمتی بر چهرهٔ روزگار خود
کشیدند و هرچند حضرت خلیفة اللهی از افعال ناپسندیدهٔ آن بی بهبودان اغماض نظر فرموده مکافات
اعمال اینها بوقت دیگر حواله نمودند که شاید از کردار ناهنجار خویش ندامت و خجالت گزیده در مقام تدارک
و اصلاح تقصیرات در آیند این معنی بیشتر موجب جرات و جسارت آن بی سعادتان شد تا آنکه در هنگامی که
رایات جلال بدفع شورش مرزا حکیم نهضت فرموده از کم فرصتی و شورپشتی فاسد خیال کرده سر شورش و فساد
برداشته و پردهٔ آزرم از پیش او برگرفته در ممالک محروسه خلل انداختند و فطرات عظیم در ان مملکت بدید
آمد و چون موکب جهانگشا از یورش پنجاب مراجعت فرموده مسند آرای خلافت شد و حقیقت کفران
نعمت این بی دولتان از تقریر منعمخان مفصلا بعرض رسید رای جهان آرا به تنبیه یورش ممالک شرقی
رخصت فرموده منعمخان خانخانان را بحراست دار الخلافه اگره و تمشیت دیگر احکام سلطنت مقرر داشته
روز سه شنبه بیست و ششم اردیبهشت موافق بیست و سیوم شوال رایات دولت در رکاب سعادت آورده
توسن فلک خرام را بجولانگاه فتح و نصرت سبک عنان ساختند و دو هزار فیل جنگی همراه گرفته جمعی
از بهادران نامجو و دلیران تیغ زن مثل قیا خان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیچ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف
را حکم فرمودند که بطریق منقلا شتافته معاونت میرزا یوسفخان که در قنوج متحصن است نمایند و چون موکب
اقبال بقصبهٔ سکیت ورود فتح و فیروزی فرمود علیقلی عنان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی ادبار
بجانب مانکپور که بهادرخان برادرش در برابر آصفخان و مجنون خان نشسته نخوت آرایی میکرد تافت و اردوی کیهان پوی
کوچ بکوچ یکبار در پای گنگ رسیده بی توقف از ان بحر ذخار عبور فرمود چون قصبهٔ موهان مضرب خیام
گردون احتشام گردید محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و مطلبخان پسرش و
حسن خان و قیا خان و حاجی محمد خان سیستانی و عادلخان و خواجه غیاث الدین علی با فوجی از بهادران کار طلب
بسرداری محمد قلیخان برلاس بسر اسکندر بی شر جمعی از حرام خواران که در طرف اوده هنگامهٔ فتنه و شورش
گرم داشتند تعین شدند و موکب اقبال بجانب مانکپور نهضت فرموده در قصبهٔ رای بریلی عرایض آصفخان
و مجنون خان با قتال رسید که علی قلی و سایر مقهوران از طنطنهٔ وصول موکب جهانگشای بی دست و

و بانی شده قرار دادند که از آب گنگ گذشته در حدود گوالیار شورش انداز‌ند از استماع این خبر سطوت
رای عقده کشا بر الغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش بعضی امور مطمح
نظر داشته بانمعنی راضی نمی‌شدند و آنحضرت بر خلاف رای جمهور عنان همت بتوکل سپرده روز یکشنبه
هشتم خورداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذی قعده برسم ایلغار نهضت فرمودند و از تائیدات آسمانی که مبشر
فتح و فیروزی بود آنکه چون از زمین داران حقیقت راه پرسیدند بعرض رسید که اگرچه غیر راه متعارف
راه دیگر هست که نشانان راه نزدیکترست اما کم آبست بلکه درین موسم اثری از آب ظاهر نمی‌شود و چارپایان و اهالی
محنت عظیم خواهند کشید و راه متعارف اگرچه پیشترست اما از آب و علف کمی نیست حضرت خاقانی تمام تائید
ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بتوکل سپرده‌ایم رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال
ماست کار خود خواهد کرد سخن در راه باید گفت که هر چند زودتر رسیم بهتر خواهد بود چون براه درآمدند آنقدر
آب پیش آمد که بتجمع چارپایان و اهالی عساکر اقبال وفا کرد گویا یک شب پیش از آن از سحاب فیض فضل ایزدی
باران عظیم باریده کولابها املو ساخته بود تمام آن شب و نیم روز دیگر یک جلو راندند تا بکهور رسیدند
و پیش از رسیدن با بکهور اصفخان استقبال نموده بسعادت کاب‌بوس مفتخر گردید و فی الفور حصن پتنه فتح
و در بانکپور محب علیخان که جاگیردار آنجا بود بلوازم خدمت و مهمانی مستعد گشت و با آنکه عساکر فیروزی ماثر
بجهت شب تار و تراکم اشجار اکثر متفرق شده بودند و قلیلی در ظل رایت اقبال استسعاد داشتند آنحضرت
باجتماع افواج مقید ناشده متوجه پیش شدند و در نوقف متع امیوره که از قاصدان تیز رو بود خبر آورد که علیقلی
و بهادرخان در حوالی پرگنه سنکرپل بسته از دریای گهک گذشتند و این خبر بشیر موجب رغبت و استعجال
آن شهسوار عرصه اقبال گردید و از آنجا راجه بهگونت داس و خواجه جهان را حکم شد که اردوی بزرگ را در قصبه کره
برده نگاه دارند و چون بفتح و فیروزی آخرهای روز از دریای گنگ فیل سوار عبور فرمودند و با آنکه اول
موسم برشکال و طغیان آب بود از تائیدات آسمانی اکثر جا فیل پایاب گذشت در آن وقت همگی یازده کس
ملازم رکاب اقبال بودند مرزا کوکه و سیف خان کوکه و رستم خان شجاعت خان عالم خان خواجه عبدالله
دریا خان شهباز خان سید جمال الدین عادل خان دلاور خان و چند حلقه از فیلان خاصه نیز همراه رسیده

بود و چون از آب گذشتند فیل خدا بخش که سر حلقهٔ فیلان خاصه بود از مستی فرود آمد فوجداران از
مشاهدهٔ این حال ملال غریب روی داد و شهنشاه حقیقت آگاه فال نیک زده بجهت دلاسای
ظاهر فرمودند که هشیار شدن این فیل دالست بر آنکه فتح و نصرت همعنان هشیارانست و دیگر آنکه
چون بعضی از اولیای دولت را اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتضاد و قوی میشمردند و این معنی منافی
دعوی توکلست لله الحمد که خاطر ازینجانب نیز وا پرداخت و کار بمحض توکل افتاد
شب از آب گذشته منزل گزیدند و مخالفان که در یک کروهی بودند از مستی بادهٔ ضلالت و ادبار خبردار
نشدند و آنحضرت با اعتضاد تا یزدی شب در آنجا گذرانیدند و مجنون خان و آصفخان بهمان شب بموکب
اقبال پیوستند و مجنون خان بعرض رسانید که مخالفان غافل اند اگر حکم شود بر سر اینها شبخون بریم آصفخان
عرض کرد که اگرچه حرف مجنون خان که کارکشتهٔ سپاهیگریست اما در خورشان منسوبان این درگاه نیست
و نیز در روز مردم بشرم چشم و تعصب یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد خاقان گیتی ستان بر صواب دید
آصفخان تحسین نموده آمدها را رخصتش فرمودند که بدستور قراولان از مخالفان خبردار بوده ساعت
بساعت حقیقت را اعلام مینموده باشند و مقهوران برگشته روزگار دران شب از فرط باده پیمایی جوانان
ساده روی گرم بازی نیکن بوده و با این لفطعال برخود میزدند در این اثنا شخصی نزدیک خیمهٔ ایشان
سعادتان رفته فریاد بر آورد که حضرت بادشاه ایلغار کرده از آب گذشتند و اینک بر سر تمامی شما میآیند و چون
ستارهٔ حیات ایشان بدمستان بر سر شده بود این حرف را محمول بر تدبیرات آصفخان داشته اصلا ملتفت چون و چرا
و کی و کجا نشدند و هنگام طلوع صبح اقبال که در معنی شام ادبار ایشان بود دولتیان حرام نمک بود حضرت خاقانی
مغفر تایید ربانی بر سر نهاده درع حراست سبحانی در بر کرده لباس ظفر پناه حکم جبه پوشیدن فرمودند و جمیع
بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آمادهٔ دفع اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را انتظام
شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل بالسندر سوار شدند و در مبادی طلوع نیر اعظم اعلام
نصرت التصام برار دوی مقهوران بد سرانجام رسید و ظاهر شد که خانزمان کوچ کرده پیشتر رفته است
مجنون خان قاقشال حکم فرمودند که اگر پیشتر شتافته خود را بمخالفان رسانند و تا رسیدن موکب ظفر لوا

مقید وارد و متعاقب مجنون خان و آصفخان نیز رخصت یافته و بهادران عساکر اقبال بجند اول مخالفان
رسیده دست بکار بردند و بقدر تلاشی شد و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان اهسته
تر میرفتند شهباز شیر شکار بر باره تیز رفتار سوار شده گرم تر رفت و با انکه موکب عالی بفوج منقلا پیوسته بود
هنوز مخالفان کور باطن باور نمیداشت که حضرت خاقانی دران لشکر ورود اقبال دارند و این جنگ اثر تهور
آصفخان و مجنون خان حمل مینمودند و چون زمان مبارزت بامتداد انجامید و دلاوران جانسپار بهمت پای
در عرصه نبرد افشردند و فیل بسیار متعاقب یکدیگر رسید از طرح وطرز رزم و پیکار دریافتند که این کارنامه
اقبال از فر شوکت و سطوت موکب جهانگشای خاقان گیتی ستانست لاجرم علیقلی و بهادر دل بمرگ نهاده
و ترک جان و تن داده قدم ادبار در عرصه کارزار قایم داشتند و باز از جانستانی و خونفشانی گرم شدند
همگی پانصد سوار و پانصد فیل در ظل رایت ظفر آیت مجتمع بود و علیقلی مقهور فوجها آراسته مردم را بجنگ
ترغیب می نمود بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود فوج پیش غنیم برداشته تا جائیکه آن خون گرفته
استاده بود رسید بهادر خان بکومک مردم خود دوید و دفع بابا خان نمود بابا خان را برداشته تا فوج
مجنون خان راند درینوقت اسپش تیر خورده جراغ پا شد و بهادر خان را بر زمین انداخت و دلاوران عرصه
اقبال بر سر او هجوم آوردند و وزیر جمیل پیش از همه خود را باو رسانیده گرفت و از کمال بدذاتی و نادرستی
دست از و باز داشت و مقارن اینحال نظر بهادر نام یکی از سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت
علیقلی از ظهور بدایع اقبال بر جای خود خشک مانده نه روی ستیز و نه راه گریز یافت و بهادران عساکر اقبال
یکدل و یکرو رسیدند و مخالفان برگشته روزگار را از پیش بر داشتند و متفرق ساختند و شکستی عظیم
بران حرام نمکان سیاه بخت افتاد و بسیاری علف تیغ خون آشام شده بقیة السیف بهزار جان کندن
راه ادبار پیش گرفتند و چون زمینداران از دست تعدی و تظلم این بی اعتدالان بجان آمده بودند سر راهها
گرفته اکثری را بقتل رسانیدند و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزیدن گرفت و گلبن
دولت از خاربن ارباب بغی و عناد پاک شد درینوقت نظر بهادر بهادر خان را دست و گردن بسته و رد تف
خود ساخته بملازمت آورد و آنحضرت از کمال تفقد و تلطف پرسیدند که بادر حق شما چه بی التفاتی فرموده ایم

که مصدر اینهمه فتنه و فساد شدند و از خجالت یارا مست بجواب جرات ننمود چون مکرر پرسیدند بزبان
خونگرفته گذشت که الحمدلله علی کل حال معهذا آنحضرت در باب سیاست او تامل داشتند اما جندی از
اولیای دولت هجوم آوردند و مبالغه نمودند که چه وقت ترحم است بتهاجان و مبنی داین کس حکم شد
که جهانرا از لوث وجود گناه او پاک سازند و مقارن اینحال شهریار کل را که از معتبران علیقلی و جلیقه بیک نیز
دولتان بود مقید ساخته آوردند و نیز بتیغ مکافات از پی بهادر فرستادند و همگی توجه اشرف مقصور و مخصوص
حال علیقلیخان بود و هر کس از مقهوران را اسیر ساخته می آوردند از ماجرای علیقلیخان استفسار میفرمودند چون
بابوی فوجدار او را بملازمت حاضر ساخته معروض داشت که من دیدم فیل یکدندان بادشاهی او را اکنون و نشانهای
فیل و فیلبانرا گفت و بموجب حکم اکثر فیلانرا بار نمودند و او مسیح کهنه نام فیل یکدندان را شناخت غرض
کرد که همین فیل علیقلی را کشته است بعد از آن حکم شد که هر کس سر مغولی حرامخور بیارد یکمهر و هند و ستانی انعام
بگیرد و پیادهای لشکر بطمع زر سر از پا نشناخته بر سر آن دویدند تا آنکه سر علیقلی را آوردند و از آنی نام بهادر و
که مدار علیه سرکار او بود سر آن شوریده دماغ را شناخت و از سر دردانه برداشته بر سر خود زده از آن کر
ظاهرا در جنگ مغلوبه تیری از شصت قضا باو رسیده بود در آن حال سوبهاپهه فوجدار فیل منسکه را
بقصد او رانده است علیقلیخان با او گفته که من سردار این لشکرم اگر مرا زنده بملازمت آنحضرت برسی مجرای تو
بهتر خواهد شد سوبهاپهه بحرف او ملتفت نشده در زیر دست و پای فیل مالش فرموده هنوز
رمقی مانده بود که فیل را بقصد دیگری راند و علیقلی نیم کشته در زیر درخت
افتاده بود که یکی از پاجیان بر سر او رسیده بطمع اشرفی سرش از
تن جدا کرده می آورد در اثنای راه غلامی از چیله های بادشاهی بزور از وی
کشیده خود بحضور آورد و انعام گرفت چون از زبانی سر او را شناخت
و متیقن شد که آن هر دو مقهوران بمکافات بغی و زیاده سری پایمال
توسن اقبال گشته اند آنحضرت از پشت زین بر روی زمین قرار گرفته فرق نیاز
بدرگاه منتقم کارساز نهادند و سجدات شکر بجای آوردند



و سر علیقلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مراد بیک قزوینی بجانب دار الخلافه آگره فرستادند
و فتحنامها باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و بی اغراق این فتح از کارنامهای جهانستانی
بود بمحض حضرت ایزد ذو الجلال بقوت دولت از کمین بطون بعالم ظهور پرتو افکند و عبارت فتح
اکبر مبارک و لفظ دو خون شد که تاریخ کشته شدن اتکه خان و ادهم خانست دو خون شده تاریخ قتل
این دو برادر در همان روز بجانب الهآباس نهضت فرموده دو روز دران شهر فیض اساس تشریف داشتند
روز سیوم رایات معدلت بصوب بنارس برافراشته شد و درانجا بسیاری از مردم علیقلیخان مثل شیخ یوسف
خویی و مرتضی قلی بدست افتادند از فرط مکارم ذاتی و مراحم جبلی رقم عفو بر جرائد جرایم انها کشیده در
سلک سایر دولتخواهان منتظم ساختند چون اهل بنارس در دولت بر روی خود بسته بودند بنجست حکم
تاراج شد و باندک دستاندازی باز دریای مرحمت بجوش آمده منع تطاول فرمودند و از انجا شهاب
الدین احمد خان را بحراست جونپور تعین نمودند و قلیچ خان را بسر بور فرستادند و سه روز در بنارس
توقف نموده عنان توجه بجونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار بلده کره که مخیم اردوی معلی بود تشریف
آوردند و درین ایلغار بیش از چهار پنج کس همراه نرسیده بودند درانجا اکثر امرای عظام بجاگیر رخصت
انعطاف یافتند که روزی چند باصلاح شکستگیهای خود پرداخته از محنت و تردد سفر برآسایند و جمعی از
مفسدان فتنه سرشت که روی اخلاص از درگاه معلی تافته در زمره مفسدان و حرامخوران منسلک گشته بودند
مثل شاه ناصر و خواجه جانقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدخشی و بخشی بخشی و حلیمه بن جان
کوکه مرزا عسکری بکمند مکافات گرفتار آمدند و بیاسا رسیدند و مرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان
علیقلی بود دباکنده دو شاخه پیش فیل انداختند و فیلبانان اشارت شد که بقدر مالش بدهند اما قصد جان او
ننمایند و بهمین دستور تا پنج روز او را در بساتگاه معدلت آورده پیش فیل مست می انداختند چون عنان باختیار
بدست فیلبان بود او بخرطوم می فرسود و از کشتن او محافظت مینمود روز پنجم بالتماس بعضی مقربان
بساط عزت انبساط و سیادتخان بخشی عفو فرمودند و فرمان طلب بنام منعمخان بشرف صدور یافت
که متوجه آستانبوسی گردد هنوز موکب اقبال در نواحی مکیور ورود سعادت داشت که منعمخان از دار الخلافه

اگره بین

اگره رسید باد راک زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی متعلقه خانزمان و بهادرخان را بکنار
آب جون بجاگیر او مرحمت فرمودند و رخصت جونپور وا نمودند و دیگر روز دوشنبه شانزدهم تیرماه الهی موافق
ذی حجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشته کوچ بکوچ شکار افگنان و صید کنان متوجه اگره گشتند
در قصبه کره که بجاگیر فرخ خان خاص خیل بود مشار الیه التماس ضیافت نمود و فرق عزت او را بان نوازش
برافراختند همچنین در اتاوه شجاعت خان مجلس شاهانه ترتیب داده پیشکشهای لایق گذرانید و روز شنبه یازدهم
محرم نهصد و هفتاد و پنج ورود موکب اقبال بدار الخلافه اگره اتفاق افتاد و حقیقت فوجی که بسالیقی محمد خان
برلاس بتنبیه و تادیب اسکندر خان و سایر مقهوران تعیین شده بود برین نهج است که عساکر فیروزی مآثر باوده رسید
اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای عظام و همه بمحاصره او همت گماشته مورچلها تقسیم نمودند و برج و باره
شهر تل بلندیست بغایت سرکوب و مشرف قلعه از آن اثر که دواری میگویند اسکندر جمعی از توپچیان
و مردم کاری بر آن تل گذاشته مضبوط ساخت و محمد قلیخان برلاس تحت همت بر گرفتن آن بسته فوجی
از بهادران خاص تعین نمود و بزور بازوی شجاعت آنجا را بدست آورد و محاصره را تنگ تر ساختند
و درین اثنا خبر قتل علیقلیخان و بهادر شیوع یافت سکندر شکسته بال گردیده از راه مکر و تزویر حاجی اوغلان را که
از معتبران او بود نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات گذشته خود نادم و پشیمانم التماس دارم که حسین قلی
توسکی را فرستند که خاطر متوحش مرا مطمئن ساخته در سلک دولتخواهان منتظم گرداند بنابر آن حسین قلی بلقا
حاجی اوغلان نزد سکندر رفته سخن کرد و قرار یافت که صباح روز عید قربان امرا و سکندر خان بکجا نشسته تعهد و سوگند
رفع توحش و تردد خاطر او نمایند چون زبان او با دل موافق نداشت و مقصود او ترتیب اسباب غفلت بود همان
شب از طرف دروازه که رو به دریا داشت برآمده با اهل عیال و احمال و اثقال بر کشتیها نشسته از آب گذشت صبح
آن اولیای دولت بشهر درآمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساختند چون مقهوران کشتیها را بر آن طرف
آب برده بودند روز دیگر بجهت جمع کشتیها نتوانستند از آب گذشت و تعاقب بتعویق افتاد درین اثنا
سکندر اهل عیال خود را بالمحکمه رسانیده پیغام فرستاد که من بهمان قرارداد راسخم و غرض از گذشتن
آن بود که متعلقان از ورطه سلامت رسانم اکنون استدعا آنکه محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل

بکشتی نشسته در میان آب استاده‌اند من سر با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات نمایم و خاطر رمیده خورده را
اطمینان بخشند متوجه بدرگاه گیتی پناه شوم و روز دیگر بر همین قرار اسکندر آمده در میان دریا با امرای ملاقات
کرد و بعد از گفت و شنود اظهار نمود که چون در خدمت مصدر تقصیرات شده‌ام فی الفور جرأت رفتن بدرگاه
نمی‌توانم نمود که اگر درین جد و در جوع خدمتی سرفراز شوم بکجند در راه اخلاص و جانسپاری خدمات شایسته بنده
بتقدیم رسانم در آن صورت متوجه درگاه می‌توانم شد والا بکدام رو و بچه دست آویز چنین جرأتی توانم کرد
چون امرا از فحوای کلام او دریافتند که غیر از مکر و تزویر و روزگذرانیدن مطلبی ندارد جواب تشخص داده
جمعیت نموده بدان بی‌دولت سیاه بخت برگشته روزگار متوجه شدند افغانان جدا شدند امرا هم بتعاقب
او بسته تا میان ولایت رانده‌اند و چون حکم بدرآمدن ولایت غنیم نبود عرضه داشتی مشتمل بر سوانح وقایع روانه
درگاه عرش اشتباه نمودند که اسکندر مقهور بقصبه گورکهپور رفته با افغانان در آمده است بدانجهت حکم شد که بندهای کار
خدمت شیم فرمان جهان مطاع عز ارتفاع یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده باید که
مشار الیه بانتظام برگنههای آن ملک و ترفیه حال رعایا همت گمارد و امرا متوجه درگاه آسمان جاه گردند و
استیصال آن گروه مخذول العاقبه را بوقت دیگر حواله نمایند

چون همگی همت جهانگشای مصروف برآنست که سواد اعظم هندوستان و حارجمن این بوستان از خار وجود خس
ارباب بغی و طغیان پاک شود درینولا خاطر قدسی مظاهر از استیصال علیقلیخان و سایر مقهوران بر پرداخت
برشحات تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب ازین ممالک فرونشست و از آن سفر فتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه آگره
نزول اقبال فرمودند خبر شورش و طغیان پسران سلطان محمد میرزا بمسامع جلال رسید که بر ولایت مالوه دست
تسلط و تصرف دراز ساخته‌اند و جمعی از اوباش واقعه طلب برگرد آنها فراهم آمده هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند
تا آنکه سپاه ظفرپناه از گرد راه و تردد کار بیگاه نیاسوده بود بیورش ولایت مالوه و اطفای نایره شورش میرزایان
برگشته روزگار که بمشعل همت گردون عیار گردید بظاهر شکار رخصت نموده و بباطن صید وحشی طغیان در سیر
مطمح نظر فرموده روز یکشنبه نوزدهم شهریور ماه الهی موافق بیست و پنجم صفر نهضت موکب عالی به نیت کینه بازی اتفاق
افتاد و از گینه بازی بجانب دهولپور و گوالیار که بسمت ولایت مالوه است عنان عزیمت معطوف داشتند

وچون دهولپور مخیم معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت فوج فوج وجوق جوق در ظل رایات جهانگشا
فراهم آمدند درین وقت روزی برزبان معجز بیان گذشت که تا حال اکثر زمینداران وراجه‌های ممالک
هندوستان بسعادت آستانبوس سرفراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش غرت گرفته اند بغیر از رانا که
هنوز در خواب غفلت است واسباب نخوت بجهت روزافزون سر انجام میدهد انشاء الله العزیز بر سر او ایلغار فرموده
باواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت او را بیدار خواهیم ساخت ومطلب اصلی از اظهار این
مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار اشتهار یابد وجمعی از خون گرفتها که در ولایت مالوه علم شورش
وفتنه بر افراخته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند وبجانب سکت سنگه پسر رانا اودی سنگه که در سلک
بندهای درگاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که درین یورش باید که از تو خدمات شایسته بتقدیم رسد
واو هم منافقانه تعللات نمود وچون مجلس باخر رسید آن بی سعادت کوتاه اندیش از دریافت حقیقت کار سر از
راجه انگاشته براه فرار شتافت وازین اندیشید که هرگاه موکب عالی بر سر رانا ایلغار فرمایند مطعون ازل
وابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر پدر خود آورده واز خبر گریختن او آتش قهرمان جلال زبانه کشید وغزل
صورت جد گرفت وهمت جهانگشا بتنبیه وتادیب رانا مصمم گردید واوایل مهر ماه الهی اواسط ربیع الاخری
نهصد وهفتاد وپنج رایات اقبال بتسخیر ولایت رانا وسایر زمینداران که در اطراف او می باشند وحکم او بر
او دارند برافراشتند وچون قلعه سوی سیر که از قلاع مستحکم آن ولایت است مخیم اردوی کیهانپوی گردید ظاهر شد
که قلعه خالیست ومخالفان قلعه از هیبت افواج گیتی کشا راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور این لطیفه
آسمانی تفاول بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز در آن نواحی مقام فرموده وآذوقه را سامان نموده نظر بهادر را
بحکومت وحراست آن سرفراز ساختند واز آنجا بقصبه کوته نزول اقبال اتفاق افتاد وحکومت آنجا بدولت محمد
قندهاری ارزانی داشته رایات عظمت بصوب قلعه کاکرون برافراشتند وشهاب الدین احمد خان را با جمعی
از امرای عظام مثل شاه بداغ خان ومحمد مراد خان وحاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه جاگیر مرحمت نموده
بدفع فتنه وشورش فرزندان سلطان محمد میرزا رخصت فرمودند وپیش از وصول موکب میرزایان خسران مآل
طنطنه موکب جلال وتعین افواج فیروزی امتهاج شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده

راه فرار پیش گرفتند و چون بمندو رسید بدایع مرزا که برادر کلان و سر حلقه بندیان بود بعالم نیستی شتافت
و دیگران روی ادبار بجانب ولایت گجرات نهادند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود
علم استیلا و استقلال در ان مملکت بر افراشته دعوی پادشاهی مینمود توسل جستند و امرای عظام بولایت مالوه در آمده هر
کدام جاگیرهای خود را متصرف شدند و عرصه آن مملکت داشت مشتمل بر حقایق احوال و امنیت آن محال بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند
و چون خاطر خورشید مظاهر از شورش مرزایان گشته روزگار و ضبط ولایت مالوه ان سرکار وا پرداخت
همت جهانگشا بتادیب و تنبیه رانا و تسخیر قلاع رفیع البنیان که بمسند استیلای هیچ از سلاطین والا شکوه بر جوانب کنگره
آنها نرسیده مصروف داشته تخت اصفخان و وزیرخان را بتسخیر قلعه ماندل که از جانب رانا راوت بلو سولنکی
بجمعیت و استعداد تمام بحراست آنجا تعین بود فرستادند اصفخان باعتضاد اقبال روز افزون آن قلعه را مفتوح
ساخت و موکب عالی از ظاهر قلعه کاکرون کوچ فرموده بتسخیر قلعه چیتور علم فتح و ظفر مرتفع گردانیدند و این قلعه
از جمله دو قلعه عظیم هندوستانست و از قدیم حاکم نشین بوده و موطن اصلی رانا همین قلعه است و اعتضاد
قوی بان داشت   درین وقت که رایات اقبال باستیصال رانای مقهور و دیگر کفار شقاوت آثار
توجه فرمود آن سیاه بخت قلعه را استحکام داده و سامان اذوقه چندین ساله نموده بهشت هزار سوار جرار از راجپوتان
خونریز بحراست القلعه امین حصار گذاشته خود در انشعاب جبال و کریوه های دشوار گذار خزیده و جوانب قلعه را از علیق
و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی کشا بحوالی قلعه ورود اقبال فرموده
بمحاصره آن همت گماشت و حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند
و در عرض یکماه محاصره خاطر خواه صورت بست و ان کوه را مرکز وار در میان گرفته بر متحصنان تنگ ساختند و فوجی از بهادران
نصرت قرین بتاخت و تاراج ولایت تعین شد و اصفخان فتح ماندل نموده بتسخیر رامپور که محل معیشت و ارزاق
مفتوح ساخته مورد انواع تحسین و آفرین گشت و حسین قلیخان را بجانب اودیپور و کونبلمیر که مقر رانای
مذکور مقهور بود فرستادند که اگر تواند دستگیر نماید و الا از ان ملک آواره سازد و حسین قلیخان بشهر اودیپور
که دار الایالت رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و راجپوت بسیار کشته و غنیمت فراوان
بدست آورد و چون ان سرگشته بادیه ضلالت ترک خانمانها نموده در تنگنای کوهستان گریخته مختفی گشت

و هیچ جا پا قایم نمیکرد و بموجب حکم اشرف حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه آسمان جاه
آمد و درین وقت که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه جیتور کمر همت بسته بودند عرضه داشت اعتماد خان گجراتی
با پیشکش پسندیده بدرگاه خلایق پناه رسید و از جمله پیشکشهای او فیل دریایی بوده که گوشهای کلان داشت و
اداهای عجیب ازو سر میزد و چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان از چنگیز خان و میرزایان شکست
خورده براجه دونگرپور پناه آورده حضرت خاقانی فرستادهای او را بتعهدات و تلطفات گوناگون سرافراز ساخته
حسن خزانچی را با فرمان استمالت نزد او فرستادند که رهنمای سعادت او گشته بدرگاه آورد لیکن در هنگام
بخت او یاوری نکرد که بدولت آستانبوس بلند مرتبه گردد و حسن خان بعرضه داشت مشتمل معذرت مراجعت نموده
در آگره بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافت چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد گشت

چون ایام محاصره بامتداد انجامید و بسیاری از بهادران عساکر اقبال متهورانه بر قلعه تاخته داد
شجاعت و مردانگی دادند و بعضی بضرب توپ و تفنگ شربت خوشگوار شهادت چشیده سرخ روی دین و دولت
گردیدند و با وجود محاصره تنگ و توجه آنحضرت در شدت چنانچه باید کاری از پیش نرفت حکم شد که بنایان سابات
و نقبها با قبی ملازم برج و دیوار قلعه را مجوف ساخته و بداروی تفنگ پر کرده آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته
راه مدخل بهم رسد و مردان کارطلب و بهادران عرصه اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند اما سه مورچل عمده
بود اول مورچل حضرت خاقانی که محاذی دروازه لاکهوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسمخان میر بحر سوم
مورچل آصفخان و وزیرخان و حکم شد که مورچل پادشاهی که صاحب اهتمام آن حسین جغتایی و رای پتر داس بودند
نقب زده برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسمخان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند
و چون دیگ کلان همراه موکب عالی رسیده بود در حضور اشرف دیگ نیم من غلوله ریختند و متحصنان
قلعه از فرط توجه آنحضرت یقین دانستند که از ورطه جان بردن محالست و زمان استیصال قریب رسیده ناگزیر
دست بحیله و تدویر زده ساندای سلاحدار و صاحبخان نامی فرستاده راه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش
هر ساله قبول نمودند و اعیان دولت و ارکان سلطنت که از تردد دایمی تنگ آمده بودند زبان شفاعت گشودند
اما شکوه پادشاهی و غیرت جهانگیری دست رد بر ملتمس آنها نهاده حکم شد که تا رانا بملازمت مستعد نگردد امکان ندارد

٤٤

که متنفسی از اهل قلعه رخت حیات بساحل نجات رسانند و فرستادهای بی تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه در آمدند
و چون وقت جان کندن بود خود را مرده انگاشته بیشتر از بیشتر گرم بکار شدند و توپچی بسیار برجی برابر قلعه
برآورده عمله و فعله ساباط را تیرباران کردند و کارفرمایان و صاحب اهتمامان سپرها از چرم گاو تعبیه نموده و پس رو
گرفته دست از کار باز نداشتند و با این احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید میشدند



و مردانه ساباط پیش می بردند و هر کس توده خاکی میریخت دامن زری میگرفت

تا هم ساباط بقلعه رسید و هم از دو جانب متصل یکدیگر نقب بپای حصار پیوست و زیر دیوار را مجوف ساخته برین وتیره

در یک مجوفه صد و بیست من داروی تفنگ و در دیگری هشتاد من ریخته و حکم شد که مجاهدان عرصه همت

و شیران بیشه شجاعت مسلح و مکمل باشند که چون آتش در زنند و دیوار حصار از هم پاشد تیز دستی نموده

خود را بقلعه دراندازند و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت آثار بانجام رسانند بموجب قرار داد نقبها را

آتش دادند فتیله یک مجوفه پیشتر گرفت و برجی که محاذی آن بود از بیخ و بنیاد کنده با جمعی از کفار که در آن جا

بودند در هوا برده مانند بنات النعش از هم پاشید و فوجی از بهادران که در کمین گاه بانتظار فرصت داشتند

راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را بدرون اندازند در این وقت فتیله مجوفه دیگر در گرفت و بهادران

جان نثار را با جمعی از کفار که بمدافعه آنها ایستاده بودند باتش فنا سوخته تیت و نابود شدند و غریو از مردم

زمان بر خواست و آواز مهیب آن تا پنجاه کروه و بیشتر رسیده بود و قریب دویست کس از عساکر اقبال تعالی مرتبه

شهادت عروج نمودند و از غرایب آنکه در هفت کروهی قلعه اثر آدم بسیار که باتش بلا سوخته اعضا را

از هم جدا ساخته هر یکی را بسمتی انداخته بود یافتند و آنحضرت از ظهور این حالات که موجب شماتت مخالفان

کوتاه اندیش بود بیشتر از بیشتر همت بر تسخیر قلعه گماشته پیوسته بنفس نفیس در مورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای

فدایی را سرگرم کار ساخته دلدهی می نمودند و بالای ساباط بر آمده بندوق اندازیها میکردند و بسیاری از آن

سیاه بختان را هدف تیر بلا ساختند از آنجمله روزی در مورچل لاکهوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال الخان در ملازمت

آنحضرت بود و بطور استاده سپر خود را بر دیوار ساباط نهاده از زیر سپر تماشا میکرد یکی از توپچیان قلعه که بسیاری

از عمله این ساباط را آسیب رسانیده بود جلال الخان را نشانه کرده بندوق انداخت و بحراست ایزد تعالی گوله سالم

گذشت و چندان آسیبی باو نرسید حضرت خاقانی از فرط رحمت و مهربانی بجلال الخان فرمودند که اگرچه این بندوق

انداز بنظر در نمی آید که انتقام ترا از و بکشیم اما از روی قیاس و قرینه در جایی که سر بندوق او نمایانست بندوق می اندازیم

امید که تیر قضا انتقام ترا از و بکشد اتفاقا بندوق آنحضرت از روزن گذشته باو رسید و بعد از تفحص احوال

بوضوح پیوست که این بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که تخطا نمی انداخت و از قضای

آسمانی به تیر بندوق حضرت خاقانی نشان بی نشانی شد و اهل آن مورچل از آسیب او تجانب گرفتند تا آنکه
سحر روز سه شنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه آلهی موافق بیست و پنجم شعبان بزور بازوی عون الهی آن قلعهٔ فلک ارتفاع
مفتوح گشت و شرح این لطیفهٔ غیبی آنکه چون ساباطها بقلعه اتصال یافت در شب گذشته صبح دولت و اقبال که
فتح و فیروزی معه دهباد در آن قلعه کشا از اطراف و جوانب جنگ انداخته رخنهها در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر
شدن گرفت اما متحصنان دست از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیزم و روغن و دارو تفنگ بسیار بر غازیان
آتش خوی می ریختند و آن شیر مردان کشته و سوخته بیش می رفتند و روی همت بر نمی تافتند و در اثنای آن نوائر شمع
اقبال در روشنی آتش شخصی نظر دوربین آنحضرت در آمد که جیبهٔ سبز هزار میخی در بر دارد و مردم را بمدافعه و
مقاتلهٔ عساکر اقبال ترغیب و تحریص مینماید و علامت سرداری ازو ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداخته
بشجاعت خان و راجه بهکونت داس فرمودند که از سبکی دست و نشاط خاطر چنین می یابم که غالبا بندوق بآن جسته
پیوستگی رسیده باشد مقارن اینحال از درون قلعه چند جا آتش برخاست راجه بهکونت داس معروض داشت که این آتش
علامت جوهر است چه بسمع رسیده ایم که هرگاه راجپوتان از محافظت قلعه عاجز میشوند دست از کار باز داشته
خرمن از صندل و عود و اقسام هیمهٔ خشک و روغن مهیا ساخته معتمدان خود را بر اهل و عیال و سایر عورات میگمارند
که چون شکست مستقر گردد و مردان کشته گردند عورات را بدرون خانه کرده آتش در زنند و بعد از ساعتی متحقق شد
که بندوق بادشاهی نمونه بود از غضب آلهی بجیمل سردار قلعه رسید و از کشته شدن او اهل قلعه دل از پای داده
و مرگ خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع در جوهر کرده اند و لا در خانهٔ جیمل و دیگر در خانهٔ پتا از خویشان او
و دیگر در خانهٔ صاحبخان و جماعهٔ راتهوران و دیگر در خانهٔ ایسرداس و قوم چوهانان و مجموع سیصد زن در آتش
قهر آلهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب حکم قضا مثال بهادران عساکر جلال مسلح و مکمل شده از
اطراف مورچلها درون قلعه در آمدند و راجپوتان حرکت المذبوحی کرده فوج فوج و جوق جوق بر روی یکدیگر
گردیدند آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی از راه ساباط در آورند و اول فیل کردبار هوکر و از پس آن مدهکر
و آنگاه جنگیه و سبلیه و کاده در آمدند و آنحضرت خود بدولت و اقبال بر فیل سوار شده بدرون قلعه
شتافتند و از غرایب آنکه ایسرداس چوهان خود را بفیل مدهکر رسانیده پرسید که این فیل چه نام دارد چون فیلبانان

نامش گفت بی محابا بیکدست دندان فیل مستحکم گرفته بدست دیگر جمدهر بر بالای خرطوم فیل زد و در وقتی
که فیل او را زیر کرده بود بفیلبان گفت که مجرای من مثل بادشاه قدردان جوهرشناس خواهی کرد و راجپوتی
دیگر شمشیری بخرطوم فیل جنگلیه انداخته قلم کرد و با وجود خرطوم بریده که مدار حیات فیل است عالمی را زیر و
زبر ساخت اگرچه پیش از رسیدن زخم سی کس را کشته بود و بعد از افتادن خرطوم نیز یازده کس را پامال قهر
ساخت و فیل کلادره از غریو خلایق و غوغای مردم روی بگریز نهاد و در دویدن جمعی کثیر از خون گرفتها را
در زیر دست و پا نیست و نابود گردانید و عظمت‌خان فوجدار که برو سوار بود زخمی شده بهمان زخم درگذشت و راجپوتی
دیگر بجانب سبدلیه دویده شمشیر انداخت و اندکی بر روی او رسید و سبدلیه او را در زیر دست و پا گرفت و بقدری
مالش داده گذشت او باز خود را جمع ساخته شمشیری از عقب فیل انداخت و در خلال این حال راجپوتی یکی از
بهادران عرصهٔ جانفشانی را بمبارزت خود طلبید او سر گشاده مثالی قدم همت پیش نهاد و دیگری از دلاوران
عساکر منصوره بمدد او شتافت مردان شیر مرد باهتمام تمام منع نمود که این معنی از آئین مردی و رسم مروت بعید است
و حاشا که غیرت مقتضی آن باشد که کافری بمبارزت خود طلب نماید تو با من مرافقت کنی و این دو کس با
یکدیگر کارزار نموده داد شجاعت دادند تا آنکه راجپوت کشته گردید و بعد از فتح هرچند تفحص آن نمودند اصلا
اثری ازو ظاهر نشد همانا که با دیگری مقاتله نموده شربت شهادت چشیده باشد و در وقتی که آنحضرت به بیجانگر بند
سام ستیند یکی از فوجداران شاهی تهار را که دو جمل بود بخرطوم فیل گیرانیده آورد و بعد از زمانی درگذشت
و درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجپوت خونخوار بود اکثری مردانه کشته شدند و از بعضی خود کارهای نمایان
شجاعت بظهور آمد و از طلوع صبح اقبال تا نصف النهار که هنگام زوال کفار خسران مآل بود قریب سی هزار کس
علف تیغ قیامت اثر گردیدند و جمع کثیر اسیر شدند و از غرائب آنکه جمعی از بندوقچیان کمبریه که وطن ایشان در نواحی کالپی است
درین قلعه بودند و در مدت محاصره بسیاری از بندهای کارآمدنی را بزخم جانستان مسافر ملک نیستی ساخته بودند
و آنحضرت مکرر بر زبان الهام بیان میگذرانیدند که تا باشد ایزد جل سبحانه چون قلعه مفتوح گردد یک بندوقچی را زنده نخواهیم
گذاشت قضارا روزی که قلعه فتح شد چندی از سرداران بندوقچی تمام بندوقچیان را که قریب هفتصد نفر بودند دست
و گردن بسته جیل کرده از دروازه قلعه برآوردند و هر کس ایشان را میدید میگفت که بندوقچیان قلعه را حضرت نامی بسر زده اند

که بیرون برده محبوس داریم و چون حضرت بدولت از قلعه برآیند حکم تمام انهار گشتند از آنها گله سیار
سازیم مجملا باین حیله تمام توپچیان بسلامت از قلعه برآمدند و هرچند بتجسس آنها مردم معین شدند یکی بدست نیامد
و در آخر معلوم شد که باین حیله و تذویر برآمدند و آنحضرت بدولت و سعادت به تنجا نهال تشریف برده آن قلعه را
ویران ساختند و چنین بنا رسید بدرگاه کریم کارساز نهاده بسجدات شکر این موهبت عظمی بتقدیم رسانیدند
و بعد از سیم روز باردوی کیهان پوی مراجعت نموده تا سه روز بجهت انتظام بعضی امور ضروریه توقف نمودند
و چون در مبادی این عزیمت نذر کرده بودند که بعد از فتح پیاده بزیارت روضهٔ منوره خواجه معین الدین حسینی
قدس سره العزیز توجه فرمایند بنابر ایفای نذر که از صمیم خاطر و صدق عقیدت بود از درون قلعه پیاده باردو تشریف
آوردند در روز فروردین نوزدهم اسفندارمز الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساختند
همچنان پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا ماندل تشریف آوردند و در ماندل شکوه
قراول که پیشتر باجمیر رفته بود بسرعت آمده عریضه خادمان روضهٔ علیه آورد که حضرت خواجه در عالم خواب نموده اند
که آن پادشاه ظاهر و باطن بصفای عقیده و حسن ظن ایفای نذر فرموده پیاده متوجه اینجانب اند زینهار که بیش ازین
تصدیع بخود قرار نداده از هر جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت ایزد بیچون تاج شاهان ربع مسکون
غاشیهٔ آنحضرت را بر دوش عزت گرفته در رکاب اقبال سعادت پذیر خواهد شد چون عرایض منزویان روضهٔ
معینه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را بر ارادهٔ خود مقدم داشته بر بارگی اقبال جهانگیر سواری
فرمودند و نهم اسفندارمز ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطهٔ فیض اساس اجمیر بورود قدوم دولت لزوم
رونق پذیر گردید و از گرد راه بروضهٔ قدسیه تشریف برده ادای زیارت و مراسم نیاز بتقدیم رسانیدند تا ده روز دران
خطهٔ روح افزا اقامت فرموده بزلال مکرمت غبار احتیاج از چهرهٔ حال فقرا و مساکین پاک شستند و از سوانح اقبال
که در ایام محاصرهٔ قلعه ظهور یافت مصالحهٔ منعم خان خانخانان با سلیمان حاکم بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام نامی
و القاب گرامی خاقان ممالک ستان و مجمل ازین تفصیل آنکه چون در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج
کرانی و برادرش که حکومت بهار داشتند از آسیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خانزمان راه آشنایی
و آمد شد مراسلات مفتوح داشته اظهار دوستی بنفاق میکردند و باین وسیله از آسیب مصادمهٔ جلال الدین

محفوظ می بودند بعد از آنکه جلال الدین رخت هستی بست تاجخان بر ولایت بنگاله استیلا یافته و تنک
و بهار را استقلالا متصرف شد و چون او فوت کرد سلیمان برادر خورد جانشین گردید در اندک فرصتی جمعیت
فراوان و سامانی بی پایان از نقود و اجناس و فیلان نامی بهم رسانید و هرجا افغانی بود در برگرد او فراهم آمد
و با خانزمان رابطه دوستی و وداد مستحکم داشته سر رشته صلاح و صواب از دست نمیداد تا آنکه خانزمان
بنتایج اعمال خود گرفتار شد و حکومت جونپور و اتخذ و داز درگاه معلی منعمخان خانخانان بتفویض یافت
و لودی که وکیل مطلق العنان سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت مجددا با خانزمان طرح دوستی
افگنده بارسال رسل و رسایل و تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون سلیمان میخواست
که باستیصال راجه اودیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از آسیب صدمات افواج قاهره
جمعیت خاطر و اطمینان باطنی نداشت بوسیله لودی محرک سلسله دوستی و یکجهتی شده استدعا نمود که باهم
ملاقات کرده در حضور بعهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکه بنام نامی حضرت
ظل اللهی کرده شود و قرار یافت که خانخانان با جمعی از مردم چیده خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا باهم ملاقات
نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان صحیح اندیش بان کنگاش راضی نبودند منعمخان خانخانان با سیصد کس که زبده خود
و محب علیخان پسر میر سلطان و بس یا قیچاق و میر هاشم برادر شاه ابوالمعالی و هاشم خان و ملازمان این امرا که مجموع
هزار کس باشند متوجه پتنه شدند و اول لودی آمده لوازم اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون نزدیک پتنه رسیدند
سلیمان خود باستقبال آمده مردمی و مهمانداری بجای آورد و خانخانان را بخانه برد و خطبه و سکه را بنام نامی حضرت
خاقانی رونق جاودانی بخشیده پیشکشهای لایق که در خور بود گذرانید بعضی از مفسدان واقعه طلب تحریک کردند که قلتق
منعمخان کرده بسلیمان خاطرنشان نمودند که رایات جهانگشا بتسخیر چیتور متوجه است و اکثر امرای عظام در خدمت آنحضرت اند
و خانخانان را بخانه برده خطبه و سکه را که چنین مفت بدام ما افتاده او را از دست دادن خلاف آیین عقل و
کنکاش سپاهیگریست و همین که او را استیصال ساختیم با ما کسی که تاب مقاومت داشته باشد نیست
و چون لودی از حقیقت غدر و اراده باطل آنها اطلاع یافت خاطرنشان سلیمان نمود که با خیان پادشاه
بزرگی طرح خصومت افگندن و بجهت خود را در مهلکه عظیم انداختن از عقل و صواب اندیشی مستبعد مینماید

و بمقدمات معقول سلیمان را از ارتکاب خطا و راه غلط باز گردانید اما افغانان بر جهل خود ایستاده ازین اندیشه
باز نمی آمدند تا گزیر منعم‌خان اردوی خود را گذاشته بلکنتش لودی با معدودی جریده متوجه جونپور شد بعد از آنکه
راه بسیار طی کرده افغانان اطلاع یافته منفعل شده اراده باطل خویش گردیدند و بایزید لودی خود را باستقبال
بخانخانان رسانیده اظهار معذرت و ملایمت بسیار نمودند و منعم‌خان از آنکه گذشته بود که فتحنامه بحضور
رسید و موجب ابتهاج خاطر اولیای دولت گشت و سلیمان نیز از جانب خانخانان خاطر واپرداخته بجانب
اودیسه شتافت و اودیسه بتصرف و قبض ویر گرفته راجه آنجا را بعهدی کشت و ابراهیم را بقول و سوگند
آورده روانه ملک نیستی ساخت

درین زمان که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در خطه فیض اساس اجمیر استفاضه انوار حقیقت و اطاعت
میفرمود رایات سلطان بهار بگلزار چمن روزگار رسانیده بساط افکند و عساکر عشرت مآثر ریاحین سبزه روی زمین در رسید
و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از انقضای ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج
بشرف سرای حمل تحویل فرموده سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین حضرت خلافت پناهی چهره مراد نمود و بعد از
فراغ جشن نوروزی لوای مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و در اثنای راه قراولان پادشاهی خبر رسیدن
شیر آوردند و خاطر قدسی مظاهر بشکار توجه فرموده و چون بآن نیستان رسیدند شیر قوی یال زور برآمد و اولاد او را
تیز دست عنان اختیار را از دست داده و به تیر و شمشیر آنها را از هم گذرانیدند و این بی طاقتی پیش دستی
پسند خاطر اشرف نیفتاد و حکم شد که بعد ازین بی حکم هیچکس دست بالا نکند درین گفت و شنود شیری دیگر
عظیمتر از آن بر آمد و متوجه آنحضرت شد و بجهت پاس حکم ملتزمان رکاب اقبال قالب تهی کرده یارای
آن نداشتند که دست بکار رسانند و بندگان آنحضرت تیری از کمان قدرت پر کشش ساخته بجانب او
انداختند و شیر زخمی شده در کمال خشم بر بلندی بر آمده نشست و آنحضرت از اسب فرود آمدند و در
مقابل او ایستادند و دلیران عرصه همت بر گرد او دایره زدند و حضرت خاقانی بندوقی بجانب او انداختند

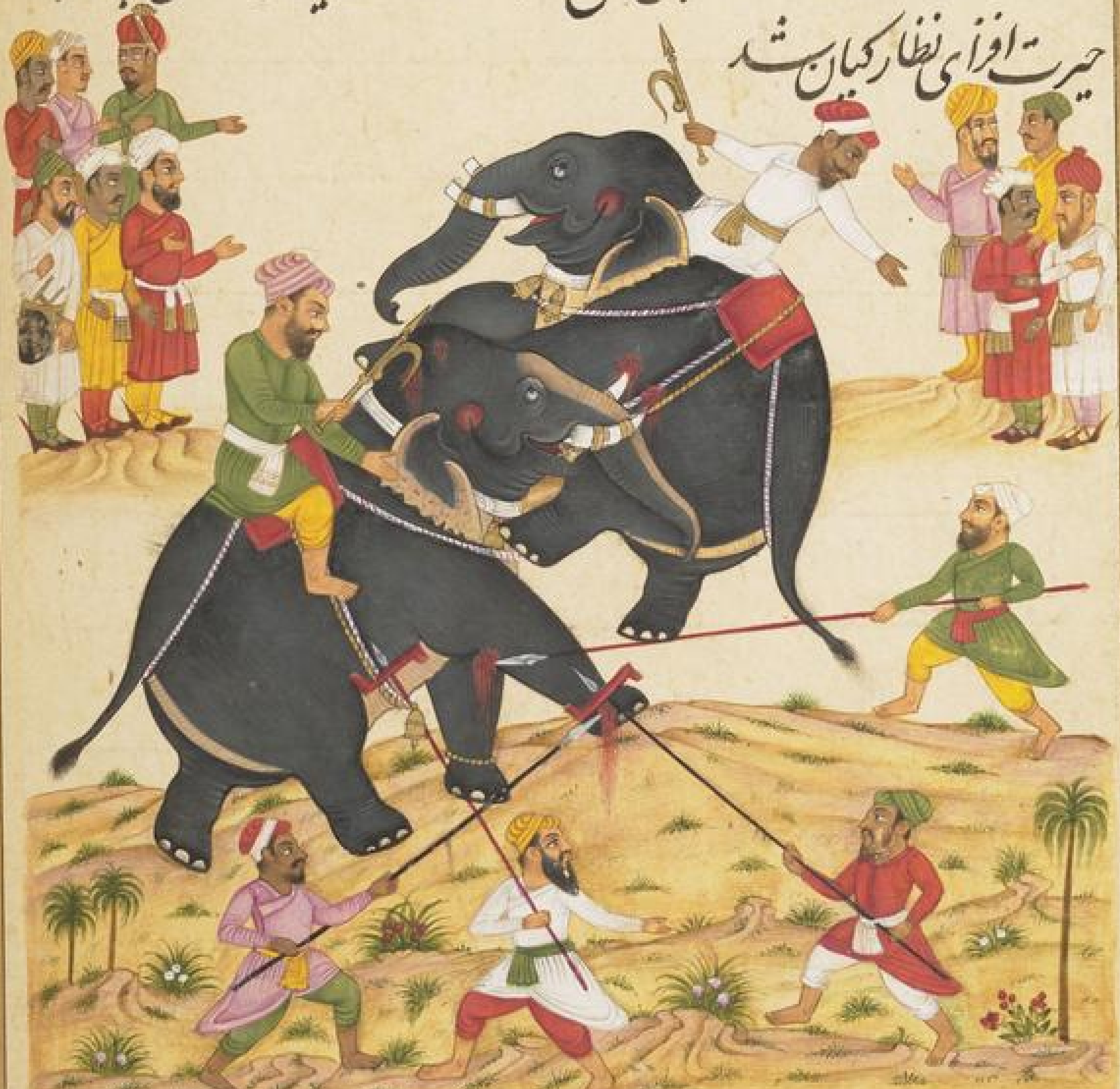
که یکمنج دهان شیر رسیده از بنا گوش او پوست ها گذشت و شیر بغضب تمام بر جانب قابو جستند که تیری
دیگر میندازند و بهر جانب که حضرت توجه میفرمودند شیر بهمان جانب میدید و قابو بدست نمی افتاد و شیخ ابو الفضل
نوشته که بتوسط از حضرت خاقانی شنیدم که از حضرت جنت آشیانی نقل میفرمودند که تقدیر ایزدی چنان رفته
که جمعی که در شکار شیر باشند پیوسته نظر شیر بر شخصی می افتد که از دست او کشته خواهد شد و هر گاه که کار
شیر تشریف داده ایم این معنی که از بدایع تقدیرست مشاهده افتاده و بتجربه پیوسته چون قابو بدست افتاد
به رستم حکم فرمودند که بشیر قدم نهد شاید شیر بجانب او مقید شود و قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد خان
قندهاری که دران چند روز معاتب بوده بقصد مجرای خاص پیش دستی نمود و شیر متوجه عادل شد او در بیوف
تیری انداخت و بحسب نوشت خطا کرد و شیر آمده هر دو پنجه خود را برو انداخت و آن شیر دل ناهار همت نیز
بشیر در آویخت و دست چپ خود را بدهان او داد و دست راست بر خنجر برد و چون بند یار ناکر رفته بود خنجر به بند
علاقه مستحکم شده و تا گسیختن بند شیر دست عادل را فرو خاید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بر دهان شیر انداخت و بار
دوم دست راست خود را بر دهن شیر داد و درین اثنا دلاوران عرصه شجاعت تاب نیاورده بشمشیرهای آبدار کار او را تمام ساختند



و دران معرکه به بعادل نیز زخمی رسیده و آن شیر شکار جان نثار مدت چهار ماه بر بستر جان کندن افتاده بود
و عاقبت بهمان زخمهای جانستان بعالم جاودانی شتافت بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل
قطع مسافت نموده روز چهارشنبه پنجم اردیبهشت ماه الهی موافق پانزدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر
دار الخلافه اگره انداختند چون موکب گردون شکوه بمستقر سریر خلافت نزول سعادت فرموده بود حکم شد که
جمعی از امرا و ملازمان درگاه والا که در فتح چیتور بعد از خدمت و جانفشانی سرفراز بوده اند بتسخیر قلعه رنتهنبور
که در رفعت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور است همت گماشته تلافی آن تقصیر نمایند لهذا صادق محمد خان
و بابا خان قاقشال و سمانجی خان و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و دیگر بهادران عرصه جانسپاری
بسرداری اشرف خان رخصت یافتند و هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا و محمد
حسین میرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملی ازین سانحه آنکه چون شهاب الدین احمد خان و محمد
مراد خان و شاه بداغ خان با افواج گیتی ستان بدفع شورش آن ناحق ناشناسان متوجه مالوه شدند میرزایان
تاب نیاورده روی ادبار بصوب ولایت گجرات نهادند و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت
سلطان بر قلعه چانپانیر و سورت و بروج استیلا یافته بود توسل جستند و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن
احمد آباد و استیصال اعتماد خان داشت قدوم حوادث لزوم میرزایان را از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت فراوان
متوجه احمد آباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مبارزت نموده و آتش فساد در اطراف احمد آباد افروخت و چون
دران جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده بود چنگیز خان در مقام مکافات آنها درآمده بروچ را
با دیگر محال الکا جاگیر ایشان مقرر داشت و از آنجا که طبیعت این بیدولتان بفتنه و شورش مجبول بود با وجود نعمت بسیار
در آنجا نیز دست تطاول دراز ساختند و چنگیز خان لشکرها بدفع آن خیره سران تعیین فرمود تا آنکه فوج چنگیز خان را
شکست دادند لیکن چون بمقاومت با چنگیز خان از حیز قدرت خویش بیرون یافتند روی بولایت خاندیس نهاده
از آنجا متوجه مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان جاگیردار اجین قلعه را
استحکام داده صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضداشت نمود و حکم شد که افواج قاهره که بتسخیر رنتهنبور شتافته اند
اطفای نایره این فتنه را بر تسخیر قلعه رنتهنبور مقدم داشته متوجه مالوه شوند و امرا کمر خدمت بسته در عین شتاب

باران روی همت بولایت مالوه نهادند و از درگاه معلی نیز قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را
که بخشی حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عساکر اقبال ساخته رخصت فرمودند و چون افواج گیتی کشا
بسرونج رسیدند شهاب الدین احمد خان که جاگیردار آنجا بود با فوج شایسته ملحق شد و در سارنگپور سایر اعیان
نیز بعسکر اقبال پیوست از صدمت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار دل باخته راه فرار پیش گرفتند
و محمد مراد خان از قلعه اوجین برآمده با سایر امرا تعاقب شتافت و میرزایان سراسیمه خود را به آب نربده زدند و
بسیاری از اوباشان ایشان بار زندگانی از رخت هستی بموج خیز فنا رفت و در این اثنا خبر قتل چنگیز خان و تفرقه
گجرات شیوع یافت و میرزایان قابو دانسته بجانب گجرات شتافتند و امرا تا کنار آب نربده تعاقب نموده عنان
معاودت معطوف داشتند و از آنها کدام که جاگیردار مالوه بودند در مالوه توقف نمودند سایر امرا متوجه درگاه
معلی گردیدند و میرزایان رانده و مانده با چندی از اوباش خود را بگجرات رسانیدند و چون در آن مملکت حاکم مستقلی
نبود قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ شتافته و
رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شد و تا دو سال قلعه را
نگاهداشت و پیوسته برآمده نبردهای دلیرانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از کومک نا امید مطلق بود
آخر در صلح زده قلعه را سپرد و تتمه احوال و خاتمت مآل میرزایان برگشته حال در جای خود رقمزده کلک بیان خواهد
شد ان شاء الله تعالی و تقدس و از سوانح این ایام رسیدن امرای اتکه خیل است از پنجاب بدرگاه خاقان فلک جناب
و شرح این سخن اجمالا آنکه چون میر محمد خان و سایر امرای اتکه گروه مدتها در ولایت پنجاب جاگیردار بودند و بشرایط رفاهیت
و فراغت گذرانیدند حکمی شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت حضور بهره ور گردند چون فرمان طلب بامرای پنجاب
رسید کمر خدمت بر میان جان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را بجاگیر حسین قلیخان و اسمعیل
قلیخان برادرش مرحمت فرموده سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان بتعویض یافت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان
عنایت شد و سرکار قنوج بشرفخان مرحمت نمودند و چون میرزا کوکه پیوسته در خدمت حضور سعادت پذیر بود
جاگیر قدیم او را که در پنجاب داشت بحال خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد خان از مالوه حسب الحکم اشرف
آمده سعادت آستانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت اشغال مالی و ملکی سبکبار ساخته انتظام کار

خالصات بعهده کاردانی شهاب الدین احمدخان حواله فرمودند و نیز اهتمام شایسته بکار برده قانون ضبط
هر سال را که مقتضی تغلب و تصرف فراوان بود در طرف ساخته از روی فهمیدگی و سنجیدگی جمع خالصات
چون همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد
اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز روشن و مینو زگرد و دو زنگ کفر و شرک از مرات روزگار بمصقل همت
جهانگشا زدوده شود درای رشید انجلا بتسخیر قلعه رنتهنبور که در تصرف کفار شقاوت آثار بود قصد فرمود و بتاریخ
نهم دی ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب بهجت موکب عالی بدان صوب اتفاق افتاد و نخست بدار السلطنه حضرت دهلی
تشریف برده بزیارت اماکن متبرکه اولیای عظام استعاضه انوار و استمداد همت فرموده در حوالی قصبه پالم که
متصل شهر واقعست طرح شکار قمرغه افگندند و بعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه تسخیر قلعه رنتهنبور شدند
و از غرایب وقایع آنکه چون قصبه لال سوت مخیم اردوی کیهان پوی گردید فیل مستی که از فیلان نامی حلقه
خاصه بود در عین مستی و خونریزی بر فیل شیخ محمد بخاری دوید و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که
حیرت افزای نظارگیان شد



بعد از طی منازل و قطع مراحل روز شنبه بیست و یکم شعبان ظاهر قلعه رنتهنبور معسکر

اقبال کرد

اقبال کردید و این قلعه بر فراز کوهیست در غایت رفعت و استحکام و اطراف آن نیز کوه هاست و دران ایام رای
سرجن هادا الحکومت آن قلعه که کوه شکوه و سنگبار کج می نهاد و چون از آذوقه و لوازم قلعه داری خاطر
جمع داشت بمدافعه و مقابله پیش آمد و حضرت ظل اللهی بنیروی قدرت و اعتضاد همت بمحاصره آن جلیله پرداخته
یکمرتبه بذات اقدس اطراف قلعه را سیر فرموده مداخل و مخارج از تعمق نظر فهمیده و سنجیده بخشیان عظام حکم
کردند که مورچلها تقسیم نمایند و در اندک فرصت محاصره خاطر خواه صورت بست و متحصنان به تنگی لوازم قلعه داری
باشقاوت افتادند و بضرب زنبورک و توپ و اقسام آتشبازی هنگامه نبرد گرم ساختند و از سوانح ایام محاصره آن
مهدی قاسم خانست از سفر حجاز در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گردیده که مهدی قاسم خان از ولایت هند
بی رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد بعد از حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق
بقندهار آمد و از انجا متوجه زیارت کعبه مراد گردید در ایام محاصره قلعه رنتهنبور بسعادت آستانبوس شرف اختصاص
یافت و اسپان عراقی با دیگر نفایس امتعه و نوادر روزگار بر سبیل پیشکش گذرانید و آنحضرت از فرط مروت ذاتی
و عفو جبلی مجدد او را مشمول مراحم خسروانه و مکارم بادشاهانه ساختند و سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند

درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشای بمحاصره قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار نصرت و فیروزی داشتند
عساکر بهجت آثار سلطان بهار بفتح قلعه دلها روی نهاد و نسیم روح پرور از مهب عنایت ایزد دادگر بر حریم عالم
اشجار وزیدن گرفت و آفتاب عالمتاب بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان
نهصد و هفتاد و شش هجری بخانه سعادت بیت الشرف حمل انداخت و سال چهاردهم از جلوس بادشاه صورت
و معنی بمبارکی و خرمی آغاز شد و چون عروج بر معارج فتح و نصرت خبر بی توسط ساباط امکان عقلی نداشت راجه
تودرمل که دران ایام وزیر مطلق العنان و مدار علیه دودمان عالیشان بود و قاسم خان میر بحر که در فنون معماری و کار
گذاری ید طولی داشت حکم گردون ارتفاع شرف نفاذ یافت که در تاسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته فرموده

بندودی سرانجام نماید بموجب حکم قضا امضا از اطراف و اکناف آن ملک اصناف عمله و فعله فراهم آورده

در اندک فرصت ساباط عظیم ترتیب دادند و ضربزنهای کلان که هر کدام غلوله هفت من سنگ مینمود

و سنگ هی میخورد در زمین مسطح دو سه هفته کاو و هزار جر ثقیل میکشید بالای ساباط برده و کوهچه ان

که سر کوب قلعه بود گذاشتند و بهر آتش دادنی چندین خانه عمارت بکردند و فنا میرفت و عالمی از زیر و زبر میکردند

و متحصنان قلعه اگرچه از بیم جان سر از خانه نمیتوانستند برآورد اما غلوله بهر خانه که میخورد با اهل خانه نیست و نابود میکرد

سرجن از مشاهده این حال بی دست و دل شده چاره بغیر از قلعه سپردن نیافت لاجرم دست نیاز بدامن مقربان

بساط عزت زده دو پسر خود را بموجب بدرگاه معلی فرستاد که چون التماس عفو جرایم معروض قبول رسید

خود بسعادت آستانبوس شتافته قلعه را سپارد و بعد از آنکه پسران او بسعادت زمین بوس در یافتند دست

مرحمت غبار خجلت از چهره حال انها پاک ساخته و بنوید عفو و مژده جانبخشی مستمال گردانیده بخلعت الطاف ارزانی

داشتند و از غرایب وقایع آنکه چون پسران سرجن با خلعت پوشانیدن از بارگاه اقبال بیرون آمدند یکی از

راجپوتان خون گرفته را بخاطر رسید که مگر آنها را بزندان میبرند پای جهالت افشرده دست بشمشیر و دیگر

سکروال نوکر راجه بهگونت داس بضبط بحث پیش آمده خوب معقول ساختند آن خون گرفته شمشیر بی باک انداخت و آن

قوی دلان پای همت برجا داشته گفت که کار سرجن سهل تو بغلط رفته و هرزه خود را و صاحب خود را ورطه هلاک می

اندازی معهذا آن دیوانه شمشیر کشیده متوجه درون دولتخانه شد و پورمل سرکاهه بشجاعت و یکدو کس دیگر را

زخمی ساخته و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که در حواشی دولتخانه بطور خود ایستاده تماشا میکرد زخم منکر زد و

نیم کرد در یوقت یکی از ملازمان مظفر خان سیدان خون گرفته را بقتل آورد   چون پسران سرجن

بشارت عفو و مراحم شاهنشاهی بپدر خود رسانیدند سرجن از نوید بخشایش جان تازه یافته بجهت از دیاد آبرو و عزت

و فزونی قدر و منزلت التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال سایه افتخار بر فرق عبودیت من افگند تا به بدولت

آستانبوس بلند مرتبه گرداند آنحضرت ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و سرجن

تا بیرون قلعه باستقبال شتافته حسین قلیخان را بمنزل خود برد و لوازم مهمانی و ملایمتهای فراوان ظاهر ساخته

بر افق حسین قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و روز سه شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سیوم شوال سنه اثنین

آستانبوس شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لایق با کلیدهای قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانید
و مشمول جلائل مراحم گردید آنگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده و اهل و عیال و احمال و اثقال خود بیرون
بر آورده قلعه را به بندهای درگاه سپارد و تا برآمدن او پسران او در ملازمت باشند ملتمس او پایهٔ قبول یافت
و سرجن بقلعه در آمده تا سه روز بنه و بار خود را بیرون کشید و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمهتر خان سپرد
و روز دیگر حضرت خاقانی بدولت و کامرانی بر سمند فتح و جهانستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند
و بعد از فراغ ضبط قلعه و انتظام آن ملک بزیارت روضهٔ معینیه توجه فرمودند و در خطهٔ فیض اساس اجمیر مراسم
زیارت و لوازم نیازمندی برداخته و استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس سره العزیز
فرموده عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و چون قصبهٔ آنبیر که وطن راجه بهگونت داس بود مخیم اردوی
جلال گردید راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید و همدرین راه خبر فوت دریا خان از آگره رسید
و بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گران آمد ولی بتکلف اخلاص او تمام عیار بود و شایستگی تأسف داشت
چنانچه در حال نزع وصیت کرد که مرا در زیر پای سگ پادشاهی مدفون سازند و بموجب وصیتش در همان گنبد
گذاشتند

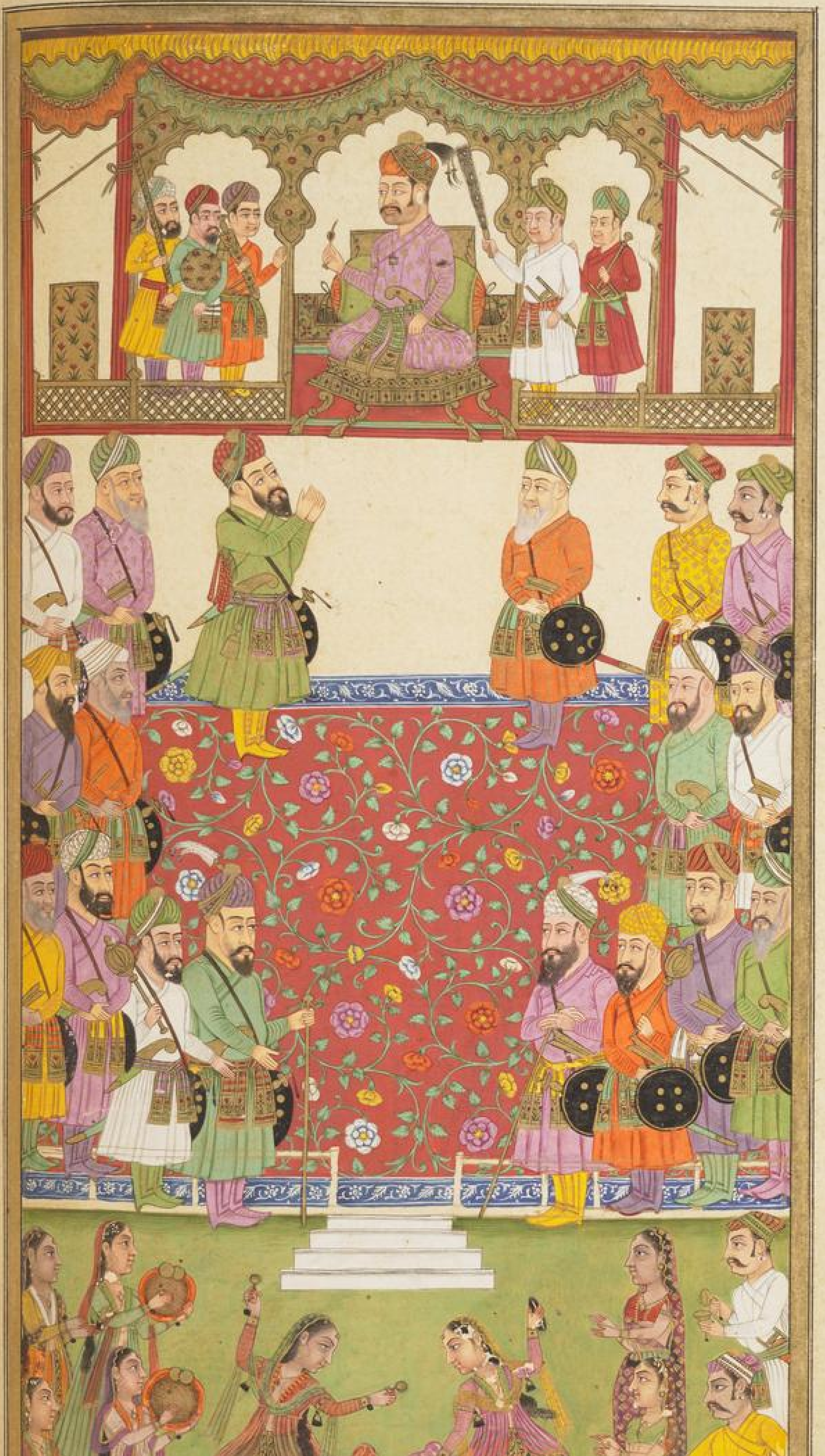
درینوقت که همت جهانگشا
بتسخیر قلعهٔ رنتهبور لوای نصرت بر افراشت فرمان قضا مثال بمجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و سایر
جاگیرداران ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعهٔ کالنجر را بکلید
اقبال روز افزون جهانگشا مفتوح سازند و این قلعه از اعاظم قلاع
هندوستانست که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلیخان پسر
خوانده بهار خان بریو زنگ نقد گران مند داده بدست آورده بود و از آن زمان
در تصرف داشت چون فرمان بامرا رسید نطاق خدمت بر میان
جان بسته بمحاصرهٔ آن پرداختند و در اندک فرصتی کار بر متحصنان
تنگ ساختند و در خلال اینحال خبر فتح قلعهٔ چیتور و رنتهبور مقارن
یکدیگر رسید و راجه رامچند که از فروغ عقل و دانائی بصلاح

کار بینای واشت صورت نجات خود منحصر در قلعه سپردن دانسته
امان طلبید وبعهد وقول از قلعه برامده کلیدهای
قلعه را باپشکشهای مناسب مصحوب وکلای خود روانه درگاه
عرش اشتباه نمود وانحضرت وکلای اجه را بانواع نوازش
سرفراز فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند
وحراست قلعه بمجنون خان قاقشال تفویض یافت

بادشاه ملک صورت ومعنی که به نیروی همت
بلند از خدا بجز خدا تمنی نکند بخشنده بی منت اسباب
کامروائی ظاهر وباطن اوراازانچه باید وشاید بی شائبه
سعی وعایله طلب در دامن دولتش نهند بجهت انتظام
سلسله دینی ودنیوی خلفی شایسته از بارگاه کبریائی
مسئلت نمود وباطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت
ومقبولان بارگاه احدیت راوسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع
کوکب جهان افروز می بود درینولا بتقریبی شیخ محمد بخاری وحکیم عین الملک وچندی
ازمقربان بساط عزت معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی در قصبه
سیکری که از دار الخلافه اکره دوازده کروهست توطن دارد وخالی از صفای
باطنی وریاضت ظاهری نیست وبغایت مبارک نفس ومستجاب
الدعوتست لاجرم انحضرت خود بمنزل شیخ رفته نیازمندی را پایه برتر نهادند وچون
ازبشارت طلوع کوکب مراد سامعه افروز گردیدند پرسیدند که بنام ما چند فرزند قسمت شده
کلک تقدیرست ان دانای رموز اسمانی بموجب الهام ربانی بوجود فرزند گرامی بشارت

بخش گشت و چنانچه بزبان حقیقت ترجمان آن پیر روشن ضمیر گذشته بود بمنصهٔ ظهور
جلوه گر شد رای صواب اندیش خاقان حقیقت کیش بران قرار گرفت
که چندی از منظوران حرم سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند و عمارتی که در
خور محل پادشاهی باشد دران فضای فیض انتما اساس نهند تا از
برکت انفاس قدسیهٔ حضرت شیخ و قرب جوار آن بزرگوار این امنیت
بحصول انجامد و باطن آن عزیز در ظهور این نیر اقبال ناصر و معین باشد
چون از صدق اخلاص و رسوخ اعتقاد تصمیم این نیت فرموده بودند در اندک
مدتی کوکب مراد از مطلع امید پرتو ظهور افکند روز چهارشنبه هفدهم ماه
ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری بطالع بیست و چهار
درجه میزان گوهر یکتای خلافت و شهریاری اختر برج اقبال و
بختیاری سلالهٔ سلسلهٔ خلافت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری
دوحهٔ ریاض سلطنت و جهانداری ثمرهٔ شجرهٔ معدلت و حق گذاری
کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت
طلوع نمود و جهانی را سرمایهٔ امنیت جاوید کرامت فرمود سلسلهٔ آفرینش را
سررشتهٔ انتظام ابد بدست افتاد و دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت
گلبن سلطنت را بهار جاودان بگلزار چمن آرایی گرد متاع دانش را مشتری جوهر شناس پدید آمد روز
بازار نشاط گرمی پذیرفت عروس ملک را خواستگار جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را صاحب قدردان بدست آمد
دولت را آبروی تازه بهم رسید و از غرایب اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق
عزت نهاده مسند آرای خلافت شدند و چون از آن تاریخ چهارده سال دیگر گذشت این فتح دولت خدا آفرین روزگار
خجسته آثار گردید این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دار الخلافه آگره بمسامع عز و علا رسید
و آوازهٔ تهنیت در گنبد اطلس پیچید و بمشتلق این مژده جانبخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند

جشن عالی ترتیب داده





و بجهت ادای شکر این موهبت عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس اند بود به مهر ارتفاع یافت و بمناسبت صوری و معنوی آن سلاله دودمان خلافت و جهانگیری را سلطان سلیم نام نهادند و چندین نظرات در وضع این اسم مبارک ملحوظ خاطر اشرف گشت اولا سلامتی ذات و سلامتی صفات آن چشم و چراغ دولت و اقبال دیگر نوید سلامت آفاق بمیامن آن مولود عاقبت محمود دیگر مناسبت همنامی آن عزیز مستجاب الدعوات امید که در ظل عاطفت خاقان گیتی ستان کامیاب مرادات صوری و معنوی گردیده بمنتهای عمر و دولت برسند اگرچه فضلا و شعرا در تاریخ ولادت اشرف اقدس مضامین غریب و معانی بدیع یافته قصاید غرا در سلک نظم کشیده اند از جمله یکی درشهوار لجه اکبر گفته و دیگری گوهر درج اکبرشاهی یافته اما خواجه حسین مروی کمال قدرت طبع و حدت فهم ظاهر ساخته قصیده که کارنامه سخنوری توان گفت در تهنیت گذرانیده که مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس جهان آرای خاقان گیتی ستانست و مصرع دوم تاریخ ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی است و با وجود التزام این تاریخ لفظ و معنیش نیز از آراستگی و پیراستگی تمام دارد و بیتی چند از آن قصیده درین اقبالنامه نوشته می‌شود

الحمد از پی جاه و جلال شهریار — گوهری مجد از محیط عدل آمد در کنار — طایری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار — گلبنی اکنون نمودند در دور چمن — لاله زرینکو نه بگشود از میان لاله زار
دایه ابر بهار از مهربانیهای فصل — سبزه با گل همزبان لولو بگوهر کرده بار — مهر میگوید که می‌بیند که این ماه را
از پی زیب و جمال زهره سازم گوشوار — مقدم مولود می‌افزود در زیب اگر — لولوی لالا فزودی زیب این در شاهوار
شاد شد دلها که باز از آسمان عدل و داد — باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار — این هلال برج قدر و جود و جاه آمد
وان هلال از روی جان شاه آمد بار — شاه اقلیم صفا سلطان ابو الفتح — شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران — بادشاه نامدار و کامجوی کامکار — کامل دانای قابل اعدل
عادل اعلم عاقل بی‌عدیل روزگار — از کلام او بیان حال معنی مستعاد — در کمال او بنای دین و دنیا استوار
سایه لطف آلهی آن لایق تاج و نگین — بادشاه دین پناه این عالم عادل مدار — برز بانها از هجوم قهر او
با عدو گاه از زبان رمح گوید الفرار — مجلس وی زآسمان جای بن عود سوز — موکب وی را سماک رمح آید نیزه دار

موکب منصور وی انجا که راند عالمی — یمن کو بند از زمین با سر دراند بسیار
بر سبیدی یا سیاهی مهر و لیل و نهار — ای حج صنع لایزال افتاد ملک و دین
والی والاعلم عالم دل اکسون بر — والی والا آب عادل عالی تبار
با محبان مهربانی از کریمان یادگار — شاه صبح عدل و داد و ماه شام جاه و
معدن عالی و احسان منبع لطف و کرم — با بها و باذل و بس مهر و پر کار
والی والاعلم کان کرم کوه وقار — نیر برج جودی که هر دریای جود
کی بجودت ماند ابر نیسان سحاب — با وجودت می نزیبد جود از ابر بهار
هدیه کان آمد گرامی بازجو فیض کو نثار — کس نیارد هدیه بس اگر دارد کسی
یک بیک ابیات مردی که بی عیب آمده — هر یکی جوی نی دل مقصود در بابی دوبار
از دوم مولود نور دیده عالم مدار — تا بود باقی حساب روزها و ماه و سال
شاه ما بانید باد و باقی آن شهر ادهم — روزهای بی حساب و سالهای بیشمار

حکم آن کلکی که دارد حکم بر ابروی
باب فزای معانی سایه پروردگار
مالک مال جهان ای بادشاه بحر و بر
برق کاه عزم و جرمی کوه کاه بردبار
حامی دین نبی ان ها حی آبار بد
از هوای اوج لیها شاهنشاهان جان سکار
بادشاها سلک لولوی نعش آورده ام
هر که آرد کو بیا چیزی که دارد کو نثار
مصرع اول از وی سال جلوس بادشاه
وان حساب از سال و ماه و روز داران بامدار
و بعد از انقضای دو ماه دوازده روز

ولادت کثیر السعادت حضرت بادشاهی صبیه قدسیه در حرم سرای عزت متولد شد و نام آن محفل آرای سرادقات عصمت را خانم نهادند

دران زمانکه خاقان ممالک ستان جهانبانی جانشین خلف بود و همواره جهت طلوع کوکب مراد از باطن قدسی موطن برگزیدهای درگاه صمدیت استمداد همت می فرمود با خاطر حق بین جهان آفرین عهد شده بود که چون شاهد مقصود از نهانخانه امید قدم بجلوه گاه شهود نهد بشکرانه این موهبت عظمی از دار الخلافه اگره پیاده تا اجمیر شرافه بزیارت روضه علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز ادای عبادت و ادراک سعادت فرمایند بنا بر ایفای نذر روز جمعه دهم آبان الهی موافق دوازدهم شعبان قدم در شاه راه همت نهاده مرحله پیمای بادیه شوق گردیدند و مسافت منزل دوازده کروه مقرر شد و در روز هفتم بروضه منوره معینیه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص بر آن آستان ملایک مطاف نهاده مراسم زیارت و لوازم عبادت بتقدیم رسانیدند و بعد از فراغ زیارت بخیرات و مبرات برداخته معتکفان جوانب آن

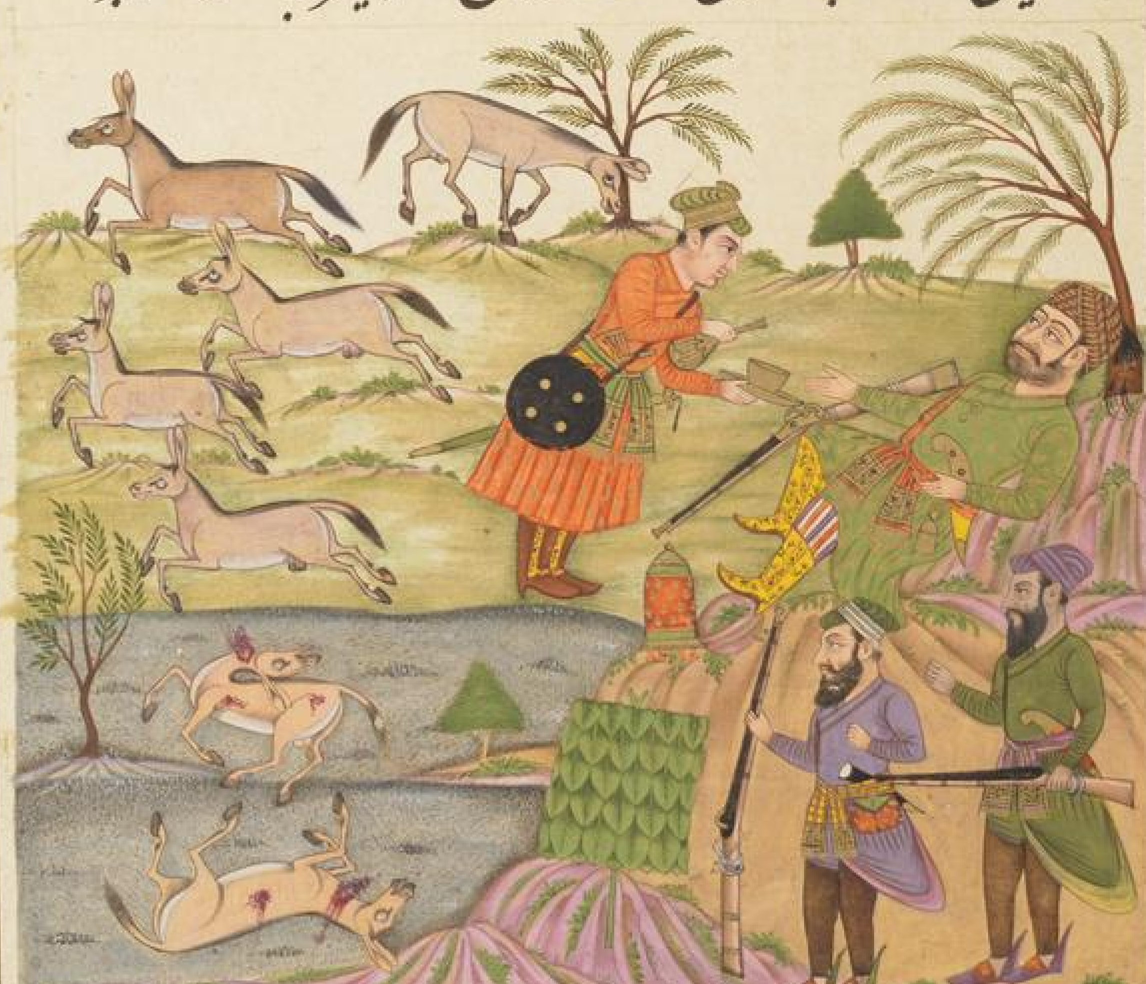
روضهٔ قدسیه و سایر جهانرا از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون هر ساله مبلغی کرامند
برسم نذورات مقرر بود که از خزانهٔ عامره واصل متولیان آن روضهٔ قدسیه شود و در این ولا بعرض اقدس رسید
که جمعی که بمنصب تولیت شرف اختصاص دارند خصوص شیخ حسین که دعوی فرزندی حضرت خواجه مینماید
اکثر آن مبلغ را خود متصرف شده بفقرا و مساکین خانجه باید نمی پردازد و معهذا بعد از تحقیق ظاهر شد که دعوی
فرزندی نیز اصلی ندارد لاجرم تولیت آن آستان آسمان رفعت بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان
به نیکذاتی و خوش صفاتی آراستگی داشت تفویض یافت که در ترویج مآثر آن بقعهٔ متبرکه و تعمیر بنای خیر
و اجرای وظایف و مراعات خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و مساکین حسن جملیه بتقدیم رساند و در ساعت خیر
اشاعت عنان مراجعت بدار الخلافه دهلی انعطاف یافت که زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ کرام
که در آن مصر سعادت آسوده اند فرموده متوجه دار السلطنه اگره شوند

چون موکب جهانگشای خاقان گیتی ستان بدار البرکت دهلی ورود اقبال فرمود سلطان چارباش
گردون نیز با هزاران میمنت و شرف بنزهت سرای حمل پرتو سعادت افکند و روز شنبه سیوم شوال
نهصد و هفتاد و هفت هجری تحویل شده و بعد از فراغ مراسم جشن نوروزی بزیارت مراقد متبرکه و طواف مزار
فایض الانوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و بیست
دوم اردیبهشت الهی موافق روز سه شنبه بیست و هشتم ذی قعده بدار الخلافه اگره نزول اقبال روی داد
بتاریخ خورداد ماه الٰهی موافق شب چهارشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت
هجری حق جل و علا فرزندی فرخنده اختر و خلفی خجسته گوهر به پادشاه ملک صورت و معنی کرامت فرمود
و گلی تازه از گلستان خلافت شکفت و جهانیانرا انبساط بر نشاط افزود و این مولود مسعود نیز بدار السلطنه فتحپور
در حوالی منازل شیخ سلیم قدم اقبال توام بعرصهٔ وجود نهاد و نام این شاهزاده والا نژاد شاه مراد در صفحه

دولت و اقبال تمت افتاد و درین طوی بزم جشنهای عالی ترتیب یافت و منعمخان خانخانان بجهت ادای
تهنیت از جونپور متوجه درگاه معلی شده سعادت زمین بوس دریافت و چون پادشاه حقیقت آگاه
پیوسته در شاهراه جستجوی خداطلبی گام همت فرو نهاده براه دوراحله توفیق طی منازل تحقیق مینمایند
و همواره روی توجه بزیارت روضه علیه خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز نهاده استمداد
همت از باطن قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی مینمایند
درینولا که از ریاض خلافت گلی تازه شکفت و از بحر فتوحات الهی گوهر گرانمایه بساحل مراد رسید
بجهت ادای لوازم شکر و تقدیم مراسم حق گذاری دهم مهرماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی
نهضت کوکب عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاد و منعمخان خانخانان را بانتظام ممالک شرقیه رخصت انعطاف
ارزانی داشتند و چون اجمیر مخیم سرادق عز و جلال گردید حکم احداث قلعه و تاسیس منازل دلکشا و عمارات
عالی بنا شرف ارتفاع یافت و بجمیع ملازمان عتبه اقبال نیز حکم شد که منازل مناسب بجهت خود بر پا نمایند
و در عرض سه سال حصار و دولتخانه و سایر عمارات باتمام رسید و باندک فرصتی شهری عظیم
آراستگی پذیرفت و بعد از فراغ زیارت عنان عزیمت بصوب ناگور منعطف گردید و در حوالی آن شهر
میر محمد خان خان کلان که جاگیردار ناگور بود بسعادت استقبال شتافته لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید
و درین وقت معروض بارگاه اقبال گردید که آب این شهر و معموری انجا منحصر در دو کولاب است یکی گیلانی نام
و دیگر شمس تلاو که در السنه عوام بکوکر تلاو شهرت اشتهار یافته و چون بمرور ایام اکثری بخاک انباشته شده
در موسم تابستان از کمی آب و باران بسیاری از اهل شهر وطن خود را گذاشته باطراف میروند
بنابر عموم شفقت و رافت که شیمه کریمه آنحضرت است حکم شد که کوکر تلاو را که فسحت عظیم و وسعت دریائی دارد
و آب تمام اهل شهر کفایت میکند حفر نمایند و بخشیان عظام که در انزمان اسباب آن نموده بودند با مرا و سایر
ملازمان کار سعادت قسمت یافت و در اندک فرصتی صورت آراستگی یافت و آنرا شکر تلاو نام نمودند
و چون وجه تسمیه کوکر تلاو خالی از غرابتی نیست درین اقبالنامه مرقوم کلک بیان میگردد گویند در اکثر
صاحب ثروت و سامان بود و باقتضای فلکی دولت ازو روی تافته و هیچ در بساط او نماند و از تنگنای

معیشت این سگ را نزد دولتمندی گرو گذاشته قدم بوادی غربت نهاده تا مگر به تکاپوی همت
فتح الباب شود چون مدتی ممتد برین گذشت روزی آن سگ از حقیقت و وفا که داشت بر سر راه رفت
و از غرائب اتفاقات آنکه همان روز تاجر با کمال سامان و دستگاه در آن سرزمین رسیده بود همین که
سگ صاحب خود را دید شناخته لابه کنان سر در قدم صاحب نهاد و برگرد او میگشت و روی بر خاک می مالید
تا جان تسلیم کرد و آن سوداگر نیز از حقیقت و مروتی که داشت در آن سرزمین گولابی عظیم ساخته بنام آن سگ
شهرت داده است   درین ایام که موکب سپهر احتشام بانتظام ولایت ناگور توجه داشت اکثر
راجه ها و زمینداران آن نواحی حلقه عبودیت در گوش جان افکنده باستلام عتبه قدسیه سعادت اندوز گردیدند
و از جمله چندرسین پسر رای مالدیو از اعاظم زمینداران هندوستان بسجده درگاه سپهر ارتفاع بلند مرتبه
شد و رای کلیان مل حاکم ولایت بیکانیر با پسر خود رای سنگ نیز بسعادت آستانبوس مفتخر گشت و بوسیله
مقربان بساط عزت معروض داشت که آرزوی آن دارم که صبیه برادر من در زمره خادمان سرادقات عفت سرافراز گردد
و با این نسبت کلاه گوشه مباهات برافراخته کامیاب دولت صوری و معنوی شوم از آنجا که کامبخشی شیمه کریمه
خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون گشت و آن عفت قباب را بحرم سرای سلطنت در آوردند
و از سوانح اقبال رسیدن باز بهادر بسعادت آستانبوس و شرح این مبهم اجمال آنکه چون از مالوه برآمده
راه ادبار پیش گرفت مدتی در پناه بهرجیو زمیندار کلانه روزگار بسر میبرد و لختی نزد چنگیز خان گجراتی بسر برد
و از آنجا پیش شیر خان فولادی شتافت و از پیش شیر خان نیز برآمده بدکن رفت و بنظام الملک توسل
جست و در آنجا نیز صحبتش خوب نشست و مراجعت نموده نزد رانا آمد و چون حقیقت بی ثباتی و سرگردانی
او بعرض اشرف رسید از عاطفت ذاتی و مروت جبلی بر حال او ترحم فرموده حسن خان خزانچی را فرستادند
که آن آواره دشت ناکامی را بعواطف خسروانه استمالت و امیدوار ساخته بدرگاه سلاطین پناه آورد و در رهنمونی
اقبال بسعادت آستانبوس دریافته مشمول انواع نوازش و مراحم گردید و بعد از فراغ انتظام مهام آن صوب خاطر
قدسی مظاهر بزیارت مزار فائض الانوار شیخ فرید شکرگنج که در صوبه پنجاب آسوده اند توجه فرمود
کمالات شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست .

بادشاه حقیقت آگاه منزل بمنزل نشاط شکار ظاهری پرداخته و بباطن همت در صید مطلوب معنوی
بسته توجه فرمودند و چون تلوندی رای علاء الدین که در حوالی دریای ستلج واقعست مورد عساکر اقبال گشت
قراولان خبر گله گورخر آوردند و شهریار شیرشکار باجندی از ملتزمان رکاب دولت متوجه شکار گردیدند و دران
دشت با دو سه قراول پیاده شد بندوق در دست عزم شکار فرمودند و به تیر اول یک گوره خر افتاد و از
صدای بندوق گله رم خورده بدور دست رفت و آن شیردل سر در دنبال گله نهاده همان طور پیاده شتافت و
با گله رسیده دیگری را شکار فرمود و باز گله قدری راه دوید آنحضرت باز خود را رسانیده یک را بندوق
زدند چنانچه سیزده گوره خر دران روز شکار شد و هر مرتبه که یکی را میزدند گله دورتر میرفت و حضرت
خاقانی آن دشت تعقیب را بالقدم شوق طی میفرمودند و چون راه بسیار دران ریگستان پیاده رفته بودند
عطش بر مزاج اقدس غالب آمد و دران دشت اثری از آب پدید نبود و آبداران خاصه بجهت ملاحظه شکار
دور مانده بودند و قراولان هرچند تک و دو می‌نمودند راه بسر چشمه مقصود نمی‌بردند و ضعف تشنگی بجایی رسید
که آن بحر معرفت را یارای گفتار نماند که درین وقت فیض فضل ایزد سبحانه که همواره رفیق طریق آن مسند آرای
ملک تحقیق است آبداران خاصه را در میان دشت بیرون خضر راهبر شد



و بادشاه حقیقت شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بی‌قیاس بتقدیم رسانیده سجدات نیاز بجا آورد
و از سوانح ایام کشته شدن قتلغ خانست تبع بی‌باک جلال زمیندار شهر مصر و مجمل ازین بیان آنکه قتلغ
خان که از سپاهیان مقرر و امرای معتبر این دودمان عالی بود بتغلب و تیغ همت متمردان آن ناحیت را ضبط
فرمود و جلال نام زمیندار بدوام خدمت و اظهار چاپلوسی در مزاج او تصرف کرده و در لباس دولتخواهی
بداندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان معتمد او را باطراف و جوانب فرستاد و آن ساده لوح نیز سر رشته حزم
و احتیاط از دست داده اکثر مردم خوب را جدا ساخته حتی یادگار حسین پسر خود را بنوشهر و ضبط آن حدود
تعین فرمود و او را با زمینداران کوشهر منازعت روی داد و مخالفان تنگناهای کوهستان را گرفته جنگ عظیم
کردند و کسی بسیار از مردم یادگار حسین بدرجه شهادت رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای عنیف برداشته نیم
جان در میان کشتها افتاد و بعضی زمینداران ترحم بحال او کرده از انجا برآوردند و مقارن این حال جلال با جمعی
بر سر قتلغ خان ریخت و او از کمال شجاعت و عدم تدبیر نظر بهمت در نیاورده تا مقدور بود دست و بازو زده
مردانه جان بحق تسلیم کرد و چون حقیقت این بی اعتدالی و بی باکی زمینداران بمسامع اقبال رسید فرمان قضا مثال
از مهر مآل جلال بخانجهان عز ارتفاع یافت که فوجی از عساکر نصرت قرین بتنبیه و تادیب آن جوق کفر نهاد
برگشته روزگار تعین نماید که خار این باغ عصیان و ضلالت از بیخ برکنده شود و بعد از ورود فرمان جهان مطاع خان
جهان فوجی شایسته از بهادران کارطلب بآن ناحیت فرستاد و دلیران عرصه کارزار گرم و چسپان شتافته
بسحاب تیغ خون‌فشان غبار فتنه و آشوب اهل عصیان فرو نشانیده آن سرزمین را از وجود گناه‌آلود ارباب فساد پاک ساختند

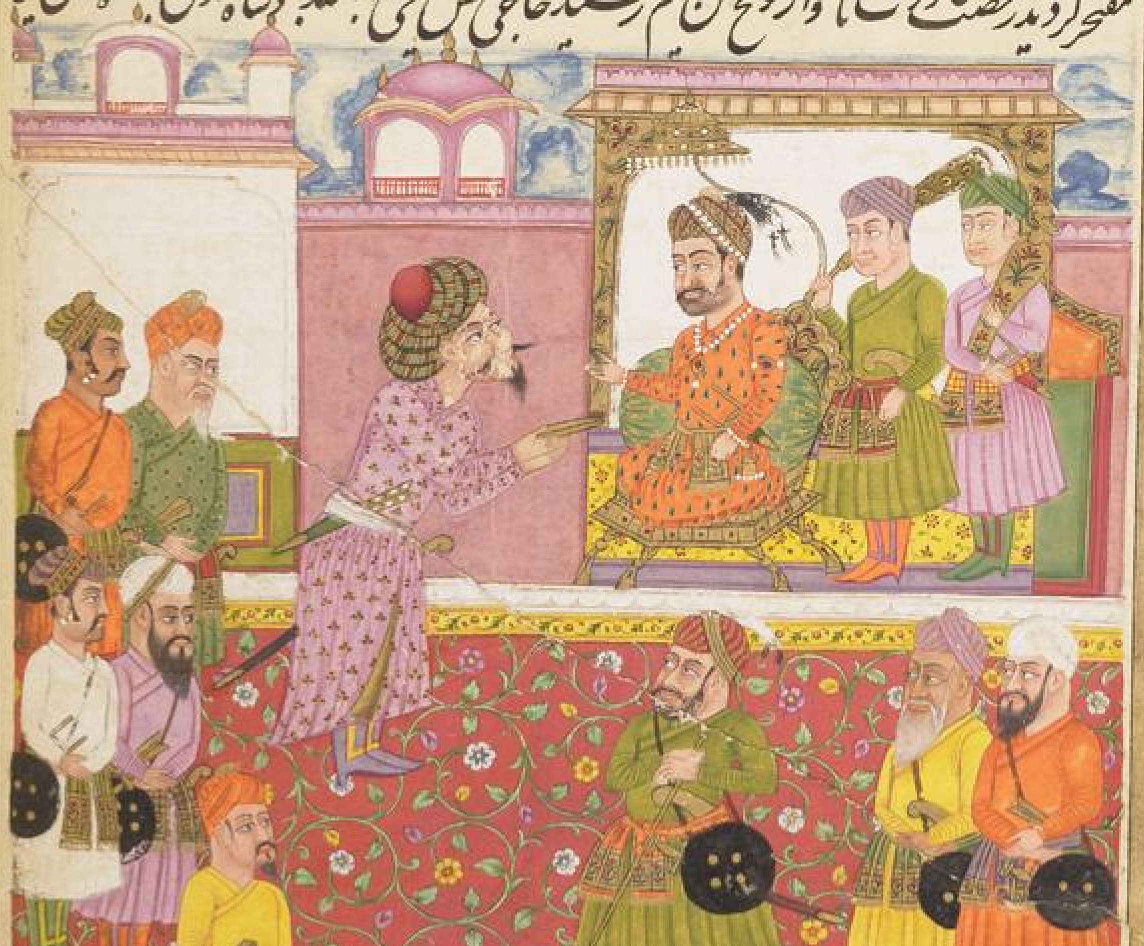
درین هنگام که موکب اقبال اعتصام خاقان گردون غلام در نظاره متن ورود سعادت داشت بهار فیض آثار ظاهر
جهان را چون باطن ارباب حال شگفتگی بخشید ابر نوروزی گرد آلودگان عرصه خاک را طهارت یقینی فرمود و در مین
و زمان چون چشم و دل اهل وجد بجوشید و خروشیدن درآمد و بعد از گذشتن سه ساعت و دوازده دقیقه

از روز یکشنبه چهار دهم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت هجری خورشید جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل
اتفاق افتاد و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین بمبارکی و خرمی آغاز شد
و پادشاه خدا آگاه بزیارت روضه علیه شیخ قدسی جناب فرید الاقطاب استمداد همت نموده منسوبان آستانه را
برشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیده و سایر فقرا و مساکین که از استماع نهضت موکب عالی از اطراف و
اکناف ممالک در حواشی آن درگاه عرش اشتباه فراهم آمده بودند فیض مستوفی یافتند و از سوانح این
سال رفتن محب علیخان بتسخیر تته بتبعیت ناهید بیگم و شرح این بر سبیل اجمال آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت
فردوس مکانی بابر پادشاهست که از رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را مردانه فدای آنحضرت کرد
و بیان این کارنامه همت آنکه در محاربه که حضرت فردوس مکانی را با عبدالله خان دست داد و از مقتضای ادوار
فلکی ظهور مکروهات آنحضرت بدست غنیم افتادند این جوانمرد وفا کیش خود را بغنیم رسانید و گفت که بابر پادشاه
منم شما این نوع کرم را چرا گرفته اید وفی الفور او را بگمان دست از پادشاه باز داشته او را گرفته بقتل رسانیدند
و باین تدبیر جان خود را نثار شاه راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی از آن گرداب آشوب بساحل سلامت
رسیدند و اهل و عیال او را در ظلال تربیت و عاطفت خویش جا داده و دخترش را بحباله ازدواج محب
علیخان در آوردند اما حاجی بیگم منکوحه او که دختر مقیم پسر میر ذوالنون بود بمیرزا حسن پیوسته و بعد از وفات
او بمیرزا عیسی رسید و ناهید بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت گرفته متوجه تته شدند و پیش از رسیدن او میرزا
عیسی بعالم بقا شتافت و محمد باقی جانشین او گشت و چون بیگم بانجا رسید چنانچه باید شیوه مهربانی و قدرشناسی
سلوک ناملایم کرد و بیگم را بغایت آزرده ساخت و در خلال اینحال جمعی از معتبران آن دیار که عمده آنها جان بابا و
ترخان را بیاسا رسانید و حاجی بیگم را مقید ساخت تا در همان حبس از زندان جسمانی نجات یافت و ناهید بیگم
بتدبیر و دلاوری که داشت از آنملک برآمده به بکر شتافت و سلطان محمود بکری مقدمات تسلی آمیز در میان آورده
خاطرنشان بیگم نمود که اگر محب علیخان و مجاهد خان پسر او با جمعی متوجه این جانب شوند من متعهد که تته را تسخیر
اولیای دولت در آورم چون بیگم بدرگاه آسمانجاه رسید التماس رخصت محب علیخان و پسرش نمود و در این باب
الحاح و مبالغه بسیار ظاهر ساخت و از آنحضرت رخصت گرفته متوجه تته شدند و بعد از وصول بحوالی

بکر سلطان محمود پیغام فرستاد که در انوقت حرفی بجهت خاطر جویی شما گفته بودم و این کار از حوصله قدرت
من بیرونست زنهار که بیش ازین تصدیع خود را ندهید و معاودت نمایید که اهل بسر دکو فرصت و اگر خود بد
از راه حیله پیر متوجه شوید محب علیخان از استماع این مقدمات بر آشفت نه روی برگشتن و نه رای پیش رفتن
و چون همت بلند و فطرت ارجمند داشت تخت دل بتسخیر بکر و محاربه سلطان محمود بست و در حوالی قلعه بایلیه
هر دو لشکر بهم پیوستند و با آنکه بیش از دویست کس همراه این بنده نبود و سلطان قریب دو هزار سوار با خود
داشت بتایید ایزدی که همواره کافل مهمات و قرین حال منسوبان این دولت ابد پیوند است باندک زد و خورد
مظفر و منصور شدند و سلطان محمود شکست یافته در قلعه ماتیله تحصن جست و محب علیخان بمحاصره آن پرداخت و چون
سامان قلعه داری نداشت در اندک فرصتی امان طلبیده بر آمد و آن قلعه به نیروی همت بهادران عرصه شجاعت مفتوح گردید
و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت افتاد و خاطر ازین کار پرداخته بتسخیر بکر همت بستند و مقارن این
مبارکخان خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود با هزار و پانصد سپاهی بر آمده محب علیخان را دید و در جمعیت
اهل قلعه فتور عظیمی راه یافت و اگرچه محب علیخان چشم طمع بر اموال او دوخته قصد حیات او نمود اما مردم او را
تسلی کرده نگذاشت که متفرق شوند و تسخیر قلعه اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و بتایید اقبال روزافزون این عصابه
دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جای خود نگاشته کلک بیان گردد انشاء الله تعالی و تقدس چون موکب
جهانگشا از دار البرکت پتن عنان مراجعت معطوف داشت منزل بمنزل شکار کنان بقصبه دیپالپور تشریف بردند خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که جاگیر دار آنجا بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود بادشاه بنده نواز
بقبول این ملتمس او را سرافراز گردانیدند و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و جمیع شاه
زادهای عظام و امرای کرام و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و شایستگی فرد افرد انعامات فرستاد
و مظفر حسین ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت   مهمان عزیز بنده شه و شهزاده و ازین
منزل بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراخته روز خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه
در ان مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد و حسن علیخان حاکم لاهور لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده
بادراک این دولت شرف سعادت یافته بعد از انتظام مهام سرکار پنجاب بمنصب عالی بصوب

مستقر خلافت افتاد و از راه حصار فیروزه متوجه آنجا شدند که در ضمن مرتبه دیگر زیارت روضه متبرکه
خواجه معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز فایض کردند و چون حوالی حصار فیروزه معسکر اقبال گردید
لشکر خان میر بخشی روزی مست بدرگاه معلی آمده لوازم بدمستی و بی باکی ظاهر ساخت و چون صورت
این گستاخی و بی اعتدالی بموقف عرض رسید خاقان عدالت آئین قرب نسبت و سبقت خدمت
او را وقعی ننهاده حکم فرمودند که بدم اسب بسته در اردوی معلی بگردانند تا باعث عبرت سایر زیاده
سران گستاخ گردد و بعد از آن مقید ساخته مناصب او را بشهباز خان مرحمت فرمودند و اردوی کیهان پوی
کوچ بکوچ متوجه اجمیر شد و روز سه شنبه یازدهم امرداد موافق غره ربیع الاول بخطه فیض اساس اجمیر
نزول موکب عالی اتفاق افتاد و بعد از رسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن
قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت و روز پنجشنبه
بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور ورود رایات اقبال مهبط امن و حضور گردید
و در منازل شیخ الاسلام شیخ سلیم نزول سعادت فرمودند و بجهت میمنت صوری و معنوی در آن مصر
اقبال طرح اقامت انداخته حکم گیتی مطاع بتاسیس حصار پخته و عمارات دلگشا و منازل روح افزا امر
ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام ملتزمان رکاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و حالت خویش منازل عالی
نهادند و باندک فرصتی شهری عظیم الشان شکل گرفت و مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و بقاع خیر و بازار
و انواع بساتین در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ تراشیده مرتب گشت و بفتح پور سیکری اشتهار یافت
و بعد از نزول اجلال در آن مصر اقبال از تفاول این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار
شهریار معدلت دار گردید چنانچه هر کدام در جای خود مرقوم کلک وقایع نویس خواهد شد ان شاء الله تعالی
و تقدس و چون مظفر خان در آگره منازل عالی ساخته بود داعیه ضیافت نمود و از آنجا که کام بخشی و بنده نوازی
شیمه کریمه خاقان گیتی ستان است ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته از فتحپور با آگره تشریف برده منازل
او را بفر قدوم جهان افروز رونق آسمانی بخشیدند و مظفر خان مراسم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت
و از آنجا معاودت فرموده بمستقر خلافت تشریف آوردند

درین هنگام که موکب گردون شکوه بدار الخلافه فتحپور معدلت آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم
بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نه هجری پرتو سعادت
به بیت الشرف حمل انداخت و سال هفدهم از جلوس اشرف همایون آغاز شد و از سوانح این سال آوردن
منعم خان خانخانان سکندر خان اوزبک را بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع نمودن جرایم اوست و مجملی از تفصیل
آنکه چون سکندر خان از اوده گریخته راه ادبار پیش گرفته نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته بر افغانان انجمن و توسل جست در روزگار
بفلاکت و عسرت میگذرانید تا آنکه افغانان در پی قصد او شدند و او این معنی را بتفرس و تفحص دریافته بخانخانان ملتجی گشت و خانخانان
بجهت استشفاع جرایم او روی امید باستان خاقان قدیم الاحسان نهاد و بادشاه جرم بخش عذر پذیر بموجب التماس خانخانان
رقم عفو بر نقوش جرایم او کشیده مجدداً بمنصب لایق سرافراز ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند خانخانان [illegible]
مفتخر گردید و رخصت معاودت یافت و از سوانح این ایام رسیدن حاجی التمش ایلچی عبدالله بادشاه توران بدرگاه خاقان گیتی ستان



و فرستادن مکتوب محبت با نفایس تحف و اظهار روابط یکجهتی و بجهت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش نیز سوغات ارسال داشته بود و آنحضرت نیز از نفایس هندوستان برسم ارمغان فرستاده ایلچی را
کامروا رخصت انعطاف ارزانی فرمودند

چون همگی توجه جهان آرا و همت ممالک کشا مصروف و معطوف بتسخیر اعاظم بلاد و ترفیه حال عباد و تخصیص انتظام سواد اعظم
هندوستان و رونق افزائی این بوستانست درینولا که خاطر قدسی مظاهر از ضبط سایر ممالک و پرداخت
و بشعشعه تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب حق ناشناسان باطل ستیز فرو نشست همت جهانکشا متوجه تسخیر ولایت گجرات
که از اعاظم بلاد هندوستانست و بعذوبت آب و لطافت هوا و نفاست امتعه و نزاهت چمن و نزاکت خطه
و جمیع صفات امتیاز سیکی دارد تصمیم یافت از آن باز که سلطان محمود والی گجرات رخت هستی بر بست و سلطان
احمد پسر او جانشین شد و او نیز در اندک فرصتی باغوا و اندیشی جمعی از کافر نعمتان فتنه انگیز مسافر ملک
نیستی گردید امرای واقعه طلب خصوص سید مبارک و اعتماد خان و عماد الملک یکی از فرزندان سلطان احمد را
که هنوز بسن تمیز نرسیده بود اسم بی مسمی سلطنت بر او اطلاق کرده مدار حکومت و کامرانی را [illegible]
خود گرفتند و چون او نیز بحد بلوغ و مرتبه شعور رسید کارش بانجام رسانیده خورد سالی را بفرزندی سلطان
محمود شهرت داده بمظفر شاه مخاطب ساختند اما جمعی که از حقیقت معامله وقوفی داشتند بعضی میدانستند که
این حرف محض افترا و دروغست و معهذا بجهت قدرت و استقلال اینها روزی چند این لفظ بی معنی در گوش و دل مردم
جای گرفت و احمدآباد و کنبایت و بسیاری از ولایات را اعتماد خان متصرف شد و سرکار پتن بموسی خان و جان خان
فولادی مقرر گشت و سورت و بروچ و برودہ و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دندوقه و دولقه
و غیر آن بسید حامد نبیره سید مبارک متعین گردید و جونه گده و ولایت سورته بامین خان غوری و سید و ابن مغلیان
نامستحق روزی چند بکام و رای خود در آن گذرانیده انواع ظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر در آویخته منازعت
پیش گرفتند و درین وقت چنگیز خان فوت کرد و چون اعتماد خان مدار حکومت بر خود نهاده بود مظفر بتحریک
شیرخان فولادی از احمدآباد گریخته نزد او به پتن شتافت و شیرخان فولادی با فوجی آراسته روی باحمدآباد
نهاد و اعتماد خان در قلعه احمدآباد تحصن جسته بمرزایان ملتجی گشت و هنگامه فتنه و آشوب گرمی پذیرفت.

و خاقان سکندر توان بر حال رعایا و زیردستان آن ملک بخشوده نخست فرامین بامرای حدود ارسال داشتند
که چون موکب جهانگشا بولایت دور دست نهضت فرموده در ضبط محال متعلقه خویش سعی پیش از پیش لازم
شناسند و در امور کلی و جزوی سر رشته احتیاط از دست ننهند و میرزا یوسفخان و فتوی افغان و راجه بهارمل کهوکر
حسین قلیخان حاکم پنجاب رخصت یافتند و فرمان بحسین قلیخان صادر شد که بافواج گیتی‌کشای بکوهستان شرقی
پنجاب شتافته و قلعه نگرکوت را مسخر ساخته حواله راجه بیرهل نماید و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک محروسه
وا پرداخت روز سیوم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر رایات اقبال بتسخیر گجرات برافراشتند و درین روز
بابا خان قاقشال با شهباز خان که میر توزک عساکر فیروزی مآثر بود در وقت اهتمام منازعت کرد و چون صورت
حال بمسامع اقبال رسید بجهت ضبط افواج و نسق سپاه او را بسیاست بلیغ فرمودند که باعث عبرت دیگران
شود و سلسله ترتیب انتظام ساقط نگردد و از غرایب سوانح آنکه چون قصبه سانگانیر مضرب خیام گردون احتشام
گشت آن شاه سوار عرصه کارزار بشکار چیته توجه فرمود و چیتر نجن نام چیته خاصه را بر آهویی کشادند و در اثنای
تگ و دو جری عظیم که پهنای آن بیست و پنج گز بوده باشد پیش آمد و آهو بقدر یک و نیم نیزه بر هوا رفته از آن
جر از آن جست و چیته نیز نیروی غیرت خود را بآن طرف جر گرفته آهو را از روی هوا در ربود و غلغله از ملازمان
بساط قرب خاست و بی اغراق ظهور این معنی از بدایع وقایع بود   چون موکب گردون شکوه
بحوالی اجمیر رسید بدستور معهود از یک منزلی پیاده شده شاه راه اخلاص و مسلک اعتقاد را باقدام نیاز پیمودند
و در اثنای راه قراولان بشاهنشاه خبر آوردند که درین دیه شیری می باشد و همواره آسیب او بمترددین میرسد
و شهریار شیر شکار رفع آن موذی را از عبادات کبری شمرده متوجه استیصال او شدند و در لحظه شکار فرموده
روی نیاز بر روضه مقدسه حضرت خواجه نهادند و بعد از ادای لوازم زیارت و مراسم داد و دهش خان
کلان و سید محمود بارهه و قلیچ خان و صادقخان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان و سید احمد خان و قتلق
قدمخان و محمد قلی توقبایی و خرم خان بیگ نورین خان و بیگ محمد خان و محمد قلیخان داماد خان کلان و مهر علیخان
سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان را با فوجی از دلاوران عرصه اقبال برسم منقلا تعین فرمودند
و خود بعد دو روز دوشنبه نوزدهم شهریور ماه الهی موافق بیست دوم ربیع الثانی سنه ۹۷۹ پای دولت

در رکاب جهانستانی آورده از خطه فیض اساس اجمیر متوجه تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور
رسید نوید ولادت فرزند سعادتمند که در معنی بشارت فتح و فیروزی بود مسرت افزای خاطر اولیای
دولت گردید

جون موکب جهانگشا از اجمیر نهضت اقبال فرمود

یکی از پردگیان سرادق عصمت را که حامل کوکب دولت بود بنا بر تعذر نقل و حرکت در خانه شیخ دانیال
که از منتسبان روضه معینیه بصلاح ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشتند و در حوالی ناگور نوید ولادت
شاهزاده عالی نژاد مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب بیست
و هفتم شهریور ماه آلهی موافق چهارشنبه دوم جمادی الاول نهصد و هفتاد و نه هجری قدم بعرصه وجود نهاد
آن نونهال گلشن خلافت بمناسبت همنامی شیخ دانیال بسلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت
ایزدی را بفتح گجرات تفاؤل گرفته اداب شکر بتقدیم رسانیدند و در همین ولا خبر فوت سلیمان کرانی حاکم بنگاله
بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بقدر دریافت و مرتبه همت خویش معروض داشتند که عزم فتح
گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این کنکاش پسند خاطر اشرف نیفتاد و جهت رایات جهانگشا
بتسخیر گجرات ارتفاع یافته و طنطنه نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده فتح این عزیمت مناسب دولت
نمی نماید و نیز در حوصله همت نمی گنجد که بعد از فوت او متوجه فتح ولایت شرقیه باید شد و امیدست که بنیروی
همت اولیای دولت فتح ولایت شرقیه بر وجه دلخواه حسن انجام پذیرد و توجه باطن بجهت حصول این مطلب
کفاف باشد و در ساعت فرمان قضا نشان بمنعم خان خانخانان شرف نفاذ یافت که باتفاق امرای آن صوب متوجه
تسخیر ولایت بنگاله شود و از وقایع زخمی شدن خان کلان است و شرح این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون خان کلان و دیگر
امرا که برسم منقلای تعین بودند بحوالی سروهی پیوستند رای آن سنگه دیوره راجه سروهی عذر تقصیر خاطر اندیش
خود را داده در لباس دولتخواهی و ملایمت در آمده چندی از راجپوتان را بطریق سفارت نزد خواجه کلان فرستاد و
و راجپوتان نزد خان کلان نشسته ادای رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بضابطه اهل هند
یک یک را طلبیده آشنه پان میداد و رخصت میکرد از آن میان راجپوتی خود را نزد خان کلان رسانیده جمدهر کشیده
بر قوه خان کلان زد که مقدار انگشت از پشت شانه سر برآورد و بهادر خان نام افغانی از نوکران خان کلان

دلیرانه آن راجپوت را گرفته بر زمین زد و صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیر آن سفاک را بدرک الاسفل
فرستادند و رفقای او نیز در آن معرکه بقتل رسیدند و بهادر خان بهمین جرات و دلیری منظور نظر جوهر
شناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام یافت و چون آثار شجاعت و مردانگی از ناصیه
احوالش هویدا بود رفته رفته قوربیگی شد و بوسیله خدمت و کارطلبی در جرگه امرای عظام منسلک گشت و
مقارن اینحال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بی اعتدالی بظهور رسیده بود
حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسروهی شتافته استیصال آن گروه برگشته روزگار نمایند و اکثر از آن مفسدان
آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها در گریختگاه تا پای ضلالت افشرده بخاک
هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابنده فرمانروای ایرانست بدرگاه پادشاه
هفت اقلیم چون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و بستن عهدهای قدیم یار علی ترکمان را با تحف ایران
عراقی بدو و نفایس امتعه برسم رسالت روانه درگاه عرش اشتباه نمود و چون بحدود پتن ورود عساکر اقبال اتفاق
افتاد شاه فخر الدین را با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که پیوسته عرایض فرستاده التماس آمدن موکب جهانگشا
می نمود رخصت فرمودند و بعد از ورود بحوالی قصبه دیسه خبر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت
از طنطنه نهضت رایات جلال ترک محاصره احمدآباد نموده بولایت سورتهه و جونه گره شتافت و محمد خان بدر خان پسر
خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال او را برداشته بجای مستحکم رساند و الحال پسران او اهل و عیال ایشانرا انداخته بجانب
ایدر متوجه اند و ابراهیم حسین میرزا که بکومک اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقه خویش مراجعت نموده و اعتماد خان عازم
ملازمتست و خاقان گیتی ستان راجه مانسنکه را با فوجی تعین فرمودند که خود را با فرزندان شیر خان رسانیده
دستگیر سازد اگرچه راجه با اسباب و اشیای ایشان رسید دست بردی نمود اما پسران شیر خان پیشتر خبر یافته خود را
بشعاب جبال انداختند و بیست و ششم آبان ماه الهی موافق شنبه غره رجب بلده پتن که در سوالف ایام بنهرواله
سمت اشتهار داشت مخیم بارگاه اقبال گشت و طبقات انام در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه کامیاب امن و
امان شدند و از آنجا حکیم عین الملک را نیز بجهت آوردن اعتماد خان و میر ابوتراب رخصت فرمودند و در خلال این
حال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا از آرش قدیمان شاه راه سعادت گزیده بشرف آستانبوس دریافت

احمد ابراهیم

و چون بموضع چوتانه رسیدند معروض بساط اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیرخان فولادی جدا شده درین
نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان یساول و فرید قراول تعقب او شتافته دستگیر سازند و از پی انها
میر ابوالقاسم نمکین و کرم علی نیز بهمین خدمت مقرر گردیدند و میرخان چون قدری راه طی کرد چتر سایبان او
بدست افتاد و نام بردها باتفاق یکدیگر قدم همت در تفحص او نهادند و باندک تردد میرخان او را از علفزاری
نهان یافته دستگیر ساخته بملازمت آنحضرت آوردند و از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را بکرم علی سپردند
درین وقت سید حامد بخاری و الغ خان حبشی با مردم خود آمده بسجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب ایشان شاه فخرالدین
و حکیم عین الملک میر ابوتراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان بنطاق عبودیت میان جان بسته
متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن شاه فخرالدین میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان را روانه
درگاه عرش اشتباه نموده بود که بوفور مراحم پادشاهی خاطرها مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخرالدین
در اثنای راه با جماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت و متعاقب حکیم عین الملک رسید و بعد از ادای سخن
جمیع امرای گجرات و اعیان آن ملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و روس منابر را بنام نامی و القاب
گرامی آنحضرت رونق و بها بخشیدند و چون بقصبهٔ کری رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین و عین الملک را با میر
ابوتراب پیشتر روانه ملازمت ساخت و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی خواجه جهان و [illegible]
و صادق خان را باستقبال او فرستاده باعزاز و احترام آوردند و روز دیگر که از چوتانه کوچ فرمودند بخواجه
و میر ابوتراب حکم شد که بتبشیر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستان بوس معزز و مفتخر سازند و در ارزو خاقان گیتی
ستان بر فیل آسمان شکوه سوار گرده انبوه در سایهٔ عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت
زمین بوس ناصیهٔ دولت نورانی ساخت و بعد از ان اختیار الملک و ملک شرق و جهجهار خان حبشی و وجیه الملک
و مجاهد خان آمده بسجدهٔ عبودیت سر بلند گردیدند و هر کدام در خور حالت و مرتبهٔ خویش بنوازش خسروانه شرف
اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سواره نزدیک بگردند و چون بقصبهٔ کری نزول اجلال اتفاق
افتاد صادق خان و چندی از ملازمان کار آگاه آنحضرت قباد را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملک حبشی و جمعی دیگر
را که هنوز متوجه ملازمت نشده اند تا راه عبودیت راهبری نمایند و درین منزل بحسب مراعات حزم و احتیاط

وضابطهٔ ملک ستانی و جهانداری امرای گجرات را طلبداشته فرمودند که چون اینملک را باعتماد خان مرحمت
میفرماییم و او از امرای گجرات هر کرا التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که همه ضامن معتبر بدهند
تا سررشتهٔ انتظام استحکام پذیرد اول میرابوتراب ضامن اعتماد خان شد بعد از آن اعتماد خان تعهد ضامنیت
جمیع اعیان اینملک نمود بغیر از طبقهٔ حبشیه در باب حبشیان حکم شد که چنانچه غلام سلطان محمود بودند الحال در زمرهٔ
بندهای پادشاهی اختصاص خواهند داشت و غلامان تمام را احتیاج ضامن نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم
قانون جهانگیریست هر کدام از اینها را بیکی از امرای معتبر حواله فرمودند و روز دیگر جمعی از اوباش آوازه انداختند
که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شده و گروه انبوه از ابطال رجال در دایرهٔ آنها ریخته دست تطاول و تاراج دراز ساختند
و فتنهٔ عظیم واقع شد و چون حقیقت این بی اعتدالی معروض بارگاه معدلت گردید تحقیقات عظام و نیز اولان
صاحب اهتمام تعیین فرمودند که آن جماعه را بسیاست رسانند و نگذارند که متنفسی خود را در ابدار اندازد و تمام اموال و اشیای
گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت و اقبال بمسند عدالت
نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آن جماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصتی از
فروغ معدلت پادشاه سکندر صولت انوار امن و امان بر جبهات احوال جهانیان تافت و نایرهٔ فتنه و آشوب نشست
و روز آبان دهم آذر ماه الهی موافق چهاردهم رجب ظاهر احمد آباد مستقر رایات اقبال شد و طوایف انام از خاص و عام
فروغ عبودیت بر سدهٔ سپهر خلافت نهاده کام امن و امان کردند و تعریف احمد آباد و ملک گجرات محتاج بیان نیست
همچنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصهٔ هندوستان قرار یافته است
از جمله معموری احمد آباد بمثابه بود که سیصد و هشتاد پوره آباد داشت و پوره عبارت از محله ایست مشتمل بر
عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر که هر کدام در حقیقت شهریست عظیم و بی تکلف زمین این ملک حسن
خیز و آب و هوایش عشرت انگیز واقع شده و لله الحمد که آن مصر جامع از فروغ معدلت خاقان اقلیم کشا مشرق
دولت و سرور و مأمن آسایش و حضور گشت و در آن روز که حضرت خاقانی ظلال اقبال بر آن خطهٔ فردوس مثال
افکندند جشن وزن مبارک چهرهٔ نشاط افروخت و خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق گردون سای شد و بعد از
چند روز عرضه داشت امیر خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان پایگاه رسید و ابراهیم حسین میرزا

انضمام

عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت و چون از صدق اعتقاد نبود بقبول
نرسید

چون بیمامن همت جهانگشای فتح ملک گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ روی جهانست بروفق
مراد اولیای دولت تیسیر پذیرفت حکومت احمدآباد و انتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه تفویض یافت
و پرگناتی که درینطرف آب مهندری بود بجاگیر اعتماد الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل بروده و چانپانیر
و سورت وغیره که میرزایان در تصرف داشتند بامرای گجرات که مجدداً نطاق بندگی بسته در سلک دولت
خواهی انتظام یافته بودند مرحمت فرمودند و امرای گجرات تعهد و تقبل استیصال میرزایان در ذمت خویش کردند
و بعد ازانکه خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آن ملک واپرداخت رای جهان آرای خاقان اقلیم کشای جهانبانی
اقتضا فرمود که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر سریر خلافت بلندآوازه سازند لهذا روز دوشنبه بیست
و هفتم آذرماه آلهی موافق دوم شعبان نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبهایت که در سی کروهی احمدآباد
اتفاق افتاد و امرای گجرات بهانهٔ سرانجام سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکیم عین الملک
راکه فی الجمله رابطه با انها درست ساخته بود نیز بجهت بعضی نظرات و مراعات حزم و احتیاط گذاشتند
که بمرافقت انها متوجه ملازمت گردد و در اثنای راه خبر رسید که اختیار الملک مسلک بی اعتباری و بدعهدی
اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز متذبذب خاطر گشته ارادهٔ کافرنعمتی
دارند و تزلزل تمام در اساس اعتقاد و اخلاص انها راه یافته لاجرم حکم شد که شهباز خان بسرعت شتافته
آن حق ناشناسان را فرصت بداندیشی ندهد و بنزد اولیا نموده همراه بملازمت آورد و چون معموره بندر کنبایت
مورد رایات جلال گشت تجار روم و فرنگ و توران و سایر متوطنان انجا بسعادت استقبال شتافته مروی کازی
امنیت گردیدند و از چشمهٔ فیوضات آلهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند متعاقب
شهباز خان اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح ملکی و اقتضای
قضایای سلطنت هرکدام ازان مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند و مجملی از حقیقت حال آنها اینکه چون
نهضت موکب شهریار اقالیم شکار در ان دیار اشتهار و انتشار یافت گجراتیان سررشتهٔ تدبیر

از دست داده مضطر اگر بسعادت زمین بوس شتافتند و همگی مطلب این مردودان محیل آنکه بپاکوس چاپلوسی
حکومت ولایت گجرات بدستور سابق برایشان مقرر شود و آنحضرت نظر بظاهر احوال و صورت افعال ایشان را بانواع
مراحم و عواطف سرفراز ساختند و هرچند مقربان بساط حضور از نزدیک و دور حقیقت ناراستی و بداندیشی این گروه
مخذول العاقبت بایما و تصریح معروض داشتند حضرت خاقانی از کمال مروت و فتوت ملتفت حرف و التماس آن صواب
اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع مدارج اقتدار ایشان توجه فرمودند و در هنگامی که خاطر قدسی مظاهر از
انتظام ولایت گجرات پرداخت و نهضت موکب اقبال بتماشای دریای شور اتفاق افتاد و از سورت مهمسازی مستقل گجراتیان
شد که این خیالات و انتقالات هبا و هدر بوده بلکه گذاشتن ایشان درین ملک از محالات است بهتر آنکه در حسن فرصتی
خود در الخبار کرمی شده ابواب فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و با این عزیمت و جمیع العاف
اختیار الملک پیش قدمی نموده مسلک فرار اختیار کرد و اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب
ازین اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم عین الملک خود را رسانیده شروع در نصیحت و موعظت نمود و بحرف و حکایت
زمانی ممتد نگاهداشت تا مردم بادشاهی رسیدند و نزدیک باین شد که گجراتیان میر ابوتراب و حکیم عین الملک را مقید
ساخته همراه ببرند که درین اثنا شهباز خان رسید و اراده باطل این حق ناشناسان از حیز قوت بفعل نیامد و شهباز خان
بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک می‌شتابم این جماعه از دست میروند لهذا ترک آن عزیمت نموده اعتماد خان
و سایر گجراتیان را همراه گرفته متوجه درگاه شد و چون ضابطه سلطنت و انتظام مملکت پیش از پیش مدار بر بیمی ما یافت
مجموع ایشان را مقید گردانیده بامرای معتبر سپردند و بعد از فراغ این کار استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد
همت اقلیم کشا گردید اکنون مجملی از ماجرای حال این بی دولتان مخذول العاقبت تا گریز و فتنه مجملا حمس در مالوه
خود را انبوه استند جمع ساخت ناکام دل ازان ملک برگرفته روانی بابر بولایت گجرات نهادند و شیر کار بروده
و انجد و در ابراهیم حسین میرزا متصرف شد و سورت با توابع بدست تغلب محمد حسین میرزا افتاد و چانپانیر و نواحی
آنرا شاه میرزا اخذ می‌کرد و خان عالم ملک‌ستان جنگیزخان انجی را الجراست بند کنبهایت گذاشته رایات
اقبال بصوب بروده برافراشتند و از نواحی بروده شهباز خان و قاسم خان و بازبهادر را با فوجی از دلیران عرصه
همت بتسخیر چانپانیر فرستادند و خان اعظم میرزا کوکه را بایالت احمدآباد رخصت فرموده کوشش ادرا

نصف الکتاب

بنصایح سعادت مقرون گرانبار دانش ساختند و شاه فخر الدین و رستم خان و معصوم خان و سید حامد
بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بندهای اخلاص نشان پرگنات ریکوبک آن رکن السلطنت تعین شدند که در حراست
شهر و حمایت رعایا و تعمیر ملک همت گماشته تهانجات مقرر نمایند و اگر میرزایان بانجد و آمده غبار فتنه برانگیزند
سزای کردار در دامن روزگار آن سرکشان بادیه ادبار نهاده آیند و در قصبه برودره خبر رسید که میرزایان
قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم خان عالم و سید محمود بارهه و شاه قلی خان
محرم و راجه بهگونت داس و مان سنگه و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و فوجی از عساکر فیروزی بتنبیه و تادیب
آنها تعین شدند و در نوقت بعرض رسید که ابراهیم حسین میرزا تا حال در قلعه بروچ بود و رستم خان رومی را
که عزیمت استسعاد زمین بوس داشت بشهادت رسانید و خود نیز از بروچ برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک
شور اندازد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت بود با آنکه اکثری از امرای عظام
و عساکر سپهر احتشام بتدبیر استیصال میرزایان تعین شده بودند و اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند
آنحضرت باعتضاد جنود غیبی توسن اقبال برسم الغار برانگیخته متوجه تنبیه و تادیب او شدند

چون خبر جرأت و جسارت

ابراهیم حسین میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروچ برآمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده است حکم شد که
شهباز خان میر بخشی بسرعت شتافته امرای عظام را که بتدبیر دفع میرزایان تعین شده اند برگردانیده بموکب اقبال ملحق
سازد و میر محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان از انجا که راست اندیشی ظفر قرین گشته
رایات نصرت و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حال برافراشتند و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص
داشتند نوشته میشود خواجه عبد الله جلال الدین خان قورچی رای سال درباری آصف خان وزیر جمیل بهادر خان قوردار
مقبل خان وفای حبله شیخ بدخشی متهرداس سهکل آدم چابک سوار و بدلاو خان جگمل که در حدود اردو بوده
اهتمام نماید که هیچکس بی حکم از عقب نشتابد و مطلب آن شهسوار عرصه همت اینکه مبادا از کثرت مردم دلدادهای
راه فرار سر کرده و بمکین قلت اولیای دولت در نظر آورده باستقامت قایم کند و بسزای اعمال خود برسد
و چون از شب دو سه ساعت ماند باعتضاد حبل المتین توکل پای همت در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را

بجولانگاه فتح و نصرت سمند عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که دران ملک بلند بود همراه گرفتند
و از مبشرات غیبی که باعث بهجت اولیای دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید آن بود که چون
صبح اقبال دمید آهویی نمودار شد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این آهو را شکار فرمائیم همراه این
تفاول فتح و فیروزی خواهد بود و باین نیت چیته را گذاشتند فی الفور آهو را گرفت و باعث ابتهاج
و انشراح ملتزمان رکاب سعادت گردید و تا آخر روز بسرعت هرچه تمام راندند و اصلا از غنیم نشانی ظاهر نشد
و همانا که صیت ایلغار بادشاهی شنیده بر جناح استعجال شتافته بود و چون از روز دو ساعت ماند برهمنی از اردو
نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین مرزا از دریای بکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود
آمده است مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از قدسیان رکاب کنکاش پرسیدند جلال خان بعرض رسانید که عساکر
کیهان شکوه هنوز نرسیده و غنیم با جمعیت نشان میدهند و با معدودی که در محل رایات جهانگیر سعادت پذیرند
جنگ روز بحساب سپاه گری راست نمی آید و از حزم و احتیاط بعید می نماید صلاح دولت آنکه چون شب ظلمت پرده
بر چهره حال مخالفان اندازد شبیخون باید آورد این کنکاش مستحسن خاطر آن مظهر جلال نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت
که قصد شبیخون در ناموس سلطنت نمیگنجد و حاشا که نمک پروردهای این دولت بشبیخون که مشار عجز و زبونیست
راضی باشند و بعنایت آلهی امید چنانست که دفع آن مقهور بتیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور دارند
صورت بندد و احتیاج بفزونی لشکر نشود همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته خود را زود بسر ایشان باید رسانید
و چون قصبه سرنال بر سر تلی واقعست از دور نمود و قدری راه دیگر طی فرموده در کنار آب مهندری حکم جیبه پوشیدن
شد و درانوقت زیاده از چهل کس همراه نبود و از اتفاقات حسنه آنکه بهمان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید و بجهت دیر
آمدن امرا از روی غضب حکم فرمودند که اینمردم را نگذارند که در جنگ شریک شوند و چون ظاهر شد که سبب دیر
شدن غلط کردن راه بود و معهذا شهباز خان هم در تیرباران خبر رسانیده و تقصیر از مردم دیگر نیست لاجرم جمعی که بیشتر
آمده بودند سعادت کورنش یافتند خان عالم و سید محمود بارهه و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگ
و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیمخان کاکر و بهوج و حاجی یوسفخان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر منصور قریب
بصد کس کشید و در هنگام عبور از آب کنور مانسنگ التماس هراولی نمود و آنحضرت فرمودند که بکدام لشکر تقسیم

افواج باید کرد و وقت مقتضی انست که همه یکدل و یکرو کار کنند و بعرض رسانید که در هر صورت قدمی میسر
جان نثار شدن فرض منصب عقیدت و اخلاص است و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او چندی از جوانان کار طلب
راهمراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا از سیاهی لشکر منصور که فی الحقیقه شعشعه انوار اقبال بود ب
سکوه بادشاهی و فر ظل اللهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا حضرت بادشاه اند که باین گرمی و سرعت
می آیند و از نجیب برگشتگی و قفا و قلب در ساعت با استعداد مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتهها
بر سر بلندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال از آب عبور فرمود در کنار دریا جرهای عظیم و سنگلاخهای عجیب
بود و بهادران نصرت طلب بشوق بیش و ستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براهی شتافتند و آن شاهبازان عرصه همت
با معدودی از مخصوصان کار طلب بجانب دروازه سرنال که مقابل دریا بود در آمد و چندی از مقهوران در مقام مدافعه
شدند و مقلیجان غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خونگرفتها را از زخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت
و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون شهر در آمدند و از کوچهای شهر که بهجوم عام و از دحام
چار و اوپر تال که مملو بود بهزار جرثقیل گذشته خود را بمخالفان ادبار نشان رسانیدند و نایره قتال اشتعال یافت
و با خانان قاقشال و جمعی از بهادران اوجی را مخالفان زور آورده برداشتند اما دیگر دلاوران جانسپار پای همت
افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک و خون انداختند و درین وقت اکثری از اولیای دولت که بجهت تنگی راه
متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامه دار و گیر گرمی یافت و بهادران لشکر کارنامهای عجیب
بظهور آوردند از الجمله بهوبت برادرزاده بهگونت داس داد مردانگی داده شمشیرهای نمایان زد و تا رمقی داشت
دست از کار بر نگرفت و پروانه صفت در شاه راه اخلاص جان نثار شد و در زمانیکه آنحضرت متوجه دفع غنیم بودند
خاربست زقوم پیش آمده سه نفر از ان سیاهبختان بجانب آنحضرت تاختند و یکی از انها متوجه راجه بهگونت
داس که در ملازمت حضرت خاقانی بود شد و نیزه حواله نمود و راجه نیزه او را رد کرده برچه بجانب او انداخت
و مقارن اینحال آن دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلیخان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند
توفیق تاختن یافتند و آن شیر بیشه همت بزور بازوی تایید الهی گلگون اقبال را از زقوم راجهانیده بمدافعه آن
مقهوران برگشته روزگار توجه فرمودند و آن دو سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده از فر عظمت و شکوه

خاقان ممالک‌ستان میل و دست رومی بگریز نهادند و ابراهیم حسین میرزا از مشاهده نیرنگی اقبال و کارنامهای
بهادران جلادت آثار سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیة السیف بهزار جان کندن
از ان ورطه هلاک بساحل نجات رسانیدند و مبارزان جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری را علف تیغ آتش‌ریز
ساختند و بمیامن همت جهانکشا چنین فتحی که گلگونه رخسار فتوحات تواند شد قرین روزگار خجسته آثار
شهریار اقلیم‌شکار گردید و چون ظلمت شب در میان حایل مخاذیل لغان سیاه‌بخت در آمد موکب کیهان شکوه در قصبه سرنال
وقعه اجلال فرموده سرخ بدخشی را با فتحنامه روانه اردوی معلی ساختند و روز دیگر همعنان فتح و نصرت متوجه اردوی
ظفرقرین شدند و شاه قلی محرم و صادق خان را با فوجی از بهادران جلادت آثار بطریق منقلا بر سر قلعه صورت تعین فرمودند
و چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین
میرزا پسر خود را همراه گرفته با جمعی از معتمدان بصوب دکن شتافت و امرا هرچند سعی و تعاقب نمودند بهوا او
رسید و آن شیرزن مردانه بدر رفت و در خلال این حال محمود و در بسکندر افغان که حواله شهباز خان شده بود از قید
گریخته بجانب دکن شتافت و بنابرین تقصیر شهباز خان را معاتب و مخاطب ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث
عبرت و آگاهی سایر ملازمان عتبه خلافت گردد

چون بموقف
عرض رسید که اولیای دولت قلعه صورت را استحکام داده بهمزبان نام قورچی بادشاهی که در زمره اعیان
داخل شده سپرده اند لاجرم همت جهانکشا بتسخیر آن قلعه توجه فرمود و حکم شد که راجه تودرمل که در فن ید طولی
دارد و قلاع عظیمه به نیروی اهتمام و کاردانی او مفتوح گردیده مداخل و مخارج آن از نظر تعمق فهمیده و سنجیده
مورچلها تقسیم نماید و شاهمخان جلایر بحراست قلعه جانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر را که در آنجا ست روانه
درگاه سازد که در ساباط ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه بود و فرمان قضانشان بخان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمداباد و سایر بلاد همت گماشته اگر میرزایان روی ادبار بان دیار نهند
تادیب ایشان نماید و شیر بیگ تواچی بسر اولی امرای صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران
آن ناحیت را کومک خان اعظم رساند و روز دوشنبه سیوم اردی بهشت موافق هفتم رمضان ظاهر آن قلعه امنی اساس
مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و چون بارگاه گردون شکوه قریب بقلعه واقع بود و غلوله ضربزنها و تفنگها بحوالی آن سراپرده

دولت میرسید و صیانت الهی کار خود میکرد بنابران بموجب التماس اولیای دولت مخیم بارگاه جلال
در حوالی کول تلاو شد اگرچه آنجا هم نزدیک بقلعه بود لیکن از تراکم اشجار و زمین پست و بلند بعدی حایلی
داشت و با آنکه محاصرهٔ قلعه بروجه دلخواه صورت بسته بود متحصنان بفزونی آذوقه و بسیاری توپ و اعتماد
کومک میرزایان مغرور شده در لوازم قلعداری سعی موفور بظهور میرسانیدند و پیوسته جمعی از قلعه برآمده آثار
جرأت و جسارت ظاهر میساختند و با غازیان نصرت قرین مبارزتها مینمودند از آنجمله روزی چندی از جوانان برآمده
دویدند و سیف خان کوکه مردانه تاخته شمشیرهای نمایان زد و در وقت مراجعت بندوقی از اهل قلعه باو رسید
تا یکماه بزخم آن صاحب فراش بود و عاقبت بخیر انجامید و از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان و اسباب میرزایانست
آن بیدولتان در شورش و تفرقه چند زنجیر فیل با اموال و اشیای خود نزد درانا رام دیو زمیندار فرستاده بودند
که در پناه او باشند اتفاقا جمعی از عوام الناس اردو بتاخت و تاراج میرفتند که در اثنای راه آن فیلان با اسباب
بدست ایشان افتاد و بدرگاه معلی آورده مشمول انواع مراحم و نوازش گشتند و از سوانح فرستادن امراست
بدار الخلافه آگره و شرح این مقال برسم اجمال آنکه چون ابراهیم حسین میرزا شکست خورده درحدود بمحمد حسین میرزا
و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف سپاهیگری گذشت و بطریق مطایبه از شکست سخنان ناپسند [illegible]
و نهان الحد کشید و کار بدرشتی انجامید ابراهیم حسین میرزا که با کمال شجاعت خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود
از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت جلال روی شقاوت بمستقر خلافت نهاد و چون صورت حال بمسامع عز و
جلال رسید سید محمود بارهه و شاه قلی محرم و راجه بهکونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعین شدند که تا
دار الخلافه شتافته هر جا بر و دست یابند و باز بدارند و چون مذکور میشد که او بجانب کالپی رفته است حکم آن نامداران
جلایر نیز حکم فرمودند که از آنجا بپایین متوجه کالپی در جاگیر او نشسته و بمیامن اقبال روزافزون سعید ارز
امرای عظام بدار الخلافه آگره طغیانی نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا فرونشسته بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه
هنگامه شورش و فساد گرم داشتند و منعم خان خانخانان کومک خواست راجه بهارمل که متصدی مهمات دار الخلافه
بود امرای مذکوره را بکومک خانخانان روان ساخت و افواج منصوره تا اتاوه رسیده بودند که شکست بتفرقه
درجمعیت افغانان پریشان روزگار افتاد و امر بمعاودت نموده بدار الخلافه آگره آمدند اکنون مجملی از ماجرای

ولایات شرقیه ناگزیر منصب سخن گذاریست و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی حکومت بنگاله
داشت از دانایی و مردم‌شناسی رشتهٔ اخلاص و رابطهٔ خدمت ظاهری علا زبان عتبهٔ خلافت از دست نمیداد
و همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور بارگاه اقبال ساخته از صدمات افواج منصوره محفوظ و مصئون
میزیست در سنوالاکه پیمانهٔ هستی او لبریز شد بصوابدید افغانان بایزید پسر کلان او جانشین گشت و از خوردسالی
و بیخردی و ناتجربه‌کاری خطبه بنام خود خواند و نسبت بازگشت و مدارایی که پدرش بدرگاه سلاطین پناه داشت مطلقا
فروگذاشت و معهذا با اعیان دولت پدر و عمدهای آن ملک سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطرها از و بغض محبت
و هانسوی پسر عماد و عم‌زادهٔ او که نسبت دامادی نیز باو داشت باغوای دیگر اهل فساد با بایزید در گشت و لودی که مدار علیه آن
ملک بود باتفاق سایر اعیان دولت داود پسر خورد سلیمان را برگزیده و هانسوی نمک‌کور را بدست آورده بقصاص رسانید
و کوجر کررانی که خود را همسر لودی میگرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبهٔ بهار پسر بایزید را جانشین پدر
ساخته دم از مخالفت داود و لودی زد لشکر فراوان متوجه بهار و دفع اعدا شد و از بی‌توجهی منعم‌خان خانخانان لودی
و سالوسی کوجر را اهل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان بخانخانان رسید از قلعهٔ جنار
بفتح بهار روی همت نهاد و در همین ایام سکندر اوزبک نیز درگذشت و خانخانان تنگری قلی و فرخ علیش و پاینده
محمد سکتین را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بتنبیه روان ساخت و کوجر
تاب مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده بارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب اخلاص و یکجهتی مفتوح داشت
قرارداد که در زمرهٔ بندهای دولتخواه منتظم گردیده متصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته میشوم و همگی التماس و استدعای
این بنده آنست که گورکهپور را بجهت نگاه داشتن اهل و عیال من بدهند و صوبهٔ بهار را بامرای پادشاهی جاگیر کنند
با آنکه حاجی پور و بهار را امسال بتغیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال دیگر بخالصه ضبط نموده
جاگیر مرا در بنگاله تجویز فرمایند خانخانان باین معنی راضی شد که گورکهپور را بکوجر واگذارد و در استمالت لودی که مرد
بی‌پیر کرده صاحب تدبیر بود و روی کار را بدریافته باتفاق هاشم خان که خالی از نفاق نبود این مهم را برهم زد و چون کوجر
از خانخانان ناامید شد ناگزیر بلودی سازش نمود و خانخانان پیشکش لایق از لودی گرفته عنان معاودت معطوف داشت درین
هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکهپور را که فراسباب فتنه و شورش سرانجام میدهد و مجملی ازین تفصیل آنکه

منعمخان یوسف محمد پسران سلیمان اوزبک را بدرگاه برده از بدولتی و بدطینتی و بمسامع جلال رسانیده بود و حضرت
خاقانی او را بزندان خانه تادیب سپرده بودند در وقتی که رایات اقبال بتسخیر گجرات نهضت فرمود ان بی سعادت
از بند گریخته و او با پسر چند با خود متفق ساخته گور کهپور را از مردم بایند محمد بیگ کش گرفته و چون خانخانان بر حقیقت
حال وقوف یافت جانمحمد بهبودی و بایند محمد بیگ کش و تنکری قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از قصبه [illegible] محمد اباد
با محمد قلیخان برلاس و مجنون خان قاقشال و سایر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنونخان با دیگر قاقشالان توهم
غلطی بخود راه داده از لشکر منعمخان جدایی گزیدند و باعث این بیحاصلی آنکه در افواه افتاد که بابا خان و جباری و مرزا
محمد و شاه محمد و مجموع قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت تنذیر بودند شهباز خان گشته بر ایشان همراه
شده اند و فرمان آمده که خانخانان مجنون خان را مقید سازد و هر چند خانخانان میر فریدون و محمد خان اوزبک و ابو سعید
را نزد مجنون خان فرستاده پیغام داد که این خبر محض اراجیف است و نهایت سعی در منع نمود فایده نداد تا درین وقت نوشتهای
بابا خان و جباری مشتمل بر عنایات روزافزون و لطفهای نیکو خدمتیهای خود از گجرات رسید و مجنون خان خجلت زده
و ندامت گزیده متوجه لشکر خانخانان شد و خانخانان از فتح گور کهپور معاودت نموده بود که مجنون خان رسید و ندامت
بسیار اظهار کرد و چون یوسف محمد بار داده و نزدیک رسیده بود با لشکر گران متوجه جونپور شد و بیشتر از خود لودی
را با مردم چیده و فیلان نامی بطریق منقلا روان ساخت و او باستعداد فراوان آمده زمانیه را محاصره نمود و محمد قاسم
موسکی امان گرفته بر آمد و خانخانان نیز بزاولان صاحب اهتمام فرستاده امرای آن صوبه را جمع ساخت و محمد قلیخان
برلاس و مجنون خان قاقشال و قیا خان گنگ و راجه گجپتی را با فوجی بیشتر روانه فرمود و خود نیز متعاقب بر آمده
آهسته آهسته میرفت در آن حال بدیوان لسان الغیب تفاول جست و در اول صفحه این غزل بر آمد
ای بادشه خوبان داد از غم تنهایی   دل بی تو بجان آمد وقتست که باز آیی   و خانخانان حقیقت حال را بدرگاه سلیمان جاه
عرضداشت نمود و همین غزل را در عرضداشت خود نوشته استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی
نموده متوجه اطفای این نایره شد و لودی بعد از گرفتن زمانیه در کمال غرور و نخوت [illegible] شهر [illegible]
محمد مذکور که از گور کهپور گریخته بمخالفان پیوسته بود از آب گنگ گذرانیده بتقابل لشکر منصور تعین نمود
و مرزا حسن خان و راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و تنکری قلی با فوجی از ملازمان خانخانان تکیه بر اقبال

روز افزون خاقان ربع مسکون نموده جنگ شایسته کردند و شکست عظیم بر مخالفان افتاد و بسیاری از
مخالفان علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف غریق بحر فنا گردیدند و مقارن این فتح محمد قلیجخان برلاس و
دیگر امرا متعاقب یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته در غازیپور فراهم آمد و خانخانان نیز بلشکر منقلا پیوست و لودی
مابین دریای گنگ و سیاه آب قلعه ساخته با سپاه گران در برابر نشست و هر روز میان بهادران لشکر منصور
و افغانان مقهور جنگهای نمایان میشد و چون فوج غنیم من حیث الکمیت و استعداد توپخانه و بسیاری فیلان
و سایر آلات حرب فزونی داشت و رایات اقبال بانتظام ولایت گجرات و تسخیر قلعه صورت متوجه بود منعم خان
طرح صلحی انگیخت و لودی از کمال غرور بدان مصالحه راضی نمیشد درین اثنا باطن قدسی مظاهر اولیای
دولت کردید پرده از روی کار مخالفان برگرفته آمد و شرح این لطیفه غیبی آنکه چون داود در بنگاله بمسند رسید
یوسف پسر تاج که عمزاده او بود بتوهم آنکه مبادا لودی او را بسرداری بردارد قصد او نمود و لودی که از قدیم
نوکر تاج بود دختر خود را با این یوسف نامزد کرده بود چون این خبر شنید از داود برگشته با منعم خان خانخانان سلسله
دوستی و وداد استحکام داد و پیشکشهای لایق بدرگاه سلیمانجاه فرستاده خاطر از این جانب جمع ساخته اعراب نمود
و داود که از آمدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشته گدهی را مضبوط ساخت و خزاین پدر
خود را با امرا و سپاهی قسمت کرده با تن بهر صید دلها نمود و در خلال این حال جلالخان سدهوری و کالاپهار
که راجو نام داشت از لودی برگشته نزد داود رفته و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد و ناگزیر لودی که بقصد داود
میرفت عطف عنان نموده در قلعه رهتاس متحصن شد و از منعم خان کومک طلبید و صریح نوشت که خود را از صمیم قلب در
سلک بندهای دولتخواه ملازمان منتظم ساخته‌ام و درین روزها بوسیله شما ادراک سعادت آستانبوس خواهم نمود
و منعم خان جمعی را بکومک او فرستاد و شرح تتمه این داستان در موقع خویش نگاشته کلک بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و تقدس

چون بیمن اقبال روزافزون ابراهیم حسین میرزا از برادران رنجیده بسمت دار الخلافه آگره
روی ادبار نهاد و روزگار سنگ تفرقه در هنگامه این بیدولتان انداخت محمد حسین میرزا و شاه میرزا با اولادان
پیمان سعادت استحکام داده بجانب من شتافتند و سید احمد خان به پشت گرمی اقبال روزافزون پادشاهی

راه ملکی

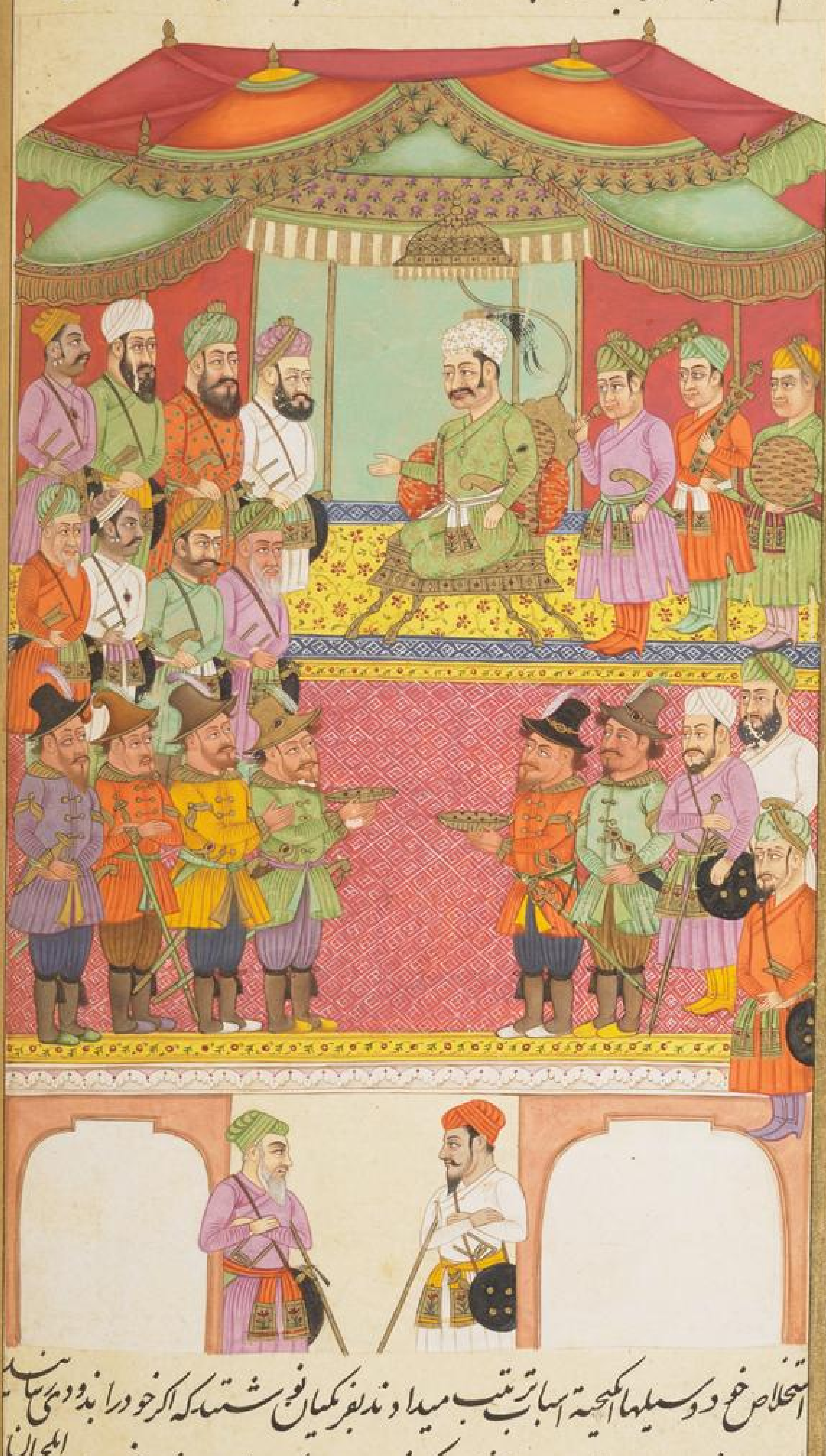
113

ربع مسکون در استحکام قلعه کمر اهتمام بست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم خان شد بترتیب افواج
و جمع سپاه توجه نمود و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیک تواجی که بطلب امرای مالوه رفته بود در حین وقتی
قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را بعساکر منصوره ملحق ساخت
و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عزیمت ولایت سورت داشت درین خدمت خود را شریک ساخت
و خان اعظم همت بر ترتیب افواج منصوره گماشته خود با شاه بداغ خان و معز الدین احمد خان فرنخودی و
معصوم خان پسرش و مطلب خان و جمعی از بهادران در قول پای ثبات افشرده و قطب الدین محمد خان و میر جمال
الدین حسین انجو را سردار برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در تولقمه برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری و محمد مراد
خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و پسر خواص خان در جوانغار تعیین شدند و در تولقمه جوانغار شاه
فخر الدین و مظفر مغول و پاینده ارلات قرار گرفتند و رستم خان و نورنک خان و محمد قلی توقبائی و مهر علی سلدوز در
فوج هراول رزم طلب گشتند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور در آمده خواهند جست بحکم حزم
و احتیاط میرزا مقیم و جرکس خان را با جمعی در عقب غول نامزد فرمودند و با نظام شایسته متوجه شدند و از جانب
مخالفان نیز در برابر عساکر منصوره آمده ترتیب صفوف پرداختند شیر خان فولادی و حیدر کرانی در غول لشکر نکبت اثر
استادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا در میمنه سپاه شقاوت آیین تعیین شدند و محمد خان پسر کلان
شیر خان و سادات خان بارهه در برانغار مقرر گردیدند و بدر خان پسر خورد شیر خان هراول
شد و چون پسر جهار خان حبشی و بعضی از سپاه بخان نرسیده بودند مقهوران
دران روز بجنگ راضی نبودند بنابرین شیر خان کس نزد شیخ محمد بخاری فرستاده
حرف صلح در میان آورد و اکثر از اعیان لشکر بکنه معامله نارسیده بمصالحه رضا دادند
الا شاه بداغ خان بخان اعظم گفت که زنهار قبول این رای نفرمایند که مقصود آنجماعه
از حرف صلح وقت گذرانیدنست خان اعظم بر دریافت او تحسین فرموده در جواب
انها گفت که اگر فی الواقع در اثبات این مقدمه ثابت قدم و راسخ اعتقادید پس از
جای خود عقب تر رفته فرود آیند تا ما بجای شما آمده منزل کنیم چون باطن ارباب

خلاف از انوار صدق فروغی نداشت بلطف عنان براضی نشدند و خان اعظم با افواج فیروزی
آثار متوجه عرصه نبرد شد و بعد از تلاقی فریقین جوانغار مخالف تیز جلوی نموده فوج برانغار
سپاه نصرت لوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته راند و خان با
معدودی قدم همت افشرده کمال شجاعت و جلادت ظاهر ساخت و شمشیر نمایان
بدندان فیل غنیم رسانید و هراول مقهوران بر هراول لشکر ظفر قرین تاخت و در آن
شورش و زد و خورد فیل نور بکحان که عنفوان مستی او بود بر یکی از سواران خود دویده
پامال بلا کردانید و فوج هراول تاب مقاومت نیاورده روی همت برتافت
و التمش نیز بیجا شد و افغانان بیشتری تعاقب کرده بتهاشتافتند درینوقت پانصد سوار
روبروی خان اعظم آمدند و بتایید اقبال روزافزون شلاق خورده برگشتند و مخالفان
که هراول و التمش را برداشته بفوج جوانغار خود در رسانیده بودند بیشتری از
مردم جوانغار را نیز همت همراهی نکرد و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور
تماشا می نمود و شاه محمد خان را که زخمی شده بود نوکران او برداشته راه احمدآباد
پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر سیادت و
نقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید بخاری با جماعه خویشان داد شجاعت و مردانگی داده
در راه اخلاص جان نثار کردیدند مخالفان صورت فتح در آئینه خیال مشاهده نموده بتاراج پرداختند
و مرزایان بمیر فخر الدین رسیدند و میر بقدر ترددی کرده عنان تماسک از دست داده درینوقت که
قطب الدین خان با معدودی مانده بود و غنیم فوج او را ویران ساخته روی بتاراج داشت خان بازوی
همت داد شجاعت داده بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول
بکومک قطب الدین محمد خان رسید و چون اکثر مردم غنیم بتاخت و تاراج شتافته بودند نتوانستند خود را
جمع ساخت و بتایید غیبی فتح عظیم چهره‌کشای مراد گردید و خان اعظم با جمعی بر بلندی آمده ایستاد و درینحال
غوغای مرزایان شنید و ایشان تولقمه جوانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته بودند

اگر آنجانب معتقد نمی‌شدند و روی تقاعد و تساهل لشکر منصور می‌نهادند کار بصعوبت میکشید و اگر بهمان طور
یک جلو به احمدآباد میرفتند نیز مشکل تر میشد لیکن از میامن اقبال روزافزون عطف
عنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود پا
قایم داشت چون مرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ گفت که وقت تاختن است
و خان اعظم اراده تاختن کرد اما یار محمد جلو خان را گرفت و با وجود چندین امرا
چه جای تاختن فرزاست و هنوز کار بتاختن نرسیده بود که مرزایان خود در امر صدمه
این فوج نیافته جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند و باقتضای دولت روز
افزون فتحی چنین روی داد و از غرایب وقایع آنکه فیل مستی از فوج غنیم که
فیلبانش کشته شده بود خودسر میگشت هرجا آوازه نقاره می‌شنود خود را
بآن فوج رسانیده برهم میزد تا گزیر نقاره‌های شادی که در افواج می‌نواختند
لحظه موقوف داشتند تا شورش او فرونشست و بدست مردم شاه بداغ خان گرفتار
شد و درین جنگ کس بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام
گردیدند و شیرخان فولادی روی ادبار بصوب جونه‌گر نهاد و مرزایان بجانب دکن
شتافتند و خان اعظم با امرا کمر همت بتعاقب آن سیاه بختان بست و چون نوید این
فتح تازه بمسامع اقبال رسید بلوازم شکر و سپاس برداخته جشن پادشاهانه ترتیب
فرمودند و فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان
و شاه بداغ خان و مراد خان و مهر علی سلدوز و جمعی دیگر که صلاح دانند بتعاقب مخاذیلان
بدسرانجام تعین نماید و خود برجناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد و دستم
خان و نورنگخان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد و خان اعظم بجد و دو بمنزل رسیده بود
که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال حکم پادشاهی را سرنوشت سعادت ابدی دانسته بتارک
ادب شتافت و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق هشتم شوال

بدولت آستانبوس اختصاص یافته مخفوف عواطف بیکران گردیده و از سوانح ایام محاصره صورت آمدن
قوم نصارا است از بندر گووه بدرگاه بادشاه خلایق پناه در وقتی که متحصنان قلعه بجهت



استخلاص خود وسیلها کلیه اسباب ترتیب میدادند بفرنگیان نوشتند که اگر خود را بندوی سازند
قلعه را بشما سپرده رخت حیات بساحل نجات کشیم و اینها از کمال تدبیر و دانایی خود را بلباس الحجان
ساخته با نفایس و رنگارنگ نوادر دیار خود متوجه بندر صورت شدند و اگر حصول آن مقصد قرب الامکان

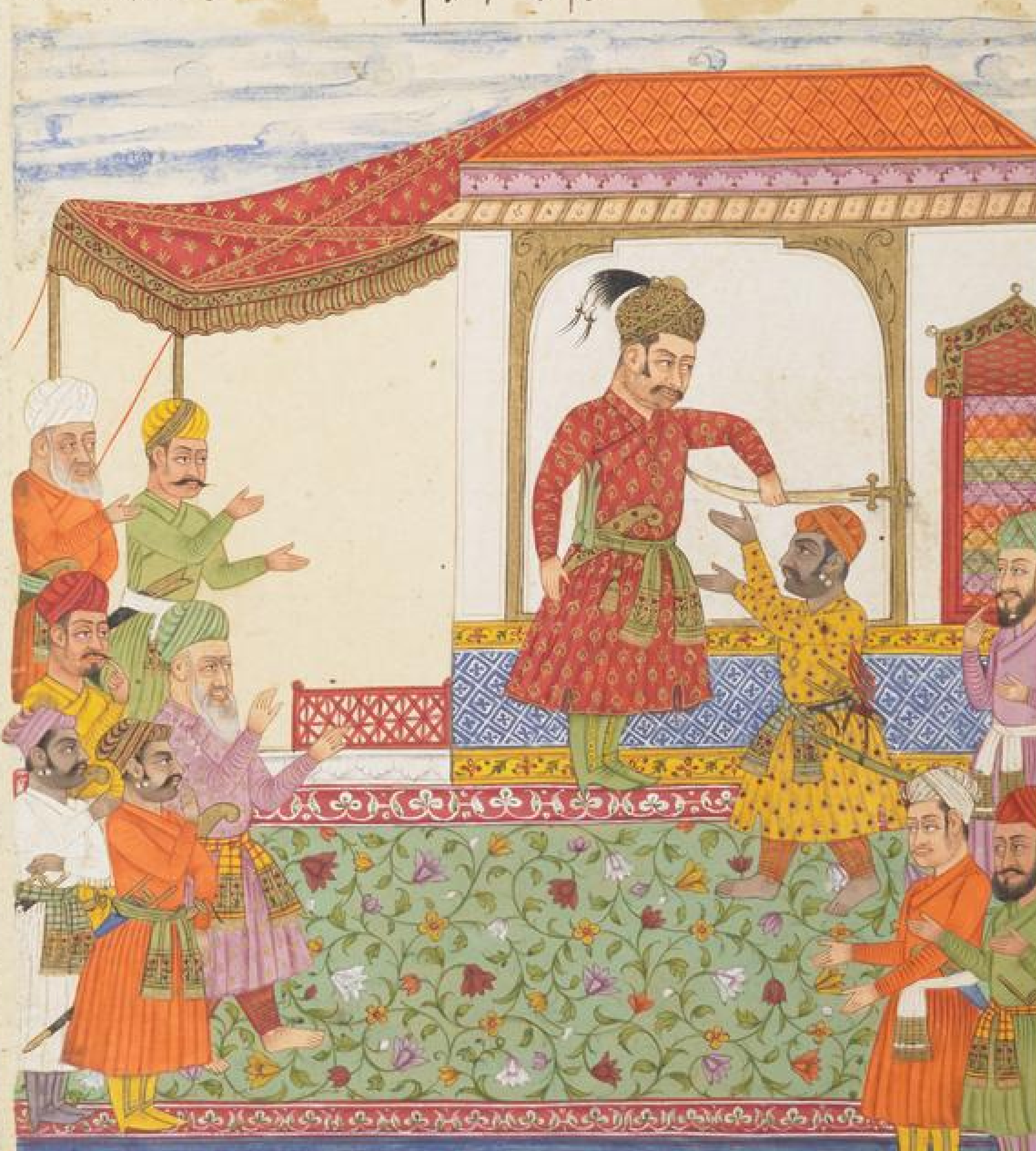
بامداد الهی

باشند دست تصرف بقلعه دراز سازند والا خود در اشنای این کار ساخته بر رسم ایلچیان سعادت زمین
بوس دریابند و چون شکوه سطوت و عظمت خاقان منصور نظر ایشان کرده و از امداد قلعه مقطوع الطمع شده خود را
ایلچی وانمودند و فرق خدمت بسجود درگاه این فلک اساس روشن ساخته اقسام نفایس فرنگ بطریق
پیشکش گذرانیدند و مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت انعطاف یافتند

چون عساکر فیروزی مآثر مدت یکماه و هفده روز بمحاصره قلعه پرداخت نقبها بدیوار
قلعه رسید و هم دمدمها مشرف شد و متحصنان را از همه راه نا امیدی دست داده و صورت هلاک خویش در
آینه حال مشاهده نمودند و همزبان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود سود خود در زنهار قلعه یافته زبان
بتضرع و زاری گشوده ملا نظام الدین لاری را که بدرزنش بود بدرگاه سلیمان نجاه فرستاده معروض داشت که
اگر بجان امان یابم و یکی بنده بدرگاه آمده این سیاه رو بسجده آستان علیین آشیان روشن جبین سازد
قلعه را بهر کس حکم شود حواله نمایم از آنجا که دریای مرحمت جوش عمانی داشت بر عجز و زاری متحصنان قلعه
بخشوده قاسم علیخان و خواجه دولت کلان را حکم فرمودند که همزبان و سایر گرفتاران زندان ادبار
را بنوید اطلاق و مژده نجات مستمال و امیدوار ساخته بسعادت آستانبوس سرفراز سازند و روز شش
هم دهم اسفندارمذ ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و سیوم شوال اهل قلعه سر خجالت در پیش افگنده و فوطه عجز در
گردن انداخته سجدات شکر بجای آوردند و از مال و جان و ناموس برات امان یافتند الا همزبان را که
پیوسته زبان درازی و هرزه گویی اسباب وبال خود در سرانجام میداد حکم زبان بریدن شد و روز دیگر موکب اقبال
بسیر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بمستقر سریر خلافت
فرمودند و همانا این دیگها از سلطان سلیمان خنکار روم بوده داد باراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان
است توپهای بزرگ با لشکر فراوان فرستاده بود و از بدمددی حکام گجرات و عسرت معیشت لشکر
لشکر روم انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپها را با خود نتوانستند همراه برد در قلعه صورت ماند
از سوانح این ایام آمدن راجه بهر جیو حاکم بگلانه است بدرگاه خاقان سپهر بارگاه و آوردن شرف الدین
حسین میرزا با زنجیر در گردن پوشیده نماند که راجه بگلانه از زمینداران معتبر هندوستانست و بگلانه ولایتیست

خوش آب و هوا طول آن صد کروه و عرض سی کروه و پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او می باشند
و جمع املاک شش و نیم کرور دام است و هر کس حاکم املاک باشد او را بهرجیو نامند و سالهیر و مولهیر نام دو
قلعه سنگین بر فراز کوه دارد و در هر دو جا شهرهای عظیم واقعست و املاک او مابین ولایت گجرات
و خاندیس است و از سلاطین گجرات و دکن هر کدام صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت جانب او می نماید
چون شرف الدین حسین میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان را بعقوق مبدل
ساخته راه ادبار پیش گرفت تخت جالور را که بتایید اقبال روزافزون فتح نموده بودند بفولادیان داد و چندی
در پناه ایشان بسر برد و از آنجا نزد چنگیز خان شتافت و چون بشامت بی همتی چنگیز خان بسر رسید بمیرزایان التجا برد
در آنوقت که حاکم خاندیس بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت و در آنجا
نیز کاری نساخت بحال تباه برگشت و بمحمد حسین میرزا پیوست و درین هنگام که شعشعه تیغ جهان افروز زنگ زدای
سواد اعظم گجرات شد و سنگ تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد خواجه ولی باتصوب دکن تنها و
و چون بحدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد مجرا و اظهار خدمت خود او را مقید ساخته اسباب و
اشیای او را غارت کرد و مقارن اینحال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا با نصوب رسید و بهرجیو سعی در بند
آوردن اینها نیز کرد و اگرچه بالتمام نتوانست بقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدست او افتاد
و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میر خان یساول نزد بهرجیو رفته بمثال عواطف بیکران باز دارد
و او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید که محمد خان حاکم خاندیس برادر خود راجه علی
خان را با تحف و هدایا روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و او بحدود ندربار و سلطانپور رسیده بمقتضای ابلهی
زمیندارانه توقف نموده است بمیر خان حکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر گردانیده همراه آرد و بعد از روزی چند
جونکرا و حیتی تواجی باشی و بلیدر برهمن نیز متعاقب میرخان تعین شدند که راجه مذکور را باقسام نوازش
و انواع مراحم امیدوار ساخته بدو متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردانند و فرستادها کاربند خدمت
گشته بهرجیو را با گرفتاران بدرگاه کیوان بارگاه آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی
معصومه ابراهیم حسین میرزا را انجا از جسم سرای عزت سپردند و خواجه زاده را که در پیش فیل مستی که بعید حفظ

فیلبان بود انداخته تنبیه و تادیب توجه همی فرمودند و با آنکه سزاوار سیاستهای عظیم بود از کمال رافت و مرحمت
بقتل او راضی نشده بزندان او بسپردند و راجه بهرجی را باقسام عنایت و انواع سرافرازی بتشریف اختصاص
گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام بسمت ظهور یافت رسیدن زخم است بدست دریا نوال آن شیر بیشه
اقبال و شرح این کارنامه بتعال شجاعت برسبیل اجمال آنکه شبی در بزم بهشت آیین که خاقان روشن جبین بتجرع
اقداح روح افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آن گروه قدری و قیمتی ندارد
چنانچه بعضی از راجپوتان برچه را که هر دو سر دارد و بدست دو کس میدهند که مضبوط گرفته می ایستند و دو مردانه که بهم
چشم بکدیگر اند هر دو برچه را محاذی سینه خود داشته روبرو میدوند که سنانهای برچه از پشت هر دو برمیگذرد
و بیکدیگر رسیده تلاش میکنند و آن شیر دل نهر بر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده و نوک تیغ را برابر شکم
مبارک خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله نمایم



و از ظهور اینمقدمه حاضران بساط عزت را غریب حالتی دست داد کسی را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن

در حین وقت راجه مانسنکه بپای مردی اخلاص دست برد همت و دیده خیانت دستی بر شمشیر خاصه زده که تیر
از جنک آنحضرت برآمده و افتاده و قدری از ابن انکشت نرو سبابه خاقان ممالک ستان بریده شد
و آنحضرت بخشم تمام مانسنکه را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر عبید الله خان گستاخانه جرأت
که مانسنکه را از جنک آن شیر بیشه الهی مستخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را آب داده از اخلاص کرده
و در آن تلاش شهباز خم متغیر شد لیکن بصیانت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد و چون خاطر
قدسی مظاهر از انتظام و استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت آن قلعه را بقلیج خان تفویض فرموده بیست و نهم
اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده رایات مراجعت بصوب احمد اباد معطوف داشتند و بعد از ورود
راجه علیخان بسعادت استان بوس غرا فتخار یافت

درین هنکام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر قلعه صورت و ضبط آن حدود وا پرداخت و رایات
مراجعت بمصر جامع احمد اباد برافراخت فراش بهار در عرصه کرد آلود زمین بساط سبزه و ریاحین کسترد و ظاهر
جهان چون باطن اولیای دولت طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از کذشتن [illegible]
دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذی قعده ظل شرف ببرج حمل انداخت و سال هژدهم از جلوس اقدس اعلی مقرون
خاقان ربع مسکون بمبارکی و دولت روز افزون آغاز شد و از معدلتهای که در عنفوان این سال ظهور پیوست
سیاست فرمودن چجهار خان حبشی است که از امرای معتبر کجرات بود و مجملی از تفصیل آنکه چون بابان اقبال
سایه معدلت بر محدود کجرات افکند والده چنکیزخان باستغاثه دادخواهی بدرکاه معدلت بارکاه آمد که چجهار خان
حبشی در لباس دوستی فرزند مرا غافل ساخته کشته است هر چند وقوع این معنی از اثبات مستغنی بود معهذا آنحضرت
بجهت احتیاط حکم فرمودند که چندی از اهل دیانت و اعتماد بمجلس نشسته و چجهار خانرا حاضر ساخته تحقیق عظیم در
تشخیص و تحقیق این معامله نمایند و خلاصه مطلب را بعرض اشرف رسانند که بدانچه مقتضی عدالت باشد حکم شود
بعد از تمیز بتشخیص متحقق کشت که چجهار خان مصدر چنین خون ناحقی شده و حکم قضا امضا

از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که او را در زیر فیل مست انداخته بقصاص رسانیدند و آن عاجز مظلوم
بداد دل خود رسید بیست چهارم فروردین ماه آلهی مطابق جمعه بیست و نهم ذی قعده ظاهر احمدآباد مخیم بارگاه
معدلت و دادگر دید و مجدداً بانتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف داشته حکومت و حراست آن ملک را
بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر محمد خان کلان که برادر خان اعظم است مکرمت
شد و سرکار بروج و بروده بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و دهولقه و دندوقه بسید حامد بخاری مقرر
و همچنین سایر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ تنظیم و تنسیق آن ملک رایات مراجعت بصوب
مستقر خلافت برافراشتند

چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اردیبهشت ماه آلهی موافق
دوشنبه دهم ذی حجه بعد از ترتیب لوازم جشن عید نهضت موکب جهانگشا از راه پتن و جالور بصوب دارالخلافه
آگره اتفاق افتاد و خان اعظم را با سایر امرای عظام که بحکومت و حراست آن ملک مقرر فرموده بودند بخلعتهای جلیل
تشریفات و جلایل نوازشات سرفراز ساخته از حدود سیدپور رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه
بیربر بعنایت خسروانه شرف اختصاص یافته بجاگیرش مراجعت نمود و مظفرخان را بحکومت ولایت مالوه عز امتیاز بخشیده
رخصت فرمودند و حکم شد که کنور مانسنگه و شاه قلیخان محرم و مرادخان و محمد قلیخان برلاس و سید عبدالله خان
و جگناته و راجه گوپال و بهادرخان و لشکرخان و جلالخان و رای بهوج با فوج شایسته از راه ایدر بدونگرپور و از آنجا
شتابند اگر رانا و سایر زمینداران آن ملک نطاق خدمت و بندگی بر میان جان بندند مشمول عواطف بادشاهانه
ساخته همراه بدرگاه آورند و الا هر که سر از اطاعت پیچد بسزای لایق از کردار خود رسانیده ملک او را
پامال عساکر اقبال نمایند و چون موکب کیهان شکوه بسروهی رسید فرمودند که مادهوسنگه را بجهت آوردن شاهزاده
دانیال فرستادند که از آنجا باجمیر رسانند و در سروهی عرضداشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین مرزای
مخذول غبار فتنه برانگیخته به پنجاب آمده و در آنجا بصدمات افواج قاهره مبتلا گردیده اسیر سرپنجه مکافات شد و عالمی
از شراره آشوب او نجات یافت و مجملی ازین لطیفه غیبی اینکه چون دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت مرزایان
دولت افگند و ابراهیم حسین مرزا با مسعود حسین برادر خود روی ادبار بدار الخلافه آگره نهاد بخت نگونسار گردید

دفرخ خان پسر خان کلان که حکومت انجا داشت صلاح وقت در تحصن دانسته قلعه را مضبوط ساخت و ان اوباش
طبیعت شهر را غارت نموده بمحاصره قلعه پرداخت درینوقت رای الینکه و میرک کولابی و محمد حسین شیخ
با فوجی که حضرت خاقانی از دوربینی و غیب دانی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند با
نقیب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند اتفاق نموده باطغانی یره فته او متوجه شدند و رای ام سری بالدیو
که جاگیرداران نواحی بود نیز بامر الملحق گشت و چون بهادران نصرت قرین نزدیک رسیدند ان بی سعادت تاب مقاومت
نیاورده از گرد قلعه برخاسته بسرعت روان شد و امرا بناگپور رسیدند بسعی رای الینک همت بر تعاقب او بستند
و فرخ نیز با جمعیت خود از قلعه برامده ضمیمه عساکر اقبال شد و بسرعت هرچه تمام رانده آخرهای روز دیگر در حدود
موضع کهنولی از مضافات ناگور بان کم کرده راه رسیدند و بجهت احتیاط افواج ترتیب داده جا بجا استادند
و صباح ان ابراهیم حسین میرزا مردم خود را ترتیب کرده بر لشکر منصور حمله آورد و بهادران عرصه اقبال داد شجاعت و
دلیری داده خوبها ساختند خصوصا میرکی خان کولابی که در ان روز سخت مردانه جنبید و رای الینکه لوازم سرداری
چنانچه باید بجای آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه افواج قاهره نیاورده روی گریز نهاد و بغیر از قطب خان
که زخم تیری خورده بخیر انجامید دیگر آسیبی بهیچ از یک بندهای درگاه نرسید و چون شب بمیان جان مقهور ازان اند
امرا در میدان فتح استاده بتعاقب نشتافتند و میرزا بحال تباه راه فرار پیش گرفت و چون اسپش بزخم تیر افتاده بود
از هول جان قدری راه پیاده طی کرد تا انکه یکی از ملازمانش او را شناخته اسب خود را کشید بر ان سوار شده
با معدودی رخت حیات از ورطه هلاک بر آورد و امرا بهمین فتح خورسند گشته هر کدام بمحال جاگیر خود معاودت نمودند
و میرزای فلک زده از انجا متوجه دهلی شد و راجه بارهمل که بحراست دار الخلافه آگره شرف اختصاص داشت
لشکر و جمعی را بمحافظت دهلی و مدافعه ان مقهور تعیین فرموده و اکثر جاگیرداران پنجاب در دهلی فراهم امدند و میرزا
بناکامی فسخ این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافت و دران ولایت دست انداز قریات و قصبات بقدر اسبابی
بهم رسانید و حسین خان جاگیردار پتیالی با سایر جاگیرداران ان حوالی یکجا شده بمدافعه او کمر همت بستند و مقارن ان حال
خبر فتح صورت و تعین افواج کیهان شکوه بتعاقب ان گریخته روزگار سمت اشتهار یافت و چون خانجهان
با اکثر امرای صوبه پنجاب بتسخیر قلعه نگرکوت اهتمام داشتند قابو دانسته باندیشه ناصواب روی ادبار بدیار الملک

بنجاب نهاد که شاید در انجاها کاری تواند ساخت والا دست بردی نموده از راه سند بار خود را بگجرات اندازد
خانجهان که بتسخیر قلعه نگرکوت بغایت نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر وحشت اثر
متوزع خاطر گردیده از امرا کنگاش خواست محب علیخان و مرزا یوسفخان و خرم خان و جمعی صلاح وقت درآن دیدند
که بالفعل مهم قلعه را بصلح قرار داده از کوهستان بمیان ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن آن برگشته روزگار
در اطراف نایره فتنه و آشوب او ترتیب اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با چندی از مخصوصان خود بصلح تسلی نمیشد
و بعد از گفت و شنود بسیار و هجوم امرا خانجهان گفت که بشرطی صلح میکنیم که جمیع اعاظم لشکر محضری نوشته
بمهر خود رسانند که اگر این صلح مرضی خاطر اشرف نباشد امرا از عهده جواب بر آیند ناگزیر امرا خط سپردند و راجه
نگرکوت حدوث این واقعه را فوز عظیم دانسته بدانچه اولیای دولت تکلیف نمودند منت بر جان نهاد و
ارکان صلح بچهار شرط استحکام یافت اول آنکه راجه دختر خود را بجهت حرم سرای مقدس بلند مرتبه گرداند
دوم آنکه پیشکش لایق ترتیب نماید سیوم آنکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را همراه سازد که اگر ارکان
دولت بصلح راضی نشوند تا سپردن قلعه در گرو بوده باشد چهارم آنکه چون ولایت بجاگیر راجه بیربل مرحمت شده
مبلغی گرامند باو رساند راجه بقبول هر چهار شرط دست منت بر سینه نهاد و خانجهان پیغام نمود که شروط و قسمت
که راجه خود آمده ببیند و برای تسلی خاطر او مقرر شد که چندی از امرا میرزا یوسفخان بدرون قلعه رفته تا برآمدن راجه
در انجا بوده باشند و راجه از روی آدمیت فرستادها همراه گرفته باردو آمد و با خانجهان ملاقات نموده برگردید و بعد از
زمانی باز راجه برگشته آمد و از کمال مردمی مردمی خیال نمود که درینوقت که شما بر سر غنیم میروید باید که برسم
رفاقت شما نمایم و برهنمونی همت ضمیمه عساکر اقبال شد و چون میرزا بحدود دیبالپور رسید از عقب نهضت افواج
قاهره عنان ثبات از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال را در اردو گذاشته جریده
روی همت بتعاقب و استیصال او نهادند و چون قریب بقصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان رسیدند معلوم شد
که میرزا روز گذشته باین قصبه آمده و امروز مقام کرده است لاجرم امرا بترتیب افواج پرداختند خانجهان و اسمعیل
قلیخان و جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و محب علیخان و میرزا یوسفخان در برانغار و خرم خان و
دوستخان بهاری و شاه غازیخان تبریزی در جوانغار و جعفر خان و فتو و چندی از دلیران کار طلب در

در هراول رزم طلب گردیدند و با تن ثبت و نسق روی همت باستیصال آن مقهور نهادند و در ان روز
ابراهیم حسین میرزا با جمعی از مخصوصان خود بشکار رفته بود مسعود حسین میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از جوانان
گرفتها که همراه داشت مستعد جنگ شد و کس بطلب میرزا فرستاد و میرزا نیز بقدم سرعت شتافته
خود را بوقت کار رسانید و قدری بتورک فوج پرداخته بمقاتله و مدافعه پیش آمد و باندک زد و خوردی کار
فوج هراول و جوانغار رشید نسیم فتح و فیروزی پرچم اقبال وزیده در حین وقت حسین خان که از حدود سنبل
متعاقب ایشان رانده می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا بکمند همت اولیای دولت
اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار
پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد و امرای صف فتح را بتعبیه همت آرا تسلی بخشیده عنان تعاقب بازکشیدند
و مکتوبی بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما از بخیه و داو را بر اورده بمجال حال گیر خود شتافتیم اکنون نوبت بشماست
باید که بمقتضای اخلاص و کارطلبی در جست و جوی او کمر همت بسته تا بدست بیارند از خود تسلی شوند و چون ابراهیم
حسین میرزا بحدود ملتان رسید جماعه بلوچان سر راه گرفته کار برو تنگ ساختند و بعیه السیفی که همراه داشت
بکشش داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان جا دوید و شتافته او را بدست آورد و حقیقت را بدرگاه
سلیمان جاه عرضه داشت نمود و پیش از رسیدن فرمان طلب بهمان زخم قالب تهی ساخت و در خلال این حال
ورود موکب اقبال بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و نیازمندی بخیرات و میرات
پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافت افراشتند و در ساعت مسعود مختار دار السرور فتحپور بورود موکب منصور رونق ایمانی یافت

چون دار الخلافه فتحپور مقر رایات جلال گردید چشم جهانیان اهل جهان

بنور جمال جهان آرای قرة العین خلافت روشنی پذیرفت و امرای عظام و سایر طبقات انام از اطراف بلاد و
امصار روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاده سعادت جاوید اندوختند از انجمله حسین قلیخان حاکم لاهور با اکثری از امرا
آمد و سجده گرایی فلک اساس فرق عزت برافراخت و مسعود حسین میرزا را با سایر اسیران مسلسل و مجموع
در پوستهای گاو که شاخها از ان جدا نساخته بودند گرفته بحضور اشرف آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و
مهربانی بر حال آن سیاهبختان بخشوده هر کدام را بیکی از معتمدان درگاه حواله فرمودند و حسین قلیخان را بسجده امید

بخطاب خانجهانی خلعت امتیاز پوشید و مقارن این ایام کنور مانسنگه و دیگر امرا از اید آمده شرف بساط
بوس دریافتند و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج قاهره بحدود دونکرپور رسید زمینداران انجا قدم نفاق
پیش نهاده بمبارزت مبادرت نمودند و مجاهدان عرصه فیروزی داد شجاعت و جلادت داده بسیاری از کافران را
بتیغ خونریز بر خاک هلاک انداختند و حدود دونکرپور را پی سپر عساکر اقبال ساخته بتاخت و تاراج قصبات و قریات
پرداختند و چون مانسنگه بنواحی اودیپور رسید رانا مراسم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را باداب
عبودیت پوشید و او را بمنزل خود برده بلوازم ضیافت و مهمانداری کوشید اما از دریافت آستانبوس بتعلل حیله
عذرها پیش آورد و کنور مانسنگه بمقتضای صلاح وقت عذرهای نامسموع او را بسمع رضا اصغا نموده متوجه درگاه
معلی گردید و از سوانح این ایام تعین فرمودن افواج کیهان شکوه بتسخیر صوبه بنگ و بهار چون خاطر قدسی مظاهر
از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات وا پرداخت نهاد همت کیتی شکار بهوای تسخیر بنگ و بهار مایل گردید و بتحت
خان عالم و اشرفخان و معین الدین احمدخان فرنخودی و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی از بهادران عرصه فیروزی
تعین شدند و فرمان قضا مطاع باسم منعمخان شرف اصدار یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره متوجه تسخیر
آن بلاد شود و متعاقب انها راجه تودرمل نیز بکار رسند خدمت شد که بر کمیت و کیفیت لشکر فیروزی اثر وقوف یافته
و پیغامهای چند زبانی بخانخانان و دیگر امرا رساند و راجه بر جناح استعجال شتافته دقایق آن کار را بتعمق نظر سنجیده
و فهمیده معاودت نمود

چون موکب کیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت برافراشت و خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحراست احمداباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت بخان اعظم رسید که اختیار الملک
در حدود ادیر باتفاق رانی نزاین میندار انجا بشورش و فساد برداشته و پسران شیرخان فولادی نیز با او
یکجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمداباد ندانسته بدفع مخالفان عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار
آنحدود بود از کثرت مقهوران جای آنکه داشته بخان اعظم پیوست و در خلال
این حال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بتازکی سمت اشتهار یافت
و شرح این سانحه برسم اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولتاباد

خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافه اکره شنید قابو دانسته تجدد و قلعه صورت آمد
و قلیج خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید
و چون ان بی سیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح قلعه صورت آمد و قلیج خان
در قلعه متحصن شده لوازم قلعداری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید الحق بندیرت
به بروج رفت وانجا را از بی همتی و بی حقیقتی ملازمان قطب الدین محمد خان بتصرف آورد
و از بروج بکنبایت شتافت انرا نیز از زبونی و بیخبری حسن خان خزانجی متصرف
گشت و حسن خان بصد جان کندن خود را باحمداباد رسانید و خان اعظم سید حامد
و سید بها والدین و شیخ محمد مونکیری و جمعی را بکومک قطب الدین فرستاد و درین
حال اختیار الملک با دیگر مقهوران که در شعاب جبال مختفی بودند قوی دل شده
قدم پیش نهادند و خان اعظم از شورش اطراف جای مستحکمی را پناه خود ساخته نشست
چنانچه مخالفان خواستند دست برد نمایند تا گزیر باهم قرار دادند که خود را باحمداباد رسانند
و اگر خان اعظم ازان محکمه برآید جنگ کنیم والا احمداباد را متصرف شویم و چون حقیقت رفتن آن
بداندیشان بصوب احمداباد بخان اعظم رسید شباشب ایلغار کرده هنگام طلوع صبح بشهر درآمد
و از اتفاقات حسنه انکه درهمین شب محمد حسین مرزا از کنبایت شکست خورده باینجا رسیده بود و در انجا
که جمعیتی بهم نداشت از فوج خان اعظم دور ترگذشته باختیار الملک ملحق گشت اما اکثر یاران او آسمان
او بتصرف مبارزان عرصه اقبال درآمد و شرح این عطیه غیبی انکه چون قطب الدینخان و سید حامد بخاری و نورنگخان
با فوجی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند ان زیاده سر با عدم جمعیت و استعداد در برابر آمده پیش از مقدور
دست و پا زده بشکست یافت و پسر سید بهاء الدین در جنگ داد تهور و شجاعت داده جان نثار کردند و امرا بهمین
فتح تسلی شده کمر همت تعاقب ان لی عاقبت به بستند والا اغلب ظن انکه باندک سعی گرفتار شدندی
چون محمد حسین مرزا باختیار الملک و جماعه گجراتیان پیوست سعی تام در آمدن احمداباد نمود لیکن
گجراتیان بنابر انقلاب رای تا سه روز رد و بدل میکردند و این از نتایج اقبال روزافزون بود که خان اعظم

فرصت یافته مداخل و مخارج قلعه را استحکام داده و امرا که بکنبایت رفته بودند باو پیوستند
محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان آمده بمحاصره احمدآباد
پرداختند و هر روز بهادران کار طلب از قلعه برآمده جنگهای نمایان میکردند و اگرچه جمعیت
دولتخواهان آنقدر بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ صف توانند نمود لیکن چون خان
اعظم بر ملازمان خود و مردم قطب الدین اعتماد نداشت بجهت مراعات حزم و احتیاط درین کار جرات
و جسارت نمی نمود روزی فاضلخان از دروازه خانپور برآمده مبارز طلبید و جمعی از مخالفان
بر سر او هجوم آوردند و فاضلخان مردانه تاخته انها را برداشت اما زخم کاری یافت و رسیده بهمان
زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان از اصلاح در جنگ صف نبود خان اعظم
عرضه داشتی مشتمل بر سوانح وقایع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاده استمداد
توجه ظاهری و باطنی نمود و چون خواجه بعتبه قدس رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب ضلالت و جهالت
معروض بارگاه اقبال گردید آتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس سلطنت اقتضای
آن کرد که برسم یلغار نهضت فرموده سزای این جرات و گستاخی در دامن روزگار آن عاقبت نااندیشان
نهند کار نهاده آید و چون وقت تنگ بود و فرصت درنگ برنمی تافت از خزاین معموره مبلغهای کرامند
برسم انعام و مدد خرج بعساکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از امرا مثل شجاعتخان و راجه بهگونت داس
و سید محمود بارهه و رای سنگ و غیره با چندی از خادمان حرم سرای عزت رخصت یافتند و بر بادپایان
قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرموده ایم اما چنان میباید که پیشتر
از ما هیچکس بسر مرحله نخواهد رسید و خانجهان و سعیدخان با دیگر امرا بحراست ولایت پنجاب تعین شدند
و از جاگیرداران پنجاب میرزا یوسفخان و مخصوص خان بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفرخان
و سایر جاگیرداران ولایت مالوه راه پیش گرفته از آن راه خود را بگجرات رسانند و کنور مانسنگه جاگیرداران
کچهواره و الخند و در افواهم آورده بملازمت شتابد و راجه بارهمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و جمعی
از بندهای با اخلاص در خدمت شاهزادهای عالی نژاد بحراست دار الخلافه مقرر گردیدند و چون خاطر قدسی مظاهر

از نظام مهمات ضبط ولایت وا پرداخت دهم شهریور ماه آلهی موافق یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر بر هیونی
دولت و اقبال و بدرقه تایید حضرت ذو الجلال با فدایان جان نثار بر جمازه سوار یلغار فرمودند



یلان بر شتر ترکش اندر کمر　　شتر چون شتر مرغ در زیر پر
و چاشت روز سه شنبه در خطه فیض اساس

اجمیر ورود موکب اقبال اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم زیارت و نیازمندی اخرهای روز بر توسن جهان
نورد سوار شده گرم شتافتند و صبح چهارشنبه در حدود میرتهه شاه قلیخان محرم و سید محمود خان بارهه
و محمد قلیخان توقبای که پیشتر رخصت شده بودند سعادت رکاب بوس دریافتند و پاسی از روز گذشته بود
که قصبه چیتارن معبر بادپایان اقبال گردید و آخرهای روز در سر راه آهوی سیاه نمایان شد و بر زبان قضا
ترجمان گذشت که اگر چیته خاصه آن آهو را شکار کند تفاؤل خان خواهد بود که محمد حسین میرزا اسیر پنجه تقدیر
گردد و بمجرد گذاشتن چیته آهو شکار شد و باعث انشراح و انبساط ملازمان موکب فتح و فیروزی گشت و در وسط
شب پنجشنبه بوچیت رسیده تا هنگام طلوع صبح استراحت فرمودند و در وقت سواری بعرض رسید
که محل بادشاهی با افواج گیهان شکوه که پیشتر روانه شده بودند در قصبه پالی فرود آمده اند حکم شد که ملازمان
رکاب اقبال بدستور مرفه باشند و خود با معدودی متوجه اردو گردیدند و چون قدری از راه طی شد ظهور
پیوست که خبر اراجیف بوده لاجرم عطف عنان فرموده براه راست در آمدند و رای جهان آرای آنحضرت اقتضا
کرد که موکب گیتی گشا از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه مقصد شوند اما جمعی از اولیای
دولت بعرض رسانیدند که چون در آن راه ارباب تمرد و عصیان بسیارند و در رکاب حضرت قرین مردم
کم رسیده اند مبادا تاخیری در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصه همت که عنان بدست توکل سپرده
بود بحرف ارباب ظاهر التفات ننموده بشکوه قراول حکم شد که بسمت سروهی راهبری نمایند و مع هذا
دولتخواهان بنابر پاس حزم و احتیاط بشکوه در ساختن قرار دادند که چون شب است راه سروهی وا نموده براه جالور رسانند
بحسب تقدیر در آن شب راهبر غلط کرده بدرخت زار برلای فرکل افتاد و مردم تعذر و تعب بسیار کشیدند تا آخر فراخنای
شب بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و راه سروهی را گذاشته تا این راه
در آمده اند آنحضرت بر ملتزمان رکاب عزت غضب فرموده لحظه در آنجا توقف نمودند و صبح جمعه تیری از دست
چپ نمایان گشت و یوسف خان کوکه و میرزاده علیخان بشکاران کمر همت بستند و حضرت خاقانی از کمال
عاطفت و قدردانی سوگند بجان گرامی خود داده منع از جراحت فرمودند که چون مطلبی در پیش است و فرصت
بغایت تنگ مبادا بیکی از جوانان گزندی رسد و در چنین وقتی از سعادت ملازمت محروم ماند

دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند و امرای عظام که پیش از نهضت موکب اقبال در
خدمت پردگیان حرم سرای عزت روان گردیده بودند درینجا سعادت زمین بوس دریافتند و حکم شد
که اعیان اردو هر کدام از ملتزمان حضرت اقبال را بمنزل خود برده مهمانی کنند و خود بدولت و سعادت
بدرون محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و آخرهای روز برآمده کورنش دادند و چون سوداگران اسب
بسیار بهمراهی آورده بودند تمام را ببهای دلخواه خریده بامرا و سایر سپاهیان قسمت نمودند و شهبازخان را
با جلمال سوار و خان جالوری بهمراهی اردوی بزرگ گذاشته با دیگر بهادران کار طلب بر جناح استعجال سمند
و تا آخرهای روز یکشنبه متصل و جلد راندند اول شب دوشنبه بقصبه دیسه که سمت کوهی متین است عبور
توسن جهان نورد اتفاق افتاد و ازینجا خواجه غیاث الدین اصفهانی رخصت یافت که خان کلان و وزیرخان
و دیگر امرای عظام را بموکب اقبال ملحق سازد و چهار روز دوشنبه قصبه پالیسانه که نیز کوهی متین است مورد
عساکر اقبال گردید و خانکلان و وزیرخان و شاه فخرالدین و طیب خان و کهنکار و دیگر امرا از تین سعادت
زمین بوس دریافتند افواج کیهان شکوه بترتیب شایسته انتظام یافت در قول که جای نور جهان خاصه است
میرزا خان خلف بیرامخان و شیخ عثمان و سید محمود خان بارهه و صادق خان پای همت افشردند و در برانغار
خان کلان و دیگر بهادران صف آراستند و در جوانغار وزیرخان و جمعی از دلیران کار طلب کردند و در هراول
محمد قلی توقبائی و ترخان دیوانه و بعضی از دلاوران قدم جلادت پیش نهادند و آن شهسوار عرصه فیروزی خود با
صد سوار که هر کدام فوجی را کفایت کنند مطرح شدند و آخرهای روز دوشنبه افواج بحر امواج از قصبه پالیسانه
در حرکت آمد و شکونه قراول با حمدآباد رخصت یافت که متحصنان را نوید قدوم بهجت لزوم و مستمال ساخته آماده خدمت گرداند
که چون موکب گردون شکوه نزدیک رسد از قلعه برآمده بعساکر اقبال ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشته
ورود جنود فیروزی بموضع جوسانه که از مضافات گرسیت اتفاق افتاد و بعرض رسید که راد لباس نام ملازم
شیرخان فولادی با جمعی از مقهوران قلعه گری را استحکام داده آماده جان دادن نشست و بگمان آنکه مگر خان کلان
فوجی بر سر گری فرستاده از قلعه برآمده اظهار جرأت و جلادت مینماید لاجرم جمعی از دلاوران تیزدست
و بهادران کرار کاب به تنبیه و تادیب آن خون گرفته اجازت یافتند و در اندک زمانی جمعی کشته

علف تیغ

علف تیغ بیدریغ گشته تقیة السیف بهزار جانکندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره
نموده بتسخیر آن همت گماشتند و مقارن اینحال موکب اقبال از پی رسید و رای ممالک‌کشا بران قرار
قرار گرفت که چون مهم عظیم در پیشست با جزویات فرصت از دست دادن خلاف آیین سپاهیگریست
و هرگاه کار بسرداران ساخته شود علاج آنها بی زحمتی و تعبی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بر سر راه واقعست
از آمد شد افواج قاهره ایمن و لشکر خود بخود ویران شوند و قلعه بی سعی و تردد مفتوح گردد و قضا را چنان شد
که بخاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود چون موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود دو
دیگر مرزا یوسفخان و قاسمخان و جمعی از امرا متعاقب بمشعلها در رسیدند متحصنان قلعه فوج خاصه با دستهای خیال
کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح دولت و اقبال بود در آن
گروهی احداباد بعبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصفخان بدستوری رفت که بدرون قلعه رفته مترالکو
و سایر امرا را با فوج آراسته عازم ملازمت سازد با سامی جمعی از بندهای اخلاص‌گزین و امرای شجاعت‌آیین
که درین یورش اقبال قرین موکب منصور بودند بدین تفصیلست مرزا خان خلف صدق بیرمخان سیف خان
کوکه زین خان کوکه حسین خان خواجه عبدالله جگناته رایسال جیمل جگمال سوار خواجه غیاث الدین علی آصفخان
راجه بیربل راجه دیبچند مجهوله نقیب خان محمد زمان بهار خان مانسنکه درباری وفائی خاصه خیل سید خواجه
شیخ عبدالرحیم لکهنوی شیخ بنیارامدس کچواهه رامچند بهادرخان قوچ دارسانولداس جادون کانهه دریانی
رخ بدخشی دوار بهلا هرداس کرک یراق تاراچند خواص لال کلاونت و چون رایات فیروزی بنغیم نزدیک رسید
حکم جبه پوشیدن شد و بعد از فراغ جبه پوشیدن بر بوز بیضا سوار شده بدفع اعدای دولت روی همت نهادند
و چون قدری از راه طی شد اسپ مذکور در اثنای سواری نشست و راجه بهکونتداس پیش آمده تهنیت فتح
رسانید و معروض داشت که امروز نشان فتح بظهور آمده که هر کدام نزد دانایان تجربه‌کار دلیل فتح و ظفر
اول نشستن اسپ سردار دوم وزیدن باد از عقب عساکر سیوم همراه شدن زاغ و غلیواز با لشکرها که
فوج فوج همراه‌اند **ورود موکب اقبال بظاهر احمداباد و مبارزت بهادران لشکر منصور با مرزایان**
و شکست یافتن ایشان بیان کارنامه اقبال و جهانستانی و شرح داستانهای تجلی غیب و رزم الهی

این شهسوار عرصهٔ دولت و شیر بیشهٔ همت از مقیاس اندیشه و ضبط سخن بیرونست امر بمایه معنی اگر از عهده
مدعانویسی و عرض سوانح برآید لیکن تا بسخن برآمیزی و غبار ابیات رایی از متعمانست متاطلی عروس سخن
منصب واقعه نویسی نیست در هر مقام قدم از جادهٔ عام و مقصود بیرون نمی نهد و سر رشته بیان از دست نمیدهد
و مستمعان از انتظار بتنفر ماید و لله الحمد که بدایع اقبال غرایب احوال که آنحضرت را در ملک ستانی و اقلیم
کشائی دست داده از تعریف و توصیف مستغنی است   این هژبر بیشهٔ توکل چنین مسافت بعید که قافله ها را
بدو ماه قطع این میسر نیست باجتماع سپاه التفات نفرموده با معدودی از ملازمان کامل نصرت قباب در عرض
سه روز طی نموده و کثرت مخالف که زیاده از بیست هزار بود بنظر همت در نیاورده چهرهٔ مبارزت بالکلکونه
فتح زیور بخشید و شرح این داستان بدیع و کارنامهٔ غریب بسم اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب بمقصد رسید
بعضی از دولتخواهان نظر بر کثرت مخالف و قلت اولیای دولت نظر در آورده معروض داشتند که در لشکر
مقهوران هنوز خبر آمدن موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود بر مخالفان شبیخون زنیم لیکن چون ناموس سلطنت
مقتضی آن نبود پسند خاطر قدسی نیفتاد و حضرت خاقانی دل بتایید یزدانی بسته بر رهنمونی نصرت و دلدهی
همت و اعتضاد جنود غیبی متوجه عرصهٔ رزم گردیدند و حکم نقاره نواختن و سورن انداختن شد و سورن آنحضرت
تا معین بود و مخالفان برگشته روزگار محاصره را تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که در نوف
رایات اقبال قریب دریای سابرمتی که متصل شهر است رسید حکم فرمودند که افواج کیهان شکوه بی ترتیب
که قرار یافته از آب بگذرند متعاقب انجال قریب بصد سوار گجراتی که از سرکیچ می آمدند نمودار گردیدند و
بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادرقلی و رنجیت و غیره که خطا در تیر انها راه نیافته بود حکم بندق
اندازی شد و بمجرد سر دادن بندوق آن ناخون گرفتها گریخته بمرحلهای حرج دیناه گرفتند و از غرنوکون
و صدا کی یا بعضی از مخالفان از گمان آنکه مگر شیرخان فولادی می آید و جمعی بر آن قیاس که خان کلان القصه
کومک خان اعظم میر سید محمد حسین میرزا سراسیمه و از خود دریستم قراولی بر آمده و از سجانقلی ترک و جندی ب
که بیشتر از موکب جلال بکنار دریا رسیده بودند تفحص حال نمود و سجانقلی ترک نقص آنکه رعب در غنیم
بدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت انها افتد جواب داد که ای بی خبر خون گرفته اینک حضرت پادشاه خود

بدولت و اقبال با سپاه گران رسیده چه وقت استادن و سخن پرسیدنست این سپاه مخبر در
جواب گفت که این چه حرفست و از کجا میگوئی و چه می‌ترسانی و اگر این واقعه راستست از فیلان پادشاهی
و عساکر نامتناهی آگاهی بخش و حال آنکه امروز چهارده روزست که قاصدان پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند
سبحانعلی نمود که همین دم معلوم تو خواهد شد برو راه سلامت پیش گیر و رحمی بر حال خود کن که حضرت خاقانی
در عرصه نه روز طی این مسافت بعید نموده با فدائیان جان نثار رسیده اند و از تکرار این حرف محمد حسین میرزا را
دل از جای رفت و صدق خبر در خاطرش نقش بست و برگشته بجانب اردوی خود تاخت و بتسویهٔ صفوف
و ترتیب افواج نامبارک پرداخت و چون بعرض اشرف رسید که غنیم از آمدن موکب کیهان شکوه آگاهی یافته
در مقام جنگ کوشیده نشست حکم شد که فوجها از آب بگذرند و هر چند امرای عظام خصوص خان کلان معروض
داشتند که صلاح وقت درانست که تا رسیدن لشکر گجرات درین طرف آب باید بود مقبول خاطر اشرف نیفتاد
و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اعتضاد ما بتائید ایزد تعالی است نه اعتماد بر لشکر گجرات اگر این امور
مطمح نظر بودی چنین جریده نبایستی متوجه شد اکنون که غنیم در استعداد جنگ استادن و انتظار کومک کشیدن است
چه لایق و دیگر بحرف معتمد ناشده با جمعی از دلاوران آتش خوی که در فوج طرح قرین موکب اقبال بودند بهمت
بدریای جلادت در زده برهنمونی توکل از آب گذشتند و درین وقت خود خاصه را براجه دیپچند مجهوله سپرده بودند
که همراه داشته باشد و در آن طرف آب جا ضرب ساز دکه بر فرق مبارک نهیم قضا را در تیز رو بهاد و اضطراب منی
دو بلغه افتاد و چون از آب گذشته راجه دیپچند سر خجالت در پیش افکنده و بزبان لابه زبانی اظهار این تقصیر
نمود اگرچه از مشاهدهٔ این حال خاطر بعضی از مخلصان خیراندیش قدری گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی بالهام
ربانی فال نیک زده فرمودند که شگون بغایت خوب شده و پیش روی ما کشادگی یافت مقارن این حال
یکی از بهادران تیر دست سر مقهوری بریده بنظر اشرف در آورد و آن نیز مبشر فتح و فیروزی دیدند و شاهسوار عرصه
همت بر رسیدن افواج مقید ناشده باره چابک در انگیخت و امرای عظام متعاقب آنحضرت از آب گذشتند
و محمد حسین میرزا افواج ترتیب داده در برابر آمده و الغ خان و جهجهار خان حبشی را که بیمن معدلت حضرت
خاقانی در یورش اول گجرات بپایه سار رسیده بود سردار دست راست گردانیده جمعی فراوان

از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیر خان را با فوجی از افغانان جانب دست چپ باز
داشت و شاه مرزا و بسیاری از ماوراء النهری و بدخشی که مغز و استخوان ایشان بحرام نمکی پرورش یافته
بود همراه گرفته روی ادبار بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک کروه از دریا گذشته بر پشته
بلندی بر آمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نمودند در نیوقت آصفخان که بدلدهی و جان بخشی خان اعظم مرزا کوکه
رفته بود آمده معروض داشت که تا حال مرزا کوکه از وصول رایات اقبال اطلاع داشت اکنون از این
بشارت جان بخشی و حیات تازه یافته در استعداد بر آمدند و آصفخان در سخن بود که عساکر کسب ماثر
غنیم سیاهی کردند حضرت خاقانی بتایید آسمانی روی همت بدفع اعدای دولت نهاده با دل قوی و عزم
درست همعنان فتح و نصرت باره جهان نورد بر انگیختند و محمد قلیخان توقبایی و ترخان دیوانه و جندی از
بهادران تیز دست که اقچی پیش غول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکار رسانیدند و چون غنیم زور آورد
عنان تاب باز گردیدند و آن شیر بیشه شجاعت کوه صفت پای همت قایم داشته براجه بهگونت داس و
و سایر امرا خطاب فرمودند که اگرچه غنیم بحسب کمیت فزونی دارد اما این نیازمند درگاه ایزدی را اعتضاد
بحبل المتین توکل زیاده از انست که کثرت مخالف بنظر همت در آید در جنب جنود تایید غیبی فزونی
کثرت لشکر مخالف را چه قدر و اندازه اکنون وظیفه ملتزمان رکاب فیروزی آنکه شوایب تزلزل و تذبذب
در خاطر راه نداده همه یکدل و یکجهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود را جمع ساخت
بر فوجی که برقهای سرخ دارد و همانا که نشان محمد حسین مرزاست بتازند که هرگاه این فوج را برداشتیم
دفع دیگر خون گرفتها بسهولت میسر خواهد شد در نیوقت محمد حسین مرزا با جمعی از مقهوران بی باک قدم
جلادت پیش نهاده و از افواج دیگر مقهوران تیزتر خود را رسانید شاه قلیخان محرم و حسین خان و بعضی
از بهادران تیز جلو بعرض رسانیدند که وقت تاختن است تا این زیاده سر بسزای خود رسند حضرت خاقانی
از کمال بردباری و کاردانی فرمودند که هنوز پله درست و بهادران موکب اقبال بحسب کمیت بغایت کم
مبادا مسلک احتیاط از دست رود و در جمعیت پراکندگی راه یابد و هرچند نزدیکتر شویم تازه زور و تقویت خواهیم
رسید و بمقدمات معقول دلدهی بهادران نصرت قرین فرموده قدم شمرده پیش می‌نهادند تا آنکه

بیکدیگر نزدیک

بیکدیگر نزدیک رسیدند یاران معروض داشت که حالا وقت تاختن است و هنوز سخن تمام نکرده بود
که آن تأیید یافتهٔ ایزدی با شیران زنجیرگسل کلمهٔ الله اکبر بر زبان رانده و سوران انداخته بر مقهوران
حق ناشناس تاخت اگرچه فوج برانغار تاب مقهوران نیاورده باندک زد و خوردی عنان ثبات
از دست داده روگردان شد اما آن شاه سوار عرصهٔ کارزار بمجرد تاختن فوج دست راست غنیم را
درهم نوردیده آتش بر داشت و محمد حسین میرزا فوج جانب برانغار را یک میدان راه رانده چون
عنان بازکشیده اثری از عساکر اولیا تر خود ندید و از لطایف غیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه مقهوران
بدسرانجام تاخت و جمعی از بهادران جوانغار قول جلوریز رسیده داد شجاعت و مردانگی داده از جانب
مخالفان بان بسیار بجانب افواج ظفر نگار سر دادند یکی از آنها در زر قوم زاری جهیده غریو در
زمین و زمان افگند و فیلی که سرحلقهٔ فیلان غنیم بود از هیبت صدای آن روی گردان شده فوج خود را درهم
نوردید و این تفرقه نیز ضمیمهٔ تأیید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند که کار
آن حق ناشناسان باطل ستیز بانجام رسانید چون حضرت خاقانی عنان همت بازکشیدند از
بهادران فوج طرح که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از تا راجه خواص و خان بلاول
دیگری حاضر نیافتند آنحضرت بظاهر تنها و بباطن با جنود اقبال استاده تماشای بدایع آسمانی میفرمودند
مانسنگه درباری بحضور اشرف با غنیم کارزار کرده غالب آمد و راکهوداس کچهواهه که بی سلاح
تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان نثار گردید و مهر وفای خاص خیل داد شجاعت داده زخمی
از اسب افتاد و کرن بیرم الدیو نیز در برابر آن حضرت شمشیر نمایان زد و اگرچه این مردم در پیش آن عیار
سنج همت کارستانها بظهور آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران الضرف قرین خوبها ساختند
و کارنامها ظاهر ساختند اما لیکن هنوز محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد در این اثنا یکی از آن بخت
برگشتهای سیاه باطن تاخته رسید و شمشیری بر سر اسب آنحضرت انداخت و اسب چراغ پا شده بود
که آن شهسوار عرصهٔ جلادت بدست جیب کردن اسب را گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته
برچه حوالهٔ آن مردود ازل و ابد نمودند و برچه از سلاح او گذشته فرو نشست خواستند که برچه را

برادر دو دفع دیگر کار فرمایند قضا را تیغ بر چه شکست و آن جنون گرفته روی بگریز نهاد دو معاند
این حال دیگری آمده شمشیر بر آن آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال
آسیبی نرسید و از فر شکوه بادشاهی عنان تاب باز گردید درینوقت یکی از مقهوران آمده نیزه
حواله کرد و جبهٔ بدکوجر بر زخم بر چه کار او نساخت و چون سرخ بدنی زخمی خود در القول رسانیدند
خبرهای ناخوش از جانب آن انتظام‌بخش سلسلهٔ ظاهری و باطنی مذکور ساخته اضطرابی در خاطرها راه
یافته بود حضرت خاقانی بجهت دلدهی مردم متوجه قول شده فرمودند که غنیمان سبک دارند و کرم
شتابند که بعنایت الهی غنیم بی پا شده بیک حملهٔ دیگر کار آخر میرسد شجاعتخان و چندی از بهادران
کار طلب باستماع آواز آنحضرت قوی‌دل گشته جلوریز متوجه دفع مقهوران سیاه بخت شدند و پیش از این
سید محمود خان و رای رایسنگ و فرحت خان و جمعی از دلیران فوج غول عنان صبر از دست داده
تاخته بودند بمجرد تاختن ایشان دم محمد حسین مرزا دیگر چون کوه فتنها که در معرکه استاده حرکت المذبوحی میکردند
تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و نسایم فتح بر پرچم علم اقبال وزید و فتحی که دیباچهٔ فتحنامهای
باستانی تواند شد از مکمن بطون بعالم ظهور جلوه نمود و خاقان گیتی‌ستان لوازم سپاس و مراسم
نیازمندی بتقدیم رسانیده متوجه احمدآباد شدند لیکن از دیر رسیدن مرزا کوکه و لشکر گجرات قدری
خاطر نگران بود که درینوقت لال کلاونت معروض داشت که سیفخان کوکه مبارزت نموده جان
نثار گردید و بعد از تحقیق بوضوح پیوست که در تاختن اول حقیقتش نمایان کرده غنیم خود را منهزم ساخته
و بدو زخم نمایان که بر روی داشت بدار الملک بقا شتافته و در معنی حیات جاوید یافته و زینخان برادر
خورد او بشمشیرهای نمایان زده و دو کس از مخالفان را فرو آورده و سبحانقلی ترک را که در رزمگاه مانده بود
همراه برداشته بملازمت شهریار قدرشناس آورد و از ظهور واقعهٔ برادر مجروح خاطر گردیده سررشتهٔ
شکیبایی از دست داد لیکن بدلدهی خسرو آفاق ضبط احوال خود نمود و بعبدالرحمن موید بیگ حکم شد
که درین آشوبگاه دار و گیر محافظت او نماید   چون خاطر قدسی مظاهر از نگه‌داری
رسیدن مرزا کوکه و از گذشتن سیف خان نگرانی و گرانی داشت عشرت آن غنیمی بجهت تدارک آن مرد

گرفتاری محمد حسین میرزا بمسامع قدسیه رسانیدند و مقارن اینحال آن مردود ازل و ابد را دست و
گردن بسته بحضور آوردند و چنان نمودند که از زخمی که بر روی او رسیده بود و راه گریز پیش گرفته
و پای اسپش بخار ببت زقوم پیچیده بر خاک مذلت افتاد گدا علی نام از یکه های پادشاهی خود را
رسانیده گفت بیا که ترا ازین معرکه برآورم و چون تن در داد بهیش اسپ خویش سوار ساخته بملازمت
آورد و در وقت سوار کردن یکی از ملازمان خان کلان همراه شده بملاشتن جلدوی و مدعی دو مدد
گرفتن او بودند بعد از استفسار حرف راست بر زبان آن برگشته روزگار گذشت که مرا نمک پادشاه
گرفته است   باوجود چندین جرائم عظیمه که استحقاق اقسام سیاست و تعذیب داشت
حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را از پس گشاده در پیش بندند و بمانسنگه
درباری حواله شد که محافظت او نمایند و مقارن اینحال شاه مدد را که کوکه میرزا و در بندولی ازین
قدمای او بود گرفته آوردند و آن مظهر جلال بیک ضرب برچه او را بقعر نیستی فرستاد و از اعاظم مراحم حضرت
ظل اللهی که در چنین وقت پرتو ظهور افگنده است که محمد حسین میرزا از مانسنگه درباری آب خواست
و فرحتخان چیله هر دو دست بر سر او زده گفت که بچنین حرامخوری آب دادن حیفست بلکه خاک در
کاسه سرش باید افگند آن سرچشمه فیوضات الهی از استماع این ماجرا بفرحتخان اعراض
فرموده و آب خاصه طلبیده آن پژمرده گیاه دشت ادبار را سیراب رحمت و مردمی گردانیدند بنازم
وسعت حوصله و برداشت و مرتبه قدردانی و جوهرشناسی و پایه جرم بخشی و مجرم نوازی و شرح
شمایل کمالات و بزرگی ذات این مظهر صفات ربانی در فضای بیان و عرصه تقریر نگنجد الها
تو کنی و از تو آید   سخن مختصر چون میرزا کوکه هنوز با لشکر گجرات نرسیده بود و مدتی در آن عرصه
فتح و فیروزی توقف فرموده با گرمتابی [?] و آهستگی متوجه پیش شدند و محمد حسین میرزا را برای مانسنگه
سپردند که بر فیل انداخته همراه بشهر آورد و درین هنگام که اکثری از بهادران نصرت قرین و دلاوران شجاعت
آیین از محنت تردد و قطع ره هر کدام خود را بگوشه کشیده بودند و همگی قریب صد کس در موکب اقبال
سعادت حضور داشتند فوجی از سپاهی گرد و بقیاس و تخمین زیاده از پنجهزار کس بنظر درآمد

بعضی از ملازمان کامل نصرت قباب را چنین بخاطر گذشت که شاید مرزا کوکه با لشکر گجرات
می آمده باشد و جمعی بران رفتند که شاه مرزا است و غافل ازین که او در مبادی کار زنجیر گسسته بجانب
محمودآباد رفته است و آخر مشخص شد که اختیار الملک است که فوج بسته می آید و ازین تردد در خواطر
ارباب ظاهر قدری شورش گرا آمده و آن شهسوار عرصهٔ همت اضطراب باطن اظهار را از نقوش پیشانی
دریافته دلدهی فرمود و مقدمات همت بخش بر زبان معجز بیان رانده حکم نقاره نواختن و کرنا کشیدن
اما نقارچی را دهشت خان فرو گرفته بود که دستش قدرت حرکت نداشت آخر بتهدید بر سر هوش
آمد و شجاعت خان و راجه بهگونت داس و بعضی از بهادران تیزدست قدمی چند پیش نهاده شروع در تیر اندازی
کردند و بر زبان الهام بیان گذشت که زنهار بی جلوی مکشید که عنقریب سر این آشفته دماغ بر سنیهٔ روزگار
با مال عساکر اقبال خواهد شد و در توقف سعی راجه بهگونت داس و محمد حسین مرزا که سر حلقهٔ اهل فساد بود
بقصاص رسید و فوج غنیم شکوه هرچه تمام می آمد هرچند نزدیکتر می شد پراکنده تر میگشت و چون اختیار
الملک فوج خود را بی نسق دید با معدودی جدا شده خواست که بسرعت خود را
از ورطهٔ هلاک بساحل نجات رساند پای اسپش بخار بست زقوم پیچید و از
پشت زین بر روی زمین افتاد و سهراب ترکمان که از یکه های بادشاهی
بود و از راه دور قصد کرده سر در دنبال او داشت بمجرد افتادن رسید سرش
را سبک برید و بتائید ایزد سبحانه چنین فتحی مجدد چهره گشای مراد گردید و
دران عرصهٔ فیروزی یکهزار و دویست نفر شمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده
بود و زخمی را خود شمار نیست و از افواج فیروزی ایشان قریب صد کس بشربت
خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند و ازین مردم سیف خان
کوکه و سهراب خاله زادهٔ صادق خان و راگهو داس و تمر علی جلایر از مردم
روشناس بودند و چون موکب اقبال قدری راه پیشتر شتافت فوجی ازان سمت ظاهر
شد و شیخ محمد غزنوی بسرعت خود را رسانیده معروضداشت که مرزا کوکه است و حضرت خاقانی از آمد

مرزا کوکه نهایت انبساط و شگفتگی فرمودند و آن سعادتمند را در کنار عاطفت و مهربانی گرفته انواع
مراحم و اقسام تفقدات ظاهر ساختند و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بسعادت
کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و درین حال سهراب کمان بر اختیار الملک را آورده
مورد تحسین و آفرین گردید و بجهت عبرت سایر حرام خواران حکم فرمودند که مناری از سر باغیان ترتیب نمایند



و آخرهای روز در منازل درون قلعه احمد اباد که اساس نهاده
سلاطین گجرات است بورود مقدم اقبال توأم خاقان ممالک ستان
رونق آسمانی یافت و فتحنامها مصحوب مسرعان باطراف ممالک
و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و بهادران نصرت
انجام که درین ایلغار بسعادت ملازمت اشرف اختصاص داشتند و در نظر همت
بخش آنحضرت شمشیرهای مردانه زده و ترددات نمایان کرده بودند فراخور خدمت و شایستگی بنوازشات
خسروانه فرق عزت برافراختند و مجدداً همت جهانگشا بانتظام ولایت گجرات مصروف داشته قطب
الدینخان و نورنگخان و جمعی از امرا را بصوب بروچ که مقر شاه مرزا بود تعین فرمودند و شاه قلیخان محرم
و لشکرخان و فوجی دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمینداران آنحدود را در قید ضبط در آورده مطیع
و منقاد سازند و حکومت شهر پتن بدستور سابق بخان کلان مقرر شد و دندوقه و دولقه و آن نواحی را
به تول وزیرخان مرحمت فرمودند و درین ایام روزی شجاعتخان در مجلس بهشت آیین حرف ناشایسته
نسبت بمنعمخان بر زبان راند و ملاحظه ادب و مراعات توره بادشاهی نکرد و بادشاه معدلت بارگاه
بجهت حفظ مراتب و تادیب او را مصحوب قاسم علیخان نزد خانخانان فرستادند تا موجب عبرت
و آگاهی سایر زیاده سران گردد **ارتفاع رایات فتح و نصرت مستقر سریر خلافت** چون خاقان
ممالک ستان مدت یازده روز طالع فیروز در مصر جامع احمداباد مسند آرای اقبال گشته بعد از
فراغ انتظام ولایت گجرات و ضبط بلوکات روز سه شنبه نهم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم
جمید الاول رایات فتح و نصرت مستقر خلافت برافراشت و منزل اول در معموره محمود اباد

اتفاق افتاد و روز دوم قصبهٔ دولقه مضرب خیام سپهر احتشام گشت و درینجا بکرر مقام فرموده خان
اعظم میرزا کوکلتاش را بانواع نوازش و اقسام عواطف شرف اختصاص بخشیده گوش و هوش اورا
بدرر نصایح گرانبار عزت ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی
را که بخشی رکاب خاصه بود بخطاب آصفخانی بلندمرتبه گردانیده بخدمت بخشیگری صوبهٔ گجرات
تعیین فرمودند که باستصواب میرزا کوکه تمشیت مهمات آن صوبه مینموده باشد و روز دیگر بتقاید دولت
و اقبال متوجه دار الخلافه شدند و چون سیت پور معسکر اقبال گردید بعرض رسید که راجه جبر سهکونت
داس که بجانب ایدر رخصت یافته بود چون بقصبهٔ بدنگر رسید راولیا غلام شیرخان فولادی که
در هنگام عبور موکب گیهان شکوه گرپی استحکام داده بود و بهمان دستور بدنگر را مضبوط ساخته است
لاجرم روز دیگر بجهت مراعات حزم و احتیاط در سیت پور مقام واقع شد که اگر احتیاج بکومک باشد
فوج دیگر بمدد فرستاده شود و مقارن اینحال خبر رسید که قلعه مفتوح گردید و راولیا بلباس جوگیان براه
راه آوارگی پیش گرفت و بهادران لشکر منصور بجست و جوی او شتافته دستگیر ساختند
ازانجا بسروهی تشریف برده صادقخان را با فوجی بجهت تنبیه و تادیب متمردان آن سرزمین در سروهی
گذاشته رایات عزیمت بدار البرکت اجمیر برافراشتند و چون باجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد بروضهٔ منوره
علیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز تشریف برده لوازم زیارت و مراسم داد و دهش بتقدیم
رسانیده نقدهای وافر در دامن محتاجان عرصهٔ خاک ریختند و ازانجا موکب اقبال برسم یلغار متوجه
دار الخلافه گردید و در قصبهٔ بکهر و راجه تودرمل که عازم ملازمت بود بسعادت زمین بوس دریافت و حکم شد
که راجه بگجرات شتافته بتحقیق جمع و تنقیح مهمات آن ملک نموده بمقتضای عدالت بی شایبهٔ اغراض نفسانی
جمع بسته نسخهٔ منقح بدرگاه خواقین پناه آورد و چون قصبهٔ لساور مضرب خیام سپهر احتشام گشت
خواجه جهان و شهاب الدین احمدخان که از دار الخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت آستان
بوس سربلندی یافتند و بعد از ورود بقصبهٔ بجونه حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که درین
ایلغار ملازم رکاب ظفر نگار بودند نیزه یا برچه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه گردون غلام

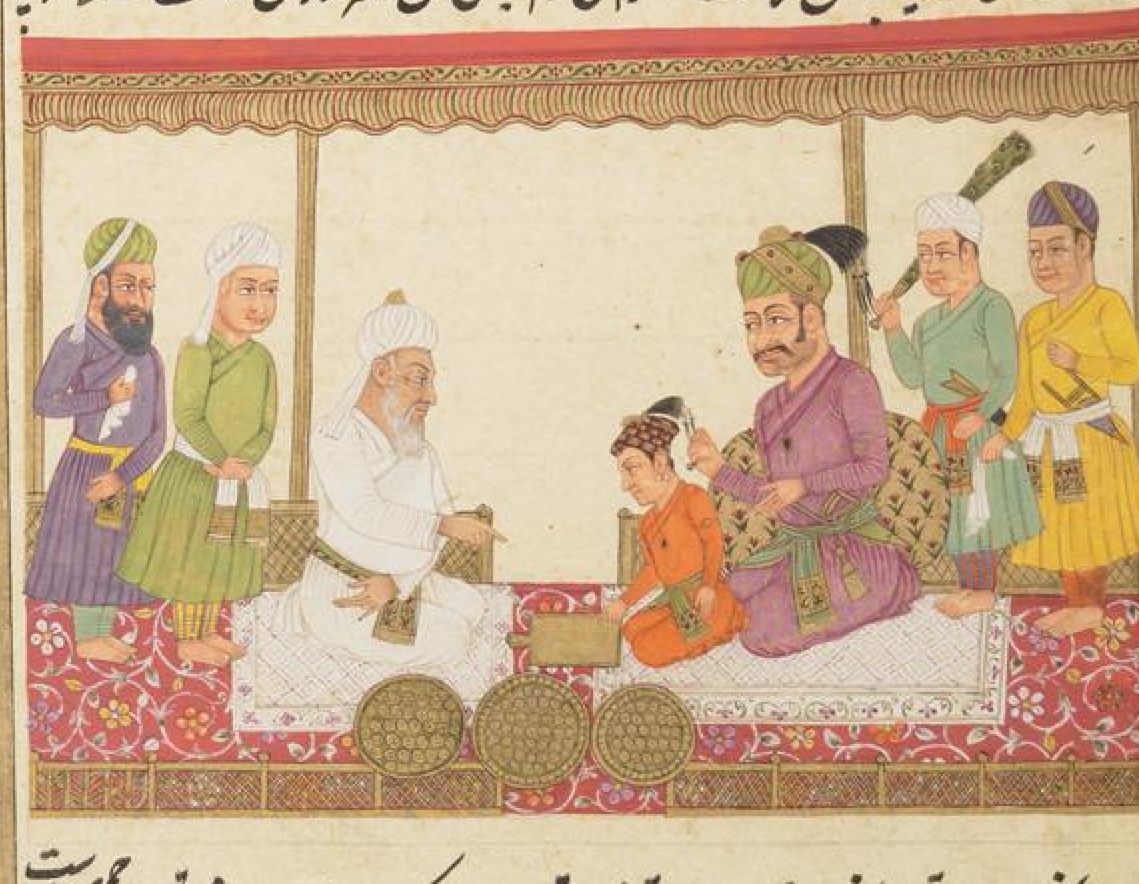
در کمال شوکت و احتشام روز دوشنبه بیست و دوم مهر ماه الهی موافق هشتم جمادی الآخر بدار الاقبال فتحپور
نزول سعادت و سرور فرموده حضرات عالیات و شاهزادهای رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آنحضرت
معزز و مفتخر گردیدند و لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و بتایید ایزدی سبحانه در عرض چهل روز جهان
نوردی و جهانگیری و جهان بخشی و جهان آرایی بظهور آمد و یکماه بعد از رسیدن موکب اقبال راجه بهگونت
داس که بجانب ایدر شتافته بود خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس اختصاص یافت و امرا
پسر رشید رانا را که الحال رانا است همراه بملازمت آورده در سلک فدایان درگاه سلیمانجاه منتظم
ساخت و راولیای غلام شیرخان را که در تسخیر قلعه بدنگر دستگیر شده بود نیز بدرگاه معلی حاضر گردانیدند
مشمول انواع مراحم خسروانه گشت و شرح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتایید اقبال روز افزون راجه بهگونت داس
قلعه بدنگر را فتح نموده راولیای مذکور را دستگیر ساخته متوجه ایدر شد و نرائین داس زمیندار ایدر بر تیمنوی
سعادت باستقبال شتافته پیشکش لایق بجهت درگاه معلی سرانجام داد و چون حوالی کوکنده مضرب خیام
گردون قباب گردید رانا یکبار از تقصیرات گذشته اظهار ندامت و معذرت نموده راجه بهگونت داس را آمده
دید و بعد از آن راجه را بخانه خود برده لوازم ضیافت و شرایط خدمت بجای آورد و پسر رشید جانشین خود را
با پیشکش همراه ساخت و چنان نمود که در مدت از نامساعدی بخت و وحشت طبیعت که لازمه زمینداریست
از سعادت آستانبوس محروم مانده ام اکنون پسر خود را بدرگاه میفرستم که باستشفاع شما رقم عفو بر جراید
تقصیرات من کشیده شود و چون بعنایت خسروانه و مراحم بادشاهانه مستمال و امیدوار گردم خود نیز بدولت
بساطبوس خلعت افتخار خواهم پوشید و مقارن اینحال راجه تودرمل نیز از گجرات آمده سعادت آستان
بوس دریافت و دفتر منقح از جمع ولایت گجرات بدفترخانه عالی سپرد و در اثنای راه رانا با راجه تودرمل
نیز ملاقات نموده چاپلوسی و فروتنی بیش از پیش ظاهر ساخت و از سوانح رسیدن مظفرخان بدرگاه
خواقین پناه و بمنصب جلیل القدر وزارت سرفراز شدن در هنگامی که رایات جلال از گجرات عنان معاودت
بمستقر خلافت معطوف داشت بمظفرخان فرمان رفته بود که بهر جا رسیده باشد عطف عنان نموده متوجه
دار الخلافت شود مظفرخان و خالدین خان و میرکی خان کولابی و شاه قلی بهمیندی و خواجه شمس الدین

و دیگر جاگیرداران مالوه چون از گجی واره گذشتند خواجه شمس الدین خوافی گفت که دو سه روز که از
دقایق نجوم مهارت وافی دارند چنان می‌نمایند که ازین سفر بزودی مراجعت خواهند نمود مظفر خان
بجهت امتحان انها را مقید ساخته و چون بقصبه دهوت که برزخیست میان مالوه و گجرات رسیدند فرمان قضا
امضا عز ورود یافت که بمیامن تاییدات ایزد سبحانه فتح گجرات بروفق مراد دولتخواهان قرین روزگار خجسته آثار
گردید و ارباب بغی و عناد بسزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام بهر جا رسیده باشند
عطف عنان نموده متوجه دار الخلافه شوند که عنقریب در پایه سریر سلیمانی بسعادت زمین بوس کامیاب دولت
جاودانی خواهند شد و ظهور این عطیه غیبی بر صدق قول آن دو اختر شناس شهادت داد و در هنگامی که
مسند خلافت بفر قدوم اقبال لزوم خاقان ممالک ستان رونق آسمانی داشت مظفر خان بسعادت آستان
بوس دریافت و بعالی منصب وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد
و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاد و بر خلاف ضابطهٔ آن حضرت سلوک پیش گرفت و روزی چند از فراز
پایهٔ اعتبار افتاد **ارتفاع رایات همت بتسخیر بنگ و بهار و انتظام لوازم این کار** چون همگی همت
جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر آن گشت که چار چمن هندوستان بلکه معموره جهان را
از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زیردستان ستم رسیده را از آسیب تعسف و تظلم بیداد منشان تهی
قوی بازو در ظلال معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال دارند
در هنگامی که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت گجرات و انتظام آن خدیو واپرداخته فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد
همت گردون عیار گردید تا سلیمان کرانی حکومت آن ملک داشت از کمال فهمیدگی و پایه شناسی سر رشته خدمت
و اطاعت ظاهری از دست نمیداد و پیوسته با ارسال عرایض و پیشکش ملک خود را از آسیب صدمات افواج قاهره
محفوظ میداشت و چون نوبت سلطنت بداود پسر خورد سلیمان رسید و کار بجوانان ناتجربه نادیده افتاد سلسله
اطاعت و خدمتگاری و رابطه اخلاص و فرمانبرداری از انتظام افکنده خودسری و بی باکی پیش گرفت
چون موکب جهانگشا بمستقر خلافت نزول اقبال فرمود لشکر خان میر بخشی و بیرمانهیشان
خویش راجه تودرمل که اهتمام نواره بعهده و کاردانی او حواله بود بدان صوب تعین شدند

و فرامین بنام منعم‌خان خانخانان و سایر امرا و جاگیرداران آنحدود بشرف نفاذ یافت که لوازم مراتب
و یکجهتی بکار برده بصواب دید منعم‌خان کاربند خدمت شوند و در خلال اینحال لودیخان که در تدبیر
ملکداری عقل قوی و همت کارپرداز داشت و مدار حل و عقد سلطنت برو بود بجهت کشتن داود و عم
زاده خود آزرده خاطر گردید و بنابر انحراف مزاج او از داود افغانان عمده مثل قتلو از لودی برگشته داود
بسعی قتلوخان و کوجرخان و بهمش‌خان موسی‌زئی و اسمعیل سلاحدار گدیهی را که بمنزله دروازه ولایت بنگاله است
استحکام داده ابواب جراین سلیمان را مفتوح ساخت و بزرپاشی و درم‌ریزی خلقی انبوه بر گرد او بهم فراهم آمدند
و لودی نتوانست در برابر او همت استوار داشت و بقلعه رهتاس رفته متحصن شد و داود لشکر عظیم بر سر
او فرستاد و لودی ناکام بدرگاه سلیمان‌جاه التجا آورده از منعم‌خان خانخانان استمداد کومک نمود خانخانان
هاشم‌خان و تنگری قلی سلطان و بابا حسین توقچی باشی و ملا محمود آخوند و جمعی را بمدد تعیین فرمود و خود بتعاقب
آنها متوجه پتنه شد که شاید لودی آمده به پیوندد و تسخیر ولایت بهار بسهولت میسر شود و چون دارالخلافه آگره بورود
موکب جهانستانی روز افزون اسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ و بهار و سوانح آن دیار بمسامع اقبال رسید
و راجه تودرمل و لشکرخان میربخشی بشرحی که نوشته شد بکومک منعم‌خان تعین شدند که با سایر جاگیرداران
آنحدود در نطاق خدمت و جانسپاری بر میان جان بسته لوازم سعی و اهتمام در مراسم جد و جهد بانجام رسانند
و راجه در کنار آب ترمهانی که مجمع دریای گنگ و جون و سرو است بمنعم‌خان ملحق گردید در اندک فرصتی لشکر
عظیم فراهم آمدند و ترتیب افواج برین نسق قرار یافت قول بشهامت منعم‌خان خانخانان و جمعی از بهادران
نصرت قرین آراستگی پذیرفت و در برانغار مجنون‌خان و در هراول خان عالم و میرزا علیخان و جمعی
از بهادران عرصه نبردگاه طلب گردیدند و راجه سان لشکر دیده لشکرخان را و بعضی از ملازمان
خانخانان را از آب گذرانیده و نظام که با فوجی از افغانان تیره رای قدم جلادت پیش نهاده در برابر لشکر
منصور قلعه ساخته بود تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و در همین وقت تنگری قلی و جندی که نزد لودی
رفته بودند آمده نمودند که لودی با داود صلح کرده ما را رخصت معاودت داد و جمع افغانان تحت سپاه
یکدل و یکرو شده باستعداد تمام روی ادبار بمقابل افواج فیروزی نهاده اند و مجملی ازین تفصیل آنکه داود

برهنمونی کوجر و قتلو مردم کاردان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که ترا بجای سلیمان میدانم و اگر بکیفیت
بی باکیها و بی اعتدالیها که از من بظهور آمده خاطر خود را گران ساخته باشی حق بجانب تست و من مقصر
خود قایلم اما در چنین وقتی که افواج بادشاهی بتسخیر این ملک هجوم آورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای
حقوق آنست که کمر همت بسته با فیلخانه و توپخانه و خزانه سلیمان بمقابل عساکر گیهان شکوه متوجه سوی همراه
لودی بتسویلات و تذویرات کوجر و قتلو از راه رفته صلح کرد و فوج انبوه با خود
گرفته روبروی لشکر منصور آمده قلعه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه اندیشان شد
اما امرای فیروز جنگ دل با تاییدات ایزد سبحانه بسته و از باطن قدسی حضرت اعلی خاقانی استمداد همت نموده
متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و همواره برکنار دریای سون بهادران از جانبین برآمده کارزار
میکردند و پیوسته اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت غالب می آمدند از انجمله روزی لعلخان بدخشی با جمعی
از آب گذشته بر سر قلعه مخالفان تاخت و دست بردی شایسته نموده چهارده کشتی از ایشان گرفت
و بسیاری از اعدای دولت بگرداب فنا فرو رفتند و پسر لعلخان در راه اخلاص جان نثار گردید و مقارن
این حال خبر کشته شدن لودی رسید برین نهج که چون لودی بمقابل عساکر گیهان شکوه صفوف جنگ باز
خود را آراسته داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلال خان کوهوریه فرود آمد و کس بطلب لودی
فرستاد که با وکلای خود کالو و بهول الحضور آید که مصلحتهای ملکی در میان است بدانچه مقتضی صواب دید او
بعمل آید لودی پیش او رفته ملاقات نمود بعد از تواضعات رسمی و گفت و شنود داود به بهانه برخواست
و قتلو با جمعی آمده قصد گرفتن لودی کرد ملازم لودی که شمشیر او را داشت بر آثار غدر آگاهی یافته شمشیر
بقتلو انداخت و او را همانجا در زیر تیغ هلاک ساختند و لودی را مقید گردانیدند و در افغانان شورشی عجب
بدید آمد و جمیع سرداران لشکر قتلو در قتل لودی اتفاق نمودند و داود از وی پرسید که با تو چه باید کرد
لودی جواب داد که مناسب وقت نبود که در عرض و ناموس من دست بی اعتدالی دراز سازی اکنون
که کار بانجا رسید بهتر آنکه مسافر ملک نیستی شوم و داود از کوتاه اندیشی و کم فرصتی بخواهش افغانان
او را با بهول روانه ملک عدم ساخت و بمیامن اقبال روزافزون چنین سرداری که مدار لشکر افغانان

بر و بود بی زحمت سعی و تردد اولیای دولت از میان برخاست و اسماعیل پسر لودی که بجانب
مورو سال بود با جمعی از توابع و لواحق او همراه گرفته نزد منعم‌خان آوردند و خان فی الفور از آب سون
گذشته متوجه پیش شد چون از کشتن لودی در لشکر افغانان شورشی راه یافته بود اکثر عساکر فیروزی آیین جلو
میراندند در کمال سهولت و آسانی کار بانجام میرسید لیکن منعم‌خان مراعات حزم و احتیاط نموده مقرر ساخت که بعد از این
مردم جبه پوشیده سوار شوند و در هر منزل راجه و لشکرخان میر بخشی پیشتر شتافته جای لایق بجهت ورود آمدن عساکر اقبال
مقرر سازند و اطراف اردو را به امرا قسمت نمایند که قلعه ساخته و خندق زده فرود آیند و بهمین ترتیب امرا
کوچ بر کوچ متوجه شدند داود با وجود فزونی لشکر و کثرت آلات حرب و نهایت استعداد از غایت بیدلی و کم جمعی
بقلعه پتنه تحصن جست و منعم‌خان با سایر امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نمود و تقسیم مرچلها نموده عرصه اشتی
مشتمل بر شرح سوانح اقبال و تاییدات حضرت ذوالجلال بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشتند بمکتب نشستن شاهزاده بلند
اقبال وارث ملک و اقلیم سلطان سلیم چون عمر طبیعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال و چهار ماه و چهار روز
رسید بقانون بزرگان دین و آیین ستوده سلف آن رموزدان کارخانهٔ هستی و دقیقه‌شناس کمالات باطنی
را بتحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضائل صوری مکتب‌نشین ساختند و مولانا میر کلان هروی که بکمال
سلامت نفس و تهذیب اخلاق و میمنت زبان آراستگی داشت بمعلمی آن سلالهٔ دودمان خلافت خلعت امتیاز پوشید



در سوانح این ایام تعیین افواج قاهره است بتنبیه و تادیب مدبر هکر و او از زمینداران معتبر صاحب جمعیت است

و دریامین کوه الیار و سرونج که بسمت ولایت مالوه واقعست راهزنی و تمرد پیش گرفته تجار و سایر مترددین
آسیب میرسانیدند بنابرین سید محمود خان با جمع سادات بارهه و انبوهی برسر او تعین شدند بسادات
داد شجاعت و دلیری داده شمشیرها زدند و بضرب تیغ صاعقه بار بسیاری از کفار شقاوت آثار
بقتل رسیدند و ان ولایت از قرار واقع بعمل درآمد و همدران نزدیکی بمانه عم سید محمود خان بارهه برگشت
و از وقایع این سال رسیدن میر محسن رضوی است از دکن با عرضه داشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل
این اجمال آنکه چون در اول یورش گجرات محمد حسین میرزا خاک ادبار برفرق روزگار خود بیخته بدکن رفت
حکم شده بود که میر محسن رضوی نزد نظام الملک شتافته بنصایح سعادت پیوند او را اشاره نماید که بنیکو بندگی
و اطاعت هدایت نماید تا ان لیل سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقه خویش
اخراج نماید و نظام الملک اگرچه توفیق شق اول نیافت اما در ملک خود راه نداد و عرضه داشتی مشتمل بر
نهایت عجز و نیازمندی با پیشکشهای لایق مصحوب معتمدان خود بدرگاه کیوان بارگاه مرسول داشت
و میر مذکور درینولا بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت دکن از انچه دیده و فهمیده بود
بمسامع اقبال رسانید و صورت تسخیر آن ممالک در نظر دوربین خاقان اسکندر آیین سهولت و آسانی جلوه داد
لیکن چون درینولا بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت دکن الخ همگی همت جهانکشا
متوجه تسخیر ولایات شرقیه بود و منعم خان خانخانان با دیگر امرای عظام و عساکر فیروزی احتشام بآن دیار
در اوخیه قلعه پتنه را محاصره داشتند رای جهانکشا اهم را برین مهم مقدم داشته فتح ولایت دکن بوقت
دیگر حواله شد **توجه اشرف اقدس بزیارت روضه علیه معینیه** چون محاصره قلعه پتنه و تسخیر ولایات شرقیه
بامتداد انجامید و بر مشکاه قدسی مظاهر حقایق پرتو افکند که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت
صورت پذیر نیست ناگزیر برای ممالک کشا یورش ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان سعود خصال
در تحصیل انجح مقاصد عالی الحضرت از باطن قدسی لطف بزرگان دین استمداد همت فرموده قدم درین راه
مقصود مینهد لاجرم روز سه شنبه غره اسفندارمذ ماه الهی موافق شانزدهم شوال نهضت عالی بصوب اجمیر
اتفاق افتاد و در قصبه توده میرزا کوکه برسم ایلغار از گجرات رسیده بسعادت آستانبوس مستفیض گردید

وآنحضرت از کمال بنده نوازی قدمی چند بجانب مرزا رفته باین مرحمت خاص پایه عزت او را از آسمان
برافراختند و بیست و ششم اسفندارمذ ماه آلهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از هفت کروهی
آن دار البرکه چنانچه رسم و آیین آن شهسوار عرصه صورت و معنیست قدم فلک سای را غبار آلوده راه
نیاز ساخته بزیارت روضه منوره توجه فرمودند و آخرهای روز بان بقعه عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم
نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سایر منسوبان و مجاوران آن سدّه مقام را از سحاب مکرمت
سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تسخیر قلعه پتنه تعیین بود و رای امداس که بکاردانی و سلامت
نفس اتصاف داشت بمنصب دیوانی خلعت امتیاز پوشید و لیکن مقرر شد که بدستور سابق محرران راجه
تودرمل سررشته جمع و خرج و طلب و تنخواه را تا آمدن او مضبوط دارند

از ابتدای جلوس خاقان

درین ایام سعادت فرجام که موکب گردون شکوه در دار البرکه اجمیر افاضه انوار میفرمود و باطن قدسی موطن آن
بادشاه حقایق آگاه نور افروز معرفت بود بهار جان نگار با شکوه مسیحائی رسید و بزم دکان عرصه خاک
حیات نو بخشید و ظاهر جهان چون باطن آن باب جمال طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم
روز پنجشنبه هفدهم ذی قعده سنه نهصد و هشتاد و یک هجری تحویل به بیت الشرف حمل انداخت سال نوزدهم
از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد درینولا که همای چتر گردون سای حضرت اقدس
اساس اجمیر سایه وصول انداخت چنان بمسامع جلال رسید که چندرسین پسر راجه مالدیو از کوتاه اندیشی
و بیخردی رشته اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می سپرد و قلعه سوانه را که
مستحکم ترین قلاع صوبه اجمیر است پناه روز بد اندیشیده باستحکام آن می کوشد بنا بر آن شاه قلیخان محرم
و رای رایسنگ و شملخان و سلطان راتهور و کیشوداس پسران جیمل میرتیه و لال و جگت رای پسران رای آسکرن
و جمعی دیگر از بهادران عرصه فیروزی بتنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا مثال شرف نفاذ یافت
که اگر آن سرگردان دشت ادبار از کردار ناهنجار خود ندامت کشیده سر بر خط فرمان نهد بعواطف

خزانه مشتمل باخود همراه بدرگاه آورند و الا در استیصال بنیان حیات او کوشیده هلاک او را
بامال عساکر اقبال سازند بالجمله چون امرای عظام بحوالی شهر سوجت رسیدند کله نبیره رای مالدیو که در انجا
می بود تاب مقاومت نیاورده بقلعه سرباری که در شعاب جبال و نعمت پناه برده و افواج قاهره تعاقب نموده
آن قلعه را سوختند و کله از انجا نیز برآمده بکوه کورنبه شتافت و بهادران نصرت قرین کمر همت بسنگر ساختن
او بسته بکاهشی نمودند و چون کله صورت گرفتاری خود در آئینه حال مشاهده نمود دست نیاز در دامن عجز زده
بوسیله بعضی از مردم معتبر بلشکر منصور پیوست و کیسوداس برادر خود را با مهیس داس و برتهی راج همراه ساخته بجهت خود
سامان بعضی ضروریات رخصت گرفت و از نوقه کله فتوری عظیم در جمعیت چندرسین راه یافت و ارکان همت او
تزلزل پذیرفت و امرای عظام روی توجه بشهر مهیوا نهادند و درانجا راول میگهراج که از معتبران چندرسین
بود پای نخوت افشرده خیرگی میکرد رای رایسنگ فوجی از مردم خود را بسرکردگی کوپال داس تعین نمود و چندرسین
سوجا و دیپیداس را با فوجی از مردم خود بکومک راول فرستاد در حینی که مردم رایسنگ حوالی و حواشی مهیوا
را تاخته عنان معاودت معطوف داشته بودند راول با جمعیت فراوان رسیده سر راه گرفت و جنگ عظیم
در پیوست و از طرفین مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و دیپیداس و مان برادر راول بر خاک هلاک افتادند
و منسوبان درگاه فیروزی بارگاه قرین فتح و نصرت شده بسیار از خون گرفتها را علف تیغ بیدریغ ساختند
و چون خبر جنگ برای رایسنگ رسید بر جناح استعجال شتافت لیکن پیش از رسیدن اقبال روز افزون
کار خود را کرده بود و بعد ازین شکست راول نیز بملایمت و عجز پیش آمده پسر خود را همراه امرا ساخت و افواج
بحر امواج متوجه تسخیر سوانه شدند و چندرسین قلعه را به پتای راتهور و پتای بقال سپرده خود آواره دشت
ناکامی گردید و امرای عظام بمحاصره قلعه همت گماشته مرچلها تقسیم نمودند و چون خاطر فیض مظاهر از انتظام
این صوبه واپرداخت رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم فروردی ماه الهی موافق هفتم
ذی الحجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال اینحال عرضداشت منعم خان خانخانان
از جانب پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه سخت بامتداد انجامید اگرچه بهادران لشکر منصور در لوازم جد و جهد همت
و مراسم قلعه گشائی نهایت جد و اهتمام بکار برده سر موئی بتقصیر از خود راضی نیستند لیکن چون بکجانب قلعه

دریاست یکجهتی اذوق فراوان بمتحصنان میرسید و چون سرانجام قلعه‌داری از لشکر و توپخانه و فیلان باهی
وافی بروجه اتم میسر نیست محاصره دلخواه صورت نمی‌بندد و معهذا موسم باران و طغیان آبها و
جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی مآثر شده اگر رایات جهانگشای لوای نصرت افرا
سایه وصول بخشد و انداز د هر اینه ابواب مراد بر روی روزگار دولتخواهان بندووی مفتوح خواهد گردید
و مقارن اینحال خبر شهادت کاکر علیخان و پسر او بمسامع عز و جلال گروید رسید که روزی بر سر مخالفان
تاخته کارنامهای شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را بزخم تیغ جانستان بر
خاک هلاک انداخت و خود نیز مردانه شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جانثار گشت و خان عالم
نیز سحری بجانب پنج پهاری تاخته ترددات نمایان نمود و چند زنجیر فیل با دیگر غنایم بدست آورده عنان
مراجعت معطوف داشت و نیز بعرض رسید که حسن خان بتنی که از بهادران لشکر مخالف بود بر هنمونی
سعادت از غنیم جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را مشمول عواطف
شاهنشاهی ساخت سرکار رسار را بجاگیر او مقرر داشته داد و در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیر الکار
میبرد از جمله خاطرنشان خانخانان نموده که جهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان بدکار ناگزیر و قت
اولا بند دریای پن پن را باید بست که درین موسم سیلابهای گران آمده و اطراف قلعه فرو خواهد گرفت
و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران را بطلب تسخیر حاجی پور مقرر فرمود
و مشار الیه در رفتن استادگی نموده عذر خواست که من از درگاه جهانپناه بهراولی این لشکر فرازم
شما دیگری را باین خدمت فرستید و از این گفت و شنود تسخیر حاجی پور روزی چند در عقده تعویق افتاد
اما مجنون خان با فوجی از دلیران خدمت دوست بشکستن بند پن پن روی همت نهاده اند کی سعی
و ترددی این خدمت حسن انجام پذیرفت و بابوی منکلی که از جانب غنیم بمحافظت این بند مقرر بود
در آن شب از گران خواب ادبار غفلت ورزید و چنین عقده دشوار بسهولت مفتوح گشت و چون بر
حقیقت حال آگاه شد از غایت خجلت نتوانست در میان مخالفان بود و راه آوارگی پیش گرفته
بصوب کهوره گهات شتافت   درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف بیورش ممالک

شرقیه مقصود بود از عرایض خانخانان و شرح سوانحی که نوشته کلک بیان گردید ان عزیمت تصمیم یافت و مقرر شد
که بندگان اعلیحضرت با جندی از بزرگیان سرادق عفت و شاهزادهای عالی مرتبت و مقربان بساط عزت بر
کشتی نشسته از راه دریا بکیان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با ملخانه و طوایل و سایر بیوتات عالی فوج فوج
وجوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابوالفضل بسعادت زمین بوس بلندی یافت
او پسر شیخ مبارک است و شیخ مبارک مردی بود درویش نهاد و بفضایل صوری آراسته و درگوشه گزیده با افاده
و تدریس علوم ظاهری مشغول اگرچه پیش ازین پسر کلان او شیخ ابوالفیض فیضی تخلص که از فرط اشتهار بتعریف
و توصیف محتاج نیست بسعادت آستانبوس رسیده بود درین ایام تعریف فضایل و کمالات شیخ ابوالفضل
معروض بساط عزت گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه بلند و فطرت
عالی دارد و بحکم اشرف بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت و تفسیر آیت الکرسی بنام اقدس
موشح گردانیده دست آویز نیاز ساخت لیکن بنابر عدم استعداد سفر درین یورش از سعادت همراهی بازماند
و تا هنگام مراجعت موکب کیهان شکوه در گوشه آگره بخدمت پدر خود روزگار بعسرت و صعوبت بسر میگذرانید
و چون رایات اقبال بدار السلطنت فتحپور نزول اجلال فرمود کوکب طالع او از حضیض مذلت و خواری باوج
عزت و کامکاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه مجملی از ان در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام
شجاعتخان از پیش خانخانان آمده بشرف ملازمت دریافت بندگان آنحضرت او را بجهت زیاده سری و بی صرفه گویی
از کجرا مصاحبت قاسم علیخان نزد خانخانان فرستاده بودند خانخانان بشکر این عاطفت کبری او را معزز و مکرم
داشته بانواع خاطر جوییها پیش آمد و جاگیر لایق تجویز فرمود اما شجاعتخان از بلند فطرتی به بودن و گرفتن
جاگیر راضی نشد تا از خانخانان درخواست گناه او نموده بدرگاه معلی بارگاه فرستاد و مقارن این حال
نه زنجیر فیل از غنایم خان عالم بدرگاه رسید و از انجمله فیل گجرپتن که بشکوه ظاهری و باطنی آراستگی داشت
داخل حلقه خاصه شد و درینولا که موکب جهانگشا متوجه تسخیر ولایات شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران
اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را
بولایت گجرات که در تیول او مقرر بود مشمول جلایل تفقدات و تلطفات ساخته رخصت فرمودند

و خود بدولت و اقبال از راه دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ بسرکردگی مظفرخان
از راه خشکی روانه شود و آن گستاخ مزاج روستائی طبیعت با آنکه هنوز از حجاب تقصیر گذشته خجالت بر نیامده بود
قبول این خدمت ننمود و در برابر جوابهای دور از صواب معروض داشت و مجددا از نظر مرحمت افتاد و خدمت مذکور
بمیرزا یوسفخان تفویض یافت **نهضت موکب جهان کشا بتسخیر شرقی دیار و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار** چون خاطر
فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه و ترتیب عساکر فیروزی ماثر وا پرداخت و سمت دار الخلافه بشهاب الدین
احمد خان مقرر فرموده روز یکشنبه بیستم تیر ماه الهی موافق نهم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والا گهر و مخدرات تتق
عفت متوجه ولایت شرقیه شدند و درین هنگام خدمت بخشی گری برای پرکهوتم و خدمت استیفا از تغیر طیب برای بهکوان داس
تفویض یافت اسامی مقربان طاعت که درین یورش اقبال صفت قرین موکب دولت بوده اند برین تفصیل است راجه
بهکوان داس راجه مانسنک زینخان کوکه شهبازخان صادق محمد خان قاسم خان میر بحر راجه بیربل جلال خان میرزا
علیخان سید عبدالله خان مادهو سنک نقیب خان قمرخان نیابتخان سید محمود خان موجی حکیم الملک مشرف خان
و از اهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر قاضی یعقوب شیخ ابوالفیض فیضی و دو فیل خاصه که در کلانی و تندخوی عدیل
و نظیر خود نداشتند و از فرط توجه کشتیهای عظیم تخته آنها ترتیب فرموده همراه گرفتند اول بالسندر باد و ماده فیل
در یک کشتی دوم فیل سمبر باد و ماده فیل در کشتی دیگر و چون موسم برشکال و هنگام طغیان آب و طلاطم دریا بود در حوالی
قصبه اتاوه چند منزل کشتی بکردات فنا فرو شد و ترتیب آله باس در موضع حکو معروض بارگاه معدلت گردید که زمینداری
از نهایت بد ذاتی و سیاه روئی مغلوب نفسانیه شده با دختر خود ملاعبت زنا شوهری مینماید آمیزد و دل از اول ابدا در پایه سریر
عدالت مصیر حاضر ساخته باز پرس فرمودند و بعد از تحقیق و ثبوت بیاسا رسانیدند و چون موکب اقبال از آله باس گذشت دریا
در طلاطم آمد و از شدت باران و جوش و خروش آب و باد ده کشتی دران روز غرق شد و بنقاره خانه خاصه نیز آسیبی رسید
درخلال اینحال قاسم علیخان از پیش خانخانان آمد حقیقت غلبه دولتخواهان و استیلای عساکر فیروزی ماثر معروض داشت
و باعث انبساط و انشراح خاطر اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی حسین خان را یاد فرمودند که جواهر انیت حیان
بمسامع جلال رسید که اثر سودائی بر مزاج او مستولی گشته و در حدود جاگیر خود بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان اوقات میگذراند
چون وقت مقتضی آن نبود تنبیه و تادیب او بزمان فرصت حواله شد و از حوالی بنیر بیک تواجی را بزودی نیز روانه نمودند

نزد خانخانان فرستادند که نوید قرب وصول رایات بامرا رسانید و در حوالی نهارس اردوی بزرگ
بسرکردگی میرزا نوبخان ازراه خشکی می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره انجمن مجلس بهای
بادشاهانه آراسته بامقربان بساط عز صحبت های خرمی داشتند و اکثر اوقات میر شریف برادر
نقیب خان کتاب عشیقه را با وازخوش دلنشین منسجم اند و بتهنما صورت و معنی رقت ها فرموده حقیقت
من برای اسقاط اشک گوهربار تشنیع نمودند و چون مع ضیع تحی پور از توابع جونپور مورد رایات منصور گردید عرضه داشت
خانخانان و دیگر امرای عظام رسید که هر چند زودتر سایه چتر جهان آرا بر فرق دولتخواهان افتد بهتر خواهد
بود و صورت تسخیر انملک بزودی جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و اخلاص خان و جمعی از معتمدان
خاص در خدمت شاهزادهای والا شکوه بجونپور رخصت یافتند و استمداد از جنود تائید غیبی حسبه
بر جناح استعجال رایات فتح و فیروزی بصوب پتنه برافراختند و مقارن این عزیمت مژده فتح ولایت
بکر مسرت بخش خاطر اولیای دولت گردید و در معنی تفاول فتوحات بلاد شرقیه بود که منهیان عالم
غیب بگوش ارباب بصیرت و هوش میرسانیدند و شرح این داستان اقبال آنکه در اوراق سابق ذکر
یافت که محب علیخان و مجاهد خان همراه او باستعدادی تمام بتسخیر بکر رخصت یافتند و چون
سلطان محمود بمنازعت و مخالفت پیش آمد و قلعه بکر را مضبوط ساخت ناچار همت بتسخیر بکر بسته
بمحاصره آن پرداختند و چون سلطان محمود نیز در لوازم قلعه داری و شرایط استحکام آن سعی موفور بظهور آورد
لیکن از اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون در ان قلعه قحط عظیم بهم رسید و سلطان محمود با وجود
فراوانی غله و فزونی آذوقه مراعات حشم و احتیاط نموده اول حبوبات بیست ساله و سی ساله که در قلعه
بمرور ایام فراهم آمده بود بمردم قسمت کرد و خوردن آن ماده اوجاع و امراض گشت و علت وبا شیوع یافت
و از غرایب وقایع آنکه هر کس پوست درخت سرس را جوشانیده خوردی از مردن جان بردی و رفته رفته پوست
ان درخت بوزن طلا شد و وسعت آباد جهان بر دل سلطان محمود تنگتر از چشم مور نمود چه جای قلعه بکر بنابران
عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاد که در بندگی همواره لوازم مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ام
والحال نیز بشاهراه اخلاص و فرمان برداری ثابت قدمم لیکن چون محب علیخان و مجاهد خان منازعتها

روی داده و از جانبین غبار مخاصمتی و مخالفتی برخاسته با ایشان نمیتوانم ساخت و ازیشان
ایمن نیستم اما قلعه را پیشکش بندگان آنحضرت شاهزادهٔ عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم سلطان
سلیم نموده باستشفاع آن برگزیدهٔ حضرت دولت امیدوارم که اگر از روی بیخردی و نادانی مصدر تقصیری
شده باشم رقم عفو بر جراید جرایم این بندهٔ گناهکار کشیده در زمرهٔ دولتخواهان منتظم سازند و یکی از معتمدان
درگاه رخصت یابد که قلعه را سپرده متوجه آستانبوس شوم خاقان گیتی‌ستان ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشته میر گیسو را که از قدیمیان درگاه بود بحراست قلعه رخصت کردند اما پیشتر از رسیدن
بپایهٔ سریر سلطان محمود در گذشته بود و اهل قلعه انتظار میر داشتند و چون میر بحوالی بهکر رسید مجاهد خان
قلعه گنجابه را محاصره داشت و سامعه بیگم دختر محب علیخان که والدهٔ مجاهد خان باشد در بهکر بود از رسیدن
میر بر آشفت و غراب چند آراسته بمدافعه و مقاتله روی آورد و از آنجا که میر نسبت با وی کم جمعیت بود
دست و پایی دیگر رفته رفته کار میر تنگ شد و نزدیک بآن رسید که گرفتار گردد خواجه مقیم هروی
پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی که از درگاه بامینی آن صوبه تعین بود محب علیخان را بمواعظ و نصایح در مقام
قناعت فهمی آورد و مقرر ساخت که قلعه را واگذارد و میر قلعه را متصرف شد و لیکن محب علیخان و مجاهد
خان از حسن ملک معمور دندان طمع نمیتوانستند برکند و بودن هم بحکم مشکل می نمود عاقبت میر گیسو
بمقدمات معقول قرارداد که مجاهد خان بجانب تته رود و محب علیخان با اهل و عیال و توابع و لواحق در
قصبه لوهری بسر برد و باین تدبیر خواست که بسنگ تفرقه در جمعیت آنها انداخته مستقلاً آن ملک را بحیطهٔ
تصرف آورد و بعد از آنکه مجاهد خان و محب علیخان بموجب قرارداد عمل نمودند میر جمعی کثیر را باستیصال بنیاد
بر سر سامعه بیگم فرستاد و آن عورت از غایت تهور حویلی خود را استحکام داده بمحاربه و مدافعه پیش آمد
و یک شبانروز چار دیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهد خان الغار خود را رسانید مردم میر گیسو را
شکست داد و سه ماه دیگر اطراف او بود تا وقتی که بهکر به ترسون محمد خان مرحمت شد و برادران او
بحسب الحکم عالی بآن صوب رفتند میر گیسو از کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون
دانست که کاری نمیتواند ساخت از ارادهٔ باطل خود بازآمد مدتی گردید قلعه را ببرادران ترسون خان سپرد

گویا که آب و هوای آنجا با آنجماعت چندان بساخت والامیر کمیسو کجا و بتقسیم اراده‌ها کجا زبان قلم ازین جمله
معترضه کوتاه داشته سررشتهٔ سخن را بداستان سابق پیوند میدهد مجملاً چون میرزا یوسفخان وارد اردوی
بزرگ بموکب منصور پیوست حکم شد که هر جا کشتیهای بادشاهی لنگر اندازند زمینی که محاذی آن باشد
اقبال گردد روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از آب عبور فرمودند و بسرکردگی آنحضرت قریب
بانصد زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود تندی آب و طغیان دریا همه بسلامت گذشتند و از غرائب اتفاقات
آنکه در اثنای آب گذشتن ماهی جسته بر زانوی آنحضرت آرام گرفت و نیکوان کیران حقیقت‌شناس بر فتح و
نصرت تفاول گرفتند و درین راه شهریار شیر شکار هر روز از کشتی بر آمده بشکار جسته خوش‌وقت میشدند چنانچه
روزی جسته با آهوئی گذاشتند و آن آهو از جنگ جسته خلاص شده راه سلامت پیش گرفت و در نوقت جسته دیگر که
آن آهو را شکار کرد و بر زبان الهام بیان گذشته است که چون جسته را با آهو میگذاشتیم بخاطر خیال مرتو آمد که اگر
درین شکار آنچه عالم غیب بجلوه‌گاه ظهور رسد صورت حال ازان قیاس فرمائیم اکنون بخاطر میگذرد که او و در این مرتبه
اسیر سرپنجهٔ تقدیر نخواهد شد و بار دیگر بقضای الهی کار اقبال ماست و قضا را آنچه بر زبان الهام بیان گذشته بود
مطابق آن از کمین‌گاه طبع بعالم ظهور نمود و بتوفیق الهی در جای خود نگاشتهٔ کلک وقایع‌نویس خواهد شد و همدرین
ایام سید میرکی پسر میر عبدالکریم جعفری حکم شد که بهشت امدن جلال بضابطهٔ جفر استخراج نماید و منهیان غیب
این بیت بر زبان قلم دادند ۞ بندهٔ ولی اکبر از بخت همایون ۞ برد ملک از کف داود بیرون ۞ و عزیمت
آنکه در نهضت والا از دار الخلافه نیز استخراج نموده بود و این بیت برآمده ۞ گرچه باشد لشکر جرار
و بیحد و شمار ۞ لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار ۞ و چون کنار جوسا مخیم بارگاه عز و جاه گردید عرضداشت
منعمخان خانخانان که بشارت‌بخش فتح و فیروزی بود در رسید مضمونش آنکه جمعی کثیر از افغانان بسرکردگی علیخان
نیازی که در تهور و دلیری سرگروه لشکر مخالف بود در مرحلهٔ ... خان بجنگ کشیدند و جنگ عظیم در پیوست از دیگر مرحله‌ها
عساکر اقبال جوق جوق مردم بکومک شتافته و راجه تودرمل نیز خود را بوقت رسانید و مقهوران تاب معاودت
نیاورده خاک هزیمت بر فرق ناموس خود بیختند و در جنگ مغلوبه علیخان نیازی بدست یکی از غلامان
لشکرخان کشته شد و خاقان گیتی‌ستان عرضداشت خانخانان را الحنس شاهزاده‌های بلند اقبال

ارسال فرمودند که بهجت افزای خاطر گرامی گردد و چون موضع دومنی از اعمال بهوجپور مضرب خیام گردون احتشام گشت
عرضداشت منعم خان رسید التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت باران التماس اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر
ضایع و ابتر شده اگر درین وقت از قورخانهٔ خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او عز قبول یافت و حکم شد که اقسام
آلات حرب و انواع اسلحه بسرعت تمام بمعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبه منیر مخیم بارگاه جهانستانی شد میر غیاث
الدین علی نقیب خان حکم فرمودند که مبلغ وافر از خزانهٔ عالی گرفته بمنسوبان مزار منوره شیخ یحیی منیری و معتکفان
حواشی آن آستانه و سایر محتاجان قسمت نمایند شیخ اسرائیل منیری از اعاظم اولیای هندوستان بسلسلهٔ چشتیه و طایفهٔ
فردوسیه میرسند گویند شیخ را آرزوی فرزند سر آمیه داشت بملازمت شیخ شرف الدین یحیی شتافت و آن
دانای رموز الهی نقش این خواهش از لوح خاطر شیخ خوانده بمژده فرزند خوشوقت گردانید و فرمود که چون لطف و احسان عظیم
غیبی کامیاب گردد بهم نامی ما موسوم سازد شیخ در تکمیل نفس و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوف را
بعبارت منقح در سلک تحریر کشیده کتاب معدن المعانی و کنج لایخفی و شرح آداب المریدین از واردات خاطر
مخصص مظاهر ایشانست و سه مجموعهٔ مکتوبات که به بعضی از طالبان و مریدان خود نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب
و دیگر مشتمل بر صد و پنجاه و دیگری محتوی بر بیست و پنج هدایت نامه و شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده در بدو حال پیوسته
در کوه و صحرا بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام الدین رسیده باشارت آن
بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته ارادت آورد و بمراتب بلند عروج نمود و بالجمله چون رایات کشورگشای موضع شیرپور
ورود اجلال فرمود راجه تودرمل سعادت آستانبوس دریافت و حقایق عساکر منصوره مشروحاً معروض داشت و در باب آمدن
منعم خان استمزاج نمود حکم شد که زیاده از دو کروه باستقبال نیاید و دیگر امرا در مورچلهای خود بخدمت مرجوعه قیام نمایند
و همان شب راجه رخصت معاودت یافت و همدرین ایام عرب پسر هاشم خان که خالی از جوهر ذاتی و رشدی نبود
و بنیابت پدر خود در درگاه خدمت نموده عرایض پدر خود را که مشتمل بر سوانح و وقایع بنگاله بود میگذرانید
بخطاب نیابت خان سرافرازی یافت **ورود موکب کیهان شکوه بظاهر پتنه و فتح آن حصار بمیامن اقبال خاقان نامدار**
خاقان کشورگشا با همت بلند و طالع ارجمند عنان دولت و اقبال روز چهارشنبه بیست و دوم امرداد ماه الهی
مطابق شانزدهم ربیع الثانی رایات نصرت طراز بظاهر پتنه برافراشت و خانخانان کشتیها را باقسام

اتش بازی و برقنداز آراسته بشکوه هرچه تمامتر شرف رکاب بوس دریافت و بجلادت تقید آن
خسروانه سربلند گردید و حکمت که متصدیان توپخانهٔ عالی توپها و بندوقها را آتش دادند غلغلهٔ عظیم
زمین و زمان را فرو گرفت و از فرط دخان و وفور غبار عالم چون روز براعدای دولت تیره و تاریک شد
و صدای هولناک چند فرسنگ در چند فرسنگ پیچید و از هیبت آن لرزه در ارکان همت مخالفان فتاد
و از نقارهٔ فتح و ظفر و نفیر اقبال و صدای کرنای نصرت هوش ربای افغانان سیاه بخت و بهمت بخت اولیای
دولت گردید و شهریار بلند اقبال در ساعت مسعود مختار بمنزل خانخانان ورود بشکوه و اجلال فرمودوان دولتمند
توره دان پایه شناس نفایس اجناس و نوادر امتعه برسم پیشکش و نثار معروض مجلس فردوس نگار کردند و محمد
علیخان برلاس و فیاض خان و اشرفخان و مجنون خان و عالم خان و بسیار امرای عظام که در لشکر فیروزی همدوام
خدمت سعادت پذیر بودند دولت زمین بوس دریافتند و همچنین دیگر امرا و سرداران و یکه جوانان فوج فوج و جوق
جوق سجدات عبودیت بمقدم رسانیده مورد اقسام نوازش و تحسین شدند و روز دیگر خاقان کشورستان
اطراف قلعه را بتعمق نظر سنجیده بتخت تسخیر حاجی پور که در فتح قلعه و حل عظیم دست بپیش نهاد همت عالی
فرمود و خان عالم و میرزا علی علم شاهی و سید شمس بخاری و لبران راجه بکتیتی را با فوجی از بهادران قلعه کشا
حکمت که بر کشتی نشسته و توپخانه شایسته همراه گرفته متوجه تسخیر آن شوند حاجی پور در محاذی پتنه و آنطرف دریای
گنگ بعرض دو کروه از میان دو شهر بهزار جوش و خروش میگذرد و امداد داود ازانجاست و همدرین روز ایلچی
داود بوسیلهٔ خانخانان سعادت کورنش یافت پیش از ورود اقبال خانخانان خالدین خان را نزد داود فرستاده
پیغام گذارده بود که هنوز سررشتهٔ صلاح از دست نرفته فکری بحال خود باید کرد و پیشتر بی بال دولت حوالی
نباید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد که این سپهها را خمار بد در پی است داود دیگر از اعیان
خود را مصحوب خالدین خان بدرگاه فرستاده در لباس حیله و سالوسی معروض داشت که من از تقصیرات
گذشته نادم و پشیمانم و لودی که مرا بدین روز نشانیده بود بسزای خود رسید اکنون سر بخط اطاعت
و فرمان نهاده امیدوارم که قدری این ملک بمن مرحمت شود که روزی چند در تلافی تقصیرات گذشته کوشیده
بسعادت آستانبوس سرفراز گردم و چون مصدر جرایم عظیمه شده ام بالفعل یارای از دولت ملازمت جرأت

نمی‌توانم نمود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی دارد و زبان او با دل
موافقت بی شایبه توهم و مخاطره روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد که از آنچه در مخیله او گذشته باشد تفقدات
و تلطفات شرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و دفع الوقت است یکی ازین سه شق را که اختیار نماید
تا جان و مال و ناموس چندین هزار کس عرضه تلف نگردد اول آنکه او تنها بعرصه همت قدم نهاده با یکی کمر مبارزت بسته تا هم
تا عنایت الهی و تایید آسمانی هر که نصیب یابد ملک ازان او باشد و اگر این جرأت و همت او یاوری نکند یکی از مردم خود را که به
شجاعت و نیروی دل و قوت بازو از دیگران امتیاز داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران فدائی در برابر
فرستیم تا ازین دو هر که ظفر یابد فتح از آن جانب باشد و اگر باین هم قرار نتواند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب نماید
تا ازینجانب نیز فیلی بجنگ او مقرر شود و ازین فیلان هر کدام غالب آیند فیروزی از آن جانب باشد داود که نمودی
بودی بود بهیچ یک ازین شقوق راضی نشد و بی تکلف این ذره احقر را در جنب شکوه حضرت خاقانی چه وجود و کدام
قدرت و مقدار انجال حاجی پور به نیروی همت بهادران فیروزی نشان فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون فوج
رسید که عساکر نصرت مآثر کار بر حصاریان حاجی پور تنگ ساخته اند و غرایب آیات فتح و فیروزی از لقاع خواهد
خاقان گیتی ستان بمحل شاهم خان که ازانجا حاجی پور مرئی می‌شد برآمده نظر دوربین تماشای جنگ مینمودند
اگرچه نبرد بهادران جان نثار و کارپردازیهای دلاوران کارزار چنانچه باید تشخیص نمی‌یافت اما هوا منظر در نظر می‌آمد
که آتش قتال شعله افروز شده بازار زد و خورد گرم است درین وقت جمعی از بهادران کار طلب را در کشتیها
نشانیده بکومک تعین فرمودند و متحصنان نیز دست از جان شسته غرابی چند برسر راه آوردند و بهادران آتش خوی
دریا دل با عضد اقبال روز افزون حملهای رستمانه بکار برده غنیم را برداشتند و هنوز آن مردم بکومک نرسیده بودند که بکار
حصار حاجی پور فتح شد و فتح خان سر غازیخان مجلس عالی که از سرداران عمده بود با گروه انبوه از مخالفان کشته روز
در عرصه کارزار افتاده بقیة السیف بصد جان کندن از رخنات پسمال نجات رسانیدند و بعضی اوباش بی اختیار
امرا شهر را آتش زدند و جهان عالم دران روز تردد نمایان کرد و راجه گجپتی با پیادهای شمشیر باز و جز را علی حال اکبر شاهی
و سید سمن بخاری با خانعالم خویشاهم بازی نمودند و اکثر از بهادران کار طلب را دست همت بکار رسید و این فتح که
سر آغاز فتوحات ممالک شرقیه بود جمال آرای شاهد مقصود گردید فتح قلعه پتنه بکلید اقبال خاقان گیتی ستان و فرار

نمودن داود و یلغار آنحضرت بتعاقب او چون ظلال فتح اقبال بر مفارق بهار دران قلعه کشا افتاد و شعشعه انوار عظمت و
شکوه بران دریا تافت رونق دیگر در عساکر فیروزی مآثر پدید آمد و دلاوران هنر پرصولت بلباس خدمت
از یکدیگر گوی سبقت ربوده و متحصنان در ابای داده بر در یاس نشستند و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه
نزدیک رسید و متعاران انجال حاجی پور که اعضا و قوی اهل قلعه بود بتیغ همت اولیای دولت
مفتوح شد معهذا داود که بدمستی باده غرور و پندار بود صلا قدم سعادت براه اطاعت و فرمان
بر دار نمی نهاد و همان طور در مقام ضلالت و جهالت استاده تدبیری بجهت نجات خود نمی اندیشید تا آنکه
شب بیست و پنجم امرداد ماه الهی که مست و بی شعور افتاده خبر از خود نداشت جمعی از خیراندیشان او اتفاق نموده
او را بکشتی انداخته راه بنگاله پیش گرفت و کوجر خان که عمده دولت او بود با مجموع فیلان و عموم
سپاهیان از دروازه آهن خانه برآمده براه خشکی فرار نمود و غریب شوری در شهر و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان
سررشته تدبیر و صلاح از دست داده نمیدانستند بکجا باید رفت و چه باید کرد و بعضی از اضطراب و تعجیل دران
تاریکی دریا را از کشتی تمیز نکرده غریق لجه فنا گردیدند و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم با کشتی
فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش برآمدن پامال کثرت و ازدحام گردیدند و طایفه که راه بیرون آمدن
نمی یافتند خود را از برج و دیوار بخندق انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و در آن شب که صبح اقبال اولیای دولت بود
از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع منکشف نمیگشت چندی صورت شبخون در آینه توهم مشاهده
مینمودند و بعضی نقش گریختن داود و برهم خوردگی مخالفان بر لوح یقین می نگاشتند بعد از زمانی متحقق شد
که حقیقت کار چیست و آن شاهسوار عرصه اقبال بر فیل بالسندر که از فیلان حلقه خاصه بمزید جرات و حسن
صورت و تعظیم جثه و تندی رفتار امتیاز داشت سوار دولت شده در آن شب دل بر عزیمت تعاقب او
پیش نهاد همت عالی فرمودند و منجمان فرخ مقدمت بزمین ادب نهاده معروض داشتند که تا نور افروزی آفتاب
عالمتاب توقف موکب جلال از لوازم حزم و احتیاط است و چون پرتو انوار فتح و فیروزی زنگ زدای
وجود اعدای دولت گردیده بدانچه رای جهان آرای تقاضا فرماید عمل خواهد آمد ملتمس خانخانان بعز قبول
مقرون گردید و صبح نوروز رایات نصرت طراز از ظل معدلت شهر پتنه آمد و غنایم موفور از فیلان نامی

و اجناس تمام محصور بتصرف اولیای دولت در آمد و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه براسب بوز
بیضا که سرآمد طویلهٔ خاصه بود سوار شده با فوجی از بهادران تیزجلو متعاقب کوچک خان که خاصه فیلان را
همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند چلمند که خانخانان اردوی بزرگ را سرکرده باهستگی می آورده باشد
و چون ورود موکب اقبال بدریای سن اتفاق افتاد عنان عزیمت بدست توکل سپرده سواره از دریا
گذشتند و ملتزمان رکاب فیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تأمل و توقف اسپها از آب راندند
و با وجود جوش و خروش دریا و طغیان آب بمیامن تأیید غیبی دامن حیات هیچکس از موج خطر گرفتار
نشد و همه در سایهٔ موکب عزت سلامت گذشتند و قریب قصبهٔ دریابور که تخمینا سی کروه مسافت بوده باشد
عنان بارهٔ جهان نوردی باز کشیدند و چون شب پردهٔ ظلمانی بر روی روزگار اعدای دولت افکند مراعات
خاطر ملتزمان رکاب اقبال فرموده در کنار آب وقفهٔ استراحت اتفاق افتاد و مجنون خان و شهباز
خان و چندی از امرای کار طلب را به تکامشی غنیمتان تعیین نمودند اگرچه کوچک دران ایلغار گرفتار
نشد و بصد جان کندن آن سری بسلامت بدر برد اما دران سراسیمگی و اضطراب جمع کثیر در دریای سن
غریق بحر فنا گردیدند و دویست و شصت زنجیر فیل بتصرف اولیای دولت در آمد و ازین فیلان اکثر
بحسن صورت و سیرت آراستگی داشتند و دران شب که موکب دولت در کنار دریای گنگ نزول
اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال برهنمونی ناخدای اقبال در حوالی معسکر اقبال بدست
و غنایم موفور بتصرف مجاهدان عرصهٔ کارزار افتاد و از آنجا که عموم خلایق اردو بازاری را در سر راهها
و گذرها بدست آمد زیاده از احصا و شمار است چنین لشکر آراسته که بکیفیت و کمیت
مثل آن بعمرها و قرنهای سامان نتوان نمود به تائید اقبال روزافزون بنوعی ویران و ابتر گردید که فوق
آن متصور نباشد و چنین پسر علی که از زبونی طالع بغنیم پیوسته بود بدست افتاد و بعضی خانخانان
ببیانا رسید و درین وقت از خانخانان و سایر امرا التماس خواستند که هرکدام در خور استعداد
خویش و صلاح دولت و صواب دید وقت بموقف عرض رسانند جمعی خان لایق دانستند که تا گذشتن
موسم باران در بنگاله توقف فرموده بانتظام و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این کل

و شکفته را از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران رفتند که تأمل و توقف نموده متوجه تسخیر بنگاله
باید شد تا غنیم را فرصت بجود پرداختن و جمع ساختن نشود و حضرت خاقانی از فروغ باطن و غیب دانی
بر کنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت عالی ساختند و منعم خان خانخانان با بسیاری از
امرای نامدار و بهادران جلادت آثار و یکه جوانان جانسپار که شمار آن بیست هزار سوار میکشید بتسخیر بنگاله رخصت
یافت و جاگیر اینم دم دو صوبه بهار مرحمت شد و راجه تودرمل را که مجدداً مصدر خدمات پسندیده گشته بود بعلم
و نقاره امتیاز بخشیده بمرافقت خانخانان تعیین فرمودند و همچنین دیگر ملازمان عتبهٔ اقبال که درین لشکر مقرر شدند فراخور
استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند و مراتب ارجمند شرف ازدیاد یافتند و اسامی مردم تعینات آن لشکر
بدین تفصیل محمد قلیخان برلاس مجنونخان قاقشال قیاخان اشرفخان خان عالم شاهم خان باقیخان راجه
تودرمل لشکرخان بابا خان حیدر خان مرزا قلیخان لعلخان باینده خان معین خان حاجی یوسف خان تولک خان قمر خان
مرزا علی علم شاهی صالح عاقل وزیر جمیل قیلق قدمخان خواجه عبدالله کچک خواجه نیابتخان سید عبدالله خان اعتماد خان
و بعد از ترتیب عساکر و انتظام مهام آن رایات مراجعت بدار الخلافه ارتفاع یافت و حکم شد که مرزا یوسفخان بدستور سابق
اردوی بزرگ را از راه خشکی می آورده باشد و حوالی هر بلده که بر دریا بود مورد سرادقات اقبال گردید تسخیر قلعه رهتاس پیش نهاد
همت عالی شد و آن قلعه ایست بغایت عظیم که در وسعت و رفعت و استحکام عدیل و نظیر خود ندارد از جمله چیدن قریب
بر فراز آن و سعت و زراعت بسیار میشود و اصلا احتیاج با ذوق بیرون نیست و چشمهای خوشگوار بسیار دارد
و باندک حفری آب شیرین بر می آید و بر فراز کوهیست که با کنگره بروج آسمانی دعوی همسری مینماید زهی بیت حصن

فلک اندر فراز آن برکنگره   خمیده رود مرد با آسمان

وسعت و رفعت این قلعه بمثابه ایست که محاصره آن
ممکن نیست و بکثرت جمعیت و فزونی آلات قلعه گیری تسخیر آن محال و این قلعه را هیبت خان کررانی و پسرش بهادر خان
در تصرف داشتند و فرحتخان با فوج شایسته بتسخیر آن رخصت یافت و مظفر خان که هنوز مخلب زده تقصیرات سابق بود
بی آنکه سعادت کورنش دریابد بهمراهی او مقرر شد و حاجی خان سیستانی و فتح خان مسند عالی و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین
خوافی و باقیخان کولابی و جمعی دیگر از بهادران عرصه کارزار را برفاقت او تعیین فرمودند چون همت جهانگشا از انتظام
این لشکر فیروزی اثر وا پرداخت از آن منزل کوچ فرموده در حدود شیرپور وصول موکب منصور اتفاق افتاد

و در ان روز

و درانزور از کشتی فرود آمده منزل میرزا یوسف خان را بمقدم گرامی رونق آسمانی بخشیدند و روز دیگر صادق خان
نیز بحراست اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ و مقام احتیاط تمام مرعی داشته تاکید نماید که رعیت پامال
نشود و مردم اردو دست تطاول دراز نسازند و ازین منزل موکب ظفر نگار بطریق ایلغار متوجه پیش شده یکشبانروز
بسرعت هرچه تمام رانده روز دیگر بکونبور رسیدند و شاهزادهای عالی مرتبت و بزرگیان سرادق عفت که چشم انتظار
بر شاه راه دیدار داشتند بسعادت ملازمت کامیاب گردیدند و بسیاری پرستاران عتبهٔ خلافت بدولت کورنش و زمین
بوس عز اختصاص گرفتند و از کمال دوربینی و مراعات حزم و احتیاط روزی چند درین مصر اقبال توقف را بنا
جلال صلاح حال دانسته بتنظیم ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت بهار و سایر آن دیار از غبار فتنه و آشوب
منفصی گردد و تسخیر ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود قضارا درین چند روز بعرض اشرف رسید که قاقشال مشهور
بکاسو و محمود با جمعی از اوباش افاغنه بحدود بهار برآمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته اند آن موزدان کار سلطنت رعایة
میرزاده علیخان و شاه غازیخان پسر میر علاء الدولهٔ قزوینی را با فوجی از بهادران کار طلب بدفع ارباب فساد رخصت
فرموده حکم شد که باتفاق محب خان و جاگیرداران آن صوبه باطفای نایرهٔ فتنه و آشوب آنها کمر همت بندند و نام
بردها کار بند خدمت شده در اندک فرصتی تمام آن مقهوران را آوارهٔ دشت نیستی گردانیدند و تمامی گلزار
چمن ملک بهار از خس و خار اهل دیار پاک گردید و از سوانح این ایام معاتب شدن صادق خانست
و محرومی او از سعادت کورنش پیش ازین بسمت ذکر یافت که او را با میرزا یوسف خان بحراست اردوی معلی
تعیین فرمودند که از راه خشکی سرکرده بدار الخلافه رسانند درحینی که فیلان خاصه را از آب جوسا میگذرانیدند
فیل لالخان که از نوادر روزگار بود در جوسا از مستی به تلاطم امواج غریق بحر فنا گردید چون اردوی معلی
بموکب والا ملحق شد و سنوح این واقعه معروض بساط جلال گشت صادقخان را معاتب و مخاطب ساخته
از نظر مرحمت انداختند و حکم شد که بی ادراک سعادت کورنش بولایت پتنه شتابد و هر گاه فیلی که نعم
البدل آن تواند شد بهم رساند متوجه ملازمت شود

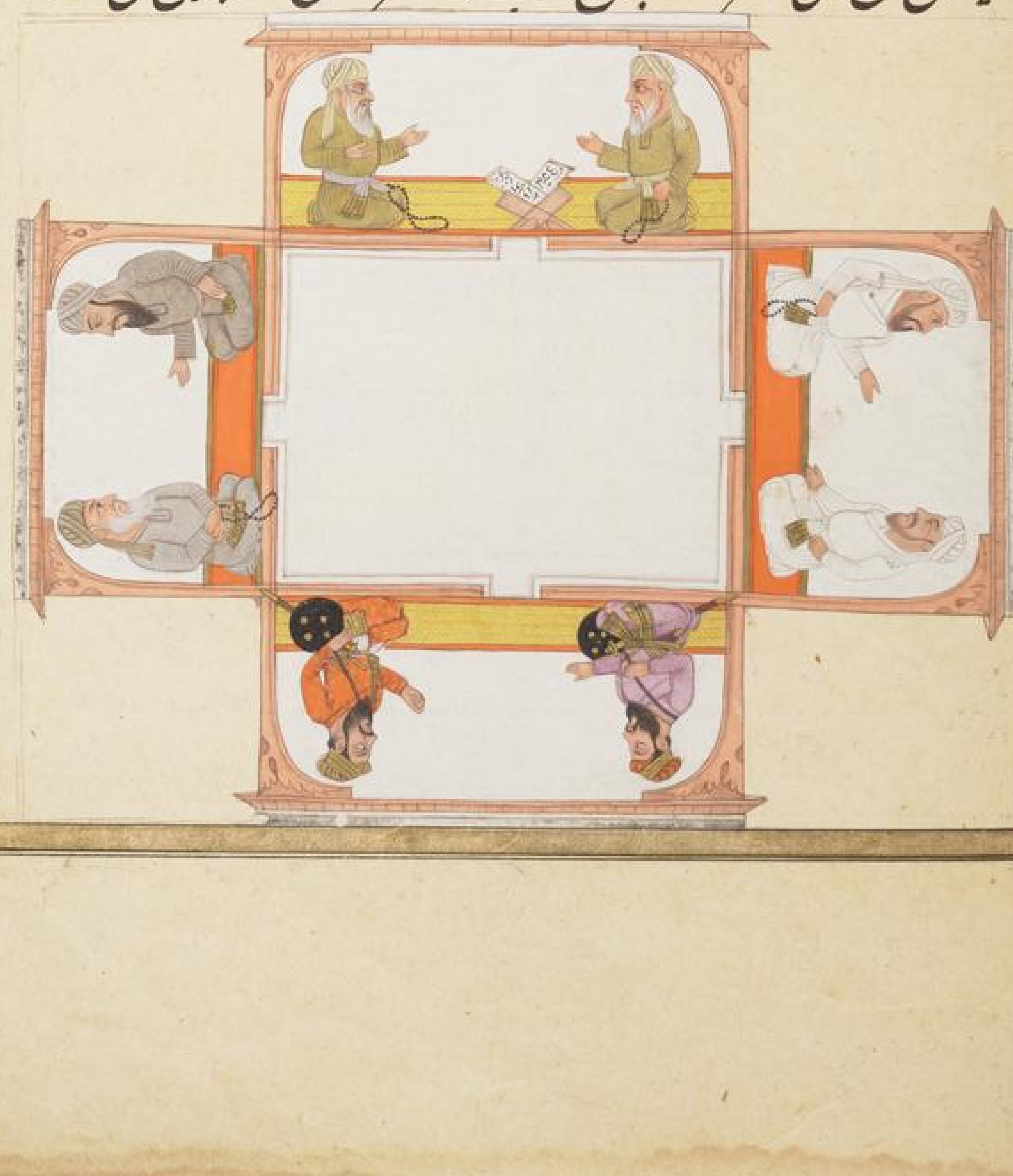
چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک بهار و اردوا پرداخت رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع یافت
و در ساعت سعادت قرین دوازدهم مهر ماه الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد لیکن از

عساکر کیهان شکوه که بتسخیر بنگاله تعین شده بودند قدری دل نگرانی بود که درین وقت مژده فتح بنگاله
مسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره نطاق خدمت تسخیر آن ملک
بستند بنخست سعی که به نیم همت اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان مقهور تاب صدمت لشکر
منصور نیاورده بی جنگ راه فرار پیش گرفتند بعد ازان ملک مذکور بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد راجه سنکرام
زمیندار کهرکپور که از زمینداران معتبر آن ملک است و پورنمل راجه کِدهور با سایر زمینداران آمده بخانخانان
رادیدند و لوازم اطاعت و بندگی بجای آورده در زمره دولتخواهان منتظم گردیدند و بهمین طور بهار کل و نور و لهل
کانو بی جنگ بتصرف اولیای دولت درآمد چون موضع کوته مورد عساکر ظفر قرین گشت بتحقیق پیوست که
اسمعیل سلحدار که داود را بخطاب خانخانانی بدنام داشت با لشکر بسیار قلعه کدهی را استحکام داده
و صعب تر آنکه ازینجا تا کدهی تمام زمین در زیر آبست و عبور لشکر منصور در نهایت تعذر و دشواری و این
کدهی بمنزله دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه بفلک کشیده که صعود بران از محالات است و
جانب دیگر بدریای گنگ اتصال دارد و میان آن قلعه مستحکم و عاقبت امر مجلس کنکاش آراسته در افتتاح
این عقده دشوار تدبیرها بکار بردند و بعد از گفت و شنود بسیار برهنمونی زمینداران این امر برآن قرار گرفت
که از میان ولایت تیلی راجه راهیست نهانی و اگرچه عبور جاروهای باربردار ازان کریوه مشکلست اما سواران
جریده بهر حال میتوانند گذشت مناسب آنکه فوجی از بهادران تیردست باین راه شتابند و فوجی دیگر از
همین راه راست متوجه شوند ممکن که پای همت مخالفان از جای رود لاجرم مجنون خان قاقشال را با سپاهی
از بهادران کار طلب بآن صوب تعین فرمودند و قیاخان با فوج شایسته بهمین راه راست شتافت و هنوز
خانخانان با تعبیه لشکر در جای خود بود که ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد اولیای دولت خداداد گشاده
شد ظاهرا جمعی از ملازمان خانخانان تیز جلوی نموده پیشتر از افواج خود را بسر پله رسانیده اند و مقارن
آنها قیاخان با فوجی آراسته میرسد و صیت آمدن مجنون خان نیز با فوج دیگر از راه غیر متعارف بلند
آوازه میشود و یکبارگی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفته سررشته تدبیر و ثبات از دست میدهند
و سراسیمه راه فرار پیش میگیرند و روز دیگر خانخانان صفوف آراسته خود را رسانیده مجنون خان نیز بعساکر

اقبال ممحو شده بی تردد و محنت چنین محکمه صعبی بمیامن اقبال روزافزون مفتوح گشت و چون مژده این فتح از
عرایض منعم خان و دیگر دولتخواهان بمسامع عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال سجدات شکر ادا کرد متعاقب تقدیم
رسانیده فرمان استمالت بامرا ارسال داشته بانواع نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند و در این اولا
غازیخان بدخشی و جمعی دیگر از کابل بسعادت آستانبوس رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند و از علوم ظاهری و تهذیب
اخلاق بهره تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان میرزا محمد حکیم بود برهنمونی سعادت ازلی و بدرقه همت عالی و همعنانی
فطرت بلند نطاق خدمت بر میان جان بسته بدولت ملازمت سربلندی یافت و چون نواحی قصبه ماکهنور مخیم بارگاه کیوان
شکوه گردید از عرضداشت منعم خان خانخانان بمسامع عز و جلال رسید که داود آواره دشت ادبار شد و بمیامن اقبال
روزافزون خدیو جهان ربع مسکون افواج بحر امواج بدار الملک تانده که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است در آمده
و تفصیل این مجمل آنکه چون گرهی مفتوح گشت داود تاب صدمات عساکر نصرت لوا نیاورده سراسیمه از راه در بابجا
سانکانور روی ادبار نهاد که شاید در حدود اودیسه خود را جمع ساخته و چندی از اوباش فراهم آورده غبار فتنه و آشوب
مرتفع سازد خانخانان بشهر تانده در آمده بانتظام افواج پرداخته بر اصلاح پراکندگیهای ممالک مفتوحه همت گماشت
و چون حقیقت حال از عرضداشت خانخانان بمسامع جلال رسید پادشاه حقایق آگاه زبان بتضرع حال بسپاس و ستایش
این موهبت بی قیاس گهربار فرموده فرمان تحسین و آفرین بخانخانان و دیگر امرای جانفشان مرسل داشتند و منزل بمنزل نشاط
شکار پرداخته متوجه دار الخلافه شدند و از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است از دار فانی بعد سعی سرای جاودانی او حکم
اشرف در جونپور بود روزی بر توسن آسمانی فیلی بجانب او دوید خواجه سراسیمه روی گریز نهاد و در اثنای دویدن پایش
بلطاب بجده افتاد و آسیب عظیم باو رسید و در حوالی لکهنو نوآخر گردید چون نواحی بتیالی مورد رایات اقبال گشت
حسین خان که بنابر عارضه اثر سودا از سعادت ملازمت درین سفر محروم مانده بود دولت زمین بوس دریافت و چون
منزل دار الخلافت نزول موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد عزیمت طواف مزارات مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر
حق شناس گردید از همان منزل آگره را در حسب دستور متوجه دار البرکه دهلی شدند و در آن مصر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی
و شرایط تعظیم و حق پسندی بتقدیم رسانیدند مجاوران آن بقاع مقدسه و سایر محتاجان را بنذورات و تصدقات
بهره ور ساخته بسحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال فقرا و مساکین پاک شستند و از راه نارنول بقصد زیارت روضه

معینه متوجه خطه فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی آن از نزول مضرب خیام سپهر احتشام گشت خان جهان
از لاهور رسیده در شکارگاه سعادت رکاب بوس دریافت و باقسام عواطف و مراحم شرف اختصاص
گرفت و مقارن این حال خان اعظم عزیز کوکه از گجرات آمده بدولت آستانبوس سعادت جاوید دریافت
و بجلایل عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون سیر بمبارکی و فیروزی بدار البرکت
اجمیر نزول اقبال فرموده خاقان بحر نوال مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانید و مجاوران و سایر
محتاجان را بانعامات و ادرارات بهره ور گردانیدند و درین ایام که خطه اجمیر بنور قدوم حضرت بادشاه صورت و
معنی رونق آسمانی داشت رای الیسنکه از قلعه سوانه جریده بدرگاه معلی آمده عرض نمود که چندرسین در
حدود جودهپور شورش انداخته و عساکر اقبال بتسخیر سوانه اشتغال دارند چنانچه باید بدفع آن مقهور نمیتوانند
پرداخت اگر فوجی دیگر تعیین شود و تادیب او بعمل آید مناسب دولت خواهد بود رای الیسنک رخصت معاودت
یافت و حسب الالتماس او طیب خان و سید هاشم بارهه و سبحانقلی ترک و خرم خان و عظمت خان و شیوداس
با فوجی از غازیان عرصه همت باستیصال آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چندرسین
تاب مقاومت نیاورده از جا در رفت و در امور خود در شعاب جبال و کریوهای دشوار کشید بهادران نصرت قرین
نیز رو بهمت بکوهستان نهاده مقهور از آن اتفاق است و سازند و بسیاری از کفار شقاوت آثار علف
تیغ آبدار شد تقیه السیف بهمراهی آن برگشته روزگار آواره دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروزی نشان بهمین
تسلی شده عنان همت از تعاقب او بازداشتند و بی طلب بدرگاه معلی معاودت نمودند ظهور این حرکات ناپسندیده
بمسکاه سریر معدلت ناپسند افتاد و بجهت عبرت دیگران حکم شد که روزی چند در زندان ادب محبوس باشند
و چون خاطر اقدس از انتظام این حدود وا پرداخت خان اعظم را بجلائل تفقدات سر افراز اختصاص بخشیده بحکومت
ممالک گجرات رخصت انعطاف ارزانی داشتند و موکب کیهان شکوه بصوب دار الخلافه نهضت اقبال فرموده حکم شد که
از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در هر کروهی چاهی پخته و مناری جهت علامت گروه اساس نهند و سر آنهای منار را
بشاخهای آهو که درین راه شکار شده زینت بخشند تا ره نوردان بادیه سعادت را اعتضادی و دلیلی بهم رسد و خاقان
ستوده خصال همعنان دولت و اقبال در ساعت سعادت ظهور بدار الخلافه فتحپور نزول اجلال فرموده

از شرایف وقایع که درین ولا سمت ظهور یافت اساس عبادتخانه است وان خانه سعادت آشیانه مشتمل بر چهار
ایوان مرتب گردید و بادشاه حقایق آگاه شبهای جمعه دران قدسی محفل بسر میبردند و داد و دهش جلوس میفرمودند
و طبقات انام از فضلای روزگار و مشایخ کبار و سایر محتاجان از خواص و عوام در حواشی مجلس بهشت آیین فراهم آمده
دامن دامن سیم و زر از گنجینه مرحمت می یافتند و در تمیز عیار حقیقت و معرفت گرفته میشد و اهل دانش از ترشیح
سحاب فیض فضل سیراب میگردیدند و بحکم اشرف مقربان بساط عزت همواره در طلب اهل استحقاق بوده دران
شب متبرکه هر کدام جمعی را بسعادت ادراک آن محفل سرافراز میساختند و ضابطه خاص قرار یافته بود که در ایوان سمت مشرقی
نوبتیان عظام و امرای کرام بسعادت حضور اختصاص گیرند و در ایوان جانب جنوب فضلا و حکما و ارباب دانش شرف
صحبت فیض منقبت مستعد گردند و در ایوان طرف مغرب سادات عالیدرجات و اهل نسب منسوب باشند و در صفه شمالی
صوفیان صافی باطن و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره ارباب ظاهر اشکال خود را در معرض بیان جلوه داده
از واردات طبع وقاد که مورد فیوضات غیبی است بجوابهای شافی تسلی میشدند و اصحاب باطن بچراغ افروخته شعله
شمع معرفت روشن میساختند و بسالکان ملبند و سخنان فیض از حقایق و معارف بزبان معجز بیان که مترجم احکام
ایزدیست میگذشت و هر کس در خور قوت مدرکه خویش بهره ور میشد   ساقیان لهجه او چون شراب اندر دهند هوش تن
گوید گوش را امان عزیز کن ساغری   و برین طبیعت زنده دار شمه دلان عزیز کار را بنوش دار و عاطفی حاجات مستمندان بخشیدند



و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور است از بنگاله بدرگاه سپهر بارگاه بوکالت منعم خان خانخانان
قبل ازین حاکم خانخانان در صوبه بهار بود چون بیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون ممالک بنگاله
مفتوح شد خانخانان خواجه شاه منصور شیرازی را که دیوان سرکار او بود بدرگاه معلی فرستاده التماس نمود
که جاگیر من در آن صوبه تنخواه شود خاقان ممالک ستان ملک بخش ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته جاگیر خاطر
خواه مرحمت فرمودند و خواجه شاه منصور در ضمن جوهر فطرت و کاردانی خود را در نظر مشکل پسند آنحضرت
جلوه داد **رواج ضابطه داغ و تنقیح ممالک محروسه و تعیین عمال بخالصات که کنایت از کروری باشد** چون همگی
نیت حق اساس خاقان حقیقت شناس مصروف و معطوف برآنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده
بوند رعایا و زیر دستان که ودایع بدایع آفریدگار ند جل و علی مرفه الحال و فارغ البال از زندگانی بهره مند
بیامن آثار عدل و احسان ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان دولت ابد مقرون کامیاب و مسرور بوده
باشند و در قیمت مواجب ستم شریکی و تفاوت پست و بلند مرعی ندارند لهذا حکم عالی از مکمن عدالت شرف
ارتفاع یافت که چون در آغاز جلوس سریر اورنگ خلافت متصدیان اشغال دیوانی جمع قصبات و قریات
از قرار واقع موافق حاصل الحاصل ننوشته اند و تشریک بسیار دارد جمعی از نویسندهای راستی قلم اراضی
تمام ممالک محروسه را بعد ضبط دارد و ده جمع منقح قرار دهند و نسخه که اعتماد را شاید بدفترخانه عالی سپارند و در زمان
سابق جریب را از طناب میساختند و در خشکی و تری تفاوت میکرد دست آویز ارباب تغلب میشد بنا بر
حکم شد که جریب از نی ترتیب نمایند و بحلقه های آهنین اتصال دهند و از قدیم جریب پنجاه درع بود در سنوات بجهت
رفاهیت رعایا شصت درع قرار یافت و عمال متدین بتحصیل خالصات تعین فرمودند و با آنکه ولایات
گجرات و سورته و بهار و بنگاله و اودیسه را بجهت سرحد ازین ضابطه مستثنی داشته بودند و هنوز کابل
و قندهار و غزنین و کشمیر و تهته و سواد و بجور و تیراه و بنگش و خاندیس و دکن داخل قلمرو بادشاهی
نشده بود صد و هشتاد و دو عامل نامزد گردیده و بهر کدام یک کرور تنکه حواله شد و از آنجهت بسمت کروری
اشتهار یافتند و جمع از ملازمان عتبه خلافت را در خور شایستگی مراتب و پایه خدمت و جمعیت حوصله
داری موقوف سرداری مناصب قرار داده حکم علوفه نقدی شد که مواجب خود را از فصل بفصل از خزانه

عاید میگرفته باشند

عامره مسکرفته باشند و چون بعضی امرا و منصبداران در نگاهداشتن سپاهی و ادای حق لشکری مداهنه بکار
میکردند و نوکران کهنه فعله‌پای جاری نیز هر روز پیش آقای و هر هفته جای دیگر میرفتند بنا بر آن ضابطه
داغ مقرر شد و منصب از ده باشی تا پنجهزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه تعین فرمودند و برست جهان
مقرر شد که منصبداران اسب و فیل خاصه خود را بداغ رسانند و همین طور هر کدام را علوفه مقرر شد و اسپان را
به پنج مرتبه قرار دادند اول عراقی دوم ترکی سیوم یابو چهارم تازی پنجم جنگلی و از ضابطه‌های بادشاهی
که درین ایام رایت ظهور برافراخت تعین واقعه نویسانست هفت نفر از نویسندهای راست قلم که بجوهر فهم
و شایستگی خدمت حضور آراستگی داشتند بخدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند و حکم شد که
هر کدام یک شبانروز از آنچه در مجلس بهشت آیین بگذرد در قید کتابت آورده جمیع احکام را برساله و معرفه شخصی
که میرعرض آن روز باشد استحکام بخشند و مدار سر رشته احکام بر واقعه نویس نهاده آمد که تا داخل واقعه نشود
و یادداشت بمهر ارباب دخل نرسد معتبر نباشد و از مخترعات این ایام تعین چوکی نویسانست که جمیع منصبداران
و احدی و غیره که بپایش خود حاضر شوند بتصحیح او رسند و قبوض علوفه که از خزانه عامره بتنخواه باشد بتصدیق
و مهر او معتبر باشد **ذکر مجملی از سوانح بنگاله و مبارزت خانخانان با داود افغان و شکست دادن او بتائید ملک منان**
چون بعنایت ایزد سبحانه ملک وسیع بنگاله بتسخیر اولیای دولت در آمد و داود بصوب اتکام و اودیسه روی
ادبار نهاد و سلیمان و بابو منکلی با دیگر افغانان بجانب کهوره کهات آواره شد خانخانان باتفاق راجه تودرمل
تانده را در حیطه تصرف آورده بانتظام ممالک مفتوحه همت گماشت و محمد قلیخان برلاس را با خواجه عبد الله
و محمد قلی توقبائی و شاه باب خان و قمر خان و طالب بیک و ناصر بیک و دیگر مبارزان عرصه فیروزی بتعاقب
داود تعین فرمودند و مجنون خان و باباخان و میرزا بیک و خالدین و جمعی را بصوب کهوره کهات و مراد خان را
با فوجی بطرف فتح آباد و اعتماد خان را با جمعی بجانب اتکام رخصت نمود که سرحدها را مضبوط ساخته رعایا و زیر
دستان را از آسیب ستمکاران محافظت نمایند درین وقت خبر رسید که جنید کرانی که از درگاه معلی فرار
نموده بود از راه گجرات و دکن بجهد و جهارکند آمده در کمین فرصتست لاجرم راجه و قیاخان و نظر بهادر و ابو القاسم
نمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت گماشتند و بتایید آسمانی مصدر خدمات و فتوحات عظیمه شده و مخالفان را

اواره دشت ادبار کردانیدند و جنید شعاب جبال خجلت ناکامی کشیده و اولیای دولت همعنان نصرت و
اقبال به بردوان معاودت نمودند و قاقشالان نیز در حدود کهوره کهات ترددات نمایان ظاهر
ساختند و سلیمان منکلی بتقاضای طمع نیزلی مسافر ملک عدم شد و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت درآمد
و اهل و عیال مقهوران اسیر سرپنجه تقدیر گردید و مقارن اینحال محمود خان پسر سکندر و محمد خان موهن جندی
از بخت برگشتهای در قصبه سلیم پور غبار شورش برانگیختند و راجه فوجی شایسته بدفع آنها نامزد فرمود
و محمد خان در جنگ بر خاک هلاک افتاد و پسر سکندر قرار بر فرار داده راه آوارگی پیش گرفت و چون
شورش لختی فرو نشست خبر رسید که جنید باز بمیان ولایت درآمده و هنگامه فتنه و آشوب گرم
ساخته است ظاهرا او از جهارکند بزد داود رفته بود که بامداد و کمک کاری تواند ساخت از اتفاقات صحبت
میان آنها خوب بر نیامد و جنید بناکامی معاودت نمود و راجه توقف در دل از استماع این سانحه بعزم درست و دل
قوی کمر همت بمدافعه او بست و نظر بهادر و ابو القاسم نمکی و محمد خان پسر سلطان آدم گکر و امام قلی الک
و بهاره مل کهتری و جمعی را بطریق منقلا رخصت فرموده نامبردها مسلک حزم و احتیاط از دست داده دورتر
شتافتند و جنید بیخبر بر سر آنها ریخت و محمد خان و بهاره مل و چندی دیگر از دلاوران عرصه شهامت جوهرها
تاخته جان نثار کردند تا آنکه راجه افواج ترتیب داده خود بکومک لشکر پیش شتافت و جنید تاب مقاومت
نیاورده باز خود را بولایت جهارکند انداخت و مجددا غبار آشوب فرو نشست و ابواب فتنه و فساد مسدود گشت
محمد قلیخان برلاس که با افواج فیروزی اساس بتقابل داود تعین شده بود چون بمست کروهی ساتگام رسید مخالفان
بیدست و پا گشته بصوب اودیسه شتافتند و اولیای دولت به بندر ساتگام درآمده بانتظام آنجا همت گماشتند
درین هنگام راجه نیز با فوج شایسته خود در الحق ساخت و عزیمت اودیسه و استیصال داود پیش نهاد همت
گردانید و محمد قلیخان برلاس تبعیت راجه متوجه پیش شد و چون قصبه مندلپور مورد افواج منصور گشت بمقتضای آسمانی
محمد قلیخان رخت هستی بعالم جاودانی کشید از غرایب آنکه در عین صحت و تندرستی که اصلا عارضه ضعف
و بیماری ظاهر نبود وقت افطار پیره پانی خورده مغافصة رفت و هیچگونه سببی و باعثی غیر از آن رسیده
وقت معلوم نشد لیکن بعضی حمل بر بداندیشی یکی از خواجه سرایان او می نمودند والعلم عند الله

باهم بدراز

بعد از وقوع این حادثه قدری بی انتظامی در اردوی ظفر قرین راه یافت و جمعی که از خانخانان
گرانی خاطر داشتند قیاخان را که خالی از شعلگی دماغی نبود بسرداری گزیده قرار دادند که از راه جهارکهند
متوجه درگاه شوند و استیصال جنید که بر سر راه واقعست وسیله دریافت سعادت کورنش سازند و بهیر جنید
راجه تودرمل خواست که بمقدمات بیم و امید ضبط مردم نماید متنبه بر این نشدند تا گزیر معاران نزد
خانخانان فرستاد و از حقیقت حال آگاهی بخشید و صریح نوشت که چاره این کار منحصر در فرستادن یکی
از عمدهاست با مبلغی گرانمند تا شاید بتطمیع قولی و فعلی این مردم را آرام توان داد چون عرضداشت راجه بمسامع
جلال رسید مبلغی معتد به مصحوب لشکرخان ارسال داشته شاهمخان و خواجه عبد الله و جمعی دیگر از بهادران
بکومک تعین فرمودند از آمدن لشکرخان با خزینه و جنید که نام برده شد تقدیر تسکینی در غم انهار آن آفت
و انتظامی در اردو بهم رسید و امرای عظام با استیصال داود همت بگماشته با کراه و اجبار این مردم را همراه گرفتند
داود که در اودیسه بحال تباه روزگار میگذرانید از اختلال لشکر منصور و اختلاف رای سرداران قوی دل شده
بیاوری جهانخان که از جانب او حکومت اودیسه داشت بقصد جنگ معاودت نمود و عساکر ظفر قرین از راه بردوان
و مداران کوچ بکوچ بچیتور رسید اما راجه از صفحه پیشانی بعضی مردم نقش ناراستی و عدم استقامت میخواند
و از دوراندیشی و پیش بینی دغدغه عظیم داشت که مبادا روزگار کج روی از اینها بظهور رسد اگر در این حال
خانخانان خود در بعساکر منصور ملحق سازد و تمکین کم مردم از اندیشه تباه باز آیند و افواج را انتظام دست دهد
لاجرم دریافت باطن خود را بخانخانان نوشته استدعای آمدن او نمود لیکن خانخانان از فکرهای دور اندیشی آمده بپشتها
باطل روز میگذرانید و خاطرش برفتن مایل نبود که در این وقت فرمان قضا ترجمان از درگاه سپهر آستان رسید
که چون تباهی اندیشه آن قسم الویه تسخیر و تصرف اولیای دولت در آمده زنهار که همت در انجام آن کار
مصروف دارد و غنیم را زبون تصور نکند تا یکبارگی فضای آن ملک از خس و خاشاک مخالفان پاک شود
خانخانان با متثال حکم اشرف عزیمت آن صوب را پیش نهاد همت ساخته با فوج شایسته و استعداد لایق بعساکر
منصوره پیوست و جمیع سران سپاه را حاضر ساخته بمقدمات بیم و امید و وجوه معقول دلدهی مردم فرمود و
استیصال این گروه برگشته حال در نظرها لب ستجلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که تا مستقر

شتافته جنگ انداختند و در مقام مکروهی تقابل فریقین اتفاق افتاد و این دو لشکر گران با یکدیگر در آویخته
ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و از جانبین هژبران عرصه پیکار و شیران بیشه کارزار دست بکار برده
داد شجاعت و جانفشانی دادند تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق هشتم ذی قعده شکست
بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابدقرین گردیده بشعشعه تیغ ظفر زنگ وجود بسیاری
از مقهوران سیاه روزگار زدوده شد و شرح این داستان اقبال آنکه چون عزیمت جنگ تصمیم یافت ترتیب
افواج برین نمط قرار گرفت قول بسردار خانخانان رونق پذیرفت و لشکرخان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری
از مجاهدان عرصه همت بمرافقت او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعتخان و قباخان و خانزاده محمدخان پسر
کوچک علیخان بدخشی مقرر شدند و خان عالم و خواجه عبدالله و شیرخان و قمرخان و سید عبدالله و میرزا علی
اکبرشاهی و شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و نبات خان و میرزا محمد جلایر و خانعلی دیوانه و حافظ
کوسه و شجاعت بیگ در هراول کارطلب گردیدند و برانغار بهمت شجاعتخان و شاهم جلایر و محمد قلیخان
توقبائی و پاینده محمد خان مغول و اعتماد خان و قتلق قدم خان و سید هاشم بخاری انتظام گرفت و جوانغار
نیروی از شرفخان و راجه تودرمل و مظفر مغول و یار محمد مغول و ابوالقاسم نمکین استحکام پذیرفت و داود
مردود نیز افواج نکبت مآثر خود را بهمین جمله قرار داده در برابر آمد قلب بوجود ناسره خود تیره و تاریک ساخت
و بدست راست اسکندر برادر خانجهان و بدست چپ اسمعیل خان با بسیاری از مقهوران بازداشت و گوجر را
با جمعی از مدبران هراول گردانید و تا سه روز افواج در برابر یکدیگر نشسته هر روز از جانبین بهادران برآمده بعد
جرات بر عیار همت میزدند و کارنامهای شجاعت بظهور میرسید و چون ستاره روبروی عساکر گیهان
پوی و اولیای دولت بجنگ مبادرت نمینمودند تا آنکه غنیم خیرگی کرده قدم پیشتر نهاد و خانخانان اعتضاد
اقبال روزافزون صفوف آراسته بمدافعه او همت گماشت خانعالم از مستی باده تهور و صهبای سرشته تدبیر
و حساب از دست داده و تیز جلو نموده دورتر شتافت و خانخانان از بی آگاهی برآشفته جمعی را فرستاد که
او را خواهی ناخواهی برگردانند لیکن بهادران اینجا دست بکار برده و قدم همت افشرده جوهرها اندازی کردند
و هنوز افواج هراول خود را جمع نساخته بود که گوجر فیلان سبکپای تمام غرب را در پیش رو داشته با بسیاری

از افغانان فرو ریخت و چون قطعات سحابهای سیاه و پوستهای ببر بر سر و روی فیلان بسته بودند از رعب آنها اسبان
فوج هراول یکبار رمیده روی بازپس کردند و هرچند بهادران عرصهٔ همت کوشش نمودند مفید نیفتاد و رشتهٔ
انتظام این فوج از هم گسیخت معتمدالخان عالم که برابر آزموده معرکه دیده سوار بود با پای همت افشرده داد دلاوری
داد و بسیاری از افغانان از تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت ناگاه اسب او از زخم شمشیر جراحت یافته
و از پشت زین بر روی زمین آمد و باز بچستی و چالاکی خود را بر اسب گرفته ترددات نمایان ظاهر ساخت درین وقت
فیلی رسیده او را زیر کرد و افغانان هجوم آورده بزخم صمصام خون آشام شربت خوشگوار شهادت چشانیدند
و در معنی حیات جاوید یافت و از غرایب آنکه پیشتر از این بمصاحبان خود میگفته که در خاطر چنان توهم می افکند
که درین عرصه بکار جان نثار سرخرو شوم و از دوستان متوقعم که در مجلس بهشت آیین مجرای ترددات و شرح جانفشانی
مرا معروض داشته خرسندی و رضامندی خاطر اشرف بدست آرند   کوچر فوج را نیز بر دست خانزاده
محمدخان مردانه در راه اخلاص جانفشان شد و کوچر یکجلو رانده خود را بر فوج قول زد و منعمخان با لشکرخان و حاجی حسینخان
سیستانی و هاشمخان و دیگر بهادران با پای همت افشرده همراهانرا بدلدهی و جگرتختی سرگرم کارزار ساختند اما بسیاری
از مردم راه همت و مردانگی و وفاداری حقیقی بی فروغ کار خود پنداشته راه فرار پیش گرفتند و خانخانان نیز بر
گردن و دوش زخمهای نمایان برداشت و لشکرخان و حاجی حسینخان سیستانی و هاشمخان نیز زخمی شدند و باین حال
خانخانان عنان باز نگرفته با غنیم خویش دست بجنگ درآمد تا آنکه بعضی از خدمتکاران نزدیک جرأت کرده عنان او گرفته
از معرکه برآوردند و کوچر بهمان دستور تا اردوی لشکر منصور رانده آمد و همراهان او بتاراج مشغول گردیدند
و یقین افغانان شد که خانخانان از زخمهای عنیف برآمده رفته و افواج پراکنده و ابتر گشته هر کدام بجائی شتافته اند
و از این جهت مردم او از کمال بی باکی و جمعیت خاطر بی شایبهٔ توهمی و ترددی بتاراج اموال مشغول شدند
و سررشتهٔ انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درین وقت قیاخان و ترددی پسر او و خواجه عبدالله و نوره
و سلیمخان و حاجی یوسفخان و شجاع بیگ و جبارقلی دیوانه و حافظ کوته که قلاول بودند بر
مخالفان پیش تاختند و آنها را از صدمت دست جنبانیدن نشد ناگاه تیری از شصت قضا بکوچر رسید
و بهمان زخم بر خاک هلاک افتاد و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند و ارقه بجوی باز ماند و جمعی کثیر

به تیغ مکافات قالب تهی ساختند و خانخانان که به گروه از جنگ گاه دورتر ایستاده بود از استماع این
بشارت غیبی معاودت نموده به میدان رزم آمد و درین وقت اردوکیر نقش حیات نشست که داؤد در برابر فوج راجه تودرمل
واقع شده با آنکه خبر ویران شدن فوج خانخانان بر راجه تودرمل رسیده آن نیک نهاد با دل قوی و عزم درست
ثابت قدم ورزیده بردلهی همراهان همت گماشت که از رفتن و بودن خانخانان چه بندد و چه گشاید سایه اقبال
آنحضرت بر سر دولتخواهان مخلد باد و عنقریب بیامن دولت روزافزون اعادی مقهور و منکوب خواهند شد بابای
کولابی و مقصود علی و میر یوسف آب بارانی و حسین بیک کور و چندی از بردلان ناموس دوست خونبها ساختند
و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و اگرچه شاهم جلایر که سردار فوج برانغار بود از برهم خوردگی خانخانان قراری
دلهای داده اما سید هاشم بخاری و چندی از بهادران جانب جوانغار که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر
مخالف حمله آوردند تا بمدد آسمانی بقول رسانیدند و در وقتی که میان داود و راجه جنگ ترازو شده بود فوج برانغار
همعنان فتح و ظفر رسید و مخالفان از دست از کار باز ماند و یکباره سررشته انتظام غنیم از هم گسیخت و داود در
حیرت افتاد نه دل رفتن و نه پای بودن داشت که ناگاه خبر کشته شدن گوجر بدو رسید ناگزیر خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته بی‌رعبت چه تمام راه فرار پیش گرفت و بهادران لشکر منصور تعاقب شتافته بسیاری از
زهم شمار اعلف تیغ انتقام ساختند و غنایم موفور تصرف اولیای دولت در آمد و بعنایت ایزد متعال بعد از
جهان شکسی چنین فتحی روی داد و خانخانان ترتیب میدان فتح منزل گزیده در گرد آوری مقتولان اسیران
سعی بلیغ بظهور آورده همت کله منار ترتیب فرمود و از همان منزل عرضداشت فتح مشتمل بر غرایب سوانح
و وقایع بدرگاه سلیمانجاه ارسال داشت و چون نوید این فتح بزرگ بمسامع اقبال رسید خاقان ستوده خصال
مراسم شکر و سپاس حضرت ذوالجلال تقدیم رسانیده فرامین مرحمت آمیز به امرای ارسال فرمودند و هر یک را
در خور خدمت و جانفشانی مناصب و مراتب بلند بخشیده بجلایل تفقدات و نوازشات مخصوص گردانیدند و از
وقایع این ایام فوت شدن لشکرخان است اگرچه از زخمی که روز جنگ برداشته بود صحت یافت اما در ایام نقاهت
محافظت احوال خود چنانکه باید ننمود و بقضای ایزد بیچاره نقد هستی در باخت

درین هنگام که باطن اولیای دولت از مژده فتح و نصرت شگفته‌تر از گلزار جنت بود و بهار جهان‌نگار
ظاهر جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص منبسط ساخت و روز بازار عشرت و خرمی گرمی پذیرفت و نیر
اعظم عطیه‌بخش عالم بعد از انقضای هفت ساعت و سی و پنج دقیقه روز جمعه هفتم ذی قعده سال
نهصد و هشتاد و دو هجری به بیت الشرف حمل پرتو سعادت و میمنت افکند و سال سیوم از جلوس ابد
مقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و نشاط آغاز شد و از سوانح اقبال که در مفتتح این سال رایت ظهور
افراشت ملاقات نمودن داود است با خانخانان و در سلک ملازمان عتبه خلافت انتظام یافتن و شرح این
داستان بر سبیل اجمال آنکه چون داود قرار بر فرار داده آواره دشت ادبار شد بصواب دید خانخانان با شاهم
خان جلایر و راجه تودرمل با قبول خان و محمد قلیخان توقبائی و سفید بدخشی و قمر خان و شاه طاهر بدخشی و طایفه
و بسیاری از بهادران پیش جلادت بتکامشی او شتافتند و در اثنای راه جهانبخت بداود دست داد و او را
داشت که با تعلل قلعه کتک را مضبوط ساخته سپاه پراگنده خود را فراهم آورد و اگر لشکر پادشاهی تعاقب نمایند
و استعداد جنگ نماید بمبارزت پیش آید و الا بقلعه کتک در آمده در استحکام آن کوشیده شود و تا آنکه
فرصتی جمعی از اوباش افاغنه برگرد او فراهم آمدند و خاطر ابتر شده او انتظام گونه یافت و از استماع این خبر
در اردوی ظفر اثر بازار اراجیف در اذهان هرزه‌گویی گرمی پذیرفت و راجه تودرمل هر چند بمقدمات بیم و امید
در تسلی و تسکین آن جماعه سعی نمود مفید نیفتاد لاجرم بخانخانان صریح نوشت که بمیامن اقبال روزافزون استیصال
غنیم نزدیک رسیده اگر بامید این مردم گذاشته شود محتمل که کار بدشواری کشد صلاح وقت در آنست که بی
شایبه توقف خود را بلشکر منصور ملحق سازد و در انجام مقصود همت بکار برند که بسیار گذشته و اندکی مانده
خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت کامل نیافته بود بیکاسوار روی عزیمت بدفع اعدای دولت نهاد
و داود از رسیدن خانخانان در حصار حیرت افتاد نه سامان قلعه‌داری و نه قدرت جنگ و راه گریز ناگزیر از راه عجز
در آمد و قلعه فسخ نظام را از دام افتاد که بتدبیر و تطمیع ریش سفیدان ابواب در افغانیه در الصلح خیر را بازد
عمدهای لشکر اتفاق نموده خانخانان را در مقام صلح آوردند اما راجه تودرمل که اخلاص او بی شایبه غرض بود
اصلا بر صلح راضی نمیشد لیکن چون اعتما و اعیان اردو بانجاح بودند سعی راجه نتیجه نداد خانخانان با نخجان

و قتلق قدم را فرستاده ارکان مصالحه را بشرطی چند استحکام بخشید اول آنکه داود آمده تسلیم
نوکری کند و فیلان گزیده خود در پیشکش لایق مصحوب یکی از خویشان روشناس روانه درگاه سپهر اشتباه
نماید و بعد از چند گاه که مصدر خدمات پسندیده شود بدرگاه معلی شتافته سعادت آستانبوس دریابد داود
که کارش باضطرار کشیده بود بقبول این شروط دست منت بر جان نهاده سعادت پذیر شد و روز سیوم اردی بهشت ماه الهی
موافق غره محرم نهصد و هشتاد و دو خانخانان جشن عالی ترتیب داده اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بطلب او
فرستاد تخت در بیرون اردو صفه عالی اساس نهاده مجلس به تکلف آراست و خود با اعیان دولت بدان جا رفته
بر مسند کامروائی نشست و فرستاده‌ها داود را بمجلس آوردند و خانخانان تا سر گلیم استقبال نموده مردمیها ظاهر
ساخت و او شمشیر خود را کشوده پیش خانخانان گذاشت یعنی خود را از سر این کار گذرانیده‌ام و داخل دعاگویان درگاه
شدم خانخانان شمشیر را بملازمان خود سپرده بعد از لحظه از جانب حضرت خلعتی فاخر و کمر شمشیر مرصع داد و در زمره
ملازمان عتبه خلافت سرافراز گردانید و او بسمت مستقر اورنگ سلطنت و مستقبل کعبه مقصود توجه نموده تسلیمات و سجدات
بتقدیم رسانید و شیخ محمد بایزید را که برادرزاده او بود با نفایس امتعه آن دیار و فیلان نامدار و نقود بسیار برسم
پیشکش روانه درگاه معلی نمود و اکثر از روز بخرمی و نشاط گذرانیده در وقت رخصت بعضی از محال اودیسه بتیول او
مقرر نمودند و اکثر اعیان اردو خوشحالیها ظاهر ساختند مگر راجه که اصلا در آن مجلس حاضر نشد و بکره قبول کرد



مقارن این حال خبر شورش کوهره کهات رسید که جمعی از افغانان برگشته روزگار بر سر کوهره کهات قاقشالان
ریختند و آن بیعزت چند دلهای داده باندک جنگی راه فرار پیش گرفتند و افغانان کوهره کهات را متصرف شده
تعاقب نمودند امرای قاقشال تا حوالی تانده نگاه بازپس گردیده و یکجلو راندند خانخانان از شنیدن این خبر
روی همت بدفع مخالفان نهاده و تا حدود مالده و شتافته از انجا مجنون خان قاقشال را با فوجی شایسته بکوهره کهات
فرستاده غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن مجنونخان های بی همت از جای رفت و بحال تباه هر کدام بگوشه بدر رفتند
و مجدداً آنملک بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد و خانخانان عنان فتح و فیروزی معاودت نمود
در اوراق سابق سمت ذکر یافت که
مظفرخان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات بود در هنگام مراجعت رایات اقبال از فتح پتنه بجهت تادیب
و آگاهی او بی آنکه سعادت کورنش دریابد از لکهیان فرحت خان ساخته تسخیر قلعه رهتاس تعین فرموده بودند تا قدر
تربیت و نوازش بادشاهی دانسته از گران خواب غفلت بیدار شود و آن مخلص کاردان نیز نطاق خدمت بر میان
جان بسته بصوابدید خواجه شمس الدین خافی که از مصاحبان صلاح اندیش او بود بتدارک تقصیرات گذشته کوشیده
و پرگنه چوند و سهسرام را که مخالفان در تصرف داشتند بنیروی قدرت و شجاعت از ایشان انتزاع نموده جمعیت شایسته
و استعداد پسندیده بهم رسانید در اینوقت بهادر پسر جبت خان از قلعه رهتاس برآمده خواست که دست بردی بمظفرخان نماید
بقدرت و جلادت تمام بر سر او تاخته سزای لایق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل و اسپ بدست اولیا افتاده پاس حکم آنحضرت
داشته کشیده عنانی بمتابعت فرحت خان و محاصره قلعه رهتاس همت گماشت و چون حقیقت خدمت او بمسامع جلال رسید
فرمان جهانمطاع بشرف ارتفاع یافت که اگر در زودی تسخیر قلعه صورت پذیر باشد میعاد قرار داده تعهد نامه بدرگاه فرستند
والا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده بتنبیه و تادیب افغانان صوبه بهار که مجدداً غبار فتنه و آشوب برانگیخته اند متوجه شود
مظفرخان در برابر عرضداشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری بالفعل مهیا بود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار
گردید و در اندک فرصتی باتفاق محب خان و اوباق عرب بهادر و جمعی از ملازمان منعمخان که بضبط صوبه بهار تعین بودند
تردد شایسته نموده تمامی متمردان آنحدود را سزای لایق داد و هر کدام بطرفی آواره شدند و آدم تبنی و دریا خان
کاسی گریخته بجانب جهارکند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام آنصوبه اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر

مقدم مظفر خان خواسته باشند که دران حدود نقشی اساز د و مظفر خان که هنوز از درگاه جهانگیر جواب
نیافته بود ناگزیر به پرگنه جونده و سهسرام معاودت نمود و در اثنای راه خبر رسید که افغانان بهار این
ان دو پرگنه را متصرف شده اند مظفر خان بعضا د دولت ابد قرین قدم همت پیش نهاده ان دو معموره را
از تصرف غنیم برآورد و بعد از چندگاه باز در صوبه بهار افغانان شورش انداختند و وکلای منعم خان مبالغه تمام
استدعای آمدن او نمودند مظفر خان خدمت صاحب را مطمح نظر داشته و سلوک گذشته را از خاطر ناورده
متوجه آنصوب شد و مجملی از تفصیل آنکه حاجی و غازی نام دو برادر با جمعی از افغانان در ولایت جهارکند اسباب
فتنه و آشوب سر انجام داده قلعه مهیر را که در خیست میان ولایت بهار و جهارکند از عرب بهادر گرفتند و عرب
شکست خورده به بهار آمد و امرای ان صوبه اتفاق نموده به دفع غنیم شتافتند و مخالفان محکمهای کوه را پناه ساخته ایستادند
در یوقت سیصد راجپوت از ملازمان راجه بهکونت داس بی محابا و احتیاط بر فوج غنیم تاختند و دران تنگنای کوه
سر رشته انتظام از دست داده هزیمت یافتند و تخمینا صد نفر از راجپوتان کشته شدند و چون منعم خان ملازمان
خود نوشته بود که تنگری قلی با فوجی شایسته بکومک فرستاده ام تا رسیدن او بجنگ مبادرت ننمایند
امرا توقف داشتند درین هنگام مظفر خان رسید و بدلدهی مردم کوشید و بمقدمات همت بخش سرگرم
کارساخت و خواجه شمس الدین را با جمعی از دلیران رزم جوی تعین نمود که براه نامتعارف شتافته در وقتی
که جنگ ترازو شده باشد از عقب غنیم درآید و خود افواج آراسته بدفع معاندان همت گماشت و باین تدبیر
شکست عظیم بر افاغنه افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام شدند و افواج نصرت قرین تعاقب نموده تا نمستان شتافتند
و در حدود درام پور افغانان برگشته روزگار بجنگ مبادرت نمودند و از جانبین ترددات شایسته بظهور
و خواجه شمس الدین بهمان دستور از عقب غنیم درآمد و سنگ تفرقه در هنگامه مخالفان انداخت و جلال خان بمور
و حسن خان غلزی و جونه که سرگروه اسباب فساد بودند رخت هستی بموج خیز فنا دادند و شکست عظیم بران
مدبران افتاد و مظفر خان با امرای صوبه بهار همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود و هر کدام بجاگیر خود شتافته
آرام گرفتند و مقارن اینحال خبر رسید که قابو دسته اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و امرا در بلده پتنه قرار
آمده از مظفر خان استمداد کومک نمودند و او بی گره خاطر و جبین پیشانی باز متوجه آنصوب شد چون صورت

جانفشانی و اخلاص او بر مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو افگنده بود در اثنای راه بورود فرمان عاطفت و
نوازش مستظهر و قوی دل گردید سرکار حاجی پور که سابق به میول محمد قلیخان برلاس مقرر بود از دیوان اعلی
باو عنایت شد و او در غایت جلادت و استعجال بلشکر ملحق گشت و فی الفور آب گنگ را بکشتیها عبور
نمود درین وقت نوشتهای خانخانان در پی رسید که عزیمت الصعب تصمیم یافته و عنقریب با فوج ستاره
بشما ملحق میشوم زنهار که تا رسیدن من بجنگ مبادرت ننمایند امرا فسخ عزیمت نموده عنان باز کشیدند و
مظفرخان هرچند بمقدمات بیم و امید ترغیب جنگ نمود نتیجه نداد مقارن این خبر آمد که تا خانخانان هنوز از فتح
موسی بی و شهبازخان غلزی و سلیمان بواره و بهار برای پاسبانی از فتنه جویان بر سر حاجی پور ریخته میر محمود سکولی
را که از جانب مظفرخان بسقداری انجا تعین بود کشته اند و با او جمعی کثیر بقتل رسید مظفرخان دفع این
فتنه را بر دیگر مطالب مقدم داشته با خداداد برلاس و عرب بهادر و خواجه شمس الدین خافی و جمعی از ملازمان خاصه
خود بصوب حاجی پور فرستاد و با وجود موسم باران و طغیان آب و کثرت مخالفان خواست که از دریای گنگ
گذشته حاجی پور را مستخلص سازد لیکن چون جمعیت افغانان بسیار بود و در برابر از گذشتن متعذر بلکه محال
می نمود درین وقت بتائید اقبال روز افزون او دیگر زمینداران تیارن در سلک دولتخواهان سعادت پذیر شده و
چنان ظاهر ساخت که بالا رویه دریا گذریست که جمعی از خویشان من در انجا متوطن اند و کشتی بسیار هم میرسد
صلاح وقت انکه فوجی از مردم کارطلب تعین شوند که شبا شب انجا رسانیده از آب گذرانند و چون این مردم
نزدیک رسند شما با این جماعه روبروی غنیم جنگ کنان عبور نمایید بنابرین رای صوابنما سه صد جوان جریده
بسرکردگی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر بدانجانب فرستادند و قاصدان تیزرو تعین شدند که پی در پی خبر رسانند
و بعد از طلوع نیر اعظم بتحقیق پیوست که آن جماعه از آب گذشته بغنیم نزدیک رسیده اند مظفرخان و خواجه شمس الدین
و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت بر کشتیها نشانده در برابر غنیم روان ساخت و مخالفان تیره روزگار
به تیر انداختن و بندوق زدن ایستادند درین حال آن فوج نمایان شد و آواز کوس و کورگه بمسامع اهل خلاف
گشت ناچار دل از دست داده راه فرار پیش گرفتند و بهادران تیغ آزمای از عقب درآمده بسیاری را
برخاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان متصرف دلاوران فیروزی نشان درآمد و حاجی پور مستخلص گردید و از

ظهور این فتوحات بی نام و آوازه مظفرخان در آن ملک بلند شد و پایه قدر و منزلت او ارتفاع یافت
و بهر طرف که روی همت نهادی دیگر مراد باستقبال شتافت تا آنکه خبر رسید که در اطراف آب سند
کنک جمعی از افغانان فتنه جوی مثل فتح خان موسی زئی و جلال خان علی زئی و سلیمان تره هیته فراهم آمده اساس
شورش و آشوب سرانجام میدهند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی دفع اینها همت گماشت و چون کنار دریای
مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شد که تحقیق معبر و تشخیص گذر نماید در حال قریب
دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران تیز جلو با شتاب از عقب مظفرخان
اسپان از آب رده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب ارغنان شتافتند
مظفرخان نیز از کمال جلادت و تهور بایکی همت در آن رود بفوج پیش ملحق شد درین وقت کومک افغانان
رسید و همه یکبار جلو گردانیده رو بجنگ آوردند و از هجوم مخالفان و بی توزکی مردم که در وقت گذشتن
آب ترتیب سپاه قطع شده بود اکثر سپاهیان دو خود را روی ناموس باز گردانیدند و بسیاری از سپاهی اسپ
خود را در آب رده غرق موج خیز فنا شدند نزدیک بود که مظفرخان نیز باضطراب خود را در آب اندازد خواجه شمس
الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بکومک
رسانند غنیم هجوم آورده تعقب شتافت که شاید دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسید خواجه شمس الدین
و حاجی پهلوان و عرب و چندی از بهادران جان نثار به کمانداری ایستاده افغانان را تا آن قدر معطل میساختند که مظفر
خان قدری راه طی میکرد تا آنکه روز باخر آمد و کار بر دولتخواهان تنگ و تیره شد درین حال اقبال لایزال
خاقان ستوده خصال بفریاد رسید و خداداد و لالس و مهر علی بیک برخی با سیصد کس از مجاهدان عرصه همت
بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق خسته و زبون شده بود و قدرت محاربه و مقاتله
نداشت آن فوج تازه زور در رسید و تایید غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال وزید و مخالفان سر در گریز
نهادند تا مقام منتابو ر ده راه شبستان اوج باز پس گرفتند و بعد از چندی که کسی خبر فتحی منصب اولیای دولت شد و
روز دیگر بر نگاه افغانان ریخته غارت عام فرمودند و غنیمت نامحصور متصرف بهادران لشکر منصور افتاد و بهمت
یافکان تباه بنوار پناه برده باصلاح احوال خود دیر در خیستند و باز در اندک فرصتی هجوم اوباش شد و مظفرخان

مراعات حزم و احتیاط نموده بر جناح استعجال بدافعه آنها نهضت فرمود و از آب گنگ گذشته در سطحی که
یک طرف آن متصل باب مذکور بود و جانب دیگر جهیله و خلاب عظیم داشت فرود آمد و همت در جمع سپاهی
و استعداد آلات قتال گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال صفوف نکبت مآثر ترتیب داده منزل گزید اما
از استحکام جا قدرت آن نداشت که با جرات و تهور پیش نهد چون روزی چند برین و تیره گذشت اکثر
زمینداران اطراف نطاق دولتخواهی میان جان بسته بلشکر منصور پیوستند و جمعیت شایسته فراهم آمد و اولیای
دولت پل مستحکم ترتیب دادند ولیکن بنا بر احتیاط که مبادا در وقت عبور لشکر منصور انتظام ساقط گردد و از
بی توزکی افواج نقش بر وفق دلخواه ننشیند قرار یافت که شب جمعی از مردم بر آن طرف پل خندق زده
بناهی سازند که در حصار آن تسویه صفوف پرداخته با انتظام شایسته متوجه جنگ شوند خواجه شمس الدین آن
خدمت را بر همت و فرصت خود لازم شمرده بند و بست آن انجام نمود و مخالفان سیاه باطن با یکدیگر قرار دادند که
دایره را خالی ساخته در گوشه بر کنجی شده باستند و چون بهادران عساکر اقبال غنیم را گریخته خیال کنند و در اردو
بتاخت و تاراج مشغول شوند در آن غفلت و بی توزکی دست برد عظیم نمایند مظفر خان شرایط حزم و احتیاط
داشته جمعی کثیر از سپاهی و بازاری را تعین فرمود که در آنوقت بتاخت و تاراج اشتغال نمایند و خود با مردم
چند آماده باشد و در وقت ضرورت بتازد مخالفان از تدبیر آگاهی نیافته ترک آن حیله و خدیعت نمودند
مظفر خان جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان یکبار هجوم آوردند و پیاده های که در پیش بودند دل از پای
داده روگردان شدند و از برگشتن اینها اکثر مردم را همت یاوری نکرد و از عاقبت سراسیمگی قریب صد سوار
در موج خیز فنا فرو شدند اما خواجه شمس الدین و خداداد برلاس با چندی از مردم روشناس در آن محل دل بر ثبات همت
قایم داشته به تیراندازی پرداختند و دو سه مرتبه غنیم را برداشتند و بار سیوم که کار بر دولتخواهان تنگ رسیده بود
از غیب تیری به اسب حسن خان رسید و بر زمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد و بهادران از عرصه فیروزی در حصار
حمایت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت مظفر خان ترک صبر نموده با کمال تهور و جلادت از آب
گذشت افاغنه برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند مظفر خان با دل قوی و
عزم درست تعاقب نمود و غنیم در نهایت غفلت بحفر خندق و استحکام حصار اشتغال داشت که لشکر

منصور نزدیک رسید و مظفر خان خداداد برلاس و جمعی را بجرات اردو گذاشته بسرعت هرچه تمامتر بر
انها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانید و رایت استیلا و اقتدار برافراخت
وان بیدولتان سر از پا نشناخته راه هزیمت پیش گرفتند و بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته بسیاری از جوان
گرفته ها را بخاک هلاک انداختند و دران زد و خورد حاجی پهلوان سر تاجخان پوار را بریده آورده و جمال غلزی زنده
بدست افتاد و اولیای دولت را فتح عظیم روی داد اگرچه دران شب بنابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفر خان
و اعیان لشکر بر سر منازل انها نتوانستند رفت و جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بآن زمین رسانیدند
غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح آن مظفر خان بمعاودت شتافت و پیش از وصول او جنود اقبال مخالفان گریخته
حال در کمال سراسیمگی و اختلال خود را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا شدند و جمعی هم جانی بساحل نجات رسانیدند
و مظفر خان با سایر دولتخواهان همعنان فتح و فیروزی معاودت نمود و مقارن این حال خبر رسید که ستری
جهتری دو برادر فتنه سرشت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته ولایت یکروه را بتصرف آوردند و آن
ولایتیست معمور سی کروه در طول و بیست کروه در عرض و محاذی مونگیر واقعست و دریای گنگ از میان دو معموره
میگذرد و چون مظفر خان بر حقیقت حال آگاهی یافت خواجه شمس الدین خداداد برلاس و میرزا جلال الدین
و نبیا خان و تکری قلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش
لازم شمرده و مخالفان نیز صفوف آراسته قدم جرات و جسارت پیش نهادند و جنگی عظیم در پیوست و بهادران
نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی داده خوب تاختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمعی کثیر
بقتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته آواره دشت گمنامی شدند و آن ولایت
زیر تصرف اولیای دولت درآمد و چون قبل ازین بخانخانان حکم شده بود که هرگاه صلاح داند مظفر خان را بدرگاه
فرستد درینولا که او شمشیرهای نمایان زده مصدر فتوحات عظیمه شده و چاچرجن ملک بهار از خس و خار ارباب
خلاف خالی گردید وقت آن در رسید که از محنت و تردد آسوده نفسی راست سازد و تمتع از آن ملک
معمور برگیرد خانخانان بنابر حسد و تنگدلی نخواست که بیش ازین دران جا بوده باشد و مکتوبی بنام او
نوشته رخصت درگاه فرمود و مظفر خان نه راه رفتن و نه روی نمودن داشت که درین اثنا عاطفت بادشاهی

دستگیری او فرمودند و فرمان مرحمت امیز رسید که از گذر چوسا تا دربند گدهی بعهده ضبط او مقرر شد
باید که بانتظام آن صوبه سرگرم خدمت بوده اگر خانخانان رخصت درگاه نماید تا فرمان طلب نرسد اراده دریافت
آستانبوس بخاطر راه ندهد   درینولا که مستقر اورنگ خلافت بوجود جهان
افروز حضرت خاقانی ارتفاع آسمانی داشت صادقخان بسجده کریاس فلک اساس ناصیه سعادت روشن ساخت
وصد زنجیر فیل بعنوان ارمغان فیل خاصه که در یورش بلاد شرقی لسبیل فدا داده بود از نظر اشرف اقدس گذرانید
و عاطفت پادشاهی غبار خجالت و ندامت از چهره اخلاص او پاک ساخته باقسام مرحمت و نوازش شرف
اختصاص بخشید و از وقایع این ایام تربیت فرمودن امرای گجراتست در عرض سوانح گجرات سمت ذکر یافته
که بعد از فتح اعیان آن ملک را بتسلی قدر و منزلت مستمال عواطف خسروانه فرمودند و چون باطن ایشان
الوده بانها با ظاهر عام فریب موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت بداندیشی و ناراستی آن جماعه بر پیشگاه
معدلت به ثبوت پیوست و تا حال به نتایج اعمال خود مبتلا بوده روزگاری بنکال و نکبت متکدر میگذرانیدند
درینولا خاقان ستوده خصال آثار ندامت و انفعال از ناصیه حال آن طایفه دریافته بنظر مرحمت و نوازش
مخصوص گردانید و اعتماد خان که بعقل معاش و جوهر فهم و وقوف کار امتیاز داشت بسربراهی مهمات دربار
محل و نظارت خزانه جواهر مرصع آلات سرفراز شد و الغخان حبشی بمنصب لایق و جاگیر موافق اختصاص یافت
و ملک شرق بحکومت تهانه غیر ممتاز گردید و وجیه الملک بضبط بعضی خالصات گجرات تعین گشت و از سوانح
برهم خوردگی احوال حسن خان و بجزای اعمال گرفتار شدن و از گرانی وجود سبکبار رسیدن در اوراق سابق
نگاشته کلک بیان گردید که حسین خان ز اسودرش مزاجی بهم رسیده در یورش بلاد شرقی از سعادت ملازمت
تقاعد جست و جاگیر او از دیوان اعلی تغیر شد و چون موکب اقبال از آن سفر عنان معاودت معطوف داشت
در حوالی دهلی خدمت اوی را بیاد آورده بملازمت حاضر فرمودند و بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده
دستوری دادند که بمحال جاگیر خود شتافته بخردی در اصلاح احوال خود کوشیده بملازمت آید و چون از
بساط قرب جدائی گزیده بتاخت و تاراج اطراف و نواحی دست تعدی دراز ساخت و غارت کنان بصوب
سنت پور که از سرکار کماون است شتافت و در آنجا جنگ بی تورک کرده شکست یافت و از تیر

زخمی شد چون شورش مزاج و ویرانی احوال او بمسامع جلال رسید صادق خان را با جمعی از سادات بارهه
و امروهه تعین فرمودند که آن بسته بادهٔ جنون را بدرگاه معلی حاضر سازند از استماع صیت سطوت افواج
قاهره شورش دماغ او تسکین پذیرفت و از بدمستیهای نشه خبط بهوش آمد و جمعی از اوباش که بر
گرد او فراهم آمده بودند هر کدام بطرفی آواره شدند بصلاح خیرخواهان خود چنین قرار داد که براه دریا خود را
بمنعمخان رساند و او را وسیله استشفاع جرایم سازد در وقتی که از حدود دکده بکشتی سوار شد متوجه مقصد بود
که بندهای پادشاهی در قصبه مارهره باو رسیده همراه بدرگاه آوردند و حسب الحکم در منازل اگره که داشته متوجه
عتبه قدسیه شدند و بعد از اندک وقتی بهمان زخم در اگره رخت هستی بربست و درین سال حکیم ابوالفتح
و حکیم همام و حکیم نورالدین محمد پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوسی دولت
جاودانی یافتند چون مولانا عبدالرزاق گیلانی در زندان شاه طهماسب شکنجه و بعد نقد هستی باز رخت
سعادتمند او متوجه درگاه خلایق پناه گردیدند و تربیت و نوازش خاقانی بمستان مخصوص گشته کامیاب
مرادات ظاهری و باطنی شدند اگرچه هر سه برادر بجودت طبع و حدت فهم و کمالات صوری و معنوی استقلالی
داشتند اما حکیم ابوالفتح شاسیکی دیگر داشت گویند که چون در مشهد مقدس بملازمت سلطان ابراهیم میرزا
رسیده اند خواجه حسن شاهی از میرزا پرسید که پسران مولانا عبدالرزاق چون دریافته میرزا فرموده اند که
حکیم ابوالفتح شاسیکی وزارت پادشاه عظیم الشان دارد و حکیم همام مصاحب نیک است و حکیم نورالدین
جوان قابلست اما آثار خبط از ناصیه حال او هویداست و چنانچه اصابت ادراک عالی در مجلس اول تفرس
نموده بود عیان قابلیت این سه برادر بر محک روزگار پدیدار آمد رتبه حکیم ابوالفتح در ملازمت حضرت
خاقانی از پایه وزارت و وکالت در گذشت و حکیم همام از جمله مصاحبان و مقربان مهم شناس شد
و حکیم نورالدین بهمان حال بوده تا ازین عالم انتقال نمود و همه احوال حکیم ابوالفتح و برادرش بجای خود انگاشته
کلک بیان خواهد شد

چون سواد اعظم هند و ستان بنور
اقبال خاقان ستوده خصال دارالامان گردید و معموره گجرات بنظم اولیای دولت زیب یافت ازین دیار آراستگی
و اکثر بنادر بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد جمعی از پرده نشینان بارگاه خلافت که همواره

آرزوی زیارت اماکن متبرکه در خاطر داشتند و حصول آن امنیت بجهت ناایمنی راه در جلوه‌گاه مراد جلوه
نمی‌داد در این وقت عزیمت این سفر میمنت اثر تصمیم یافت و حضرت عصمت قباب عفت نقاب صدرنشین حجله
سلطنت و خلافت عمه خاقان سپهر حشمت گلبدن بیگم و نقاب‌آرای بارگاه عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و حاجی
بیگم و گلعذار بیگم صبیه میرزا کامران و سلطان بیگم منکوحه میرزا عسکری و ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم
و گلنار آغاچه حرم حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه و بی بی صفیه و بی بی سرو سهی و شاهم آغا حرم جهانبانی
جنت آشیانی و سلیمه خانم صبیه حضرت خواجه جان نزاد و راحله توفیق محمل همت بستند و حکم شد که متصدیان اشغال
سلطنت سامان سفر بر وفق دلخواه نموده مبلغ وافر بجهت خیرات و نذورات همراه ایشان زنند و قرار یافت
که باقی محمد خان و رومی خان و عبدالرحیم بیگ بطریق بدرقه تا ساحل دریای شور در خدمت باشند بعد از ایام
حاجی حبیب الله کاشی را به بندر گووه رخصت فرمودند که نقد وافر با اقسام اجناس که مردم آن دیار بکار طلبند
همراه برده نفائس و نوادر آن ملک بهم رسانند و از هنرمندان نادره کار که مخصوص آن دیار باشند دلاسا نموده بدرگاه والا
آورد و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از گجرات و برهم خوردن احوال او در سنوح آنکه میرزا سلیمان
از بدخشان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد حکم شد که خان اعظم نیز درین مجلس عالی حاضر شود و از طریق
دلجوئی و اعتذار بدریافت زمین بوس شتافته پیش از رسیدن میرزا دولت ملازمت دریافت و رای جهان آرای حضرتین
تقاضا فرمود که چون داغ قرار یافته منتخب خان اعظم که سرگروه امرای عظام است بانقیاد حکم اشرف مبادرت
نماید تا دیگر از امثال چون و چرا نباشد و سررشته داغ انتظام یابد و او از کمال بدخوئی اعتماد در سر تنهائی که
خویش سر از فرمان پیچید و هر چند حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی نصایح ارجمند و دلایل خرد پسند خواندند
که او را از خودرائی و جهالت باز آید نتیجه بر آن مترتب نشد و بادشاه حقایق آگاه معالجه کار او منحصر درین دانسته
روزی چند از نظر مرحمت اثر انداخته تغافل فرمایند تا شورش دماغ او تسکین پذیرد و قدر عاطفت آنحضرت شناخته
در مقام ندامت و معذرت در آید او نیز از غایت بی‌نیازی و استغنا ترک اسباب امارت و لوازم امارت نموده
مجردانه در گوشه باغی که متصل بمنزل او در آگره ساخته بود منزوی شد و مدتی در آنجا بسر برد تا آنکه بندگان حضرت نقوش
ندامت و خجالت از صحیفه پیشانی او خوانده مشمول عواطف بیدریغ ساختند و مجدداً اسباب امارت و حشمت ارزانی

داشته صوبه بهار را بتیول او مرحمت فرمودند و بدان صوب رخصت یافت چنانکه شرح آن بجای خود در قسم دوم
کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزالملک و قاسم خان کوه بر و سید محمد مکی
و بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه که در انضباط حکم داغ تقلید خان اعظم نموده بودند از درگاه معلی نامزد
منعم خان فرستادند که هر جا و هر قدر که او مناسب داند جاگیر تنخواه نماید

ازان باز که حضرت علیین آشیانی فردوس مکانی بابر بادشاه انارالله برهانه ولایت بدخشان را بمیرزا
سلیمان مرحمت فرموده بودند همواره لوازم اطاعت و مراسم انقیاد بجای آورده در آن ملک مرفه الحال و فارغ البال
روزگار بسر می برد تا آنکه در آغاز جلوس ابد مقرون خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را بعقوق مبدل ساخته
باغوای حرم بیگم اراده گرفتن کابل پیشنهاد خاطر حق ناشناس گردانید و مکرر لشکری بر آن صوب کشیده و
ناکام معاودت نموده چنانچه شرح شمه ازان در اوراق سابق سمت گزارش یافته حرم بیگم در مزاج میرزا سلیمان
تصرف و تسلط عظیم پیدا کرده مدار حکومت و حل و عقد آن ولایت بر رای خود گرفته بود و نفس الامر آنکه سخت
عورت رشید بود و کارگزار بعد ازین اتفاق چنان شد که محترمه خانم دختر شاه محمد سلطان کاشغری
که در حباله میرزا کامران بود از کابل عزیمت کاشغر نمود و چون به بدخشان رسید میرزا سلیمان از روی ازدواج
او بخاطر گذشت در مقام خواستگاری شد حرم بیگم بفنون استادی پیش دستی نموده خانم را بمیرزا ابراهیم
پسر خود عقد بست و از جهت میان خانم و بیگم نقار خاطری بهم رسید و معهذا اعیان بدخشان از تسلط
بیگم زخمهای کاری در دل داشتند و انتظار فرصت میجستند تا آنکه درین عرض بیگم را با حیدر علی بیک که از
دوستداران او بود غبار آلود تهمت ساختند و میرزا ابراهیم بمقتضای صغر سن و بی باکی غروری درین معامله ناکرده آن
بیگناه را از هم گذرانید و بعد ازین خود در ندامت افتاد و بیگم چنین زهرابه بلا را فرو خورده دندان بجگر نهاد و بعد از
اندک فرصتی سانحه دلخراش میرزا ابراهیم روی داد چنانچه پیش ازین رقم زده کلک بیان گشته و مصیبت میرزا
بر خاطر بیگم سخت گرانی کرده بود ازان ماتم بر نیامد و از میرزا ابراهیم پسری ماند میرزا شاهرخ نام و بیگم پیوسته
خانم را مطعون شآمت قدم میداشت و در خلا و ملا سخن میرود میخواست که خانم بتنگ آمده راه کاشغر
پیش گیرد و میرزا شاهرخ را در دامن عزت خود تربیت نماید و خانم ازین رهگذر بغایت ملول و آزرده خاطر

میسر نیست تا آنکه میرزا شاهرخ بحد بلوغ رسید و اکثر اعیان بدخشان و ارکان دولت میرزا
سلیمان که از بدسلوکی و بدمعاشی بیگم بجان بودند از میرزا سلیمان رو گردان شده میرزا
شاهرخ را بسرکردگی برداشتند و بعد از رد و بدل بسیار قرار یافت که ولایتی که در تصرف میرزا
ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و میرزا سلیمان ناچار باین استحقاق رضا داد درین وقت حرم
بیگم رخت هستی بست و میرزا سلیمان از آنچه بود زبون تر شد و بظاهر عزیمت زیارت
خانه مبارک پیش نهاد خاطر ساخته ولایت را بمیرزا شاهرخ واگذاشت و همگی مقصد آنکه
بکابل آمده باستعانت میرزا حکیم بدخشان را از تصرف معاندان برآرد چون بکابل رسید
میرزا حکیم چنانچه باید و لایق حال جانشین باشد پیش نیامد و ازان اراده مایوس
گشته صلاح کار منحصر دران دانست که روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد و به نیروی
اقبال و کومک خاقان ستوده خصال بر حصول مقاصد و مطالب دینی و دنیوی
کامیاب گردد لاجرم از میرزا محمد حکیم استدعای کومک نمود که او را از منازل مخوفه
گذرانیده بکنار آب سند رسانند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف بر کوتاهی کرده و بلکه بیم
بخاطر آورده جمعی را همراه ساخت که از منزل اول باز گردیدند ناگزیر میرزا سلیمان نیز از دور اجل
توکل روی امید براه نهاد تا کنار آب سند چند جا با افغانان که سر راه گرفته بودند مبارزتهای نمایان
کرده زخم تیر برداشت و چون بساحل نیلاب رسید عرضه داشتی مشتمل بر سوانح و حوادث روزگار
بدرگاه معلا ارسال نمود و مضمون عرضه داشت آنکه نبیره ام شاهرخ بمقتضای وضع روزگار در مقام عقوق
و عصیان شده قصد حیات من کرد بنابران بدخشان را گذاشته بکابل آمدم بگمان آنکه شکستگیها تدارک
یابد و جراحتها التیام پذیرد محمد حکیم در مقام قصد عرض شد التماس مدد نمودم که خود را از مهالک
و مخالف بگذرانم و بامداد و کومک او بدرگاه جهان پناه رسم در الحاح این مطلب مختصر هم بطرافت
پیش آمده چندی را همراه ساخت که از منزل اول باز گردیدند چون امروز درگاه عالیجاه ملجا و امیدگاه
سلاطین روی زمین ست و مرا بغیر این آستان پناهی نیست بامید عنایت پادشاهانه آمده ام چون از قسم شکستگی

وهدایا بچیزی دیگر دسترس نبود دو راس اسپ از خانه زادان فرستاده ام که عریضه بیک خالی نباشد
فرستاده مرزا سلیمان سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بدیع گردید و عجالت الوقت خواجه آقا جان
خزانچی را با مبلغ پنجاه هزار روپیه و اقسام اجناس نفیسه و اسپان تهیه دار از عراقی و راهوار و خیمه و بارگاه
و سایر اسباب حشمت و جاه رخصت فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه بهگونت
داس با جمیع امرای پنجاب باستقبال مرزا شتافته لوازم ضیافت و مراسم خدمت بجای آورند هنوز
مرزا از آب سند عبور ننموده بود که خواجه آقا جان با فرستادهای درگاه برسیدند و نوید عاطفت و مرحمت
بادشاهی رسانیدند و چون از آب گذشت راجه نیز بملازمت مرزا سلیمان پیوست و خاطر برهم خورده اورا
بانواع دلجویی و کرم خوبی منبسط و مطمئن گردانید و از انجا با عزاز و احترام تمام بدار السلطنة لاهور
آورده بر جناح استعجال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت و تا نواحی دار الخلافة فتحپور بهر منزل
که میرسید امرای عظام و حکام بلاد باستقبال شتافته ضیافتهای لایق و پیشکشهای درخور
از محال متعلقه خویش میگذرانیدند و چون مستقر اورنگ خلافت نزدیک رسید حکم شد که
شهر را آیین بندی نمایند و ارکان دولت و اعیان سلطنت فوج فوج و جوق جوق در نهایت تجمل
و آراستگی بخدمت مرزا رخصت یافتند و بعد از زمانی حضرت خاقانی با شکوه آسمانی و
باقبال صاحب قرانی بر سمند دولت سوار شده بادشاهزادهای عالی مرتبت و امرای
سلاطین حشمت و مقربان بساط عزت برسم استقبال شتافتند و حکم شد که از
در دولتخانه تا سه کروهی شهر دو طرف فیلان نامی بسلاسل طلا و نقره
و جلهای دیبا و زربفت آراسته نگاه دارند و میان هر دو فیل یک ارابه یوز با پشتهای مخملی و زربفت
و زنجیرهای طلا و نقره و قلادهای مرصع باز دارند و تواچیان بهرام نظام و یساولان صاحب اهتمام بر جانبین
ایستاده نگذارند که احدی قدم از پیش بیرون نهند و تزیین ساقط گردد و بنا بر رسم دستگاه دولت را که شکوه
رزم و طمطراق بزم را در یک مجلس بروجه کمال جلوه ظهور بخشد و بیننده را یکبار استعداد تماشا این دست داد
بی اغراق و مبالغه بزمی آراستگی یافت که چشم روزگار در آیینه خیال مثال آن مشاهده ننموده بود



جون نظر میرزا سلیمان بران مظهر انوار الهی افتاد از پرتو شکوه بادشاهی خود را از اسب انداخته بادای
کورنش و تسلیم پرداخت و آنحضرت بمبالغه‌های تمام منع فرموده بجهت سرفرازی او از اسب فرود آمدند و میرزا را در آغوش
مرحمت گرفته تفقدات گوناگون از حضیض عجز و نیاز باوج عزت و امتیاز رسانیدند آنگاه بهمعنان اقبال جولان فرموده متوجه
دولتخانه شدند میرزا سلیمان درهمین نهضت قرین آنحضرت عز همعنانی گرفت و میرزا عبدالله که از اهل توره بود بر
یسار ظفر نگار سعادت همراهی یافت و چون بدولتخانه نزول اجلال اتفاق افتاد دست دریا نوال بانعام و ادرار
گهربار ساخته میرزا را با جمعی که همراه آمده بودند بزر و اسپ و خلعت پیرایه امید ساختند و همدرین مجلس بنوید عنایت
بدخشان و وعده کومک لشکر مستظهر و مستوثق گردانیده حکم فرمودند که خانجهان حاکم لاهور را با عساکر پنجاب رخصت
میفرمائیم که تمام بدخشان رسانیده و بحکومت آنجا ممکن ساخته معاودت نماید میرزا ازین نوید عنایت کامیاب
خواهش گشته تسلیمات بجای آورد و از سوانح آمدن راجه تودرمل است از بنگاله چون ممالک شرقیه بیمامن اقبال
روزافزون انتظام شایسته یافت راجه حسب الحکم بدرگاه معلی شتافته پنجاه و چهار زنجیر فیل نامی که از فتوحات
آن ملک بدست آورده بود با دیگر نفایس و اجناس پیشکش گذرانید و مشمول جلایل مراحم خسروانه گردید و بمنصب اشرف
دیوانی بعهده کاردانی او تفویض یافت و از کمال وقوف و بی غرضی و دولتخواهی در اندک زمانی بعالی رتبه
وزارت کل و وکالت مستقل تصاعد نمود و همدرین ایام ولایت کره از تغیر رای حسن بصادق خان مرحمت فرموده
قلعه جباره را با توابع برای حسن عنایت نمودند و از وقایع آمدن معصوم خان کابلیست بدرگاه سلیمانجاه واو از سادات
تربت خراسانست عمش میر عزیز در ملازمت حضرت جنت آشیانی بمنصب وزارت رسیده بود و خود با میرزا محمد حکیم
نسبت کوکلتاشی داشت و از فرط شجاعت و کاردانی و عقل و تدبیر در ملازمت میرزا ترقی کرده بود و خواجه حسن نقشبندی
که مدار علیه ایشان بود بنا بر حسد و توهم دور از کار در مقام استیصال او شد معصوم خان بمقتضای وقت و مراعات جهت
حزم و احتیاط دل از خدمت میرزا برگرفته روی امید بدرگاه معلی نهاد و بانواع مراحم و نوازش سرفراز شده
صوبه بهار یافت و درینولا میر سید محمد میر عدل که از سادات هندوستان در کمال فضیلت و شجاعت اختصاص
داشت بایالت بهکر خلعت امتیاز پوشید و از سوانح شهادت یافتن جلال الخان قورچی است او از معتمدان الخان
بکومک لشکر سوانه تعین فرموده بودند بحسب نوشت دیعیداس که از عمدهای حیدرسین بود درمنزل جلال الخان را

دیره شمال خان تصور نموده بر سر او ریخت و جلال خان بی توقف تیغ و ساز جنگ مردانه دست و بازو داده نقد حیات بسپرد
و چون خبر شهادت او بمسامع جلال رسید بر خاطر قدردان آنحضرت سخت گران آمد و سید احمد خان و سید
هاشم و جمعی از سادات بارهه باستیصال آن مقهوران برگشته روزگار تعین شدند و رستادها ترددات پسندیده
ظاهر ساخته بسیاری از کفار شقاوت آثار را بزخم تیغ صاعقه بار بدار القرار فرستادند

در سنه الاموقف عرض رسید که منعم خان در بنگاله باجل طبیعی ودیعت

حیات سپرده و داود نقض عهد نموده اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته و امرای آن صوبه چون سر را متشخص معین ندارند
تزلزل تمام در ارکان همت انها راه یافته تا و هر کدام جائی جستی در آکنده اشتهای جنگ ترک نام و ننگ نموده اند و
شرح این داستان بسم اجمال آنکه چون داود و آمده منعم خان از دید فتنه کهوره کهات و غیره فرو نشست و شهر گور که در
زمان سابق حاکم نشین دار الملک بنگاله بود و بکهوره کهات نزدیکی داشت آباد ان ساخته در تعمیر قلعه و عمارات قدیم
همت گماشت تا ابواب شورش و فساد یکبار فرو نشیند و مقرر نمود که مجموع امرا و سپاه که در تانده و غیره بودند
آمده انجا آباد ان شوند و چون شهر گور که بتخصیص گورست سالهای سال ویران بوده و آب و هوای انجا بخواص
سمیت بهم رسانیده از فرط عفونت بیماری عظیم در عموم خلایق شایع شد و هر روز جمعی کثیر رخت هستی بعالم
بقا می کشیدند چنانچه از مردم اعیان اشرف خان و حیدر خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و لعل خان بدخشی
و حاجی جان سیستانی و هاشم خان و محسن خان و حاجی یوسف خان و قند و دیوانه و میرزا علی خان و ابو الحسن و شاه طاهر
و شاه خلیل و بسیاری نقد حیات در باختند و معهذا منعم خان ترک آن عزیمت نمیکرد و هر چند خیر اندیشان او بوجوه
معقول خاطر نشان مینمودند سودمند نمی افتاد اگر چه این سال در تمام دیار شرقی تند باد فنا در بنیاد هدم
ارکان وجود دامیده لیکن در شهر گور شدت طوفانی ظاهر میساخت و از غرایب آنکه با وجود آنحال غبار آسیبی
بر دامن منعم خان نمی نشست تا آنکه خبر فتنه انگیزی جنید در صوبه بهار شیوع یافت و منعم خان از دست او برتر آمدن
بهم رسید و از انجا بعزیمت بهار متوجه شد و چون تانده آمد مزاج او از مرکز اعتدال انحراف نموده ده روز در
بستر بیماری افتاده روز یازدهم ودیعت حیات سپرد اگر چه اولیای دولت شاهم خان از ان سرداری کردند و اعتماد
خان خواجه سرا که بعقل و تدبیر امتیاز داشت سر راهی مهمات ارتش خود گرفت لیکن از اطراف گرد شورش

برخاست و بی اتفاقی اعیان لشکر مزید علت شده داود داراشنیدن این قضایا نقض عهد نموده یکباره
آزرم از پیش رو برگرفته تخت نظر بهادر را در قصبهٔ بهدرک محاصره کرد و تعهد و پیمان آورده از هم گذرانید دیگر
امرا تهانجات را گذاشته روی بتانده نهادند و در سوء وقت عیسی زمیندار بر سر شاه بردی که داروغهٔ توپخانه بود آمد
اگرچه او ماهی همت افزوده علم نصرت برافراخت لیکن از فرط توهم نتوانست در آنجا بود داد و نیز مرا بود و چون
مردم را از آب و هوای آن مملکت توحش و توهم عظیم دست داده بود و سرداری که انتظام لشکر تواند نمود در میان نبود
مردم اصلا دل نهاد آن ملک نشدند میخواستند بهر حال خود را به بهار رسانند در توقف و تعلل قدم سوم قدم
کنان حیله‌ای ظاهر ساخت و خبرهای ناخوش از حضرت خاقانی شهرت داد و همین بیشتر موجب تفرقهٔ مردم شد
و چون این سوانح بمسامع جلال رسید رای جهان آرا که انتظام بخش سلسلهٔ صوری و معنوی است چنین تقاضا نمود که
ولایت بنگاله را به میرزا سلیمان مرحمت نمایند تا در آن ملک معمور تدارک ایام ناکامی نموده سامان شان بهم رسانید
و بعد از آن اگر آرزوی تسخیر بدخشان داشته باشد بأحسن وجهی صورت خواهد یافت میرزا سلیمان که همگی همت مصروف
به انتقام میرزا شاهرخ داشت و علو مقصدش منحصر در حکومت کوهستان بدخشان بود از نوید این عطیهٔ عظمی منکسر خاطر شد
بلکه آثار ملالت و نارضامندی ظاهر ساخت و خاقان گیتی ستان لی روی خاطر او فرموده زیاده برین تکلیف ننمودند
و از آنجا که بر ذمت فرمان روایان روزگار و سلاطین ذوی الاقدار واجب و متحتم است که اهم را بر مهم مقدم داشته
در اطفای نایرهٔ فتنه و آشوب و اصلاح ارکان کهیهای ملک تساهل و تغافل جایز ندارند لهذا خانجهان از امرای کبار
که بکومک میرزا سلیمان نامزد شده بود به حکومت صحرا آن ملک بنگاله تعین فرمودند و بانواع تفقدات و اقسام تلطفات
شرف اختصاص بخشیده راجه تودرمل را که از مخلصان کاردان و فدائیان جان‌فشان بود به همراهی او رخصت کردند و حکومت
ولایت پنجاب از تغیر او به شاه قلیخان محرم عنایت شد چون خانجهان بصوبهٔ بهار رسید جمعی از بی همتان کم فرصت که
بنگاله را گذاشته آمده بودند در شش در سراسیمگی افتادند نه راه رفتن و نه روی مهرگاه آمدن و نه رای ماندن بهار
داشتند بعضی نقاب آزرم از پیش رو برگرفته عذر ناسازگاری آب و هوای آن ملک و مردن مردم را دست آویز
ساخته قدم همت پس نهادند و جمعی با وصف مذهب و افراط تعصب را بهانه یافته اظهار نارضامندی از سرداری خانجهان
نمودند لیکن راجه تودرمل به نیروی تدبیر و ترتیب مقدمات بیم و امید تسلی بخش بسیاری از هرزه درایان

کوتاه اندیش

کوتاه اندیش شده بهمراهی اضی ساخت و اسمعیل قلیخان را با فوجی شایسته منقلای لشکر فیروزی اثر کردانید
و چون فوج عساکر اقبال بمقام کدهی اتفاق افتاد ایاز خاص خیل داود که بضبط انجا تعین شده بود در ابتدای جنگ
زنده بدست افتاد و چنان عقده دشوار بسهولت فتح شد و داود از صیت جنود اقبال و افتتاح عقده کدهی
در چاره کار خود فرو رفت و محکمه اک محل را که یکطرف ان دریا و جانب دیگر کوه عظیم و در پیش خلاب و جهیله
بسیار داشت مضبوط ساخت و خانجهان که به نیروی اقبال روز افزون در برابر او معسکر اقبال ترتیب داد
اگرچه بنابر قلتی چار جنگ سلطانی نشد اما همیشه از جانبین دلاوران رزم جوی معرکه نبرد ارا استه تردد ات
شایسته ظاهر میساختند و گلبن همت را از جویبار شمشیر شاداب میگردانیدند و چون مدتی برین طریق گذشت
و موسم باران که دران ملک کار طوفان میکند نزدیک رسید مظفر خان و سایر امرای بهار بفرمان قضا جریان مطاع
شرف اتفاق یافت که بمدد خود در الکوملک خانجهان رسانند و در بنولا در عرضداشت خانجهان معروض بساط
اقدس گردید که نرخ غله در اردوی ظفر قرین در درجه اعلی وارد معتمد اخرانه که بمساعدت لشکر وفا کند همراه نیست
اگر روزی چند دیگر برین منوال باشد و موسم باران در رسد کار بدشواری و صعوبت خواهد انجامید بنابر ان حکم شد که مجموع
کشتیها که بر ساحل دریای اگره موجود است از غله و سایر مطعومات آماده ساخته با پنج لک روپیه خزانه بکسر
تمام روان سازند و نیز فرامین مطاعه باسم جاگیرداران کرویان برگناتی که بر ساحل دریای گنگ و سرو و غیره واقع است
شرف صدور یافت که از محال متعلقه خویش کشتیها ترتیب نموده غله و آذوقه باردوی خانجهان رسانند
و سید عبدالله خان از اباشت داکحوکی نزد خانجهان فرستادند که نوید کمک و آذوقه رسانند و دران زمان زبان
الهام بیان که ترجمه بردار قضای ایزدیست گذشت که انشاء الله تعالی و تقدس فتحنامه بنگاله از تو خواهی اورد
در خلال این حال میر محمد خان و میر محمد خان کلان که حکومت بلده تتن گجرات داشت و بعد حیات بیر خاقان
کثیر الاحسان باز ماندهای او را باهتمام دلدهی خاطر جویی تسلی بخشیده از کرم بسیار بخشش اندک پرورده خواست
مغفرتان قدیم الخدمت می نمودند و همدرین ایام میرزا سلیمان اراده زیارت خانه مبارک پیش نهاد همت ساخته حضرت
خاقان را لا مکرمت خاطر دارای فرموده مقتضی المرام روانه گردانیدند و شرح این بر سبیل اختصار انکه از تاریخی که
مرزا با دراک ملازمت اشرف کامیاب شد همواره بجلایل مکارم و شرایف مراحم اختصاص داشت لیکن

چون خارخار حکومت بدخشان و باد افراه گستاخیهای میرزا شاهرخ در ریاض خاطرش بیخ و ریشه مضبوط نبود اصلا منضبط نمیشد و پیوسته بار ملالت و گرفتگی از ناصیه ضمیرش پرتو می افکند باانکه در نوبت نهضت جالجهان رخصت بنگاله یافت و از جهت فرستادن لشکر بدخشان و تعیین کومک اعوان روزی چند در عقده تعویق افتاد و مرار اشکسته خاطر و گسسته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید از آن راه باز خود را تواند بخراسان رسانید و آنحضرت پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند و عجالة الوقت پنجاه هزار روپیه جهت سامان سفر مرحمت شد و فرمان مطاعه باسم متصدیان صوبه احمدآباد شرف صدور یافت که بیست هزار روپیه دیگر در آنجا واصل وکلای میرزا نمایند و قلیچ خان را با روپسی جهت جمعی از معتمدان بطریق بدرقه تعیین فرمودند که تا بندر صورت در خدمت باشند و جهازی که ملازمان و متعلقان میرزا او را کفا کند ترتیب نموده بمبارکی و خیر روانه گردانند

چون قرار داد خاطر قدسی مظاهر روش نهاد و همت عالی مآثر خدانست که هر ساله بزیارت مزار فایض الانوار خواجه معین الحق والدین قدس سره توجه فرموده از باطن قدسی مواطن آن گزیده درگاه ایزدی استمداد همت نمایند و بابن وسیله مستحقان و محتاجان و گوشه نشینان آن بقعه شریفه را بشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانند لاجرم درین هنگام نهضت موکب عالی به آنصوب اتفاق افتاد و منزل بمنزل شکارکنان تشریف برده بضابطه معهود از یکمنزلی پیاده روی نیاز بر آن آستان ملایک مطاف نهادند و بعد از فراغ زیارت همان روز مبلغ ده هزار روپیه بمجاوران و ملازمان آن بقعه متبرکه تقسیم فرمودند

درین هنگام که بادشاه ولایت پناه در خطه فیض آثار اجمیر استفاضه انوار مینمودند سلطان جان بخش گردون رایت نوروزی برافراخت و سایه سعادت پیرایه بر دار الشرف حمل انداخت و ظاهر جهان را همرنگ باطن ارباب اخلاص ساخت و عالمیان را نوید سال ست و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سلیمان تمکین مبتهج و مسرور گردانید و شب یکشنبه نهم ذی حجه نهصد و هشتاد و سه هجری پس از گذشتن یک ساعت و نوزده دقیقه تحویل شد و در عنفوان این سال همایون میرزا خان خلف صدق بیرم خان بایالت ولایت گجرات عز اختصاص یافت از آنجا که خان اعظم میرزا کوکه کلتاش

حرمان ملازمت اختیار نموده در باغ آگره گوشه انزوا گزید حضرت خاقانی بحسب مراعات خاطر والده و پاس حقوق آن
دیرینه خدمت مکرر بر سر التفات آمده خواستند که ازین حجاب برآورند لیکن طالع او مساعدت ننمود و بنابر قوت نسبت
و سبقه خدمت در مقام خودرایی استاد و جبین تسلیم بر خط فرمان ننهاد تا آنکه درینولا باز پیغام فرمودند که چون
ابتدای تسخیر ولایت گجرات از ممالک عظیم که همواره جای سلاطین والا شکوه بوده بنام و همت شده اگر از سلوک نا
ملایم خود نادم گردیده باشد باز بجاگیر او عنایت فرماییم با وجود این خان اعظم استغنا ظاهر ساخته معروض داشت
که خود را از اسباب سپاهیگری گذرانیده‌ام میخواهم که بعد ازین در سلک لشکر دعا منتظم باشم و هر چند والده‌ها جده او تهدید
و تخویف سرزنش مینمود اصلا متنبه نمیشد چون حراست ملک و تعین حاکم عادل و محافظت رعایا و زیردستان
و استیصال ظالمان بر ذمت پادشاهان دادگر واجب و لازمست میرزا خان را که بخطاب خانخانانی بلند مرتبه خواهد
بحکومت و ایالت گجرات اشرف اختصاص بخشیده وزیر خان و میر علاء الدوله قزوینی و سید مظفر و بیاکداس را
بموافقت او رخصت فرمودند و چون که عنفوان شباب و اول خدمت اوست در جمیع امور بصلاح و صوابدید وزیر خان
که از بندهای قدیم این دودمان عالیشانست مبادرت نماید و مهمی اصعب به میر علاء الدوله تفویض یافت و منصب جلیل القدر
دیوانی به بیاکداس که از نویسندگان کاردان بود مقرر شد و سید مظفر بخدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و از
سوانح اقبال فرستادن جنود ظفر ورود است به تنبیه و تادیب رانا چون در بهیت آن وحشی طبیعت باعتضاد کوههای
دشوار و اعتماد مکمنهای صعب روزگار بسر می برد هر گاه افواج قاهره بدان صوب رخصت می یافت سراسیمه خود را در شعاب
جبال انداخته از آسیب صدمات افواج قاهره روزی چند محفوظ میماند درینولا کنور مانسنگه که از تربیت کردها
و برگزیده های این دولت بوفور اخلاص و فرط شجاعت اختصاص داشت و پیوسته در مخاطبات بخطاب والای
فرزندی غرامتیاز می یافت از خطه فیض اساس اجمیر بتادیب او رخصت شد و غازیخان بدخشی و خواجه غیاث
الدین علی اصفهانی و سید احمد خان و سید هاشم بارهه و جگناته و سید راجو و مهتر خان و مادهو سنگه و مجاهد بیک و کنکار
و لونکرن و بسیاری از غازیان عرصه همت بهمراهی او تعین کردند و همگی مقصد آنحضرت اینکه کنور مانسنگه از صنف او
بلکه پیش از جلوس اشرف آبا و اجداد او در زمره تابعان و خراج گذاران رانا انتظام داشته اند شاید از اسلوب عزت
و حفظ ناموس در هیچ رتبه بجنگ مبادرت نماید و زنگ وجود او بصیقل تیغ مجاهدان عرصه کارزار از مرآت روزگار

زدوده گردد و همدرین ولا میرزا نوبتخان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید
قاسم بارهه بحراست ولایت بنگاله رخصت شدند و از سوانح دولت افزا فتح قلعه سوانه است در اوراق سبق
سمت ذکر یافت که چون شاه قلیخان محرم و رای سنگه بتسخیر قلعه سوانه از قلاع حصن متین صوبه اجمیر شتافتند
پتای راتهور از جانب چندرسین بحراست آن قلعه پرداخت و عساکر منصوره بمحاصره آن همت گماشتند لیکن چنانچه
باید کار از پیش نرفت و ایام محاصره بامتداد انجامید و بنابرین سید هاشم و سید قاسم بارهه و جلال خان با فوج تازه
زور تعین شدند و حکم اشرف عز صدور یافت که چون فرستادها بمحاصره قلعه پردازند آن مردم متوجه درگاه شوند
از نام بردها بعضی سید و چندی بنوز در جاگیر خود بودند که قضیه جلال خان روی نمود و متمردان آن نواحی هنگامه فتنه
و آشوب گرم ساختند علی الخصوص کله پسر رای رام نبیره رای مالدیو جمعی کثیر فراهم آورده قلعه دنکور را مستحکم گردانیدند
و سادات بارهه نخست همت بتسخیر آن گماشتند و چون حقیقت حال معروض بارگاه جلال گردید شهباز خان بتسخیر
قلاع مذکوره و استیصال ارباب زوال رخصت یافت و او خود را بزودی بسر کار رسانید به نیروی اقبال روزافزون
قلعه دنکور را که مستحکم کرده بودند مفتوح ساخت بسیاری از کفار شقاوت بتیغ غازیان عرصه همت آواره صحرای عدم
گردیدند و جمعی از سادات بارهه را بمحافظت آنجا گذاشته روی همت بتسخیر قلعه سوانه نهاد در اثنای راه عوض
بقلعه باره افتاد و آن قلعه بود از سنگ ساخته در غایت استحکام و گروهی از راجپوتان قوم راتهور در آنجا فراهم
آمده شهباز خان هر چند ایشان را باطاعت هدایت نمود سودمند نیفتاد لاجرم بساط محاربت ترتیب داده
در اندک فرصتی آن قلعه را بتصرف در آورد و جمعی کثیر بقتل رسیدند و از آنجا متوجه سوانه شد و ارباب فتن
مواطن پادشاه ملک صورت و معنی استمداد همت نموده بلوازم محاصره پرداخت و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد زبان
بعجز و زنهار گشاده قلعه را ببندهای درگاه سپردند و شهباز خان جمعی را بمحافظت آن گذاشته متوجه دریافت سعادت
آستانبوس گردید و در خطه اجمیر جبین اخلاص بسجده درگاه نورانی ساخت و چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام آن حدود وا
پرداخته رایات معاودت بصوب مستقر خلافت ارتفاع یافت بعد از ورود دار الخلافه فتحپور شهباز خان بر سر راجه گجپتی
تعین شد و او از زمینداران معتبر معتبر صوبه بهار است و پیوسته همراه دولتخواهان خدمات عمده بتقدیم رسانیده
خصوص در فتح بنگاله لیکن از فتنه جویی و واقعه طلبی که مجبول طینت زمینداران است درین هنگام که افغانان

بنگاله اعلام شورش و فساد مرتفع ساختند و نیز خیالات فاسد بخاطر راه داد چون خانجهان از حوالی آن سرزمین گذشت
خود را بگوشه کشیده از سعادت خدمت و همراهی تقاعد جست بعد از گذشتن افواج قاهره همراه بر متردد دین گرفته
رهزنی و ضعیف آزاری پیش گرفت و در اندک فرصتی جمعی کثیر از اوباش واقعه طلب بر گرد او فراهم آمدند
و دست تطاول نهب و غارت بلاد و امصار دراز ساخته اسباب زوال خود سرانجام داد و غایبانه با داود
اظهار اخلاص و یکجهتی نموده پیوند دوستی مستحکم گردانیده و تعهد کرد که پنداو طرف من رسد و در سوت
پیشتر خان را که حسب الحکم از راه در ماند خانجهان مسرعت بدست آورده مقید ساخت و بر سر قصبه آره که در وجه جاگیر
فرحتخان خاص خیل مقرر بود تاخته بود و فرحتخان صلاح در جنگ صف ندیده متحصن شد و فرهنگخان
پسر او خبر بدر خود شنیده از جاگیر خود متوجه آن صوب گردید و قراجان نیز همراه او پیوست و در نزدیکی آن
حصار با نواره مخالفان جنگ کرده شکست دادند و با کمال تهور و جلادت از آب سون عبور نموده خود را بان
مقهور رسانیدند و رزمی عظیم در سوت و فرهنگخان دو مرتبه بشمشیر یکجهتی رسانید اما در سوت یکی از سربازان
اسب او را پی کرد با وجود پیادگی نهایت مردانگی ظاهر ساخت و مرتبت خوشگوار شهادت چشید و قراجان نیز
خونبها تاخته در راه اخلاص جان نثار شد و فرحتخان که خبر فرزند شنید بی محابا از قلعه برآمده پروانه صفت بر
چراغ امید خویش جانفشانی نمود و چون صورت این ماجرا بمسامع جلال رسید شهباز خان بتنبیه و تادیب آن
برگشته روزگار رخصت یافت و حکم شد که سعید خان و مخصوص خان و سایر جاگیرداران آن نواحی با او همراهی نموده یاری
لایق دهند و چون شهباز خان بمقصد پیوست و امرای آن صوبه امتثال فرمان پادشاهی نموده ملحق شدند و یکجهتی
بسیاری از قریات و پرگنات را بتصرف آورده میخواست که بجانب علی نور که بنه و بار خانجهان آنجاست برود
در سوق افواج قاهره رسیده از کمال غرور بجنگ پیش آمد و بمیامن اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون
فتح و فیروزی قرین حال اولیای دولت ابدی الاتصال گردید و تفصیل آن بموقع خود نگاشته کلک بیان
خواهد شد و هم درین ولا شهاب الدین احمد خان را بمنصب پنجهزاری امتیاز بخشیده بایالت مالوه فرق عزت او را افراختند
چون کنور مان سنگه با فوجی از بندهای درگاه بقصبه ماندل
گره رسید بجهت فراهم آمدن عساکر منصوره روزی چند در آنجا توقف کردند و رانا از غایت غرور و استکبار

کنور مان سنگه انبطر سکوه برنیاورده و او را از زمینداران زیردست خود تصور فرموده خواست که بماند اگره
شتافته جنگ اندازد لیکن بر کلای او مراعات حزم و احتیاط نموده از جرات و جسارت مانع آمدند
و کنور مان سنگه افواج ترتیب داده با دل قوی و عزم درست متوجه کوکنده که مستقر آن مقهور بود شد
قول را باستقامت خویش آراستگی بخشید و در انغار سادات بارهه و در جوانغار غازیخان بدخشی و رای
لونکرن مقرر شدند و هراول بشجاعت جگناته و خواجه غیاث الدین علی آصفخان استحکام پذیرفت و التمش بتهور
و جرات مادهو سنگه و چندی از جوانان کارطلب انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهتر خان با جمعی از منصبداران
چنداول باشد اگرچه رانا از غایت تکبر به ترتیب صفوف نمی‌پرداخت اما هواخواهان او بمبالغه قرار داده
که آن سیاه‌باطن در قلب باشد و رام ساه راجه گوالیار طرف دست راست و بیدا و ماما که از عمده‌های او بود
بجانب دست چپ و رامداس پسر جیمل مقدمه لشکر او باشد و برین وطیره در موضع کهنور از اعمال کوکنده
که متصل بدره هلدی واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران جانبین بهم آویخته تلاشهای نمایان کردند
نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جوانغار لشکر منصور حمله آورده برداشتند و هراول مخالف نیز آثار جلادت
و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را روی همت برگشت اما جگناته پای ناموس قایم داشته مانند سکندر ایستاد
و در شوق بهادران فوج التمش خود را بکومک رسانیدند و کنور مان سنگه نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را
پست گردانید و جوانغار غنیم نیز بر انغار چنود فیروزی تاخته قدری بیجا ساخت و سید هاشم از اسب جدا شد
و سید احمد همت داده او را سوار گردانید و غازیخان بدخشی از کارطلبی خود را بفوج هراول رسانید و رزم عظیم در
پیوست و اکثری از بهادران ناموس دولت داد مردی و مردانگی داده جوهرها جستند از فوج غنیم لونا نام فیلی بر
عساکر اقبال حمله آورد و جمالخان فوجدار پادشاهی فیل در برابر او داشت بعد از حمله‌های جانبین فیل لشکر منصور
زخمی روی گردان شد قضا را درین حال تیر وقتی بفیلبان مخالف رسیده دست او از کار بازماند مقارن آن ترتاب
خویش را نافیل رام پرساد که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج راند و بسیاری از جوانان را درهم نوردید
جمالخان فوجدار فیل گجراج را بتقابل آورد و حسین فوجدار نیز فیل خود را در برابر داشت و میان آن دو فیل جنگ
بامتداد کشید و نزدیک بود که فیل پادشاهی از صدمت از جا رود که بنیروی اقبال روزافزون تیری

بر فیلبان رام ربها در رسید و آن فیل که بار با حسن صورت و سیرت او مذکور محفل عالی شده بود از غنایم
گردید و رامداس پسر جیمل از بسکه جوانان بود و بضرب دست جلدی تا او راه دشت عدم گردید و راجه امسابانه بتیر
خود لوازم شجاعت و جانفشانی ظاهر ساخته بجزای ابادی بهشتی شتافت و معهذا غنیم رایات استیلا برافراخته
در عرصهٔ مبارزت اظهار قدرت و نخوت مینمود که در وقت فوج جنبه اول السوکت تمام در رسیده تا آمدن عیسی
خان شهرت یافته که خاقان گیتی ستان برسم یلغار رسانه فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصه کارزار انداخته مخاذیل نابکار
از صدمت سطوت اقبال و ستم دلان کار باز ماندند و نسیم فیروزی از مهب عنایت ذوالجلال بر پرچم علام اسلام وزید
و کفار شقاوت آثار راه ادبار پیش گرفته قرار بر فرار دادند و چون غازیان فیروزی نشان تا دو پهر تردد کرده بودند و هوا در
غایت حدت حرارت بود نتوانستند تعاقب کرد و اگرچه بیچ کس از بهادران لشکر منصور بعالی رتبهٔ شهادت رسیده نبودند
اما قریب پانصد نفر از جانب مخاذیل کشته شدند و کنور مانسنگه بکوکنده که محل اقامت رانا بود رفته عرصه داشتی
مشتمل بر سوانح اقبال و مجاری دولت بندهای جان سپار و غنایم این فتح و فیل رام ربها در مصحوب مولانا عبد القادر
بداونی که از اهل سعادت بنیت غزا آمده بود بدرگاه سپهر پایه ارسال داشت

جون استیصال مقهوران ولایت بنگاله و طغیانی پر فتنه و آشوب

آنملک بر امتداد انجامید از فحوای تقریر معتمدان صحیح القول که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی میرسانیدند بوضوح پیوست
که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی اولیای دولت خالی از تعذر و اشکال نیست لهذا با وجود موسم
باران و طغیان آبها و جریان سیلابها عزیمت الصوب بر ذمت همت عالی تصمیم یافته و تقاعد صاحب حرکت دار الخلافه
آگره شتافته کشتیهای لایق سرانجام نمایند و در اندک فرصتی کشتیهای دلکشا و منازل روح افزا بر کشتیها ترتیب یافت
و روز یکشنبه دهم امرداد موافق بیست و پنجم ربیع الآخر از دار السلطنه فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و در این روز معروض
رکاب اقبال خطاب فرمودند که مبشران عالم غیب دوش در معامله چنان نمودند که عنقریب نوید فتح و فیروزی اولیای
دولت مسرت افزای خاطر ارباب اخلاص خواهد شد از غرایب اتفاقات آنکه چون بدرگاه سپهر اشتباه ورود سعادت
فرمودند سید عبد الله خان از بنگاله در عرض یازده روز سر داد و درآمد کاه آورده مژدهٔ فتح و نصرت بلند آوازه ساخت
غریب تر آنکه سید عبد الله خان بزبان الهام ترجمان گذشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس فتحنامهٔ بنگاله از گواهی او

مجملا چون در حدود آن محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد بنابر قلت جانب جنگ صف صورت نمی بست و معهذا موسم
برسکال و طغیان آبها در میان آمد سپاهی از ترددات سواری باز ماندند و بجهت شدت باران سد غله باردو
ظفر قرین نمی رسید از تسعیر نرخ اشیا فتور عظیم در استقامت مردم راه یافت و بکنایه و صریح هر روزه گوی
بسر کرده و خانجهان و راجه تودرمل که کوشش بحرف آنها کرده در دلدهی و همت بخشی سعی مینمودند میرزا عالطلب
مظفر خان و لشکر بهار فرستادند و ثابت قدمی ورزیدند و چون مظفر خان و شجاعت خان و محب علیخان و معصوم
خان کابلی و میر معز الملک و سماجی خان و میرزاده علیخان و ترک خان دیوانه و سایر تعیینات آن صوبه لشکر آراسته
سرانجام نموده بجد و جهد کل بور رسیده کنکاش سران قرار گرفت که درین شب باران با نمک در آمدن
و لشکر ویران ساختن و بی نیل مقصود باز گردیدن از آمل احتیاط دور است مناسب آنکه روزی چند در همین حدود
بسر برده شود و خانجهان نیز با مردم معاودت نماید و در عنفوان طلوع سهیل که باران خفیف یابد و هوا اعتدال
بهم رساند با لشکر تازه رو متوجه تسخیر بنگاله و استیصال مخالفان شوم این رای پسند خاطر محب علیخان بعقاد
و از روی اشتعلی گفت که هرگاه فرمان تاکید از درگاه رسیده باشد و با چنین فوج آراسته خود را اینجا
رسانده باشیم عنان عزیمت باز کشیدن از شرایط همت و صدق و اخلاص بعید مینماید لایق آنکه فتوری در عزیمت راه نداده بکمال
و بجهت مدافعه اعدای دولت همت گماریم امید که بمیامن اقبال روز افزون فتوحات بی اندازه چهره کشای مرام گردد بعد از
گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن خانجهان اعلام باید نمود که اگر مجرد پیوستن این فوج بجنگ
برداخته معامله را یکرو خواهند کرد بهر حال در توقف خود را برسانیم و اگر با وجود رسیدن کومک انتظار موکب جهانکشا
خواهند داشت چرا لشکر را در چنین موسم باران ویران سازیم بنابران امیر معز الملک و وزیر جمیل را فرستاده قرار داده
و بست و نهم تیر ماه آلهی عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال بتقدیم رسانید مظفر خان را با سایر
امرا بمنزل خود برده و مراسم ضیافت و مهمانداری بجای آورد و روز دیگر بخانه مظفر خان رفت و در انجا مجلس کنکاش
ترتیب داده بعد از گفت و شنید بسیار قرار جنگ یافت و تسویه صفوف برین نهج آراسکی پذیرفت قول بسرداری
خانجهان آراسته شد و برانغار تنها بمظفر خان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جرانغار راجه تودرمل و جبار بی
و بابا خان قاقشال و اعتماد خان خواجه سرا و راجه گوپال داس جادون و غیره مقرر گشتند و در هراول شاهم خان

مرادخان و محمدخان بهسودی و اسمعیلخان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب قدم همت افشردند و در التمش
اسمعیل قلیخان و قیاخان و چندی از مجاهدان عرصه فیروزی رسم آرایی کردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب
قرار داد در قول خود ایستاد و بنجا دست کالاپهار و بطرف دست چپ جنید و در هراول اقبلو و خانجهان حاکم
اودیسه و روز پنجشنبه سی و یکم تیرماه الهی موافق یازدهم ربیع الثانی ملاقی طرفین اتفاق افتاد اگرچه تمام روی عرصه را آب
گرفته بود اما بعد از تفحص رهنمونی اقبال جاده بهم رسید و عساکر منصور بی اغتشاش خاطر گذشتند و چون قدری راه طی شد
سیاه آبی عمیق پیش آمد و از انجا نیز بهدایت توفیق پایاب عبور نمودند بهادران فوج هراول را دست بکار رسید
و کالاپهار که عمده فوج مخالف بود بشرایط مردمی بجای آورده پای همت قایم داشت و جنگ عظیم در پیوست اگرچه بابا خان
قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری و چندی از جوانان کارطلب خود را بوقت رسانیدند و او را باز داشتند
و مقارن اینحال راجه تودرمل قدم جرأت پیش نهاده بهادران فوج منقلا را قوی پشت ساخت و از جانبین حقیقتهای جان
بظهور پیوست و در وقتی که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالاپهار رسید بحال تباه روی گریز نهاد و از ظهور این
لطیفه غیبی پای ثبات مخالفان از جای رفت بیکبار عنان تاب کردیدند لیکن بهادران ابض قریب از کثرت لالای
و کل سواران سعادت شتافته از افواج دیگر نیز خبر نیاز ستد گرفت همانجا عنان باز کشیدند انتظار طلوع کوکب
فتح و فیروزی داشتند و مخالفان نیز در برابر معسکر ایستادند و از تایید غیبی آنکه در همون شب که آبستن صبح اقبال
بود توپی از لشکر منصور سر دادند و بر ملکی که جنید خواب کرده بود در رسید ران او را خورد شکست از حادثه جنید که سردار
فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم آرایی عدیل و نظیر خود ندید است ارکان همت مخالفان انهدام پذیرفت
بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدای دولت حمله آوردند چون از انجانب کثرت بود خواستند
که دست بردی نموده برگردند درین هنگام جمعی از فوج التمش خود را بکومک رسانیده پای همت افشردند و از همه جانب
آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد و جانجهان که سر خیل مخالفان
بود بزخم جانستان بر خاک هلاک افتاد و غنیم را پای همت افشردند و از همه جانب آتش قتال اشتعال یافت
و جنگ مغلوبه شد بعد از زد و خورد بسیار نیر اقبال طلوع کرد و جانجهان که سر خیل مخالفان بود از جای رفت
بیکبار عنان تماسک از دست داده راه فرار پیش گرفت و بهادران تیز جلو بتعاقب گریختهها شتافته یساری

را آوارهٔ عدم گردانید و خانجهان خستهٔ مراد در عرصهٔ اقبال بجولان در آمده شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخت
و درین بزم کامروائی چنین کرد و مراد اسپستانی را و درا گرفته بحضور آورد همانا که اسب او در جلای بند و طالب
بدخشی پسر خواجه ابراهیم که از معتمدان نذر محمد خان بود او را شناخته و اسب خوب را داده همی خواست که از انجای مهلکه
برآورد قضارا شخصی حسن بیگ کرد و مراد اسپستانی را از حقیقت حال آگاهی بخشیده نام برد تا خود را رسانیده داود را
مقید گردانید و طالب بدخشی خواست که بجبایی و مکابره دستم تشریکی نماید چون بحضور خانجهان آوردند خانجهان
از داود پرسید که عهد و پیمان شکستن و بقول و سوگند وفا نکردن این کجا است او در جواب نمود که این قرار داد نجابان
بود اکنون نیابی فرود آیند تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم خانجهان جواب او را بزبان تیغ حواله فرمود و در ساعت سر آن
دماغ را مصحوب سید عبدالله خان روانه درگاه سپهر بارگاه نمود و غرابت درینست که با وجود آنکه اسیر پنجهٔ تقدیر شده
بقبضهٔ قدرت اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوقع آن بود که او را العهد قول کنند بلکه در اظهار این مقدمه
شاید بدبختی بر خانجهان هم داشته بود   چون سید عبدالله خان سر داود را با فتحنامه بنگاله بدرگاه معلی آورد
و مبلغهای کلی از نقد و جنس بخلد و ولی این خدمت سید عبدالله خان مرحمت نموده نقل فتحنامه را باطراف ممالک محروسه ارسال
داشتند از همان منزل رایت معاودت بدار الخلافه فتحپور ارتفاع یافت همدرین ایام قطب الدین خان بعالی مرتبه پنج هزاری
مرتقی گشت چون دودا پسر رای سرجن حاکم قلعه رنتنبهور از درگاه معلی فرار نموده بمقام بوندی که وطن او بود دست
تطاول بر رعایا و زیردستان نواحی گشوده فوجی از بهادران عرصه جلادت مثل صفدر خان و بهادر خان و
محمد حسین شیخ و کهاندی رای جادون و غیره به تنبیه و تادیب او تعین شدند که آن لعین بسعادت آستانبوسی توفیق یافته دستگیر
سازند تا زهر گیاه وجود او را از گلزار روزگار بر کنند   درین هنگام که نوید فتوحات عظمی
از اطراف ممالک بمسامع عز و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت دکن و بهار و اندر خاطر بجهت ادای شکر این
موهبت بتقاضای نهضت عالی بزیارت روضهٔ مقدسهٔ خواجه معین الحق و الدین قدس سره العزیز اتفاق افتاد و در
منزل اول میرزا خان خلف صدق بیرم خان بحکم اشرف از گجرات آمده بسعادت آستانبوس دریافت چون دار البرکه
اجمیر مورد اقبال گردید کنور مانسنگه و سایر امرا که باستقبال از اطراف معمور تعین شده بودند جبین سعادت بسجده
گرایش گردون اساس نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض در خلا و ملا بر فروایما معروض داشتند که امرا

فتح‌خان بجه باید سعی و اهتمام در جست و جوی آن آوارهٔ صحرای ادبار بکار برده اند و نزدیک بآن شد که در منکاها کار
معدلت معاتب کردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص بتحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد بنابر خصوصیت و غرض است
لهذا اکنون مان‌سنگه و سایر بندهای جان‌نثار که مصدر خدمات شایسته شده بودند مشمول انواع مراحم و عواطف
خسروانه گردیده بازدیاد مراتب و مناصب سربلندی یافتند درین تاریخ بشیرخان بدرگاه سپهر اشتباه رسیده
مژدهٔ فتح و فیروزی اولیای دولت و استیصال کجبتی بسعادت معروض داشت و در اوراق سوانح سمت ذکر
یافت که کجبتی از بدذاتی و سیاه‌بختی راه بیدولتی سپرده بشیرخان را که از درگاه بتحقیق سوانح ممالک شرقیه
میرفت در اثنای راه دستگیر ساخته محبوس گردانیده بود و شهبازخان که با جنود اقبال بامر استیصال او
تعین شده چون افواج قاهره بآن سرزمین اعلام فتح و فیروزی برافراشتند راه گریز پیش گرفته از آب گنگ
عبور نمود و دولتخواهان نیز بتعاقب او کشتیها ترتیب داده از آب گذشتند و آن مقهور تاب مقاومت نیاورده
روی بوادی فرار نهاد و کشتیهای او با چند توپ دیگر اشیا بدست آمد و در اثنای تعاقب گذار لشکر منصوره
بقلعه مهدا افتاد و سنگرام حاکم قلعه بقدم عجز پیش آمده شهبازخان را دید و قلعه را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده
در سلک دولتخواهان منتظم گردید و بمرافقت شهبازخان روی همت بتعاقب کجبتی نهاد و چون آن برگشته روزگار
بجنگل بهوج‌پور و محکمهای دشوار رخت ادبار کشید بهادران لشکر منصور سررشتهٔ احتیاط از دست نداده
عنان باز کشیدند و روز دیگر آن فتنه‌سرشت در کنار آبی سر راه گرفته بجنگ پیش آمد و تمام آن روز آتش
قتال اشتعال داشت و بنابر بستگیهای زمین و جرهای عظیم روبروی غنیم عبور لشکر منصور از احتیاط دور بود.
آخر بصلاح سنگرام جمعی از بهادران بر منگاه او تاخته غارت کردند چون شب شد آن سیاه باطنی
شبخون آورد و بتایید اقبال زوال کار نا ساخته خایب و خاسر بجنگل پس رفت که محکمترین جاهای او بود و شتافت
و افواج قاهره جنگل و حوالی او را سراسر از ابتدا قلعه را مسخر گردانیدند و زن و فرزند او و همراهان او اکثر اسیر و دستگیر
شدند و کجبتی خود بحال تباه بکوهستان رهتاس رفته در گوشهٔ خمول و گم‌نامی خزید و ماجرای بشیرخان و سبب
نجات او که از چنان مهلکه بسلامت برآمد از غرایب اتفاقات است و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال او را
محاصره نمودند و نزدیک بآن شد که مفتوح گردد کجبتی از همه در نا امید شده قرار بر فرار داد و جمعی که در قید او

بودند همه را شربت شهادت چشانیده بشیر و خان را نیز یکی از ملازمان خود حواله نمود که بقتل رساند بشیر و خان بتعجیل
پیش آمد که لحظه مهلتش بخش که غسل کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم آن شخص چه از وهم جان و ترس
گرفتاری خود و چه از ملاحظه آنکه در چنین وقت مخمصه زن و فرزند را بجامی رساند کشتن او را بوقت دیگر حواله نمود
و مقارن آنحال کجتبی رسید بشیر و خان را بدیگری سپرد که بر فیل انداخته از قلعه برآورد که بخاطر جمع در صحرا کار او
بسازد آن شخص بشیر و خان را بر فیل نشانیده روان شد چون فیل بغایت درشت و فیلبان مغول خود را از پشت
فیل پایان انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی بروی زد که بیهوش افتاد و فیل نیز از فرط هراس آواز
سهمناک کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر از فریاد مهیب او هر کدام براهی گریختند و غریب شورشی بدید آمد
بشیر و خان دران حال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که شاید گلوی او را افشرده خود را
خلاص سازد فیلبان از ترس جان خود را بزیر انداخت مقارن آن بشیر و خان نیز افتاده زمانی ممتد از خود رفت و چون
بهوش آمد سواری دیگر فریاد برآورده او را نزدیک خود طلبید آن شخص یکی از ملازمان بشیر و خان بوده که در حسب دلجوئی
میگردید فی الفور بشیر و خان را بر اسپ خود سوار ساخته روی براه نهاد و بعد از لحظه آواز نقاره شنیده چون بتصور
شتافت عزیز بهادر را که در تفحص حال او تردد داشت یافت و بهمراه بهادر خود را بشهباز خان رسانید و باین وطره
از زیر تیغ خلاصی یافت و بشیر و خان پیوسته در محافل و اختلاط و شادی بیان این ماجرا مینمود که زمانی که مرا بجلاد سپردند
تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه آنحضرت بوده استمداد همت از باطن قدسی مواطن میخواستم
و بمحض توجه اشرف اقدس خلاص شدم آری ظهور این طور کرامات از چنان برگزیده درگاه ایزدی چه مستبعد
چون کجتبی راه فرار پیش گرفته خود را بشعاب جبال قلعه رهتاس انداخت تا سه سال آواره او در
با بسیاری از اهل آن دیار در خیر انتشار و فراز و نشیب خود ساخته مجدداً اسباب شورش سرانجام داد و فوجی
از بهادران عرصه جلادت بسر او ریخته او را با جمعی انبوه بجزای اعمال شنیع فرستادند و غنیمت فراوان بتصرف
دولتخواهان افتاد و یکبارگی خار فتنه و آشوب از آن دیار و جنگلستان برکنده شد چون کجتبی آواره دست ادبار
و کم نامی و پایمال حوادث ناکامی گشت بیرام پسر او قلعه شیرگده را که شیر شاه اساس نهاده بود استحکام داده
اسباب زوال و نکال سرانجام نموده شهباز خان باعتضاد اقبال روزافزون لشکر کرم کرد و کیفیت محاصره آن پرداخته

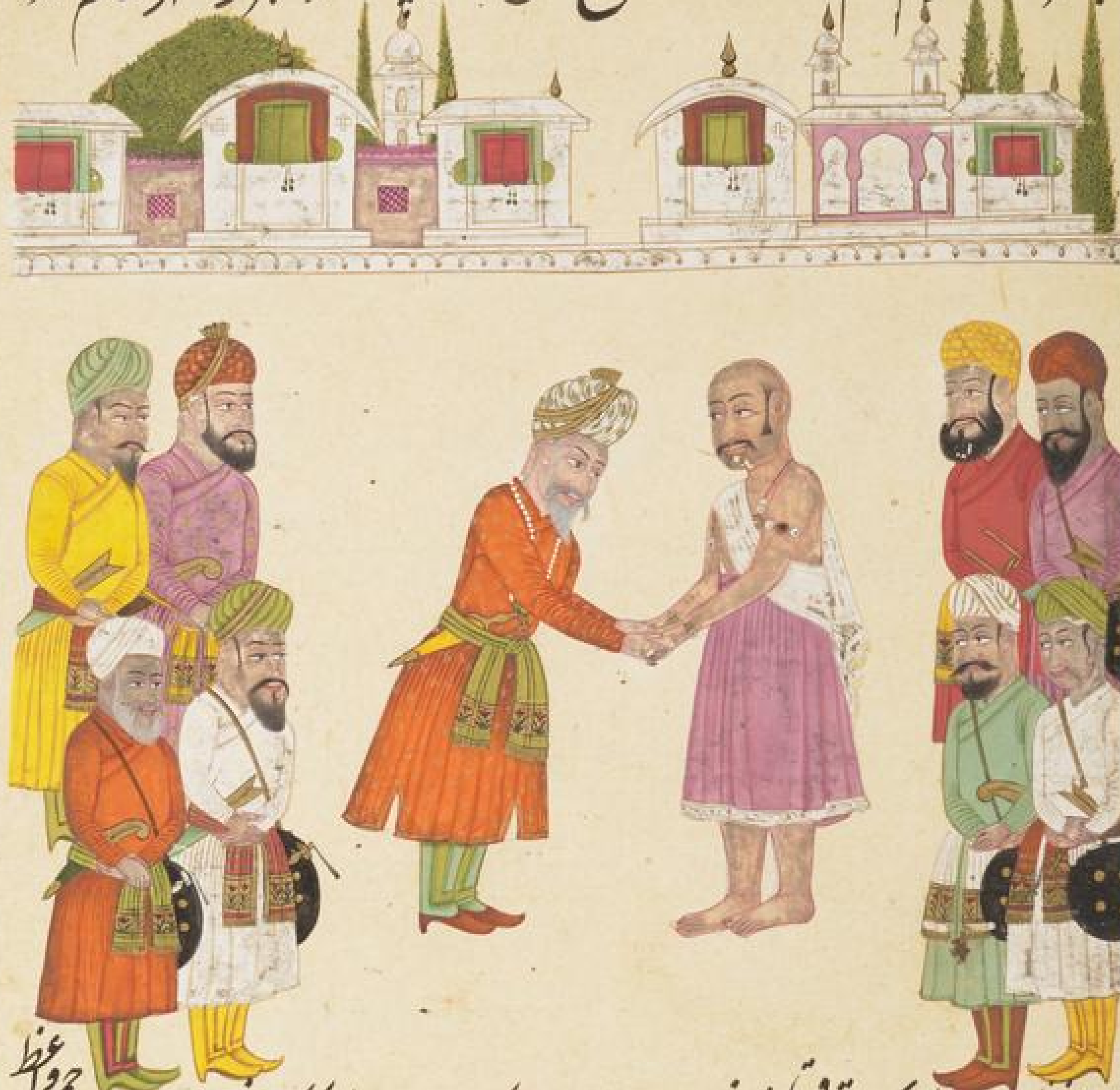
شروع در ساختن سباط و غیره فرمود و اکثر زمینداران نواحی نجاب خود را منحصر در اطاعت دانسته
شهباز خان آمده دیدند و درین حال مظفرخان نیز با فواج صوبه بهار روی همت بتسخیر قلعه رهتاس نهاد
و سید محمد که از جانب جنید افغان بحراست قلعه تعین بود مضطر گردیده مردم نزد شهباز خان فرستاده امان
طلبید و او چنانچه باید تسلی سید محمد نموده با جمعی از مردم گزیده بقلعه در آمد و چون مظفرخان خبر گرفتن
و در آمدن شهباز خان شنید ناکام بصوبه بهار مراجعت نمود و سر رام که باعتماد قلعه رهتاس در شیرگده باکجی
و استکبار افشرده بود ناچار آمده شهباز خان را دید و بمیامن تأییدات غیبی چنین قلعه که در تمام بلاد روی زمین
عدیل و سهیم خود ندارد باسهل وجهی مفتوح گردید و آن قلعه‌ایست در کمال ارتفاع و وسعت چنانچه چهار کروه
که پنج فرسخ باشد دور آن نموده اند و بالای قلعه چند قریه آباد است که اقسام زراعت میشود و باغات دلکشا
و چشمه‌های خوشگوار و کولابهای وسیع بسیار دارد و بمرور ایام اقسام حیوانات از سباع و غیره فراوان فراهم
آمده مشتمل بر چهار کوتل کلان و هشتاد و چهار کوتل خورد است اما از دو کوتل آمد و رفت جاری و آسانست و از
کوتلهای دیگر پیاده بتعذر تواند شتافت و اقسام میوه از خربزه و انبه و انگور و نیشکر فراوان میشود و گرفتن
قلعه بزور و تدبیر از محالات است و هم درین ایام بمسامع همایون رسید که تاجخان زمیندار جالور و سلطان دیوره زمیندار
سروهی از شرائط بندگی و مراسم رعیتی تخلف ورزیده و سر از ربقه اطاعت و انقیاد پیچیده چنانچه باید و شاید پاس
احکام بادشاهی نمیدارند لاجرم ترسون خان و رای رایسنگه و سید هاشم بارهه با فواج شایسته تعین شدند
که اگر آنها از سلوک نامستحسن ندامت گزیده فرق خدمت براه اطاعت نهند از آسیب صدمات افواج قاهره
محفوظ خواهند بود و اگر قدم ضلالت برجا دارند ملک آنها را پامال عساکر اقبال سازند که باعث عبرت سایر
زمینداران بادیه سر گردد و چون افواج قاهره بانجا رسید زمینداران مذکور بتارک اطاعت استقبال
نموده متوجه دریافت سعادت آستانبوس شدند و بحکم اشرف ترسونخان بحکومت پتن گجرات شتافت
و سید هاشم و رای رایسنگ در قصبه نادوت توقف نموده متمردان آنجا را در قید ضبط در آوردند و درین ولا
که موکب نصرت اعتصام در خطه فیض اساس اجمیر نزول سعادت داشت بمسامع جلال رسید
که رانای مقهور در شعاب جبال علم ادبار برافراشته هنگامه شورش گرم ساخته است و فرزندان زمیندار

ایدر نیز در حدود متعلقه خویش خودسری پیش گرفته است لاجرم عزیمت بران قرار گرفت که تا کوکبه رسیم
شکار تشریف یابد فرمود که هم صید مراد بدام افتد و هم شکار دولت انتظام پذیرد بنابرین عزیمت
صایب همت و همم مهرماه الهی نهضت موکب شاهنشاهی بدان صوب تصمیم یافت و حکم شد که
امرای عظام و سایر ملازمان درگاه سپهر احتشام اوجین گشته فوج فوج و جوق جوق مسلح و مکمل
بنظر در آیند و آن شهسوار عرصه فتح و فیروزی مغفر اقبال بر سر و درع حراست ایزدی در بر
خورشید صفت بر فراز فیل بالسند جلوه جهان افروز فرموده افواج قاهره را بنظر مرحمت در آورده
با آنکه بشیر حکم اجتماع سپاه نشده بود کیف متفق عرض دیده شد از مقربان و مکرمان کار آگاه دولت
لشکر آراستگی یافت که عرصه روی زمین از کثرت آن تنگی میکرد و چون رایات منصور بحصول
برانجود و افکند راناه از سطوت شکوه اقبال بشعاب جبال رخت زوال کشید و قطب الدین محمد خان
و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگ با فوجی از غازیان عرصه جلادت متعاقب او تعین شدند که بکوهستان
در آمده دست از وی باز ندارند و قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی و نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابو الغیث و نور
قلیچ با فوج آراسته بصوب ایدر رخصت یافتند که زمینداران انجا را تنبیه بر اصل نموده ولایت او را بالقید ضبط در آورند

در بیان الحاظ ملکوت ناظر که از مرات ملهمات غیبی است بر توا افکند که چون ادای فرض حج

بادشاهان والا شکوه را متعذر بل محال و رخص بچنین سفر دور دست موجب اختلال حال ملک و عباد است لهذا
منتخب الاولیا سلطان خواجه نقشبندی را که در زمره اهل سعادت بصلاح ظاهری و عصمت باطنی آراستگی داشت
بعالی منصب میر حاج شرف اختصاص بخشیده بگذاردن حج و طواف بیت الحرام و زیارت روضه نبویه علیه الصلوة
والسلام نایب خود ساختند و مجلس عالی ترتیب فرموده باحضار علمای عظام و مشایخ کرام و سایر ارباب احترام
حکم اشرف عز نفاذ یافت و دران بزم بهشت آیین بادشاه صورت و معنی ملابس حاجیان بسر و پا برهنه احرام بسته
و دست سلطان خواجه را گرفته صیغه توکیل گفتند و مردم از مشاهده این حال یکبار دست دعا برداشته بنجح سعادت ابد مدت
عمر و دولت خاقان بحر مکرمت روی نیاز بدرگاه بی نیاز نهادند و از کثرت خلایق و غلغله دعا و ثنا آن روز

نمونه بود از مجمع عرفات روز پنجشنبه دوم شعبان نهصد و هشتاد و چهار هجری سلطان خواجه را
با عزاز و احترام تمام رخصت فرمودند و مبلغ شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت از اقسام قماش مرحمت شد



که بفقرا و سایر ارباب استحقاق قسمت نماید و از بندهای درگاه سعادت یار کوکه و شاه خواجه ملا عبدالرحمن واعظ
و ملا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فضلی و نوشاد و شاه مرزا و جمال خان
بلوح التماس دریافت سعادت حج نموده ره نورد بادیه توفیق گردیدند و حکم اشرف عز نفاذ یافت که قطب الدین خان
و راجه بهگونت داس و دیگر امرا که باستیصال رانای مقهور تعیین شده اند بدرقه قافله حجاز بوده از میان ولایت رانای
مقهور و آن کفرستان بگذرانند و هنوز فرستادها بگوکنده که موطن اصلی او بود نرسیده بودند که رانا از
سطوت غازیان عساکر اسلام ناکام راه فرار پیش گرفته بجان تباه در کوهستانی سر و پا پیاده جست و آن قافله
توفیق بمرافقت فوجها که بصوب ایدر رخصت یافته بودند از گوکنده گذشته باین زمین رسیدند و غازیان عرصه
شهامت با کفار شقاوت آثار مبارزتهای نمایان نموده بسیاری را علف تیغ بیدریغ گردانیدند و در آن غزا
از لشکر اسلام عمر خان افغان و حسن بهادر شربت خوشگوار شهادت چشیدند و بلده ایدر با محال متعلقه متصرف
اولیای دولت در آمد و تیمور بدخشی با جمعی از اعیان بدرقه قافله حجاز شده تا احمدآباد رسانیدند و چون مونیم

گذشته بود بناگزیر دران جا توقف افتاد و از سوانح ترتیب فرمودن خواجه شاه منصور بعالی منصب وزارت
کل بلند مرتبه ساختن و خواجه از اعیان شیراز است و در فن سیاق بحدت فهم و جوهر رشد و قوت متخیله
ارا سبکی تمام داشت و در بدایت حال بخدمت اشراف خوشبوخانه سرکار عالی امتیاز یافته در اندک فرصتی
بدوام خدمت و دولتخواهی جوهر وقوف و کارآگاهی بادشاه شناس شد و چون مظفر خان دران ایام دیوان
مطلق العنان بود آثار رشد و مخایل بلند از شمایل احوال خواجه ادراک مینمود از مقام ناسازکاری و ناملایمتی
که مجبول و منطور ابنای روزگار است با او سوء مزاجی بهمرسانید و در مقام ناسازکاری و بهانه جوئی شده پیوسته اورا
شکسته دل و آزرده خاطر میداشت و آخر بجائی رسید که صریح بر سر دیوان گفت که اگر شاه منصور در کار دار
باشد من از اشغال دیوانی دامن خدمت می چینم و چون بندگان حضرت مراعات خاطر بجانب او بسیار مرعی میفرمودند
بحال خواجه نمی پرداختند معهذا خواجه بنا سازکاری روزگار در ساخته بناکامی بسر می برد و آخر مصلحت کار دران
دانست که روزی چند از دریافت سعادت دستبوس کناره اختیار کرده منتظر طلوع کوکب مراد باشد و بنابرین بجونپور رفته
ملازم منعم خان شد و چندی بمهم دیوانی سرکار او اشتغال داشت و در خلال اینحال نوبتی خانخانان خواجه را بجهت
عرض بعضی مطالب و مهمات بپایه بدرگاه معلی فرستاده او مجال سخن دریافته مجددا در ضمن عرض مدعیات
خانخانان اظهار وقوف و کاردانی خود نمود و حسب الحکم عامه مهماتی کرده بازگشت و مقارن آن حال خانخانان
بجوار رحمت ملک متعال پیوست و ازانجا که جوهر فهم و کاردانی خواجه بر مرات خاطر قدسی مظاهر پرتو افکنده بود
فرمان طلب او شرف انفاذ پذیرفت و درین ایام که هوای فیض بخش اجمیر از غبار موکب عالی عطر افزا
بود خواجه بسجده کریاس فلک اساس روشن جبین گردید و مشمول عواطف خسروانه گشته بعالی منصب وزارت
دیوان اعلی سرفرازی یافت و در کمتر زمانی باصابت رای صایب و اضاءت فهم ثاقب بمراتب بلند
و مدارج ارجمند ترقی و تصاعد نمود و چون رایات اقبال از اجمیر بصوب کوهستان راناهای مقهور نهضت جلال
فرمود در روزی چند در قصبه موهنی که محال متعلقه اوست موقف اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و
شاه فخر الدین مشهدی داماد میرزا کامران و شاه بداغ خان و عبد المطلب خان پسر او با سایر امرای صوبه مالوه
سعادت زمین بوس دریافتند و رای جهان آرا بضبط انجا توجه فرموده خانخان بخشی و

و شریفخان اتکه و مجاهد خان و سبحانقلی ترک را با فوجی از دلاوران در قصبهٔ مونی تهانه مقرر نمودند و عبد الرحمن
مؤید بیک و عبد الرحمان و جلال الدین بیک را با جمعی از غازیان در تهانه مداریه تعین فرمودند و همچنین دیگر
بهادران کار طلب تهانها بنجات قرار گرفتند که هرگاه آن گشتهٔ وادی ضلالت از شعاب جبال برآید کمر بستند اقبال
کرد و چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام این حدود واپرداخت نهضت موکب گیهان شکوه از راه بانسواله صوب ولایت
مالوه اتفاق افتاد که سایهٔ معدلت بر متوطنان آن ملک افکنده منزل بمنزل متوجه دار الخلافه کردند در نواحی بعرض
اشرف رسید که قافلهٔ حجاز را از بیم توهم حکام بنادر فرنگ تا حال در حجاز نشسته اند بنابران حکم شد که قلیج خان
حاکم بندر صورت بطریق الجوکی و الغار بدان صوب شتافته قافله را روان سازد و او بزودی خود را رسانیده پرده نشینان
سرادق عفت که بیشتر روانه شده بودند در جهاز سلیمی سلطان خواجه را با سایر اعیان قافله در جهاز الهی روانه گردانید
و حکام بنادر فرنگ خدمت منتسبان این آستان سعادت جاودان دانسته مردمیها ظاهر ساختند
و چون موکب ظفر لوا حوالی بانسواله نزول دولت فرمود راول پرتاب زمیندار آنجا تارک ادب بآستانهٔ سعادت
زمین بوس دریافت و راول اسکرن زمیندار دونکربور نیز بدولت ملازمت سرفراز شد و هم درین ایام میرزاده
علیخان از بنگاله آمده بعز بساطبوس مفتخر گردید و صد و پنج زنجیر فیلان از نظر اشرف گذرانید بعنایات خسروانه
شرف اختصاص یافت و چون بمسامع جلال رسید که رانای مقهور باز در کوههای دشوار با نخوت و استکبار
افسرده اسباب شورش و فساد سرانجام میدهد راجه بهکونت داس و کنور مانسنگه و مرزا خان خلف بیرمخان و قاسم خان
میر بحر با افواج قاهره بکوهستان شکرمیش تعین شدند و هم درین هنگام راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله آمده بسعادت
آستانبوس افتخار گرفتند و از جملهٔ غنایم آن دیار سیصد و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانیدند و در حدود دیپالپور
رحمانقلی قوش از مکهٔ معظمه آمده جبین اخلاص بسجدهٔ درگاه نورانی ساخت و نیاز نامهٔ شرفا و اطراف اعیان
آن ملک در پیشگاه حضور گذرانید مشمول عاطفت بیکران گردید و از وقایع رسیدن مژدهٔ فتح سروهی و تسخیر قلعهٔ ابوگده
بمسامع همایون در اوراق نگاشته کلک بیان گردید که سلطان دیوره از ورود عساکر گیهان شکوه تاب مقاومت
نیاورده و ترسوخان و رای سینگه را آمده دید چون ترسوخان بجاگیرداری آن متن کجا رخصت یافت آن وحشی
طبیعت بی جهت و سببی فرار نموده بمواطن خود شتافت و در استحکام قلعهٔ ابوگره که از قلاع حصین و رفیع است

کوشیده بحکم اشرف راے سینکه و سید هاشم بارهه با فوجی از بهادران قلعه کشا بتسخیر آن همت گماشتند
و چون کار بر متحصنان تنگ شد سلطان سبرن قلعه را وسیله نجات خود یافته و روی امید بدرگاه جهانپناه نهاد
راے سینکه قلعه را بمعتمدان خود حواله نموده با سلطان دیوره باستیلام عتبه اقبال متوجه شد و آن قلعه ایست در
غایت استحکام و ارتفاع و وسعت و متانت در اقصای صوبه اجمیر بسمت گجرات واقعست ارتفاع آن هفت کروه
و راه بر آمد در کمال صعوبت و دشواری بر فراز آن چشمه های خوشگوار و جاهای شیرین بسیار و اراضی قابل زراعت
انقدر که تحصن گزینان را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بیشمار و هوایش بغایت روح افزا و تن پرور و بنا و عمارات
عالی و معابد عظیم درون قلعه اساس یافته و همدرین هنگام شهباز خان قلعه رهتاس را از مجیب علیخان سپرده بدرگاه والا
رسید و سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید و از سوانح فرستادن جنود اقبال بصوب خاندیس چون
راجی علیخان حاکم آنجا باعتصام قلعه آسیر که با فلک اثیر دعوی همسری مینماید و غرور لوازم قلعه داری و استظهار استحکام
دکن در مراسم خدمت و ادای پیشکش تعلل مینمود بنابران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و شجاعتخان و [illegible] فتحخان
و نورنگخان و میرزا نجات خان و علی دوست خان و بسیاری از بهادران فیروزی نشان را بصوب خاندیس رخصت یافتند
و شهباز خان را حکم شد که سامان لشکر دیده و سزاولی نموده بزودی بآنها پیوندد چون امرا بآنجا رسیدند راجی علیخان
از سطوت عساکر اقبال بقلعه در آمده برسل و رسایل و فنون نیو و نیرنگ اظهار عجز و ملایمت و بقبول پیشکش ایلی نموده و
بجهت ساوری و تعلیفه عساکر منصوره نیز از نقد و جنس و امداد ارسال داشته هر کدام از روی تسلی ساخت و
شهاب الدین احمد خان باعتماد مراحم بیکران خاقان سپهر آستان عرضه داشت به پایه سریر معلی فرستاده
استشفاع جرایم او نمود و راجی علیخان پیشکش گرامی از اجناس نقد و جنس و فیلان نامی و نقود کثیر با التفات شاهی
مسلوک ساخته بود مصحوب معتمدان خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت و امرا عنان مراجعت معطوف داشته بولایت
مالوه آمدند چنانچه تفصیل این مجمل عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون درین ولا
بمسامع همایون رسید که ملک گجرات از تن پروری میرزا خان غبار آلود ناایمنی است بنابران موتمن الدوله راجه
تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کاردانی بظهور رساند
و کافه برایا را که هر بدایع و ودایع آفریدگارند جلی و علی از آسیب تظلم و تعدی ارباب بغی و عنا محافظت

ودرین سال اقبال طراز ولایت ایدر بتیغ همت اولیای دولت فتح شد وتفصیل این اجمال آنکه چون قلیچ
خان رخصت گجرات یافت رای ایدر که از سطوت افواج قاهره رخت زوال بشعاب جبال کشیده بود از رفتن او
بار اول اسا و جمعی از راجپوتان خون گرفته بعزم رزم قدم جرات وتهور پیش نهاد و غازیان نصرت قرین با عصای
اقبال روزافزون افواج ترتیب داده یکدل و یکجهت بمقابله و مقاتله او شتافتند چون غیاث الدین علی آصفخان
و نقیب خان با جمعی از بهادران در قول پای همت افشردند و تیمور بدخشی با طایفه از دلاوران در برانغار صف آرا گردیدند
و میر ابوالغیث بخاری با فوجی از سادات در جرانغار رزم طلب گشتند و میرزا مقیم نقشبندی و نور قلیچ و دهره برمان و از
میر غیاث الله بنی عم نقیب خان که الحال بیمن تربیت حضرت خلیفه الرحمانی بخطاب داتخان شرف امتیاز دارد
پیش قدمان فوج هراول شدند و تیمالخان و کدا علی خان را با فوجی از مردم گزیده طرح دادند مخالفان تمام مردم خود را
که قریب هفت نفر از سوار و پیاده بودند دو فوج ترتیب داده برآمدند نخست بهادران فوج هراول در تیغ نموده خود نمایی کردند
و نور قلیچ خود را بتیغ غنیم زده یکی از جوانان نامی را بزخم تیر انداخت میر غیاث الله باوجود صغر سن خود را بیکی
قلیچ رسانیده شمشیر نمایان زد و با آنکه زخم کاری بر بازوی نور قلیچ رسیده بود دست از کار باز نداشت و مظفرخان را از
عالم خود را بر غول مخالف زده ترددات پسندیده ظاهر ساخت در اثنای دو و خورد بر زمین آمد و پیاده بر تیر دستان
عرصه جلادت باز سوار شد و دهره برمان نیز خوبها ساخت درین وقت که اکثر جوانان کار طلب عنان ثبات از دست داده
متفرق شده بودند با میرزا مقیم معدودی از نوکران خاصه او مانده بودند راجپوتان بر سر او هجوم آوردند و آن راد مرد
دو کس از مخالفان را بزخم تیغ از هم گذرانید تا گاه شمشیری بر لب او رسید و در حیوت دیگر بضرب برچه از زین
بر زمین انداخت و بزخمهای کاری در راه اخلاص جان نثار شد و قطبخان نام وکیل او از حلال نمکی چندان تلاش کرد
که سر در راه وفا نهاد و دهره برمان که از بهادران فوج هراول بود با چندی از ملازمان خود ترددات پسندیده ظاهر
ساخته چهار تن از متهوران را بر خاک هلاک انداخته و درین حال که فوج هراول ویران شده بود و سرداران بقتل رسیده
کفار بتهور و استکبار تمام روی بغول نصرت فرجام نهادند و غازیان عرصه ستیز پای همت قایم داشته بمدافعه و
مقاتله پیش آمدند و دیگر افواج جلوریز بکومک شتافتند خصوص تیمور بدخشی که بوقت خود را رسانید مخالفان
تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای دولت اعلام فتح و فیروزی برافراشته بعنایت قهرمیت

یافتها همت کماشتند و بسیاری ازین مخذولان را بضرب تیغ و سنان بدرک الاسفل فرستادند و راجه نراین

واس با بقیة السیف کریخته بشعاب جبال در آمد و چون مژده فتح و نصرت از عرصه دولت بمسامع همایون

رسید سرداران لشکر خواجه غیاث الدین علی آصفخان مرحمت فرموده نقیب خان را بدرگاه معلی طلب داشتند

و هر یک از بندهای جان نثار که دران لشکر مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بودند

باقسام مراحم و انواع نوازش شرف اختصاص یافتند

درین هنگام که موکب نصرت اعتصام در حوالی دیپالپور از طهور ربراوقشت نقاش بهار جشن آرای بزم روزگار

گردید و جلوه ریاحین صحن زمین را محسود کارخانه چین ساخت و نیر اعظم روی بخش عالم شب دوشنبه سیوم ذی حجه نهصد

و چهار هجری بعد از انقضای هفت ساعت و دوازده دقیقه پرتو سعادت بیت الشرف حمل انداخت و سال

بیست و دوم از جلوس این قرین پادشاه سکندر آیین بمبارکی و خورمی آغاز شد و در عنفوان این سال همایون قلعه بوندی

بتصرف اولیای دولت در آمد و مجملی ازین تفصیل آنکه دوداپسر رای سرجن با آنکه پدرش و بهوج برادرش بسعادت

ملازمت سرافرازی داشتند آن قلعه را استحکام داده بخود آرایی شد و زین خان کوکلتاش از درگاه بتسخیر آنجا رخصت

و رای سرجن و بهوج و راجه جند و لد گر سیهم اهی کوکلتاش تعین شدند و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روز افزون

قلعه بوندی مفتوح گشت و آن مقهور بشعاب جبال رخت زوال کشید آوارهٔ دشت ادبار گردید و زین خان

بموجب حکم اشرف بهوج را بحراست آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی گردید چون موکب جهانبانی بدار الخلافه

فتحپور ورود اقبال فرمود سعادت زمین بوس دریافته بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافت و سوانح رسیدن

عرایض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است بدرگاه سلاطین پناه پیش ازین بانی خان با فرمان مرحمت آمیز نزد او

شتافته بود درین ولا نظام الملک وفاخا را که از عمدهای او بود همراه بانی خان روانه درگاه معلی گردانید

و فیلان نامی و اقسام اجناس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشت

در داستان فتح ولایت گجرات همت عرض یافت که چون دست قضا و قدر در

ملکان فرمان

هنگامهٔ میرزایان حق ناشناس تفرقه افکنده و در کار هر کدام رابطهٔ خاص نداده و سیاه دانش کردار گرفتار ساخت
و آوارهٔ دشت ادبار گردانید گلرخ بیگم صبیهٔ میرزا کامران که در حبالهٔ عقد ابراهیم حسین میرزا بوده مظفر حسین میرزا پسر خود را
همراه گرفته بدستیاری تهور و جرات خود را بولایت دکن رسانید و چندی در آن ناحیه سرگردانی کشیده درین ولا برهنمونی
جمعی از اوباش واقعه طلب که سرحلقهٔ این بدبختان مهر علی نام داشت روی بغی و ادبار بگجرات نهاده اعلام فتنه
و آشوب مرتفع گردانید از آنجا که بدایت سماوی آنکه خاقان گیتی ستان پیش از ظهور این سانحه راجه تودرمل را از روی
عیب دانی بجهت تنقیح جمع گجرات بدان صوب فرستاده بودند   چون وزیر خان جمعیت بد و معتمد
در میان نوکران او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسیار بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط نموده صلاح در تحصن دید
و دروازه‌های قلعهٔ احمدآباد را استحکام داده مسرعی نزد راجه تودرمل که بهدران زودی از احمدآباد روانه شده بود
که جمع انجا را مستخلص ساخته متوجه درگاه شود فرستاده از حقیقت حال اطلاع بخشید مفسدان چون بنواحی سلطانپور
ندربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف و زاهد پسران شریفخان داغ بیوفایی بر جبین حمیت خود نهاده بمخالفان
پیوستند و بعد از رسیدن بروده داروغهٔ انجا بی جنگ راه فرار پیش گرفت و چانپانیر نیز بی کلفت سعی و تردد
بدست مفسدان درآمد مقارن این حال وزیر خان بازبهادر را با بیکداس دیوان گجرات و جمعی از سپاهیان بمقابله
و تدارک مخالفان فرستاد و در پرگنهٔ نال تلاقی فریقین اتفاق افتاد و بازبهادر شکست خورد ظهور این قضایا باعث مزید
جرات و جسارت ارباب بغی و عناد گردید چون پیشتر وزیر خان براجه رسید عطف عنان نموده بسرعت هر چه
تمامتر خود را بظاهر احمدآباد رسانید وزیر خان از قلعه برآورده به نیروی اقبال روزافزون آمادهٔ مبارزت گردیدند چون لشکر دولت
از انجا بکروهی بروده رسید مفسدان از تاب مقاومت از جای رفته روی ادبار بجانب کنبهایت نهادند و اولیای دولت
بتعاقب همت گماشته در حوالی کنبهایت رسیدند هاشم عامل خالصات جیقلتهای نمایان نموده زخمهای عنیف برداشت
و از استیلای غنیم بکنبهایت درآمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره
نموده بصوب جوناگره شتافتند و دولتخواهان تیز جلوی تکاپو برده در حدود دهولقه با اهل فساد رسیدند و آنها
نیز عنان بازگشته بمبارزت پیش آمدند و آن شیره زن اکثر عورات را بلباس مردان مخلع ساخته تیرانداز
مقرر فرموده و اولیای دولت افواج ترتیب داده استمداد همت از باطن قدسی مواطن پادشاه بلند اقبال

نموده‌اند و رزمی بغایت عظیم روی داد و از جانبین ترددات شایسته و حمله‌های نمایان بظهور پیوست و آخر ارباب
بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و خون بسیاری از اهل فساد بر خاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر
گردیدند و اکثر ازان عورات که کمانداری میکردند در سلک اسیران منتظم گشتند و راجه تو در ملک مجموع گرفتار ازا
با غنایم این فتح از فیلان و غیره مصحوب دلاوری سرخود بشیر روانه درگاه ساخت و از سوانح رسیدن ایلچیان شاه
رخ میرزاست بدرگاه سلاطین پناه از تاریخی که میرزا سلیمان بملازمت آمده اظهار شکایت و ناراضائی از جانب
شاهرخ میرزا نموده پیوسته میرزا و خانم والده او متوهم و متوضع می‌بودند تا آنکه در پی اصلاح حال و بهبود کار در
تحصیل رضا و خوشنودی آنحضرت داشته عرایض بندگی و نیازمندی با نفایس آن دیار از اسپان ختنی راهوار و
لعلهای آبدار مصحوب عبدالرحمن بیگ و میر عاشق بدرگاه ارسال داشتند خاقان ممالک ستان معذرتهای میرزا را
پذیرفته بجلایل عواطف و شرایف مراحم ممتاز و امیدوار ساخته فرستادها را کامیاب رخصت انصراف ارزانی فرمودند
و همدرین وقت حکیم عین الملک که از درگاه بجهت نوازش و سرفرازی عادلخان حاکم دکن رخصت یافته بود با رسید ایلچی
عادلخان بسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافت و پیشکشهای او از فیلان نامی و اقسام اجناس نفیس بنظر گرامی
در آورده سعادت جاوید اندوخت و مقارن این ایام رسیدن ایلچی عبدالله خان فرمانروای توران است بدرگاه سلاطین پناه
با مکتوب مصادقت و موافقت خلاصه مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی‌ستان
با افواج هندوستان از صوب در حرکت آید هر آینه بمیامن یکرنگی و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان و فارس و آذربایجان
باسهل وجه میسر گردد حضرت خاقانی بمقتضای مروت و قدردانی در جواب قلمی فرمودند که سلسلهٔ علیهٔ صفویه از قدیم
باین دودمان عالیشان رابطه وداد و حقوق امداد دوستی و معهذا انتساب خاندان نبوی علیه التحیة والسلام مدار نسبت
و اختلاف مذهب و تعصب ادیان جایی تا که موجب تزلزل ارکان دوستی و یکجهتی گردد اگر آن سلطنت پناه نیز ترک آن
عزیمت نموده اراده منازعت و مخاصمت بخاطر راه ندهند هر آینه بصلاح و ثواب قریب‌تر خواهد بود

درین هنگام که دارالسرور فتحپور بانوار شکوه خاقان سکندر آیین مجمع و بلاد روی زمین بود
شوق زیارت روضه معینیه از مشرق خاطر خورشید مآثر سر بر زد و در روز باد بیست و دوم شهریور ماه الهی
نهضت عالی از مستقر اورنگ خلافت بصوب دارالبرکه اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه بهیانه مضرب خیام

سپهر احتشام گردید راجه تودرمل از گجرات رسید و سعادت رکاب بوس دریافت و بانواع مراحم خسروانه بشرف
اختصاص یافت و بمسند والای منصب وزارت کل بلند مرتبه گشت و براستی و دولتخواهی در نظام مهام
سلطنت کاربند خدمت شد

چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد بار دیگر جمعی از اوباش واقعه طلب گرد مرزا آمده
تخت دست یغما و تطاول بر بلده کنبهایت که اکثر تجار متمول صاحب ثروت در انجا متوطن اند گشوده مال و اسباب
فراوان بتصرف آوردند و وزیرخان از احمداباد برامده عزیمت آنصوب نمود و در اثنای راه خبر کثرت مخالفان شنید
و از صفحه مثالی ملازمان خود نقوش دورنگی خوانده عنان مراجعت باز کشید و ناگزیر باحمداباد درامده متحصن گردید
بسیاری از مردم او از بیحقیقتی سپرده بمخالفان پیوستند مقهوران بشوکت هرچه تمام آمده بمحاصره احمداباد
پرداختند و وزیرخان جمعی از ملازمان خود را که از انها نا امین بود مسلسل و مقید گردانید و معتمدان قدیمی خود را بانواع
دلجوئی مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کومک ظاهری گسسته امید و مقطوع الطمع بود دل
در توجهات باطنی و تائیدات غیبی بسته انتظار ظهور نیرنگی اقبال داشت و معهذا از مردم درون قلعه وهراس
عظیم بود و هر روز مرچلها را تغییر میداد و بوسته خود در برج و قلعه میگشت و در شدت حیرت گرفتار بود که آیا حال
بکجا انجامد درینوقت غنیم با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نردبانها گذاشته یکبار از اطراف زور آورده در صدد
برامدن شدند که ناگاه از شست قضا بندوقی بمهرعلی که سردار مقهوران و مصدر این فتنه بود رسید و در ساعت جان را
بمالکان جهنم سپرد با آنکه بعضی از مخالفان بر فراز قلعه برامده خود را بپای کار رسانیده بودند از مشاهده این حال دل از دست
داده و دست از کار باز داشته بهزار سراسیمگی روی بوادی فرار نهادند و از بسکه اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب
سررشته احتیاط از دست وا نداده متحکم داشته قدم بیرون ننهادند و چون بتحقیق پیوست که این کارنامه فتح از بدایع اقبال
حضرت ظل اللهی است وزیرخان و سایر فدائیان سجود شکر این موهبت عظمی بجای آورده اسباب نشاط ترتیب دادند

چون درینولا که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود مظفرخان بموجب حکم اشرف از ولایت بنگ و بهار رسیده
در مقام منس محل سعادت زمین بوس عز اختصاص یافت و بسیاری از نفایس آن دیار بر سبیل پیشکش گذرانید و
چهار لک روپیه نقد بصیغه نثار حاضر ساخت و چون در انجا مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده

کردیده بود بمیر احمد سید رفیع خلعت امتیاز رسید و حکم شد که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور با تصویب و صلاح اندیشی
او سر انجام مهام سلطنت و تمشیت احکام خلافت نمایند چون موکب گردون مسیر بدار الفیض اجمیر ورود سعادت
فرمودند بدستور معهود از یک منزلی پیاده شده روی نیاز بزیارت آوردند و دست دریانوال بادرار و نذور و
تصدقات برگشوده معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را سیراب امید گردانیدند و هم درین ایام محب علیخان میر
خلیفه که درین دودمان قدیم الاتقدم نسبت و سبقت خدمت امتیاز داشت بمنصب میر عرضی اهل حاجت شرف اختصاص یافت
و از وقایع این ایام فرستادن میر ابوتراب است بحجاز مبارک میر از سادات سلامی شیراز است و جد میر غیاث
الدین هبة الله که بسید شاه میر اشتهار داشت در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمد آباد بنام او
اساس یافته از شیراز بگجرات آمده با بوطن مراجعت نمود و نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی با دو فرزند
خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمد آباد رسیده رحل اقامت افکند و در آن وقت سلطان محمود بیکره
حکومت گجرات داشت باعزاز و احترام تمام با میر سلوک می نمود و میر ابوتراب خلف میر کمال الدین نیز درین ایام نزد
گجراتیان معزز و مکرم می زیست و چون آن ملک بحوزه تصرف اولیای دولت درآمد بخدمت حضرت خاقانی نیز بجمال
عزت و قرب منزلت یافت و چون هر سال قافله بزرگ از عباد و زهاد کشور هندوستان بزیارت بلاد عالم از دار الخلافه
آگره بحجاز میفرستادند و مایحتاج تمام قافله از دیوان اعلی سرانجام میفرمودند و یکی از بزرگان عمده بمنصب میر حاج سرافراز
استعداد می یافت درین سال که هنگام فرستادن قافله قریب رسید میر مشار الیه را باین منصب والا اعزاز و امتیاز بخشیدند
و مبلغ پنج لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین و ارباب احتیاج فرستادند
و سوای آن یک لک روپیه نقد با بشر الف اخبارس در وجه تشریف شرفای حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی
که پیوسته اظهار آرزوی حج میکرد همراه میر رخصت یافت و جمعی کثیر درین قافله ره نورد بادیه توفیق گردیدند
و از وقایع سربلندی یافتن شهاب الدین احمد خان است بایالت صوبه گجرات چون ضابطه آن ملک از وزیر خان چنانچه
باید تمشیت نمیپذیرفت حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات
متوجه شود و قاسم خان و طاهر خان سیف الملوک و میر غیاث الدین علی نقیب خان و قمر خان و غازی خان بدخشی و فروزه کابلی
و شیخ معظم و شیخ جنید دیگر امرا از درگاه معلا بکومک او رخصت یافتند مقرر شد که وزیر خان بدرگاه آمده ضبط

آن صوبه نماید

آن جنود نمایند و از سوانح این سال تعیین نمودن افواج منصوره بر سر رانای مقهور چون آن بی سعادت وحشی طبیعت
همواره از صدمات عساکر اقبال شعار جلال پناه بر یکجا قرار نمیگرفت و هرگاه افواج قاهره از تکاپوی دائمی
بتنگ آمده دست از وی باز میداشتند و صفت یافته بجا و مقام خود معاودت مینمودند درینولا باز راجه بهگونت داس
و کنور مان سنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم بارهه و سید هاشم و سید جو و مرزا الک و اسد ترکمان و جمعی از
مجاهدان عرصه همت بمالش او نامزد شدند و حکم شد که شهباز خان میر بخشی صاحب اهتمام و کار فرمای این لشکر باشد اگرچه
بظاهر راجه بهگونت داس بهمت سرداری داشت لیکن در معنی سردار لشکر شهباز خان بود و او درانجا جد و جهد و تردد بسیار
ظاهر ساخت چنانچه بموقع خویش گذارش خواهد یافت و چون موضع مری از اعمال میرتهه مخیم بارگاه اقبال گردید بمسامع
جلال رسید که در نیجه دکولاب عظیمی است که بمرور ایام خراب شده و خرابی آن باعث ویرانی این ملک گشته در باب
امرای عظام و سایر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام حکم جهان مطاع نفاذ یافت و بارکان دولت در خور منصب و جمعیت
بوی آن تقسیم فرمودند و در عرض یکی ازین چنین انجام پذیرفت و ازین فیض عام عالمی بکام دل رسیدند و ازین منزل شیخ
ابراهیم فتحپوری بکومک شهباز خان رخصت یافت و تهانه او در حدود لودهی مقرر شد و چون نواحی آنبیر مورد بارگاه
فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک و کهی حاکم گولکنده سعادت آستانبوس دریافته عرضه داشت او را با پیشکشهای
لایق از نفایس آن دیار و فیلان نامی بنظر اشرف گذرانیدند و از جمله فیلان پیشکش او فیل مبارک نام فیلی داخل حلقه
خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذو ذنب است درین باب حکما و اخترشناسان دلایل و تاثیرات بسیار نوشته اند
و هفت قسم شمرده اما ذو ذنب و ذو ذوابه را از همه نحس تر دانند اگرچه از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان شورش
عظیم بهم رسید و دران ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی رخت حیات بفسحت سرای جاوید کشید و شاه اسمعیل مسموم
از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق انبوه بهنگامه عدم شتافتند اما بمیامن ذات سعادت قرین خاقان
عدالت آیین وسعت آباد هندوستان از آسیب نحوست آن محفوظ و مصون ماند و غبار فتنه و آشوب بر دامن عافیت
متوطنان این دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید بدیدن شاه حقایق آگاه منزل
شیخ نظام که از مشایخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت متوقفی داشتند و ملتزمان جوانب آن بقعه
را بزلال مکرمت سیراب امید گردانیدند و هم درین ولا شجاعت خان و میر معز الملک را در صوبه بهار جاگیر مرحمت فرموده

بحکومت و حراست این کار رخصت نمودند چون دار الملک مالوه مورد موکب جهانگشا رونق و بها یافت بتحف طواف
روضه علیه حبیب شیبانی انار الله برهانه تشریف برده بعد از مراسم زیارت و آداب نیاز مبلغ وافر بفقرا و
مساکین تقسیم فرموده از انجا بزیارت اولیای عظام و مشایخ کرام که دران مصر سعادت آسوده‌اند متوجه شدند بفقرا و
مجاوران و معتکفان بقعه مبلغهای معتد به بنذورات و خیرات مرحمت نمودند از انجا بعد از فراغ زیارت بالتماس سعادتمآب
شیخ فرید بخشی الملکی که درینولا بمیامن تربیت و جوهرشناسی حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی تشرف اختصاص دارد
منازل او را که بر کنار جون واقعست و بی‌تکلف غریب نشیمنهای مروح اساس یافته بنور قدوم سعادت لزوم منور گردانیدند
و در اوراق سابق ذکر یافته که حاجی حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس دیار فرنگ و ارباب صنایع
و اهل حرفه به بندر گوه فرستاده بودند درینولا با نفایس آن دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار لباس نصاری پوشیده و نقاره
و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و آنچه از نوادر و غرایب آن ملک آورده بود
نظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و آفرین گردید و از الجمله ساز ارغنون بود که چشم و گوش را حیرت و راحت می‌افزود
و درین هنگام خواجه غیاث الدین علی آصفخان از ایدر بدرگاه آمده آبروی جاوید یافت و جعفر بیگ برادرزاده خود را که از عراق
رسیده بود بسعادت زمین بوس سرفراز گردانید چون بمسامع
جلال رسید که مدهکر زمیندار سر از ربقه اطاعت و فرمانبری پیچیده براهزنی و مردم آزاری روزگار بسر می‌برد و اسباب او
بستر دین بسیار رسیده حکم قضا مثال از قهرمان جلال لمعه ظهور یافت که صادق خان و موته راجه و راجه اسکرن و قاسم
علیخان و الغخان حبشی و میرزا ابو المعالی با افواج فیروزی طراز و فیلان صف شکن بنیاد و استیصال او اعلام همت برافرازند اگر
برگشته روزگار از گران خواب غفلت او بیدار شده بشاهراه اطاعت و بندگی شتابد همراه بدرگاه آورند و الا
سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند که باعث عبرت دیگر فتنه جویان مفسد گردد چون عساکر اقبال
به نزدیک رسید بتحقیق پیوست که آن بی سعادت باعتضاد جنگل و کریوه‌های دشوار مغرور گشته از دایره نخوت و استکبار
قدم بیرون نمی‌نهد ناگزیر سران لشکر آلات جنگل بری مهیا ساخته تا بندو که مسکن و ماوای او بود خود را [illegible]
و چون عبور لشکر فیروزی اثر بنواحی گرهه اتفاق افتاد برهمانند بنوار که از همراهان و معاندان او بسیار فرار گزیده بود
تحصن گزیده و افواج قاهره لوازم قلعه گیری سرانجام نموده بمحاصره آن برداختند و در اندک فرصتی متحصنان

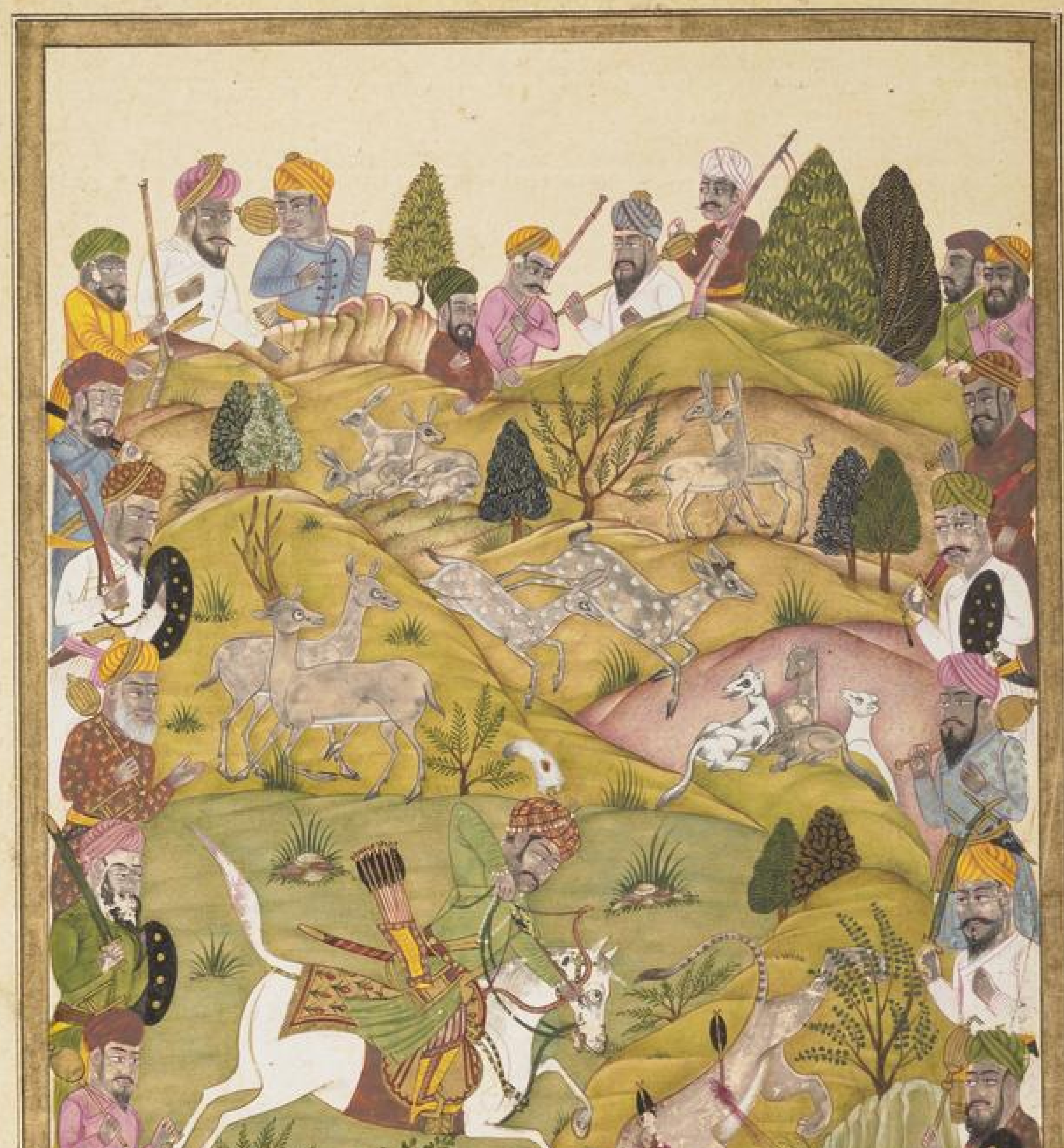
زبان بعجز و نیاز گشوده امان خواستند و امرا خاطر از ان مطمین ساخته متوجه پیش شدند و منزل بمنزل جنگل بریده
تا کنار آب نبت دباره که بر سمت شمال اوندچه واقعست شتافتند و مدهکر نیز ترتیب افواج نموده با مردم بسیار
از پیاده و سوار در برابر عساکر ظفر نگار علم نخوت و ادبار افراشت و بهادران جانبین هر روزه بعرصه مبارزت قدم
نهاده جنگلهای نمایان میکردند و چون ایام تقابل امتداد انجامید سران لشکر قرار دادند که از آب گذشته جنگ
اندازند و باین عزیمت ترتیب افواج فرموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن از قلبی آب و دشواری معبر بسر رشته انتظام
دستور عساکر ساقط گردید صادقخان با فوجی براهی شتافت و قاسم علیخان و الغخان حبشی و شیخ فیروز و جمعی از بهادران
بطرف دیگر افتادند از زور آتشبازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد و دران حال کمالخان و محمود خان فوج جدا ان
بادشاهی فیلان صف شکن را باب زده بی محابا گذشتند و به نیروی فیلان مست صادقخان با فوجی از بهادران
کار طلب عبور نموده مقارن اینحال از اطراف دلاوران عرصه همت یکبار فرو ریختند و رزمی بغایت عظیم روی داد
و هنگامه جانستانی و جانفشانی گرمی پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه شجاعت ظاهر ساخته مخالفان
سیاه بخت را آواره دشت هزیمت گردانیدند و جماعت بسیاری از مقهوران بموج خیز فنا رفت لیکن از انبوهی
جنگل و کثرت درخت زار حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان آن بود که در کمین گاه انتظار
قابو دارند و جمعی برآن رفتند که خود را بسر اردو پرتال رسانیده دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت الغرض صادقخان
بشومو قرار گرفت و فوج هراول را چنداول ساخته عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافت در هنگام ان مقهور
از عقب بر آمده غبار شورش برانگیخت و اکثری مردم را پای همت از جا برفت الغخان با جمعی ثبات قدم ورزیده هنگامه
کارزار را گرم ساخت و صادقخان و ابوالمعالی نیز خود را رسانیدند و او را قوی پشت گردانیدند و درینجا جنگی بسخت روی
نمود و الغخان و ابوالمعالی و میرزا محمد سلدوز جنگلهای نمایان کرده آبروی جاوید یافتند و اودند هورا پسر بزرگ او درین
زد و خورد بر خاک هلاک افتاد و خانجهان برادر او با یکی از فیلان مست در آویخته بزمین افتاد و بختی و جانکی جند هر دو از اکر ورده
تفنگ زده با وجود زخم کاری مردانه بدر رفت و رامساه پسر او نیز تردد نمایان کرده راه سلامت پیش گرفت و قریب دو بیست
راجپوت از مردم نامی او بقتل رسیدند و بمیامن روز افزون خاقان ربع مسکون چنین فتحی بعد از شکست چهره گشای امید گردید
چون خانجهان

از انتظام اطراف و اقطار بنگاله خاطر وا پرداخت عزیمت لکنوتی که مادر و متعلقان داود و متعلقان جمشید خاص خیلهای او با
بسیاری از افغانان تباه اندیش در انجا می بودند پیش نهاد همت ساخت و از امدادات غیبی آنکه در وقت مسیحی خواست
که در سلک دولتخواهان در آید و جمشید با سایر افغانان اتفاق نموده بمبارزت پیش آمد و بعد از داروگیر بسیار منهزم گشته یافته
خود را بکوسه کشید و غنیمت وافر از اندوختهای او که در حین حوادث بدست مسیحی افتاده بود بتصرف جمشید و دیگر افغانان در آمد
مقارن اینحال یوسف بلوچ سرست که از دوستان و موافقان مسیحی بودند در مقام کینه و انتقام او شدند روزی جمشید بقصد گرد
آوری خاطر و دلاسا بخانه آنها رفت و الجماعه قابو دانسته پیمانه جانش را بخنجر لبریز ساختند و بمیامن تائیدات اقبال
بی زوال مخالفان برگشته حال با یکدیگر در آویخته بی زحمت دست و بازوی اولیای دولت کار خود را بانجام رسانیدند
چون خانجهان بجد و تا مدرسید الله داد و دیگر منتسبان خود روی عجز و نیاز بدرگاه پادشاه غریب نواز نهاده نزد خانجهان
جهان فرستاد و بدین وسیله از آسیب حوادث نجات یافت در همین ولا که موکب فیروزی لوا متوجه پنجاب بود مولانا محمد یزدی
از عراق آمده بسجده کریاس فلک اساس فرق عزت بر افراخت و او از بزرگزادهای یزد است و کسب فضایل و تحصیل علوم در
خدمت علامه زمان مولانا میرزا جان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیبه کافی داشته حدت فهم و تندی زبان
و طلاقت زبانش بمرتبه عالی بود و در اندک فرصتی بجلایل عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفته از جمله مصاحبان و مخصوصان
مجلس بهشت آیین شد لیکن در اصل کم فطرت واقع شده بود خود را زود ضایع ساخت خاتمت حال او در جای خود مرقوم
صداقت رقم خواهد شد و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است چون بمیامن اقبال روز افزون در ولایت گجرات
غبار شورش و فساد او فرو نشست میرزا با نیت تباه متوجه دکن شد در براه جمعی از اوباش بر گرد او فراهم آمده اسباب
فتنه و آشوب بانجام دادند و چون از قبله کعبه خود دور افتاده بود با حاکم آنجا جنگ کرده شکست یافت و ناکام
عنان مراجعت بولایت خاندیس معطوف داشت راجی علیخان فاروقی او را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاد و مجرای
دولتخواهی نموده مقصود دنیا و فرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری یافت که او را بانجام آورد و چون
موکب گیهان شکوه بساحل آب ستلج عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم که حکومت لاهور بعهده کاردانی او بود بسعادت
استقبال شتافته بعز بساط بوس دریافت و چون بموجب جاه قندهار با اهل قوافل و مترددین دست تطاول و تعدی دراز
ساخته بودند او را با میرزا ایلچیان و سید حامد بخاری و محمد زمان و فوجی از بهادران عرصه شهامت بتادیب طایفه بلوچان

وضبط انجه و تعیین فرمودند و رایات اقبال بعزم زیارت روضهٔ علیهٔ شیخ فریدالدین شکرگنج
قدس سره برافراشتند و دوازدهم اسفندارمز ماه الهی ظاهر قصبه مهبط مضرب
خیام سپهر احتشام گردید و بزیارت مزار فیض آثار آن بزرگوار تشریف برده
آداب طواف و نیازمندی بتقدیم رسانیدند و برشحات سحاب مکرمت
غبار احتیاج از چهرهٔ حال مجاوران و ملتزمان حواشی آن بقعهٔ متبرکه پاک ستردند
و درین محفل بهشت آیین صوفی ناصر از بلخ و مولانا مشفقی از بخارا آمده
سعادت ملازمت دریافتند

درین هنگام که حوالی لاهور از ورود موکب اقبال آرستگی داشت کوکبهٔ سلطان بهار
انجمن آرای بزم روزگار گردید و روز سه شنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و شش هجری
بعد از گذشتن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم روشنایی بخش عالم به بیت الشرف
حمل تحویل نمود و سال بیست و سیوم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان بمبارکی
و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال شیخ ابراهیم بایالت صوبهٔ دارالخلافه فتحپور که
وطن مالوفهٔ او بود اعزاز اختصاص یافت و همدرین ولا شجاعت خان از حکومت و حراست ولایت مالوه سربلند
گردانیدند و حکم شد که شاه بداغ خان و مطلب خان پسر او و تولک خان و سایر جاگیرداران آن ملک اصلاح و
صواب دید او تخلف نورزیده و بهمگی همت باستیصال مواس گراس مصروف دارند و از سوانح اقبال طراز فتح
قلعهٔ کوملمیر است که بهمت شهباز خان و آن قلعه ایست بغایت رفیع الاساس و تعریف استحکام آن برتر از اندیشه
و قیاس در سوالف ایام کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین عظام بر شرفات کنگرهٔ آن نرسیده درین ولا که شهباز خان
شوق خدمت و کار طلبی متوجه آن صوب شد راجه بهکونت داس و کنور مانسنگه را بدرگاه معلی فرستاد که مبادا
به نسبت زمینداری و رابطهٔ قدیم در انجاح این مقصد تساهل و خود داری بکار برند بلکه مصدر دیگر فسادها شوند و خود

با میرزا خان خلف بیرم خان و شریف خان و غازی خان و دیگر مجاهدان عرصه جانسپاری بهمت نطاق همت
بتسخیر قلعه کوبلمیر بست و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روز افزون آثار تسلط و اقتدار ظاهر کردانیدند
و از نامدات عینی آنکه در هنوقت که مبارزان قلعه کشا محاصره را تنگ ساخته بودند توپ بزرگی که اهل قلعه
داشتند سر داده بودند و ان توپ شکسته جمع کثیر را طوفان بلا سوخت از این حادثه یکبارگی باهی همت
مقهوران از جای رفت و حاکم انجا بهرا خان کشته شد برآمده خود را در انشعاب جبال انداخت
اما بسیاری از راجپوتان نامی در پیش دروازه قلعه و بر گرد بتخانها بای جهالت و ضلالت
افشرده جان نفتها نهاکردند و چنان قلعه که ببال و هم و خیال نفرازان نتوان رسید مفتوح شد و
چون شنید که رانا بکوهستان بانسواله رفته است شهباز خان قلعه را بغازیخان
بدخشی سپرد و احمال و اثقال را در انجا گذاشته خود جریده با فوجی مستعد خوش اسپه
بتعاقب او شتافت روز دیگر بحصار کوکنده رسید و در سواری فتح انجا کرد و شب دیگر
قلعه اودیپور را بتصرف در آورد و غنایم نامحصور بدست اولیای دولت افتاد و بشارت این
فتوحات اقبال در نواحی لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی بگذر چنبوه رسید
از شدت باران تلاطم دریا چنان شد که پل بسته ارد و را بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی باثر خود
بدولت و اقبال در کنار آب توقف فرمودند و درین موج خیز طوفانی نو مدرک نام فیلی
خاصه در شناوری بسیل فنا رفت و چند روز متصل و احد باران های عظیم شد از جمله روزی در
شکارگاه عزیب تکرکی بارید که کلانی آنها مقدار جوزی بود از میمنت ذات قدسی صفات خاقان ستوده
خصال بهیچکس آسیبی رسید و همدرین ولا عرایض میرزا یوسفخان و شاه قلیخان محرم مشتمل با ستشفاع گناه
طایفه بلوچان معروض پیشگاه جلال کردید و از انجا که جرم بخشی و خطا پوشی شیمه کریمه ذات قدسی
صفات است ملتمس انها قرار بر قبول جای گرفت و حاجیخان بلوچ و جهته خان و سایر اعیان
و سران بلوچستان بفرق خدمت شتافته روی شرمساری بر خاک عجز و زاری نهادند
درین هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر بشکار قمرغه توجه فرمود



وحکم عالم مطیع گردون مطاع شرف ارتفاع یافت که در حوالی بهیره جرگه ترتیب داده شکاری جمیع سازند
و امرای والا مرتبت و تواچیان بهرام صولت کاربند خدمت شده از موضع گرجاک تا بهیره که بیست و پنج کروه
مسافت است نخجیر راندند و چون قمرغه سر بهم آورد خاقان شیرشکار بر توسن مراد سوار شده عرصه شکارگاه
را بجولان نشاط آراستگی بخشید و از غرایب اتفاقات آنکه درین وقت آن مظهر شهود را غریب حالتی دست داد و مدتی
ممتد مستغرق بحر مراقبه شده بیکبار حکم اطلاق جمیع حیوانات فرمودند و سزاولان بقدم سرعت شتافته مقصد
آنحضرت را از صدور حکم آگاه گردانیدند و صحرا صحرا جانور بزبانی بی زبانی دعاگویان و ثناخوان روی بوادی نجات نهادند
و در همان محل زمین پادشاه حقیقت گزین از اسب فرود آمده و موی سر قصر فرموده حاضران عرصه قرب را از این موهبت الهی
گشته یاری کوه بانی داشتند و هر کدام بقدر معرفت و در یافت خویش دلایل تزئین داده سرگردان وادی تحقیق بودند
ولیکن عقده این راز با ناخن اندیشه هیچکس گشوده نشد و همانروز موکب عالی از دریای بهت عبور فرموده راجه
بهگونت داس و کنور مانسنگه از اجمیر آمده بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و درین ایام که
دریای بهت مخیم بارگاه اقبال بود هودج عزت حضرت مریم مکانی از مستقر اورنگ خلافت رسیده و شهریار ادب
شناس در لوازم تعظیم و مراسم تکریم کوشید نخست شاهزاده ولیعهد را از هفت اقلیم سلطان سلیم را باستقبال
فرستادند و بعد از آن بنفس خود قدم تا بهیره اداب نهاده متوجه دریافت ملازمت آنحضرت شدند و درینولا عرضه داشت
خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس آن ملک معروض بارگاه قبول گردید و بوسیله او دو کلان
راجه مال گسامین زمیندار ولایت کوچ با منسوبان آن دیار که برسم پیشکش و ادای خراج فرستاده بود رخصت زمین بوس
یافتند و از سوانح فرستادن سلیمه بانو بیگم بنصیحت و رهنمونی میرزا محمد حکیم بکابل چون میرزا بجهت صغر سن و عدم تجربه
و فراهم آمدن خوشامدگویان خانه برانداز از اطوار ناستحسن سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخت و حفظ مراتب تسلیم
و رضاجویی و ادای طاعت و فرمان پذیری ولی نعمت و قبله حقیقی خویش که باید بتقدیم نرسانید رای جهان آرای آنحضرت
تقاضا فرمود که نهضت رایات جهانگشا بصوب زابلستان اتفاق افتاد و در ملازمت میرزا جمعی از معتمدان کار
دان گذاشته و ضبط آن حدود فرموده عنان عزیمت بمستقر خلافت معطوف دارند لیکن بگمان آنکه مبادا
از قربت رسیدن رایات منصوره متوهم خاطر گردد و قدم بوادی غربت نهاده پناه باوزبکان برد ناسپاسی گردد

فسخ آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سکینه بانو بیگم را که همشیره اعیانی میرزا است برهنمونی
سعادت رخصت فرمودند و در آن وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگر چه برادر خورد ما منزلت
فرزندی ما شد اما برغم ما عزیزتر از فرزند است چه وجود فرزند قریب الاحتمال و بهم رسیدن برادر محال و نیز فراغت
که اگر میرزا بنصیحت بیگم سر بر خط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده ندامت گزیده پاس احکام پادشاهی
که هر آینه ترجمان اوامر الهی است نماید بانواع مکارم و مراحم مستمال گردانیده به نوید امداد شاهزاده ولیعهد
وارث هفت اقلیم شاه سلیم خوشوقت سازند و مهر علی سلدوز و میر ابواسحق صفوی از ملازمان آن پرده
نشین هودج عزت شرف رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ میرزا نیز رخصت انعطاف یافتند و عبدالله خان
و عابد خواجه را بجهت سرفرازی و دلدهی خویشان همراه ساخته انعامات وافر از نقد و جنس بمیرزا و خانم
والده او مرحمت فرمودند و چون هنگام نهضت موکب منصور از دار الخلافه فتحپور حکم شده بود که در دولتخانه خاص
حوضی بیست در بیست بعمق و قامت مردم از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون لبالب سازند تا از
انعامات و اکرامات از آن گنج لبریز شده باشد و جهانیان از سرچشمه فیض نامتناهی سیراب امید گردند درین اوان راجه
تودرمل بعرض اشرف رسانید که تا حال هفده کرور جا شده و هنوز گنجایش دارد حکم عالی شرف نفاذ یافت که تا رسیدن
رایات همایون باید که لبالب گردد و چون حدود قصبه بهار معسکر اقبال شد شهبازخان بسجده درگاه معلی ناصیه
دولت نورانی ساخت و دودا نیز بحسن السعادت آستانبوس بلند مرتبه گردانید و در اوقاتی که بسمت کرنا
که شهبازخان بجد و مغلقه رانای سیاه بخت در آمده تردد اتیسند ظاهر ساخت و قلاع حصین و محکمهای متین
او را بتیغ همت مفتوح گردانید و در تاخت و تاراج و کشتن و بستن نهایت جد و اهتمام بکار برد و چون آن سرگشته
بادیه ضلالت و جهالت در گریوه گمنامی و کنج خمول خاک نشین مذلت و خواری شد دودا که سپه سالار او بود
آمده شهبازخان را دید و او را همراه گرفته روی امید بدرگاه خواقین پناه نهاد و از انجا که شهبازخان مصدر خدمات
شایسته شده بود استشفاع او در باره دودا پایه قبول یافت لیکن بر زبان معجز بیان گذشت که از خطوط پیشانی
او نقوش راستی فهمیده نمیشود و آمدن از اضطرار است نه اختیاری او را در حدود پنجاب گذاشته
متوجه دار الخلافه شدند و آن سیاه باطن بعد از اندک فرصتی روی بوادی فرار نهاد و چنانچه بر زبان قضا

ترجمان گذشته بود سمت ظهور یافت و چون دار الاقبال کلانور مورد بارگاه جلال گردید رباعی که جلوس اشرف
شده بود جشن عالی ترتیب داده نقود بیکران بفقرا و درویشان نثار فرمودند و از منزل ملا عشقی غزنوی قاضی
صدر الدین لاهوری برسالت نزد علی رای حاکم کشمیر رخصت یافتند که آن وحشی طبیعت را بشاهراه فرمانبرداری
ثابت قدم سازند و همدرین ولا سعید خان را بایالت ولایت پنجاب بلند مرتبه گردانیده بدان صوب رخصت فرمودند
و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت درویشان و گوشه نشینان لاهور روانه ساختند و چون بعرض رسیده بود که
بسیاری از طوایف افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده بظاهر جمعی بوضع سوداگری و طایفه
بکشت و کار روزگار میگذرانند و رعایا و زیردستان همواره از آسیب تظلم و تعدی آنها در محنت و آزار اند
هنگام فرصت و قابو اقسام فتنه و شورش از آنها قریب الوقوع لاجرم رای ممالک آرای که انتظام بخش سلسله
ظاهر و باطن است چنین تقاضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته باطراف ممالک محروسه فرستند که اجتماع آنها
منشاء فساد کلیست و بر راجه تودرمل حکمت که بموجب عملنامه و چون حکومت ولایت پنجاب براجه بهگونت داس
تفویض یافته راجه تودرمل روزی چند در حدود پنجاب توقف نمود و راجه بهگونت داس و دیگر منصبداران آنجا
کچهواهه را در آن صلع به جاگیر تنخواه دهند و اگر زمینداران کوهستان شمالی برهنمونی سعادت حلقه بندگی و اطاعت در
گوش جان افکنده بفرق خدمت شتابند فهو المطلوب و الا استیصال آن طایفه پیش نهاد همت ساخته محال متعلقه آنها
به جاگیر بندهای درگاه مقرر دارد و بمیامن اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سلوک او در اندک فرصتی بسیاری از
راجها و رایان شیوه خدمت بر دوش اخلاص گرفته قدم ثبات براه اطاعت نهادند و بعد از ورود رایات منصور
بدار الخلافه فتحپور راجه بسعادت زمین بوس دریافت از سوانح کشته شدن اعتماد خان خواجه سرا و فرستادن
فتح خان بسند عالی بایالت بهکر چون سید محمد میر عدل را روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا بایالت بهکر تعین
شده او جمعیت نیک فراهم آورده لشکر بسیهوان کشید و از روی اقتدار و شوکت صلح خاطر خواه نموده باز
گردید لیکن از وفور جمعیت و سامان سر رشته احتیاط و مسلک مدارا از دست داده در غایت غرور و پندار روزگار
بسر می برد و چون کوکب اقبال ظلال عدالت بر ولایت پنجاب افکنده خواست که سپاه خود در الجهت داغ درگاه روانه
سازد هر چند مردم او اظهار طلب مدد خرج و مساعدت نمودند نتیجه نداد و بدرشتی و بی رویی پیش آمد

او را دو تن بضرب

درینوقت مقصود علی نام ملازم او با جمعی از اوباش طبیعتان مدفری اتفاق نموده هنگام فرصت کار او
ساختند و چون صورت واقعه بعرض اشرف رسید فتح خان سند عالی بحکومت انجا خلعت امتیاز پوشید
و حکم شد که ان خون گرفته ها را بدست آورده بقصاص رسانند

چون از مبادی حال هر سال بزیارت روضه معینیه تشریف می بردند درین مرتبه بجهت یورش پنجاب و زیارت
مزار متبرکه شیخ فریدالدین شکرگنج قدس الله تعالی سره العزیز ان امنیت از حیز قوت بفعل نیامده بود و رای
صواب نما جهان تقاضا نمود که از دار السعادت دهلی بطریق ایلغار بدان مزار فایض الانوار شتافته عنان
معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانند لاجرم موکب عالی از دار البرکه دهلی در عرض چهار روز بخطه فیض
اساس اجمیر نزول سعادت فرمود و بعد از فراغ زیارت مراسم داد و دهش بر نگار اقبال سعادت آراسته شده
بطریق ایلغار در عرض دو روز از اجمیر بدار السلطنت فتحپور تشریف بردند و درین ایلغار هیچ کس از مقربان
بساط عزت برفاقت گوی سبقت از دیگران بودند نورنگخان و شیرخان و حسین خان و مقبول خان
و فتح الله شربتدار و عبدالله بلوچ و هلال اقتابچی و شاکر خان آبدار و محمود خان خواص مقارن این حال عرضه
داشت امرای گجرات مخبر بنوید قدوم حضرت اعلی البات از خانه مبارک معروض بارگاه عز و جلال گردید و
شهاب الدین احمد خان را فرمان شد که بدو وجهی انجام نموده روانه دار الخلافه سازد و درینولا که مستقر اورنگ خلافت
بورود موکب اقبال رونق تازه یافت بدستور سابق و معهود هر شب جمعه بعبادتخانه تشریف آورده مجلس ها
میداشتند و انسور اجمع ادیان درین امر معنی فراهم آمده نقد حقیقت بر محک تمیز میرسانیدند و ان مجموعه فتوحات
الهی بر مسند صلح کل نشسته داد معرفت میدادند و مقربان بساط عزت بحکم عالی ارباب استحقاق را بحضور
آورده از فیض سحاب مکرمت آنحضرت بهره ور میگردانیدند و چون کاربرداران بیوتات عالی بموقف عرض رسانیدند
که حسب الحکم انواع تلاع بنقود گوناگون لبریز شده دریای مکرمت خاقان سکندر حشمت بجوش آمده و دست دریا
نوال برگشوده آغاز انعام و بخشش نمودند نخست بامرای عالی شوکت و مقربان بارگاه حشمت در خور منصب و رتبه
دامن دامن زر و سیم مرحمت شد انگاه بفقرا و مساکین و سایر الناس هر روز مبلغهای بقیاس عنایت میفرمودند

بحمدالله که بیامن ذات فیض — نهاد صیت تو مسند بر آسمان کرم — ز موج طبع تو سیراب شد جهان کرم

البرکات خاقان ملک ستان تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام احتیاج از صفحهٔ روزگار
شد و از واردات اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خانجهان است و شکست یافتن عیسی و سایر مسندان
بهاتهی در سیولا از عرصه داشت خانجهان بوضوح پیوست که چون ابراهیم ترک و کریمداد و موسی زئی در حدود
بهاتهی در کمین شورش و شور بوده اسباب منازعت و مجادله را سرانجام مینمودند و عیسی نیز از مخالفت
و استکبار دم میزد لاجرم سپاه دولت خواه تربیت داده عزیمت الصوب پیش نهاد همت ساخت و در نواحی قصبه
کواس لو لکا مادرداد و محمودخان خاصه خیل که مستحق شهادت و بسیاری از افغانان ناچار آمدن دیدند
و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت در آمد و شاه بردی نیز برهنمونی سعادت در زمرهٔ دولتخواهان
منتظم گردید و چون قصبه بهوال مورد عساکر اقبال شد ابراهیم ترک و کریمداد و دیگر سران افغانان حرف مصالحه
در میان آوردند لیکن عیسی جادهٔ مخالفت و خود را ثبات قدم ورزیده بمقاتله و مجادله قرار داد و خانجهان
لشکری آراسته سرکرده بسرکردگی شاه بردی و محمدقلی روانه ساخت و در شکستن جنگ عظیم روی نمود و عیسی شکست
یافته راه گریز پیش گرفت و غنایم نامحصور بدست مجاهدان عرصهٔ اقبال در آمد و در وقت فتح مجلس دلاور و مجلس
بیرتاب که از زمینداران نامی آن حدود بودند با نواره بسیار از کندلان آمده آتش قتال افروختند و افواج منصوره
تا مقاومت نیاورده روی گردان شدند و محمدقلی از کمال تهور و جلادت خود را در کشتی مخالف انداخته چنانکه
مقدور بود دست و پا زده اسیر گردید از بدایع تائیدات اقبال آنکه در حینی که سررشتهٔ نظام افواج ساقط شد
و اکثری از ابای همت از جای رفته بود قبیله غازی نام زمینداری که در سلک دولتخواهان انتظام داشت با جمعی رسید
کارنامهٔ شجاعت و جرأت ظاهر ساخت و بعد از چنان شکست ابواب فتح و ظفر بر چهرهٔ حال اولیای دولت ابدی
الاتصال مفتوح گردید و مخالفان سیاه بخت خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بهر اجل کنندهٔ حیات
بر ساحل نجات کشیدند و دولتخواهان با غنیمت فراوان در عرصهٔ اقبال جولان گرمی نمودند از ظهور این اسباب اقبال
انزاهم سرلشکر خود را باپیشکش لایق نزد خانجهان فرستاده بندگی اختیار کرد و اولیای دولت همعنان فتح
و نصرت معاودت نموده بصحبت پیوستند که در حوالی تانده اساس یافته بود آمدند و از وقایع این ایام آمدن
مذکور است بدرگاه معلی چون صادقخان او را آواره دشت همت گردانید و رحل اقامت در ان حدود

انداخت مدتی با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برده تا آنکه روز بروز تنگی کرد و از همه روی نا امیدی دست
داد ناگزیر از راه عجز و تضرع درآمده بوسیله صادقخان برادرزاده خود را با پیشکش روانه درگاه معلی ساخت
که اگر نوید بخشایش رسد خود نیز روی امید بدرگاه بارگاه سپهر پایگاه نهد از آنجا که عذرپذیری و جرم بخشی
شیمهٔ کریمهٔ خاقان ستوده خصال است باستشفاع صادقخان رقم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده آمد و آن باطل
ستیز بمرافقت صادقخان و دیگر سران لشکر روی عجز و شرمساری بر خاک آستان ملائک آشیان نهاده نجات
نامه یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از هبوط خسران و اختلال در سلوک
خاقان قدرشناس از وفور عاطفت و بنده نوازی آن گوشه نشین ناکامی را از حجاب برآورده بمراحم
بیکران اختصاص بخشید و او نیز بطوق اطاعت و رضاجوئی مساعی جان بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد
همت ساخته سرگرم خدمت شد و هم درین تاریخ محمدخان حاکم خاندیس بحکم اشرف مظفرحسین میرزا را مصحوب
مقصود دبیه بدرگاه خواقین پناه فرستاد و مقارن این ایام قطب الدین محمدخان از گجرات آمده بسجده
اورنگ خلافت فروغ اخلاص نورانی ساخت و چون بمسامع جلال رسید که راناهای مقهور باز عرصه را خالی یافته
از بنگاهای کوه بحدود متعلقه خویش شتافته بنابر آن شهبازخان و غازیخان بدخشی و محمدحسین و شیخ تیمور
و میرزاده علیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان بدان صوب رخصت یافتند و شهبازخان ترددات پسندیده ظاهر
ساخت و مجددا آن بخت برگشته را آواره دشت گمنامی گردانید و از سوانح سفر گزیدن خانجهان ازین سپنج
سرای جاودان چون از ولایت بنگاله مراجعت نموده بصحبت پور آمده بیمار شد و مزاج او از مرکز اعتدال
انحراف ورزید و رفته رفته مرض باشتداد انجامید اطبای هندی هر چند در معالجت کوشیدند سودمند مفاد
ناگزیر رخت حیات بتندباد فنا داد ازین خبر خاطر قدسی مظاهر خاقان گیتی ستان قدردان سخت
گرانی کشید و تاسفها خورده امر آمرزش او را از درگاه ایزد متعال استدعا فرمودند و درین سال مبارک سلطان
خواجه از سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبه مقصود مستسعد گشت و از اسماع عجایب و اقسام نفایس آن دیار نظر
اشرف درآورده مورد نوازش و مراحم بیکران گردید و بنیکو خدمتهای او پایه قبول یافته بمنصب صدارت
و عزت بزرگانی شرف اختصاص رفت و چون بمسامع جلال رسید که از صیت مکرمت خاقان سکندر حشمت

هر ساله گروه انبوه از فقرا و مساکین هر دیار خصوصاً از اقصای ولایت روم و شام در کرخانهٔ مبارک فراهم آمده
مستفید و بهره ور میگردیدند بنابر آن حکم قضا ترجمان از مکمن عاطفت و مرحمت شرف نفاذ یافت که درین مرتبه خواجه
محمد یحیی بعالی منصب میر حاج اختصاص گرفته مضاعف الخیر سلطان خواجه برده بود از نبیره و حفید همراه ببرد خواجه مزبور
قدوة الاولیا ناصر الدین خواجه احرار اند بیک واسطه بخواجگان خواجه مسند نا میرسند نجابت ذاتی و حدت طبعی از
طب نیز وقوف تمام داشتند و هم درین ولا قلیج خان بصوبه گجرات رخصت یافت و حکم شد که شاه فخر الدین
از اوجین بحکومت آن شتافته ترسون خان را بدرگاه فرستند و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات
اختصاص گرفت لیکن دنیارت طبع و سفاهت ذاتی خود در اظهار ساخته در اندک فرصتی بپاداش اعمال گرفتار آمد
چنانچه در جای خود دلگشا نگارش کلک بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصفخان میر بخشیگری گجرات خلعت
امتیاز پوشید و حکم شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطه داغ و ساخته نموده از آن راه بگجرات رود و باتفاق شهاب
الدین احمد خان و قلیج خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند

بتاریخ دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هفت هجری بعد از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه
روشنی افزای عالم پرتو شرف ببرج حمل انداخت و سال بیست و چهارم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان
بمبارکی و اقبال آغاز شد امید که امتداد این دولت ابد قرین از تعداد شهور سنین متعدی باد در عنوان این
سال فرخنده فال مظفر خان بایالت ولایت بنگاله بلند مرتبه گردید و رضویخان بمنصب بخشیگری اختصاص گرفت
و میرادهم و رای پتردار بخدمت دیوانی امتیاز یافتند و حکیم ابو الفتح بصدارت و امینی تعیین شد و میر جمال الدین حسین
مظفر خان معزز داشته بدان صوب رخصت فرمودند و حکم شد که چون مظفر خان برسد اسمعیل قلیخان
برادر خانجهان روانهٔ درگاه شود

بعد از انقضای سی و هفت دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت هجری آفتاب جهانتاب
به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و پنجم الهی از مبدا جلوس حضرت خلافت پناهی بمبارکی و فرخی
آغاز شد و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک حاکم گلکنده بسجده گاه و گذرانیدن عرایض و پیشکشهای
او از فیلان نامی و شرایف اجناس و در خلال این حال خبر کشته شدن عادلخان حاکم بیجاپور



معروض بارگاه جلال گردید و تفصیل این اجمال آنکه او از بی باکی طبیعت همواره دامن عصمت خود را بمجالست
و معانقت شواهد و امارد آلوده ساختی و درین فعل قبیح سخت غلو داشتی و هر جا صفت ساده رویی شنیدی
نیاسودی تا بدست نیاوردی مخاطب الملک برید حاکم بیدر دو خواجه سرا داشت بقبول ظاهری و باطنی آراسته
و عادلخان را از دیر باز هوای آنها در سر بود و میسر نمیشد درینولا بتقریبی چنان اتفاق افتاد که خواجه سراها را
عادلخان فرستاد و آن نامقید بی باک فی الفور بخلوتخانه درآمده دست تصرف بیکی از آنها که مقبول تر بود دراز
ساخت او از کمال غیرت و حمیت خنجری پنهان با خود داشت درین وقت چاشنی ناموس را بر ذوق حیات
ترجیح داده بضرب کارد او را بانجام رسانید و بعد از زمانی مردم خبردار شدند و خواجه سرا را بقصاص رسانیدند
و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق اعیان آن ملک ابراهیم برادرزاده او را جانشین ساخت

واز سوانح رسیدن خراج بنگاله است بدرگاه سلیمان جاه چون مظفرخان بدانجا رسید خزینه جهانخان را از
نقود بیشمار و نفایس روزگار و صد و پنجاه زنجیر فیل که از زمینداران برسم پیشکش گرفته بود مصحوب فتح خند
منکل روانه درگاه معلی ساخت درین تاریخ بنظر اشرف گذشت و مقارن اینحال میرزا اعلم ساهی و جمعی از خون
گرفتهای سیاه بخت مثل میرکی و عبدی کور و شهاب بدخشی و کوچک یساول باهم قرار دادند که در فرصت
قصد پادشاه نموده خود را بباغیان صوبه بنگاله رسانند لیکن از انجا که حراست و حمایت ایزد تعالی و تقدس در همه
حال حافظ و معین خاقان عدالت آیین است پیش از انکه عزیمت باطل حق ناشناسان از حیز قوت بفعل اید
حقیقت حال بمسامع جلال رسید و در ساعت جمعی از فدائیان فرستاده این خون گرفتهارا مقید ساختند
و میرکی که سر حلقه بدبختان بود و از همه بیشتر سعی مینمود بیاسا رسید و دیگران بزندان ادب گرفتار شدند
و هم درین تاریخ مولانا عشقی و قاضی صدرالدین از کشمیر امده بسعادت بساطبوس دریافتند پیش ازین نوشته شده
که پادشاه سلاطین پناه بجهت سرفرازی علیخان والی کشمیر نام بردهارا بافرمان رحمت و اسب و خلعت
فرستاده بود درینولا مراجعت نموده عرضه داشت او را با نفایس آن دیار معروض بارگاه جلال گردانیدند
و چون از راه اخلاص و صدق عقیدت بود بشرف قبول پیوست و از وقایع این ایام محروم شدن خان اعظم
مرتبه دیگر از سعادت کورنش و در گوشه انزوا پای صبر در دامن ناکامی کشید و اجمال این تفصیل انکه
خان اعظم در ایام حکومت گجرات میر علاء الدین یزدی را که دیوان سرکار او بود بگمان تغلب و تصرف
بطالبت نام غلام گیرانیده او بجهت تحصیل این مبلغ میرزا او نجیه چندان چوب کاری نموده که از هم گسست
و بتحمیل سهوا اثر ضرب بیکی از اعضای الیه رسیده باشد و اگرچه خان اعظم این غلام را بقصاص رسانیده
بود لیکن درینولا پدر علاء الدین از یزد روی استغاثه بدرگاه معدلت بارگاه نهاده دادخواهی کرد بادشاه
عدالت تمیز تشخیص این قضیه را بقاضی جلال قاضی معسکر رجوع فرمودند که بمقتضای شرع شریف بتفصیل رسانند
و چون خان اعظم غلام را بقصاص رسانیده بود لیکن تکرار این قضیه را العدالت رفتن از آثار بی التفاتی
حضرت دانسته بمبلغ گرامند پدر میرزا را راضی نموده مرتبه دیگر بباغ اگره رفته گوشه انزوا اختیار کرد
جون مظفرخان بدار الملک

بنگاله شتافت هر کس جاگیر معموره خاطرخواه داشت تغیر داده بخالصه خود ضبط نمود و مهمات را بسختی تنگ گرفته
سرداران باعملداری ضم ساخت و زواید بجاب جاگیر مردم برآورده بتحصیل آن حواله فرمود و امرای بزرگ
و قدیمیان این دولت را بتجویزات آزرده خاطر گردانید و از جمله خالدین خان را بمرزا نجات خان داماد خود
گیرانید نهایت خواری و بی عزتی بروآورد لاجرم دلها از و متغیر شد و خاطرها برمید و باباخان قاقشال
که سرگروه آن طایفه بود در راه مخالفت سپرده غبار فتنه و شورش مرتفع گردانید و در خلال آنحال معصوم خان کابلی
که مجملی از احوال او در اوراق سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود روزی میان او و ملا طیبی دیوان و پرکهوتم بخشی
صوبه مذکور بر سر حرف فارغ رفته رفته سخن بدرشتی کشید و از درشتی بدشنام انجامید و منازعت بجایی
که معصوم خان دست بشمشیر نهاده در نهایت تیزی و آشوب طبیعت از مجلس برآمد و یکراست بر سر خانه طیب و
پرکهوتم رفته منازل ایشان را غارت کرد و پرکهوتم سایر جاگیرداران صوبه را فراهم آورده بعزم رزم معصوم
شتافت و از جانبین جنگ عظیم شد و پرکهوتم بقتل رسید و از همان روز معصوم بغی صریح ورزید و اسباب شورش
و آشوب سرانجام داد و مکتوبات بحیثیتی و یکرنگی به باباخان قاقشال و دیگر باغیان بنگاله نوشته ترغیب و تحریص
نمود و خود در ایام نهانی متفق ظاهر ساخت و از اطراف و اقطار آن ملک آتش فتنه و آشوب زبانه کشید و مظفر خان
در اطفای نایره بلا هر چند تدبیرات بکار می برد چون سر رشته انتظام از دست رفته بود و دلها از و رمیده بود نتیجه
نمیداد و مهمات نسق شایسته نمی یافت درینوقت فرمانها باسم مظفر خان شرف صدور یافت که قاقشالان
از قدیمیان این دودمان عالی اند از سلوک ناملایم که بآنها نموده ندامت گیرد و خاطر جویی نماید و تعیناتی
بادشاهی مستمال و امیدوار گرداند محال جاگیر قدیم انها را بحال خود دارد و باسم باباخان و سایر
قاقشالان نیز فرمان مرحمت صادر شد و ارباب عصیان بحسب ظاهر در مقام اطاعت درآمده بمظفر خان
پیغام فرستادند که خاطر ما از رهگذر مرحمت الحضرت اطمینان یافته اکنون شما رضویخان و میر ابو اسحق را فرستید که تمام
دوستی و اخلاص را بعهد و سوگند موکد سازند و خاطر ما از جانب شما جمع شود و مظفر خان رضویخان و امیر ابو اسحق
پسر میر رفیع و تیرداس را فرستاد و چون انها بمخالفان پیوستند روزی چند بترتیب مقدمات گذشت آخر
آن حرام نمکان بر ضلالت و بغی ثبات قدم ورزیده هر سه را مقید و محبوس گردانیدند و پرده آزرم

از میان گرفته اسباب شورش و بغی سرانجام نمودند و با جمعیت انبوه بر کنار دریای گنگ هجوم آوردند
و مظفرخان با جمعی از دولتخواهان در برابر صف آراست و بتائیدات آسمانی با وجود کثرت مقهوران غالب
آمد و آن بی دولتان مثل بابک قاقشال و هم بابا قوچی دورتر از آب گذرانیده بجانب تانده فرستادند
که با تن بی‌دولت خواهان را دودله سازند مظفرخان و خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشابوری و قاسم علی
سیستانی و حسن بیگ کرد را با جمعی از بهادران بدفع آنها تعین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بمیامن
اقبال لایزال بداندیشان سیاه باطن آواره وادی هزیمت گردیدند و بسیاری را خاک هستی بر فرق حیات
ریخته آمد و اساس همت ارباب بغی و عناد از پای افتاد و بعجز در آمده زینهار خواستند لیکن از کمال غرور و پندار
مظفرخان را کثرت و تضرع و زاری موجب ازدیاد نخوت و استکبار شد و با آنکه شورش بهار نشسته بود ازان
حساب بر گرفته در باب خودرایی غرور افزود مقارن این حال معصوم و سایر فتنه جویان صوبه بهار بمقهوران آمده
بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون صیت رسیدن افواج قاهره بصوبه بهار بلند آوازه شد حرام نمکان
و حق ناشناسان بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق باغیان آنجا حیث کاری از پیش برند و درین وقت مظفرخان
و ترخان و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ را با فوجی از بهادران جانب تعین نمود که بمقابل آنها شتافته گدهی را
که بمنزله دروازه آن ملک است استحکام بخشند لیکن پیش از رسیدن دولتخواهان یک روز مقهوران آمده آنجا را مضبوط
ساختند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اگرچه ترخان با اکثری از امرایان راه بیدولتی سپردند اما خواجه شمس الدین [illegible] داد
بندگی ظاهر ساخته زخمها برداشت و باباخان قاقشال از رسیدن این خبر با جمعی کثیر از دریای گنگ گذشته
بباغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب ارباب زوال گرمی پذیرفت مظفرخان و حسن بیگ غیر اعلی را
با چندی فرستاد که سر گذرهای گنگ را گرفته نگذارند که مخالفان عبور نمایند اتفاقا شبی که شدت باران
و طوفان باد بود بداندیشان فرصت یافته از آب گذشتند و تخیل که غفلتی هم از اهل مورچل شده باشد و دیگر
مقهوران که در برابر مظفرخان بودند نیز بآنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مورچلهای آن طرف را بر هم زده
اینجانب آمدند و هر روز دلیران ناموس دوست عرصه مبارزت می آراستند و داد شجاعت و مردانگی میدادند
و آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت روزی که مخالفان از آب گذشته بعز اعلی آثار غلبه ظاهر

ساختند و جه

ساختند خواجه شمس الدین خود را بکومک رسانید خوبها تاخت و ترددات شایسته ظاهر ساخت اگرچه
دران روز حسین بیگ شربت خوشگوار شهادت چشید اما خواجه به نیروی اقبال روزافزون غنیم را
غبار آلوده هزیمت گردانید و برین طریقه تا نوزده روز از طرفین مبارزتهای عظیم میشد و اگرچه شکست
بر باطل ستیزان حق ناشناس می افتاد در بیوقت آوازه رسید که کومک از درگاه شیوع یافت و ارکان
همت ارباب بطلان تزلزل پذیرفت و قرار دادند که بصوب اودیسه شتافته رخت حیات به نجات رسانند
و اگر قابو بدست افتد بیکی از مرحلهای سخت بر دری نمایند با این عزیمت سست تیم روانه شدند علی قاسم
سیستانی و جمعی که در آخرین مرحل بودند با همت استوار داشته کشتی چند از غنیم جدا کردند مظفرخان
بر حقیقت حال اطلاع یافته کوس نشاط بلند آوازه ساخت و مراعات حزم و احتیاط نموده بترتیب صفوف پرداخت
که مبادا در ضمن فریبی محتوی باشد   جون قاقشالان کشتیها را گذرانیده روانه پیش شدند بیچارها
بر دو غفلت در مستی چشم فرو بسته سررشته انتظام و احتیاط از دست دادند مقارن این حال معصوم خان بانجا
رسید در رواروی تو سر داد عموم سپاهی آن مرحل را قدم همت بلغزش در آمد و الکه مجادلتی قوم مقصود آلی
سپار خاک هزیمت بر فرق غیرت خود بیختند زلف علی بدخشی و کوچک قندزی که از اعیان لشکر منصور بودند با
راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و هنگامه حق ناشناسان گرمی پذیرفت و بازی که حریفان بای داده بودند
بیک ندب نقش آن درست رفت و مظفرخان از سنوح این نصرت غیبی در شدت حیرت افتاد و همان جا بماند
در چنین وقتی که بیشتر از پیشتر سعی بایست نمود قوی دل با بیست بود سررشته تدبیر و انتظام فرو گذاشت
هر چند صاحب همتان روشن رای مبالغه نمودند که از ویرانی این فوج دل بای دادن نباید سردار بیکار
گذاشت همراه اما ازین سخن خاطرنشان نساخت و باقتضای بی اقبالی زوال قدم جرات و تهور پیش نباید نهاد
جون قلم تقدیر بامر دیگر رفته بود از توهمی موقفی ضبط احوال نتوانست کرد و آخر بمبالغه بسیار خواجه
شمس الدین ملکیت اندک راهی رفته بودم دیدم از اطراف مردم جدا شده بغنیم در می رایند چنانچه در کم فرصتی
غیر از مطلب خان که با من رابطه محبت قوی داشت کس همراه نماند یافتم که غیرت الهی کار خود کرد و سعی صحیح
ندارد معهذا دست از جان شسته با آن شیر مردی بکارزار نهادم تا رمقی داشت همپائی نموده ترددات

شایسته ظاهر ساختم تا آنکه بر زخمهای کاری ساغر حیات او لبریز شد درین حال محمد علی ارلات که مرا از قدیم
با او حقوق دوستی بود در رسید آمد ایستاد داشتم که بمعاونت من می اید این بی مروت حق ناشناس نیزه
حواله من کرد از صدمه او بر زمین آمدم و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضارا میرزا محمد که بهادر است اسپ از زود آمدم
پیدا شد و بر خلاف او مرا مهربانی کرده برگرفته نزد معصوم برد و دلدهی نموده بتقاضی زاده پسر دوم مرا بر قلیچی
انداختند و من بچشم عبرت تماشای نیرنگی تقدیر میکردم تا آنکه ناگاه جمعیت مخالفان زیاده میشد و جنگی در میان
نبود از سایه خود توهم و هراس داشتند ناگاه فوجی عظیم نمودار گشت نزدیک بود که ترمیت افواج مقهور
ساقط شود و خود بخود دیران کردند بعد از تحقیق و تشخیص معلوم شد که وزیر جمیل خان کلی حقیقی بر فرق روزگار
بنجه و جمعی کثیر از شیطان صفت از راه برده بعزم دوستی می آید از بن وکافر نعمتان تقویت دیگر بهم رسید
و کار انها رونق تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در غریمت کرد که غیر از میر جمال الدین حسین انجو و حکیم
ابو الفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ یکه آویز و عینی کمان و معدودی از ملازمان و مخصوصان او کسی
بر گرد و پیش او نماند معهذا دو سه روزه حیات مجهول الکمیت بر نیکنامی ازل و ابد گزیده در قلعه تانده متحصن شده
دست از جان و دفاین برده زرپاشی شروع کرد اما زر دادن این وقت بعینه مصداق این مثل است که نوش دارو
که پس از مرگ بسهراب دهند   مقهوران کرم ناشناخته بمحاصره پرداختند و بمظفر خان پیغام فرستادند
که اگر جان خود بخشوده نزد ما آید آنچه خاطر او خواهد عنایت نمائیم و الا راه میدهیم که بجانب مکه معظمه برود چون همت
یاوری و توفیق همراهی نکرد که مردانه در راه اخلاص جان بازی نماید و بشوق آخر راضی شد و جواب داد که چون حرام نمکی
و بحقیقتی از من نمی آید اگر دست تصرف بعرض و ناموس دراز نسازند متوجه زیارت خانه مبارک شوم بدانها
سیاه بخت قرار دادند که سیوم حصه از اموال خود برگرفته روانه شود اما چون اعتماد بر قول آنها نداشت و محافظت
قلعه از حیز قدرت خویش بیرون می یافت نهانی هشت هزار اشرفی نزد معصوم فرستاده و رابطه قدیم و دوستی کهنها
گذشته را یاد داده استدعا نمود که حفظ جان و ناموس مرا بر ذمه مروت خود لازم سازد و نیز دربست قول
نهاد هرگاه سرنوشت طرز دیگر باشد این دست و پا زدنها چه نتیجه دارد همان شب میرزا اشرف الدین حسین
از قلعه گریخته خود را بمنزل معصوم رسانید و اضطرار اهل قلعه و بستگی مظفرخان خاطر نشان ارباب بغی

ساخت و شرح باجرای میرزا شرف الدین حسین آنکه خاقان کثیر الاحسان او را باخذ جرم و تقصیر گنهکار
مستوجب کشتن و سوختن بود نزد مظفرخان فرستاد که اگر آثار ندامت از ناصیهٔ احوال او دریابد
همانجا جاگیر تنخواه نماید و الا روانهٔ حجاز سازد و چون سرشت او بر بی باکی و کفران نعمت مجبول بود
و اصلا پشیمانی و خجالت از اطوار ناهنجار او ظاهر نمیشد مظفرخان او را بدستگاه مقید کرده دیده انتظار موسم میکرد
و درین وقت با مخالفان ساخته از قلعه برآمد و جمعی آگاه شده تیر انداختند و او زخمی خود را باعیان رسانیده بران
عزیمت باطل دلیرتر گردید و در هنگام طلوع صبح بخت فاقلان قدم جرات پیش نهاده از اطراف بر فراز
قلعه برآمدند و دست تصرف و تاراج درازساخته غبار شورش و فساد برانگیختند معصوم خان پاس عهد و قول داشته حوالی
منزل مظفرخان را از آسیب دست اندازان اوباش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسید و مطلب اصلی
آنکه اموال و اشیای او بتصرف غیری در نیاید مظفرخان با چندی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشیده بر روی آن
و نه راه گریز داشت درین حال معصوم با یکدو کس نزد او رفته بملایمت و مهربانی پیش آمد اما مظفرخان را کو
حوصله و قوت دلی که چنین قابوی را غنیمت شمرده داد خود دراستاند و معصوم همان دم ازین خطا و غفلت آگاه شده
خود را بدر انداخت و تا بود همواره ازین جرات و تهور خود را نکوهش و سرزنش میکرد درین طوفان
بلا نقود بیشمار و اجناس بسیار بتصرف اهل ادبار افتاد و معدهٔ حرص گرسنه چشمان یک مگس ممتلی شد میرزا
شرف الدین حسین نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفرخان درین شورش هفت لک روپیه در درون تالابی
گور کرده بود و میرزا ازان خبر داشت خود را بوقت رسانیده زرها را بتصرف آورد و سنگهای بی روپیه در صندوقها
نهاده بجا گذاشت مظفرخان را در همان منزل مقید ساخته جمعی را موکل گماشتند و بعضی که
بیدلی و بدذاتی بمخالفان درآمدند از آسیب قتل و حبس نجات یافتند و چندی دیگر محبوس شدند و حکیم ابوالفتح
و پترداس بمیمونی تدبیر و قوت دل ازان آشوب گاه خود را بدر انداختند و خواجه شمس الدین به آشنایی سعید بیگ لله
جان برد اما بجهت تحصیل زر در شکنجه و تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیگ نیز بصرفه گویی مراعات وقت جان سلامت
برد و چون حضرت خاقانی او را از بی التفاتی به آن صوب فرستاده بودند این نیز یکی از اسباب نجات او شد
و ارباب عصیان مظفرخان را دران فرصتی کمینی بشهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم

کردند نخست بارگاه خانجهان را که برای بار شاهی ترتیب داده بودند برافراخته و اطراف آنها را بپایهای مکلف منت
بخشیده و فرشهای نفیس گسترده مجلس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده بکام روائی نشستند معصوم بر
مسند وکالت تکیه زده بخطاب خاندورانی بدنام ازل و ابد شد بابا خان بخانخانانی و ایالت بنگاله جباری بخانجهانی و
و سرداری ده هزار کس و زیر جمیل که لعنت بر سر و ریش او باد بخانزمانی و میر تورک خالدین باعظم خانی محمد بهبودی
خان عالم عبدالباقی خداوندخان مرزا بیک بهادرخان عرب بهادر غایبانه بشجاعتخانی اختصاص گرفت سعید
توقبای را خان ساخته هزاری و پانصدی کردند و بهر کدام علم و نقاره و جاگیرهای معمور قسمت شد میرزا حاجی
لنک و فرخ زغلیق و فریدون حسین و تیمور تاش و عزیز و دستم بیک توقبای محمدعلی ترکمان و خرم بیک مراد
ترکمان و عبدالله بیک بدخشی و قاسم علی برلاس و مقصود علی کور و عوض بهادر و مرزا عرب و دوست محمد توکلی و
قاقشال و تاش بیک و ترش علی لنک و خدابردی عضو بیک و نوروز بیک را بمنصب هزاری و لقب خانی
و علم و نقاره مردود منکوب گردانیدند میر کلان لنک و فاسک و مرزا الیجاک و پاینده بیک و بیک محمد و شرم بهادر
و لطفی بیک اهل الحق و بابا دوست و مهر علی بیک و قربان بیک بمنصب پانصدی و خانی و علم خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیختند و دیگر اوباش سپاه بتخت سلطانی و جاگیرهای معمور اسباب زوال و نکال خود در سر انجام دادند
خواجه شمس الدین را ملکخانی و جعفر بیک را بآصفخانی تکلیف نمودند و این دو کس تن در ندادند و رحیل آبرو بگذرانیده
بوقت دیگر انداختند و بعد از ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم محال و اقطاع خواستند که خطبه بنام مرزا حکیم بخوانند و
بفراغ خاطر فرو کش کنند قضا را درین وقت اقبالخان بی همال آثار جلالت ظاهر ساخته طوفان بلا در جوش و خروش آمد
ابر و باد و صاعقه بر فرق باغیان ناحق ستیز آتش ریز شد و غریب شوری و رستخیزی پدید آمد تار و پود آن بارگاه و شامیانها
و فرشها از هم گسیخته گردید و فلک مشعبد باز در طرفة العین بساط نشاط ارباب فساد و عنا در اخبار درهم نورد و کرانی
از ان طمطراق نماند و صید جاکنین هر کدام انکوب خریده عبرت از کار خود بر گرفتند و اراده باطل اهل زوال از
خیز قوت بفعل نیامد و مقارن اینحال صیت قرب وصول عساکر بلند آوازه شد و مقهوران از کمال سستی و نخوت فاقتال
بتعامل شتافتند اگرچه بظاهر میرزا شرف الدین حسین سمت سرداری داشت لیکن در معنی معصوم و بابای
اسباب او بار سرانجام مینمودند چون سخن باینجا رسید مجملی از دیگر سوانح نگاشته کلک وقایع نویس میگردد

در خلال این حال بهادر پسر سعید بدخشی قابو داشته در صوبه بهار هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت و سعید بدخشی
سیاه بخت فرزند خود را در تربیت گذاشته در زمره اعیان درآمده و این کم حوصله دست تصرف به اموال
خالصه دراز کرده جمع کثیر از اوباش فراهم آورده و باسم بی مسمای سلطنت خود را منسوب ساخته ابواب زوال اقبال
بر روی روزگار خود گشود معصوم سعید را برهنمونی آن سیاه روز فرستاد که بنصیحت و رهنمایی اسباب نحوست
و بدبختی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را از زندان برآورده بجوز درآمد هست و خطبه و سکه بنام خود کرد و از
خری و حماقت و سیاه رویی سجع نگین که بجهت خود قرار داده بود احتیاج بتکرار بیان نیست بهادر
الذی سلطان ابن سعید سلطان پسر سلطان بدر سلطان زهی سلطان بن سلطان چون معصوم بنگاله رفت
عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند دست بردی نماید درین وقت شاهم خان از سعادت ذاتی و نمک حلالی
علم دولتخواهی افراشته بحاجی پور رفت و از آنجا فوجی بسر بهادر فرستاد اما مردم شاهم خان از نکبت خورده بدفع
باز گردید و ظهور این معنی موجب ازدیاد نخوت و استکبار آن برگشته روزگار شد مرتبه دیگر خود جمعیت کرده
او شتافت و درین دفعه ظفر نیافت و سعید سلطان سیاه بخت بالقتل رسانید و مقارن این احوال محب علیخان
به نیروی اقبال روزافزون متوجه طغیانی تا بره غربت شد و او نیز از پتنه برآمد عرصه پیکار آراست و محب علیخان
به تایید غیبی آن باطل ستیز را شکست داد و او گریخته به پتنه رفت از اتفاقات حسنه آنکه سعادت علیخان که سرگروه
ارباب فساد بود و عرب شهر پتنه را بامید او گذاشته بود برهنمونی طالع از مخالفت ورزید و عرب بر سر خانه او
جنگ کرده زخمی راه فرار پیش گرفت و محب علیخان شهر پتنه را بتصرف درآورد و در روزی چند تا رسیدن
افواج ممالک گشا بسامان لشکر و اسباب ضبط پرداخت و درین ضمن ترسون خان و صادق خان و غازی خان و الغ خان
با بسیاری از امرای عساکر فیروزی مآثر که بسرکردگی راجه تودرمل از درگاه تعین شده بودند رسیدند و چون بغازی پور
عبور معسکر گیهان شکوه اتفاق افتاد معصوم خان فرنخودی ملحق شده و از آنجا که خاطر اولیای دولت ازلی اعتماد بها
و ناهنجاریهای او بقدر ترددی داشت و او در مقام فساد میداشتند قرار یافت که برسم هراولی گذد و منزل
پیشتر میرفته باشد تا بمقدار گزند و بر حاشیه محفوظ بوده فرو رفته بر مبنوبات باطل او آگاه شوند چون کنار
دریای گنگ مخیم اردوی ظفرقرین گردید خبر کشته شدن مظفر خان رسید و غریب شورشی در عموم پدید آمد

لیکن جوقی همتان جانفشان دل باعتضاد تائیدات غیبی بسته برسوخ عزم و ثبات قدم گرم تیز شتافتند
و بهادرین و لاجرم محب علیخان و شاهمخان جلایر و سمانجی خان و باقیخان کولابی بجنود اقبال پیوستند و جدود
شهر تبینه امر المجلس کنکاش آراسته بمان بمجمعی و موجبات بستند و ترتیب افواج برین نهج قرار یافت در قول ترسون خان
و راجه تودرمل و رای جن و راجه سکرن و مهترخان و جمعی دیگر از بهادران عرصه همت مقرر شدند و در برانغار محب علیخان
و شاهمخان و میر ابوالفتح و چندین از بهادران جانفشان نامزد گردیدند و در جوانغار صادقخان و الغخان و نقیب خان و فرخ خان
و برخی از مردان قرار داده قوی همت قرار گرفتند و در هراول معصومخان فرنخودی و شیخ فرید بخاری و سید ابوالقاسم
و سید ابوالمعالی و سید عبدالواحد و سید عبدالهادی و گروهی از بهادران کارطلب پای همت افشردند چون بعضی از
باغیان با طبیعت در اطراف و جوانب اردو برسم قزاقی تردد میکردند قرار یافت که ازین منزل بهادران سلاح
پوشیده بتوزک و ترتیب رفته باشند عرب و خبیه که در انجا غبار فتنه و آشوب برانگیخته بودند از وصول عساکر اقبال
راه ادبار پیش گرفته خود را بگوشه کم نامی کشیدند چون افواج کیهان شکوه بمنگیر ورود نصرت و فیروزی
فرمود معصومخان فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و کافرنعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل که صاحب اهتمام
لشکر و مدار علیه دولتخواهانست از هم گذرانیده اعلام بغی و عناد مرتفع سازد و باین اندیشه باطل خواست که جمعی از
ابطال رجال فراهم آورده بطریق شبیخون آراسته مسلح و مکمل بطرف راجه بگذراند و در ان غوغا و هجوم کاری از پیش برد. آن
اندیشه ناصواب او را بتعویق و در یافته بلطایف الحیل عذرها بر انگیخت تا پرده آزرم او دریده نشود مقارن این حال ایشان
بنجان بنگاله آمده گذرهی امضبوط ساخته جلال الدین مسعود و جمعی تواجی باشی و چندی کم برسم قراولی می شتافتند با
قدمان ای با خلاف مبارزت نموده غالب آمدند و راجه تودرمل و سران لشکر باهم نشسته در هر باب کنکاش و دیدند جمعی از
دلاوران رزم جوی صلاح در آن دانستند که بی تامل و توقف مسابدت نموده غالب آیند و بعضی از کاردیدهای معامله
فهم مراعات حزم و احتیاط فرموده مناسب حال و مطابق وقت در آن یافتند که چون تبنه با حوادث از اطراف
مرتفع شده و تمیز دوست و دشمن چنانچه باید نمیشود و از معصومخان فرنخودی که امیر عمده این لشکر ست خاطر اطمینان
ندارد بهتر آنکه درهمین منزل توقف گزیده محکمه بر دور اردو باید ساخت که در صورت جمعی که بنابر ضرورت
در زمره باغیان در آمده اند بدولتخواهان ملحق خواهند شد و بر کمیت و کیفیت مخالف نیز چنانچه باید وقوف خواهیم

راجه از کمال حزم و احتیاط رای اخرین پسندیده چون در قلعه میکیر گنجایش عساکر گیهان شکوه نبود مقرر فرمود
که بر دور حصاری عریض و وسیع اساس نهند و امرا هر کدام در برود ال خود جای گرفته مورچلهای محکم ساخته دمیدند
و باندک فرصتی این مهم صورت انجام پذیرفت و قلعه میکیر بمنزله ارک واقعشد ارباب بطالان قدم جرات
و تهور پیش نهاده غبار شورش و آشوب بر انگیختند و از جانبین به توپ و تفنگ اتش قتال اشتعال پذیرفت
و همواره جوانان جلادت دست از طرفین در امده نقد جان بر محک همت میزدند درین اثنا جمعی از بی سعادتان برگشته
روزگار خاک ادبار بر فرق خود بیخته بباغیان در امدند اما به تایید غیبی در اندک زمانی آن قضیه منعکس شد و جوق
جوق از مردم باغیان جدا گزیده برهنمونی سعادت خود در المعسکر اقبال رسانیدند و هنگامه اولیای دولت
رونق دیگر یافت و در خلال اینحال عرضداشت اولیای دولت مشتمل بر کثرت ارباب خلاف و التماس کومک
بدرگاه معلی رسید و میرزا عزیز کوکه بتدارک تقصیر اگذشته استدعای این خدمت نمود خاقان گیهان
اورا از بند حجاب برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلندمرتبه گردانیده و سید عبدالله خان و قاسم
علیخان و میرزاده علیخان و عشقی خان و مختار بیگ و توسان بیگ و سکندر چکنی و حیدر دوست و قادر قلی و استاد
ذکریا و قنبر حصاری و دیگر بهادران جانباز بکومک خان اعظم مقرر فرمودند و هر کدام را در خور بسلیح اسپ
و خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون کوکلتاش بجونپور رسد غیر از عصاة ملحق شود
امرای الاسکوه و دیگر مبارزان عرصه همت قدم از رضاجویی او بیرون ننهاده در لوازم خدمت و جانفشانی نصح
صواب دید او عمل نمایند و مقارن اینحال حکیم ابوالفتح از بنگاله آمده سعادت زمین بوس دریافت و هرج و مرج ان دیار
و شورش اهل ادبار بعبارت منقح ابدا معروض استادهای پایه سریر سلیمانی گردانید و چنان نمود که در جونپور معز الملک
ارادهای باطل پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخته در فراهم اوردن اوباشان واقعه طلب همت گماشته و اثار
ضلالت و کفران نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی هرزه درایی همسکالی او نموده همداستان
لاجرم بابند خان ترکمان فرمان واجب الامتثال از قهرمان جلال عز نفاذ یافت که از مانکپور بجونپور شتافته میر معز الملک
و مولانا محمد یزدی را مسلسل و مقید بدرگاه عدالت بارگاه آورد و بموجب حکم اشرف کرم گیر اشتافته از جونپور
ان اندیشان را بکشتی نشانده متوجه درگاه شد و از غرایب آنکه پیش از رسیدن بعدالتگاه تمیز در کار سیه گذار

سر را در کنار آتشها نهاده در حدود قصبهٔ اتاوه کشتی حق ناشناسان با موج خیز فنا رفت و جهانی را سرمهٔ عبرت در چشم
براشوب کشیده آمد و همدرین ایام شهبازخان که باستیصال ارنای معهور تعین شده بود سعادت آستانبوس دریافت
او از صدق اخلاص و کارطلبی دران تردد خدمت شایسته بتقدیم رسانیده و ارباب تاب آوارهٔ دشت ادبار گردانیده
بروز ناکامی نشاند و بسیاری از اعوان و انصار او را بقتل آورده فضای وسعت آباد جهان را در چشم او تنگ تر
از دیدهٔ مور ساخت و آن گشته روزگار رمیده بخت با معدودی از مردم ناگزیر خود مثل سایر حیوانات در سنگنایهای
کوه و کریوهای ستوه گریخته متمکن شد و شهبازخان جا بجا بکدست سر در دنبال او داشت و هر جا خبر او می شنید شتابهای بر
بقصد شکار خود را در آمیز رساند در هنگام خاقان ممالکستان اهم را بر این مهم مقدم داشته آن شایستهٔ خدمت را بدرگاه
طلب فرمودند و بکومک لشکر بنگاله تعین شد و بابوی منکلی و سلیم خان سرمهود و میر قاسم بدخشی و شیخ آدم
ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبدالقدوس و بهادر علی و بسیاری از جوانان کارطلب را همراه او رخصت
یافتند و مقارن این حال بشارت رسید که اولیای دولت نوارهٔ باغیان را به نیروی همت انتزاع نمودند و شرح
این اجمال آنکه از کثرت مخالف و هجوم اوباش و نفاق جمعی از بدذاتان که بظاهر در زمرهٔ دولتخواهان انتظام داشتند
و بباطن سر رشتهٔ دوستی و یکرنگی ارباب بغی استحکام میدادند راجه تودرمل بصواب دید اولیای دولت حصاری شد
و اهل ادبار رشتهٔ نخوت و استکبار بر داشتند از اطراف و جوانب هنگامهٔ شورش و فساد گرم ساختند و بجهت سد ابواب
آذوقه میرزا شرف الدین حسین را و معصوم خان سر راه بتینه را گرفتند که از اطراف خشکی غله باردوی کیهان پوی نرسد
و نوارهٔ خود را با جمع کثیر و آتشبازی بسیار استحکام دادند که از راه دریا آذوقه نیاید در هنگام خبر رسید که
کشتیهای مخالف هشت نه کروه پیشتر آمده اند و قابو از دست برده لاجرم صادق خان و الغخان و نقیب خان و باقر
سفرچی با فوجی از بهادران کارطلب براه خشکی شتافتند و رای پتر داس با جمعی از راه دریا روان شد و مهتر خان را
بآنطرف گذرانید که از آن راه خود را رسانند و به نیروی تائید آسمانی مبارزان عرصهٔ جانفشانی گرم و چستی شتافته
قریب سیصد کشتی پر از توپ و تفنگ و آلات جنگ بدست آورده همعنان فتح و نصرت سالما غانما مراجعت نمودند
و از ظهور این لطیفهٔ غیبی هنگامهٔ ارباب بطلان شکست عظیم یافت و همدرین ولا خواجه شمس الدین از قید باغیان
سیاه بخت نجات یافته بشاهراه سعادت شتاب آورد و چون ارباب عصیان مظفرخان را بسر خوشگوار

شهادت چشانیدند معصوم خان خواجه الکمان زر داری در حمایت خود گرفت و کلجندی علامت و مدارا گذرانید
آخر برده آزرم از میان گرفته تحقیق و شکنجه زر طلب کرد و نزدیک شد که خواجه نقد حیات در بازد درین وقت
عرب بهادر رسیده خواجه را پیش خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی قدیم مرعی داشته بند از پای او برداشت
و خواجه در کمین فرصت نشست و چون قابو یافت با چندی از اهل سعادت راه فرار پیش گرفت و در قصبهٔ
کهرکپور براجه سنگرام پیوست و بنابر سد ابواب مداخل و مخارج کلجندی همانجا برده جمعی از مردم پریشان
با خود جمع ساخت و در اندک فرصتی حسن علی عرب و ایاق دیوانه و میرزا حسین نیشاپوری و علیقلی بیگ و عرب بیگ
سیستانی و بسیاری از نیک سرانجامان که اضطرار الغنیم ملحق شده بودند بر گرد او فراهم آمدند و قریب هزار
و دویست سوار بهم رسانیده همواره قزاقی کرده اطراف اردوی مخالفان را تاختی و دواب آنها که بجهت چرا
برامدی بدست آوردی و ازین رهگذر تفرقه در جمعیت آن مخالفان راه یافت و روز بازار ارباب فساد از رونق
افتاد و از وقایع گشته شدن شجاعت نسبت شجاعتخان بتیغ بی باکی قلیچخان حق ناشناس او در سارنکپور صوبهٔ مالوه که اقطاع
داشت درینولا حکم طلب او شد که بدرگاه آمده متوجه سرحدی دیار گردد و چون عزیمت دریافت آستانبوس نمود
سپاهیان او برده آزرم از پیش برگرفته زبان خواهش بطلب علوفه و مدد خرج دراز ساختند و او از بدخوئی و
طبیعت بدمستی و دشنام فحش جواب ناملایم گفت بسیاری از قلیچخان اوباش نهاد مثل حاجی شهاب و عوض بیک
برلاس و محمد قاسم و هزاره بیک و خسرو بیک و خداقلی و غیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار او ساخته
دست تطاول و تاراج باموال و اشیای او رسانیده بدر روند و به اندیشه و غدر در کمین کار قابو نشسته انتظار
فرصت میجستند تا آنکه او از سارنکپور دیره بیرون نمود و آخرهای شب از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود
در وقتی که مردم باستعداد سواری و بار کردن اشتغال داشتند آن کافر نعمتان باطل ستیز تیغها کشیده از
کمین برامدند و شورش غریب در اردو افتاد و قویم خان پسر او از بی تحقیق و تفتیش برامد و در کثرت مغلوبه زخم کاری
نقد حیات سپرد و شجاعتخان سراسیمه از خیمه برامد که سبب آشوب معلوم نماید و چون خود را در معرض خطر یافت
مضطربانه برگشت و جمعی از ابطال رجال تعاقب او شتافته در درون خیمه زخمهای عنیف رسانیدند لیکن
هنوز رمقی داشت که خدمتکاران حق گذار و ملازمان جان نثار او را در عماری انداخته روانهٔ سارنکپور شدند

وچنان ظاهر ساختند که گزندی بجان ایشان رسید و ازین ممر بسیاری از گمراهان فرار اختیار کردند چون بحصار
سیالکوت درامدند کوس شادمانی نواختند و ارباب فساد خان را زنده تصور کرده از هول جان و سراسیمگی
آنکه دست تصرف و تاراج باموال و اشیا دراز سازند راه آوارگی پیش گرفتند و در اندک فرصتی اکثر گرفتار شده
بقهرمان معدلت رسانیدند و چون حقیقت حال معروض ایستادهای پایه سریر جلال گردید شیر افگنخان را بدان ناحیت رخصت فرمودند
که اصلاح شکستگیهای گذشته نماید و حکم شد که بازبهادر پسر او از گجرات آمده در امور کلی مدد و معاون باشند و دیگر اقطاع
داران آن صوبه از اصلاح و صواب دید او بیرون نروند و از سوانح محبوس شدن خواجه شاه منصور است او از اظهار کفایت
نامستحسن و گرفت و گیری بموقع کارپردازی خدا را بسخت تنگ ساخت و از اطوار ناهنجار او بسیار ستوه آمد
و در چنین وقتی که کافر نعمتان بنگاله بغی ورزیدند و در ممالک محروسه غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت بقصد
دلها و خاطرجویی مردم نپرداخت و این سعادت را کفایت نام نهاده در امور مالی و ملکی دقیقهای بیجا و تنگیهای
ناپسندیده ظاهر کرد و خلق خدا از سلوک ناملایم او بجان آمده لبریز شکوه شدند و خاقان افلاطون احسان از عموم عاطفت
در رفت دلجویی بندهای خدا و ترفیه حال عباد بر ذمت مروت خویش لازم شمرده دست تصرف او را از مهم وزارت
کوتاه ساخت و عالی منصب وزارت بحسن سلوک و کاردانی وزیرخان تفویض یافت و آن کم فرصت را مقید فرموده
بشاه قلیخان محرم سپردند و محمدین لاحکیم الملک بزیارت خانه مبارک رخصت یافت و از وقایع التجا آوردن یوسف
شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه و طلوع اختر اقبال او بمیامن تایید خاقان سپهر بارگاه چون کشمیریان منافق
که سرشت آنها بفتنه و آشوب مجبول و منظور است با یوسفخان والی انجا راه بی حقیقتی سپرده اعلام بغی و شورش
مرتفع ساختند یوسف خان دست از حکومت بازداشته بجان تباه روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن تیره بد
سرشت چند سید مبارک را جانشین او ساختند و بعد از دو ماه او را نیز از فراز مسند حکومت بحضیض خواری
و ناکامی نشانیده لوهرچک عم زاده یوسف را بحکومت برداشتند و چون یوسفخان بعز بساطبوس شرف اختصاص
یافت خاقان قدردان نخل امید آن شکسته خاطر فلک زده را از سحاب مکرمت برومند ساخته بکومک او
شتابند چون یوسفخان بلاهور رسید از بیم سطوت افواج قاهره امرای کشمیر تعهدات نموده او را اینجا طلبیده
و املوک مقید نباشد کام عشرت برداشت و در بیرم کله جمعی از مردم اعیان آمده بیوستند و لوهرچک آگاهی یافته

شمس چک و حیدر چک و بسیاری از ابطال جان تقابل او تعین فرمود و یوسف تاب مقاومت نیاورده
از آن راه غبار عنان برکشید از کریوه سوی پور متوجه کشمیر شد و لوهر چک با بقیه مردم خود در برابر آمد چون خلاصه
لشکر بدان راه رفته بود یوسف قابو دانسته دلیر از آب بهت گذشت و فوج غنیم بی جنگ متفرق شد لوهر چک
دستگیر گردید و یوسف آرزش مینی میل در چشم او کشیده به نیروی اقبال روز افزون بار دیگر بحکومت کشمیر
سربلندی یافت و از سوانح دولت شکست یافتن چندرسین که پسر رای مالدیو است و داستانها نگاشته
کلک وقایع نویس گشته که او سر از ربقه اطاعت برتافته با عصاة محکمهای سخت و کریوهای دشوار راه آمد و شد
سپرد و مکرر با عساکر اقبال مبارزتها نموده آواره دشت ادبار گردید درینولا باز از کمین زوال برآمد گرد فتنه انگیخت
و بر بعضی از محال صوبه اجمیر دست یافت دراز ساخت چون صورت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که پاینده خان مغل و سید
قاسم و سایر جاگیرداران آن حدود باستیصال او کمر همت بسته سزای شایسته در کنار روزگار او نهند و نام در کارزار بلند
خدمت کنند با دل قوی و عزم درست متوجه عرصه کارزار شدند و آن مقهور برگشته بخت در برابر آمده جنگ سخت
کرد و بجان کندن بسیار شکست خورده روی ادبار بوادی فرار نهاد از بدایع امور که درین وقت بظهور پیوست آنکه شخصی را
بحضور اشرف آوردند نه گوش داشت نه سوراخ گوش و هرچه میگفتند بی تفاوت می شنید



چون ایام محاصره بامتداد انجامید به نیروی تاییدات آسمانی روز بروز
حال اهل زوال تباه تر شد و اولیای دولت با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده انتظار لطیفه غیبی
داشتند درین وقت صیت سعید خان اعظم و شهباز خان و دیگر عساکر ظلمت زدای همت ارباب خلاف

و باغیان حق ناشناس از غایت بیم و هراس تاب مقاومت نیاورده بی جنگ صف خود و نجو دویران کردند متعهد
راجه تودرمل و ترسون خان و دیگر سران لشکر با مراعات حزم و احتیاط با حراست از حصار بیرون نهادند که مبادا
درین ضمن از کمینی مختفی باشد و از تیر جلوی خطایی واقع شود و چون متیقن گشت که کافر نعمتان باطل قرار بر فرار داده
راه آوارگی سپرده اند جمعی از بهادران کار طلب بتکامشی تعیین شدند و محب علیخان و مهر علیخان بسلدوز بهراولی آن
فوج قرار یافتند و درانوقت خواجه شمس الدین که همواره در کمین فرصت بود با هزار و دویست سوار خود را بدو تنخواه آنان رسانند
و نکونساری ارباب عصیان خاطر نشان نمود و وقت دیگر در دلها بدید آمد خان فلک احتشام از استماع مژده فیروزی سجدات
این موهبت بتقدیم رسانیده فرامین استمالت و دلدهی مرا ارسال فرمود که قدم از شاهراه سعی و اجتهاد بیرون
ننهاده بیش از پیشتر در استیصال اهل زوال همت گمارند و تا چمن الملک از خار این ارباب عصیان پاک
نشود آرام نگیرند اکنون بجهت انتظام داستان مجملی از سوانح بنگاله که در غیبت عساکر اقبال همت ظهور یافته بنگاشته
کلک بیان میگردد و چون حق ناشناسان باطل ستیز خاک نعمی بر فرق اخلاص خود بیختند و بعد از قتال و جدال آن دیار
ان الملک بتصرف کافر نعمتان برگشته روزگار درآمد چندی همانجا توقف نمودند و اکثری روی ادبار بعرصه بنگاله
نهادند چنانچه در عنوان این داستان بیان شد و اگرچه از بندهای درگاه شاهی قیا خان در اودیسه و مراد خان در
فتح آباد و مرزا نجات خان در ستگانو قرار گرفته بظاهر دم از دولتخواهی میزدند اما گفتار یکرنگی از آشنایی نداشت
و درینوقت مراد خان باجل طبیعی درگذشت و مکند زمیندار پسران او را بمهمانی طلبیده کار آنها را ساخت
و محال متعلقه او بتصرف خود درآورد و قیا خان نیز مسموم از عالم رفت و قتلو که از افغانان صاحب الوس و متمکنان
آن ملک بود دغا یافته بر سر مرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیمان آباد جنگ بی صرفه کرده شکست یافت
بتابنار فرنگی پناه برد و روزگار گذرانید و بی سعی و تردد اولیای دولت کار ارباب فساد دست یافت بابا خان
قاقشال با وجود بیماری صعب همراهان را با فوجی بر سر نجات خان فرستاد و در اثنای راه ماجرای مرزا نجات خان شنیده
بعزم رزم قتلو شتافت و در حوالی مسکل گوت جنگ کرده شکست یافت بابا خان قاقشال بمقام کینه جویی متوجه هم
قتلو شد و او از راه ملایمت درآمده بافسون و افسانه ابواب صلح مفتوح کردانید لیکن بیماری بابای قاقشال که بهر
باغیان و سر خیل اهل عصیان بود باشتداد انجامید و جرأت خود بهم رسانید چنانچه هر روز دو سیر گوشت

دران ریش می‌نهادند و بوسه میکنیم که آنچه میکنیم از نتایج حرام‌نمکی و حق‌ناشناسیست و چون حلقه
اهل فساد او بود ازین تفرقه عظیم در جمعیت باغیان افتاد و میرزا شرف الدین حسین و جباری و جندی رو
بتفاوت بصوب بنگاله نهادند و معصوم کابلی که بزبان معجز بیان حضرت خاقانی عاصی کابلی گذاشته و بعد ازین
بهمین نام مشهور خواهد شد با جمعی از مردودان بجانب بهار شتافته بر منیدار که بهر توسل حسب عرب بهادر
و نورم بیترخان و بعضی دیگر تراقی اختیار کرده ره نوردیا دیه ضلالت شدند و مقارن این حال کشته شدن منکلی
که از خزانچیان معتمد بادشاهی بود و مبلغ معتد به جهت مدد خرج لشکر از درگاه می برد عرب خبر یافته بقصد تاراج
شتافت و داد تیر دستی نموده کام سرعت بر داشت و خزانه الحصارتیه در اورده قلعه را استحکام داد و امرای
عظام که بتعقب عاصی میرفتند ازین خبر عنان مراجعت بصوب پتنه منعطف گردانیدند معصومخان فرنخودی را
بطریق ایلغار پیشتر فرستادند و محب علیخان و مهر علیخان را با فوج دیگر متعاقب او روان ساختند و در دقیقه کار
بر متحصنان تنگ شده بود معصومخان فرنخودی که بطریق ایلغار پیشتر فرستادند و محب علیخان رسیده رزم
شایسته نمود و مخالفان باطل پیشه بحال تباه راه گریز گرفتند و اصلا آسیبی بقلعه و خزانه نرسید اگرچه معصوم
چنین خدمت شایسته بجا آورد ولیکن از فرط بداندیشی و فتنه جویی برامدن آنجه و دیگر دولتخواهان معتقد شده روانه
جونپور گردید و در اثنای راه حاجی پور را نیز از تصرف بهادر مردم مقهور بر اورده ماجرای او بنوعیست که در اوراق
سابق ذکر یافته در ینمدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار مینمود و فرصت دانسته بعضی از
محال صوبه بهار را بتصرف در اورده و اسم بی مسمای سلطنت بر خود بسته روزی چند به بطالت و ضلالت بگذرانید
تا آنکه روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او بیخته موی کشان به سیاستگاه مکافات کشید چنانچه
بتفصیل نوشته خواهد شد

چون عرصه ولایت بهار به تندباد فتنه و آشوب هنوز فرو ننشسته بود اولیای دولت صلاح وقت
دران دیدند که بحسب انتظام آن ملک همت گماشته و عقب خود را استحکام داده متوجه پتنه شدند و عاصی کابلی
از عزیمت افواج منصوره آگاهی یافته بدامن کوه شمالی بهار شتافت و امرای عظام بنا بر شدت باران و طغیان
آبها روزی چند در کنار دریای گنگ توقف کردند چون هوا قدری اعتدال یافت ازان مقام کوچ

فرموده بقصبهٔ کیانه نزول فیروزی اتفاق افتاد و ان بکراه در شهر بهره رود واداد بازیافت و مسافت ما بین بغایت
قریب بود روز دیگر عساکر اقبال از انجا کوچ کرده چهار کروه بیشتر منزل گزیدند و از فزونی آبها و افراط آلای
وگل سلسلهٔ توزک لشکر و ترتیب فوج داران ساقط شده و معهذا بقوت خود و زبونی غنیم مغرور گشته اصلا پروا
نکردند و با انکه اهل فساد و دزدان در دو فرسخی با نخوت و استکبار رقایم داشتند و دولتخواهان کار دیده سعی در
نسق اردو و انتظام افواج نمودند نتیجه بران مترتب نشد لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته
آماده کار بودند و ان شب نوبت قراولی و طلایه داری الغخان حبشی بود و خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکر از
به کشک فرستاده و ان سیاه بخت که طاقت مقاومت روز بدست نداشت قابو یافته بعزم شبیخون مسافت و کمین
از شب گذشته بود که شورش غریب در اردوی افتاد و جمعی که در بیرون اردو بپاس لشکر میداشتند بر یکدیگر
انداخته بر منزل صادق خان هجوم آوردند و او با مردم خود مردانه ایستاده تردد شایسته ظاهر ساخت و در نبرد
که جنگ ترازو شده و کار بجائی نازک رسیده بود اقبال زوال الجلوه در آمد و کمال خان فوج جدا از دشمن شاهی
با دو فیل مست صف شکن از پهلوی غنیم برآمده مخالفان باطل ستیز را در هم نوردید و هر چند آنها تیر و بندوق میزدند
قهر فیلان بیشتر میشد چون سلسلهٔ انتظام ان گروه بد سرانجام بحملهٔ فیلان کوه پیکر از یکدیگر گسیخت راه فرار پیش
گرفته بجال تباه شتافتند و چنین فتحی محض تاییدات آسمانی روی داد و اصلا چشم زخمی باعیان لشکر نرسید
اگر بهادران لشکر منصور تعقب می شتافتند محتمل که ان سیاه بخت اسیر کمند اقبال میشد چون لیکن راهها برای
وکل بود تا راهها موافقت نکرد و مردم استعداد سواری نداشتند و فرصت از دست
رفته بود روز دوم فتح خان اعظم میرزا کوکه بمعسکر اقبال پیوست و هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و در
آمدن خان اعظم از ان بود که چون بولایت اودیسه رسید بخت همت بپاک نمودن الخ و کماشت و در ان چند روز
بشاهباز خان نیز ملحق گشته باتفاق متوجه تادیب او شدند و جلدی بنگالی را تاخت و تاراج نمودن وان گشته بر
بجنگل و محکمهای سخت پناه برد در اثنای هرزه درائی و فتنه انگیزی اهل نفاق و میان خان اعظم و شهباز خان
نقار خاطر بهم رسید خان اعظم دست از ان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت کرده اند.
و در خلال انحال عرب بهادر با اوباشان فوجی باطل ستیز خود را بدولت رسانید و غبار فتنه و شورش مرتفع ساخت

شهباز خان و سعادت علیخان و قمر خان و بایندخان و سید حسین و رستم و جمعی از مجاهدان عرصهٔ همت به استیصال
ارباب فساد تعین نمود و از رسیدن این امر سنگ تفرقه در جمعیت فتنه جویان افتاد و شهباز خان در آن ملک تهانه‌ها
ترتیب داده قلعهٔ گیسبرا که از مضافات رهتاس است بسعادت علیخان حواله نمود و بایندخان و رستم و روپ نراین
زمیندار را بکومک او نامزد ساخت عرب و دولت با بسیاری از ابطال رجال بسر اینها آمدند و جنگ عظیم درپیوست
اگرچه دولتخواهان قلعه را نتوانستند نگاهداشت اما سعادت علیخان مردانه از راه وفا جانفشان شد و داغ نمایانی که در
مبادی حال از بغی و کافر نعمتی که بر جبههٔ حال او افتاده بود بخون خویش پاک گردانید و عرب از سیاه باطنی
و کینه جوئی قدری خون او بیاشامید و انگشت از آن تر کرده به پیشانی خود نهاد و داغ لعنت ابدی ساخت
چون خان اعظم بر دیگر دولتخواهان ملحق شد نخست همت بضبط ولایت بهار و انتظام آن سرکار گماشت و محب علیخان
با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعین نمود و در همان چند روز دوست و بابا دوست که
بیشتر وکیل منعمخان بود و در نیولا از بخت برگشتگی در سلک یاغیان انتظام داشت برهنمونی سعادت بندگی گزیده
با دویست سوار آمده خان اعظم را دید مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده بجانب
ولایت سارنگ بسهی رود خان اعظم شاهم خانرا با فوجی از جلدوان تعین نمود و غازیخان بدخشی را با جمعی
در شهر بهار گذاشت و صادقخان و شیخ فرید بخاری و الغخان حبشی و طیب خان را بصوب منگیر فرستاد که بضبط
آنجا علاوه نمایند و خود با راجه تودرمل و دیگر منصبداران بحاجی پور پتنه روان شد و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام
بغی و شورش برافراشته بود ترسون خانرا بجونپور فرستاد لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز بتنبیه اهل
خود را بصاحب صوبه رسانیده بود و مردم بهادر پسر سعید بدخشی را که بعد از گذشتن معصوم فرنخودی بآن ناحیه آمده حاجی
پور را متصرف شده بود از حاجی پور برآورده بخود در اسی نشست و چون خان اعظم و راجه تودرمل به آنجا آمدند و
با آنکه حاجی پور از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکاره و بیجائی خواست که بدان مداخلت نماید راجه بمقدمات
معقول از آن اراده مجهول باز داشت و خان اعظم و راجه در حاجی پور اقامت گزیدند و شهباز خان پرده از رزم
و قباحت فهمی از پیش و برداشته و این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و به
اضافهٔ منصب و تقسیم جاگیر مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را بطرح انداخته بجانب ترهت

روانه شدند اگرچه بظاهر عزیمت استیصال بهادر تنها دخاطر نمودند اما مقصد اصلی دوری از شهباز خان بود
و غازیخان را بیشتر خود بعضی نموده و آن سیاه بخت جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار او بدست مجاهدان
عرصه شهامت افتاد و شهباز خان نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم فرنخودی را روانه درگاه سازد و هم درین ایام
خبر فوت شدن شرف الدین حسین میرزا رسید و مجملا ازین ماجرا چون عاصی کابلی شکست خورده بصوبه بنگاله شتافت و
میان آن دو فتنه سرشت صحبت راست نیامد و بازار نفاق گرم شد عاصی کابلی که در سالوسی و حیله بازی عدیل خود بود
سر پنجه نفاق تاب داده غالب آمد و میرزا محمود نام هندی پسری که شرف الدین حسین میرزا را مسموم ساز و آن پس رهبر
در کوکنار انداخته بخورد میرزا داد و عالمی از شرارت ذات او خلاصی یافت و سیاداش کردار خود گرفتار شد
و هم درین ولا بمسامع جلال رسید که میر علی اکبر برادر خورد میر معز الملک با خان اعظم سلوک ناملایم پیش گرفته همواره
مکاتبات و مراسلات به ارباب بغی نوشته سر خار فتنه را تیز میسازد و سورش سرانجام مینماید لاجرم بخان اعظم
فرمان شد که او را مسلسل روانه درگاه معلی سازد و کوکلتاش او را مصحوب رامچند و چند دوست کلان از مصاحبان فرستاد
با آنکه سزاوار بانواع سیاست و تعذیب بود جان بخشی فرموده بزندان مکافات محبوس گردانیدند و از سوانح
شهادت یافتن رستم خانست و تفصیل این اجمال آنکه خاقان ممالک ستان اقطاع او را صوبه اجمیر مقرر فرموده
بضبط آن حدود رخصت نموده بود در همین ولا اچلا بلیندر و موهن داس و سورداس و تلوکسی برادرزادهای بهاره مل که بتحصیل
حکم از درگاه بدان صوب شتافته در قصبه لونی که وطن آنها بود غبار سورش مرتفع ساختند رستم خان بپاس خاطر
سران الوس کچهواهه داشته نخست نصیحت و مدارا پیش نهاد و چون دولت آنها روی برتافته بود و سود مند نیفتاد و معاودت
اینجال آدم ماخ بند فرمان رستم خان ساند که اگران سعادت چند ندامت گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه گیتی مدار
نهند مزاحم احوال آنها نشود و الا بضرب تیغ آبدار مغز پندار از دماغ آنها برآورد و رستم خان با جمعی از لشکر کوکه
النعات نفرموده بر جناح استعجال متوجه آنجا شد و گشته در موضع بهوری با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و موهن داس
و تلوکسی و سورداس بدست جلادت کشاده هر اول او را که بسر کردگی مهکن علی بود بر داشتند و او از زین بر زمین آمد
باز خود را بر اسب گرفته مردانه ساخت رستم خان از مشاهده این حال جمعی که همراه داشت بکومک او فرستاد و تیغ
همت بهادران از جان نفشان موهن داس و سورداس و تلوکسی بقتل رسیدند اچلا که سردار سلهدوان بود و پناه در

جوانی اری اقتدار قابو داشت از افغانان برادران و خویشان بی احتیاط برآمده رستم خان کوتاه ساخت و رستم خان
از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت گماشت و چون باهم درآویختند آن باطل ستیز مس دستی نموده
بزخم برچه رستم رسانید و رستم خان با خان زخمی دل قوی داشته بضرب تیغ او را بخاک هلاک انداخت
و خود هم غش کرده بزمین افتاد درین حال جمعی از دلاوران عرصه همت خود را بکومک رسانیده سوار گردانیدند
وآن شیرمرد باز بهوش آمده و همراهان را دل داده بجنگ ترغیب نمود و غازیان جان فشان سر در راه اخلاص نهاده
بمدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیاری را بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جان
کندن راه فرار پیش گرفته غبار آلوده ادبار گردیدند و بمیامن تاییدات تعالی و روزافزون فتحی عظیم روی داد و رستم
خان بعد از ارتفاع اعلام ظفر و نصرت در همان صحرائی که همه منزل گزیده بمداوای خود پرداخت لیکن چون
زخم کاری داشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق تسلیم کرد و بعالی مرتبه شهادت رسید و چون صورت واقعه
بعرض خاقان ممالک ستان رسید مرزا خانخانان ناظم ضبط آن تعین نمودند بمحمدرین والا پرتو خاطر خورشید مظاهر
بر وجنات احوال شاه منصور یافت و او را از زندان ادب برآورده مجدداً مشمول عواطف خسروانه گردانیدند
و وزیر خان از اجرا است و حکومت صوبه اوده اختصاص بخشیده بدان حدود رخصت فرمودند از وقایع ناگزیر شدن
نیابت خان و سرانجام امور آن اینست این ملک سعادت پسر میر هاشم نیشابوری است و نامش عرب بود و از صغر سن در سلک
بندهای درگاه انتظام داشت و در مبادی حال عامل خالصات شد و رفته رفته بیمن تربیت و نوازش خاقان کشورستان
بمناصب بلند مرتبه ترقی نمود و عاقبت از کم حوصلگی و تنگ خاطری اندازه مراحم بادشاهی و پایه قدر خویش نشناخته
سر نخوت داشت و پرده آزرم از پیش رو برگرفته قصبه کره را محاصره نمود و الیاس خان لنگاه و چندین از بلای زمان اسمعیل قلیخان
بمدافعه و مقاتله او همت گماشتند الیاس خان ترددات شایسته کرده جان نثار شد و همعنی موجب از دیاد خوف واستکبار
او گشت و بسیاری آن محال صوبه بتصرف او درآمد چون عرض این سانحه بسمع اشرف رسید اسمعیل قلیخان و عبد المطلب خان
و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جان فشان با فوج شایسته باستیصال آن برگشته حال نامزد شدند و حکم اشرف
عز نفاذ یافت که وزیر خان با سایر جاگیرداران آن حدود ملحق گشته قدم در شاهراه خدمت نهند چون عساکر منصور
قرب بمقصد رسید آن باطل ستیز چندین از قلاع را که متصرف شده بود استحکام داده خود بنجاب ارایل فرستاد

وزیرخان همت گرفت به آله آباد دست و اسمعیل قلیخان با دیگر امرا تعاقب او متوجه شد و قریب اکست
مطلب خان و شیخ جمال بان مقهور رسیدند و عرصه پیکار بشعشعه تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد از مجادله و مقاتله
بسیار ارکان همت اولیای دولت قدرتی تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که چشم زخمی بافواج قاهره رسد درین
حال اسمعیل قلیخان با جمعی از دلاوران رزم جوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص رونق دیگر یافت
به نیروی اقبال بی زوال همت بدفع معاندان بسته یکدل و یکرو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش
گرفتند و بسیاری از آن خرمن گرفتهای ظلمت سرای عدم شتافتند و خود بهزار جان کندن آبله پای وادی ناکامی
گردید و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و در اندک فرصت محالی که بتغلب متصرف شده بود در حیطه مفتوح گردید
و بدایع وقایع ظهور قدرت و نیروی همت آن جهان پهلوان عرصه کشورستانی است روزی در پیشگاه مسند خلافت
جنگ سوبها و بهیت نام و پهلوان نامی که تا آن خود در آن جزو زمان نداشت با هم کشتی میگرفتند و بهیت در عین
تلاش بر او کشتی گذاشته بزور دست و قوت پنجه انگشتان حریف از هم درید آن مسندنشین بارگاه عدالت
از ظهور این بیراهی آشفته بزور بازوی اللهی مشتی حواله آن عفریت بیپیکر فرموده که مغز سرش از فرق دماغ



فروریخته بجان تباه بیهوش افتاد
در وقایع گذشته سمت ذکر یافت که معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی نیروی تافته بجونپور معاودت نموده آن
محال را از وکلای ترسون خان انتزاع نموده بقیه اسباب بغی و فساد برداخت و خاقان کبیر الاحسان ترتیب جیوش

دخود ضد

وحقوق خدمت پدرش منظور داشته روزی چند تغافل و اغماض نظر کذرانید جوب را آب فرو می
نبرد دانی چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش و فرمان عاطفت شرف نفاذ یافت که خود را
بعساکر اقبال رسانیده مصدر خدمات شایسته کردد یا روی امید بدرگاه والا نهد و اگر بجهتی سامان توقف
او ضرور باشد از جونپور به اوده شتابد که آن محال را جاگیر او مرحمت فرموده‌ایم آن بی سعادت واقعه طلب
تن ثالث انقد موجب نجات خود دانسته بر صوبه اوده شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجای آورده باشد
و همدرین لباس اسباب فتنه و فساد سرانجام نماید بعد از روزی چند تنکوئه قراول از درگاه رخصت یافت که او را
نصیحت نموده بملازمت آورد آن بداندیش عذرهای دور از کار پیش آورد که اگر یکی از معتمدان حکم شود که دست
مرا گرفته بدرگاه رساند هر آینه موجب اطمینان خاطر رمیده من خواهد بود پادشاه جرم بخش عذر پذیر صلاح وقت
منظور داشته شاه قلیخان محرم و راجه تودرمل و بیربل را بدین خدمت تعیین فرمودند نامبردها پیش از ملاقات
مکتوبی نوشته استخراج صلاح و فساد حال او نمودند و آن بدنهاد چون دانست که دیگر جای عذر نماند و پس ازین
حیله و دفع الوقت از پیش نمیرود پرده آزرم از میان کرفته ارادهای باطل ظاهر ساخت و دولتخواهان اسفکلی
دماغ او را بقرب دریافته و کار از صلاح بیرون دانسته عنان همت معطوف کردانیدند مقارن این حال شهباز
خان سید عرب بهادر را که در اخذ و دغا بسورش برانگیخته بود و سر راهی با سینه داد و عرب کریخته پیش معصوم
رفت معصوم و سایر عرب هر سه یکجا شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند شهباز خان مکتوبی بمعصوم خان
نوشت که عرب و شاه دانه را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد والا منتظر باشد که عنقریب
رسید سزای کردار ناهنجار در دامن روزکار او نهاده خواهد شد او جوابهای هرزه در برابر قوم نمود و بنه بار
آب خود را کذرانیده مچلکهای صعب فرستاد و خود با جمعی از اوباش آماده پرخاش کردید شهباز خان بترتیب
صفوف و لوازم کارزار پرداخته قدم همت پیش نهاد و در قول خود با چندی از مجاهدان رزم‌جوی قرار یافت
و در برانغار ترسون خان را با فوجی تعیین فرمود و در جوانغار مهتر خان و بهادر خان و سید عبدالله خان و قمر خان
را با جمعی مقرر ساخت و در هراول مهر علیخان سلدوز و خوشخبر خان کوکه و میر ابوالقاسم و میر ابوالمعالی کار طلب
کردیدند و مفاخر محمد را با جوقی از مردم چیده طرح ساخت و آن مقهور بر کنار تخته نیز صفوف آراسته خود را

برین نهج ترتیب داده قلب بوجود نامسعود گردی نامی غبار آلود شد و بهمین نکبت قرین ماه عربی تیرگی برگرفت
و بسیار ادبار آثار رعایه بخشی ست گرفت و میرزا قلی توقبای مقدمه ویرانی خود ساخت و بنابت جان
را در التمش جا داده خود طرح بیدولتی افکند و قریب سلطانپور بلهری که در هشت و پنج کروهی اوده واقعست تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و هراول نصرت قرین بهادر و جلادت منش بنا ده رزم شایسته التمش نیز آبروی همپایی یافت
و غنیم خود را برداشته خوبها راندند میرزا قلیخان خاک بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار نیز توقف ناکرده
فوج برابر خود را بشکستند چون معصوم سر رشته افواج گسیخته یافت از کمین برآمده خود را بر قول زد و شهباز خان آنکه
تلاشی کند دل از پای داده راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانیدند
و معصوم بتعاقب شتافت درینوقت بیمامن اقبال بی زوال خبر کشته شدن معصوم در مخالفان افتاد و دلهای سیاه
اهل گناه پریشان شد و هر فوجی براهی رفت چون معصوم قدری مسافت طی نمود و بزرمگاه باز گشت اثری از مردم خود
ندید آشفته باستیصال شتافت چون ظاهر گشت که فوج جوانغار لشکر منصور نسبت بهمه گستاخان فوج خود را از جای
جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه اینها رانده دست تطاول و تاراج بنگاه آنها کشوده باغنایم نامحصور میدان وغا
شتافته بودند هر چند بهر اماتیس سعی نمودند که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود پراگنده
خواهد شد چون وقت زوالش نزدیک رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و به نیروی اقبال روزافزون
شکست خورده زخمی راه فرارش گرفت و چون بمنزلگاه خود رسید اثری از خیمه و پرتال نیافت و با دل صد چاک خاک
ادبار بر فرق روزگار خود بیخته متوجه اوده شد بهادران فوج جوانغار از بیدلی شهباز خان واقف گردیده در اکبرپور که
تا اوده دوازده کروهست توقف نمودند و مسرعی نزد شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند آن بی همت
سبکدل از کثرت واهمه تا جونپور که سی کروه بود مسافت عنان باز نکشیده بود و فوج برانغار و هراول تا نهر
که دوازده کروهست رانده بودند از استماع این عطیه غیبی عطف عنان نموده شتابان خود را بمجاهدان عرصه فیروزی
ملحق ساخته و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید جمعی که پای همت قایم داشته مصدر
ترددات شایسته شده بودند مورد انواع نوازش گردیده باضافه منصب و جاگیر سربلندی یافتند و همدرین
زمان خبر کشته شدن بهادر مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید او باتفاق خان محمد بهسودی در اقصای

صوبه بهار بفتنه و فساد روزگار بسر می برد و چون صادقخان در حدود مونگیر فرو کش کرد و النجاجی حبشی با بوی منکلی و باقر
انصاری در سهاکل بور رخت اقامت برده آرمیده این گشته با ذخیره ضلالت دور دور در کمین فرصت میبودند در وقت
قابو یافته بر تهانه سهاکل بور تاخت برده نام بردها تاب مقاومت نیاورده تا مونگیر عنان باز کشیدند
صادقخان بسرزنش باز نموده جمعی از مردم خود را بکومک انها مقرر ساخته باز گردانید بهادران جان نثار باعضاد
اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون ترددات شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و بهادران با
جندی اهل فساد از زخم صمصام خون آشام بر خاک هلاکت افتاده و بقیه السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و مجددا
جهار چمن گلزار بهار از خس و خار ارباب فتنه و آشوب رفت و روب یافت

با آنکه همواره از بی اعتدالی و بدسگالی میرزا محمد حکیم

بمسامع جلال میرسید خاقان ستوده خصال از وفور حق اندیشی و قدردانی تغافل و اغماض میکرده اند و بر زبان
قضا ترجمان میگذشته که یادگار حضرت جنت آشیانی است فرزند بهم توان رسانید برادر کجا توان یافت لیکن از شرب مدام
و قرب خوشامد گویان بد سرانجام روز بروز شورش مزاج او بافراط انجامید تا آنکه درین ولا که باغیان صوبه بنگاله ابواب
شورش و فساد مفتوح گردانیدند و از اطراف دار الملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت و مفسدان بنگاله بجهت اجتماع
اوباشان و سرگرمی مفسدان و انتظام اسباب فساد خود را از منسوبان میرزا تراشیده لوازم بغی و بد دلی بسر انجام
نموده بودند و آن کوته اندیش کم فرصت بر ارخائی و هرزه درائی بعضی عاصی کابلی و دیگر باغیان بنگاله مغرور شده با جمعی
از اوباش رخت منازعت و مخاصمت بصوب پنجاب کشیده و از پیش بینی و غیب دانی حضرت خاقانی آنکه هر چند اولیای
دولت ابد پیوند معروض داشتند که بی نهضت موکب جهانکشای اطفای نایره فتنه و آشوب شقی و بانی آن ممکن نیست
خاقان گیتی ستان صورت حال در آیینه خیال مشاهده فرموده عزیمت الصوب در عقده توقف و تعطیل می انداختند
و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب میرزا باغوای اهل بغی قدم جرات و تهور بر حدود پنجاب خواهد نهاد و بعد مسافت
موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب وقت آنکه خاطر از آنجانب واپرداخته بی توزع باطن و دل نگرانی متوجه
آنصوب شوم مجملا میرزای حق ناشناس پیش از خود جمعی از اوباش ملقب حاجی نور الدین نام فرستاد تا کنار آب
از آب سند عبور نموده میرزا یوسفخان که حاکم دار الخلد بود و حسین بیک را با فوجی از بهادران عرصه شهامت

بمقابله و مدافعه او فرستاد و سعید خان گکر را با سایر زمینداران نواحی بکمک مقرر فرمود اما چون حسن بیگ
بر عزیمت شتافت و اکثر مردم کومکی نارسیده رسید خواست که روزی دو سه جنگ بتعویق افتد درین حال
کوکب اقبال طالع شد و از غیب منصوبه نشست و تایید افواج آسمانی غنیم آواره دشت هزیمت گردید مجملی ازین
ماجرا آنکه در وقت فرود آمدن لشکر فیروزی اثر گله آهویی نمایان شد و حسن بیگ بشوق شکار تاخته یکی را به تیر انداخت
و با چندی از مخصوصان خود سر در دنبال دیگران نهاده قضا را حاجی نور الدین با جمعی بعزم سیر و تماشا برآمده بود در اثنای
شکار بیکدیگر تلاقی شده باهم درآویختند و از جانبین ترددات نمایان بظهور پیوست و بعد دار و گیر فراوان زخم کاری
بحاجی نور الدین رسید و بهمان زخم راه فرار پیش گرفت و از هزیمت یافتن او سررشته انتظام لشکر مخالف از هم
گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده جمعی را بقتل رسانیدند و چندی را دستگیر ساختند و بسیاری از بیم
خود را بدریا زده در موج خیز فنا افتادند و حاجی نور الدین در پیشاور رسیده جان داد و چنین فتحی غریب نصیب
دولتخواهان شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید سجدات شکر موهبت غیبی بتقدیم رسانید کنور مانسنگه را بحراست
الحد و تعین فرمودند و روزی چند در سیالکوت بجهت انتظام لشکر و سامان سفر توقف نمود و زین الدین علی را با فوجی
از مردم بنگش پیشتر روانه ساخت و مقارن این حال میرزا محمد حکیم شادمان را با جمعی کثیر از مردم گزیده خود بدان صوب فرستاد
زین الدین علی آگاهی یافته در استحکام قلعه نیلاب همت گماشت و شادمان از آب گذشته بمحاصره آن پرداخت بمعاونت
کنور مانسنگه خود را بشتاب رسانیده عرصه مبارزت آراست و غنیم از گرد قلعه برخاسته رزم طلب گشت و از جانبین
جنگ عظیم در پیوست و بهادران طرفین با یکدیگر درآویخته کارنامه شجاعت ظاهر ساختند و در آن روز سورجنگه
برادر کنور مانسنگه حقیقتهای نمایان کرده بشادمان زخم کاری رسانید و آن سیاه بخت بر خاک هلاک افتاد
و از مهب عنایت حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال علم وزیده مخالفان برگشته روزگار آواره دشت هزیمت
ادبار گردیدند و پسر سلیمان بیگ اندجانی حیدر و قلماق بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بود و مادر او جده
گهواره میرزا امتیاز داشت و شادمان از طفولیت در ملازمت میرزا نشو یافته بجوهر رشد و شجاعت از همگنان سبقت
گرفته بود حضرت خاقانی را از استماع نوید فتح و ظفر سپاس این موهبت بتقاضای ظاهر ساخته مقربان و منظوران
بساط عزت نیز فرمودند که از میرزا از شنودن واقعه شادمانخان بی تابانه متوجه پنجاب خواهد شد و نهضت موکب نیز

اقبال بدان صوب از لوازم امور جهانداریست باید که سرانجام این یورش بر وجه دلخواه نموده منتظر باشند و از
کمال حزم و احتیاط رای راسنگه و جکناته و راجه گوپال جادون و دیگر بهادران تیغ زن با بسیاری از یلان
صف شکن پیشتر رخصت یافتند و بکنور مانسنگه و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزاده اراده گذشتن از آب سند نماید
زنهار که سر راه بگیرند و بجنگ نپردازند که در زودی رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بر آن حدود خواهد افکند
و مقارن اینحال خبر رسید که میرزا بحدود پنجاب آمده و حکم شد که اختیار ساعت نموده پیشخانه اقبال بجانب لاهور بر آورند
و چون خاطر انتظام بخش از ولایت شرقی قدری نگرانی داشت رای جهان آرای خاقانی تقاضا فرمود که نامدار شاهزاده
ولیعهد و از هفت اقلیم سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده باشد و شاهزاده از سعادتمندی و بلند همتی
حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته التماس همراهی نمودند و خاقان ملک ستان خاطر جویی ایشان فرموده
شاهزاده دانیال را گذاشتند و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و شیخ محمد ابراهیم با بسیاری از بندهای درگاه
ملازمت ایشان قرار گرفتند و روز دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب
همایون اتفاق افتاد و امرای جوکی شنبه و پنجشنبه و جمعه در ظلال رایات اقبال صف آرای قول شدند و امرای چهارشنبه
در فوج برانغار قرار یافتند و بهادران جوکی دوشنبه و سه شنبه در جوانغار مقرر گشتند و مجاهدان جوکی یکشنبه
در هراول رزم طلب گردیدند

چون آن مردود ازلی ناکام از عرصه مبارزت راه فرار پیش گرفته باوده شتافت شهباز خان تند از تقصیر
گذشته در حفظ عرض و ناموس در ترتیب افواج و تهیه اسباب کارزار اهتمام شایسته بکار برد و دوازده کروهی
خود را جمع ساخته بمبارزت همت گماشت و آن بی سعادت نیز بسیاری از اوباش فراهم آورده آماده جنگ و پرخاش
گشت و چون عرصه ادبار پیش نزدیک رسیده بود اهل و عیال و احمال و اثقال خود را که در جاهای قلب محکم صعب
فرستاده بود طلبداشت و همگی مقصد آن کوتاه اندیش آنکه همراهان او بر سر عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد
شهباز خان افواج آراسته قدم همت پیش نهاده و در هفت کروهی اوده تلاقی فریقین اتفاق افتاد
بهادران هراول تیز دستی نموده ترددات پسندیده ظاهر ساختند و مقدمه لشکر غنیم را برداشته خود بهادران راندند
و برانغار مخالف بر جوانغار فیروزی آثار حمله آورده و بهادران ضرب قرین پای همت افشرده شمشیرهای نمایان زدند

ونزدیک شد که باطل تیران آواره با ذخیره بمیت کردند تا کاه معصوم بکومک شتافته مردم خود را قوی ساخت
وکار بر اولیای دولت بصعوبت کشید در توقف فوج هراول و التمش غنیم خود را منهزم ساخته معاضدت نمودند
و برانغار لشکر منصور نیز بر جوانغار اهل ادبار غالب آمده رایات فتح و فیروزی بلند شده و غنیم از همه جانب
ناامید شده قرار بر فرار داد و از نا باید نصیبی آنکه چند زنجیر غنیم که در جنگ اول بدست آورده بود در هنوز اقبال
جان اهل زوال شده فوج آنها را ویران ساخته و به نیروی اقبال روز افزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مقهوران
برگشته روزگار سراسیمه وار بقصبه اوده شتافتند و غنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود دولت بابان تصرف لشکر
منصور افتاد و شهباز خان بهمین تسلی شده قدم تهور مشیر تنها دوان شوریده بخت بقصبه اوده در آمد هر چند خواست که باز
خود را جمع سازد همتش یاوری نکرد و بسیاری از همراهان او راه سعادت سپرده شهباز خان را اطاعت پذیرفتند و درین
هنگام خبر ناخوشی از شهباز خان شیوع یافته و فی الجمله موجب اطمینان خاطر او شد همانا از جمعی سپاهیان تیز جلو گرم
شتافته تکمجات شهر را تاراج نموده بودند عرب از کمین بر آمده متابزد و در پنجا چندی بقتل میرسند و در افواه بتهمت
می‌آید که شهباز خان بوده لیکن در اندک فرصتی خبر مشخص یافته بتعمیر برج و استحکام حصار کوشید بقضا را توپی
بر افراز دروازه بر آورده آتش دادند بمجرد کشادن یام دروازه را در هم شکست و آثار ادبار و بخت برگشتگی خاطر نشان دوران
ونزدیک شد والی سعادت در سیاه چاه فرو رفته سر رشته تدبیر از دست دادند نه یارای بودن و نه سامان
کارزار نمودن و نه قدرت بر آمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سراسیمگی و اضطراب عرب و بنات و شاه دانه
که عمده خلاف ارباب بودند ترک رفاقت او نمودند راه جدایی سپردند و آن تیره دولت ناکام دل از اهل و عیال و سایر
تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با هفت نفر از ملازمان خود چار ضرب زر ده قلندر روانه نزد زمیندار کواریج شتافت
وا و بطمع زر خزانه خود برده آنچه از نقد و جنس همراه داشت برگرفت بعد از دو سه روز واقعی وا داده سبیل کرده و آن
برگشته روزگار گاهی خود سوار شده و گاهی پسر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود تا از آن
سرو گذشته براجه بان زمیندار پناه برد و راجه بان پاس حقوق سابق داشته در مقام احوال او در آمد شهباز خان
خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد که یا او را گرفته روانه حضور سازد یا همانجا کارش بانجام رساند و او
بظاهر انکار نموده بنهانی از پیش خود بر آورده چون کمان جوهری با او داشت چندی را بدرقه کرد با او همراه ساخت

که بهانه قصد

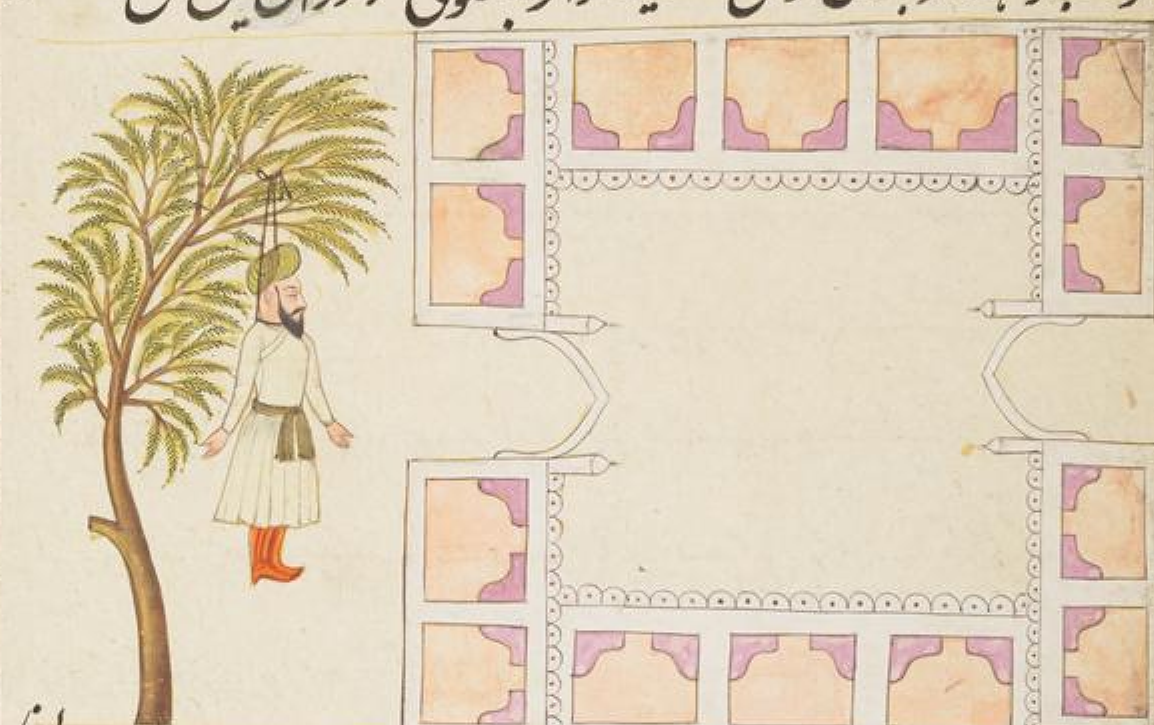
سکون

که هنگام فرصت کارش بآخر رساند معصوم از غدر آگاهی یافته همراه امان خوجه از فرقه از خود
واکرد و در روز دوم شهباز خان بقصبه اوده درامد تمامی اهل و عیال و اموال و اسباب او را متصرف شد
از انجمله یکصد و پنجاه فیل بقید ضبط درامد و مقهور موکب جلال در نواحی دار الخلافه ورود اقبال داشت که نوید
این فتح مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید و از فتوحات دیگر دانسته رایات نصرت
و فیروزی بصوب پنجاب برافراشتند و بشهباز خان فرمان عالیشان صادر شد که زنهار پیرامون عرض و
ناموس او نگردد که آن بیچاره را گناهی نیست و هم درین ولا خبر فوت قتلو خان کیک رسید و تفصیل این
اجمال انکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت او با جمعی در صوبه اوریسه روزگار بسر می‌برد و
اگرچه توفیق تردد شایسته نیافت لیکن الحمد و درا از آسیب مخالفان ضبط نمود و چون دار الملک
بنگاله بتصرف اهل بغی درامد قتلو بعزم رزم او شتافت و قتلوخان نیز فوجی ترتیب داده بمبادله و مقابله
او همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند و او متحصن حصاری شد
و آخر در امتداد محاصره و جدایی امان و انقطاع امید کومک با جمعی از یکجهتان بعرصه مبارزت شتافته
مردانه فروشد و بنقد حیات نیکنامی ابد را خریداری کرد و   چون ظاهر قصبه تهانیسر مخیم بارگاه
اقبال گردید بادشاه حقایق آگاه بزاویه شیخ جلال تهانیسری تشریف بردند و آن دو بزرگ از صورت و معنی
باهم نشسته مجلس عالی داشتند و سخنان حقایق و معارف جانبین مذکور شد و در آخر صحبت شیخ ابو الفضل بادشاه
از شیخ پرسیدند که در طلب جست و راه نزدیک بسر منزل مطلوب کدام شیخ بگریه درامد و بنوک مژه جواب
این نکته دقیق بر صفحه چهره نقش بست و بعد از آن این بیت خواند   آه از استغنای دلبر آه آه کز
تغافل بسته بر کونین راه   شیخ مرد معمر روزگار دیده بود و بصحبت بسیاری از اهل کشف و یقین رسیده و بقبول
نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدت بیش از بیش کشیده شریعت با طریقت مطابق ساخته همواره
مرجع اهل ظاهر و باطن بود و از اعاظم توفیقات که شیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز
یک ختم قرآن می‌نمود و در مدت هرگز بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه نامرادی بیرون نهاده
و از سوانح سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوانست در داستانهای گذشته مجملا از بدسلوکی و مردم

از آزار او نگاشته کلک بیان گشته که از وقتهای بیجا و کرفت گیر بموقع باطن مردم از و نفرت گزیده
بلکه دخل و تصرف او عمده اسباب شورش بنگاله و بغی امرا شده و خاقان ستوده خصال نظر بصلاح حال
انداخته یکچندی آن تنک حوصله را از منصب دیوانی معزول ساخته بزندان ادب محبوس گردانیدند و چون در
حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه عالی داشت باز او را از حضیض ادبار باوج اعتبار رسانیده برتبه والا
منصب دیوانی اختصاص بخشیدند لیکن از آنجا که خاطر اولیای دولت از بدمعاشی و خود رأیهای او آزردگی
تمام داشت همواره در فکر شکست کار و اندیشه برهم زدن اعتبار او و ترتیب اسباب خرابی او انتظار فرصت می‌جستند
تا آنکه درین ولا راجه مانسنگه چند برواته بخط مستی مرزا حکیم در بتال شادمان یافته بدرگاه معلی فرستاد
از انجمله یکی بنام شاه منصور بود خلاصه مضمون آنکه عرایض یکجهتی و نیک اندیشی او بتواتر رسید و موجب
ازدیاد توجه گردید درین زودی بهین نتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانادل از وفور آگاهی و فراخی
حوصله حمل بر تدبیر ارباب خلاف فرموده آن نوشته را اظهار نساخت و مقارن انحال ملک که از
قدیمیان و معتمدان مرزا بود با توابع و لواحق بدرگاه آمده اظهار رنجش و آزردگی نمود و در افواه اشتهار یافت
که او را درین لباس فرستاده‌اند که جاسوس باشد و هرکس را تواند از طرف خود گشد حضرت خاقانی بمقتضای حزم
و احتیاط حکم بحبس او فرمودند و درین روز از خواجه حرفهای جانب دارانه بسیار سر زد و ظهور این معنی باعث
آن شد که در خلوت طلبیده بر آنچه مرزا را به او نموده چون کوکب طالع او روی بهبوط داشت جوابی که خاطر
تسلی شود نیارست گفت بلکه از حرفهای سست بیشتر سوء ظن شد و آنحضرت صلاح وقت و شیوه حزم
مرعی داشته حکم فرمودند که بعد ازین او را بکورنش نگذارند و از اختلاط مردم محافظت نمایند و بنجال ملک علی
کوتوال اردو نوشته چند بحضور اشرف آورد مضمون آنکه مردم خواجه از فیروزپور صوبه لاهور که در اقطاع او است
با مرزا ابواب یکجهتی و موافقت مفتوح ساخته اراده نموده‌اند که بملازمت مرزا اشتابند ازین خبر آتش قهرمان
جلال اشتعال یافت و حکم شد که اگر خواجه ضامن معتبر بدهد که مردم خود را بدرگاه حاضر سازد روزی چند باید
آنها محبوس باشد والا در لحظه بقصاص رسانند تا عبرت سایر حق ناشناسان گردد و در برابر مقدمات
دور از کار گفت و سر انجام ضامن نتوانست نمود حضرت خاقانی از کمال عاطفت قدردانی فرمودند

که اگر خواجه

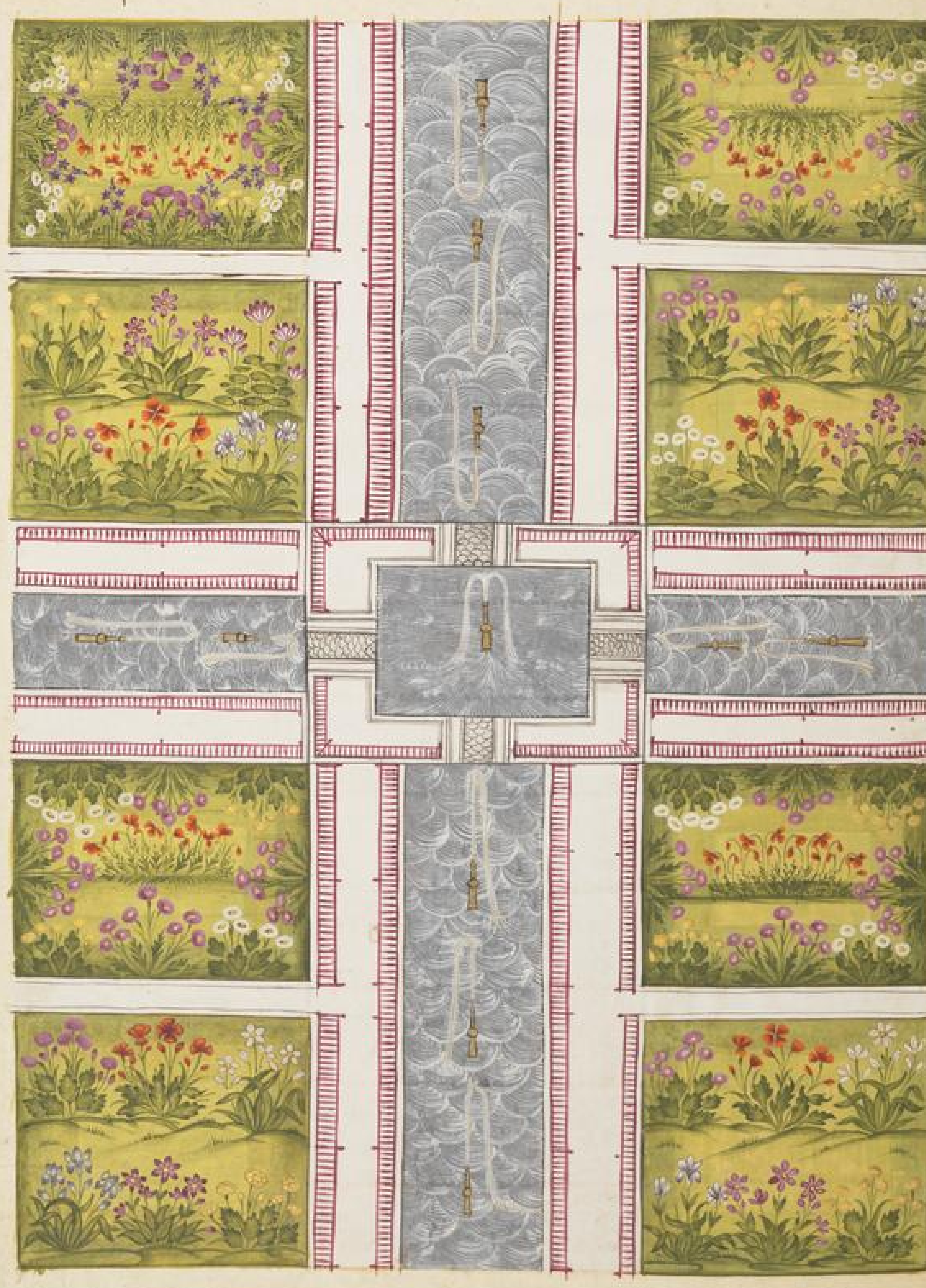
که اگر خواجه سلیمان که نسبت برادری می بوند قریب باو دارد تعهد ضامنیت نماید نیز قبول است آنک حوصله
نیز از توهم غلط سر باز زد و همعنی بشتر باعث تصدیق حرف معاندان شد چون وقت نازک بود و
اسباب فراهم آمده و هنگام ناگزیر در رسیده حکم سیاست فرمودند و کارندان خدمت متصل سرای
کوتوال کجهواهه او را بدرختی از حلق کشیدند و از بدسلوکی خود بجزای این حال گرفتار آمد



اما روز دیگر خبر فرار میرزا حکیم بتحقیق پیوست و بیگناهی او بر خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت و خواجه سلیمان
مردود دلها و مطعون زبانها گشت و حکم شد که آن بیمروت حق ناشناس را بعد ازین بکورنش نگذارند
مهم وزارت بقلیچ خان تفویض یافت و حکم شد که زینخان کوکه کلتاش و حکیم ابو الفتح برسر
دیوان نشسته هر سه باتفاق تمشیت امور سلطنت نمایند اکنون مجملی از آمدن میرزا و برگشتن او مرقوم کلک
صداقت رقم میگردد چون فوج کابلیان شکست یافت و شادمان بقتل رسید میرزا بتحریک جمعی از مفسدان
خانه برانداز بعزیمت ناصواب متوجه صوب پنجاب شد و از آب سند عبور نموده مرحله پیمای وادی ضلالت گردید
امرای آن نواحی انقیاد حکم بادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام قلعه و لوازم آن همت گماشتند
میرزا یوسفخان بحصانت قلعه رهنما شد اگرچه از راه دادن و کناره کردن امرا دلیرتر می گشت اما از آنکه
بخلاف جمشید است هیچکس از نوکر و غیر نوکر بوی نپیوست آیت یاس از صفحه احوال فرو میخواند و از شکوه سطوت
افواج منصوره و ایلغار موکب جهانگشا بید آسا بر خود میلرزید تا آنکه بظاهر دار السلطنه لاهور رسیده محاصره
برداخت و از غرایب اتفاق آنکه همان روزی که موکب اقبال از مستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود میرزا

بظاهر لاهور غبار شورش برانگیخته بود و در راه هر چند مردم بافه در اخفای نشان خود کوشیدند غبار تفرقه
بر دامن عزیمت خاقان والاشکوه می‌نشست و بر زبان قضا ترجمان میگذشت که اینهمه حجاب و نقاب قدم
میرزا از جهت آنست که صیت نهضت رایات جلال متضمن بشارت آن معجز بیان رفته بود خاطر او نشده اغلب
ظن آنکه در حوالی سرهند خبر فرار آن برگشته روزگار بمسامع جلال رسید و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود
در نواحی سرهند مژده ویران شدن مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید میرزا مدت هست و دو روز
در باغ مهدی قاسمخان و قصه او بار داشت و سعید خان و راجه بهگوانداس و کنور مانسنگه و سید حامد بخاری
و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران عرصه کارزار در قلعه لاهور شیر صفت بتحکیم حکم مقید بوده
استحکام قلعه مینمودند و هر کدام در مرحل خود لوازم احتیاط و آگاهی بجای آورده انتظار طلوع کوکب
فتح و فیروزی داشتند و پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل شیر خواجه و نادعلی میدانی و فرخ قلی
زرجه و میر سکندر دروازه می‌تاختند و شیران زنجیر گسل در همت کشوده بضرب دست و قوت بازو غنیم را امید
میرانیدند و میرزا از هیچ رو فتح الباب مقصود نمی‌یافت ناگاه صیت رایات اقبال برهم زن هنگامه اهل زوال
شد و میرزای کم فکر کوتاه اندیش با دل صد ریش از آب راوی عبور نموده راه آوارگی پیش گرفت و بقدم
سرعت که شتافته در حدود جلالپور از آب جناب گذشت و بسیاری از سراسیمگی غرق بحر ضلالت
گردیدند و چون به بهیره رسید آن بلده معمور را بتاراج داده از آب بهت عبور نمود و از انجا بیرون جمعی در بلا
افتادند و براه کهیب از دریای سند عبور فرمود و چون مبشران اقبال خبر فرار میرزا بمسامع جلال رسانیدند
بامرای پنجاب فرمان شد که زنهار بتعاقب نشتابند که مبادا در سراسیمگی آبروی او ریخته شود هر چند او راه
بی‌ادبی سپرده خود را سبک ساخت اما برادر بغایت عزیز است و آزار او در معنی آزار ماست و چون حوالی ماچیواره
مخیم بارگاه اقبال گشت دریای ستلج را بجسته عبور فرمودند و در انجا امرای پنجاب بسعادت رکابوس
شرف اختصاص یافتند و هر کدام در خور پایه و مرتبه بنوازشهای لایق گردیده مشمول عنایات خسروانه گردیدند

شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و هشتاد و نه هلالی بعد از انقضای شش ساعت و بیست و دو دقیقه نور افزای عالم در برج
حمل پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روز افزون بمبارکی آغاز شد و در مبادی این سال
رایات اقبال سایه معدلت بر متوطنان پنجاب افکنده بصوب دریای سند نهضت موکب کیهان شکوه اتفاق افتاد
حکم شد که هم بر ساحل نیلاب قلعه متین اساس نهند و هم خندی از نبض شناسان نزد میرزا فرستاده این
بیمار خرد را انصباح سعادت پذیر گردانند چون قصبه دیوسه مضرب خیام بهر احتشام گردید راجه بیربل که برگزیده کورنش
در تیول او بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا بسیر باغ کلانور که تختگاه جلوس
اشرف است و الی اغراق در نزاهت و لطافت قطعه ایست از بهشت تشریف برده بزم بادشاهانه آراستند

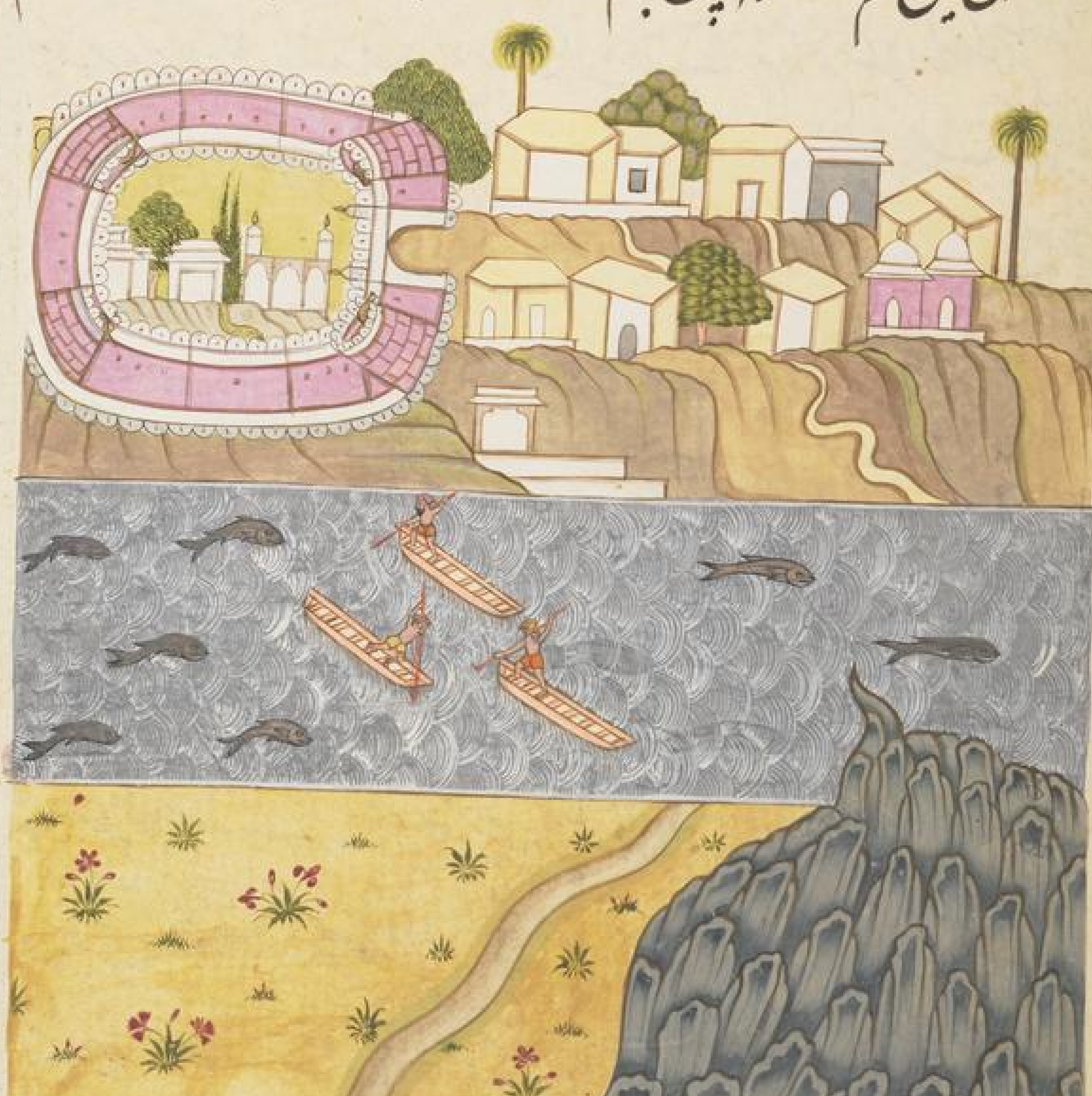


و در حدود کلانور از آب راوی عبور موکب عالی اتفاق افتاد و منزل بمنزل مسافت طی فرموده از آب چناب
و بهت جسر بسته گذشته و در انطرف بهت روزی چند بشکار خوش وقت گردیدند و چون دامن کوه کرجاک
تند نه سرزمین مروج دلگشا و چشمه خوشگوار روح افزا داشت در گلبن خاطر همیشه بهار طرح باغی نقش بست و باندک
فرصت گلزاری در غایت نزاهت و لطافت ترتیب یافت و چون همانجا جاگیر میرزا ابو سبحان
مقرر بود بوسیله مقربان بساط عزت التماس ضیافت نمود و بادشاه بنده نواز آن شایسته
خدمتگار را کامیاب خواهش ساخته بمنزل او تشریف بردند و بقبول نثار و پیشکش سربلندی یافت و هم درین
و لا خبر ویران شدن بهادر عرب و نیابت و شاه دانه رسید که از معصوم جدایی گزیده رخت ادبار
بولایت سنبهل کشیده در آنحدود غبار فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده
بتاخت و تاراج قصبات و قریات برداختند و همگی مقصد باطل ستیزان آنکه در توقف خود را ملزم را
حکیم ملحق سازند حکیم عین الملک فوجدار آن صوبه از حقیقت حال آگاهی یافته باستحکام قلعه بریلی و
اجتماع لشکر همت گماشت آنحضرت ولتان بحکیم پیغام فرستادند و ترتیب مقدمات بیم و امید نمودند
که شاید او را از راه برده با خود متفق گردانند حکیم از سعادت ذاتی جواب آشنا یافت و روز دیگر
مفسدان برگشته روزگار بگرد حصار آمده شهر را بآتش بیداد سوختند و حکیم پای همت قایم داشته حصن
همت غبار آلوده تفرقه نساخت و چون شب در رسید برگرد حصار زمین قلب شکسته بسیار بود در ترک محاصره
نموده دورتر فرود آمدند حکیم تدبیری بخاطر آورده نفری چند را در لباس جاسوسی باردوی مخالفان فرستاد
که دانسته خود را دستگیر سازند و بعد از شلاق و آزار بسیار چنان نمایند که جاگیرداران اطراف فراهم آمده اراده
شبیخون دارند و مرا بخبرگیری فرستاده اند بحسب اتفاق تدبیر مطابق تقدیر افتاد مخالفان دل بباد داده
نیمشب راه هزیمت سپردند و مقارن اینحال اختیار بیگ از بداون و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم
و میر ابوالحسن از امروهه و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمود و میر ابوالقاسم از سنبهل فراهم
آمده مستعد کارزار گردیدند و حکیم در نظام افواج سعی تمام بکار برد و حرام نمکان برگشته روزگار
در اطراف و نواحی تاخت و تاراج برداخته خرابی ملک و آزار زیردستان پیش نهاد همت کوتاه ساختند

راجه کماؤون ورام ساه وملک سین وراجه کرن واکثر زمینداران انحدود با باب خلاف پیوسته
اعلام شورش برافراختند وحکیم غنیم را بکمیت واستعداد غالب یافته بلوازم تدبیر وکاردانی برتمرد
مفسدان گسست واستمالت نامه ها نزد زمینداران فرستاده بچرب زبانی سنگ تفرقه دران فرقه باغیه
افتاد ورام ساه وملک سین وراجه کرن از مخالفان جدا گزیده بشاهراه سعادت شتافتند وسبوط
اینهانیات خان نیز در زمره دولتخواهان منتظم شد وبتایید آسمانی فوج عظیم ترتیب یافت وبعزم رزم
قدم همت پیش نهاده در حدود اکلی عرصه مبارزت آراستند وچون از نیابت وزمینداران مطمئن خاطر
بود الجماعة اهم راه تحیار بیک هراول کرد آمدند با طبل ستیزان گشته روزکار بمیدان کارزار آراسته
جنگ سخت کردند چون اقبال روزافزون قرین حال دولتخواهان بود از اطراف زور آورده غنیم را منهزم
ساختند وسید میان وسید مصطفی از اعیان فوج مقهوران با جمعی کثیر بقتل رسیدند وبقیة السیف
خاک ادبار بر فرق روزگار خود بخته پراکنده گشتند ومژده این فتح در نواحی کلانور بمسامع اقبال رسید
چون موکب کیهان شکوه سامیه معدلت بر ساحل دریای
نیلاب افگند افغانان آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته بسعادت آستانه بوس دریافتند وبخاطر
فیض مآثر خاقان برج توا افگند که منشور عنایت وموعظت بمیرزا ارسال داشته بشاهراه سعادت هدایت فرمایند
اگر قدری از گران خواب غفلت وپندار بیدار شده ندامت وخجالت اسفیع جرایم سازد بتیمار حال او
پرداخته شود خلاصه مضمون فرمان آنکه بعنایت سبحانی وتاییدات آسمانی وسعت آباد هندوستان که
جای چندین سلاطین صاحب خطبه وسکه بود امروز نگین تصرف اولیای دولت ابد پیوند ماست وعروس
چنین مملکتی بی زحمت رقیب ونگرانی خاطر در آغوش اقبال بی زوال ما در آمده وزبده ابنای روزگار
وسران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میکردند وامرای این دولت بمیامن تربیت
ونوازش ما بجای سلاطین والا شکوه نشسته بکامروایی میگذرانند آن برادر که بنسبت فرزندی
مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بی نصیب باشد واز اثر مصاحبان بداندیش وهمنشینان هرزه بنگال
خود را سراسیمه وپریشان حال دارد اگر بمحاسبه کار ومفاتح کردار خویش وارسد وبراه ندامت

بتش گیرد و یکی ازین سه شق قرار دهد هر آینه موجب صلاح دین و دنیای وی بهبود او خواهد بود و الا از آنچه هست
پریشان تر خواهد شد اولا آنکه بعزم درست و خاطر مطمئن و اخلاص بیغش و اعتقاد راست روی امید بدرگاه
سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص بسجود این آستان نورانی سازد و ما او را در آغوش عاطفت جا داده کامیاب
خواهش گردانیم و خانهٔ دین و دنیای او معمور شود و شق دوم آنکه اگر از فرط واهمه و بدآموزی ارباب فساد
قرار آمدن خود نتواند داد یکی از فرزندان را مصحوب عفت قباب نخبت نساء بیگم روانهٔ حضور سازد و شق ثالث
آنکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمانپذیری بتعهد و سوگند استحکام بخشد
تا از تقصیرات سابق و لاحق او گذشته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم میرزا از فرومایگی
و اهمه جرات آمدن ننمود و فرستادن پسر را بصغر سن معذرت خواست و چون از کم خردی و بداسی رخصت
آنحضرت همشیرهٔ خود را بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و نقش مدعا آنست که مستحق خاطر اشرف افتاده
و مصدر این قبائح او را داسته (?) بفرستادن خواجه حسن نیز دلیری نکرد و او را با فرزندان بجانب بدخشان
گسیل نمود خاقان گیتی ستان نقوش لمعه اقبال از ناصیهٔ احوال میرزا دریافته نخست حکم فرمودند که راجه
مانسنگه با فوجی شایسته از آب سند گذشته بپیشاور شتابد و متعاقب آن شاهزادهٔ والانژاد سلطان مراد
با بسیاری از امرا دستوری یافت که از آب عبور نموده قدم همت براه خدمت نهد و ترتیب افواج
نسق مقرر شد قول بموکب اقبال شاهزادهٔ والا شکوه رونق گرفت و میرزا یوسفخان و رای رایسنگه و رای درگا
و کوجر خان و راجه سورجسنگه و رامچند جوهان و شیخ عبدالرحیم و بابکا و رامچند و تهاکرسی و سلیمخان (?)
و کاکر علیخان و سید محمد موجی و کرم الله کنبو و پرتهی راج و رامداس و متهرا داس و سانولداس و کلیه کچهواهه
و آسکرن و شیخ ولی و میر محسن بهکری و کجهره و هزاره بیک و جمعی کثیر از جوانان کارطلب و بهادران جانباز
و یکههای (?) دشاهی (?) بملازمت ایشان مقرر گشتند و در جوانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی
و میر ابوالقاسم نمکی و سید حسین و حسن قلی بیک و عبدالله بلوچ و فوجی از مبارزان همت تعین شدند و در
برانغار قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نورم قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ کبیر (?)
و ملک درویش خان لوهانی (?) و عالم لوحانی و مولانا الهداد امروهه و شهباز خان لودی و جوقی از مجاهدان

صف شکن قرار یافتند و در پهلوی راجه مانسنگه و نورکلخان و شیر خان و مادهو سنگه و محمد بیگ
تکلو و مانسنگه درباری و حکیمال شتاپ و سلهدی و بهادرخان قوردار و سرحن و پهلوان علی و سکت
سنگه و جگت رای و رامچند و بهگوانداس و شیخ کبیر و جبار قلی و نصیب دیوانه و دیگر دلاوران رزم
جوی قدم همت پیش نهادند و بار از کمال تعلق خاطر و صله رحم بملاحظه آنکه مبادا از هجوم افواج منصوره آواره
دشت غربت گردد و ناکام باز نگران توسل جسته آبرو ریز و حاجی حبیب الله کاشی را با منشور عطوفت و نصیحت
نزد میرزا فرستادند که درین کوهستان تنگ میدان عساکر پایان بصعوبت و دشواری میگذرد و موسم تردد یساق
نزدیکست که بآخر رسد اگر یکی از ان شقوق قرار دهد دست از و باز داشته عنان معاودت بمستقر سریر
خلافت منعطف گردانیم و الا خود بدولت و اقبال متوجه انصوب شده کار او بانجام خواهیم ساخت
و مقارن این حال حکم شد که توپچیان بهرام صولت و کاربرداران شتابان خدمت خبر بی جا دریغ است مستحکم



و از قضایا که در هنولا روی داد کشته شدن فتح دوست پسر علی دوست خان باربیگی است و تفصیل این

اجمال انکه او باحسن بیک طغچی که از جملهٔ خانه زادان درگاه بود بحسن صورت وقبول ظاهری اراستگی
داشت نسبت تعشق وعلاقهٔ خاطر ظاهر میساخت وپیوسته بایکدیگر بزم شراب اراسته مستلذات
نفسانی می برداختند روزی درگوشهٔ حلقه باهم نشسته پیاله می نوشیدند ناگاه مدفری چند رسیده بتیغ
رشک ان نامقیدی باک را ازهم گذرانیدند وچون صورت حال بمسامع جلال رسید حکمت که حسن بیک
را درمشکاه او فرنگ معدلت حاضر سازند وتوابان او را درحوالی خانه مطلبخان یافته بحضور اشرف آوردند واین
جهت بیشتر سوی ظن شد وچون وقت مقتضی تکافر این قضیه نبود بمجندی مطلبخان را معاتب ومخاطب
داشته تشخص ازرا به آمدن پدر او موقوف فرمودند وحسن بیک را شلاق بسیت بسازده محبوس گردانیدند
وچون علی دوست بدرگاه عدالت بارگاه رسید ازکمال مردمی آگاه دلی معروض داشت که درین واقعه
سرا سر تقصیر از فرزند فقیر است ونسبت مطلبخان با من بیش از فرزند صلبیست اگر درمقام شدت وحق طلبی
میشوم بحتیه بروی کار می افتد وقصاص او برذمهٔ عدالت الحضرت لازم ومحتم میگردد وانضایع ساختن او فایده
بمن نمیرسد وچنین بنده درپکی ازمعرکهای نامی بکار حضرت خواهد آمد بهتر انکه این ازسر بسته ماند حاضران
بساط عزت بر مردمی بر مروت آن پیر جوان همت آفرینها نمودند وملتمس او بپایهٔ قبول یافت وبمدریح تاریخ
قلعهٔ اتک را اساس نهاده سر براهی آنرا بعهدهٔ اهتمام خواجه شمس الدین خافی تفویض فرمودند

چون مدت ممتد ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال شد ومیرزا بهبودی اقبال
قدم اخلاص درشاهراه سعادت نهاده عزیمت جهان آرای مسخیر زابلستان وگلگشت ان بوستان
تصمیم یافت اگرچه اکثری ازارکان دولت واعیان سلطنت چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده ومقاصد
خویش مطمح نظر داشته مقدمات مخل بر طریق عرض می نهادند اما الحضرت بالهام ربانی واحکام آسمانی نهای همت
دررکاب توسن عزیمت نهاده بهمعنان دولت واقبال از آب سند عبور فرمودند واحمال واثقال اردو در اتک
گذاشته حراست انجا را بقلیجخان میربحر مقرر داشتند درین وقت حاجی حبیب الله ارتش میرزا مراجعت نموده
سعادت رکاب بوسی دریافت اگرچه عرصه داشت میرزا مشتمل بر اظهار ندامت وخجالت موکد بسوگندان
غلاظ وشداد بود که بعد ازین قدم جرات وگستاخی از اندازهٔ خود بیرون ننهند لیکن چون اعتماد بر قول و

فعل او بدانستند مقبول نیفتاد و حکمت شد که لشکر منقلا در ظل رایت شاهزاده والاتبار سلطان مراد و امرای کرام
متوجه پیش شود و خود بتایید دولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده در کنار دریای نوشهره فرود آمدند
و محمد را از کمال عاطفت و مهربانی خواجه محمد علی خزانچی را نزد میرزا فرستادند که اگر تمکین نمی از
احکام علیه نماید دست ازو باز داشته عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف گردانیم و روز دیگر در
مقام دولت آباد مخیم بارگاه اقبال شد و درین روز میر غیاث الدین قزوینی را که مجملی از فضایل و کمالات او
در داستانهای گذشته سمت ذکر یافته و بلی اغراق بانجابت ذاتی و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و
نظیر نداشت بخطاب لقب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت فاخره و اسب خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند
و درین روز نشاط میرزا با عرضه داشت رسید اگرچه اظهار ندامت و خجالت نموده بهمان اخلاص و بندگی باقسام
قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان موزدان از اشراق باطن و تفرس عالی دریافت که مقید بمکتوب اصلی
ندارد و زبان و دل او را با هم آشنایی نیست و آنچه نوشته اضطراریست نه اختیاری معهذا حکم فرمودند
که مجلس کنکاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت ابد پیوند باشد بعرض رسانند و مقرر شد که
شیخ ابو الفضل منیر بوده خلاصه کنکاش را بعبارت منقح در جریده عرض ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای جرایم
میرزا و انعطاف موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلایل و براهین نمودند لیکن چون یورش کابل بر خاطر قدسی
مظاهر تصمیم یافته بود ازین حرف قدری برآشفته فرمودند که همانا امرا از شدت سرمای کابل متوهم شده اند
مقتضی همت آنست که همه را در هند گذاشته با شاگردپیشه متوجه آنصوب شویم و باین عزیمت قدم همت
در شاه راه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شدند و چون ولایت شاد در مورد عساکر کیهان شکوه گردید
حکومت آنجا بیار علی ناظر توتات تفویض یافت چون همواره منش نهاد
خاطر قدسی مظاهر آن بود که میرزای حق ناشناس برهنمونی سعادت قدم شتاب در راه اطاعت نهاده از خود
رایی باز آید و آبروی او ریخته نشود مدارای بسیار نموده در هر منزل چندین مقام میفرمودند و فرمان آن
شاهزاده و امرای عظام شرف صدور یافته بود که زنهار بسرعت نشتابند که میرزا مجال خود در بردن از
خواب غفلت چشم باز کند آن مست باده پندار بحرف خوش آمد گویان خانه برانداز اصلا قرار ملازمت

بجوق نداد و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخت و احمال و اثقال خود را بجلگه‌های فرستاده
بقزاقی قرار داد و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود دشتباور نزول اقبال فرموده و تبار از هر
باعساکر منصور بطریق منقلای امده بر سیهونی ادبار اماده فساد و کارزار گردید حضرت خاقان گیتی ستان
از استماع این خبرات مسلک حزم و احتیاط مرعی داشته برسم المغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولیعهد
وارث هفت اقلیم شاه سلیم اکبر دار اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونت داس را با فوجی از
معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نمودند و حکم شد که اردوی کیهان پوی منزل بمنزل عقب موکب اقبال طی
مسافت نماید روز سیوم موضع جلال اباد بورود رایات جلال ارایش یافت و بجهت محافظت راه و رفاهیت
حال مترددین جان و بیشجان و شمس الدین کروری را در انجا گذاشته متوجه پیش شدند و صباح ان روز بر
صفابور از موکب اقبال رونق و بها یافت تا حال هر روزه خبر ارسش میرسید اما امروز هیچکس نیامده و اولا
بادشاهی برگشتند که افغانان برگشته بخت سر کوتل را مضبوط ساخته اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده
در حدود و کنده یک منزل کنید اخرهای روز حاجی محمد احدی که بزبان گیری شتافته بود از نیمه راه برگشته امد
و حرفهای ناخوش مذکور ساخت که بمکر گزندی بلشکر فیروزی اثر رسیده بر زبان معجز بیان که مترجم ملهمات
غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد و اگر خدا نخواسته باشد چنین بودی تا حال چندین کس باینجا
میرسیدند معهذا از امر الکنکاش خواستند جمعی بعرض رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان
با لشکر عقب همراه شوند و بعضی از مردم کوتاه همت معروض داشتند که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن
اینجا نیز صلاح وقت نیست عطف عنان نموده باردوی کلان ملحق باید شد و از انجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار
باید شتافت و چندی از دلاوران مزاج فهم عرض کردند که هر چند جمعیت کم است اما همه مردم چیده کار طلب اند
و سایه اقبال انحضرت بر سر دارند لایق انست که بسرعت تمام متوجه باید شتافت اگر چشم زخمی هم بعساکر منصور
رسیده باشد بمجرد صیت موکب جلال غنیم ویران خواهد شد شهریار رسداخت با دل قوی و همت بلند
بر رای انحسین فرموده رایات نصرت برافراشت و قدری راه طی شده بود که جمعی از کلانتران ان سرزمین
بملازمت پیوسته معروض داشتند که لایق شان بندگان انحضرت و صلاح دولت انست که بر حال من رانحنوده

ابواب صلح مفتوح دارند و از حرف اینها تا رسیدن دیگر اخبار ظاهر شد که سخن حاجی محمد اصلی ندارد
و در آن روز منزل سرخاب مخیم بارگاه اقبال گردید و در آنجا ترتیب افواج بر نمط قرار گرفت و قول
بموکب منصور آراستگی یافت و فوج برانغار بسرداری نجابت خان کوکه مقرر شد و جوانغار بسرکردگی مطلب
خان رونق گرفت و جمعی از احدیان و تکیهای پادشاهی در هراول کارطلب گردیدند در توقف منزل ان
عالم غیب و مهیا نخانه تقدیر نوید فتح و فیروزی بمسامع عز و جلال رسانیدند لیکن چون یکی از افغانان
مجهول عرضداشت کرم الله کمبو آورده بود چنانچه باید تشفی نکشید که مبادا در ضمن ارباب فساد حیله بکار
رسانیده باشند و الا بایستی عرضداشت شاهزاده بلند اقبال میرسید روز دیگر در میان سرخاب و
جگدلک عرضداشت شاهزاده مراد بشارت بخش آمد و آنحضرت سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده بزم نشاط
گرم ساختند

چون میرزا سر رشته صلاح و صواب از دست داده بدسگالی ارباب فساد و بهیچ یکی از آن سعی توقع که موجب نجات
او بود جرات نموده عساکر اقبال در ظل رایت شاهزاده مراد بدان صوب نهضت فرمود بعضی از اهل زوال
جبان کنکاش دادند که کریوه خیبر را استحکام داده بمجادله و مقاتله باید استاد و جمعی از اندیشان خیال خام
نمودند که از راه بنگش بولایت هندوستان در آمده غبار شورش باید انگیخت و چندی از کوتاه فکران
صلاح در آن دیدند که حصار کابل را استحکام داده خود روزی چند در کریوهای صعب باید بسر برد و چون افواج
منصوره بسرعت هر چه تمام تر رسید میرزا بهیچ یک از این امور نپرداخته دل از کابل برکنده و بنه و باخود را
بجلمهای دوردست فرستاده بجانب قراباغ رفت که اگر کار برو تنگ شود خود را بولایت بدخشان و ماوراء النهر
اندازد و چون بکنار آب غوربند رسید جمعی از قسمه چوبان خرسنک راه او شده خاطرنشان نمودند که
موکب منصور از شاه و رستیز نخواهد آمد و فوجی که برسم منقلا تعیین شده ظن غالب آنکه باندک زد و خوردی قدم
جرات پیش ننهند و بی جنگ و نبرد راه آوارگی سپردن از امن جمعیت و غیرت دور است بهر حال یکدو قدم
همت افشرده دستبردی باید نمود و نباید کاری از پیش رود و الا خود را بگوشه خواهیم کشید میرزا بان
عزیمت باطل میرزا فریدون برلاس و ابیتر آق سرای فرستاد که در فراهم آوردن مردم سعی نماید و خود هم

متعاقب او بیوست و حیدر علی را با جمعی روانه کابل ساخت که محافظت شهر نموده خود را به سر پله رساند و
در وقتی که فوج منقلای لشکر منصور بمقام منیج راو که میان دو آب و تنکاب است رسید
عساکر از باریک آب کوچ کرده فریدون از موضع خاربوز عنجی شده انتظار فرصت داشت چون افواج منصور
از کمین گاه گذشت سید حامد بخاری و مخصوصخان و جمعی از بهادران که چنداول بودند سررشته حزم و احتیاط از
دست داده به پیش شتافته و غیر از سید بهاء والدین و چندی دیگر عقب نمانده بودند بداندیشان کم فرصت قابو
یافته به تاراج مردم دراز دستی نمودند و اسباب بسیار بتاراج رفت و درین حال سرداران چنداول خبر یافته
بمدافعه و مقابله انها عنان همت تافتند و بمجرد رسیدن بهادران مخالفان سر از پا نشناخته
راه گریز پیش گرفتند فریدون بطرف بادام چشمه شتافت و دیگر بدنهادان بجانب قورا قسام و اغلور فتند
و هم دران روز شیخ جمال بختیار از کمال جرات و تهور خواست که با جمعی از راه خاربوتو خود را به سر کابل رساند
اتفاق میرزا نیز دران روز بخاربوتو امده متفحص حال فریدون بود ناگاه فوجی از دور سیاهی داد میرزا النصی مردم خود را
بسرکردگی علی محمد اسپ بمقابل فرستاد و از بهادران جانبین چقلشها نمایان بظهور پیوست درین حال فریدون
از عقب فوج دولتخواهان رسید و مخالفان از کومک لشکر منصور دلشکسته عنان باز کشیدند و دور ایستادند
و بهادران جانفشان بر ان فوج حمله آوردند و جنگ صعب روی داد شیخ دولت و شهداد از خود بهادرانه
کارنامه دلاوری ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیک و غیور بیک و شادمان بیگ و ملا غیوری تیر داد شجاعت
کردند و محمد شریف نام جوانی خویش خلیفه که از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شد و بدست غنیم افتاد
با انکه مخالفان از پس و پیش هجوم آورده بودند بهادران رزم جوی جنگ کنان خود را بمعسکر اقبال رسانیدند
و هم درین روز تسکوته قراول که بجهت تحقیق احوال رفته بود با حمد بیک و تخته بیک و زاهد و جمعی از مخالفان
دوچار شده مردانه جانفشانی نموده و میر عبد الله نیز درین روز بدست غنیم افتاد مصحوب او مبلغی بجهت مدد
خرج لشکر فیروزی اثر فرستاده بودند در راه شیر خواجه و لاله بیک و جمعی از کمین برامده او را دستگیر می
سازند و زرها بتاراج میرود و خبر یا متخصن که در راه وحشت افزای خاطر اشرف شد گویا که از ظهور وقایع این روز
بود میرزا حکیم با مردم خود بر بلندی که قریب معسکر اقبال بود فرود آمده و با انکه این تاراج و دستگیری

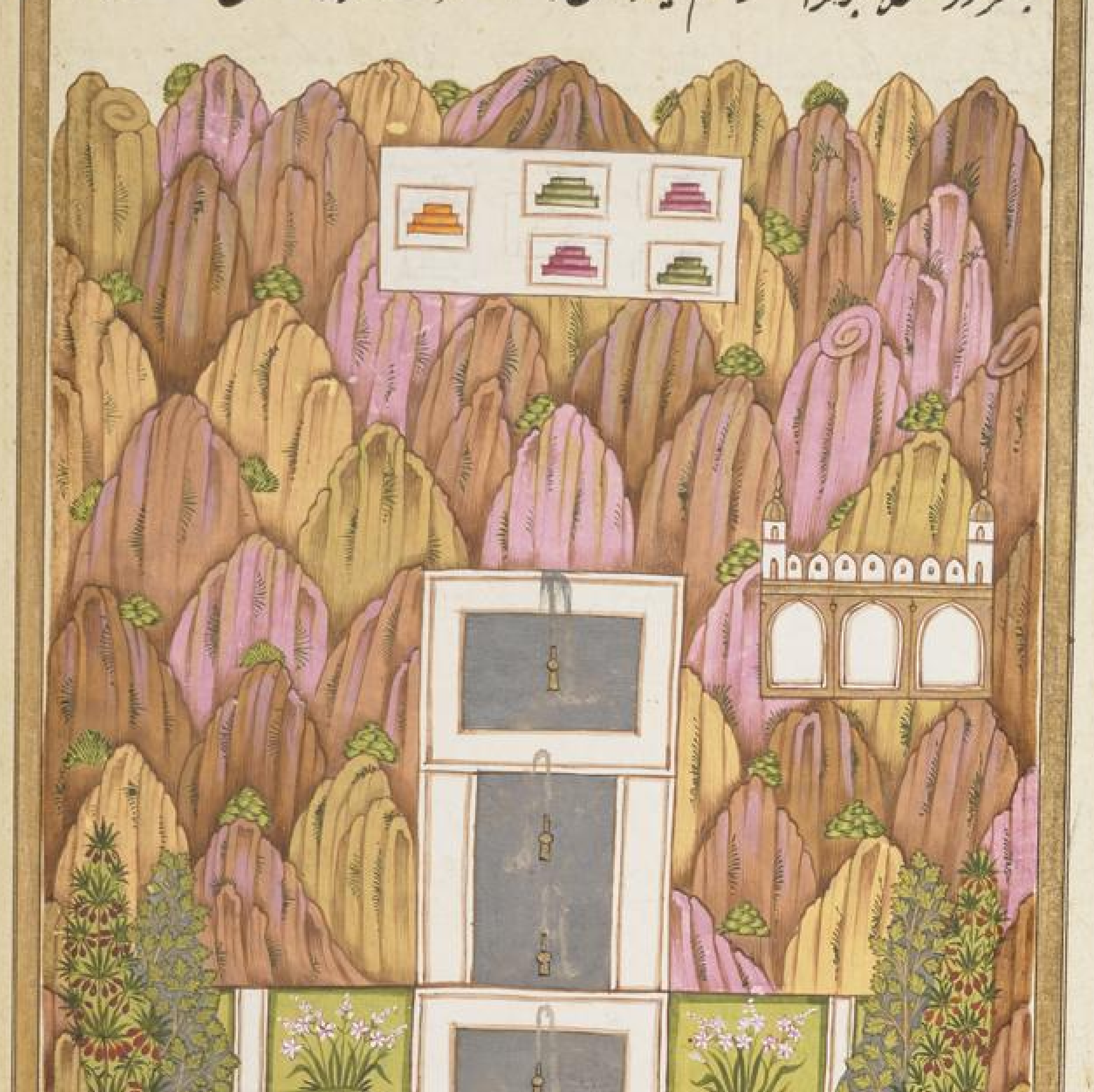
موجب ازدیاد نخوت و تجبر ارباب خلاف شد میرزا با خود قرار جنگ صف و مبارزت روز نمیداد و بهجهت
یک شبانه روز بهبهانه فراهم آوردن سپاهی و رعیتی دفع الوقت مینمود و بضابطه کهنه سپاهیان حیله
ساز تدبیری اندیشید نوشته چند مصحوب کسی از خون گرفته‌ها بنام میرزا قلیچ خان و یوسفخان و تونک
خان و علیمراد و چندی از فدائیان جان‌نثار فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات بوجه نمود میرزا
یوسفخان از غایت اسلکی نوشته‌ها را پاره ساخت و علیمراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون ازین مکر و حیلت
کام دل برنگرفتند و جنگ راست برابرست از حوصله کار خویش بیرون میدانستند قرار شبخون داده
شب بر فراز کوه آتشها برافروختند و قراق و امیرخان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعی از اینجانب دست
راست فرستادند نور محمد خواجه خضری و بسیاری از پیاده‌ها را بطرف دست چپ روانه کردند و غبار
از جوانب غبار شورش برانگیختند که شاید در لباس شبخون زخمی بعساکر اقبال رسد لیکن بیمن تائیدات
غیبی و نیروی دولت روزافزون امرای عظام و بهادران فوجهای دلهای همت افشرده مانند سد سکندری بجای
خود ایستادند و ازین فریب و تشویر اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست صباح آن شب که
روز چهارشنبه بیستم امرداد ماه الهی موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر مکبت اثر خود از تنگنای کوه درآمده
رزم طلب گردید و امرای عظام در ملازمت شاهزاده والابخت ترتیب افواج نموده بمدافعه کابلیان
همت گماشتند و هنوز نوبت جنگ بدیگر افواج نرسیده بود که بصدمه بهادران فوج هراول سنگ تفرقه
در جمعیت غنیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیمن اقبال الهی زوال ابواب فتح و فیروزی
بر چهره همت دولتخواهان مفتوح گشت صباح آنروز فریدون با فوجی قدم جرات پیش نهاده جنگ عظیم
کرد و تونکخان و جمعی که از فوج هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زور آورده
فوج هراول را قدری بیجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این حرکات دل رفته بجای آمد و خود در العرصه کارزار آمده
حرکت المذبوحی ظاهر ساخت بهادران فوج هراول شاه بیک کولابی و رفیع رستاقی خوب تاختند و فتح
مبارک در راه اخلاص جان نثار شد و نزدیک بآن رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر سازند درین وقت
راجه مان سنگه بشورش درآمد مادهو سنگه برادر خود را با صور سنگه و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیر

کسل توب و توپم فوج فوج بکومک فرستاد و خود بر فیلان صف شکن همراه ساخت ابراهیم فوجدار بر فیل
رن مون و جهار خان بر فیل حکمت رای و محمود خان بر فیل کج منگل و جاند خان بر فیل لکهمی سندر و حسین
خان بر فیل کمت گنج نام سواره برهم زن هنگامه مخالفان شدند اگرچه فیل لکهمی سندر داخل فیلان خاصه بود
اما چون درین روز خوب جنبید داخل فیلان خاصه شد و توپهارا که بر فیلان حلقه نهاده بودند فرمود که آتش در دادند
و از شورش این آتش هیبت کابلیان انهزام پذیرفت علی محمد اسپ که در خدمت میرزا نسبت اتالیقی داشت
با دیگر هواخواهان جلو میرزا گرفته و علم خوابانیده راه هزیمت سپردند و یکپاس و یک گهری از روز گذشته
بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزید و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند شد از کمین عنایت
ایزدی چهره مراد نمود و کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته آواره دشت ناکامی گردیدند
اگرچه بنابر پاس حزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما جماعت بسیاری از اهل ادبار بتیغ آبدار رخت
و راجپوتان شمشیر نمایان زدند و جمعی از دلاوران تیز جلو تا موضع ده قریب بکتل های میان که سه کروه بر آن جانب
کابلست خود را بمیرزا رسانیدند و میرزا بهزار محنت از آن خیزان جانی بسلامت برد و در قراباغ عیسی راست
ساخته با تیغ شتافت و در آنجا میرزا کیقباد پسر کلان او با چندی از مخصوصان بمیرزا ملحق شدند و از تیغ
بغوربند رفت و روز دیگر بحکم شاهزاده والا نژاد با امرای عظام در حلقه سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده
ارباب کابل و اعیان آن شهر را بنوید معدلت خاقان گیتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از متوطنان آنجا گروه گروه
آمده بکورنش شاهزاده سربلندی یافتند و درحینی که موکب کیهان شکوه مابین خانپور و جلدلک رسیده بود
مژده فتح و نصرت بلند آوازه شد و پادشاه سپهر بارگاه از تخت زرین بر روی زمین قدم نهاده سجدات شکر و سپاس
این موهبت بی قیاس بجای آورد و فرمان نوازش بنام شاهزاده جوانبخت و امرای عظام ارسال داشتند و روز دیگر بیست و پنجم
حوالی تنجاک مخیم بارگاه اقبال شد و از سپاهی و رعیت کابل فوج فوج جوق جوق بسجود آستان سرافرازی یافتند
و کنور مانسنگه با دیگر اعیان لشکر بزمین بوس شرف اختصاص گرفتند روز دیگر کوچ فرموده در حلقه سیاه
سنگ بارگاه جلال برافراشتند و در اثنای راه شاهزادها و دیگر امرا بسعادت رکاب بوس مفتخر گردیدند
و درین منزل روزی چند مقام فرموده بسیر باغ شهرآرا و دیگر منازل دلگشا خوشوقت شدند و چون قرارداد

خاطر اشرف

خاطر اشرف خاقان بود که بخدمتی در بهشت آباد کابل مستوفی فرمایند حکم شد که سید حامد بخاری و سید
بهاء الدین فیلان را همراه گرفته بجلال آباد رسانند و همدرین ایام لشکر خان بغلانی را که سرآمد ارباب فساد بود
مسلسل بدرگاه آوردند و بیاسا رسید و چون بگوش رسید که میرزا از غوربند بجلال آباد رسیده اند و نزدیک است که
تغیر وضع نموده قلندروار خود را بماوراء النهر اندازد حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی لطیف خواجه و
قاضی عبد اللطیف را بنصیحت نزد میرزا رخصت فرمودند که آن خجلت زده را بانواع مراحم و نوازش مستظهر
خاطر ساخته بحضور آورند که کابل را بمیرزا بخشیده عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم و در
نهم منازل اردو کابل بجلوس اشرف زینت آسمانی یافت و رشک افزای گلستان همیشه بهار کابل
جهانگشا محسود بهشت برین و غیرت افزای بلاد روی زمین گردید میرزای گشته روزگار با دل از خون سرگشته
کوه و هامون گشته روی آمدن بعتبه اقبال و نه راه شتافتن بهیچ مجال و نه یارای مقاومت با شکوه
جلال فتنه جویان کم فرصت راه بحقیقی سپرده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و نزدیک آن رسید که سراسیمه
بجانب ولایت توران شتافته پناه برد که توسل جوید خاقان ممالک ستان با وجود چندین جرایم عظیمه سلسله رحم منظور
داشته و مراعات حفظ ناموس و سمت برادری نموده لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف را با منشور مرحمت و نوید بخشش
و بخشایش نزد میرزا فرستادند و آن گسسته امید از استماع این بشارت غیبی جان تازه و حیات مجدد یافته سجدات
شکر بتقدیم رسانید و عرضداشت معذرت آمیز بدرگاه معلی ارسال داشت که مناسب حال و شایسته وقت آن بود که
سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف خسروانه گردم لیکن چون از کم ادراکی و ناتجربه کاری بدآموزی ارباب فساد
مصدر تقصیرات و جرایم شده ام بکدام رو بسجده آستان دولت ملازمت جرأت نمایم امید از مکرمت حضرت
که در نهیر سه جانبخشی فرموده از آمدن معاف دارند تا بفعل فرزند خود در ایلغار می فرستم هرگاه اهمه خاطر و هراس باطن کمتر
شود خود نیز عازم آستانبوس خواهم شد چون لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف بدرگاه آمده ملتمس او را معروض داشتند
قهرمان جلال التهاب و اشتعال یافت و حکم شد که فوجی از بهادران عرصه شهامت تیز جلوی نموده قدم از تعاقب او باز نکشند تا بدست آرند
و درینحال علی محمد اسپ از نزد میرزا آمده سطری از پریشانی احوال او بعبارات دلنشین معروض داشت و چون از قدیمیان این دودمان
ملتمسات او پایه قبول یافت خاقان وافر احسان از کمال عاطفت و مهربانی بار دیگر ولایت کابل را بمیرزا مرحمت فرموده رایات معاودت

مستقر اورنگ خلافت برافراشتند دوم شهریور ماه الهی بگذرگاه تشریف برده از روضهٔ مقدس حضرت فردوس مکانی استمداد ۹۴۹



عمر فرمود

همت فرموده اند و اخرهای روز بر سم ایلغار متوجه جلال اباد شد و مخصوص خان و شیخ جمال بختیار و شیخ ابوالفضل
را بسعادت همراهی اختصاص بخشیدند و حکم شد که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد متعاقب منزل بمنزل می
امده باشند و چون ساحت فیض مساحت جلال اباد مورد رایات جهانکشا گردید شاهزاده بلند اقبال وارث ملک
هفت اقلیم سلطان سلیم که اردوی کیهان پوی در ظل حمایت ایشان بود بتقبیل بساط بوس دولت جاوید اندوخت
و روز دیگر شاهزاده مراد با سایر بندهای اخلاص نهاد بموکب اقبال پیوست و در برج زیج الملکی شیخ فرید بخاری
از ولایت بهار آمده سعادت رکاب بوس دریافت و حقیقت صاف سیدن شرقی دیار و استقلال دولت
خواهان خدمت گذار و زوال اهل ادبار مشرحا معروض داشت و همدرین ولا عرضه داشت خان اعظم
مرزا عزیز کوکلتاش مشتمل بر استعفای جرایم معصوم خان فرنخودی معروض پایه سریر اقبال گردید و با دستیاری
بخت اندک مدتی ملتمس خان اعظم بشرف قبول مقرون داشته رقم عفو بر جراید جرایم عظیمه او درکشیدند و مجمل از
ماجرا انکه چون او در جنگ شهباز خان شکست یافته بکهندی در پناه زمینداران بحال تباه روزگار گذرانید
تا انکه مقصود نامی از ملازمان اکبر خود را باو رسانید و سامانی که هم از دولت او بدست آورده بود بر طبق اخلاص
نهاد و بمعاونت او باز جمعی از اوباش واقعه طلب بر گرد او فراهم آمدند و بر قصبه بهرایچ تاختند و تاراج
دراز دستی وزیر خان و مهتر خان بدفع او کمر همت بسته بکنار دریای سرو باو رسیدند اگر چه بی محابا از آب
سوار استه گذشت و بتوقف و تعلل بر هم زدن هنگامه ارباب فساد گردیدند و ان بی سعادت از توهم همراهان خود
شبی با چندی از اردو برامده راه آوارگی پیش گرفت و افواج منصوره تا کلیان پور تکاپو نموده عنان بازکشیدند
و او بجلو بار به رفته در انجا و در اسباب فتنه و اشوب سر انجام داد و قصبه محمود آباد را دست فرسود تاراج گردانیده
خواست که بجونپور اعلام شورش بر افرازد شاهم خان از ترهت و بهار خان از غازی پور و قاسم خان از
جاند پور روی همت بدفع او نهادند و کثرت دولتخواهان باعث تفرقه ارباب فساد گشت و چون از اطراف هجوم
بهادران جان نثار رسید ان بی دولت بیکبار خود را گذاشته با مردودی چند از سرو عبور نمود دانست که روز
ادبارش باخر رسید و امروز و فردا اسیر پنجه تقدیر خواهد گشت ناگزیر کتابتی بخان اعظم نوشته التماس
دستگیری کرد آن خیراندیش مراعات حقوق اشنائی و سبقت صحبت نموده بنقد و جنس و جاگیر لا الوالی معاش

فرموده عرضداشت بدرگاه معلی فرستاده استعفای جرایم او نموده و به التماس خان اعظم گناه او بخشیده شد
چون موکب اقبال از دریای سند عبور فرمود راجه تودرمل که از بهار آمده بود بسعادت زمین بوس سربلندی
یافت و بعالی منصب وزارت کل من حیث الاستقلال فرق عزت برافراخت و دران حوالی روزی چند
بشکار قمرغه خوشوقت گردیده حکومت و حراست اتک و دیگر رهتاس بسنگه تفویض فرمودند موکب جهانگشا صید کنان
و شکار افگنان تا سواد دار السلطنت لاهور نهضت اقبال فرموده و بشهر داخل نشده راه عزیمت مستقر خلافت
برافراشتند چون بلده سرهند مضرب خیام گردون احتشام گردید راجه بهگونت داس و رای رایسنگه و سید حامد بخاری
و جگناته و سایر جاگیرداران صوبه پنجاب برخصت انعطاف سرافرازی یافتند و در پانی پت شهباز خان از فتحپور
آمده بسعادت زمین بوس مفتخر گردید چون بدار البرکه دهلی مورد رایات جهانگشا اتفاق افتاد بزیارت روضه علیه حضرت
جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف برده مراسم نیازمندی بجا آوردند و آخرهای آن روز بشرف ملاقات حضرت
مریم مکانی که از آگره باستقبال تشریف برده بودند خوشوقت گردیدند و شاهزاده دانیال و سلطان خواجه و شاه قلی
خان محرم و دیگر بندها بدولت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی
بمستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود و چون بعرض رسید که شهباز خان کنبو است دار الخلافه اختصاص یافته تجدید متعلقان را
حضرت مریم مکانی او بانه سلوک نموده بود و از گستاخیهای او خاطر قدسیه آنحضرت گرانی داشت و از جانب او
شکایتها بزبان ظاهر ساختند خاقان ستوده خصال بجهت مراعات خاطر و حفظ مراتب ادب آن زیاده
سر ناحق‌شناس را بزندان خانه مکافات محبوس فرمودند و از سوانح این ایام بهادر پسر سعید بدخشی
در جای خود رقمزده کلک بیان گردیده که این بی‌سعادت سفته سر در هنگام شورش بنگاله فرصت یافته
در صوبه بهار علم بغی و فساد برداشته و در نهضت کوهستان تهت را پناه خود ساخته روزگار بسر می‌برد تا آنکه
ولایت تهت بجاگیر خان عالم زهی مقرر شده او بیاوری خان اعظم لشکر کشیده بهادر نامرد را شکست داده اهل و
عیال و اسباب و اموال او را بتصرف در آورد و بهادر از روی اضطرار آمده عالم خان زاده را دید و عالم خان او را مقید
و مسلسل نزد خان اعظم فرستاده و بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون بعتبه خلافت رسید از کرده‌های ناسزای ایام جرایم
مستغفر گردیده و بعد ازین عبدالاحد پسر یوسف چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده مشمول عواطف خسروانه گشت

و بعد ازین صالح عاقل برهنمونی فرمان پذیری بعیف ازانکه خلاف رخصت شده بود و لوازم
خدمت و مراسم اطاعت بتقدیم رسانیده پسر خود را با نفایس آن دیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین
پناه فرستاد و بسعادت آستان بوس عز افتخار یافت و از قضایای این سال رحلت فرمودن علیا جناب حاجی
بیگم است بقدس سرای جاوید از آن تاریخ که ایشان از سفر حجاز مراجعت فرموده بودند پیوسته در جوار مراقد فایض
الانوار حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر می بردند و فواید افضال و انعام بهره حال
خاص و عام گشته و طبقات انام را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و تمامی همت علیا
نهمت برواج و رونق آن مزار قدسیه مصروف میداشتند درینولا داعی حق را لبیک زنان اجابت فرموده
رخت هستی بخلوت سرای جاوید کشیدند و سنوح این واقعه دلخراش و حادثه جگرپاش بر خاطر قدسی مظاهر
خاقان سعید ده بار سخن گرانباری کرد و جهانی ازین غم بسوگواری نشست و انحضرت قاسم علیخان را پیش دلجویی باز
ماندهای ایشان بدار الملک دهلی رخصت فرموده مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند
و متعاقب انحال معصوم خان فرنخودی روی خجلت بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست آویز امیدی است دربیرون
شهر فتحپور منزل گزیده قدم جرات پیشتر نمی نهاد و بعد از روزی چند خود را باستان عزت مریم مکانی رسانیده
روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاده باستشفاع ایشان ازالات جرایم او بزلال عفو خاقان کشور الان جهان ستان شست و
شو یافت و درین تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود کریاس فلک اساس فرق سعادت
برافراخت و از وقایع ارتفاع پایه قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای معسکر بتغییر قاضی جلال ملتانی با این منصب
گرانی اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا پای از رشته دیانت و راستی از دست داده باعراض
نفسانی عمل مینماید رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیدند حکم فرمودند که از راه دکن بزیارت خانه مبارک شتابد شاید
باین وسیله از گرانباری جرایم نجات یابد و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل علم رسمی و طلاقت بیان از منفردان روزگار
بود بجای او نصب فرمودند

روز یکشنبه یازدهم ماه صفر نهصد و نود هلالی بعد از انقضای چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه نور افروز شبستان عالم
به بیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی به مبارکی و کامرانی آغاز رسید جهان آبروی دیگر
بدید آمده بوستان سرای این دولت ابدپیرای گلهای اقبال تازه تبارکت اگرچه خاقان ستوده خصال در جشن
نوروزی بزمهای پادشاهانه آراستی و از روز گرامی بنگار وا آستی لیکن از ابتدای سال حال حکم جهان آرا به آیین
همواره
بستن شرف نفاذ یافت و بخشیان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان پیشکش بود با مرای عظام
قسمت فرمودند و یکضلع آن که جهروکه پادشاهی و جای تخت اشرف بود و متصدیان بیوتات عالی مقرر شد که از
سرکار خاصه آیین بندی نمایند و همین طور بهاء مندل را که دولتخانه خاص بود باقسام اقمشه نفیسه آیین بستند
و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار تمثال آن در آینه خیال مشاهده ننموده بود و مقرر شد که روز تحویل و روز شرف
مجلس پادشاهی منعقد شود و در آن ایام هر روزه یکی از امرای بزرگ ضیافت نمایند و نیز حکم شد که بخشیان عظام
در ایام نوروز فهرست منصبداران بعرض رسانند تا هر کدام درخور شایستگی باضافه منصب سرافراز شوند و فهرست
اهل خدمت و ارباب دخل نیز بعرض میرسیده باشند که اگر از روی اخلاص و راستی خدمت کرده باشند بنتایج
آن اختصاص یابند و الا بدیگری مقرر گردد و هم درین تاریخ نهال سعادت که در زمره باغیان حق ناشناس
انتظام داشت راه ندامت سپرده روی امید بدرگاه قدسی بارگاه نهاد چون صبیه او همخانه در حباله عقد او بود
و حضرت مریم مکانی بالتماس او استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بودند حضرت خاقانی پاس خاطر ایشان
داشته رقم عفو بر جرایم عظیمه او کشیدند و چون جشن نوروزی به مبارکی و فیروزی حسن انجام گرفت خان اعظم
مرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار در تیول او مقرر بود با ترسون خان و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و بسیاری
از امرا باستیصال باغیان بنگاله رخصت یافته بصادقخان و محب علیخان و سایر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شده که
استعداد این یورش نموده آماده خدمت باشند و از صلاح و صواب دید خان اعظم که هر آینه مطابق احکام پادشاهی
خواهد بود موی تخلف نورزند و مقارن اینحال خبر رسید که جباری و حبطه و ترخانه دیوانه و بسیاری از باغیان روی
ادبار بولایت بهار نهاده اعلام شورش و فساد مرتفع ساخته اند و دست تعدی و ظلم بر رعایا و زیردستان گشوده
به تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخته اند اگرچه حضرت خاقانی پیش از استماع اینخبر بالهام آسمانی تعین

ایلغار قاهره

افواج قاهره فرمودند لیکن در توقف تا زمستان اولاق مقرر شد که نامبردها را بدو دیوانه آن حدود تمامیند

آمدن محمل عزت گلبدن بیگم و دیگر بیگمان از سفر حجاز در اوراق سابق سمت یافته که ملقس الزمانی گلبدن بیگم و دیگر بیگمان

حضرت عالیان بزیارت خانه مبارک تشریف ارزانی فرمودند و شهریار ستوده آثار نقود و شمار برسم

خیرات و مبرات بدان مطاف عالی ارسال داشت درین تاریخ هودج عزت آن صدرنشین سرادق عفت و دین

صحت و عافیت مراجعت نمود از استماع این بشارت خاطر قدسی مظاهر مبتهج و مسرور گردید و چون بحدود دار الخیر

اجمیر رسیدند شاهزاده ولیعهد برسم استقبال دستوری یافت و بعد از ورود خانوه موکب اقبال تا سه منزل استقبال

و در اثنای راه خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوس عز اختصاص یافته مراسله شریف مکه و عرایض اهل آن ملک با

تحف بنظر اشرف درآورده حضرت خاقانی در موضع خانوه بسعادت ملاقات عمه بزرگوار مشرف گشته روز دیگر

عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و از سوانح آمدن شیخ عبد النبی و مخدوم الملک از سفر حجاز در آن وقت

که هر دو بزیارت خانه مبارک رخصت یافته مقرر شده بود که بی حکم اراده آمدن هندوستان ننمایند چون از درگاه

آزرده رفته بودند در مجالس و محافل نسبت به بندگان این آستان حرفهای ناشایسته و مقدمات لاطائل مذکور

میساختند و از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم بلاهور و نهضت موکب اقبال بصوب کابل

شماتت ظاهر ساخته بهرزه درای اسباب زوال و نکال خود و سرانجام مینمایند و بخیالات فاسد متوجه هندوستان

میشوند مجملا چون بگجرات رسیدند از نگونساری ارباب فساد و روزافزونی دولت خداداد خجلت زده آمده ناصیه

خود گشته دست خضوع و خشوع بر محمل شفاعت آن صدرنشین بارگاه عصمت میزنند و خاقان عدالت نشان

از استماع این خبر خندیدند و پنهانی فرمودند که بر وشکی ایشان بفهمند آنها را مقید و مسلسل ساخته بزندان خانه

مکافات سازند مخدوم الملک خود همانجا از دهشت غضب بادشاهی قالب تهی ساخت و شیخ عبد النبی

را بدرگاه آوردند و حضرت خاقانی بتوسط شیخ ابو الفضل از هرزه گوئیها که در آنجا کرده بود بازپرس فرمودند

گناه بر وی ثابت شد که سزاوار آن نوع انتقام برداشت لاجرم شیخ ابو الفضل حواله فرمودند که محبوس دارد و

با شیخ عبد النبی عداوت قدیم بود و بعالم فراخ دانی دریافت که قتل و بازپرس ندارد و پنهانی خفه کرده بخانه

که با اجل طبیعی درگذشت **رزم صادق خان با خبیطه و کشته شدن آن باطل ستیز** چون خان اعظم با جمعی از جاگیرداران

صوبه بهار تهنیت کابل و جشن نوروز متوجه درگاه شد چنبیطه که از عمدهای ارباب بغی بود و با دیگر مفسدان
واقعه طلب از بنگاله به بهار آمده غبار شورش انگیخت و حاجی پور را از مردم خان اعظم انتزاع نموده بسیاری از
برکنات آنجا در تصرف در آورد و صادقخان پتنه را استحکام داده باجتماع جاگیرداران و دولتخواهان همت گماشت
و بعد از فراهم آمدن بهادران جانفشان ترتیب افواج نموده بمدافعه و مقاتله ارباب بغی و فساد روی همت نهاد و
خود در قول فوج علم شهامت برافراخت و محب علیخان را بسردار انغار ساخت و الغخان حبشی در جوانغار بهادران همت افزا و
و ابو المعالی و دیگر دلیران جان نثار در هراول رزم طلب گردیدند و محمد قلی ترکمان را با انتظام توپخانه فرموده از آب
گنگ گذرانیدند و ابطال ستیزه آرای حق شناس نیز عساکر نکبت مآثر خود را انتظام داده علم ادبار در عرصه کارزار
برافراشتند چنبیطه از خبط دماغ در قلب ایستاده جبایی بر دست راست و دستم و رستم خواهرزادهای چنبیطه بر دست چپ
ترخان دیوانه و سعید بیگ و شاه دانه در مقدمه قدم ضلالت پیش نهادند و صادقخان توپخانه را با جمعی از آب گنگ
گذرانید و چون غنیم نحوست فزونی داشت صادقخان برکنار دریای گندک قلعه ساخته قابو طلب گشت و هر روز
جوانان کارطلب ازین جانب بر آمده جنگهای نمایان میکردند و در یک روز خود علی بیگ نبیره عم سلطان صادقخان
کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون مدت تقابل بطول کشید امرا که بر اقبال روز افزون خاقان
ربع مسکون نموده یکدل و یکرو از آب گنگ گذشتند و غنیم افواج ترتیب داده در برابر آمد و از طرفین جنگ ترازو شد
و دستم و رستم از هراول گذشته خود را بر فوج برانغار رسانیدند محب علیخان مانند سد سکندر بر جا استاده دامن
همت را غبار آلود اضطراب نساخت و هراول مخالفان کارنامه جرأت و جلادت ظاهر کرده آمده بجوانغار عساکر
اقبال شمشیر رسانیدند حبیب علی پسر محب علی خان خوبها استاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب فساد دررو تنگ
بود که در ارکان افواج منصوره تزلزل راه یابد درین وقت بهادران فوج هراول خود را بکومک رسانیدند و کومک آنها را
قوی پشت ساختند حمزه بیگ عرب و علی حسن میانه نیز از قول آمده پیوستند چنبیطه با مردم چیده بمصاف صادقخان
در آویخت و از همه جانب لمعات تیغ زنگ زدای الهاک شت و رزمی بغایت صعب روی داد محمد قلی ترکمان
چند خوبها ساختند و قادر علی چیله با دیگر برقندازان موشکافی ظاهر ساختند و با آنکه فوج جوانغار منهزم شده بود
شاه سوار اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گری در آمده از مهب عنایت ایزد سبحانه جل و علا نسیم فتح و فیروزی

بر پرچم علم دولت وزید مخالفان باطل ستیز غبار آلوده دشت هزیمت گردیدند و درین اثنا میرک حسین برادر
عربخان جهانی سر خبیطه بریده آورد همانا توپی از لشکر منصور یافته بسر آشفته دماغ رسیده بود از ظهور
این لطیفه غیبی باغیان حق ناشناس سر خورده لاشه او را گرفته روی گریز نهادند در اثنای راه از اضطراب
و اضطرار بر خاک مذلت انداخته راه ادبار پیش گرفتند و دران حال میرک حسین رسیده سر او را بریده نزد
صادقخان آورده با آنکه اهل فساد زیاده از پنجهزار سوار بودند و لیکن تمامان از دو هزار کمتر حسن فتح روی داد
خبیطه از الوس مغل است و در تهور و جلادت از یکتایان روزگار و سر حلقه اهل بغی و ادبار بود لیکن از آنجا که با سلطنت
ستیزه کردن با دولت خداداد درین آیین شوم است چندان دوید که بسر در آمد و لیکن تمامان جان نقصان سر او را
به پایه سریر خلافت ارسال داشته حقیقت جنگ و فتح عرضه داشت نمودند و چون صیت رحلت بمسامع جلال رسید شاه قلیخان
محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری که از مقربان بساط عزت بودند حکم شد که از همراهی خان اعظم معاودت
نمایند و دیگر کومکیان همراه افغان او بدان صوبه بشتابند و هم درینولا حیدر پسر یوسفخان کشمیر کام و از حصول معاودت
یافت و شیخ یعقوب کشمیری که در امثال و اقران خود بمنزله علم و عمل امتیاز داشت و زبان ان ملک بود [illegible]
ساخته تبهم ایهی او مقرر فرمودند و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن معصوم خان فرنخودی است چون آن آشفته دماغ
بدستشت بخدمت مریم مکانی ملتجی شد با وجود چندین جرایم عظیمه که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود
الحضرت بجهت مراعات خاطر و نگاهداشت جانب ایشان صریح حکم بقتل او نمیتوانستند فرمود و معهذا آثار ندامت
و انفعال از ناصیه احوال او ظاهر نبود تا آنکه درینولا سکندر قلماق که از جیلههای معتمد درگاه است حکم شد برو
که بمجلس پی نبرد کار او را بانجام رساند او بفرمان پادشاهی شبی که از دربار بکهیال نشسته بمنزل خود میرفت
با چند بسر او ریخته بقتل رسانید و مقارن این حال حلابی جانکسوا نیز بقصاص کردار نابهنجار خود رسید و تفصیل این
اجمال آنکه او بفنون جانک سواری از امثال و اقران خود گوی سبقت بوده از منظوران قدسی مآب بارگاه شد
و چون خالی از جوهر رشد نبود بانواع مراحم و تربیت مخصوص گردید لیکن از تنگ ظرفی و کم حوصلگی مصدر
افعال ناشایسته بخلاف قانون ادب و اندام سلوک مینمود تا آنکه در وقت بمسامع جلال رسید که او زن
یکی دست خانت ربانیده شوهر او را کشته است خاقان عدالت پناه ازین جرات و بی باکی باز پرس فرمود چون

۹۲۴

بثبوت پیوست حکم قصاص او شد و از وقایع این ایام اصدار فرمان استمالت الطلب امیر فتح الله شیرازی
تعریف و توصیف فضایل و کمالات میر از شرح و بیان مستغنی است و اشتهار این نسبت محتاج باظهار نی پیش ازین
عادلخان حاکم بیجاپور مبلغ کرامند بجهت خرج راه فرستاده میر را از شیراز بدکن آورده بود و چون عادلخان را روزگار
بسر آمد و بودن میر با این مردم ناجنس قدر ناشناس دشوار نمود اراده نمود که بآستان سعادت آستان نبوی که مرجع سعادت
هفت اقلیمست متوجه شود همت ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی الجماعه باظهار این خواهش جرات و جسارت نمی یارست
و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا امضا بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت که میر را با عزاز و احترام
تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن حوض سکریلا وست قریب بدروازه دولتخانه که بر سمت شمالی
واقعست بحکم اشرف حوض کلانی از سنگ اساس یافته بود و پیوسته از آب باران لبریز میشد بعد از سماوی
ضلعی از آن حوض فرو ریخت و سیلی بصد شورش طوفان سیاری روان شد و جمعی از مردم که در آنجا بت بودند بموج خطر
فنا رفتند و بنیاد بسیاری از خانها بر افتاد و مدوی چند بیبیته با کین خدمتکار روشناس بود در آن حادثه رخت
هستی بسیل بلا داد و از غرایب آنکه اکثری از مقربان دولت بساط در کنار حوض سعادت حضور سرافرازی داشتند
و چون حوض شکست ازین حادثه هیچ یک از منظوران بساط قرب نمناک این حادثه نشد و حضرت خاقانی بادای
این عطیه ربانی نقود بیشمار برسم تصدق و خیرات نثار فرق مبارک ساختند و ازین تاریخ مقرر شد که هر سال دو مرتبه
پیکر مبارک آنحضرت را بزر و سیم و اقسام اجناس کشیده بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند یکدفعه بحساب
شهور قمری که روز ولادت اشرف بحساب بنجشنبه است و نوبت دیگر بضابطه سنین شمسی که ماه امرداد است دوازده چیز
بوزن شمسی قرار یافت یکدفعه بطلا و دوم بابریشم سیوم بسیماب چهارم بخوشبوی پنجم بمس ششم بجست هفتم
بکیف هشتم بروغن زرد نهم بآهن دهم بشیر یازدهم ببرنج دوازدهم بنمک و بعد از فراغ وزن مطابق عدد
سال عمر گرامی گوسفند و بز و مرغ و گنجشک متصدق فرق مبارک آزاد بند ساخته شود و نیز بجهت ازدیاد عمر و دولت
روز افزون با خدای خود عهد فرموده که در هر ماه شمسی در آن روز مرتکب غذای حیوانی نشوند و هر سال بعد از وزن
آنقدر روز که موافق عدد سنین عمر اشرف است گوشت تناول نفرمایند و در آن ایام در کل ممالک محروسه جانداری را
نیازارند و در وزن قمری آن گرانبار دولت را بهشت چیز وزن کنند نقره و پارچه و سرب و قلعی و میوه

برنج

شیرینی زنجبیل و روغن کنجد و دران ماه نیز ترک غذای گوشت فرمودند و شاهزاده بلند اقبال فرا رسیده تحویل و بهم
شاهزاده سلطان سلیم و سایر فرزندان اکبر به روز تولد ایشان باقسام اجناس وزن نمایند و مانند وسیله
چندین هزار بیوه و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و در سنوات تحقیق قدسی
مظاهر خاطر پرتو افکند که اطفال را بعد از تولد در جایی نگاهدارند که اصلا آواز مردم بگوش ایشان نرسد و ملاحظه نمایند
که آیا در وقت گویایی هیچ حرفی از خود بزبان ایشان خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و بنابرین در صحرایی
که از معموره دور بود منزلی ساخته طفلی چند را در انجا باز داشتند و جمعی از معتمدان را موکل فرمودند که دایه‌ها را
بشیر دادن برده از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و در السنه عوام آن منزل گنگ محل
اشتهار یافت و چون بچهار سالگی رسیدند و هنگام گویایی شد حضرت خاقانی بتماشای ایشان بر روش
یافتهای وادی بی‌زبانی تشریف بردند و اصلا حرفی و سخنی از ایشان ظاهر نشد و مثل گنگان آواز مبهم بی ارتباط
حرف بر زبان میراندند **سربلندی یافتن میرزا خان خلف خانخانان بیرم خان باتالیقی وارث ملک هفت اقلیم**
شاهزاده سلطان سلیم قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولیعهد شرف اختصاص داشت چون اورا
بحراست سرحد تعین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزا خان خانخانان خلف بیرم خان را باین منصب عالی والا نسبت
غرا افتخار بخشید اگرچه شاهزاده جوانبخت بجوهر دانش و عقل کامل و فطرت بلند و تدبیر صایب مصلحت آموز جهان
دیدهای دقیقه سنج آثار و انوار جهانگیری و جهانداری از دریچه ازل بر پیشگاه خاطرش پرتو افکنده و آن مستعد مسند صدر
دانایی را اکتساب فنون سلطنت بالهام غیبی نصیب گشته لیکن خاقان سپهر آستان بجهت انتظام سرکار ایشان و افتخار
بخشیدن خانخانان او را باین منصب والا سربلند گردانیدند و آن شایان خدمت جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم
اشرف نموده باین سعادت کلاه گوشه عزت بر آسمان سوده مراسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده سجدات
شکر این موهبت عظمی بجا آورد و از قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت آنحضرت است از جاده صحت و شفا
یافتن بفیض فضل حکیم علی الاطلاق تفصیل فی الجمله درد شکم بهم رسید و رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید حکما
فرس بیم بودند که تلمس باید کرد و الا در اندک روز اثر خون ظاهر خواهد شد و هنود ان راضی نمیشدند و اختلاف این دو
طایفه موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و تامل در ارتکاب دوا شد تا آنکه اثر خون بدید آمد و متشخص

اهل فرس صواب نمود و رخصت معالجه یافته فصد بعنایات ایزد سبحانه روز اول آثار صحت از وجنات احوال ظاهر گردید
و در کمتر ایامی مزاج قدسی که اصلی کرامند و خاطرهای پژمرده ارباب اخلاص طراوت یافت و چارچمن دولت
را غنچه‌های مراد شکفته نمود تا محصور رسم تصدق و خیرات نثار و فرق مبارک گردید و عالم بر هم خورده انتظام
پذیرفت سلامت همه آفاق در سلامت اوست ومقارن این احوال جشن وزن شمسی آراستگی یافت و آن
گرانبار دولت را بطلا و دیگر اجناس سنجیده بفقرا و مساکین دادند و در چنین ایام که گره از کارها گشوده میشد و دریای
عاطفت جوش و خروش داشت گناه شهباز خان را بخشیده حکم اطلاق فرمودند و موکلان زنجیر از پای او برداشته
بسعادت زمین بوس رسانیدند و در این هنگامه راجه بیربل التماس ضیافت نموده شهریار کام بخش شنیده و از بقبول
این ملتمس پایه عزت او را برافراختند و آن پسندیده خدمت پاره از دادهای آنحضرت برسم نثار و پیشکش گذرانید
و سر خجالت در پیش انداخت بیربل از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود و در شعر هندی فی الجمله فهمی
و حدت طبع و فطرت بلند و مزاجدانی و تیز زبانی عدیل و نظیر نداشت حضرت خاقانی او را از حضیض خست باوج عزت
رسانیده در سلک امرا و مصاحبان خاص انتظام بخشیده بودند ذات او برهمن است و در مبادی حال بنامرادی
و عسرت روزگار گذرانیده بعنوان شاعری و سخن سنجی در مجلس بهشت آیین راه یافت و چون جوهر رشد او نسبت
شایستگی خدمت یافته بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید و رفته رفته کار بجایی رسید که ادنی بخشش او
پانصد مهر و هزار مهر بود و بعد از این ایام حکومت و حراست صوبه پنجاب بعهده اهتمام راجه بهگونتداس مقرر شد
و سعید خان را از آن خدمت معزول ساخته در حدود سنبل جاگیر فرمودند

روز دوشنبه بیست و ششم صفر نهصد و نود و یک نیر عالم افروز ببرج شرف حمل تحویل فرمود سال بیست و هشتم
از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خورمی آغاز شد دولتخانه را بآیین اکبری زینت و فر
بخشیده تا روز شرف هر روز بزمی بطرز خاص در کمال آراستگی ترتیب یافت امرای عظام بقدر مرتبت
و شایستگی خویش به اضافه منصب و التفات جاگیر سرفراز گردیدند و از اعاظم وقایع که در عنوان این سال همایون

برتو اقبال انداخت فتح ولایت بنگاله است بار سیوم و اجمال این داستان آنکه چون خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش بتادیب باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک از درگاه معلی رخصت شد پیش از رسیدن او جمعی از ارباب
فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند بتیغ همت بهادران نصرت قرین بادافراه رسیدند
چنانچه مجملی در اوراق سابق سمت ذکر یافته و صادقخان برسم ایلغار خود را بسجود آستان بلند بنیاد رسانید
و شاه قلیخان محرم و صادقخان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکومک خان اعظم تعین شدند و سزاولان بادشاهی
اکثری از جاگیرداران صوبه اله باس و جونپور و اوده را به بهار رسانیدند و در اندک فرصتی لشکر عظیم در حاجی پور
فراهم آمد خان اعظم خود با بسیاری از مبارزان جان نثار قدم همت پیش نهاده براه کدهی شتافت و ترسون خان
و شیخ ابراهیم و میرزادهای علیخان و سید عبدالله و کچک خواجه و سبحانقلی را از راه کذرانیده براه دیگر فرستاد
و چون در آن راه جنگل بسیار و معابر دشوار بود و عساکر منصوره بصعوبت طی مسافت مینمودند در منکیر لشکرها
یکجا شد و از حدود کهلکانو ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم و رای پتر داس را
بطریق منقلا تعین فرمودند که یکدو منزل پیشتر رفته باشند اگرچه شرف الدین حسین میرزا و باباخان قاقشال
قبل ازین راه فنا پیش گرفته بودند اما عاصیان کابلی و دیگر بدبختان در ترتیب اسباب زوال دقیقه نامرعی نمیگذاشتند
از صیت سطوت عساکر اقبال بخت باقلوی افغان که ولایت اودیسه بتصرف داشت بجمعیت و استعداد
سرخیل ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار کرده قرار داد که چون افواج منصوره نزدیک رسید خود را ملحق
سازد و بعد از آن بکمعوره کهات فتنه جباری و میرزا بیک و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر کردانیده همراه گرفته
و بجهت تسلی آنها اهل و عیال خود را در انجا گذاشت و با عنان تیره رای بکالی گنگ آمدند و بهادران نصرت قرین
بکدهی رسیده آن محکمه را که بمنزل دروازه بنگاله است بسهولت مفتوح ساختند و به نیروی اقبال روز افزون ترتیب
افواج نموده در برابر غنیم صف آرایی میکردند و بر کنار کالی گنگ مرحلها تقسیم فرموده مستعد قتال و جدال گشته
و چون از طرف قتلو دل انکرانی بود وزیرخان با سید عبدالله خان و میرزادهای علیخان و شیخ محمد غزنوی و خواجه
عبدالحی و دیگر کومکیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکیه فرستادند و نام بردها در دوازده کروهی معسکر اقبال
بنا ساخته فرو کش نمودند و همواره جانبین به تیر و تفنگ مجادله و مقاتله میشد چون روزی چند برین وطیره

کذشت اعمال لشکر را قدری تذبذب خاطر کذشت از کثرت غنیم التماس کومک عرضه داشت نمودند و
شیر بیک تواجی که بطریق ایلجی کری رفته بود بدرکاه آمده حقیقت را معروض داشت میرزا خان خانخانان فرزند خان
کوکلتاش و اسمعیل قلیخان و مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه و خضر بیک و امیر
ابو المظفر و میر معصوم بهکری و دیکر بهادران کار طلب بکومک تعین شدند و هر کدام را باسپ و خلعت سرافرازی بخشیده
بسرعت تمام رخصت فرمودند هنوز امرا از دار الخلافه بر نیامده بودند که مژده فتح و فیروزی مسرت افزای خاطر
ارباب اخلاص کردید و شرح این ماجرا برسبیل اجمال آنکه چون ایام تقابل فریقین بامتداد انجامید و همواره از جانب مخالف
آثار غلبه و قدرت بظهور میرسید اولیای دولت روز افزون به باطن قدسی مواطن آنحضرت متوجه شده منتظر
لطیفه غیبی می‌بودند در بنجال قاضی زاده که از عمدهای ارباب بغی بود با کسیهای توپ و تفنک از فتح آباد آمده
اعلام نخوت و استکبار برافراشت قضارا توپی از کمین کاه اقبال بان سیاه بخت رسید و رخت حیات بسیلاب
فنا داد و عاصی کابلی کالاپهار را بجای او نصب فرمود و در اندک روزی بتوپ دیکر خرمن حیات او نیز بسوخت
و میان معصوم و قاقشالان و خالدین نیز اتفاق طرف شده و اولیای دولت فرصت یافته تصید قلوب و خاطر جویی آن
مردم برداخته بسیاری از وحشت کزینان رمیده خاطر را دلاسا نموده در زمره دولتخواهان منسلک ساختند از جمله خالدین
بعهد و سوکند آمده دید و میرزا محمد بیک قاقشال و جباری و دیکران قولنامه کرفتند که بالفعل ترک همراهی عاصیان
نموده خود را باهل و عیال رسانند و از انها خاطر وا پرداخته بمعسکر اقبال شتابند عاصی کابلی و سایر عاصیان
برکشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سررشته تدبیر از دست داده بهزار سراسیمکی روی بوادی فرار نهاده آواره
دشت ادبار کردیدند و مجددا ساحت آنملک از آشوب ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم سجدات شکر
این موهبت عظمی بجا آورده حقیقت کارنامه اقبال بنده سریر خلافت عرضه داشت نمود مجملا چون عاصی کابلی و سایر عاصیان
برکشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سررشته تدبیر از دست داده بهزار سراسیمکی روی بوادی فرار نهاده آواره دشت
ادبار کردیدند بهمت را همت بیش کرفتند و بسرعت تمام خود را بانکاره قاقشالان رسانیدند که هم حراست اهل و عیال نمایند
و هم انتقام خود را از قاقشالان کشند میرزا محمد قاقشال خود را از راه دور بمعنی عسکر رسانیده بود از انجا خاطر
مطمئن ساخته بمقابله دیکر قاقشالان شتافت و آنها در نواحی کهوره کهات آماده کارزار کردیدند و عاصی کابلی

کهوره کهات را تاراج نموده بمدافعهٔ آنها همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی منکلی و
سکندر چکنی نجمیا با چهار هزار سوار را بسرکردگی ترسون خان بکومک قاقشالان تعین فرمود و در وقتی که کار
به آنها تنگ شده بود افواج منصوره رسید و باغیان برگشته تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند
و چون بهادران نصرت قرین بکهوره کهات نزول فیروزی فرمودند میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل بموجب
قرارداد آمده بمعسکر اقبال پیوستند و استیصال عاصی و سایر اهل فساد درابر خود گرفته بکاشتی فرستادند و چون
خان اعظم ساحت ممالک را از خس و خاشاک ارباب بغی و فساد پاک ساخت و عاصی کابلی آواره دیهٔ عصیان
گردید عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس نمود که آب و هوای آن ملک بر مزاج من سخت گرانی آمد
و اصلا بطبیعت راست نمی آید اگر تکلیف دیگر اینجا بسر برم تحمل که تزلزل تام در ارکان حیات من راه یابد خاقان
مهربان دل از غایت عاطفت حکم فرمودند که یکی از امیران لشکر ضبط آن ممالک بر ذمت همت خویش لازم دانسته
او را گذاشته خود بولایت بهار آمده و الا روزی چند توقف نماید که شهباز خان را بحکومت آن دیار تعین فرموده‌ام
متعاقب میرسد و شهباز خان بانواع مراحم و نوازش سرافراز شده با جمعی از مردم نیک بدان صوب رخصت یافت
و مقارن این ایام امیر فتح الله شیرازی بسعادت ملازمت خاقان سکندر حشمت فروغ عزت برافراخت و تعریف و
توصیف آن علامة الزمانی برتر از آنست که بسخن دانست علامی شیخ ابوالفضل که در تمیز و تشخیص جوهر دانش یگانه روزگار
بود در اکبرنامه نوشته که اگر کهن نامهای دانش بیچمی را برسود امیر فتح الله تواند که اساس نو نهد
و بدان فقها آرزو نبرد و بعد الحمد که بمیامن تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و مدارج والا
ترقی و تصاعد نمود ظاهر او از باطن او معمورتر شد و از وقایع این سال تعین فرمودن اعتماد خان بایالت
گجرات عمده اسباب چون امری در ازل رقم زده کلک تقدیر رسیده باشد ناگزیر توقعش از نهانخانهٔ بطون بعالم
ظهور جلوه کند پس از وقوع آن اسباب فراهم آمد چنانچه فرستادن اعتماد خان بایالت گجرات موجب شورش
آن دیار شد مجملا خاقان ستوده خصال در هنگام تسخیر گجرات او را نوید حکومت آن دیار امیدوار ساخته در ینولا که
شهاب الدین احمد خان بحکومت آن ملک غر امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کنایت آمیز بعرض مقربان بساط
عزت رسانده اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی جمع و معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت او را

تحکومت و حراست الملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از این چند دولتخواهان بعرض رسانیدند که ضبط ولایت
گجرات از اندازه حوصله او بیرونست چون بر زبان الهام بیان گذشته بود و التفات بحرف آنها نموده و به
ایالت گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابوتراب با مینی غرامتیار یافت و خواجه نظام الدین احمد را بخشی
و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد حسین و شیخ ابراهیم و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب الله
و میر شرف الدین و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال بهکری و سید
ابو اسحق و قنبر ایشک آقا و پهلوان علی سیستانی بهمراهی او مقرر شدند و نام بردها را خلعت و اسپ سرافراز نموده
بدان صوب رخصت فرمودند و کرم علی پسر رحمت خان داروغه خوشبوی خانه که از خانه زادان معتمد فراخ فهمست
به آوردن شهاب الدین احمد خان تعین شد که چون اعتماد خان باحمدآباد رسد او را بدرگاه معلی آورد و همدرین
ایام میر شریف گیلانی از جانب نظام الملک با دیگر ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده
سعادت آستانبوس دریافت **ذکر غدر افغانان سیاه بخت تا شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح
و وقایع صوبه بنگاله** چون خان اعظم با دولتخواهان دیگر با غنان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله درامد
و عاصی کابلی آواره دشت هزیمت شد روی همت باستیصال قلعه نهادند و او از راه گریزبرت درامده
برسل و رسایل سلسله جنبان آشتی گردید و عرضه داشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده بوسیله مقربان
بساط عزت التماس استعفای جرایم نمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که اگر اولیای دولت قول او را با
فعل موافق و گفتار با کردار مطابق دانند در سلک بندها منتظم ساخته او و برادرش را متیول او مقرر دارند و خان
اعظم بموجب حکم خواست که عنان معاودت بدار الملک بهار منعطف گرداند و صادقخان را بسرداری آن لشکر
باز گذارد و او از بیکاری بعضی مقدمات علاوه در میان آورد و اراده های دور از کار پیش نهاد خاطر ساخت لاجرم
وزیرخان را بسرداری مقرر فرموده خود به حاجیپور مراجعت نمود و از رفتن او قتلو خام طمع شده باز بر سر کار خود رفت
و صلحی که بهزار ملایمت و زاری میکرد بشرطهای دور و دراز و خواستهای بیحساب ادا نمود و امرا نیز آشتی را بر افسانه
سر از صلح باز زدند و از شیر نیرو بعزم رزم شتافته در نواحی بردوان ترتیب صفوف برداختند و آن بیوفا با جمعیتی از
درشتی گروهی معسکر اقبال عنان بازکشیده مجددا مقدمات صلح درمیان آورده امرا غافل از نیرنگ او

برگنه مداران و میدنی پور و دیگر محال را براو دیسه افزوده مقرر ساختند که در زمره دولتخواهان منتظم بوده قدم از
اطاعت و فرمان پذیری بیرون ننهند و برادرزاده خود را با کسی لایق بدرگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول
جنان وانمود که اگر صادقخان با چندی از معسکر براید و من نیز با دو سه کس در برابر شتابم و از جانبین خاطر
اطمینان پذیرد پسر خود را با فیلان مست نامی و خلاصه اجناس روانه درگاه میسازم صادقخان که در مصالح دنیوی
و تدبیرات ملکی تمام عیار بود با پاس حزم و احتیاط داشته باین معنی راضی نشد و قرار داد که چون آن جماعه را نسبت
ارادت بسادات آنجاست شیخ فرید بخشی که از اعاظم این دولت است بآنجا رفته ارکان صلح و پیمان را استحکام
بخشد شیخ نیز از اخلاصی که بصاحب خود داشت قدم جرات پیش نهاده و حسن خان و سید ابوالقاسم و سید عبدالهادی
و محمود خان خواص با او مرافقت نمودند و چون بجای معهود رسیدند اثری از آن قرارداد ظاهر نشد جمعی که از جانب
قتلو آمده بودند بعلامت دوربینی شیخ را تا دیره بردند و آن سیاه باطنان بظاهر گرم خوئی و تواضع مفرط نموده
همگی مقصد آنکه چون مجلس بآخر رسد و شیخ بخیمه خود درود جمعی از اوباش افاغنه از کمین بر آمده کار شیخ را بانجام
رسانند اما شیخ از صفحه سیمای آن ارباب نفاق نقش باطن آنها فرو خوانده بعالم تفرس دریافت که آمدن غلط محض
بوده و رفته رفته از روش مکالمه دیگر افغانان آثار شدت و شورش بیشتر ظاهر شد چون روز بآخر رسید
شیخ بعزیمت رفتن برخاسته متوجه جلوخانه گردید و افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر برافراختند
و چندین از همراهان شیخ در آن معرکه بقتل رسیدند اگرچه بیشتر تمام اسباب را بتاراج برده بودند اما فیل اتابی بر
شیخ در گوشه ایستاده بود و شیخ خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه دائره شد بحسب اتفاق فیل از غوغای مردم و
هجوم عام رم خورده بیراهه شتافت و چون شب تاریک شده بود مخالفان پی غلط کردند و این از اسباب نجات
شد در این وقت چندی از ارباب غدر خود را بفیل رسانیده به تیراندازی مستعد شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته
در آن شب تار پیاده سر در کم قدم براه نهاد و مخالفان بگمان آنکه شیخ در انباری است بیکبارگی بر فیل هجوم آوردند و در آن
سراسیمگی یکی از ملازمان شیخ دوچار شد اسب خود را کشید و شیخ بدرقه توفیق ایزدی بسلامت باردو پیوست
و دیگر رفقا اکثری زخمی شدند و بحال تباه از آن ورطه هلاکت نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و امرا بر حقیقت آن
غدر باطل ستیز آگاهی یافته بتهیه اسباب قتال و ترتیب افواج پرداخته از آن منزل کوچ کردند و در دو کروهی

غنیم عرصه مبارزت آراستند قتلو خود در انجا قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود و جایی دیگر بهادر کوره حصار
مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت بخت صادقخان و شاه قلیخان محرم و دیگر بهادران جانفشان بعزم رزم بهادر
شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و بنیروی اقبال روزافزون آن حصار را گرفتند و بهادر گریخته خود را بقتلو
رسانید و روز دیگر امرای عظام بمحاصره قلعه که قتلو در انجا بود در پرداختند اگرچه مخالفان توپها را بر فراز حصار
برده اسباب قتال و جدال مهیا داشتند و جنگ عظیم درپیوست اما باقبال روزافزون دولت خداداد استیزه
کردن تا کی و تا چند آخر بهزار جان کندن راه هزیمت پیش گرفته خاک ادبار بر فرق کار خود بیختند و چون
لشکر را ترددهای بسیار روداده بود و سامان جنگ کشیده بتعاقب نتوانستند شتافت و از همان منزل عرضداشت
مشتمل بر کیفیت احوال و ظهور لمعات اقبال بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشتند و از سوانح این ایام رسیدن
برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر خورد حسین نظام الملک است چون حسین از دار فنا برای بقا رحلت
نمود مرتضی پسر کلان او بخطاب نظام الملکی و جانشینی پدر کلاه گوشه عزت برافراخت اما چون مادرش مدار حل و
عقد سلطنت از پیش خود گرفته و برهان الملک را سخت گرامی و عزیز میداشت بعد از مدتی بتحریک ارباب
فساد و خوش آمد گویان بد نهاد مادر و او را اگیرانیده هر کدام را در قلعه محبوس ساخت و چون مدتی برین
گذشت ماخولیایی بر مزاج او غالب آمد و خلوت دوست شد و رفته رفته در اختلاط بر روی مردم بست و حسین
نامی که در مبادی عمر حریف بازی او بود و از خوردی با او کلان شده بخطاب مصاحب خانی اختصاص بخشیده
مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرد و آن تنک حوصله کم فرصت در نهایت استکبار و تجبر
روزگار بسر برده غیر از خود موجودی نشمرد چنانچه بعضی را گمان آنکه مگر مرتضی رضا بقصاص حق داده باشد
تا آنکه حسین بجنگ برید متوجه شد نظام الملک نیز متعاقب او از خلوت برآمده بامداد او شتافت
درین وقت محافظان برهان الملک فرصت یافته او را از قلعه برآوردند و او صلاح وقت نظر در نه آورده بی
اعتدالی پیش گرفت و آتش حشمی نظر بر مال مردم دوخته و در هنگامی که بایستی دلهای انجانب خود کشد
خاطرها از وحشت گزید و نظام الملک ازین شورش آگاهی یافته بقدم استعجال معاودت نمود و همانروز
که برهان میخواست بشهر در اید خود در اشهر رسانید و سنگ تفرقه در جمعیت برهان افگند و نظام الملک

بجهت امتحان وضمیر فهمی با مردم خود گفت که مدتیست که آرزوی آن دارم که دل از تعلقات ظاهری وا
پرداخته گوشه عزلت اختیار کنم چون برادر من ذوق حکومت دارد وی این کار را در خور بهتر که
شما دست از من باز داشته او را سردار برگزینید اعیان دولت او در جواب گفتند که بالفعل
دولت و صلاح وقت در آنست که هنگامه فتنه جویان او با ساکت شده و بعد از آن هر چه لایق باشد
بعمل خواهد آمد نظام الملک استقرار داد و مردم مطمئن خاطر شده روی همت بمدافعه و مقاتله برهان و همراهان
او نهادند و چون دلها از اطوار و اوضاع برهان رمیده بود کار بجنگ نرسیده اکثری قول گرفته نزد
نظام الملک آمدند او ناکام قرار بر فرار داده راه بیرار پیش گرفت چندی در پناه راجه بیجانگر بسر برد
و از آنجا نزد عضد الملک حاکم گولکنده شتافت چون آنجا نیز کاری ازو نساخت بلباس جوکیان
باز باحمدنگر آمده در گوشه پنهان شده خواست که بفریب و افسون جمعی انجو دنما و ساخته منصوبه بساط در دید
روزی چند از کار او بر داشته شد و بصد هزاران سعی و دشواری خود را از ولایت بهیرجی راجه بگلانه رسانید و از آنجا به بندر بار
پیش قطب الدین خان رفت و باعانت و بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و درین تاریخ
بسعادت آستانبوس غرا فتخار یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردید خاقان کثیر الاحسان به انواع
نوازش و مراحم دلجوئی فرموده از آنچه در مخیله او نگذشته بود بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت و از غرایب آنکه
پیش از این بدو سال شخصی بدرگاه معلی آمده خود را برهان وانموده بود و میر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان
در خانه اوست بعد از احتیاط و علامات و براهین تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و توضعات بجای آورد
و درین ولا که برهان الملک حقیقی بدرگاه آمد هر دو را مواجه ساختند و تحقیق فرمودند اگرچه آن کذاب اول حجره حسمی
و بیجایی بسیار ظاهر ساخت که مکر بخیرگی و دراز نفسی کاری از پیش برد لیکن آنجا که دروغ را فروغی نیست خصوص
در مجلس چنین پادشاه عالم و معتمد آخود بدولت متوجه بتمیز و تشخیص باشند تا گزیر سر بر خط راستی نهاده اقرار آورد
که من پسر فلان دهقانم که خطاب حکیم الملک داشت با در برهان الملک فرزندی گزیده بود و چون مجلس آخر رسید
از فرط توهم و هراس که بر وی مستولی شده بود راه گریز پیش گرفت و متفحصان او را از راه دار الخلافه اگره گرفته بحضور
آوردند و محبوس نمودند آن مکار فاکر دید و از وقایع سرا پا فن عرب بهادر تخت تیغ همت مبارز آن عرصه جلادت

در اوراق سابق مجمل از احوال او نگاشته کلک وقایع نویس شده چون از انجام نمک حرامی در حدود سنبل
شکست خورده بصوبه بهار شتافت چند در حدود ترهت و چمپارن بتاخت و تاراج رعایا و زیردستان
روزگار گذرانید و چون خان اعظم از بنگاله به بهار آمد سبحانقلی ترک را با فوجی بمالش او تعین فرموده متعاقب
خود نیز بدانجانب روی همت نهاد وان باطل ستیز با فوج منقلا جنگ کرده شکست خورد و راه آوارگی پیش گرفته
خود را بحدود جونپور رسانید و چون صورت حال بمسامع جلال رسید راجه تودرمل بفرمان بادشاهی بتنبیه بسر خود درآ
و تادیب او فرستاد وان سیاه بخت تاب نیاورده بشعاب جبال و گریوه های دشوار پناه برد تتمه احوال او
در جای خود نوشته خواهد شد و از سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سهرندیست در قلعه رنتهنبور او
قدری از علوم ظاهری بهره ور بود در بدایت حال به تیز زبانی و خیره چشمی در زمره مقربان بساط عزت راه یافت
و چون بصدارت ولایت گجرات رخصت شد از نفس پروری و هوا پرستی در آزار و ایذا کوشید و گروه
گروه مردم ازو بفریاد آمدند پادشاه عدالت بارگاه رقم غرا بر صفحه حال او کشیده بدرگاه طلب فرمودند و بعد از
ثبوت جرایم در قلعه رنتهنبور محبوس شده و هم در انجا مدت عمرش بسر آمد

چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی را
بطلب شهاب الدین احمد خان تعین کرد جمعی از قلیچخان واقعه طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند
و بعد از استیصال آنها پای خبار شده روزگار بسر می بردند و هر کس بحکومت آنملک میرسید نوکر او شده — در شهر احمد آباد
می بودند و پیوسته انتظار فرصت جویای فتنه و فساد بودند چنانچه یکدفعه در ایام حکومت وزیر خان ابواب
فتنه مفتوح کرده آنهه هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیدن آتش فسادی که مشتعل شده بود
آب باری تدبیر فرونشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زینهار امثال
این مردم را دران ملک نگذارد که بیخ و ریشه مضبوط سازند و از نوکری خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمد و فاکیش
نگاه دارد و در خلال این حال موکب جلال بتسخیر کابل نهضت فرموده شهاب الدین احمد خان صلاح وقت در اخراج
آنها نیافته بلکه در منصب و جاگیر آنجماعه افزوده قیام ولاسا فرمود درینوقت که اعتماد خان بحکومت آنملک اختصاص یافت
محمد داد در باب اخراج آنها بتاکید حکم شده بود و این معنی بگوش ارباب فساد رسیده بود و اندیشه کار خود داشتند و میر عابد که

سر حلقه اهل ضلالت بود با یوسف محمد بلخی و خلیل بیگ بدخشی و میرم بیگ و مرک بوجوق قرار دادند که پس از رسیدن
اعتماد خان بگجرات کار شهاب الدین احمد خان را بانجام باید رسانید و مظفر را بسرداری برداشته احمدآباد را متصرف
باید شد قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل این جماعه بود شهابخان را از عزیمت باطل اینها آگاه ساخت و چون شهابخان دل از
حکومت آنجا بر کنده بود چنانچه باید در مقام بازپرس و تحقیق این معامله نشد اما خلیل بیگ و میر یوسف پیغام گذارد که تمام
از شهر برآیند و در بیجا باشید و اینها بعضی از مقولات کار خود دانسته به کینه ما که سابق بجاگیر اینها بود رفته بر تمک
اسب آفتنه برداختند و مکاتبات بمظفر نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عادل که سر حلقه بیدولتان بود و نظام حسن
در خدمت شهابخان چنین نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن در انحراف قلوب و بدراه ساختن
مردم سعی داشت چنانچه مغول بیگ و وفادار و تیمور حسین بیگ را که از عمدها بودند با خود متفق ساخت در وقت
اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم دیوان به پتن رسیدند و کرم علی که بنزد اوی شهاب
خان آمده بود با قابل وکیل اعتماد خان باحمدآباد رسید و شهابخان باستقبال فرمان عالی و اسپ و خلعت



شتافته باتفاق کرم علی باز بشهر درآمد و چون بر مضمون حکم اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازه های
حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرموده و آغاز خلل از برهم خوردن

تهانجات شد که شهابخان قریب بیست تا قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود و بهمین که مردم
او برامدند کولی و گراسی اکثر قلاع را ویران ساخته سر بشورش و فساد بر داشتند و شهابخان از احمد آباد
برامده در عثمانپور نشست و مقارن این اعتماد خان و شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر درامدند
و میر عابد با دیگر مفسدان که نام برده شد قریب پانصد سوار فراهم آورده بر سر تال بتوه منزل گزیدند و باعتماد
خان پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب خان بدرگاه نمیتوانم رفت اگر بدستور سابق جاگیرهائی
که شهابخان ما داده بود مسلم میدارید بخدمت آمده لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی
می نهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آنجا که جاگیرها را تنخواه نمیتوانم کرد اما از جانب خود
بدانچه مقدور باشد رعایت خواهیم نمود آن بخت برگشته‌ها از جواب اعتماد خان مایوس مطلق شده در
پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که بکومک
اعتماد خان از درگاه تعین شده بودند هنوز نرسیده بودند اعتماد خان صلاح در آن دید که شهاب الدین احمد خان
را برگردانیده روزی چند نگاهدارد و بامداد و اعانت او در استیصال معاندان دولت همت گمارند و با این قرارداد
شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد او رفته استشاره نمودند شهابخان در جواب گفت که حراست ملک
بی جمعیت نیک صورت پذیر نیست و این مفسدان گمراه بهمان جاگیرها که داشته اند بالفعل تسلی میشوند لابد آنکه
جاگیرهای قدیم اینها را بدستور سابق بحال خود دارید تا آتش فتنه فرونشیند و اگر بحکم جاگیر نمی توانید تنخواه نمود
درینوقت که هنوز سردار معتبر در میان آنها بهم نرسیده و خود را خوب جمع نساخته اند و کثرت عام نشده
فوجی از مردم ما را و خود را بر سر اینها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازند اعتماد خان گفت
که بالفعل شما را بشهر معاونت نماید بعد از آن بهر چه صلاح باشد عمل نموده خواهد بود شهابخان عذرها
آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر نموده ام و مردم من در نهایت پریشانی و با کوچها بیابانی از شهر برامده اند
چگونه توان بازگردید اعتماد خان تعهد نمود که از خزانه خاصه امداد خواهم کرد چون زر نقدی در میان
نبود روزی چند بحرف و صوت و تشخیص مهم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهابخان از صفحه احوال
چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بتیتال چند او را نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد ازان

سر بصحرا خواهد داد و الا روز اول مهمسازی خاطرخواه نموده برات بر فوطه خانه نویسند   شهابخان
از ظاهر احمداباد کوچ کرده بکهری رفت و جمعی از اوباش که در کهنه ماتر فراهم آمده بودند فرصت مغتنم شمرده
بکاتی واره شتافتند که مظفر را همراه آورده کاری از پیش برند و چون بمظفر ملحق شدند عروس مملکت گجرات
را بخوبتر صورتی و اسانتر وجهی در نظر او جلوه دادند سخن در راه گفتند او لسبه سردار کاتیان را تطمیع و تحریص
تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار باحمداباد نهادند و قریب یکهزار و پانصد سوار از کاتیان فراهم آورده
تا بر کنده ولقه عنان مسارعت باز نکشیدند و در قصبه دولقه لاشه تدبیر اهل شور بخلاف اندیشه و تذبذب
فرو رفت بعضی صلاح دران دیدند که بر اردوی شهابخان شبخون باید برد و رای بعضی برین بود که بطرف بندر
کنبهایت رفته ان بلده معموره را بغما سازند و اعتمادخان که خبر رسیدن مخالف بدولقه شنید دل از دست
داده و دست از پا نشناخته خود بکهری شتافت که شهابخان را برگرداند باحمداباد اورد و از غایت اضطراب
و سراسیمگی چنین خطای عظیم و تدبیر غلط کرد و در واقع غنیم را در دوازده کروهی احمداباد گذاشتن و تا هژده
کروه راه بطلب کومک شتافتن بکدام عقل و تمیز راست آید و معهذا اسرداری که شهر را با اعتماد او توان گذاشت
نباشد هر چند صلاح اندیشان راست تدبیر بوست کنده گفتند که این امر خطا ست بسمع رضا اصغا ننمود و خان
نام پسر خود را بمحافظت احمداباد گذاشته میر معصوم بهکری و قنبر ایشک آقا و زین الدین کنبو را بحراست دروازه
تعین نمود و مجاهد خان گجراتی را بر دروازه راکر گذاشت و خود با نظام الدین بخشی از شهر برامد راه کهری پیش گرفت
و بمجرد برامدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که با ارباب اشوب زبان یکی داشتند میرعابدین فرستاده
اعتماد خان را بعنوان گریختن وانمودند و وقتیکه اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند و بمصداق ایستنده که بکجا باید رفت
وجه باید ساخت این نسیم مژده رسید و در ساعت بسرعت هر چه تمام روی شقاوت و ضلالت باحمداباد نهادند و تا رسیدن
بشهر اناً فاناً جمعیت مخالفان می افزود و چون بظاهر احمداباد رسیدند از دروازه راکر که بعهده مجاهد خان گجراتی
بود بهجوم آورده بضرب بر آتش شهر درامدند و پهلوان علی سیستانی که کوتوال شهر بود بقتل رسید و اتش فتنه و فساد زبانه
کشید شیر خان پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو وغیره به هزار جانکندن خود را از ان مهلکه بدر
انداخته راه نهر پیش گرفتند و ارباب فساد دست تغلب کشوده بغارت و تاراج برافراختند و نیونگه حسین

روزی ابدعای شبها میخواست بدولتخانهای سلاطین گجرات درآمده کامیاب مسند مراد نشست و لمحة البصر
جهان مصر معموری که مملو از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج حادثات رفت و چون اعتماد خان بکهری رسید
بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهابخان را برگردانید و شهابخان که اعتماد بر بعضی از ملازمان خود نداشت آنها را
بحضور طلب داشته سوگند بمصحف داد و سرحلقه اجماعه بیگ حرام نمک بود که بیشتر از همه سوگند خورده اول
کسی که بمخالفان درآمد او بود چون بهت گروهی احمدآباد رسید میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو
که از شهر می آمدند دوچار شده خبر وحشت اثر احمدآباد را ظاهر ساختند شهابخان از استماع این سانحه متحیر
اندیشه فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هر کس در خورد دانش خویش سخن کرد و آخر را بهمین
قرار گرفت که بیک جلو تا احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار برآمده جنگ صف کنند انچه باید شد
بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان اعتماد خان نیز از درگاه خواهند
آمد و کارهای بمراد اولیای دولت خواهد شد اما غلطی کرد و اعتقاد این بود که اهل و عیال مردم را همراه اینها بایستی برد
و در جای مضبوط ساخته و خاطر از آن پرداخته قدم پیش نهاد مجملا وقت صبح بود که اولیای دولت بعثمان پور که در ظاهر
شهر واقعست رسیدند و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برشته روزگار از رسیدن
دولتخواهان آگاهی یافته بترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم یک
ساعت بشهر می شتافتند ظن غالب آنکه مخالفان سراسیمه از راه دیگر روی بوادی فرار می نهادند
درین فرصت که مردم شهابخان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان وخیم العاقبت بخاطر جمع جیبه پوشیده
بقصد جنگ برآمدند و معهذا اکثر از مردم شهابخان هنوز نرسیده در راه بمحافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال
گرفتاری داشتند و جمعی که با شهابخان آمده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر برآمده بر کنار
دریا صف آراستند مظفر خود در قول و یمین و یسار او لنگه کالی استادند و محمود یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تیمور
حسین و وفادار بیگ مغول بیگ بوجاق و دیگر حرامخواران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند شهابخان
از ظهور این سانحه غنی سوار شده بترتیب صفوف و تزک افواج پرداخت اعتماد خان بهانه آنکه گذر عثمان پور را
مضبوط سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابوتراب و جمعی از گجراتیان و سوار و پیاده خود را

بگوشه کشید خود راه گریز پیمود بیشتر شهابخان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان گشته
روزکار زمین مرتفعی اختیار کرده بپای همت افشرده و ازانجمله دویست کس در قول با خود داشته همه
مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده بیک کش و صالح قندوزی و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده
در برابر غنیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران خونبها ساخته دو دفعه
پیش قدمان فوج غنیم را روگردان ساختند و مقبول بیک وفادار بیک هر دو از زخم تیر رسیدند اما سمک حرام
نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و تیر جلو باز داشت و لحظه بلحظه کسان نزد عابد و دیگر مفسدان فرستاده
تحریص جنگ می نمود و بدر بیگ ترکمان از نوکران شهابخان در کنار آب تردد نمایان ظاهر ساخته
مردانه جان نثار شد درین وقت سمک و پاینده بیک کش و صالح قندوزی و غیره قریب پانصد سوار راه بی
حقیقتی سپرده بغنیم در آمدند و مخالفان از دلدهی سمک با جرأت و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند و با آنکه
همراه شهابخان دویست سوار بیش نبود قدم همت بر جا داشته رفقا را بمدافعه و مقاتله باطل ستیزان غیرت و
تحریص مینمود تا آنکه زخم تیری باسپ او رسیده برگردید و معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان
هجوم آوردند تا گزیر چندی از خیراندیشان او جلو گرفته از معرکه برآوردند و مخالفان هجوم آوردند و در بنجال
عبدالرحمن نام مجهولی از ملازمان شهابخان که در زمره باغیان در آمده بود بعقب رسیده شمشیری بخان رسانید
لیکن زخم کاری نیفتاد و جانی بسلامت برد و کاتیان و رجاله شهر که بقصد غارت و تاراج همراه شده بودند
در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست بیغما برکشیدند و زن و دختران ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم
از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر و دستگیر ساخته انواع تعذیب و تشویش رسانیده و از نقد و جنس و آب
و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده ضبطان عجز و اعتراف مینماید و بهمین نبرد
هنگامه مخالفان رونق دیگر یافت و مظفر با جواسیس بسیار غنیمت شمار عنان معاودت باحمدآباد معطوف
داشته در غایت غرور و پندار به ارک شهر نزول ادبار فرمود و تکیه بر جایگاه زده بحکومت گجرات
کلاه گوشه شقاوت کج نهاد و درین روز سمک حرام نمک و اکثری از ملازمان روشناس شهابخان
بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوتاه اندیش بتعیین مناصب و مخاطبات و تقسیم جاگیر و ملاطفات پرداخت

و روز دیگر مظفر کم فرصت با جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خواند و درهمین روز میرزا خان
بطلب شیرخان فولادی که در ولایت جوناگده روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد او با دو
تا تو سوار مغلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان متوضع بود میر عابد را بحراست احمداباد
گذاشته خود بصوب شتافت و شیرخان را با جمعی از اوباش بمقابل شهاب خان بجانب پتن فرستاد و جماعتی
از مغالیک گجرات و کهنه سپاهیان این ملک و ماوراء النهری اسقاطی بودند تا تو مانجهت سوای بهم رسانیده ملازم خان
فولادی شدند و در عرض دو هفته دوازده یا بزده هزار سوار اهل ادبار فراهم آمد مقارن اینحال لشکری که از درگاه
بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابوالقاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر پسر اشرف منشی
و دیگر سپاهیان تا دو هزار در پتن بشهاب خان پیوستند و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضه داشتی
مشتمل بر شرح این سوانح بپایه سریر سلیمانی ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید همگی توجه
خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح شکستهای این ملک و انهدام ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده
میرزاخان خلف صدق بیرمخان را که از صغر سن در ظل عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود بحکومت و حراست
ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه و شیروبه خان و رای درگا و لونکرن
و سید [illegible] و درویشخان و محمد رفیع سرمدی و شیخ کبیر که امروز بمیامن تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی
بخطاب شجاعتخانی سرافراز است و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان جان نثار و مجاهدان عرصه کارزار
بهمراهی میرزاخان تعیین شدند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگخان را حکم شد که از راه مالوه
شتافته و امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را بسر پله رسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که اگر صلاح نظر
آن بود که استیصال ارباب زوال الی رسیدن لشکر کومک و امداد بر آید از و بر آید لیکن مسلک حزم و احتیاط مرعی
داشته میرزاخان را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که آب یاری تیغ همت جارچین این ملک را از خس و
خاشاک ارباب بغی و زوال پاک سازد و اگر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرونشسته
باشد فهو المطلوب و الا بیاوری میرزاخان کمر اخلاص خدمت بر میان جان بسته در اطفای نایره فتنه و آشوب
و استیصال ارباب زوال دقیقه فرو گذاشت ننماید و از سوانح این ایام وفات محب علیخان است بدار الملک دهلی

محب علیخان

محب علیخان پسر میر خلیفه است که مدار العلیه دولت حضرت فردوس مکانی بود و چون محب علیخان را پیری
و کبر سن دریافت خاقان کثیر الاحسان بتقدیم الخدمت را از تردد سپاهگری و یساق خدمت معاف داشته
بحکومت دار الملک دهلی پایه عزتش افزوده مدتها در انجا بفراغت و آسودگی گذرانید و مسافر ملک تقدس گشت

نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه و اله آباس بتاریخ ماه آبان الهی از دار الخلافه فتحپور نهضت
موکب منصور بسمت ولایت شرقیه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهای اخلاص و مقربان بزم خاص بر کشتی
نشسته سیر کنان و شکار افکنان متوجه شدند و سیصد منزل کشتی بجهت نشیمن خاصه و خادمان محل و کارخانجات
ضروری بغایت تکلف آراستگی یافته بود و امرا هر کدام در خور حالت خویش کشتیها ترتیب نموده بودند حکم شد
که اردوی کیهان پوی با اغرق همایون براه خشکی طی مسافت نمایند و چون بچند روز که بجاگیر زینخان کوکلتاش
مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد مشار الیه بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید
اندوخت و در کالپی عبد المطلبخان بزم پادشاهانه آراسته پیشکش کشید و همچنین در اکبرپور راجه بیربل بمراسم
ضیافت فرق عزت برافراخت و در قصبه پیاک که دریای گنگ و جمن بهم پیوسته و از جاهای برگزیده قابل تربیت است
بجهت مصلحت ولایت بنگاله توقف فرموده شهری که خال رخسار بلاد روی زمین تواند بود اساس یافت و برابر در
موضعی که هر دو دریا بهم آورده قلعه از سنگ سرخ بطرز قلعه آگره طرح افگنده اله باس نام فرمودند

ذکر ظفر یافتن شاهباز خان و شکست عاصی کابلی و دیگر سوانح اقبال در اوراق گذشته بر نیت یافتن ارباب فساد
و رفتن عساکر اقبال بجانب اوده نگاشته کلک وقایع رقم گشته چون دولتخواهان بر کنار دریای سرو معسکر آراسته
و فوجی بکوره گهات بقصد خلاصی قلاع قسالان شتافتند عاصی کابلی از ملک بهار برآمده در جد و تاجپور بیرینه که
بجاگیر ترسون خان مقرر بود شتافت و تاراج قصبات و قریات پرداخت و ترسون خان در خور طاقت مجادله و مقابله
نتوانسته متحصن گشت و مخالفان تا هفت کروهی تانده دست تصرف و تسلط دراز ساختند شاهباز خان از شنیدن این خبر
تکیه بر اقبال روز افزون نموده باطفای نایره فتنه و آشوب کمر همت بست و در اندک فرصت بمدد دولتخواهان تسکین
این شعله شورش نمود و معصوم خان در جایی که بود عنان ادبار کشید و چون قتلو زبون شده بود جمعی از امرای اودیسه را
مثل شاه قلیخان محرم و صادقخان و محب علیخان و راجه گوپال جادون و جگنهکار و میر ابو المعالی و میر ابو القاسم نمکین بران

سید محمد میر عدل و جندی دیگر نیز دخود طلب داشت درینوقت خبر رسید که بابا بیگ با فوجی از مخالفان بقصبه سیوس
رفته و نوکران تترسون خان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرده اند شهباز خان پیشتر از خود محب علیخان
و قاسمخان و تیمور بدخشی و سلیمخان را تعین نموده متعاقب خود نیز بدفع ادبار شعار شتافت و مخالفان با فوج منقلای جنگ
کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان عرصه فیروزی درآمد و از انجا بر سر معصومخان بلغار کرده
بر ساحل دریای جون معسکر اقبال آراست و آن سیاه بخت در برابر لشکر فیروزی اثر با پای ادبار افشرده آماده جنگ شد
روزی چند بر سبیل رسل و رسایل و رهنمونی بشاهراه سعادت گذشت و چون سرشت او بفتنه و فساد مجبول و مخمر بود نصیحت سودمند
نیفتاد و آخر بضلالت و ادبار قرار داده هنگامه نبرد آراست از بهادران لشکر خود بارش تیر و تفنگ نهنگ آسا بدریا
زده غازه کارزار کردند و باطل ستیزان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن اینحال جمعی
از دولتخواهان کشتی گذشته بتعاقب شتافتند محب علیخان و سلیمخان سرمور و چندی از بهادران عرصه فیروزی
خود را بمخالفان رسانیده داد شجاعت و مردمی دادند میرزا محمد و رستم و چندی از ارباب خلاف برگشته کارزار کردند
درینوقت شهباز خان رسیده دولتخواهان را قوی پشت ساخت و بسیاری از اهل ادبار بقتل رسیدند و قرا الغدی گرفتار
گردید و بقیه السیف بصد جان کندن راه آواره دشت ناکامی شدند و فیل بسیار و دیگر فیلان و اسباب فراوان بدست
مجاهدان عرصه اقبال افتاد و امرای اعظام بمهمات شتافتند عاصی کابلی با چندی بولایت بهاتی پناه برد و جباری
با جمعی بجانب کوچ کوچ کرده و همچنین هر کدام بگوشه خزیدند و در آله باس نوید این فتح مسرت افزای خواطر اولیای
دولت گشت روزی که شاه قلیخان و صادقخان و دیگر امرا از اوده آمده در سر سواری شهباز خان ملاقات نمودند و درین
قضا را فیل صادقخان از جوش مستی و خودسری بجانب شهباز خان دوید نزدیک بود که آسیبی بوی رسد
شورش دستار از سر شهباز خان جدا شده و از ظهور این معنی احمل بر اشارت صادقخان کرده کینه در دل گرفت و بعد از آنکه
مخالفان شکست خوردند و کارها بر وفق خواهش اولیای دولت شد شهباز خان با صادقخان در مقام پرخاش و ناسازگاری
درآمد صادقخان تاب همراهی نیاورده از لشکر فیروزی اثر جدا شده روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و از سوانح
نهر بمیبا فتن شیرخان فولادی است چون مظفر از احمداباد در امتصر شد و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و
سایر بندها در تن فراهم آمدند را دولتیه علاقم شیرخان فولادی در قصبه جوتهانه غبار شورش برانگیخت و سکه محمد توقبای

که در آن نزدیکی بود جنگ مردانه کرده او را شکست داد و شیرخان از شنیدن این خبر حسن خان را با فوجی برابر او
فرستاد و اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین احمد بخشی و میر ابو المظفر و سید عبد الله را با جمعی از
بهادران اخلاص نهاد بکومک او تعیین فرمودند غنیم تاب مقاومت نیاورده باز گردید محمد توقبائی تیردستی
نموده خود را بمخالفان رسانید و من الفریقین جنگ سخت در پیوست درین وقت نظام الدین احمد خان با دیگر
بندهای سید غنیم را منهزم ساختند و شیرخان از سنوح این واقعه افواج آراسته خود متوجه عرصه نبرد شد اعتماد خان
با شهبازخان در پتن توقف کرده شیرخان پسر اعتماد خان و دیگر بندهای جان نثار را بدفعه غنیم نامزد فرمودند
و فرستادها در تهره ده کروهی پتن بمخالفان رسیده عرصه کارزار را از فروغ تیغ آتش بار روشنی بخشیدند و از جانبین
کوششهای مردانه بظهور پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان داماد شیرخان جان نفسان شد و شکست بر مخالفان
افتاد و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند آوازه ساختند و مژده این فتح نیر در آگره باشرف مسامع جلال رسید
از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربل به آوردن راجه رامچند که از زمینداران عمده هندوستانست پسر این
بیر بهدر نام پسر کلان خود را بدرگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمانبرداری مینمود لیکن از فرط توهم و بیمناکی
بخود در آمدن نمی یارست و چون آنحضرت باس مخیم اردوی کیهان پوی گردید فوجی بمالش او نامزد شد پسر او بوسیله مقربان
درگاه بعرض رسانید که اگر از بندهای حق شناس بر آوردن او تعیین شوند هر آینه بجمعیت خاطر متوجه آستانبوس خواهد
شد لاجرم بالتماس او زین خان و راجه بیربل باستمالت او دستوری یافتند و همدرین ولا بعرض همایون رسید که جباری
از ولایت کوچ بکهور لکهات آمده و جمعی از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده تاج پور پورنیه را متصرف شد و از آنجا
بدار الملک تانده شتافت قصار شیخ فرید بخاری که سید و ان قبتنه پرست تاب مقاومت نیاورده خود را
بگوشه کشید و شیخ بتاج پور پورنیه رفته آنجا را از آسیب مخالفان محافظت نمود از سوانح آمدن خان اعظم مرزا کوکه
بدرگاه والا از آنجا که خان اعظم از بنگاله عنان مراجعت معطوف داشت در حاجی پور ببسیر بود چون موکب اقبال آنجا رسید
پیوست روی امید بعتبه آستان نهاده بسعادت زمین بوس دریافت و مقارن اینحال سعید خان از سنبهل آمده
بسجده اخلاص جبین سعادت روشن ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ طغیان مینمود و از سیل آن بعمارات
آگره باش آسیب میرسید حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که در طول یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع

ان چهار ده درع بوده باشد و در اندک فرصت بحکم اشرف صورت انجام یافت **نهضت موکب منصور از دار الخلافه**

فتح پور چون خبر شورش گجرات بمسامع جلال رسید خاطر از انتظام ولایت بنگاله بنحوی اطمینان یافت رایات جهان آرا

بر آن قرار گرفت که بدار الخلافه رسیده متوجه یورش گجرات باشد درین وقت خبر رسید که قطب الدین محمد خان

شورش افزای خاطر ارباب اخلاص گشت و تفصیل این اجمال آنکه هر چند در ایامک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت قطب الدین

محمد خان از خواب غفلت بیدار نشد و مکرر دولتخواهان از پتن باو نوشتند که وقت تردد جانب نیست و با این استعداد

سامان که همین تربیت آنحضرت شما را میسر شده اگر بدفع اعادی دولت بر خیزند و خود را بنیک نام ازل و ابد سازند قابو

چون وقتش از دست رسیده بود بجوابهای دور از کار نقد فرصت از دست داد و چون از پیشگاه خلافت فرمان عتاب آمیز رسید

از گران خواب غفلت بیدار شده وقتی که کار از دست رفته بود بیچاره کار بر داخت معهذا دل از زر و خزینه نکند و قلیچ خان

زر بنده را تسلی تمام نیست نموده ولی آنکه قلعه بهروچ را استحکام ده فوجی بر تیاری از حال خود ترتیب نموده بمقابل غنیم شتافت

درین وقت جرکس خان و میرک فضل الله و بسیاری از فوج او بغنیم در آمدند قطب الدین خان با جمعی از خاص خیل خود در اندبواره بند

قصبه بر وده گذشته مفسدان بی عاقبت قدم جرات پیش نهاده بمحاصره بر داختند قطب الدین خان را همت یاوری نکرد و از

غایت تعلق و دلبستگی که بجان و مال داشت در راه اخلاص خود را فدا نساخت و کسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا بجان

و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک متوجه میشوم بعد از ملایمت بسیار قول گرفته بر آمد بجهت این دو روزه حیات مستعار

و دلکهای مال و اسباب عمارتی و ننگ بیحمیتی بر خود پسندید و آبرو را که قطره از آن بعالمی ارزد بر خاک مذلت ریخت

بلا فاصله مظفر شتافت از کم فرصتی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهر زاده و مسافر ملک نیستی گردانید و خزینه

و سامان فراوان از نقد و جنس بتصرف او در آمد بعد از آن کس و منکوحه قطب الدین خان فرستاده صبیه او را خواستگاری

آن عفت سرشت دختر را از برادر زاده عزیز خود در انکاح ادا شد و مظفر از آنجا بمحاصره قلعه بهروچ بر داخت خواجه عماد الدین

حسین در قلعه بود بر آمده او را دید و کلید قلعه کوتوال را سپرده راه اسلامت پیش گرفت و او بهروچ را متصرف شد و بکنبایت

شتافته آن معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت از رهی خواجه کبیری پیش نهاد خود ساخت چون عرض این سوانح از

عرایض دولتخواهان بمسامع جلال رسید یورش گجرات را پیش نهاد همت فرموده از آله آباس کوچ نموده خان اعظم

دستوری یافت که بنده و سامان نموده خود را بدرگاه رساند و جاگیر او را در ولایت کره و در سین تنخواه شد و سعید خان را

بمنصب سه هزاری سرفراز ساخته حاجی پور تیتو و آن نواحی بجاگیر مرحمت فرمودند **رزم آرایی میرزا خان با سلطان**
مظفر گجراتی و ارتفاع رایات فتح و ظفر بعون ملک داد گر چون بسیاری از اوباشان واقعه طلب و بد سگالان فتنه
دوست بر گرد او فراهم آمدند و اموال قطب الدین محمد خان و ماغ او را تباه ساخت در احمد آباد بجود و کامی نشست و امرای
که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن میرزا خان با فوجی از دلیران عرصه کارزار شنیده خواجگی طاهر پسر خواجه
عماد الدین حسین را به تبشیر فرستاده بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در سرتهه بخدمت پیوسته آنچه گذشته بود معروض
داشت میرزا خان از فرط دانایی حادثه قطب الدین خان را بهمگنان ظاهر ساخت و سران سپاه را حاضر آورده بکنکاش طلب نمود هر کس
در خور همت خویش سخنی گفت رای همه بر این قرار گرفت که باقتضای اقبال روز افزون کرم و حسبان شتافته بجنگ
مبادرت نمایند و با این عزیمت ترتیب افواج نموده قدم همت پیش نهادند در غول میرزا خان و در جرانغار سلطان
راتهور میر ابو المظفر ابو الفتح مغول میرزا قلی مغول شیخ محمد مغول قراولجی و جمعی از مبارزان باهمت پای افشردند
و در برانغار شیرویه خان محمد حسین شیخ ابو القاسم قباد بیک فیروزه میر هاشم میر صالح و چندی از مردان کارزار قرار
یافتند در برانغار موته راجه رای سیدان چاد و ن بیجا دیوره رای زاهد اس زمیندار ایدر و دیگر دلاوران مقرر گشتند
در هراول ماینده خان مغول سید قاسم سید هاشم بارهه رای لونکرن رامچند اودی سنگه سید بهاد در سید علی سید نصر الله سید
کرم الله و بسیاری از هنر آرایان شجاعت رزم طلب گردیدند و التمش میدنی رای امساه راجه مکیمن خواجه رفیع
ملک بیک تتری تعصب ترکمان و لیحان لودی سعید خان کراتی شیخ ویس شیخ زین خصراه و گروهی نامزد شد طرح
بخواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابو المظفر میر معصوم بهکری بیک محمد توقبای میر حبیب الله میر شرف الدین ماهی
بلوچ و دیگر جوانان روز نبرد پذیرفته با نهاد از برنک با جمعی بقراولی تعین شدند و فوجهای الفیلان مست خنکجوی آتشکی
بخشیده روی همت بعرصه کارزار نهادند مظفر با لشکر بسیار صفوف ادبار را آثار ترتیب داده در برابر آمده و توپها
با دیگر آلات آتشبازی پیش فرستاده در عثمانپور که متصل شهر احمد آباد است رزم طلب گشت میرزا خان از روی تدبیر فریبایی
ظاهر ساخت که در فلان تاریخ بندای اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم زنهار در مبارزت تمادی نمایید
از این نوید دلخواهان را قوت دیگر شده در ارکان همت مخالفان را تزلزل تمام راه یافت و چون میرزا اولان از درگاه
تعین شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند میرزا خان جنگ را روزی چند در عقده توقف انداخته بجانب

سرکچ عزیمت نمود و بتاریخ هشتم بان سرزمین رسید در محل مناسب جای جنگ اختیار فرموده یکطرف شهر و محلات
و معبد و طرف دیگر را بشاخ بند استوار گردانید بخت حسبی را ده شبخون آمده نا امید باز گردیدند و چون صیت
رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر مالوه گرم بود مظفر فرصت را غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود و با لشکر فوجها
آراسته بمقابل شتافتند در میان جرچی و قعهٔ دلیران آتش تیر جلو بمی دادند و در وقت گذشتن فوج هر اول
و التمش ترتیب یافته گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان درآویخته داد دلیری و جانفشانی دادند سید هاشم بارهه بعد
جان حیات جاوید خرید پیش از این در خواب دیده بود که هزده نشتر بمن زدند و خون بسیار تراوش کرد در وقت جون
نیک ملاحظه نمود هزده زخم باو رسیده بود مقارن اینحال خضر آقا نیز جان نثار شد و از بهادران فوج التمش و هر اول
هر کس بطرفی افتاده با غنیم درآویختند و بعد از جنگ سخت در هیبت میرزا خان با سیصد جوان و صد زنجیر فیل
قدم همت برجا داشته نظاره نیرنگی اقبال می نمود و مظفر با پنج شش هزار سوار در عرصه غرور پندار در برابر استاده
بود و چون از افواج غنیم آثار غلبه و تسلط ظاهر شد گرفت بعضی از هواخواهان خواستند که بر جلو میرزا خان دست زده
از عرصه نبرد برآرند و امیدی از ناصیه حال کوتاه همتان ظاهر است دریافت باعتضاد اقبال بی زوال خاقان
گیتی ستان عنان مدار از دست داده توسن همت برانگیخت و فیلان صف شکن که در پیش فوج داشته بود
افواج اعادی را درهم شکسته هر کدام چون گرد باد در عرصه کارزار درآمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده
راه هزیمت پیش گرفت جمعی همراه افتاده از راه احمد آباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره
دشت ادبار شدند و بسیاری تیغ هندی تیغ برخاک هلاکت افتادند چون این خبر رسیده بود بعقب گجکان نثار ستند گرد
و در حدود کهاتی نوید بشارت این فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد قرین گشت و خاقان ستوده خصال آن سعادت
شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانید بندهای جانفشان را که درین فتح مصدر خدمات شایسته شده بودند بانواع
نوازش و اقسام مراحم سرفراز و ممتاز ساختند درینولا اینخبر بسعادت زمین بوس دریافته آمدن راجه را محمد العرض ستادهای
پایه سریر سلیمانی رسانیده حکم شد که در اتاوه بوده بهمراهی او متوجه درگاه والا شود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی دار الخلافه
فتحپور بورود موکب منصور محسود بلاد روی زمین گشت و مقارن اینحال راجه امجد بعد آستان رسیده سعادت زمین بوس
دریافت و از پیشکشهای او لعلی هشت بها و یکصد و بیست زنجیر فیل بمعرض قبول افتاد قلعه و ملک و دیگر پیشکشها را

باو جنگیدند و در همان چند روز رسید و کیر این سبب بانعام او مرحمت شد از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا

یوسفخان و تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان پسر راجه جانبا که از زمینداران عمده صوبه مالوه است لشکر کشیده

بود و او پیشکشها از نقد و جنس فرستاده بندگی و دولتخواهی قبول نمود و دفعه دوم با فوج آراسته بر سر او رفت

و ساخت و تاراج قصبات و قریات پرداخته از راه متعارف عنان معاودت منعطف ساخت راجه قابو یافته کوتل را

آمده گرفت چون او را گمان آن نبود و در غایت بی پروایی میرفت خود را جمع نتوانست ساخت و باندک زد و خوردی

بر خاک هلاک افتاد **هزیمت یافتن سلطان مظفر گجراتی مرتبه دوم** چون از لیالی دولت رایات فتح و نصرت بر اوج اسعد

و مظفر شکسته بال مرتبه آواره دشت هزیمت شد روز دوم قلیج خان و شریفخان و نورنگخان و تولکخان و دیگر سپاه

صوبه مالوه بعساکر فیروزی ماثر پیوستند مظفر بکنبایت رفته از سوداگران و متوطنین آن مصر جامع زر بسیار گرفت و زر بسیاری

بسیاری از واقعه طلبان فتنه دوست بر گرد او فراهم آمدند و عامه نیز او را صاحب زاده موروثی دانسته وفاداری پیش

گرفتند و مجدد ازدحام عام شد و چون این خبر بمیرزا خان و سران دیگر رسید رایها بر آن قرار گرفت که قلیج خان و نورنگخان با

فوج تازه زوری که از مالوه آمده بدفع اعدای دولت همت گمارند میرزا خان از فرط کارطلبی بسعی در شهر راضی نشده

و سید قاسم را که زخمی بود با جمعی دیگر از منصبداران بحراست شهر احمدآباد گذاشته همت بر دفع ارباب فساد پیش نهاد

همت ساخت مظفر سید دولت را با جمعی بصوب دولقه فرستاد و پسران اختیار الملک و مصطفی شروانی انجانب

معمورآباد روان ساخت و چون عساکر اقبال به کروهی سید آنجا برگشته بصوب قصبه بکنگاه اجل بار رسید میرزا

شتافت میرزا خان از قصبه برودره تولکخان را جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و

مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از جانبین کشش و کوشش بسیار شد چون اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون

همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مخلصان وزید و مفسدان آشفته روزگار روی

بوادی فرار نهادند و تولکخان نیز فتح کرده بلشکر منصور پیوست و مظفر از آب بیده گذشته بجانب کوه چهاپانیر که از احمدآباد

شصت کروه مسافت دارد عنان فرار بازکشید و امرای عظام در قصبه ناد و معسکر اقبال آراسته عزیمت استیصال او پیش

نهاد همت ساختند و از منزل مذکور ترتیب افواج نموده با دل قوی خرسند بدفع اعدای دولت پرداختند و آن گسسته

بخت در این عرصه مردی نیز حمله زده اوباش بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی

بلند آوازه گردانیدند و درین جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام شد و پانصد کس اسیر سرپنجه تقدیر گشته مسافر
راه عدم گردیدند و چون این نوید تازه بمسامع جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بخطاب والای خانخانانی
و منصب سپهسالاری پایه عز افزودند و دیگر بندها نیز درخور شایستگی خدمت بنتایج نیک سرافرازی یافتند

شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی بعد از انقضای چهار دقیقه از ست گهری آفتاب عالم افروز
بشرفخانه حمل تحویل ارزانی فرمود سال بیست و نهم از مبدأ جلوس خاقان وافر الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز شد
درین روز مسعود و زمان محمود خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسید و دولت استانبوسی دریافت و در
عنفوان این سال فرخنده فال ضابطه تاریخ الهی رواج فرموده در دفاتر ثبت فرمودند از سوانح آمدن زراسپک
قاقشال و دیگر ملامت مسکان بنگاله است چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد میرزا بیک و
وزیر جمیل و خالدین و فرخ یر علیق که از تقصیرات گذشته ندامت گزیده بدستیاری التجا امان بسته بودند همراه
صادق خان روانه درگاه گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد که مو بند این الجوکی شتافته صادق خان
را که بحکم آمده برگرداند و نام برده ها را بنوازش خسروانه امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیارد مو بند این کرم و احسان
رفته در بانده بصادق خان پیوست صادق خان بموجب حکم عمل نموده زاهد پسر کلان خود را بجهت دلاسا و تسلی آنها
بدرگاه فرستاد و درین تاریخ بیست و دوم شعبان غبار خجلت از ناصیه اینها زدوده آمد از سوانح جان نثار
شدن ترسون خان در بنگاله است چون شهباز خان معصوم خان را شکست داده از پی او بملک بهاتی شتافت
عیسی زمیندار انجا با لشکر بسیار بکومک یاغی ضلالت اختر دو ترسون خان حسب الصلاح شهباز خان با فوجی
از راه دیگر روی همت بعرصه کارزار نهاد و معصوم خان او را کم جمعیت یافته بر سر او زور آورده تا آنکه همراهان
توفیق همراهی نیافتند و هیچ نامزده کس با ترسون خان نمانده بودند مردانه استاد و فرزندان حسن و یار علی که
نسبت خویشی با او داشتند جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست غنیم افتاد و معصوم

هر چند از راه ملایمت خواست او را بموافقت خود راضی سازد چون اخلاص درست با این درگاه داشت
با سفیدی موی سیاه روئی راضی نشد و در برابر جوابهای درشت گفت آن بی انجام کارش بانجام
رسانید و در پیرانه سر بکام ازل و ابد شد از عاظم این ایام شورش بدخشانست و تفصیل این اجمال آنکه
جمعی از بدخشیان نفاق سرشت سلیمان میرزا و نبیرهٔ او میرزا شاهرخ غبار فتنه و فساد برانگیختند و عبد الله خان
اوزبک فابو یافته عزیمت تسخیر بدخشان پیش نهاد همت ساخت و چون میان اینها صفائی نبود و بدرد نفاق و حسد
استیلا داشتند ملک بدخشان بی محنت و تعب بلکه مفت و رایگان بتصرف اوزبک درآمد و میرزایان سر
بصحرای ناکامی و بینوائی نهادند و از همسایگی اوزبک و قرب جوار مثل عبد الله خان بادشاهی مضطرب
و متلاشی شده صورت حال را بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نمودند و فرمان شد که چون میرزایان سررشتهٔ اخلاص
و نیکو بندگی از دست داده بودند نتایج کردار ناهنجار بروزگار ایشان عاید شد هرگاه این فرزندان ظاهر و باطن
خود را بفروغ اخلاص آراسته گردانند و ظهور این معنی بدور و نزدیک پرتو افکند هر آینه او از آسیب مخالفان محفوظ
و مصون خواهد ماند بلکه دیگران از وی در حساب خواهند بود و اگر اراده باطل پیرامون خاطر اینها گردد یکی از
فرزندان جوان بخت را با لشکر گران و فیلان مست صف شکن و خزینهٔ وافر و توپخانه فراوان بکومک او نامزد خواهیم
فرمود و مقارن اینحال عرضه داشت دیگر رسید که میرزایان بحال تباه روی باین درگاه آورده اند حکم شد که
میرزایان را بنوازش خسروانه مستمال و امیدوار ساخته روانه حضور سازند و خود آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه
پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح درآمدن قتلوی کرانی در سلک دولتخواهان و مجملی از این مقدمه آنکه چون شهباز خان
با جنود ظفر قرین بصوب ملک بهانی شتافت بکجندی باوزیر خان و دیگر دولتخواهان در حدود دیوان بچاره کار
قتلو پرداخت و در نیوق صادقخان با لشکر منصور پیوست و کارها رونق دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت و ایستادگی نیاورده
بجانب اودیسه شتافت و امرا باستعاقب همت گماشتند و او جنگل دهرم پور را پناه ساخته از راه عجز و زاری درآمد
و کلای خود را نزد امرا فرستاده التماس نمود که اگر ملک اودیسه ایمن باز گذارند در سلک دولتخواهان درآمده برادر
زاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم چون امتداد یورش و قطره سواری محنت و تعب بحال سپاه راه
یافته بود و ملتمس او نیز صورت معقولیتی داشت سران سپاه قبول این معنی نمودند و برادرزاده خود را

باشصت زنجیر فیل و دیگر نفایس بر سم پیشکش ارسال داشت و امرا برادرزاده او را با تکس مصحوب شیخ ابراهیم
فتحپوری روانه درگاه سپهر بارگاه نموده هر کدام بجاگیر خود شتافتند و از بدایع وقایع آنکه روزی
آنحضرت در میدان چوگان تماشای جنگ فیلان خوش شوق بودند ناگاه فیل دل اجاچر که در تندی و بدخوئی و آدم
کشی نظیر خود نداشت بقصد پیاده میدوید و در اثنای دو پیاده که ایستاده راجه بیربل را پیش می آمد از دو پیاده یک
بآن رسید که راجه را بخرطوم در کشد آن شیر بیشه شجاعت و دلیری از وجه عاطفت و بنده پروری این توسن خرام
برانگیخته میان راجه و آن عفریت سبک در می آید و باین تدبیر راجه از آسیب او جان میبرد و فیل قدمی



چند در پی آنحضرت دویده باز می ایستد م اینها تو کنی و از تو آید ها در این ایام غازیخان بدخشی و سلطان خواجه
نقشبندی که بمیامن همت و جوهرشناسی آنحضرت بمرتبه امارت ترقی و تصاعد نموده بودند بال طمعی در کدسته
و ظهور این واقعه بر خاطر قدسی مظاهر گرانباری کرد و مقارن این ایام با قیجان بدادر همجان و در تعب حیات سپرد
و از ایزد جرم بخش عذر تقدیر امر رشن رفتها درخواسته بنوازش دعا تحو الهان ابار سماندها بروا ستند از سوانح

خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه چون از صوبه بنگ و بهار آمده در اله باس بدولت زمین بوس سرفراز گشت سرکار
رایسین وکرهه بجاگیر او مقرر شده بود و درین تاریخ بدانصوب رخصت یافت از سوانح ملک گجرات آنکه چون
خانخانان باحمدآباد آمده همت بمعموری ملک و دلاسائی زیردستان گماشت مظفر شکسته بال و پریشانی
کوه راج پیپله برآمده بصوب تمن روانه شد و همچنین عابد و میرکی و یوسف و میرک علی و عبد الله و محمد حسین
در قصبه مونده غبار شورش برانگیختند خانخانان فوجی بسرکردگی شادمان بیگ و مقصود آغا بر سر مظفر فرستاد
و او تاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و از آنجا بکاتیواره و از کاتیواره به بندر گوگه رفته آواره
دشت ناکامی گردید و فوج دیگر بسرداری خواجه نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که نامهای آنها
مرقوم گشت نامزد فرمود چون این فوج بدولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شد و هر کدام بحال تباه بطرفی آواره گردیدند
و شیرخان فولادی نیز بمندار الکلانه پناه برد و راجه کلانه خواست او را مقید سازد او این معنی را دریافت آنچه با خود داشت
تمام را گذاشته خود در املاک دیگر انداخت و چون قلیچ خان و نورنگخان و تولکخان و تیر تفنجیان با سایر
لشکر مالوه قلعه بروج را محاصره داشتند و از هیچ راه فتح البابی نشده خانخانان شهاب الدین احمد خان را با فوجی
از مردم تازه زور بدانصوب فرستاده و سرکار بروج را بجاگیر مشار الیه مقرر فرموده در همین وقت یکی از بندوقچیان قلعه
برآمده بشهابخان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت نهند
برادران و همراهان من دروازه را بکشایند و این عقده بسهولت گشوده میشود چون از سخن او بوی صدق و راستی
می آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند و بهمان دستور فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر از بهر جان
کندن خود را بدر انداخت و چرکس با بسیاری از اهل ضلالت علف تیغ خون‌آشام گردیدند چون راجه بیربل
در دار الخلافه فتحپور عمارتی بتکلف ساخته التماس ضیافت نمود آنحضرت سرفرازی بخشیده بخود منظور داشته بانواع
نوازش خاص پایه قدر او را از همگنان افزودند و راجه بیربل جشن عالی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از
سوانح بنگاله آنکه چون شهباز خان بملک بهاتی شتافت بعیسی زمیندار پیغام کرد که اگر گوشه عافیت را
طلب کار باید که حرامخواران را از حدود متعلقه خویش اخراج نمایی او از راه ملایمت درآمده بگفتگوی حرف و
حکایت روز گذرانید چون معلوم شد که زبان او با دل آشنائی ندارد کار بمجادله و مقابله افتاد هفت ماه

پیوسته جنگ میشد و همواره فتح و فیروزی قرین حال دولتخواهان میشد و با آنکه موسم برشگال بمیان آمد و تمام روی زمین را آب فرو گرفت غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان نشست شهباز خان از غایت غرور و خودرایی با امرا سلوک ناملایم پیش گرفت و سررشته مدارا از دست داده بدار بهیره و راهی بانفه کوهی (?) تهنا درینوقت میر حسین تهانه دار دماکه جنگ بی صرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی میانجی او طرح آشتی افکند و چنین قرار یافت که تا باشد سررشته خدمتگاری و نیکو بندگی از دست ننهد و در بندر سنارگانو یکی از بندرهای بادشاهی داروغه باشد و معصوم را روانه مکه سازد و از نفایس آن دیار بر سبیل پیشکش روانه درگاه سازد و عساکر اقبال عنان معاودت معطوف داشته دست تصرف از تلاش او کوتاه دارند امرا که از تیغ زبان شهباز خان زخمهای کاری داشتند بهره توسی (?) و فتنه انگیزی او را از اندیشه صلح نادم پشیمان ساختند شهباز خان چون دید که اثری ازان قرار داد بظهور نمیرسد بشورش و آشوب در آمد و قرار جنگ داد امرا از خبث باطن آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه وار بر گوشه کارزار ایستاده شهباز خان را در سستی کار خود وانگاشتند اول محب علیخان از جنگ برگشته روان شد و همچنین دیگران هم شاه علی محرم تا مقدور بود پای همت برجا داشته شهباز خان از روش سلوک ناملایم خود ندامت گزیده بکرد آوری دلها دست (?) برآورد لیکن پشیمانی بی موقع چه نتیجه دارد ناگزیر بصوب دار الملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت میران سید محمد میر عدل و جندی دیگر دستگیر شدند شیخ محمد غزنوی و بعضی نقد حیات بسیل فنا دادند لشکر پادشاهی از استقامت از جای رفت و بعد از پنج شش روز در شیرپور امرا بیکدیگر پیوستند شهباز خان میخواست از همانجا عنان معطوف داشته شکست خود را درست سازد چون همدم با او اتفاق نشدند هر یکی راهی پیش گرفتند و بعد از آنکه بدار الملک تانده پیوستند وزیر خان دولتخواهی صاحب [illegible] نظر داشته با شهباز خان مواسات و معاونت نمود لیکن سررشته تدبیر از دست رفته بود چون صورت واقعه بمسامع جلال رسید خواجگی فتح الله و بشیر خان و [illegible] کچهواهه و مجاهد کنبو از درگاه برای تعین شدند که سعید خان و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگاله را با لشکر پیش ملحق ساخته بدفع اعدای دولت [illegible] و یکرنگ گردانند و فرامین عتاب آمیز بنام شهباز خان و دیگر امرا صادر شد که از بدسلوکی و ناهنجاری کشیده ندامت گزیده بعد ازین اغراض نفسانی را در خدمت صاحب راه ندهند و فتح زر خود در الکا گونه فتح رنگین سازند تا بخلعت و سرداری [illegible] روزگار شوند درین تاریخ راجه تودرمل التماس ضیافت نموده جشن عالی ترتیب داد

وخاقان کثیر الاحسان سرفرازی کامبخشی این بنده شایسته خدمت منظور داشته بمنزل اعلی ارزانی فرمودند بتاریخ چهارم آذر ماه جگناته کچهواهه بمالش رانا دستوری یافت و جعفر بیگ بخدمت بخشیگری این لشکر مقرر شد و لشکر منصور بملک او در آمده بتاخت و تاراج برداختند و او با معدودی از زن و فرزند بجنگلهای صعب و کوهای دشوار پناه برده هر روز بمغوله و هر شب بر فراز کوهی بسر میگذرانید در تاریخ آرام بانو بیگم بعالم وجود آمد امید که قدمش بر این دولت فرخنده و میمون باد

ذکر آمدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه

در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان باهم در آویخته خانه برانداز دولت خود شدند چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بر آن شد که بملازمت میرزا سلیمان شتافته بیمان یکجهتی تازه سازد و میرزا سلیمان از فرط واهمه باین معنی راضی نشد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که اوزبک سلطان حاکم حصار که بپیوند خویشی و دوستی باین سلسله داشت جمعی از اوزبک بکومک میرزا فرستد و در میان آب آمویه از یکجانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر میرزا شاهرخ آمده بیکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح در میان آرند چون میرزا سلیمان بکنار دریا رسید از غایت بیم تا جایی که قرار یافته بود قدم جرأت پیش نهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقعه طلب سنگ راه عزیمت میرزا شاهرخ شوند میرزا از سعادت منشی و خیراندیشی قدم جرأت پیش گذاشته جد بزرگوار خود را ملازمت نمود و تا منزل میرزا سلیمان رفته بنیان دوستی و اخلاص را بعهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته عنان معاودت معطوف داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شد و جمعی از مفسدان خانه برانداز در کمتر زمانی رای میرزا را منقلب ساخته ارادهای دور و دراز کار پیش نهاد خاطر ساختند و مجدداً گرد شورش و آشوب مرتفع گردانیدند و میرزا سلیمان پیغام گذارد که مهر علی جوجک و میر عماد را بسپارد تا از پیش خود آواره سازد و میرزا شاهرخ بشغل اخراج راضی شده نام بردها را رخصت نمود و آنها بکابل شتافتند و میر عماد در گوشه ناکامی نشست محمد قلی شغالی که مدار العلیه الملک بود از پیش میرزا شاهرخ بخدمت میرزا سلیمان پیوست و بعد از چندی مهر علی از کابل بملازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد که اگر رضامندی ما را طلبکار است مهر علی را روانه حضور سازد و میرزا شاهرخ او را بهمراهی حاجی تمر بخدمت میرزا فرستاد میرزا حاجی تمر را نوکر خود ساخت و مهر علی را محبوس گردانید شیخ بابای والی را که در لباس درویشی همه کاره هیچکاره بود نزد میرزا شاهرخ فرستاده پیغام گذارد

که در وقت آشتی قسمت ملک محمد قلی و حاجی تمن و مهر علی تن داده بودند اکنون لائق و مناسب آنست که پاره از
ولایت را در حصه من بفرماید تا بخرج اینمردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مروت و مهمات مقتضی
این است که ایرادهای دور از حساب مناسب نیست الکه این مردم را که از پیش من رفته اند باز نزد من فرستد تا سبب ارتباط شود
میرزا سلیمان ازین سخن برآشفته بعزم جنگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از سر شورش جوانی ترتیب آلات قتال نموده در برابر
آمده و از خود در ستاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت که شاید کار بجنگ نرسد و داعیه لعب
جنین حال او نمانده نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز بقبح این کار رو آورده عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد
مقدمات باطله مشتمل بر نقض عهد در خاطر او ساخته آتش افروز فتنه شدند و بی اختیار قرار بجنگ یافت و از انجا که
شکستی بمیرزا رو آرد میرزا سلیمان خجلت زده بهزیمت گشته بحصار پناه برد و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده
بضبط ملک و نسق ولایت پرداخته کولاب را بمحمد زمان پسر کلان خود داده مهر علی را آتالیق گردانید و خود بقندوز
آمد میرزا سلیمان از الغجان حاکم حصار کومک گرفته ببدخشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد
نموده بخت فوجی را بسرکردگی قنبر بابی پیشتر روانه گردانید و به یاوری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنگ کرده
شکست دادند و میرزا بناکامی بحصار مراجعت نمود و درین مرتبه حصاریان کومک نکردند و از انها نا امید شده خواست
که در لباس دوستی اسباب دشمنی بانجام دهد مجملا چندی از اوزبکان بحوالی بدخشان آمده حرف آشتی در میان آوردند
و میرزا شاهرخ بایمعنی راضی شده و قرار یافت که در همانجای اول باهم ملاقات نموده روابط اخلاص و دوستی را بعهد و سوگند
استحکام دهند میرزا شاهرخ بموجب قرار شتافت و میرزا سلیمان جرات برآمدن ننموده پیغام فرستاد که تنها باینجا بیاید
میرزا شاهرخ ازین آمد و ابوی غرسی یافته عنان باز کشید درین وقت والده میرزا شاهرخ نقاب گزین خلوتکده هستی شد
و از فرزندان عاقله میرزا را بخود راضی ساخته و بدلاسای سپاهی و ضبط ملک کمتر پرداخت میرزا سلیمان نزد عبدالله خان فرمانروای
توران رفت در انزمان عبدالله خان بتسخیر تاشکند لشکر کشیده بود میرزا باسکندر خان پدر او ملاقات نموده صحبت خوب برآمد
عبدالله خان از استماع اینخبر جمعی تعین فرمود که میرزا را تا آمدن او نظربند دارند میرزا ازین حال آگاهی یافته بسرعت هر چه
تمامتر خود را بحصار رسانید و چون عبدالله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپهسالار او بود نزد
اوزبکخان فرستاد که میرزا سلیمان را مقید ساخته بدو سپارد اوزبکخان با آن مروت و حمیت داشته بتشیر او رسیدن

قل بابا اورا بصوب بدخشان گسیل کرد و میرزا سلیمان از راه قراتکین بکولاب رسید و میرزا شاهرخ با آنکه پیمان
بسط تقسیم ولایت میفرمود میرزا سلیمان قبول نکرد و کشم را برسم سیورغال گرفت و میرزا شاهرخ بخود کامی
برداخته اکثر قدیمیان کاردیده را از رده خاطر گردانید و بحرف مشهور که خیمه نو را طناب نو می باید گوش نهاده در
مقام برانداختن تربیت کردهای خود شد میر عماد و میر کلان و خواجگی بیگ را مدار علیه کار خود ساخت و بار را
بخشی کرد و اینها نیز با یکدیگر درافتاده ابواب اخذ و جر مفتوح گردانیدند کولاب را بقادر علی کوکه و قندز را بقورچی بیگ
و طالقان بعبدالرحمن و غوری بمیر نظام و کهمرد بخنجر علی و اندراب بلطفی کوکه و روستاق بمست علی و بغلان بمیر معز
فرمود و چون هیچ خوردکی آن ملک و شورش میرزایان خاطرنشان عبدالله خان نشد روی همت بتسخیر بدخشان نهاده نخست
پیغام فرستاد که غوری و کهمرد را با وا گذارد و ایماقات ماوراءالنهر که بدان ملک رفته بودند گردانیده بدین سو فرستند
میرزا شاهرخ بتدبیر و ملایمت این امر از خود دور نتوانست نمود و نه بضبط ملک و دفع اعدا برداخت اوزبکان بتقدیر
هرچه تمام قدم همت پیش نهادند قورچی بیگ از بد ذاتی و کافرنعمتی بجانب ایشان درآمد و قندز که دروازه آن ملک است
بسهولت مفتوح گشت و همچنین تنزیل و جمعی از اعیان بدخشان راه حقیقی سپرده بتعظیم پیوستند و میرزایان راه ناکامی
پیش گرفته بکوهستان بدخشان و گریوهای دشوار پناه جستند و چنان ملکی بی محنت و تعب بتصرف عبدالله خان درآمد
اما کولابیان در خدمت میرزا محمد زمان با همت افشرده بجانفشانی قرار دادند و میرزایان از تنگ بدخشان برآمده خود را
ببهارک که محکمه ایست سخت دشوار رسانیدند که تا جمعی از پروردهای این دولت مجتمع شوند کاری از پیش رود
و چون دانستند که روزگار برگردید و بخت پشت داده سعی نتیجه ندارد در آنجا نیز خود را جمع نتوانستند ساخت و بجد
پنجهر که از مضافات کابلست آمده دم عافیت کشیدند همگی مقصد آنکه شاید بکومک میرزا حکیم فتح البابی نصیب شود و
والا روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان بکابلیان سلوک ناملایم
کرده بود میخواست که با میرزا حکیم ملاقات ننموده از راه کوهستان متوجه هندوستان شود و میرزا سلیمان بعکس آن
درین حال میرزا حکیم میرزا سلیمان را نزد خود طلب داشته باعزاز و احترام تمام پیش آمد و چندی از مواضع لمغانات را
بجهت مدد خرج ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخته و میرزا شاهرخ را بدست آورده شادمانیها اراده که
نظربند داشته نگذارد که بهندوستان رود و دو میرزا با سه پسر خود حسن و حسین که توأمان قدم بعالم وجود نهاده بودند

و بدیع الزمان و والده های ایشان معدودی از ملازمان در سنگنای کوهستان بحال تباه بسر می بردند و شاه محمد میرزا
پسر میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان بود درینوقت از اراجیف استماع افتاد که کولابیان عبدالله خان را شکست دادند و ان ملک
بتسخیر محمد زمان میرزا درآمد شادمان خبر اره آتش اندیشی بخاطر رسیده میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه اینکه
مبادا او شتمان شده متعاقب شتابد براه راجترو که از معبرهای دشوار و کریوهای صعب خیز در انگهنی رسانید و در آنجا
بسیاری از صحرا نشینان گرد میرزا فراهم آمدند و مقارن اینحال خبر مشخص رسید که حرف اول دروغ بود و کولابیان
در همان تنگناهای کوه متحصن اند چون میرزا جمعی را فراهم آورده بود قصد تاخت طالقان نمود درینحال خبر آمد که اوزبکان
کولاب را گرفتند و فوجی بحفاظت گذاشتند ایماقات تعین کردند از شنیدن این خبر امان میرزا متوقف شدند و روز بدش پیش آمد
نه رای بودن و نه روی رفتن نزدیک بود که دستگیر شود بهزار تعب و دشواری خود را از انجا به کابل انداخت و
در سالی اولنگ با میرزا سلیمان ملاقات واقع شد از همان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی کشیده بود میرزا حکیم نیز میرزا
سلیمان را بتسخیر بدخشان روانه ساخته بود و در سالی اولنگ انتظار کومک داشت ناگاه فوجی از اوزبکان در رسیده
و در چنین وقتی میرزا شاهرخ را پسری بعالم وجود آمد و آنرا با زن صحرا نشینی سپرده بجانب کابل کام عزیمت
برگرفتند و مهر علی وفادار و ترددی جهانگیر و الغ بیگ و جندی دیگر از عقب می آمدند هنگام صبحی جمعی از اوزبکان خود را
رسانیدند و از حشم تنگی بتاراج اسباب و بتال پرداختند این اسباب خلاصی امان میرزا شد قضا را درین هول
و اضطراب پای اسب میرزا سلیمان معیوب شده از کار افتاد میرزا شاهرخ مروت و ادب بجای آورده اسب خود بمیرزا رسانید
و پیاده گردید چون وقت تنگ و اضطراب غالب و نگاه بس سر بود اسپ از دست میرزا شاهرخ برآمده راه صحرا گرفت
یکی از همراهان توفیق مردمی و مروت نصیب شد و خود پیاده گشته میرزا سلیمان را سوار ساخت و میرزا شاهرخ نیز بحسن و چالاکی اسب
خود را گرفته سوار شد و در آن عزیمت و هول جان میان میرزایان جدائی افتاد و غنیم متعاقب میرزا شاهرخ شتافت چون حیات
باقی بود در پایش بود و میرزا از پل گذشته پل را درهم شکست و غنیم بکنار آب رسیده لاعلاج عنان باز کشیدند لیکن
حسن پسر خورد میرزا در تنگ و دو از پدر جدا شد و در کار داغی تازه بردل آن آواره دشت ناکامی نهاد و میرزا امان
بیکدیگر رسیدند بی نوازی و غمخواری هم پرداختند درینوقت سوندک خان از پیش میرزا حکیم آمده مقدمات دوستی
و دلجوئی و کرم خوبی ظاهر ساخت چون میرزایان را اعتمادی بقول و فعل او نبود گرهی از خاطر نکشود تا کر خندی از معتمدان

خود را بمرافقت او نزد میرزا حکیم فرستادند که از ما فی الضمیر میرزا خبر گرفته بعهد و سوگند اطمینان خاطر
بهم رسانند درین حال قاصد راجه مانسنگه رسید بنوید اقسام نوازش و انواع مراحم حضرت خاقانی مستمال و امیدوار
ساخت میرزا سلیمان که از طرز سلوک سابق بتخلب زده بود و از میرزا حکیم متوقع امداد نه توقف خود را در کابل
بر عزیمت درگاه مرجح داشته بناکامی گذشت و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و والده
حسن و حسین را با یک پسر دیگر و چندی از معتمدان در حدود جابلکاران مخصص آن پسر که جدا افتاده بود گذاشت
و خود از راه دامنه کوه بدکه رسید و در آنجا قافله بزرگی از بیم افغانان فراهم آمده قدم جرات پیش نمی نهادند
و قضا را خانزاده خانم عمه میرزا و شاه محمد میرزا که برخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان بودند درین کاروان دوچار
شدند شاطی افغان که از تربیت کردهای میرزا حکیم بود و بظاهر خود را دولتخواه می نمود و بباطن با افغانان زبان یکی
داشت گذشتن کریوه خیبر را در چشم میرزا البت سهل جلوه داد و چون براه درآمدند هر قدم دیوار آهنی پیش آمد که
افغانان درها و تنگناها را بسنگ مضبوط ساخته هجوم آورده بودند شاطی از بدذاتی و حیله سازی قنغر بابی و جهانگیر
و خنجر علی و یار بیگ و ابدال را که هر یک رستم روزگار بودند بهانه صلح و پیغام نزد افغانان تاریکی فرستاد تا کار
همه را ساختند و میرزا ایل و یرته را از علی مسجد برگردید و افغانان تاریکی دست تاراج بمال و اسباب مردم گشوده
غبار شورش برانگیختند و بسیاری از سوداگران را جان و مال دست فرسود حادثات شد میرزا جنگ کنان پیش رفت
همین که افغانان هجوم آورده نزدیک رسیدند برگشته می تاخت قضا را از اسپ جدا شد و با وجود دوره شکم و گرانی
ترکیب بچستی و چالاکی خود را بپشت زین گرفت و مقارن آن بدیع الزمان میرزا نیز از اسپ افتاد و بدستیاری
جام علی سوار گشت با این حال میرزا خود را بدکه رسانید نفس راست ساخت و چون ازین راه نا امید بود خواست که باز
بکوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین دکه‌ها است و میرزا شاهرخ بخدمت جد خود شتافته چند
روزی بغمگساری یکدیگر پرداختند تا آنکه میرزا حکیم جمعی را فرستاده میرزا سلیمان را بدستور معهود روانه لمغانات
نمود و میرزا شاهرخ را بدرقه داده از کریوه خیبر گذرانید و چون میرزا از خیبر گذشته بولایت پادشاهی که یمن
روزی من است رسید دم عافیت و آسایش بر گرفت و امرای آنجا بلوازم مهمانداری و خدمت پرداخته براجه
مانسنگه رسانیدند و راجه مهمانی لایق و پیشکش شایسته بجای آورده بنوید مراحم حضرت خاقانی زنگ زدای خاطر

مرزا شد در هر منزل نشاطی تازه و دولت نو باستقبال می آمد و همدرین ایام خبر یافتن پسر کم شده بیکس بخش دل
نکرانی مرزا شد ظاهر از آن تک و دو هول جان او زنکی او را یافته و در کوشش رسانیده بنا بر احتیاط اسباب
بر بال شتافته بود در آن وقت غلامی از کمین بر آمده او را بر دامن بسته بالای اولنک مرسانید و کدخدایان ان
سرزمین او را بخدمت مرزا حکیم می برند و مرزا بوالده اش که از مفارقت جکر کوشه خون میکریست تسلی بسیار داد مرزا
شاهرخ از نخچیر بهجت اثر تفاول بر حصول مراد کرفته خوشوقت کردید و چون بمصر جامع لاهور رسید راجه بهکونت
داس حاکم انجا مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بجا می آورد و خود نیز بمراقبت مرزا متوجه درکاه معلی شد تا یک
منزلی دار الخلافه فتحپور شاهزاده سلطان دانیال با اکثری از امرای عظام برسم استقبال شتافته ملاقات نمودند
و چون بسعادت زمین بوس عزت جاوید یافت خاقان ستوده خصال آن شکسته بال را بانواع نوازش
و دلجویی مطمئن خاطر کردانیده از کرانبهای روزکار سبکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط کدیت فرخواری



باوج عزت و کامکاری ترقی و تصاعد نمود از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خود رائی و نامنجاری سپهسالار جان
و بد معاشی او با امرا عیش مینداز در عرصه پیکار غالب آمده و ملک بهابانی بدست مخالفان افتاد و معصوم

مورچه آمده و دیگر باغیان حق ناشناس قدم جرأت و جسارت پیش نهاده تا دوازده کروهی تصرف آوردند
وزیرخان اگرچه قدرت جنگ در خود نیافت اما مردانه قدم همت برجا داشته تانده را که دار الملک بنگاله است
با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت نمود در وقت شهباز خان را که عزیمت درگاه والا پیش نهاد ساخته
بود سزاولان شاهی باز گردانیدند و جاگیرداران صوبه بهار را بر بکرنگی و یکجهتی او راسخ دم و ثابت قدم ساخته
بمدافعه غنیم روی همت نهادند و از صولت و سطوت عساکر جهانگشا مخالفان تیره رای مانند بنات النعش از هم
پاشیده هر یک براهی و هر کدام بجایی آواره دشت ظلم ناکامی گشتند اما عاصی کابلی در شیرپور قدم ضلالت
و جهالت افشرده رسیدن افواج منصوره بحکم کوته بینی در نمی آورد و شهباز خان خواست از آب جمنه عبور نموده
دست بردی نماید اما دیگر سران لشکر کوتاه همتی مینمودند امداد و خواجگی فتح الله که از درگاه بسزاولی و اهتمام
تعین شده بودند بترتیب مقدمات بیم و امید کام و ناکام لشکر را از آب گذرانیدند و چون عساکر اقبال بآن گسسته حال
نزدیک رسید تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و بهادران تیز جلوه بتکاپو درآمده بنه و غنیمت فراوان
بدست آوردند و چندی از پس ماندگان را دستگیر ساخته عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه بصلاح دولتخواهان شهباز خان
و شاه قلیخان محرم با جمعی از بهادران عرصه فیروزی در آنجا توقف نمودند و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محب علیخان
و سید عبد الله خان با فوج شایسته بتعاقب همت بانفها مقرر گردیدند و راجه آسکرن و خواجگی فتح الله بسزاولی و امینی
لشکر شتافتند و چون غنیم قدم ادبار از حدود ولایات بادشاهی بیرون نهاده و ملکی که از تصرف دولتخواهان برآمده بود بعنایت
ایزد عز اسمه باز بدست درآمد امرای بیرو عطف عنان نموده مظفر و منصور نشستند و در خلال این احوال دوستم قاقشال که عمده
ارباب زوال و سر حلقه اهل بغی و وبال بود در دوازده کروهی معسکر اقبال غبار آشوب و شورش برانگیخت و بصلاح دولتخواهان
شاه قلیخان محرم و محب علیخان و راجه گوپالداس و میرزاده علیخان و باقر انصاری با فوجی از بهادران رزم دوست بمدافعه
و مقابله آن باطل ستیزان شتافتند و خواجه معین که امروز بمیامن تربیت و ذره پروری حضرت شاهنشاهی بخطاب فرزندخانی
و منصب دو هزاری سرافراز است از درگاه بواقعه نویسی آن لشکر تعین شده بود بطریق امینی همراه رفت بعنایت الهی
هنوز اولیای دولت بغنیم نرسیده بودند که آن کم فرصت خود بخود ویران شده قرار بر فرار داد و امرا تا شاهزاده پور
تعاقب نموده عنان باز کشیدند و چون ساحت آن ملک قدری از خس و خاشاک مخالف پاک شد اولیای

دولت یکجا فراهم آمده بضبط ولایت پرداختند لیکن از انجا که شهباز خان سخت تند و سبک زبان بود و صادقخان
درگرزبت و هنگامه آرای استاد فن صحبت میان اینها راست نمی آمد و اکثری از سران سپاه پاس افزونی صادقخان
از شهباز خان گرانی خاطر داشتند درینوقت آوازه شد که عاصی کابلی و دیگر یاغیان حق ناشناس و فوج شده اراده
شورش و فساد دارند بنابر رای دولتخواهان برآن قرار گرفت که چون غنیم دو توشده ما نیز دو فوج قرار داده بمدافعه اینها
همت گماریم و باغ بیت وزیر خان و شاه قلیخان محرم و صادقخان و محب علیخان و راجه گوپالداس و کنک خواجه باقی و جمعی
از بهادران کار طلب استیصال عاصی کابلی بر خود گرفته از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله
خان و میرزاده علیخان و بابوی منکلی و تمر بدخشی و شاه قاسم بدخشی و جندی دیگر در همانجا توقف نمودند و عاصی
کابلی صلاح در جنگ ندانسته در مقام رهمانی که دریای گنگ و جمنه و سرستی بهم آورده اند قلعه مستحکم اساس
نهاده و لوازم قلعه داری سامان نموده الغ بیک و جندی از یاغیان را با سایر زمینداران در آن حصار گذاشت
و خود نیز بطرف دیگر جایی مضبوط اختیار کرده با ضلالت افتاده پیش آمد و عیسی نیز دامراکسان فرستاده بلا به
گیری و روباه بازی که لازمه زمینداریست سلسله جنبان آشتی شد دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند
و معهذا از ضعف و تجابت احوال غنیم ظاهر بود التفات بمقدمات او نفرموده بلطائف همت تسخیر قلعه بستند و در اندک
فرصتی قلعه مفتوح شد و از انجا بمدافع عاصی روی همت نهادند و آن باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا
بهزار محنت رفت و در آن اضطراب و سراسیمگی کشتی او غرق شد و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانید و
بیمامن اقبال روز افزون شکست عظیم بر مخالفان افتاد و اولیای دولت سجدات شکر این موهبت بجای آورده
و عرضه داشت مشتمل بر بسیاری فتوحات و سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از وقایع این سال
رسیدن یعقوب پسر یوسف شاه حاکم کشمیر است بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند
میدانست و همواره بارباب اغراض و عکس سلسله جنبان اخلاص و عقیدت بود درینولا یعقوب پسر کلان خود را با تعلیمات
آن دیار روانه درگاه سپهر عیار ساخت که پیوسته در خدمت حضور بوده سعادتمندی صوری و معنوی گردد **جشن کتخدایی**
پادشاهزاده عالم و عالمیان وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم چون سنین عمر ابد قرین
حضرت شاهنشاهی ظل اللهی بشانزده رسید ملهم غیبی بر خاطر قدسی مظاهر خان پرتو افگند که آن نونهال چمن آرای

اقبال رکاب گلهای مراد در دامن امید ریزند راجه بهگونت داس که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای
نامدار بمزید شوکت و اعتبار خصایص داشت باین سبب پایه عزت از همگنان گذرانید و صبیه پاکیزه سرشت او را
که بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت
مسندآرای اقبال و دولت داراورده صدرنشین محفل عز سلطنت و بحکم اشرف دولتخانه خاص آئین بسته
جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عز و سرافرازی
بمنزل راجه تشریف قدوم ارزانی داشته آن نوعروس حجله نشاط را بدولتسرای جاوید آوردند و در آن جشن
لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده جهیزها در خور آن طوی ترتیب داده بجمع شاهزادهای عالی قدر و حضرات
عالیات و امرای عظام فرداً فرداً اضیافتهای لایق فرستاد حتی احدی و شاگرد پیشه را نام نویس کرده بسر و پا
ارسال داشت شکست سلطان مظفر گجراتی بار سوم چون مظفر ویران شده بجانب جوناگره شتافت و اولیای
دولت خاطر از مهم او وا پرداخته باحمدآباد مراجعت نمودند و اکثر امرای کومکی بتیول خود بازگردیدند قضا را
دران سال از شورش ارباب فساد و تفرقه مردم قلیلی از حاصل جاگیر تصرف ایشان درآمد و ازین رهگذر احوال
سپاه روی بخرابی نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود جمعی از اوباشان بیسر و پا فراهم آورده مجدداً
اعلام فتنه و آشوب مرتفع کرد و آنجا خانخانان خبر یافته قلیچ خان را بحراست احمدآباد گذاشت و سید قاسم را با سادات
بارهه در پتن باز داشت و در میان ولایت که جای مناسب دانست تهانجات مقرر فرموده خود با نورنگ خان
و خواجه نظام الدین احمد و فوجی از مبارزان عرصه کارزار باستیصال آن برگشته روزگار روی همت نهاد و مظفر
آمده راه بنور را تاخت و از هر جا هر چه می یافت بغصب می گرفت و انتظار کومک زمینداران داشت چون
عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاهی دراه شتافت خانخانان اردو را گذاشته تعاقب او کام
سرعت برگرفت و او خود را در آنجا ندید و بر جمع نتوانست کرد و رخت ادبار بکوهستان برده سرگشته شد زمینداران و کلا
فرستاده در دولتخواهی زدند و از آنکه بنابر سلطان مظفر همپایی کرده بودند وسیله نجات خود منحصر در دولتخواهی
یافته از راه عجز و زاری درآمدند و از آنکه سلطان مظفر همپایی امین خان غوری حاکم جوناگره بسر خود اقرار داد
که بحد مبین منفعت پیستم خانخانان میر ابوتراب را فرستاده او را مستمال ساخت و راجه جام باظهار دولتخواهی

داد که مظفر در فلان جا است اگر جمعی از خوش اسپه‌های تیز جلو بر جناح استعجال خود را رسانند یمکن که بدست افتد
خانخانان جمع در سر عزیمت بسته رفت و چون لو بیشتر بکوهستان در آمده بود اثری ظاهر نشد و غالب ظن آنکه جام بار بدی
بخاطر آورده نگاه داشته باشد مجملا خانخانان چهار فوج ترتیب داد یکی بسرداری نورنگخان و دیگر بکارفرمایی خواجه نظام الدین
احمد بخشی و دیگری بپاشلیقی و تولکخان لودی هر فوجی را بصوبی تعیین نمود که در ان ملک معمور در آمده از تاخت و
تاراج و شکستن و بستن دست باز ندارند و با آنکه مذکور میشد که مظفر پسر خود در نزد جام گذاشته خود بجانب احمدآباد رفت
خانخانان خواستی خاطر را غبارآلود تفرقه نساخته تالش جام پیش نهاد همت گردانید و بسیاری از راجپوتان تا علف سع اقام
شدند و غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت در آمد و چون بجای رگروهی نوانگر که بنگاه جاست معسکر اقبال گردید آوازه
راه عجز و زاری پیش آمده رای درکا و کلیان رای در میان انداخت و پسر خود را با فیل سیزده و دیگر نفایس روان
ساخت خانخانان با آن بیت وقت منظور داشته از آنجا عطف عنان نمود و مظفر که روی بتهور و جسارت باحمدآباد نهاده بود
چون بتهانه برانسی یک میر سید اوراق تهانه‌دار او برانسی بکجا شد بمدافعه او همت گماشتند و بهادران لشکر منصور داد
شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خواجم بردی با جمعی از جوانان قوی دل وقت
تاخته غنیم را بر سید اورد و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش گرفت اگرچه در این جنگ بجوانان کارزی زخمهای نمایان رسیده اما
اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک نیستی در غلطیدند و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید و سجده شکر این
موهبت بجای آورده صورتحال بآستان اقبال عرضه داشت نمود

از جلوس خاقان الکستان

درین هنگام دولت فرجام که از جشن طوی شاهنشاهی جهان از روز بازار جوانی و نشاط بود بهار جان نگار ظاهر من سراهی
دولت جون باطن اهل طرب نگارین ساخت و نیر اعظم عطیه‌بخش عالم شب یکشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد و نود و
سه هجری بشرف سرای حمل تحویل فرمود و در سرآغاز این سال همایون که به اولیای دولت ابد مقرون مبارک و
میمون باد امرای ولایت برار سجود آستان کردن عیار جبین سعادت نورانی ساختند برار ملکیست از مضافات
دکن جایی سی هزار سوار داخل بجد و متعلقه نظام الملک بسر میرزا نقی سبزواری و خداوندخان و شیرخان و دیگر امرا

در انجا می‌بودند چون نظام الملک از فرط سودا و سورش دماغ از کار و بار سلطنت کناره گرفته گوشهٔ عزلت انزوا
اختیار نمود صلابتخان چرکس وکیل مستقل و مدار العلیه آن دولت شد میر مرتضی که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و
فزونی استعداد در آن ملک عدیل و نظیر نبود و پیوسته از جانب او توضیح خاطر و دلگرانی داشت خواست که از پا در
انداخته ولایت برار را به تربیت کردها و منتسبان خود دهد و میر مرتضی از این معنی آگاهی یافته اراده دستبرد نمود و تا
نام بردها روغنی همت با حمد نگر نهاد و صلابتخان پسر نظام الملک را همراه گرفته و جمشیدخان جالم جالنه پور را که از
سرداران عمده نظام الملکی بود با خود متفق ساخته بمقابل او شتافت و بعد از تلاقی فریقین شکست بر امرای برار افتاد
و دیگر امرای آن ملک سواستند بود و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای امداد ظاهر ساختند و چون فرمان
استمالت رسید روی امید بعتبه خلافت نهاده در جشن نوروز بسعادت آستانبوس شرف اختصاص یافتند
و هم درین ایام جمعی از امرای عظام که از دیاد مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و تصاعد نمودند بکلک وقایع رقم
سمت گزارد در اینجا بیکونسد شیخ پنجهزاری راجه تودرمل چهارهزاری زین‌خان کوکلتاش و هزار و پانصدی میرزا یوسفخان دو هزار و
پانصدی عبدالمطلبخان هزار و پانصدی شیخ ابوالفضل هزاری راجه آسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هفتصدی شیخ فرید بخشی
هفتصدی میر جمال الدین ششصدی برهان الملک پسر نظام الملک دکنی پانصدی شهاب الدین احمدخان بایالت ولایت مالوه
سربلندی یافت عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی بخطاب امین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که با راجه تودرمل مشرف دیوان
مهمات مالی و ملکی بصلاح و صواب دید ایشان بفیصل رسانند از سوانح کشته شدن حبیب علی پسر محب علیخان صوبه بهار چون
امرای آن حدود باستیصال معصوم و لایت بنگاله شتافتند یوسف نام افغانی جمعی از اوباش واقعه طلب فراهم آورده
بتاخت و تاراج قصبات و قریات برداخت حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی باجتماع لشکر و سامان آن نپرداخته
مقید ناشده بمدافعه او همت گماشت و جنگ بی صرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علیخان از استماع این خبر موحش
اضطراب بسیار نمود و خواست که بانجد و در فته انتقام خود از و ستاند لیکن امرا راضی نشدند و شاه قلیخان محرم
که عازم زمین بوس بود به نیابت او مقرر فرمودند که حواشی آن ملک را از خس و خاشاک ارباب فساد پاک ساخته
متوجه درگاه گردد و نیروی شجاعت و اخلاص او این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله بتخصیص صادقخان
و شهبازخان بایکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه رخصت یافت که نزد امرا

رفته بنصایح سعادت پیوند غبار مخاصمت از میان گیرد و اگر زنگ نفاق بصیقل صلاح امر ترفع نشود کدام که تعهد ضبط الکه
بر ذمه خویش لازم شناسد و در انجا گذاشته دیگری را بجا است بهار حکم رساند چون خواجه سلیمان بمعسکر اقبال پیوست
صادقخان باتفاق جمعی از امرا التعهد این خدمت نمود و شهباز خان و سعید خان و چندی دیگر ببهار آمدند و از انکه امرا دو
گروه شدند عیسی زمیندار بقرار داد خود نه ایستاد و صلحی که بهزار ملایمت درمیان انداخته بود باستغنا و بی نیازی قبول کرده اما
فیل و توپ و اسپانی که در آن جنگ بدست آورده بود باز نکرد و آن امر اصلاح وقت عهد آشتی بهمین قدر تسلی شدند و چون
شهباز خان بنواحی هوپت نخست باستیصال راجه سنگرام کمر همت بست و او بتنگناهای کوه و کریوه های دشوار پناه برده
بمقابله قرار داد و سعید خان که از امتداد سفر و محنت لشکر بجان آمده بود از و جدا شده ببهار آمد و شهباز خان پورنمل زمیندار
گده پور را که با او خصوصیت و محبتی داشت برنج اوکشید و بقوت او در اسباب سنگرام آمد شد قضا را
راجپوتی که بیشتر از پیش با پورنمل می بود درین دیکی از وی آزرده شده ملازم سنگرام شده بود او را سنگرام دلاسه داده
شهباز خان آمد و در جایی که با پورنمل پنهان نشسته صحبت میداشت خود را رسانیده به شمشیر حواله شهباز خان نمود و پورنمل
با مردی همت و تیر دستی جراحات او را گرفته از هم گذرانید و معهذا شهباز خان تیغ هم دور از کار پورنمل را محبوس کرد
و خواجه سلیمان بدرگاه معلی آمده حقیقت امر معروضداشت خود را به نهایت شهباز خان و آمدن او ببهار و بی
دولتخواهی در او و تحسین نموده و حکم شد که یکدفعه دیگر خواجه سلیمان ناظر دولت بدان صوب رفته شهباز خان را
و نکوهش نماید و نیز از حقیقت بنگاله و بهار و کیفیت عساکر فیروزی اثر وقوف یافته عنان معاودت معطوف دارد و درین
اولیای کررانی و سلیمان تنی در حدود داود سر غبار فتنه بر انگیختند و بسیاری از قصبات و قریات او فرو
در حوالی بردوان با وزیر خان در آویخته او نامتعاقب ... نیاورده در حصار بردوان تحصن جست و امرا از شنوخ این واقعه فوجی
بطریق منقلا فرستاده خود نیز از پی شتافتند و چون افواج کیهان شکوه لشکر کوهی عن قریب رسید مخالفان از محاصره دست
بازداشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور در کنار دریای سکل کوت صفوف اقبال برآراستند
و مقارن اینحال امرا عقب رسیدند و هنگامه اولیای دولت رونق دیگر یافت درین وقت ناظر دولت و خواجه سلیمان
نوید فیروزی بلند آوازه ساخته موجب تقویت ظاهری و باطنی دولتخواهان گردید و بدستیاری همت قلعه گلشن دران نظر
دریا اساس نهاده از آب عبور نمودند و چون دران شب باران عظیم بارید بسیاری از پیاده را رخت حیات از سیلاب فنا رفت

وصبح آن صادقخان در برابر غنیم صفها آراسته خود بقلعه درآمد سرداولان تعین نمود که سررشته انتظام افواج از
هم بگسلد و چون روز توسط حقیقی سید مخالفان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد بدین خود باز گردیدند در وقت
صادقخان قابو یافته بعزم رزم شتافت و بوزیرخان و دیگر امرا پیغام فرستاد که مضمونش نشسته نهار
بتقصیر از خود راضی نشوند از مخالفان دو فوج شده یکی با صادقخان و دیگری با وزیرخان در آویختند جنگ صعب در پیوست
و از جانبین تلاش سپاهیانه خوش شد و تا بیدار بود مسیحانه صادقخان غنیم خود را برداشت لیکن از فوج وزیرخان خبر رسید که
مخالفان زور آورده اند شکست که ارکان همت اولیای دولت تزلزل پذیرد محب علیخان و میرزاده علیخان و کنگ خوجه
ازین فوج جدا شده تیغ همت برافراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی ادبار بفرار نهادند و در عرصه جنگ سیصد
افغان بر خاک هلاک افتادند و از گریختها تا هزار کس علف تیغ انتقام شدند و از لشکر منصور قریب صد کس ابرو جانی بفنا دادند
و بیامن اقبال بی زوال فتح عظیم قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و در خلال این ایام دوستم قاقشال قلعه
کهوره کهات را محاصره نمود و طاهر سیف الملوک و خواجه مقیم قدم همت برجا داشته بلوازم قلعداری پرداختند و در آن
اثنا بابوی منکلی از شیرپور مورچه خود را بکومک رسانید و غنیم ترک محاصره نموده از گرد قلعه برخاست و دلیرجوانان صف آراسته
بمجادله و مقاتله ارباب فساد در روی همت نهادند و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و مخالفان خجلت زده هزیمت کردند
و دوستم قاقشال در عرصه مبارزت بقتل رسید و فیل سون کج با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور افتاد و حوس
قال پسر دوستم دستگیر شد و همدرین تاریخ شاه قلیخان محرم آمده بسعادت آستانبوس جبین اخلاص نورانی ساخت و
متعاقب صادقخان نیز ایلغار رسید و چون بحکم آمده بود رخصت نیافت و همدرین ولا خانخانان از ضبط ولایات
خاطر وا پرداخته بسجود کریاس فلک اساس فرق عزت برافراخت و حقایق ممالک [illegible] بسامعه حضور رسانید بانواع
تربیت و نوازش مخصوص گردانیده مایه عیش از همگنان برافراخت و از سوانح تعین افواج قاهره بتسخیر دکهن چون همگی همت
جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بی مشارکت غیر بتصرف اولیای دولت قاهره درآید و
خار چمن آن بوستان به آبیاری معدلت گلزار بی خس و خار شود درینولا خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که قامت
قابلیتش بطراز خلعت تربیت آراستگی داشت و در زمره امرای عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی عزت و امتیاز می افراخت
بتسخیر دکهن اشارت شد و بسیاری از امرای عظام مثل عبد المطلبخان و راجه اسکرن و شیروخان و میر جمال الدین حسین انجو

و برهان الملک کبنی و عبدالرحمن و مونس بیگ و حاجی عبدالله کاشغری و سبحانقلی ترک و علیم اد و شیر محمد و دیگر بهادران
زر طلب بهمراهی او رخصت شدند و ملک کده و راپسین متیول خان اعظم مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و نقیجان
و تولکخان و رای کا و سماجی خان و حکیم عین الملک و بازبهادر و شیخ عبدالله خان پسر شیخ محمد غوث و راجه
و راجه جکمن و سایر جاگیرداران ولایت مالوه را حکم شد که بکومک خان اعظم شتابند و به اصفهان فرمان رفت که لشکر صوبه
اجمیر همراه گرفته خود را بخان اعظم رساند و خواجگی فتح الله بمنصب بخشیگری و مختار بیگ بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص
یافتند و چون راجه علیخان حاکم خاندیس پیوسته دم از دولتخواهی میزد عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی را بسفارت رخصت
فرمودند که نزد او شتافته بنصایح سعادت افزای جاده اخلاص سلوک خدمتی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون
بمسامع جلال رسید که شهباز خان در بهار قدم بی آزرمی فشرده و برهمن بنگاله حیل مینماید کرم الله برادر او را حکم شد که بسر
شتافته روانه بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذ پیوست که مرزا یوسفخان از اوده به بهار رفته سرانجام الملک نماید

نهضت رایات منصور بصوب پنجاب مرزا حکیم از آشوب شباب جوانی و مکر بد صحبت همنشینان خویش آمد گوی به باده
پیمائی افتاد و از افراط شرب و میگساری به بیماری مزمن مبتلا گردید و از آنکه مغلوب طبیعت شده بود بصلاح او خود
نتوانست پرداخت و در اندک فرصتی ساغر حیاتش لبریز شد ه مبادا خردمند غرق شراب ه که گر بسیل شد معمور
دانش خراب ه و چون منهیان سبک رو از آمدن مرزا روی آمدن بر کابل بنابر بنداشتند بخاطر آوردند که فرزندان مرزا که هنوز بحد
بلوغ و سن تمیز نرسیده اند و عبدالله خان فرمانروای توران ده در پناه او روزگار ادبار آثار بسر برند و چون حقیقت حال
بعرض خاقان ستوده خصال رسید باندیشه آنکه مبادا برین خفت و بی عرقی بر دامن ناموس این بازماندها مرزا که فی الحقیقه
عیال آنحضرت اند بنشیند از کمال عاطفت و صله رحم پوشیدن از بلیستان ذمت مروت خویش لازم شمرده بخشت ولی بیک ذوالقدر
و فتح الله کابلی را با فرمان استمالت دستوری شد که بر جناح استعجال شتافته و فرزندان مرزا را بانواع دلجوئی و پرسش مستمال و امیدوار
گردانند و گرد توهمی که بر خاطر کابلیان نشسته به آبیاری نصایح فرونشانند و چون فریدون خان مرزا عمده ارباب فساد بود و همواره رهنمونی
و بد آموزی او مرزا مصدر بی اعتدالیها و گستاخیها میشد و امر فرمدار احتیاط بمقتضای اقتدار است و مبادا از فرط توهم بار آسیب
طبیعت که بدان مجبول است اراده بغی و کفران نعمت بخاطر حق ناشناس خود رساند و فرزندان مرزا را بما وراءالنهر برند
بنابرین عبدالله سلطان را همراه ایشان ساختند که پدرش را مطمئن خاطر گردانیده از ارادهای باطل باز دارد و حکم شد که کنور مانسنگه

از حدود پنجاب متوجه کابل شود و متوطنان آن مرز و بوم را به نوید مراحم خسروانه مطمئن خاطر گردانیده سبب
تظلم ارباب فساد و محافظت نمایند و تا رسیدن موکب گیهان شکوه غمگساری بازمانده‌های میرزا از مراتب اخلاص
خویش لازم شمرده سپاهی و ارباب دخل و شاگرد پیشه و سایر مردم را که در مدت میرزا می‌بودند بدلجوئی و گرم خوئی
مرهم جراحتهای درونی شود و بتاریخ یازدهم شهریور ماه الهی سنه ۳۰ نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد
و از منزل اول شیخ ابراهیم فتحپوری بحراست دار الخلافه تعین فرمودند و روز دوم سرای نال در کنار تالابی که
اساس نهاده راجه تودرمل است منزل شد و راجه بلوازم پیشکش و نثار ریز بخته سعادت جاوید اندوخت و ازین منزل
خانخانان بحکومت گجرات رخصت یافت و چون دار البرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسفخان
که بکومک بهار نامزد شده بود وکلای خود را بآنجا فرستاده خود بطریق ایلغار براحراز سعادت ملازمت شتافت
و درین تاریخ بدولت زمین بوس مستسعد گشته عنان معاودت بمقصد معطوف داشت و پادشاه حقایق آگاه
بزیارت مزار متبرکه اولیای کرام که در حضرت دهلی آسوده‌اند تشریف برده از باطن قدسی مواطن متقربان درگاه
صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل شیخ فرید بخشی بیگی که بر لب آب جون واقعست و بی‌تکلف منزل نشست
فرح‌بخش تشریف ارزانی داشته پایهٔ عزت او را از همگنان برافراختند و چون قصبه تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران
صدر جهان مفتی که الحال بدولت پادشاه جوانبخت جهانگیر بسبب سبقت خدمت در سلک امرای چهارهزاری انتظام دارد
باسید علی میرانی بجهت مزید تاکید روانه کابل فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسفخان حاکم کشمیر بتهیهٔ بی‌سپری فرار نموده
بکشمیر رفت و چون یوسف پیوسته مراسم اطاعت بجا آوردی بارسال عرایض و پیشکش خود را مذکور مجلس بهشت آئین ساختی
حکیم علی و بهاء الدین کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانه
ملازمت گرداند و هم درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجالس قدس و مقربان بزم انس بود رخت حیات بخلوت
سرای جاوید کشید او از طایفه بختیار است که در زمره الوس افغانان بسمت شیخی موسوم اند و همشیره او در زمره صدرنشینان
حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان و جبه و شجاع بود و بمیامن تربیت و جوهرشناسی خاقان از اقران
بدرجه امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بی‌باکی طبیعت بباده پیمائی افتاد و از افراط شرب بعلت صرع مبتلا شد
و چون درین راه نقل و حرکت متعذر بود حسب الحکم اشرف در موضع لودیانه ماند و هم در آنجا پیمانه حیاتش لبریز گشت

وهمدرین راه سودای مزاج شیخ عبدالرحیم لکهنوی غالب آمد و در منزل حکیم ابوالفتح از آشوب جنون چند جا از کارد حکیم
کشیده بر شکم خود زد و بحکم اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و بعد از دو ماه و چهار روز زخم او اندمال یافت
بمرور ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج باعتدال اصلی باز آمد   موکب جهانگشا بشهر لاهور داخل
شده از راه کلانور بسیالکوت نزول اقبال اتفاق افتاد و بگذر رسول پور از دریای بهت عبور کرده روزی چند در آن حوالی
بشکار آهو خوشوقت شدند و چون ظاهر رهتاس مضرب خیام سپهر احتشام گردید قلیچ خان میر بحر دستوری یافت که از اینجا
تا دریای سند نشیب و فراز راه را هموار سازد و هرگاه موکب منصور بساحل دریای سند رسد او پیشتر شتافته کوتل خیبر
سنگلاخ که در راه کابل واقعست بنوعی هموار سازد که ارابه بسهولت تواند گذشت و مقارن اینحال ولی بیگ ذوالقدر و نظر بیگ
و فتح الله کابلی آمده معروض داشتند که شورش خاطر کابلیان بنوید مراحم و نوازش آنحضرت فرو نشست و همه تمکین و محبت
خدمت و بندگی بر میان جان بسته منتظر حکم اند که بدانچه اشارت فرمایند بعمل آورند درین منزل محمل عفت حضرت مریم
مکانی از دار الخلافه فتحپور رسیده بحصول استقبال شتافته سعادت جاوید اندوخت و روز دیگر رایات همایون بصوب
دریای سند ارتفاع یافت **آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او بدرگاه والا** چون میرزا بجوار رحمت ایزدی پیوست فرزندان
میرزا که در نهضت مسند بتقصیرات عظیمه شده بود و میرزا بنیموی و بدآموزی او از ادراک سعادت ملازمت تقاعد جسته
ببطالت و ضلالت روزگار بسر می برد کابلیان را از عزیمت آستانبوس مانع می آمد و بحرفهای شتاب عقول از ایشان
شده متحوی است که فرزندان میرزا را بماوراء النهر برد و بکومک اوزبکیه کابل را استحکام دهد در خوست و ستادهای کاه سعادت
یکدیگر رسیدند و از استمالت نامه های خاقان گیتی ستان شورش خاطرها تسکین یافت و طنطنه موکب جهانگشا برهمزن
هنگامه ارباب فساد گردید و مقارن اینحال راجه مانسنگه بسید کابلیان جوق جوق آمده او را دیدند پیشتر ازین میرزا [illegible]
بیگم همشیره خود را با او و اسباب پسر خود و حسن و حسین فرزندان میرزا شاهرخ روانه درگاه معلی ساخته عذر تقصیرات خواسته
بود چون بیگم بجلال آباد تشریف آورده بود که عساکر گیهان شکوه ورود اقبال فرمود و چون راجه مانسنگه بموضع تنگاک
که در سه کروهی شهر واقعست رسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را نزد راجه آوردند و در نوبت میرزا کیقباد
یازده ساله و میرزا افراسیاب چهار ساله بود راجه مردم را بنوید عواطف خسروانه مستمال ساخته هر یک را از نیک برازی بلنوازی فرمود
و جگت سنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین بحراست کابل گذاشته خود با فرزندان میرزا و اعیان کابل روی مراد

بدرگاه قدس

بدرگاه قدسی پایگاه نهاد و در قصبهٔ اول سندی بسعادت کورنش سربلندی یافت نخست میرزا کیقباد و میرزا والی
پسر نسابیگم بدولت ملازمت سرفراز شدند بعد ازان فریدونخان مرحوم علی محمد اسپ و شاه بیک و کیک اتکه و باقی بیک
و تخته بیک و قاسم مردانه و منظور کوکه و جانش بهادر و بابا بیک و عنبر بیک و الغ بیک و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد
ترنالی و خانی کلمه جان و اتالیق و قاسم کوکه و دوست خواجه سرا و ادهم بهادر و خوشتم بهادر و حیدر علی عرب و وفا
عبدالله و فرخ بیک مصور که امروز در صفحهٔ روزگار عدیل و نظیر خود ندارد و دیگر جوانان یکه و عمله بیوتات بسجود
کریاس فلک اساس فرق عزت برافراختند و در خور مرتبه و شایستگی خویش بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند
و بمیامن تربیت و نوازش آنحضرت رفته رفته اکثری ازینها بمراتب بلند و مناصب عالی ترقی و تصاعد نمودند و چندی
به پایهٔ پنجهزاری رسیدند و در زمرهٔ اعاظم امرا منتظم گردیدند و امور اقطاعها بانها که از محال متعلقه محمد حکیم نسبت مثلا
شاه بیک مدتی حکومت قندهار داشت و الحال بخطاب خانه دورانی و ایالت کابل امتیاز دارد و تخته بیک بعد از
شاه بیک حکومت قندهار یافت و همچنین تاش بیک بخطاب تاج خانی و حکومت کابل رسید مجملا اکثر از ملازمان میرزا
بمرتبهای بیک یافتند و چون طینت فریدون بحق ناشناسی و بداندیشی مجبول بود و امکان نداشت که در ریشهٔ فتنه و فساد
ضبط احوال خود تواند بود زینخان کوکلتاش حسب الامر فرمودند که مسلسل محبوس دارد و بعد از فراغ تنظیم و تنسیق
ممالک کابل رایات معاودت بمستقر خلافت برافراشتند و مقارن آن حکیم علی و بهاء الدین کنبو از کشمیر آمده عرضه داشت
و پیشکش یوسفخان را بنظر اشرف گذرانیدند و عذرهای زمیندارانه که بجهت نیامدن خود و فرستادن پسر معروض داشته بود
مستحسن نیفتاد و عزیمت تسخیر کشمیر و تعین افواج قاهره بدان صوب تصمیم یافت چون آن سالهای دراز و مدتهای متمادی
هوای نسیم اعتدالی عروس ملک نزهت کشمیر در حواشی خاطر خاقان گیتی ستان جلوه گر بود و بنا بر تسخیر دیگر بلاد
هندوستان و پاک ساختن خار و خس از ان بوستان شاهد این مراد در نقاب تعویق انتظار فرصت داشت درین ولا حکیم
علی از کشمیر معاودت نمود و ظاهر شد که یوسفخان باستحکام کوههای دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه باید
لوازم اطاعت و بندگی بتقدیم نمیرساند لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر پیش نهاد همت جهانگشا لازم و متحتم فرموده
میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و مادهو سنگه و مبارکخان گکر و جلالخان گکر و شیخ یعقوب
و حیدر چک و بسیاری از بهادران رزم جوی را بافتتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از احدیان لشکر گردی

میرزا علی شاهی بهمراهی او نامزد شدند و خواجه امین الدین قزوینی بخدمت بخشیگری لشکر اختصاص گرفت و مقاران این ایام
زین خان کوکه کلتاش با استیصال افغانان یوسف زئی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعین شد و حسن خان تبتی و راجه بکمتمن
و جاتشن بهادر و راجه اسکرن و کانجی و هراریان و راجند و شیخ کبیر و فولاد و محمد علی سلدوز و سکامیه سیسودیه و بسیار خیل
و خان محمد و شیخ معروف و خانزاده محمد و بادشاه علی و دوست بلوچ و محمد سعید و عجایب و یار محمد بیاول و کیما بهادر
کوجر و میر طوفان و رحمت الله و عالم یادگار و ملا شیری و حسن بیک و نور الحسن و مراد و شاه محمد و بسیاری از مجاهدان عرصه همت
بمرافقت زین خان رخصت یافتند و عرب خان تجهانی (؟) الحبشی لشکر بسا خیل فرید و خان را از زین خان گرفته حوالهٔ شیخ ابو الفضل نمودند
و هم درین ایام اسمعیل قلیخان و رای رایسنگه و ابو القاسم نمکین و بهیا و دیب ملوچان بتعین شدند و راجه مانسنگه بایالت
کابل خلعت امتیاز پوشید و سید حامد بخاری و مجنبار بیک ترکمان و محمد قلی بیک افشار و خرم بیک و عبر (؟) و لولی
بهمراهی او شتافتند و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسیده بضبط افغانان باریکی همت گماشته و خاطر از آمد و شد راه پرداخته
متوجه پیش شود و چون عساکر اقبال اثر با اتک نزول اجلال فرمود بعضی از اعیان میرزا که عقب مانده بودند مثل حاجی بیک
و احمد بیک و علی محمد الف و احمد قاسم و کچک علی قاقشال و فرهاد علی بیک و خرم تاجی و میر باقی و میر محمد جلال و درویش علی
قوش بیکی و ابو القاسم بهادر و کفشی و سماق بیک و الله بیگ بهمان تربیت حضرت شاهنشاهی بمنصب سرافرازی و الا بکالیه(؟)
رسیدند از کابل آمده سعادت آستانه بوس در یافتند و در سلک خویش بنوازش خسروانه سرفراز شدند چون زین خان
کوکه کلتاش بضبط افغانان پرداخته بکوهستان در آمد حکم شد که سادات باریه و شیخ فرید بخشی با فوجی از بهادران نصرت
قرین بتعاقب آنها متوجه شوند عرض آن دشت یازده کروه و طول آن سی کروه مسافتست از دو جانب دریای سند و دو طرف
دیگر دریای کابل محوطیست و نجابت چلکهای مروح و چمنهای دلکشا و اقسام گل و ریاحین دارد و کرس فراوان میشود
شیخ فرید قبایل افغانان آن دشت را تاخته تاراج کرد و بعرض رسانید که بجهت دشت ضبط فوجی دیگر باید فرستاد
بکهجید بیاختنی و تاراج گذرد برداخته متنبه باصل نمایند و از راه دیگر بکوهستان در آمده بفوج زین خان ملحق شوند لاجرم
سعید خان و شیخ خیرجه و علی محمد الف و شیخ فیضی و قاضی علی و صالح دیوانه و فتح الله شربت دار و ایوب بیگ و یعقوب
بیک و عبد الرحمن بیک و شیخ ابو البرکات و سی صد سوار دیگر از کسان شیخ ابو الفضل باین خدمت تعین شدند
و درین تاریخ قاسم بیک تبریزی بمنصب علی اردو و میر نقیر بمنصب صدارت و امین کابل خلعت مباهات پوشیدند.

و معالی

یوسفخان

ومقارن اینحال بعرض همایون رسید که افواجی که بیشتر باستیصال افغانان تعین شده بودند چنانچه استحقاق آن خدمت است
از عهده ضبط آن کار بیرون نمیتوانند آمد اگر فوج دیگر تعین شود سزاوارست شیخ ابوالفضل التماس نمود و راجه بیربل
نیز اظهار خواهش کرد و خاقان عدالت پرور بنام این دو کس قرعه انداختند قضا را قرعه بنام راجه بیربل افتاد و
قاسم خواجه و کدا بیگ و احمد بیگ و حاجی سوندک و تاش بیگ و خواجه حسام الدین بهمراهی رخصت یافتند و نخست
افواج قاهره بدشت در آمده تاخت و تاراج قبایل افغانان فرمودند انگاه بکوهستان شتافته بسیاری از گریوهای
سر عساکر اقبال شد و چون بمنزل اوک سو پیوستند افغانان تنگناها گرفته هجوم آوردند و جنگهای نمایان صعوبت دست داد اکثر
بسیاری از افغانان بقتل رسیدند اما بندهای درگاه نیز شلاق ضرب خوردند و شیر خواجه و احمد بیگ و علی محمد الف و
ضیاء الدین و بهرام بیگ کارنامهای جلادت ظاهر ساختند و از آنکه روز باخر رسیده بود و بار راه در امداد صعوبت تمام
داشت برگشته بمنزلگاه آمدند و شب در آنجا بسر برده روز دیگر بدشت معاودت نمودند و بنواب حکیم ابوالفتح نیز بکومک
زینخان رخصت یافت و حسن بیگ و شیخ عمری و احمد قاسم و توقان بیگ و ملا غیوری و موهنداس با جمعی تابینان
بهمراهی او تعین شدند حکم فرمودند که حکیم بدشت در آمده افواج آنجا را از گریوه ملکند که نزدیکترین راه است بزینخان
رساند درین وقت بعرض همایون رسید که ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران با نظربی حاکم بلخ که عبدالله خان
او را اخراج نموده نزدیک بگریوه خیبر رسیده اند و کاروان عظیم با ایشان همراه است و از بیم نهب تاریکیان جرات آمدن
نمیتوانند نمود بنابرین شیخ فرید بخشی با مبارکخان نوحانی و غازیخان و جمعی از بهادران عرصه جلادت با آوردن ایشان رخصت
یافتند و از سوانح رسیدن یوسفخان والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر اقبال بتسخیر کشمیر از درگاه تعین شدند
خواستند که از راه کوتل بهنبر که بهترین راههاست با تمکث در آیند لیکن از فزونی برف و شدت سرما صلاح ندانستند
گذشتن ازین راه بگلی که نسبت بآن راه برف کمتر داشت شتافتند یوسفخان باعتضاد گریوهای بولیاس سوار
و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور شده بگران خواب غفلت افتاد و چون مجاهدان عرصه فیروزی بگلی رسیدند
سراسیمه شده جمعی کثیر فرستاد که کوتلها و تنگناها را استحکام بخشیده بمجادله و مقاتله پیش آیند و اکثر ایشان بخود
جنبیدند نصرت اعتصام بمقام بولیاس رایات فتح و فیروزی برافراشتند یوسفخان را ملک داری مقاومت با لشکر
منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج خجسته صاحب اقبالی قدم ضلالت افشردن

همیشه بر یاغی‌گری دل بست لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن اراده نمیتوانست نمود و پنهانی کسان فرستاده
راز دل در میان نهاد و از جانب خاطر مطمئن ساخته بهانهٔ دید جای جنگ از لشکر خود جدا شده با چندی از کشمیریان
بعساکر منصوره پیوست و امرا باعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایهٔ سریر سپهر مثال عرضه داشت نمودند و چون
سپاهی از صعوبت راه و سختی که تنها بجان آمده بودند بهمین تعلل سده عنان عزیمت باز کشیدند و کشمیریان از رسانیدن عساکر
حسین چک را بحکومت برگرفته قرار جنگ دادند در سو قت یعقوب پسر یوسف خود را رسانیده و کشمیریان او را از حسین
چک باز داشته او را بجای پدر نصب کردند و بر کریوه استحکام داده بمدافعه و مقاتله پیش آمدند و آتش جدال و قتال اشتعال
پذیرفت مقارن این حال فرمان رسید که آمدن یوسف خان مستحسن افتاد امرا زنهار که تا کشمیر مسخر نشود قدم همت باز پس ننهند
لاجرم راجه بهگونت سنکه و امین الدین و جمعی از بهادران رزم جوی که هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند از آن پیکی کند
و حسن بیک احدی و چندی از احدیان جان نثار شدند و قریب چهل کس از کشمیریان بقتل رسیدند درین هنگام شیخ یعقوب کشمیری
زمینداران کرماو را دلاسا نموده بعهد و قول آورد و قرار یافت که اینها با مردم خود از راه دیگر بکشمیر در آیند بنابر آن کشمیریان
دل باخته حرف صلح در میان آوردند و به امرا پیغام فرستادند که سکه و خطبه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان آراستیم و زعفران و ابریشم و جانوران شکاری که خلاصهٔ محصول کشمیر است ملازمان کارکنان سرکار
بهر کدام داروغه مقرر فرموده دست از ما باز دارند و چون سپاهی از شلاق راه و سردی باران به تنگ آمده بودند امرا قبول نمودند
و داروغهٔ زعفران و ابریشم بقلندر بیگ و دار الضرب بخواجه میرکی و جانوران بملا مطهری مقرر شد و افواج منصوره همعنان
فتح و فیروزی مراجعت نمودند و تتمهٔ احوال کشمیر و تسخیر آن ملک دلپذیر عنقریب در جای خود نگاشتهٔ کلک بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و تقدس اکنون باقی واقعات یوسف زئی و آنچه بحسب سرنوشت روی داد نوشته میشود چون زین خان
به آن ملک در آمد نخست بضبط بجور همت بست و قبایل افغانان آنجا بهاطاعت آمد و جمعی کثیر و غازی خان و میرزا علی طاوس خان و دیگر
کلانتران آنجا سعادت کورنش دریافتند و از آنجا بعزم استیصال مفسدان سواد در روی همت نهاد
و اینها بر سر کریوه هجوم آوردند و جنگ عظیم در پیوست و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند و از آنکه صفت تیر و
سنگ باریدن گرفت و مردم هراول هر چند تلاش کردند ناراست گذشت بهادران التمش تکیه بر اقبال نیرو و اقبال قاآن
گیتی ستان نموده و به سر بار بر گشتند بزور بازوی همت و پامردی جلادت از آن پیکی گذشتند و تهور اینها عبرت افزای دیگر

جوانان کارطلب شده به تلاش یکدیگر قدم پیش نهادند و افغانان سر کریوه را گذاشته بر فراز کوه
برآمدند و زین خان در چکدره که میان آن ولایت بود قلعه ساخته باستیصال دیگر مفسدان پرداخت و در اندک
مدتی بغیر از کریوه کراکر ولایت دیگر بقید ضبط درآمد مقارن این حال راجه بیربل و حکیم ابوالفتح بکومک رسیدند
میان این عزیزان صحبت بنفاق کشید و هیچکدام یکدیگر را قبول نداشتند خصوص میان زین خان و راجه بیربل
و همین طور میان راجه و حکیم صفایی نبود و باغراض نفسانی سر رشته دولتخواهی و صلاح کار از دست داده
بزور ناکامی نشستند و رفته رفته نفاق باطنی بخصومت ظاهری کشید زین خان هر چند بدارا الکار برد سودمند
نیفتاد و نزاع راجه و حکیم صریح شد در بنو فوجی که در دشت بود آمده پیوست زین خان صلاح در آن دید که جمعی
از مردم تازه زور که بکومک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند و من با فوجی متوجه ارباب فساد شوم بر عکس این
راجه و حکیم هیچکدام از این شقوق راضی نشدند و در جواب نمودند که حکم به تاخت این ملک است نه محافظت و نگاهداشت
ما همه یک فوج شده به تنبیه و تادیب مخالفان می شتابیم و از همان راه زده و کوفته خود را بدرگاه میرسانیم زین خان
باز گفت که ملکی را که باین محنت و تعب بدست آورده باشیم حیف باشد که چنین مفت از دست بگذاریم و اگر
بهیچ وجه راضی نمیشوید باری از همان راهی که آمده ایم مراجعت نمائیم راجه از جهالت و خودرایی بصلاح دید زین خان
راضی نشده روز دیگر کوچ کرده بهمان راه شتافت ناگزیر زین خان و دیگر سران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان
گردیدند و آن روز پنج کروه رفته منزل گزیدند و روز دوم قرار یافت که چون کوتل صعب در پیش است از راه سنجه و ننک
نیم کروه طی نموده فرود باید آمد و باین قرارداد کوچ واقع شد چون بهادران هراول بر فراز کوتل برآمدند افغانان
از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال یافت و بعد از دار و گیر بسیار مفسدان از پیش رانده گذشتند و بیربل
از بیخبری در جای معهود فرود نیامده بپیش شتافت و دیگر مردم که از بودن کوهستان و جنگ شبانروزی بجان آمده بودند
متعاقب او روان شدند و چون زین خان بمنزل رسید سررشته ترتیب افواج ساقط یافت لاعلاج خود هم قدم براه نهاد
و جمعی که بیشتر فرود آمده بودند خیمها برداشته سراسیمه از پی افتادند افغانان قابو دانسته از پیش و پس هجوم آوردند
بغارت گشوده بزدن و بستن و کشتن پرداختند و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجایی رسید
زین خان خود بهادرانه ایستاده و تردداتی نمایان ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضایع شد آنچه بار شتر و گاو بود تمام بتاراج رفت

وهمین طور جنگ کنان نشیب گریوه مسافت طی نمودند و روز دیگر زین خان بمنزل راجه رفته کنکاش خواست اکثر کلد
برفتن رضا دادند و او گفت که گریوهای پیشتر بصد دشواری عقب است و مردم دل باخته اند و افغانان دلیر
شده اطراف کوهها را فرو گرفته اند و آب و علف و آذوقه فراوان بهم میرسد روزی چند مقام کرده خود را جمع ساخته
و همت بالا فی نهاد ارکسته تنبیه بر اصل نمائیم و اگر صلاح درین باشد فرزندان و خویشان و مال و مواشی اینها در این
تصرف ماست استمالت نامه ها فرستاده اطاعت و فرمان پذیری خواهیم طلبید و بنه بسیار آنها باد داده و خاطر
کار پرداخته متوجه درگاه خواهیم شد و اگر باین هم راضی نباشید باری القدر توقف باید کرد که حقیقت حال بپایه سریر
سلیمانی عرضه داشت نوشته التماس کومک نمائیم و فوجی از راه امده گریوه بالا الکاید و ما ازینجانب متوجه
شویم که مبادا چشم زخمی رسد چون حکم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود هیچ یک ازین شقوق قرار ندادند و روز دیگر
بصد سراسیمگی پیشتر روی براه نهادند زین خان خود چنداول شد و از آغاز منزل جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب
و فراز و نشیب هجوم آوردند و زین خان جنگ کنان می آمد و هر گاه افغانان کثرت میکردند برگشته خود را در بلا می انداخت
تا مردم بسهولت بگذرند چون روز باخر رسید مقدار یکپاس فرو بخشید و غریب شوری شیب آمد راه بنوعی تنگ بود که دو سوار
از پهلو نمیتوانست هم گذشت و از پس و پیش اطراف و جوانب افغانان بر کوهها برآمده به تیر و سنگ کار زار میکردند
و فیل و اسپ و آدم بر یکدیگر افتاده حادثه روی داد که گوئی نمونه ایست از رستخیز کسی بسیار ضایع شدند زین خان از فرط غیرت
خواست جان در راه اخلاص نثار سازد جانش بهادر جلو او گرفته از آن آشوبگاه برآورد و در آن تنگی چندان اسپ و فیل بر روی
همدیگر افتاده بود که راه عبور سوار نبود ناگزیر براههای دیگر افتادند پیاده شده براه به شتافت و بغیر از دشواری افغانان
و خیران خود را بمنزل رسانید و جمعی از سراسیمگی براههای دیگر افتادند بعضی بسلامت پیوستند و بعضی اسیر و دستگیر
گردیدند حکیم ابوالفتح بهزار جانکندن آمده پیوست اما از راجه بیربل اثری ظاهر نشد و افغانان چندان غنیمت و اولجه
بدست افتاد که مستوفیان روزگار از محاسبه آن عاجز آیند اگرچه درین حادثه از دو پنج هزار کس بیشتر نقد حیات باختند
لیکن از مردمان دیناه شناس راجه بیربل و حسن خان تتبنی و کدابیک و راجه دهرمنکت و سنگرام خان و شیری و ملا
غیوری سه حیات دیگر و از استماع این خبر تخصیص کشته شدن راجه بیربل که از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود
بر خاطر قدسی مظاهر حضرت گرانباری و از آغاز جلوس اقدس قرین الی یومنا هذا چنین غبار کلفتی بر خواستی

ضاطرین

خاطر اشرف نشسته باشد چنانچه تا دو شبانروز بارتکاب تکلیف معتاد و غذای الهی توجه نفرمودند
و روز سیوم شاهزاده مراد با راجه تودرمل و بسیاری از غازیان عرصهٔ اقبال بدان صوب رخصت یافتند
و چون آن خدمت در خور شان شاهزاده نبود در همان دو روز حکم مراجعت شد و راجه مانسنگه که بجهت تنبیه تاریکیان و
افغانان راسکی بکریوه خیبر آمده بآن خدمت دستوری یافت و مقرر شد که باتفاق راجه تودرمل کار رسند خدمت شود
و تقارن این حال زین خان و حکیم ابو الفتح و قاضی علی بحال تباه بدرگاه رسیدند و روزی چند از سعادت کورنش محروم
ماندند و هم درین ایام ایلچی عبدالله خان بدرگاه سلاطین پناه رسید و چون کلفت واقعهٔ راجه بیربل بر خاطر قدسی مظاهر
ثقلی گرانی داشت روزی چند رخصت بار نیافت و بعد از چند روز بسعادت ملازمت فروغ برافراخت
و نفایس آن دیار که عبدالله خان برسم سوغات فرستاده بود از نظر اشرف گذرانیدند و نظر بی
با فرزندان قنبر بی و شادی بی و باقی بی بسجود درگاه فلک اساس جبین خدمت نورانی ساختند

شب جمعه بیست و نهم ربیع الاول نهصد و نود و چهار نیر اعظم نور افروز عالم به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند
و سال سی و یکم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و روز دهم که عید شرف بود میرزا
شاهرخ و راجه بهگونتداس و شاه قلی محرم و یوسف خان والی کشمیر را بدرگاه معلی آوردند سعادت سجود دریافتند
و هم درین روز امرایی که بضبط بلوچستان شتافته بودند غازیخان و بهادر خان و نصیر خان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ را
بعتبهٔ آسمان ساییدند و خاقان کثیر الاحسان نامبردها را به اسپ و خلعت سرافراز ساختند و سلوک آن ملک را بدیشان
ارزانی داشت و درین وقت راجه تودرمل بفرمان عالی از کوهستان یوسف زیی مراجعت نموده بدولت کورنش سر بلند
گردیده و استیصال آن گروه تنها براجه مانسنگه قرار گرفت و راجه بهگونتداس عموی راجه مانسنگه که حکومت پنجاب
داشت بکابل رخصت یافت و از سوانح در آمدن عساکر فیروزی مآثر بولایت برار و تاخت ایلچپور چون خان اعظم
بولایت مالوه پیوست و امرای کومکی نیز داو فراهم آمدند در اندک فرصتی از شامت تعصب و افراط توهم و بدخوییهای

او سران لشکر آزرده دل گردیدند و در خاطرها کینه جا کرد و غبار نفاق مرتفع شد شهاب الدین احمد خان که از امرای عظام
آن لشکر بوده بی اجازت به تیول خود شتافت و قلیجخان فوجی را که در شجاعت و سرداری همتای خود ندید به
تهمت بی سبب غافل گرفته محبوس ساخت و میر فتح الله شیرازی که برهنمونی راجی علی حاکم خاندیس شتافته از آنجا
مراجعت نموده نزد خانخانان بگجرات آمد و غنیم استیلای خان اعظم و رنجه شدن مردم از تابستان دیده عیسی و آ
قدم جرأت و تهور پیش نهاد و راجه علی خاندیس و فرهاد خان حبشی و شیدا خان و اثر درخان و میر تقی و تمامی لشکر احمدنگر
و برار اتفاق نموده بعزم رزم شتافتند و چون از رفیقان نا امن بود و تحمل صف قرار نتوانست داد احمال و اثقال
را تمامی فرستاده و قزاق ساخته با ایلچپور روان شد و در راه هتاره نام سنداری که سر سکرد و کمان الکه با غنیم زبانی یکی
دارد از هم گذرانید و بممالک برار درآمده قصبه ایلچپور را که حاکم نشین آن ملکست تاخت و غنیمت فراوان از نقد و جنس
بدست مردم درآمد و بعضی صلاح در آن دیدند که بهمین دستور تا احمدنگر که دار الملک دکن است عنان همت باز نکشند
و جمعی کنکاش چنان دانستند که آن ملک بقید ضبط درآورده عزوکشش باید کرد و چون در رایها انقلاب بدگمانی افتاد
و سردار اعتماد برام آمد هیچ یک ازین سقوق قرار نیافت و براه گجرات عطف عنان نمودند غنیم دلیر شده و جریده
سر در دنبال نهاد و درین راه فیلان گران بار که از اردو عقب می ماندند همه را پی میکردند که زنده بدست غنیم نیفتد غنیم
تدارک تاخت ایلچپور بهندیه تاخته آتش در دیوستیه میان چنداول لشکر منصور و هراول مخالف جنگ شد
و غنیم شکستها میخورد و در حوالی قصبه جاندور بازمینداران آنجا در گرفت اگرچه غنیمت وافر بدست مردم افتاد و لیکن
حاجی عبدالله و سلطان کاشغر بدرجه شهادت رسیدند و چون بجد و ندربار که سرحد ملکست اتفاق افتاد و اولیای دولت
عنان باز کشیدند و مخالفان قدم از اندازه خود پیش نهادند خان اعظم افواج را در نجد و دگذاشته جریده متوجه احمدآباد
شد که خانخانان را با لشکر گجرات بکومک خود آورده کاری از پیش برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را
گرامی نمود اگرچه اول در مقام تهیه کومک و فرستادن لشکر درآمد اما باز بحرف اهل نفاق و تهمت گویی مردم از آن
عزیمت دل برگرفت و خان اعظم با حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که در تیول او بود آمد

معاودت موکب گیهان شکوه بدار الخلافه لاهور چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل و ضبط افغانان
یوسف زئی واپرداخت رایات اقبال بدار الخلافه لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل بنشاط شکار خوشوقت

شده بمستقر خلافت نهضت فرمودند مقارن این حال بمسامع جلال رسید که راجه بهکونت داس را که بحکومت
کابل رخصت شده بود در اثنای راه شورش دماغی بهم رسید و سودائی مزاجش غالب آمده ناگزیر او را از
ایالت کابل معزول ساخته بدرگاه معلی طلب فرمودند و حکم گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مانسنگه
بجای او بکابل متوجه شود و اسمعیل قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان یوسف زئی شتابد و چون راجه
بهکونت داس مراجعت نموده باتک بنارس رسید شاه نام طبیب هندو که معالجه میکرد و نزد او نشسته بود راجه
از آشوب انتشار جنون جمدهر او را کشیده بر خود زد و خاقان وافر الاحسان مهاد طبیب را بعلاج او تعیین فرمود
و بعد از مدتی صحت یافت از سوانح انتصاص سلیمان عرب بهادر را او در حدود کوهستان بهرایج قلعه ساخته آمده
زمینداران آنحدود و همواره غارت و تاراج قصبات و قریات روزگار بسر می برد در نیولا کهرکرائی زمیندار بهراج
و دوله رای پسر خود را با جمعی از یاغیان بحکم ابو الفتح بر سر قلعه او فرستاد و تصادفا عرب بهادر به تاخت رفته بود چون
دوله رای بظاهر آن قلعه رسید محافظان قلعه فوج عرب خیال کرده راه دادند و آنچه در میدان به تاخت و تاراج فراهم
آورده بود بدست دولتخواهان افتاد و عرب از این واقعه آگاهی یافته بسرعت تمام شتافت و در وقتی دوله رای عطف عنان
نموده بود در اثنای راه دوچار شد بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و بعد از دار و گیر بسیار عرب بهادر داغ عار
روی بوادی فرار نهاد و بسیاری از اوباش او اسیر و قتیل گردیدند و دوله رای انتقام قبا او کم همت نسبت خود را از آن قبیلت
خون گرفته رسانید بتیغ مکافات از هم گذرانید   چون موکب منصور بدار السلطنه لاهور ورود اقبال ارزانی
رای جهان آرای آنحضرت تقاضا فرمود که یکچندی در حدود پنجاب توقف دولت اتفاق افتاد که خطه دلپذیر کشمیر و تته و
قندهار بحیطه تسخیر اولیای دولت در آید و هم خار افغانان یوسف زئی و تاریکی و سایر مفسدان آنحدود را از
بیخ و ریشه کنده شود و هم ولایت مفتوحه کابل بیمن معدلت و رأفت آنحضرت دار الامن گردد و از وقایع این
ایام خجسته طوی شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای رایسنگه که از راجهای معتبر هندوستان
و امرای عظیم الشان این دودمان والاست التماس نمود که صبیه او بحجله سرای شاهزاده بلند اقبال شرف اختصاص
نماید خاقان ستوده خصال بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته بادشاهزاده عالی تقدیر و حضرات عالیات
بمنزل او تشریف ارزانی فرمودند و جشن شادیانه آراسته پایه عزت او را باین نسبت باوج رفعت رسانیدند و در همان

چند روز سعید خان لکر نیز بان نسبت سرافرازی یافت و صبیهٔ او در سلک حرمان شاهزادهٔ عالمیان فرخ سیر راه یافت
و چون درین ایام سعادت فرجام از آثار خیراندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بغایت کم شده
و ارزانی بنهایه رسید که وجه محصول به ادای رسوم دیوانی وفا نمیکرد خصوص در صوبهٔ آله‌باس و اوده و دهلی
لاجرم حکم فرمان گیتی مطاع از مکمن عاطفت شرف ارتفاع یافت که متصدیان خالصهٔ شریفه و جاگیرداران ممالک
ششم حصه از ضابطهٔ رسوم بر رعایا تخفیف نمایند و باین حساب مبلغ چهار کرور و پنج لک و شصت هزار دام که ده لک
و چارده هزار روپیه میشود ششم حصهٔ خالصات شد که برعایا مرحمت فرمودند و حصهٔ جاگیرداران ازین قیاس
باید نمود که چه مبلغ خطیر خواهد شد و از سوانح محاصره نمودن صادقخان قلعهٔ سهوار و تاختن محال متعلقهٔ مرزا جانی
حاکم تته چون سرکار ملتان بتیول مشار الیه مقرر شد و او بدانجا رسید فوجی از مردم خود بتاخت ولایت
سیوهان فرستاد و مرزا جانی حاکم تته و کوچک ارغون و مرزا بابک و رستم ترخان را با جمعی بتقابل تعین نمود
و بین الفریقین جنگ عظیم شد و به نیروی اقبال روزافزون مرزا بابک بقتل رسید و رستم زنده بدست افتاد و فوج
بادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصرهٔ قلعهٔ سیوهان پرداختند اگر چه پاره از دیوار قلعه به نقب فرو ریخت لیکن
چون خاک انداز سخت بلند بود ساتر شده در آمد و متحصنان کم و کیف دیوار برآوردند بهادران لشکر منصور دست از
محاصره باز داشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند و تا نصرپور پی سپر عساکر اقبال ساخته با غنایم نامحصور
عنان معاودت معطوف داشتند و در خلال این احوال در الوس یوسف زئی قحط و بابی عظیم افتاد و بسیاری از
افغانان بوبا و گرسنگی هلاک شدند و کار بران خیره کشان فتنه جو بدشواری کشید و سران قوم یوسف زئی فوطه در
گردن افکنده نزد اسمعیل قلیخان بزاری و زنهار آمدند و انچه اولیای دولت را بسعی بسیار میسر نشده بود بسهولت کردار
بی زحمت و تردد بساحت انطباع صفحهٔ روزگار نقش بست **ورود موکب منصور بدار الخلافه لاهور** چون دار السلطنهٔ لاهور
بورود رایات منصور عشرت افزای بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید عزیمت تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی
مظاهر بود تصمیم یافت مقارن انحال بمسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر اعلام مخالفت برافراشته و اسباب مرتفع
ساخته متوطنین آنملک را از آسیب ظلم و بیداد بجان آمده اند و عهد و پیمانی که سابق بسته بود چاره
باید با آن ملک بمدارا لاجرم تسخیر آنملک دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و متحتم داشته فاتحه اکه المری

عظیم الشان و مخلصان کاردان بعد بان خدمت غر اختصاص بخشیدند و قلیج خان و سید علی و کوچ خان و میرزا علی
اکبرشاهی و شیخ دولت و خنجری و شیخ سکندر و میرزا عبد الرزاق معموری و رفیق خاصه خیل و شاه محمد و بابا کار
حسین و لعل دیو و دستیار جند و خواجه طهیر و مبارکخان ککر و جلالخان ککر و بسیاری از منصبداران و احدیان
بهمراهی او رخصت یافتند و تشریف مدتی تجدید مت بخشیگری آن لشکر فوق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه
همت قدم حلاوت و تهور پیش نهاد دل و عزم درست و دل کارطلب کوچ بر کوچ متوجه انجد و شدند و از سوانح
تعیین فرمودن حکیم همام بایلچی گری نزد عبد الله خان بمرافقت میر قریش ایلچی او چون عبد الله خان سلسله جنبان روابط
دوستی و اخلاص گشته میر قریش را با مکتوب محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر مدار فرستاده و در تبلیغ رسالت
نمود کمکبندی در ملازمت بر امین مروت و کامروائی و قانون سلطنت و فرمانروائی مقتضی آن شد که
یکی از بندهای اخلاص نشان و معتمدان کاردان با شرایف اجناس و نفایس امتعه که مخصوص ملک هندوستانست
بمرافقت ایلچی او فرستاده شود و قرعه این خدمت بنام حکیم همام برادر حکیم ابو الفتح که از مقربان کاه خلافت و
مجلسیان انجمن سلطنت بود افتاد و خواجه محمد علی خراجی بتحویلداری بارخانه سوغات مقرر شد و میر صدر جهان مفتی را
که از اجله سادات هندوستان بود و باکتساب فضایل و کمالات ظاهری و باطنی آراستگی داشت بجهت پیشرفت واقعه
ناگزیر سکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب خاقان گیتی ستان که سانح طبع وقاد علامی شیخ ابو الفضل است بخشش
درین اقبالنامه جهانگیری ثبت نموده استتمام گلدسته بهارستان تکمیل و نیکنامی و استطلاع کارنامه نگارستان
دوروی و فرزانگی که آراسته نخلبندان بوستان آشنایی و نگاشته نقش بندان نگارخانه دل افروزی
و دلگشایی والا دودمان نخبه خاندان گوهر افزای افسر و اورنگ پرده گشای چهره دانش و فرهنگ نوئین نامدار
جهان دانش پیرو ورعی خدیو بزرگ کشور دادگستری فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی بود در جوی نشیمن
هنگامی که کوس نوروزی آواز جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب
جهانتاب که سلطان چارباش ایام و قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرامست سایه فرخی و فرخندگی بارکان جزو و کل انداخته
بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد بوستان سهستان آب و گل دمیده و آزادی با بوی سنبل کلالنکر
بهار را از گرد راه شست و شو داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه دلگشائی و شادمانی شد بنیاد دوستی

از سر بلندی گرفت و آمدن یکتا دلی تازه ارجمندی های فت سخنان دل آویز دوستی و خویشی و یگانگی و
نیک اندیشی بجامه عنبرین نگارش یافته کلک گوهر بار گذارش پذیرفته بر دل دانش پسند و دیده آسمان
پیوند که گنجینه راز خداوندی و آینه چهره هوشمندیست پوشیده نخواهد ماند که این نیازمند درگاه بی نیاز در این
سی سال که از نیروی اعانی بخت کامرانی رسید همیشه پیش دیده دانش و منش آن داشت که اینهمه جهانگیری
و فرمانروایی و تیغ گذاری کشورگشایی بجا آوردن که دادرسانی و سر کردن کار و بار رسانیت پیر کرد
آوردن گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم بالکل ماندن خواهشهای ناپایدار و سر فرو دادن گریبان
آرزوهای ناستوار خانه بجهت همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه خرسکلی و نیکخواهی چیز دیگر نبوده همواره در
آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش می نمود خدا آگاه است که
باک ساختن و حرنوازش خاکساران و گذارش ستمکار رنده بهر سو که رو آورده کارهای دشوار با آسانی
گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوه و خنده ما با دیگران این باشد کار خدا چنین باشد
با ان والا دودمان که از بزرگ پایگان درگاه خداوندی اند با همین پیوند دوستی قدیم و خویشی نزدیک
در میان است هوشمندان خرده بین هویداست که یکی از پیمانها درگنجهی بسته بسبب آنها هرگاه اینهمه یکجا شده باشند که چه
یگانگی در میان نخواهد بود و این مکه لی سرایه ایا دانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمایی که در وادی موانع
ارسال رسل و رسایل مفقود شده بود هرچند در نظر عقل در آن باب سخن پاک کردن و بیجیج برکردن داشت اخلاص اران
وادی در زنگ تطویل کلام در انمقام نا ملایم بنداشته باین قطعه که از اجله آثار ربن منقوع نسب اکتفا نموده شد **قطعه**

قیل ان الاله ذو ولد ۞ قیل ان الرسول قد کهنا ۞ مانجا الله والرسول معًا ۞ من لسان الوری فکیف انا ۞

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین طلوع شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین نموده مطمح نظر مسیح همم ملت
و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین توامان از تقاضای مدارج سلطنت همایون
و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دین داری و لیلی قاطع و حجتی ساطعت الله تعالی تمکینها در مرضیات خود
راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع سلاطین عدالت انتما که صدرنشینان اریکه اعتلای ابد انتمانست
که کافه خلایق و جمهور برایا که ودایع بدایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادت الهی

مراسم خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابرین درین مدت در نسق و انتظام این ممالک وسیعه که متقدمین سلاطین
عالیقدر و حکام والا اقتدار بود سعی مینمود و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهیست اکثر انجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد و امکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام حوالی حول
سلاطین کشورکشا و لمعات خواقین فرمانروا پیرامون آن نگردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شد
و کنایس و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب اتقیا گردید الحمد لله تعالی و
تقدس آنچنانکه دل میخواست انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و سر انجام پذیرفت جمیع سرداران و
گردنکشان از جنود هنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیدند داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوایف انام
ارتباط و انبساط تمام دست داد و بنابر مصداق احسن الیک همگی توجه بتمهید قواعد رأفت و تأسیس مبانی نصفت
و اشاعت انوار عاطفت مبذول و لهذا حدایق امانی و آمال ایشانرا از رشحات سحاب مکرمت و باران حیات و قطرات
فضل و امتنان تازه و سرسبز میداریم و پیوسته نهال خاطر فیاض آن بوده است که چون از مهمات فراغ حاصل شود بیدرقه
عنایت الهی و هدایت ازلی کف بحریکه در گذار دریای شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و دست تعدی
بزایران حرمین شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده جمعی انبوه کشته سنگ راه زایران و حجاج شده اند بتوفیق
ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس پاک سازد ولیکن چون بسمع میرسید که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در
مقام بی اخلاصی شده از عروه وثقی حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بوده عدول نموده بعضی
اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامکار را مدارکه بارقه سعادت از ناصیه حال
ایشان روشن و لایحست و رشد از ایجه اقبال مرتسم بدانجانب تعیین فرمائیم و تا خاطر از مقاصد آنجا جمع نشود
بامر دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری
والی عراق کرده فوجات افواج فرستاده قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب
سوت بخاندان نبوت خود متوجه شده معاودت فرمائیم که تعارف اسلام منظور باشد علی الخصوص درین وقت مسموع شود
که فرمانروای ایران کاردانان آن ملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه کرده است بهمت عالی همت ما واجب
و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و بخاطر خان میرسد که چون رابطه محبت و نسبت

قرابت بان سلطنت دستگاه از قدیم الایام است و بتجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت پناه
میر قریش ضوابط وداد و قواعد اتحاد استحکام گرفته است دران زمان حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال منصرب خیام
عز و جلال شد و آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده باشند تا بجد و تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین
مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافهه و بی واسطه قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکمتر
ساخته نقض سخنان دلاویز اسرار حقیقت آمیز که در مخزون و مکنون خاطر است و شرح خداشناسی و یزدی که لقدر
استوار با فاضت فاض علی الاطلاق در باب مذکور مجلس انس ساز د و از نفایس حقایق آلهی و شرایف دقایق آگاهی
که بر خاطر آن ابهت دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید خلاصه بندگانی و زبده کامرانی صحبت اشناسانی
و موانست اقسام روحانیت ملکیت که آمیغی در میان دو برگزیده خداداد منظر کرده بارگاه کبریا متحقق شود دهر اینه
آمیغی باعث شمول فضل و عموم فضل خواهد بود در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید خوان ممنظوران
امی و سرفراز بجاد کان جز ابن تحصیل رضای حق تعالی است که استحصال نام و تسلط بر قرار ایام نباز مذکور
حق آنست که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی حق شناسی حق طلبی باشد دیگر چه امید آن رضای خاطر او
لازم دانند و در مقام کمال یکجهتی بود از اصلاح او در نگذرد و الحال که نسبت یکانگی و اتفاق عالمیان ظاهر و آشکارا
شده است درباره امداد و کومک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دید ما و شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد
و معذرتی که در باب قصه فرزند شاهرخ مرزا رقم زده قلم محبت شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد و الحق مشار الیه
بواسطه خورد سالی و خودپسندی و به مصاحبتی مفتار چند بی‌تمیز نالایق که دیده که هر کدام از آنها با مراد مستعد غرض بود
که کار او با جلد رسد چه اولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم اطاعت و مراسم عبودیت بسیار تهاهل نمود و ثانیا
بان عظمت دستگاه چنانچه باید آشنائی نکرد و ثالثا با جد بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت الحال
سلوک ممنوع و نهج منهی که نسبت با و قعید از قسم الغاربی رباتی و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار
شده التجا بعروه وثقی عاطفت ما نموده غیر از آنکه بتقدیمات عواطف بیشمار چشم امری دیگر ملحوظ نمیکرد ما مول از مراسم مودت
آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند و بجهت تشیید مبانی و استحکام قواعد مودت افاضت
و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کاراگاه حکیم همام که مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است

و از ابتدای سلطنت ملازم بساط قرب بوده دوری او را بهیچوجه تجویز نکرده بودیم رسم رسالت فرستادیم چون
در ملازمت ما او را از نسبت محققست که مدعیات را بی واسطه بموقف عرض میرساند اگر در مجلس الف ایشان
نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیمابین مکالمه بی واسطه خواهد بود بجهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه
اسکندرخان سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان که از اعاظم سادات کبار و اجله اتقیای این دیارست
مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در خیر تراخی افتاد در نیولا برفاقت شاه رالیه و انموذجی از تحف و هدایا بتحویل
عمدة الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای عمل نموده همواره از طرفین طریق ارسال
رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرغانه طلبیدن اشتر و فرستادن کبوتران برسی از و جنس عشقبازان بر
ذی بال شوق در اهتزاز آمده و اهتمام تمام بتهیه آن نمود اگرچه توجه باین شیی پرندها در نظر اولی
الالباب از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ناسرحج و بازیها از سر شوق و مناسبت ارباب وجد میدهد و موجب توجه
مبدء میشود و اگر نه حضرت واجب تعالی که بر سرائر ضمایر آگاهست که اشتغال صوری باهمال این امور رجال توجه بمبدء
حلتاً من ست و در مجرد بال و ظاهری اکتفا کرده طرح اندیشه نامه بحرف اختصاص تمام کرده شد والسلام والاکرام

تعیین یافتن افواج قاهره بتسخیر ملک کشمیر چون یوسف خان والی کشمیر برهنمونی کوکب اقبال روی خدمت بدرگاه سپهر
مثال نهاد و یعقوب بجای پدر بر مسند حکومت نشست ارکان عهد و پیمان که بتجدید بر شرط استحکام یافته بود در هم شکست و بخود
رای و بی اعتدالی روزگار بسر برده و لوای تظلم و بیداد در چهره حال رعایا و زیردستان گشود و خود را شاه اسمعیل خطاب
ساخته بترویج مذهب اثناعشریه و تصنع اهل سنت و جماعت همت گماشت اگرچه سپاهی آن ملک اکثر شیعه اند اما سوداگران و رعیت
و اهل حرفه تمام از اهل سنت و جماعت اند و پیوسته این دو فرقه باهم منازعت و مخاصمت دارند و نهایت تعصب و خشونت با
یکدیگر ظاهر میسازند چون یعقوب علانیه با نجابت گروید جمعی از بسیاران فراهم آورده در آزار این طایفه کوشید رعایا و زیردستان
روی دل از او گردانیدند و خاطرها بسفر حسب و شورش غریب در آن ملک افتاد و شمس چک که در اول سلطنت از وحشت شده اعلام
فتنه و آشوب مرتفع ساخت و جمعی بسر کرد او فراهم آمده هر دو جانب افواج آراسته روی بعرصه مصاف درست نهادند و در نوبت
صیت عساکر اقبال بلند گردید و یعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صوبه کامراج را بشمس چک و الکا داد و بعد از مدتی
او را غافل یافته لشکر بر سر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید و چون عساکر اقبال از آب جنا بعبور نمود

نوشتهای اعیان کشمیر متواتر رسید اولیای دولت افواج ترتیب داده با عزم درست و همت عقده
کشا کوچ بر کوچ متوجه مقصد شدند و چون بکریوه بلهسهر رسیدند سلیم زمیندار آنجا از بیدولتی خود در الکماری
کشید قاسمخان ابهول برادرزادهٔ او را بجای او نسبت کرد و بعد از روزی چند سلیم نیز آمده دید بهرام نایک و اسمعیل
نایک راهبانان کشمیر که از قدیم بند و بست راه بعهده ایشان متعلقست خود را بقاسمخان رسانیدند و نوید فتح فیروزی
بلند آوازه ساختند و حقیقه کشمیر چنان وا نمودند که یعقوب از کشمیر آمده بشعاب جبال و مغولهای دشوار پناه برد
و اعیان کشمیر منتظر وصول عساکر اقبال اند و ازینجا راه دو میشود یکی کنبرلی و دیگری سرسحال اگرچه این دیگر بست
اما وسعت کنبرلی بیشترست و محافظهٔ هر دو راه با هم بهر طرف که صلاح باشد راه بر شیم بعد از کنکاش و شنود راه
کنبرلی قرار یافت و چون از صعوبت راه و دشواری کریوهها لشکر فیروزی اثر بسرعت قطع مسافت نمی‌توانست
نمود شیخ یعقوب و حرنواحی ناشی و سلیم را با جمعی از بند و قچپان پیشتر فرستادند که نوید معدلت خاقان گیتی ستان
بگوش منتظران رسانید شهر را از آسیب تظلم و بیداد و باشناسان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بکریوه کنبرلی رسید
برف و باران و تگرگ فرو ریخت و غریب شورشی برخاست درینجا کولابی است که اگر باریان نامند و نزدیک
بان سه دیوار رفیعست بعرض چهار ذرع و ارتفاع ده ذرع و حکمای سابق طلسمی ساخته اند که هرگاه لشکری بدانجا رسد
آواز کوس و کرنا و غوغای مردم شنیده باران عظیم فرو بارد و مجملا مردم از شدت سرما و صعوبت راه محنت بسیار
کشیدند و چاندار بسیار ضایع شدند درین وقت جمعی از بند و قچپان که با حی نواحی پیشتر شتافته بودند زخمی گشتند
و خبر آوردند که محمد لوند و دلاور خان و بهادر خان با جمعی از کشمیریان سر راه دولتخواهان گرفته بجنگ پیش آمدند و
شیخ یعقوب را دو زخم کاری رسید و یحیی دوازده زخم و چند دیگر کشته شدند و از شورش برف و باران سنگ تفرقه
در جمعیت دولتخواهان افتاد شیخ یعقوب را لکی ایشان او دستگیری نموده برداشت و حتی بنواحی الکمیر بان گرفته
نزد شمس چک بردند او مردی بجایی آورده بشهر فرستاد که محافظت احوال او نمایند و مجملی ازین ماجرا آنکه چون
یعقوب را از گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزود ترک مدارا و حسن معاش نموده بخود رایی و تباه کاری
افتاد اما سر ادر شمس چک و اسمای ابراهیم ابدال چک و نورکخان و ظفرخان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان
که از تربیت کردهای او بودند با جمعی کثیر پیشتر بر سر راه فرستاد که کریوه‌ها را استحکام بخشند و خود در شهر لفراهم

او را

آوردن سپاهی و سامان اسباب نبرد برداخت و نام بردهامش آمده راه مداخل و مخارج را مضبوط ساختند در وقت
حسن پسر حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دولتخواهان انتظام داشت خبر آمدن خود شنیده بر سر راه
انتظار نشسته بود اکثری از آن مردم را بفریب و فسون با خویشتن متفق ساخت و قرار دادند که حیدر چک را با ما
عهد کند و او را برادری برداشته همه یکدل و یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت خاقانی خوانده عساکر منصوره را
بملایمت و پیشکش برگردانیم چون یعقوب بقصد جنگ از شهر برآمده بهره پور رسید از خبر شورش کشمیریان و قرارداد
ایشان سراسیمه و متلاشی گردید و بودن خود در آن میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در آن دانست که شمس چک را
که مدعی سلطنت است با محمد بهت از قید برآورده مطلق العنان سازد تا آنها با یکدیگر در افتند و خود بجانب کشتواره رفته
روزی چند از آسیب حوادث سلامت ماند و این عزیمت را که کشتواره پیش گرفت و در اثنای راه آنها را خلاص ساخت
و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک رسید در جواب نوشت که امرای پادشاهی را چشم بند نگاه میداشته اند
و آمدن من از آنجا محالست کشمیریان از جانب او نا امید شده حسن پسر او را بالک برگرفتند در هیره پور بجمع سپاه و اسباب
لوازم جنگ پرداختند در این اثنا شمس چک از قید یعقوب نجات یافته با جماعه پیوست و کشمیریان دست از حسن
چک باز داشته شمس چک را بحکومت برداشتند و بیشتر از خود فوجی باستقبال عساکر اقبال روان ساختند و آنها با
شیخ یعقوب و جمعی جنگ کرده غالب آمدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون کریوه اکرم بال معسکر اقبال
گردید خبر حادثه جمعی و شیخ یعقوب رسید بعضی از کوته همتان بر آن شدند که عطف عنان باید نمود و جمعی صلاح در آن دیدند
که همین جا توقف باید فرمود و حرف صلح در میان آوردند قاسم خان با جندی از قوی همتان ناموس دوست عزیمت
رفتن پیش نهاد عزم ساخته بدلدهی مردم پرداخت متعاقب این حال وکلای شمس چک آمده در عجز و ملایمت زدند که
بدستور سابق ارکان صلح استحکام یابد قاسم خان راضی شد و از افسون کشمیریان دامن عزیمت از غبار آلود تفرقه
ساخت و آنها را ناکام بازگردانیده بعزم درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از کریوه سی بج گذشت
و کشمیریان نیز عساکر بکثرت ماتم آراسته در برابر آمدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست مخالفان از فراز کوه‌ها
هجوم آورده بتیر و سنگ و بندوق جمع کثیری را ضایع ساختند و از شدت غنیم و تنگی جاها در آن فوج هراول عنان
تافته بجوانغار پیوستند قاسم خان از مشاهده این حال برآشفته خود قدم همت پیش نهاد و میر عبدالرزاق معموری

و شریف سرمدی و جلال الدین مسعود و خنجری و حاجی محمد تبریزی و میر شاه محمد بشیر فرستاد محمد چک که از
دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و لاکها نام راجپوتی بمدافعه او شتافت و هر دو باهم در آویخته از بالای کوتل بزیر افتادند
و غریو از نظارگیان بر آمد درین وقت ظفرخان که عمده لشکر مخالف و سردار فوج برانغار بود تیر بندوقی بر خاک
افتاد و آن فوج ویران شده روی باز پس کرد و هنوز کار بدیگر افواج نرسیده بود که اقبال روزافزون گیتی بجلوه
در آمد و سر رشته نظام مخالفان از هم گسیخت و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اولیای دولت وزید کشمیریان ناچار راه
هزیمت بر فرق همت خود نهاده سراسیمه روی بوادی فرار نهادند و بهادران فوج هراول تکامشی نموده از طرف
کوتل منزل گزیدند و قاسم خان جمعی را بجهت احتیاط بر فراز کوتل توقف فرمود و روز دیگر یادگار حسین و حاجی محمد تبریزی
و سلیم آبادی حیدر بشیر بسرینگر که دارالملک کشمیر است فرستاد که خطبه بنام نامی و القاب گرامی خاقان
گیتی ستان برخوانند و نوشیده اهل شهر را از آسیب دست انداز اوباش محافظت نمایند و بیست و سیوم امان الهی
قاسم خان با دیگر امرا بشهر در آمده ابواب معدلت بر روی متوطنان آن دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از ماجرای
یعقوب و شبخون آوردن او نگاشته کلک بیان میگردد چون عساکر منصوره بدارالملک کشمیر در آمد بسیاری
از اوباشان که روی بوادی شهر نهاده نزد یعقوب رفته او را از کشتوار بر آوردند و در خنبر کوت که به هفت
کروهی شهر است هجوم مفسدان شد و قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت بتقابل او فرستاد و آن بدسرشت قدرت
جنگ صف در خود نیافته بقصد شبخون پرداخت بعضی از ارباب فساد او را براه داشته که جمعی از پیاده ها
را در برابر این فوج گذاشته خود با خلاصه مردم بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر غافل نشسته اند شبخون باید برد
و باین عزیمت باطل در دل شب که سیاه تر از باطن مخالفان بود بشهر پیوست و غریو شورش بدید آمد و قاسم خان
با دیگر بهادران مردم دوست قدم همت برجا داشته کارنامه شجاعت و تهور ظاهر ساخت و چون کشمیریان از اطراف
هجوم آوردند هر کس هرجا بود دمدمه غنیم خود برداخت میر عبد الرزاق معموری و جمعی از نیکجانب در زد و خورد بودند و میرزا علی
اکبرشاهی با چندین جوانان دیگر پای تهور افشرده ترددات نمودند و ابو بیک و صالح بیک که از کمکیهای بادشاهی اند و از
و مومن بیک با جمعی از احدیان خوبها استاده بسیاری از ارباب فساد را تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند صالح بیک که
یکه های بادشاهی جوان نامی بوده دران آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشید چون در هنوقت محمد خان پسر فتح خان

با جمعی

باجمعی و نامه نواخته از آن طرف آب آمد و از طرف دیگر حسین چکی و سادات اکثر نقاره زده رسیدند و کشمیریان در شهر آتش
انداخته بودند در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و آخر های شب بفروغ اقبال خاقان ستوده
خصال کوکب فتح و فیروزی طلوع کرد و مخالفان سیاه باطن با دل ریش روی ادبار بوادی فرار نهادند و در
آغاز دمیدن صبح میرزا علی اکبرشاهی و کوچک خان و محمد خان با جمعی بسعادت شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند
و آن بدبخت بصد حال از شست نیم جانی بدر برد و بعد از مدتی کشمیریان که سر رشته آنها فتنه و فساد مجبول است او را از
شعاب جبال بعهد و پیمان طلبیده باز غبار شورش برانگیختند قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمعی را بمدافعه او تعین نماید
چون مردم از محنت دایمی و افراط سرما تنگ آمده بودند هیچکس بکشاده پیشانی تعهد این خدمت ننمود لاجرم فتح خان را
با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه استقبال او شد در راه شنید که یعقوب بقصد شبخون روانه شده ناگزیر بر
جناح استعجال عطف عنان نمود و میرزا علی بیک را با فوجی بآن جانب فرستاده در هیچ گروهی شهر خبر رسید که او در
کوه الرکه چهار کروه مسافت است بکمین فتنه نشسته روز دیگر بدان صوب شتافت و قراولان با یکدیگر در آویخته غالب آمدند
و آن بخت برگشته یارای جنگ صف در خود نیافته شبخون آورد و بتایید آسمانی در بنگاه کشمیریان آتش افتاد و اوباش
لشکر منصور آنها را نشانه تیر بلا ساختند و با سنگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد و یوسف کشمیری که خطاب
خانخانی داشت و محمد بیگ با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب کشتوار رخت ادبار کشید و نامدارها
بوساطت میرزا علی حیدری آمده قاسم خان را دیده و برفاقت حیدری روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهادند و بنوازش بیکران
سرافرازی یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردیدند **ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال** در هنگامی که نوید
فتح کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم ته سید جلال که از اعیان آن ملک بود برسم رسالت
بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد بوسیله عرض اخلاص و پیشکشهای لایق خود را اندکی در مجلس بهشت آیین گرداننده نیازمندی
او پایه قبول یافت و هم درین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت
آستانبوس دریافت پیش ازین همواره لوازم اطاعت و فرمان پذیری بجای آوردی و چون آیات اقبال سایه معدلت
بجد و ذبحا افکنده از کوتاه اندیشی و تیره همتی بجاده مقام ضلالت و جهالت ایستاده سر رشته خدمت از دست
داد لاجرم حسن بیک شیخ عمری و حاجی سعد ندک و قنبری اوزبک و قرابیک ترکمان را ناظر دولت به تنبیه و تادیب او

رخصت یافتند و راجه تودرمل مکتوبی به او نوشت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه گردد همانا به
استشفاع جرایم او نموده خواهد شد و چون جنود فیروزی بقصبه بهیان رسید با سواد کوهستان برآمده متوجه درگاه
شد و بموافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از سوانح تعین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب
افغانان تاریکی چون بعرض رسید که احشام مهمند و غوریه خیل که قریب ده هزار خانه در پرشاور توطن دارند بجلاله تاریکی
از ملاحظه که زبردست گردیده اند و این مفسد را پیر و مرشد خود دانسته ابواب فتنه و فساد مفتوح و راه مداخل و مخارج مسدود
ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار پرشاور بود با اندک مردم بدفع ایشان شتافته و بی تزک جنگ کرده خود با
جمعی از خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم بختی الملکی شیخ فرید بخاری و شاه قلیخان محرم و تاش بیگخان
و دیگر منصبداران بسرداری زین خان تعین شدند و فرمان مطاع شرف ارتفاع یافت که بادهو سنگه با مردم راجه
بهگونت داس خود را بانجود رساند و اگر حاجت افتد راجه مانسنگه نیز با مردم کابل بکومک شتابد در خلال
اینحال میرزا سلیمان از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین خوافی را که الحال در آنجاست کابل گذاشته خود بدرقه
میرزا شد و چون پیشتر بلاغ رسید بیماری صعب او را دست داد و در انجود توقف نمود و افغانان [illegible]
و توقف راجه مانسنگه مغرور گشته سر بشورش برداشتند و از پرشاور به تیراه رفته کوتل خیبر را سنگ چین ساختند
و راه آمد شد مسدود گردید و مدت یکماه و نیم راجه بر بستر ضعف افتاده بود و چون صحت کامل یافت استیصال آن گروه
انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف آتکه و جالش بهادر و اتالیق و خواجگی محمد حسین و غازیخان قزوینی و همت
سنگه پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت تخته بیگ و محمد قلی و مبارکخان نوحانی و نورم کوکه و ولی بیگ
ذوالقدر و جگت سنگه پسر کلان خود را همراه گرفته از راه نارواد متوجه تیراه شد در موضع [illegible] سنگه پسر راجه
مانسنگه و مانسنگه درباری و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند به بگرام رسیده بودند و بادهو سنگه با مردم
راجه بهگونت داس تا انکه آمده بودند راجه از پیش بلاغ شتافته کرده بیکدم بکوتل چهار چوبه رسید و چون در آن کوه
برف و باران بسیار بود در راه صعوبت تمام داشت به سختی و دشواری گذشتند و روز دیگر محمد قلی با جمعی از جوانان
کار طلب الوس افریدی را تاخت و غنیمت فراوان بدست افتاد و از آنجا بر سر طایفه غوریه خیل رفتند و آنها نیز تعجز
و زاری پیش آمده از تاراج و تاخت محفوظ ماندند و چون لشکر به تنگناهای کوه رسید جلاله با گروه انبوه

از عقب با حمال و اثقال دست انداز نموده و تحیه بیک که چنداول بود در تردد دات شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر
یافته عنان باز کشید و جگت سنگه را بکومک فوج چنداول فرستاده راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان از
اطراف هجوم آوردند و جنگ سخت دست داده و راه بجدی تنگ بوده که دو سوار از پهلوی هم نتوانند گذشت و افغانان بر فراز
کوهها برامده به تیر و سنگ ستیز میکردند و بسیاری از پس رانده می آمدند بهادران جان فشان از همه جانب در زد و خورد
بودند درین وقت اندک میدانی پیش آمده راجه جلو کشیده محمد قلی و نورم کوکه را با جمعی از جوانان چیده بکومک فرستاد
و مجاهدان عرصه فیروزی کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر ساخته افغانان را منهزم گردانیدند و بسیاری از مفسدان علف
تیغ خون آشام گشتند و عساکر فیروزی مآثر در آغاز شام بعلی مسجد رسیده منزل گزیدند و جلاله با سی تن ازین گذشته
در ان تنگی فرود آمد و روز دیگر راجه بهگونت سنگه با سپاه تازه زور رسیده و متعاقب او زین خان کوکه کلتاش با افواج منصوره در رسید
و تاریکیان سیاه درون بروز ناکامی افتادند و میرزا سلیمان بسعادت قدم اولیای دولت از راه کریوه بکرام آمده از آنجا
جگت سنگه و محمد قلی بیگ و مانسنگه درباری و ملا افتیحی همراه شده بدرگاه سلاطین پناه فرستادند آمدن میرزا
سلیمان بدرگاه خاقان ممالکستان چون او زبکان ببدخشان تسلط یافته و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه والا نهاد میرزا سلیمان
روزی چند در لمغانات کابل بسر برد و باز از میرزا حکیم کومک گرفته بکوهستان بدخشان درامد و یکچند در ان مکانها بتهور افسرده
و جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ برامد و با اوزبکان مهمانی نمایان کرده غنیم را از بوستان خیمه عبد المؤمن سلطان خبر یافت
از بلخ ببدخشان شتافت و جنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دو بار غنیم خود را بر داشت و نزدیک بود که فتح درخشند
و قفیرجی بیگ حق ناشناس که به اوزبکان در آمده بود جمعی از راه دیگر سر کرده آورد و میرزا را با بی همتی از جای رفته ناکام
بجانب کابل روی همت نهاد و در آب باران بختیار بیگ پیوست و از آنجا بکابل آمد و راجه مانسنگه لوازم مردمی و مهمانداری بجا آورده
و راجه تودرمل و شاهم خان جلایر و حکیم ابو الفتح و شیخ ابو الفضل و اصفخان و خداوند خان را بهمراهی شاهزاده
رخصت فرمودند و میرزا با اعزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آنحضرت پاس قدر و مرتبت میرزا ادا
رسوم مردمی و مهمان نوازی بجا آوردند از جلوس اشرف

روانه درگاه شد و چون بحوالی دار السلطنه لاهور رسید خاقان فیروز
شاهزاده مراد را باستقبال فرستاد

روز شنبه یازدهم ربیع الثانی نهصد و نود و پنج هلال سپهر آرای اقبال به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکنده سال سی و دوم
از مسند جلوس خاقان ممالک ستان بخرمی و نشاط آغاز شد و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه آراسته
از نفایس روزگار و نوادر هر دیار پیشکش برسم نثار گذرانید و خاقان وافر الاحسان در ازدیاد مناصب مخلصان و مراتب
شایسته خدمت توجه فرموده و در جشن عالی خانخانان سپهسالار عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی که از گجرات آمده بسجود کبریا
فلک اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسفخان نیز از بهار آمده سعادت زمین بوس دریافت و در جلال آن حال
زینخان کوکه کلتاش بایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه بکابل شتابد و راجه مانسنگه به تیراه رفته
ضبط آنجا نماید و در عنفوان این سال همایون شاهزاده مراد را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند و تجهیز
سرافرازی خان اعظم و بزرگداشت این نسبت در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد شد و خاقان ستوده
خصال آن مسکوی دولت و اقبال تشریف برده داد نشاط و کامبخشی دادند چون درین ولا معروض بارگاه معدلت گردید
که افغانان قطاع الطریق بقوافل و مترددین راه کابل آسیب و مزاحمت میرسانند بنابران حکم شد که از حدود کابل تا ساحل
نیلاب قلعه ها اساس نهاده تهانجات مقرر دارند و در هر تهانه یکی از سرداران جمعیت نیک تعین نمایند که قافله را از حدود
متعلقه خویش بدرقه شده نگاه دارند و باین ضبط ابواب امنیت و رفاهیت معدلت خاقان والاحشمت خار تظلم و بیداد
از آن راه برکنده شد و از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره باستیصال جلاله افغان تاریکی چون بمسامع جلال رسید
که راجه مانسنگه در جمرود توقف نموده تا حال بکوهستان در نیامده و سپاهی که با او همراه است باین دو کار عظیم که هم
محافظت ولایت کابل نماید و هم بکوهستان در آمده بضبط افغانان تاریکی همت گمارد وفا نمیکند لاجرم عبد المطلب خان
با جنود فیروزی انصوب رخصت یافت و شاه بیگ یونس خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ و علی محمد الف
و احمد بیگ کابلی و قرتاش بیگخان و محمد قلی بیگ افشار و منظور کوکه و شادی بی اوزبک و پسر نظر بی و حکیم بلوچ و تخشی
بهادر و حسن علی عرب و بسیاری از بهادران عرصه شهامت بکومک او نامزد شدند و چون بساحل دریای نیلاب رسیدند
زنگی خان و دیگر افغانان الوس سلاری آمده اولیای دولت در آمدند و آب سند را در گذر چوپاره که بشبیه سوریت عیسی خیل است بستند
و کلان تران گروه آمده دیدند و در همان چند روز جمال خان تاریکی از مفسدان جدا شده در زمره دولتخواهان در آمد و از راه
دره سند لشکر را سر کرده به تیراه در آورد و محصولات افغانان که بدرون نزدیک رسیده بود علف ستوران شد و چون از دره سند

گذشته دو ورق

گذشته بود در وقت نصف النهار که اردو بمنزل فرود می آمد جلاله از کمین برآمده تاخت و شیرویه خان بیگ نورین
خان و سلیم خان که جنداول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسنعلی عرب خود را بکومک
رسانده غنیم را منهزم گردانیدند و افغانان ملاعنه سراسیمه رو بگریز نهادند و از راه دیگر باز خود را باردو زدند و علیمحمد الف
و احمد بیگ و شادی بیگ و موهن داس و دیگر بهادران رزم دوست بمدافعهٔ غنیم پای همت افشرده بسیاری از مخالفان
علف تیغ بیدریغ ساختند و البقیة السیف بهزار جا بکندن خود را بشعاب جبال انگندند عساکر اقبال بتعاقب اهل زوال شتافته
بنگاه جلاله را تاختند و خانمان او را آتش زدند و اکثری از ملکان افریدی و اورکزئی که بمخالفان پیوسته بودند طنابی در گردن
انداخته آمده دیدند و لشکر فیروزی اثر سالماً غانماً بکس مراجعت نمودند قضا را دران ایام سودای دماغ مطلبخان غالب آمده مرز حبش
از منهج استقامت انحراف نموده اعیان لشکر او را بدرگاه خلائق پناه فرستادند و همدرین ایام مرزا یوسفخان بایالت کشمیر
فرق عزت برافراخت و چون هوای اردوی عبدال آورد یعقوب شوریده بخت باغوای کشمیریان فتنه سرشت از کوهستان
برآمده در حوالی شهر اعلام شورش و تشویر مرتفع ساخت هرچند قاسمخان فوجها بمدافعهٔ او فرستاد کاری از پیش نرفت
ناگزیر خود در روی همت بدان صوب نهاد و چون آن سیاه بخت شهر را از حاکم خالی دید از راههای متعارف و مجهول بالای
سخت بجانب شهر شتافت و امرا خبر یافته بسرعت هرچه تمام خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کومک کشمیریان هواداران نشستند
دست تطاول بر شهر دراز ساختند لیکن در سه گروهی شهر کمین فرصت نشسته بودند و پیوسته بین الفریقین زد و خورد میشد و اکثر
بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه یکدفعه سید عبدالله خان سه گروه تاخت و بسبب تقدیر چشم زخم غریب رسید و میرزاده
علیخان در راه اخلاص جان نثار شد و سری اکلسوش رای السنکه با چهل جوان از راجپوتان جنگجو مردانه پای همت افشرده
شمشیرهای نمایان زد و خود با اکثری از همراهان نقد حیات سپرد و روز دیگر قاسمخان بشورش درآمده خود بعرصهٔ مبارزت شتافت
و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بجانب
کمراج رفت و بعد از چند روز یعقوب و شمس چک با هم عهد و پیمان موکد ساخته هنگامهٔ شورش و فساد گرم ساختند و در
اندک فرصتی باز دو سه هزار از طوایف بیسامان فراهم نهاده با هم درآویختند یعقوب بکوه سلیمان برآمد و با کشمیریان شمس چک به
اندرکول قرار گرفت قاسمخان نخست بمدافعهٔ یعقوب کمر همت بست و فوجی بر سر او فرستاد چون آن کسی با او خانه بباید
کار از پیش نبرد و خود نیز از عقب شتافت و مخالفان جنگ سخت کردند و فتح علی که عمدهٔ لشکر غنیم بود بقتل رسید

به نیروی اقبال روزافزون فتح شد یعقوب که ریخته باز نزد شمس چک رفت و باکید مکر اتفاق نموده بحوالی شهر آمدند
و در محکمه خود در مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی بتاخت و تاراج میفرستادند و برین وطیره یکچندی گذرانیدند
قاسمخان میر کار معلی عرضه داشت نوشته که بکمک ظاهری و باطنی نمود خاطر روشن ضمیر مرزا یوسفخان را بایالت کشمیر ملتمس
مرتبه گردانیده با جلبانه و حسن بیگ شیخ عمری و قرابیک و محمد بهبت و باباخلیل و ملاطالب و بسیاری از جوانان
کارطلب بدان صوب رخصت فرمود و حکم شد که چون خار بن فتنه کشمیر برکنده شود مرزا یوسفخان خود را جمع ساخته قاسم
خان را بدرگاه والا فرستد کشمیریان از صیت سطوت افواج قاهره بیست و دل شده راه فرار پیش گرفتند یعقوب بجانب
کهوارا وارد گردید و شمس چک بکوهستان کمراج رفت مرزا یوسفخان بدارالملک کشمیر درآمده قاسمخان را روانه درگاه ساخت
و بعد از یکچندی مبارکخان و جلالخان ملازمان دولت را با فوجی بر سر شمس چک فرستاد و آن سیاه بخت بشبیخون آورد و
غنیمت فراوان بدست او افتاد هنگام سپیده صبح بهادران لشکر منصور تکاپوی نموده خود را با وی رسانیدند و تلافی
کار بر وی تنگ کردند دیگر کمر بست و بتوسط سید بهاء الدین قول گرفته مرزا یوسفخان آمده دید و مرزا یوسفخان او را در صحبت سید بهاء الدین
بدرگاه خلایق پناه فرستاد و استشفاع جرایم او نمود و درین تاریخ مسعود و زمان محمود جشن عالی شاهزاده ولیعهد فرازنده
تخت و دیهیم شاه سلیم را از صبیه راجه بهگونت داس گرامی فرزندی کرامت فرمود و خاقان والا گهر نام آن خجسته اختر سلطان
خسرو نهاد امید که قدم مبارکش بر پدر بزرگوار و جد نامدار فرخنده و میمون باد **برافراختن پایه سعید خان بحکومت
بنگاله و دیگر سوانح اقبال** چون بعرض همایون رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبعی رحلت نمود سعید خان که حکومت
بهار داشت بایالت بنگاله اختصاص داشت و راجه مانسنگه را از بکرام طلب فرموده بجاگیرات بهار سرفراز ساخت و باقیمانده خان
مغول در صوبه بهار بود بجاگیرداری کهوره گهات خلعت امتیاز پوشید و یوسفخان والی کشمیر را از جلوس سپاه ورده در بهار جاگیر
مرحمت فرمودند و حکم شد که میر مراد دیوان اولی نموده راجه مانسنگه را ببهار رسانند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را
با حشم و خیل و خدم بدرگاه آورد و پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنگ ظرفی بجمعیت مغرور شده اراده
بغی و فساد بخاطر حق ناشناس رسانیده بود ولیکن چون میر مراد بانجد و سعی دست نتوانست اراده باطل خود را ظاهر ساخت
و سپاه وزیر خان را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کام و ناکام بمرافقت میر متوجه درگاه شدند و بعلی مقصد پیش
آنکه درین راه هر جا و هر گاه قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد و میر نقش این خواهش از خطوط پیشانی او خوانده

بهر قضیه و بلده

بهر قصبه و بلده که میرسید جاگیرداران انجا از حقیقت کار آگاه ساخته بمعاونت او مستعد آمد چون بجونپور رسید و باره
پسر راجه تودرمل همراهی نمود میرزا از بیم بداندیشی او در دور میگشت خواجه جلیل که وکیل وزیرخان بود از وجدان شد با جمعی
بمیر پیوست و ان مهم سرشت در خرج کردن خزینه بدر رو فراهم اوردن سپاهی برداشت و توپچی بسیار نوکر ساخت و در
موضع فتحپور با فوجی از اوباش بر سر قرار میر شتافت میر پیشتر خبر یافته قلعه فتحپور را استحکام داد و بگرد قلعه
آمده محاصره نموده وراهها را سد و دست تاختن آن قصبه را تاراج فرمود و نزدیک بان شد که قلعه را مفتوح سازد قضارا
جاگیرداران انحدود اطلاع یافته رو بهمت بمدافعه او نهادند و پسر راجه نیز از جونپور روانه شد و در اندک فرصتی بسیاری
از جاگیرداران اطراف و نواحی فراهم آمدند و مردم که برگرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش گرفتند و دیوان بیجوان ناکام بجوم
اورده او را مقید ساخته بمیر سپردند و میر او را بدرگاه آورده بزندان مکافات محبوس گردید درینولا شادمان هزاره
که با فتنها رو کابل یورت داشت بسجود قدسی آستان چهره سعادت نورانی ساخت و خاقان والا احسان پایه
قدر او را بحکومت غزنین بر افراخت از سوانح تعین فرمودن زینخان کوکلتاش بضبط سواد و بجور چون کار بر جلاله
تنگ شده از بیراه خود را بکوهستان یوسف زئی انداخت فرمان جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که خواجه
شمس الدین را بحراست کابل گذاشته خود با امرای الصوب متوجه سواد و بجور شود و در ضمن مطمح نظر خاقان ستوده
خصال انکه بمیامن اقبال روزافزون شاید از خجالت گذشته بر اید صادقخان از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد
تهانه سازد و اسمعیلقلیخان را حکم شد که در اشغر تهانه کند و جلبانه را نیز بکومک ان لشکر تعین فرمودند و زینخان روی
همت بان خدمت نهاده نخست سر راه بجور و اشغر و تیراه قلعه ساخته غله فراوان فراهم آورد و خاطر از ان کار
برداخته بکوهستان شتافت و افغانان کریوه‌ها را استحکام داده بجنگ پیش آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامه
شجاعت ظاهر ساخته بسیاری بتیغ همت از هم گذرانیدند و جمعی آمده دیدند و نزدیک ان رسید که جلاله دستگیر گردد درین وقت
اسمعیلقلیخان که سردار لشکر دشت بود از امد صادقخان آزرده شده تهانه اشغر رفت و بحکم متوجه درگاه شد و جلاله فرصت
یافته از راه خود را بتیراه انداخت و اسمعیلقلیخان ازین حیثیت مورد خطاب و عتاب گردید و اصفخان بجای او رخصت یافت و
از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بمعدلت خاقان والاحشمت و تفصیل این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که
تحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از منفردان روزگار بود و سخت متعصب مذهب بود بخلاف مجتهدان شیعه اصلا تقیه

نمیکرد و در مجالس محافل بغایت در بند دهن و درشت گو بود و مرزا فولاد برلاس از میرزا دهای خطای بحسن
صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانزادان خوب این دودمان والا بود هرگاه در محل اتفاق صحبت میداد از
از ملا احمد سخنان بی صرفه مرزا بسر منبر در مرزا فولاد میگفت که آخر من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل
حکیم ابو الفتح میان این دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید و رفته رفته بدرشتی کشید مرزا فولاد که از تیغ زبان او
زخمهای ناسور در دل داشت شب یاوه را در لباس چوبداران بادشاهی بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت ترا
طلب فرموده اند و خود با یکنفر در بن کوچه بکمین نشست و چون ملا احمد بآنجا رسید ساده شمشیر گرفته بیکدستش از میان
ساعد قلم شد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد و مرزا فولاد بگمان آنکه کارش ساخته است راه خانه را پیش گرفت
و ملا احمد دست خود را برداشته بخانه حکیم حسن که دران نزدیکی بود در رفت و ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه
شده بتفحص و تجسس شتافت و از دوران دریافت که این بی اعتدالی از مرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر که صورت حال
بمسامع جلال رسید مرزا فولاد را در پای سریر معدلت حاضر ساخته بازپرس فرمودند او در ابتدا انکار نمود و چون ملا احمد
هنوز بقدر شعوری داشت و قاتل خود را نشان داد و محقق پیوست که این جرأت و بی باکی از مرزا فولاد بفعل آمده
لاجرم حکم شد که آن بی اعتدال را با رفیقش بپای فیل بسته در دور شهر بگردانند که باعث عبرت دیگر مردم گردد
هرچند ما در پیر او خضوع و خشوع نمود و حضرات عالیات بجهت خاطر آن بیچاره در خلاصی او بهجوم آوردند فایده نکرد و بقصاص خون در رسید
و ملا احمد نیز درهمان دو سه روز نقد حیات سپرد

از مبدأ جلوس خاقان ممالک‌ستان

روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الاول نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب ببیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال سی و
سیوم از جلوس خاقان ستوده خصال بدولت و اقبال آغاز شد در عنفوان این سال همایون شاهزاده دانیال را با صبیه
سلطان خواجه عقد ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسی آراستگی یافت و حضرت خاقانی خود بدانجا
تشریف برده بزم نشاط ترتیب فرمودند و مقارن اینحال شاهزاده مراد را از صبیه خان اعظم فرزندی قدم بعالم وجود نهاد
و خاقان والا حشمت آن قرة العین دولت را سلطان رستم نام فرمود و از وقایع تعین فرمودن صادق خان بضبط بیراه

چون زین‌خان تعهد خدمت سواد و بجور نموده حکم شد که صادق‌خان همراه رفته ضبط آنجا نماید و شاهم‌خان جلایر
و برهان‌الملک دکهنی و خواجه فیضی و حاجی محمد اردستانی و فرخ و سیف‌الله و میر کلان بن خشی و احمد قاسم دیگر
بهادران کارطلب از درگاه بکومک صادق‌خان رخصت یافتند و هم درین ایام شاهم‌خان [illegible] حاکم از بنگاله بدرگاه آمده
و رخصت کورنش یافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت جبین اخلاص بسجود قدسی آستان نورانی ساخت
و اسمعیل قلیخان که سر تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت و سبقت نسبت او را یاد فرموده از جانب او برآوردند و
گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون او بگجرات رسد قلیج‌خان متوجه درگاه گردد
و از سوانح استقبال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله بتوران زمین چون صادق‌خان بدانجا رسید و بتهانجات مقرر
فرموده راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد زراعت آنجا که بدررو رسیده بود علف خوار ستوران عساکر
اقبال ساخت و نگذاشت که تخم خریف بزمین افتد و هر قبیله که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده دید بانواع نوازش
و مکرمت استمالت گردانید و جلاله را بهم اهالی خود اعتماد نماند و ملا ابراهیم پدر او دستگیر شد و کار بران سیاه‌بخت بد انجام
بدشواری کشید و چون دانست که عنقریب گرفتار خواهد شد بجان تباه آواره شد ناکامی دیده بولایت توران شتافت
و طایفه افریدی و ارکزئی زنهار داده تعهد کوتل خیبر نمودند بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان
وا پرداخته روی خدمت بدرگاه معلی نهادند و جلال‌الدین خان زین‌خان کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان
بسیار علف تیغ انتقام گردید و بقیة السیف بنگی اختیار نموده از بیم جان رستگاری یافتند و چون در آنجا خدمت
کار نماند آصف‌خان را بدرگاه طلب فرمودند و او بطریق ایلغار متوجه آستان بوس گشته بسعادت کورنش سربلندی یافت
و از وقایع این سال آمدن راجه زمیندار کماون بدرگاه گیتی پناه او از راجهای معتبر کوهستان است اگرچه همواره با سال
عرایض و پیشکشهای لایق خود را بدرگاه ارسال میگردانید لیکن از وفور جمعیت و اعتضاد کوههای دشوار گذار بآستان
بوسی نمی‌شتافت درینولا که ترداس سهیل عامل پرگنه بریلی شد او را با راجه در قریب جوار بهم رسید بمقدمات بیم
و امید سرگرم این آرزو ساخت اما او التماس نمود که اگر راجه تودرمل دست مرا گرفته باین سعادت بلندی بخشد بر این نهج
بخاطر جمع متوجه درگاه میشوم و نیز در امثال و اقران موجب سرفرازی من خواهد بود راجه کلیانداس برادرزاده خود را
بجهت دلاسای مراعات خاطر او فرستاد و راجه در رفاقت او روی امید بدرگاه والا نهاده بسعادت زمین بوس دریافت

و چون بعرض رسید که زین خان کوکه کلتاش سواد و بجور را چنانچه باید بحیطهٔ ضبط در آورده او را بدرگاه طلب فرمودند و صادق خان بحراست آن ملک رخصت یافت و درین تاریخ شیخ ابوالفیض بخطاب ملک الشعرایی فرق عزت برافراخت

شب سه شنبه چهارم جمادی الاول نهصد و نود و هفت هجری خورشید عالم افروز بعشرت سرای حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بسته بزم نشاط آراستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام مجلس ترتیب فرموده بلوازم نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوختی و در آغاز این سال همایون محب علیخان از تهانه آمده بسجود کبریای فلک اساس جبههٔ اخلاص نورانی ساخت و تهانهٔ رهتاس را براجه بهکونت داس مرحمت فرموده ملتان را بتیول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات بنزهت سرای جاوید کشید مجمل از حسن صفات او در اوراق سابق نگاشته شد بی اغراق سخن در فن موسیقی و نغمهٔ هندی از اول آفرینش تا حال مثل او کمی گذشته و امروز چندین هزار نقش از رو بر صفحهٔ روزگار یادگار است نهضت موکب اقبال بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر چون تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست همواره خاطر قدسی مظاهر که آیینهٔ غیب نمای است بسیر آن بهشت روی زمین توجه داشتی و پیوسته همت جهانگشا تسخیر آن ملک دلپذیر مصروف و معطوف بودی دریغا که بتائید ایزد متعال شاهد این مراد از نهانخانهٔ تقدیر جلوه گر دید ذوق تماشای آن گلشن همیشه بهار از مشرق خاطر فیض آثار سر بر زد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب بدان صوب اتفاق افتاده و قاسم خان رخصت یافت که با جمعی از لشکر اشان پیشتر شتافته راه را هموار سازد و راجه بهکونت داس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بحراست لاهور گذاشتند و چون از آب چناب عبور فرمودند عمال پرگنه سیالکوت از ظلم و بیداد اله بردی گماشتهٔ صادقخان که شقدار آنجا بود بفریاد آمدند و تمیز این قضیه بعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی حکم شد اسامی جمعی از بندها که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب سعادت بودند باین تفصیل شیخ ابوالفضل حکیم ابوالفتح جگناته میر شریف آملی قاضی حسن نورقلیچ رامداس کچواهه و از شهر بار راجوری دو منزل شد

و از انجا شاهزاده ولیعهد را بجهت آوردن سلطان خسرو و بعضی از بزرگیان سرادق عفت باردوی کلان فرستادند
و چون میرزا قباد پسر میرزا حکیم را القبدر تکسری می داده بود در همین منزل گذاشته شیخ فیضی را به نگاهداری او مقرر
فرمودند و در کوتل تهته محمد بهبت و جمعی از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرافرازی یافتند و از کوتل پیرپنجال که به
افلاک دعوی همسری میکنند گذشته در هیرم کلمه فرود آمدند اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زاریست و غریب منزلهای
دلکشا و چشمه های کوه ارا دارد اما درین هیرم کلمه آبشاریست که چشم روزگار مانندش ندیده از سبزه و سنبل و گلهای
الوان چه نویسد میرزا یوسفخان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید چون بکوتل پیرپنجال نزدیک رسیدند برف باری
و اهل هند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند و بدلگرمی خاقان وافر الاحسان سبک و آسان گذشتند و روز دیگر از کوه ناری
که صعبتر منازل بود عبور فرمودند سخت باران و تگرگ بارید و چندی از پیاده ها از گذر رسیدند و از انجا بهیره پور که
انتهای کوهستانست و در زمین مسطح واقعست ورود موکب کیهان پوی اتفاق افتاد و میرزا یوسفخان درینجا مجلسها و شامیانه ترتیب
داده بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخت و باین خدمت فرق عزت برافراخت و اهل شهر از وضیع و شریف بسعادت
استقبال شتافته تسجود و بندگی بجا آوردند و خاقان ستوده خصال هر طایفه را بزبان خاص دلجوئی و غریب نوازی فرموده
از بهیره پور شب در میان بشهر در آمدند و در سه کروهی شهر درخت کلانی بنظر در آمد بهل نام که با وجود ضخامت بسیار و تنومندی
انبوهی شاخ هر گاه از ان یکی را بجنبانند تمام شاخ و برگ درخت بحرکت در آید اگرچه ازین جنس درخت بسیارست اما
این جنبش مخصوص همین است از لاهور تا دار الملک کشمیر نود و هفت کروه است اگرچه از نشیب و فراز راه و کریوهای دشوار عبور
پیاده و صعوبت بسیارست چه جای سوار و چارپایان بردار اما از شهر تا بهیره پور فی الحقیقه یک باغست با اقسام ریاحین و گلهای
رنگین و چشمه های شیرین آراسته مدار عمارت آن ملک بر چوبست و منازل آن از دو آشیانه و سه آشیانه تا پنج آشیانه میسازند
و از بامها باصطلاح کشمیریان لری نامند مقرر است که بر پشت جمیع بامها بتهای لاله چوغاس میکارند و هر سال در وقت بهار پشت بامها
لاله زار شود اگرچه کوچه و بازارش خالی از چرکی نیست و مردمش نیز سخت و بدلباس و متنفس لیکن صحرا و کوه و دشتش نمونه
از بهشت برین شهریار کامکار در ساعت مسعود و مختار باغ گلستان همیشه بهار ورود سعادت فرمود حکم اشرف جار زدند که سپاهی
روده را از میان بدید و معهذا آسیبی باو نرسید و رفته رفته سر روده خشک شد و بمقدار یک وجب دست در بیرون ماند که هر گاه غذا
تحلیل رفتی از ان راه بیرون می آمدی و آنرا در حقه نهادی و حقه را بر شکم بسته است اگرچه ظهور این واقعه از غرایب روزگار است

[illegible]

232

اما از قدرت ایزد تعالی و تقدس حسن مستبعد و همدرین روز شهباز خان را از اردوی کلان طلب فرموده بحکومت سواد و بجور

فرستادند و میر مراد اسفراینی براولی مقرر شد که او در سواد در سایه صادق مجاز امدر کاه آورد و بعد از روزی چند

بسیر شهاب الدین پور توجه فرمودند منزل لطیف نهایت دلکشا بر ساحل دریای بهت که از میان کشمیر میگذرد و



غریب درختهای خیار سال خورد دارد حلقه اشتمام سه برکه در نهایت طراوت و خرمی مقارن آن حال اردوی

بکهمان پور از

کیهان نعیم پی از عقب سعید شاهزاده مراد و خانخانان و قاسمخان و دیگر بندها بسعادت زمین بوس حضرت جلال
نورانی ساختند درین ایام خاطر قدسی مظاهر را دریافت ملاقات حضرت مریم مکانی شوق افزود و بدین آیت را
کفته عنوان مکتوب اشتیاق ساختند ❊ حاجی بسوی کعبه رود از برای حج ❊ یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما ❊
و در مدتی که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال داشت همواره بسیر و شکار خوشوقت میشدند و هر جا منزل و منزلگاهی
بمسامع علیه میرسید بتماشای آن توجه میفرمودند و فقرا و مساکین و سایر متوطنین آن دیار از سحاب مکرمت
خاقان والاحشمت سیراب امید میشدند و از سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمان چون موکب اقبال بکشمیر توجه فرموده بجهت
کبر سن و تصدیع سفر او را در لاهور گذاشته بودند درینوقت خبر آمد که بجوار رحمت ایزدی پیوست خاقان ستوده خصال آمرزش او را
از درگاه ایزد متعال مسئلت نموده بدلجوئی بازماندهای او پرداخت و چون همواره حکام تبت بارسال عرایض و پیشکش خود را در امور
مجلس بهشت آیین میگردانیدند بجهت سرافرازی آنها میرزا بیک با فرمان استمالت نزد علی رای حاکم تبت خورد رخصت یافت و
ملا طالب اصفهانی و میر مهاری نزد حاکم تبت کلان و درینچند روز مزاج اعتدال سرشت قدری از مرکز صحت انحراف نموده
و بعد از دو فاقه آثار بهبود ظاهر شد و حق جل و علی صحت عاجل کرامت فرمود **مراجعت موکب خاقان گیتی
ستان بصوب هندوستان** چون خاطر قدسی مظاهر از گلگشت همیشه بهار کشمیر وا پرداخت رایات معاودت بمستقر
اورنگ خلافت برافراخته از راه پکلی توجه فرمودند و در منزل اول ابابکی کشمیری بدولت کورنش سربلندی یافت یعقوب که
در شعاب جبال مختفی بود و روزگار بصعوبت میگذرانید قول طلبیده خواست که روی بخاک آستان قدسی آشیان نهد باز از کوته
اندیشی جرات ننموده برادر خود را فرستاد که چون او بعواطف خسروانه استمالت کرد خود نیز بسعادت زمین بوس شتابد
در خلال اینحال بعرض همایون رسید که محب علیخان بیماری صعب دارد و روز حیاتش بآخر رسید قطع امید کرده خاقان
قدردان بپرسش آن دیرینه خدمت توجه فرمود و از انجا بعمارت عضدالدوله امیر فتح الله شیرازی تشریف برده پایه عزت
او را برافراختند میر از ابتدای در آمدن کشمیر بستر رنجوری افتاد و رفته رفته بیماری بامتداد و اشتداد انجامید روز دیگر
محب علیخان بقدسی سرای جاوید انتقال نموده بر خاطر قدرشناس آنحضرت سخت گران آمد و چون موضع شهاب الدین پور
معسکر اقبال گردید قریش سلطان بن عبدالرشیدخان کاشغری بسعادت کورنش سرافراز شد و بعواطف بیکران اختصاص یافت
او از سلاطین زادهای کاشغر است نسبش بتقاآن بزرگ میرسد در بیولامیان خدابنده سلطان پسر قریش سلطان و محمد خان عمش

که حکومت آن ملک داشت آزردگی بهم رسید و نتوانست در آن دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت خانهٔ مبارک متوجه هندوستان
شد بسجود کعبهٔ مقصود فرق عزت برافراخت و مقارن آن حال یعقوب پسر یوسفخان والی کشمیر باستشفاع میرزا یوسفخان
بخشیده شد و بالتماس او پای افزار خاصه را حضرت فرموده بودند که دستاویز نجات خود ساخته روی امید بدرگاه والا نهند
و آن سرگشتهٔ وادی ضلالت پای افزار را بر سر بسته جبین عبودیت بسجود درگاه فلک اساس روشن کردانید و ولات جرایم
او بزلال مرحمت خاقان گردون بسطت شست و شو یافت و چون عزیمت سیر کابل پیش نهاد خاطر حق‌پسند مظاهر بوده از
بارهموله زنجان کوه کلماش را شیر فرستادند که بر دریای نیلاب پل بندد و بارهموله بمنزلهٔ دروازهٔ کشمیر است یکجانب کوه
سر بر فلک کشیده و طرف دیگر دریای بهت است و در میان راهیست بغایت تنگ که حکام کشمیر در انجا دربی نشانده اند
و همواره جمعی بمحافظت آن مقرر می باشند و از سوانح آمدن شاه عارف اردبیلی بتقبیل آستان سپهر خوجه را از خویشان
میتمر و حالی از حدت فهم و علو فطرت نبوده بریاضات شاقه روزگار بسر بردی و امور غریبه بسیار از و سر زدی جمعی از حسن
ظن حمل بر خوارق عادات مینمودند و برخی بتسخیر جن میدانستندش از ین انکار بلاهور آزرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود
علیخان حاکم آنجا مقدم میر را گرامی دانسته باعزاز و احترام پیش آمد و صبیهٔ خود را بمیر نسبت کرد و مدتی در کشمیر میبود تا آنکه
بعضی از معاندان حسد پیشه میر را باندیشهٔ حکومت متهم ساختند و بعلیخان رسانیدند که جمعی کشمیر بمیر گرویده اند و بنیت غدری در خاطر
آورده میر از ین شورش نتوانست در کشمیر بود و بصحرای آوارگی نهاده بتبت شتافت و علی رای حاکم آنجا همشیرهٔ خود را بمیر داد
و در هنگامی که ایلچیان پادشاهی بتبت میرفتند حکم شده بود که میر را بدرگاه آورند چون بنزدیک مراحم خاقان روشن ضمیر رسیدند بسال
و پیر شوریده وار گریان روی همت بتقبیل آستان نهاد و مشمول انواع عاطفت و دلجویی گردید از سوانح رحلت فرمودن عضدالدوله
امیر فتح الله شیرازی در کشمیر چون بیماری میر باشتداد انجامید و ایام ضعف بامتداد کشید ناگزیر در کشمیر گذاشتند و حکیم حسن را
بمداوا و معالجهٔ او گماشتند و او هر چند تدبیرات بکار برد سودمند نیفتاد و از آنکه مدت عمر بآخر رسیده بود دوا بر خلاف مدعا اثر داد
از قضا سرکه‌بین صفرا فزود ٭ روغن بادام خشکی مینمود ٭ تا آنکه بسرنوشت آسمانی مسافر ملک جاودانی شد و رحلت آن چراغ افروز
دودمان حکمت بر خاطر حقشناس شهنشاهی کان نخست گرانی کرده و بحکم اشرف بر فراز کوه سلیمان که سر منزلیست روح افزا مدفون
گشت از علمای متاخرین مثل میر فتح الله و ملا مرزاجان قدم بعالم وجود ننهاده و معهذا حدت فهم و قوت دراکه میر بمرتبهٔ اعلی
داشت در نواحی لوح لباس میر ابو القاسم نمکین از سواد آمده جبین اخلاص بزمین عبودیت سود و کالو خان افغان را همراه آورده

شیخ اسمعیل که مرشد الوس یوسف زئی بدرگاه آمده درخواست گناه آن طایفه نموده و درین راه حکیم ابوالفتح عرض
اسهال بربستر رنجوری افتاد و خاقان کثیر الاحسان دو سه دفعه بپرسش آن یکتای روزگار تشریف برده دلجوئی فرمودند چون
نواحی ککلی مخیم بارگاه اقبال گردید سلطان حسین زمیندار ککلی التماس ضیافت نموده حضرت خاقانی منزل او را بپایه آسمانی
بخشیدند و روز دیگر بجهت اشتداد ضعف حکیم مقام واقع شد و آن نبض شناس روزگار درآن منزل نقد حیات سپرد و دیگر
ماتم میر فتح الله هنوز تازه بود اما مصیبت حکیم ازآن احتراق تازه تر ساخت و بی تکلف این غم بران داغی میکند حکیم از
مصاحبان معنوی حضرت خاقان بوده بجوهر فهم و علو فطرت در مقام با حسن ابدال انجاک سپردند جهانی ازین غم
بسوگواری نشست و از انجا میرزا یوسفخان را بایالت کشمیر رخصت فرمودند و چون ساحل دریای سند مورد عساکر کیهان
شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمینبوس دریافت **توجه موکب اقبال بسیر کابل** چون ساحل دریای سند
مضرب خیام سپهر احتشام گردید اردو بزرگ را در اتک گذاشته رایات منصور بگلگشت بهشته بهار کابل برافراشته و در آن
شاهباز خان بسعادت رخصت یافت و سلطان حسین ککلی والی پتوهم در آن کار فرار نموده بمحال متعلقه خویش شتافت و خاقان گیتی ستان
ولایت ککلی را بجاگیر حسن بیگ شیخ عمری مرحمت فرموده بدان صوب فرستادند که سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار
او نهند و چون بگرامی معسکر اقبال گردید شاهبیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت کرم الله
گشنواز مالوه رسیده بدولت زمینبوس اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل میگذشت از سفید سنگ بر سبیل ایلغار متوجه شدند
و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشد و درراه حکیم همام از توران
آمده بسجود اخلاص بجای آورد و خاقان حقیقت شناس پرسش و نوازش بسیار فرمودند و بر زبان قضا ترجمان گذشت بیت که از یک
برادر رفته و آمده ۵ از حساب دو چشم یکتن کم ۵ و از شمار خرد هزاران بیش ۵ از جانب عبدالله خان احمد علی اتالیق
بانفاس آن دیار رخصت شده بود و چون بسرحد کابل رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمده و میران صدر جهان با احمد
علی اتالیق متعاقب می آیند و چون دار السلطنت کابل بفر مقدم خاقان سکندر حشم رونق آسمانی یافت و میران صدر جهان
نیز بشرف بساط بوس فرق عزت برافراخت و حضرت خاقانی به ارک کابل تشریف برده منازل و باغچه های بالای ارک را
تماشا فرمودند و شاهزاده مراد با اردو از عقب آمده ملازمت نمود و در حلقه سیاه سنگ که دولتخانه برافراشته بودند
نزول سعادت اتفاق افتاد و در آن جشن عالی ترتیب فرموده احمد علی اتالیق ایلچی عبدالله خان اوزبک را بکورنش

داوند و او مرسلهٔ خان را با شرایف اجناس از نظر اقدس گذرانید و بانواع مراحم خسروانه سرفرازی یافت و در همه تکیه
عشرت آباد کابل بوجود فایض الجود محسود بلاد روی زمین بوده همواره گلگشت باغات و سیر منازل دلکشا تشریف برده
فقرا و مساکین و سایر متوطنین آن دیار را بر شحات سحاب مکرمت سیراب امید میکردانیدند روزی تماشای اناق میرزا کامران
نیز تشریف برده دامن دامن زر و سیم قسمت فرمودند و بعبور آن انهار راین رحمت شد و میرزا سنجر و میرزا باشی و میرزا شادمان
روی امید بآستان ملایک مطاف نهاده سعادت زمین بوس دریافتند و روز دیگر از منزل سیاه سنگ کوچ فرموده بخانهای خواجه
حسن نقشبندی که بهترین منازل کابلست نزول سعادت اتفاق افتاد و از انجا بگذرگاه فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا هندال و میرزا
حکیم آسوده اند تشریف برده آمرزش خواستند و بقاسم خان حکم شد که دران گذرگاه باغی که در خور مزار سلاطین باشد اساس نهند و
مقارن انحال هودج عزت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان پادشاه اول شاهزاده والا اقبال آگاه
شاهزاده مراد و بعد ازان شاهزاده ولیعهد مسند آرای هفت اقلیم سلطان سلیم و از پی ایشان خود باستقبال شتافته شاهد
دولت و بزرگی را بحسن ادب و فروتنی زیب و زینت بخشیدند و درین ایام فرخنده میمون که روز بازار نشاط و کامروایی بود
حق جل و علی شاهزاده ولیعهد را از صبیهٔ خواجه حسن عم زین خان فرزندی خجسته اختر کرامت فرمود و هنگام نشاط رونق دیگر یافت
وان نونهال گلشن خلافت را سلطان پرویز نامور گردانیدند امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بمنتهای عمر طبیعی و دولت جاوید
برساد و باباطالب و مهتر بابری که نزد علی رای حاکم تبت شتافته بودند ایلچی او را با عرضه داشت و پیشکش همراه آورده دولت آستان
بوس سرافرازی یافتند **ارتفاع رایات اقبال بصوب هندوستان** چون خاطر قدسی مظاهر خاقانی آسوده از خصال گلگشت
کابل وا پرداخت و تمام باغات و عمارات را که در صغر سن در خاطر داشتند سیر مستوفی فرمودند و متوطنان آن دیار را از رشحات
سحاب مکرمت سیراب کردانیدند مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت کابل خلعت امتیاز پوشید در آن روز
شخصی بفریاد آمد که یکی از اهل اردو بتعدی و ستم صبیهٔ مرا بی آبرو ساخته و شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم باعث این
جرات و بی باکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید و شریف را شلاق و گلی زده محبوس فرمودند از لاهور خبر
گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر حقیقت آگاه از گذشتن آن شایستهٔ خدمت سخت گرانی کشید و تاسف بسیار ظاهر
ساختند و بی تکلف حالی بود مقارن انحال خبر فوت راجه بهگونت داس نیز رسید خلف او کنور مانسنگه را بخطاب راجگی
و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانخانان که بحکم اشرف واقعات بابری را بی تکلف و مشاطگی

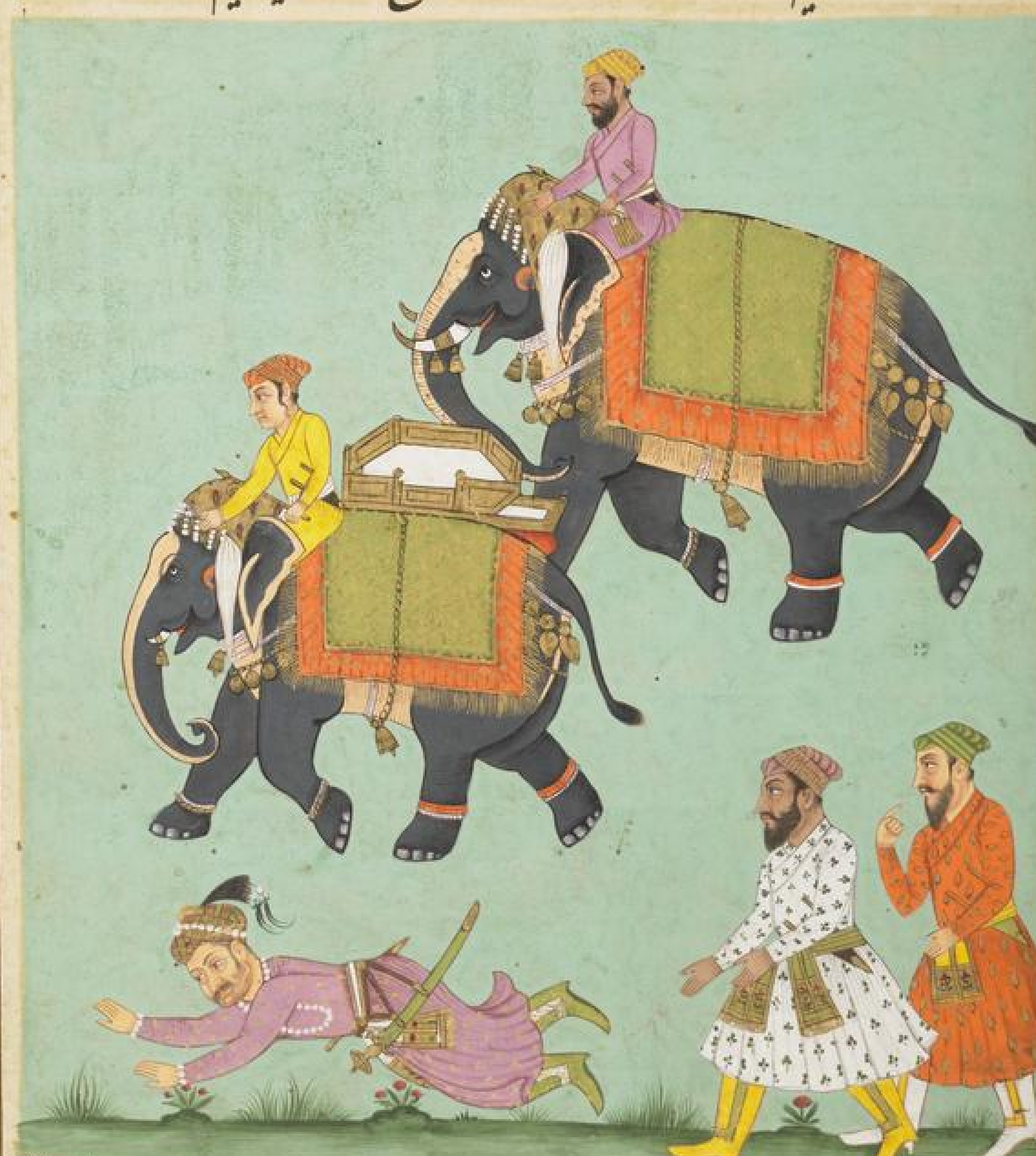
لفظ از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید چون موکب
جهانگشا بموضع گنبد نزول اقبال فرموده در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگنده نخجیر بسیار گرد آوردند
و شهریار شیر شکار بدرون قمرغه در آمده صحرا صحرا از مرغ کوهی و آهوی سفید بتیر و بندوق انداخته و در خلال
حال خواجه شمس الدین محمد خان بمنصب دیوانی عز اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان بکاول که از معتمدان خدمتگذار
بود جان بجان آفرین سپرد از سوانح آمدن عرایض محمد زمان از بدخشان و تفصیل این اجمال آنکه چون عبد الله خان بر ملک
بدخشان استیلا یافت محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ اسیر سرپنجه تقدیر گردید از قید حیات نجات یافت و در افواه
از ابطال حال در افگنده خود را محمد زمان موسوم ساخته چنان وا نموده که در هنگامی که عبد الله خان بقتل من رخصت داد
خواجه کلان خواجه بطفیل نسبت این دودمان والا بر حال من بخشوده خود را سالی دیگری بر جای من کشت و بدخشیان
که هلاک چنین روزی بودند از صمیم قلب تصدیق فرموده او را بسلطنت برگرفتند و بسیاری از اوباش بر گرد او فراهم
آمدند و در کوهستان بدخشان غبار شورش بر انگیخته کولاب را بتصرف آورد و سلطان محمود قوچی ازین آشفته بمدافعه او
شتافت و زخمی راه فرار پیش گرفت و اسد دادی و بوزم بقتل رسیدند و ازین جنگ کار او رونق دیگر یافت
و در دو چشم و دل ها بهم رسانید و عرضه داشت بپایه سریر سلیمانی فرستاده سرهای اوزبکان را بدرگاه او فرستاد و نوشته بوده
که چون بطفیل خواجه کلان خواجه از سم جان رهایی یافتم و بهندوستان آمدم و در لباس اهل تجرد بسجود قدسی آستان
ناصیه سعادت بر افروختم و از آنکه بخواجه کلان خواجه عهد کرده بودم که تا او در قید حیات باشد راز خود را آشکار نسازم
بعرض حال جرات ننمودم و بزیارت خانه مبارک رفته از آن راه ببدخشان آمدم و اکنون بمیامن اقبال جهانگیر همت
بتسخیر ممالک موروثی بسته بر اوزبکان استیلا یافته ام و چون از منتسبان آن آستانم امید که بتوجهات ظاهری و باطنی
قوی پشت کردم تا آنکه بطلان دعوی محتاج بشاهد و برهان نبود خاقان وافر الاحسان آمده ها را استمال و امیدوار ساخته
مبلغی از نقد و جنس مرحمت فرمودند و فرمان نوشتند که چون با عبد الله خان فرمانروای توران عهد و پیمان استحکام یافته
کومک فرستاده نشد زینهار ترک آن اراده نموده متوجه درگاه شود که در خور شایستگی و استحقاق بحال او پرداخته خواهد شد
درین راه قاضی علی را که مدتها محبوس بوده حکم نجات شد اگرچه خالی از راستی و رشدی نبود اما از درشتی گوهری
و شرارت همواره با راجه تودرمل بحث شده خود را در شکنجه و محنت داشتی و آخر کار از کمال استقلال و بلندی اقبال

راجه محبوس شد و تا راجه در قید حیات بود خلاصی او امکان نداشت و مراعات خاطر او بسیار منظور بود چون راجه از عمر برآمد
حکم بر خلاص او شد و آخر بیت بد نفسی و اظهار کفایت بی موقع نقد حیات باخت م هم در سران روی که در سر دارای
و از وقایع بلند مرتبه یا خصن خانخانان بعالی منصب وکالت چون راجه رخت حیات بربست خاقان روشن ضمیر خانخانان را که
از صغر سن در سایه عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود و بنقوش سعادتمندی و کارآگهی از ناصیه احوالش پیدا بود تو می افکند
بامنصب عالی اختصاص بخشیدند و خان اعظم بایالت گجرات فرق عزت برافراخت و شهاب الدین احمد خان از تغیر او
بحکومت مالوه سرافراز شد چون مقام دکه مورد عساکر منصور گردید آنحضرت بشکار خوش وقت بودند قضارا کفتاری نمودار شد
وبقصد او توسن جهان نورد برانگیخت و از بسکه زمین سنگلاخ و پر نشیب و فراز بود اسب سکندری خورده بسر درآمد و آن سایه رحمت ایزد



سبحانه از پشت زین بر روی زمین افتاد و رخساره مبارکش خراشیده و مجروح شده از جا رفته بر دلهای مخلصان فدایی زخمهای کاری رسید
و بحکم اشرف حکیم علی متصدی علاج شد و در اندک فرصتی آن ریشها التیام پذیرفت و جان تازه در قالب روزگار آمد ملک الشعرا شیخ ابوالفیض
فیضی تخلص این چند بیت در سانحه گفت ـ دوش از آسمان ضمیر مرا ٭ گره غصه بر جبین افتاد ٭ حالی رفت کز تصور آن ٭
لرزه در چرخ هفتمین افتاد ٭ حاکم اندر رهی بمکر از رخش ٭ شاه جلال الدین افتاد ٭ بیخود افتادم از افتادن او ٭ در جهان عقل غمگین افتاد ٭
آسمان بانگ زد که غصه مخور ٭ نور خورشید بر زمین افتاد ٭ چه زبان نور راز افتادن ٭ نور را جوهر چنین افتاد ٭ کفت حسن نکته گفت

که دولت نکته آفرین افتاد ؛ عالم افروز با آن جهره ؛ که بجور همنشین افتاد ؛ مدت شش روز صاحب فراش بودند و در نهم بدیوان
برآمده کورنش دادند و غره بوم مبارکباد از شش جهت برخاست و عالمی از تصدقات آنحضرت کام برگرفتند و درین روز قاسم خان حاکم
کابل رخصت یافت مقارن آن حال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ عظیم و چون از دریای سند عبور موکب اقبال اتفاق افتاد
و حسن بیگ شیخ عمری از بنگش آمده سعادت کورنش دریافت و پیشکش که از میندار بنگش گرفته بود بنظر اشرف درآورد و در حوالی سرای
زین الدین علی دو روز بنشاط شکار خوش وقت گردیدند و از مقام باباحسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شد و در حوالی
خبر فوت راجه کوپال جادون که بخدمت صوبه اجمیر متعین بود رسید و فتح خان مسند عالی دولت داوده نقد حیات سپرد او از طفلی فیلبانان بود
در صغر سن بسعادت خدمت خاقان والاحشمت سرفرازی یافت و چون آثار نیکذاتی و راستی از ناصیه احوالش ظاهر بود از صدق اخلاص
و دوام خدمت بمرتبه امارت و خطاب مسند عالی فرق عزت برافراخت و از جوهر شناسی خاقان روشن ضمیر مصدر خدمات شایسته گردید
و چون جلو در نهاس مخیم بارگاه جلال شد بشکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح دلخراش که درین ایام روی داد افتادن آن سالک از



و از فیل روزی نوبت سواری فیل اول رانی بود در جوش و خروش مستی اراده سواری فرمودند و بر پشت ماده فیل برآمده نشستند

بر کردن او شنیدند هنوز پای مبارک در کلاوه مضبوط نشده بود که آن فیل بقصد باده دوید و شهسوار عرصهٔ همت بر
روی زمین افتاد و زمانی دراز از هوش رفت و جراحات ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیدهٔ دین و دولت است
آسیبی از فیل نرسید و بعد از مدت بخود آمدند و غریب آشوبی در مردم افتاد اگرچه در پای تخت شورش کمتر بود لیکن
در ممالک دور دست اخبار موحش متواتر یافت و بر یکجا بال نشسته بمنزل تشریف بردند و بصلاح صوابدید حکمای درست
کشودند و از برآوردن خون نهانی فاسد آثار صحت از وجنات احوال فرخنده مآل ظاهر شد معهذا موج خیز فتنه بیدادگر درآمد
و رعایا دست از ادای خراج باز داشتند و اهل تمرد دست بتاراج قصبات و قریات برافراختند و چون بدن صحت کامل
نصیب شد آن شورش فرو نشست و خاک در کاسهٔ واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای چناب عبور کردند
بنساپ الفاق افتاد و فیل سواره باردو تشریف بردند و امرائی که در لاهور بودند بسعادت استقبال شتافته نثارها آوردند فتحخان
و ماده هو سنگ را اندازش دولت زمین بوسی دریافتند

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل پرتو تزئین افکند و سال
سی و پنجم از جلوس اشرف بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و چون ساعت درآمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دار السلطنه لاهور
جشن نوروزی آراستگی یافت و دوم فروردین ماه الهی که ساعت مسعود دار الخلافه بفر و شکوه مقدم گرامی رونق آسمانی
گرفت و دولتخانه را آیین بندی فرمودند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم نثار و پیشکش
پرداختند و میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت سجود ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت و درین تاریخ خبر رسید که عبد المؤمن خان
خلف عبد الله خان فرمانروای توران بقصد محمد زمان متوجه بدخشان شد و عباس سلطان و دوستم بی جمعی الطریق منقلا از آب
آمویه گذرانیده پیشتر فرستاد و محمد زمان که خود را بفرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده و بسیاری از بدخشیان گرد او فراهم
آمده بودند پای همت مستحکم داشته با فوج منقلا جنگ صعب نموده و آنها را درهم شکسته خود بعبد المؤمن خان رسانید و نبرد کرده
که دستگیر سازد بهزار تردد دست و پا زدن خود را بدر انداخت و درین تاریخ عرضه داشت راجه مانسنگه بدرگاه رسید و مجرای
خدمات او شده و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بحکومت بهار رسید بلندی یافت تخت همت بضبط زمینداران سرکش و نظام

سرحد مصروف داشته از راجه سنگرام و پورنمل گیدوریه و امثال ایشان پیشکشهای لایق از زر و نقره و فیلان نامی گرفت
و دختران ایشان را بفرزندان و برادران خود نسبت کرده خاطر وا پرداخت مقارن آن حال سلطانقلی قلماق و تحکینه بهادر از
باغیان بنگاله که در باب زمینداران سر می شوند از کمین برآمده تاجپور و پرنیه را تاختند و از انجا بدربهنکه روی ادبار نهادند
و فرج پسر کلان جلال که جاگیردار دربهنکه بود تاب مقاومت نیاورده به پتنه آمد و جگت سنگه خلف راجه مانسنگه جمعیت
نیک فراهم آورده بمدافعه غنیم شتافت و پیش از تلاقی فریقین مخاذیل از ایتای همت از جا برفت و سراسیمه روی بوادی فرار
نهادند و جگت سنگه تکامیشی نموده غنیمت فراوان بتصرف آورده و راجه مانسنگه خلاصه غنایم را با پنجاه و چهار زنجیر فیل که
از زمینداران گرفته بود روانه درگاه سپهر اشتباه نموده مورد نوازش و تحسین گردید درینولا بعرض مقدس رسید که میندل
زمیندار لکلی از بدذاتی و شوره پشتی جمعی از ابطال رجال فراهم آورده خود را بسلطان نصیر مخاطب ساخته لکلی را از مردم
حسن شیخ عمر بزور گرفته لاجرم حسن بیگ را با بسیاری از ایماقات بدخشان بتنبیه و تادیب او رخصت فرمودند
و در ولیتجو اماکن کم و کیر اشتافته تلاش بسیار بر ساز زدند و در وقتی سایه رحمت الهی از فراز فیل بر زمین افتاد و انکه برادران
طبقه راجپوت بسعادت خدمت حضور سرفرازی داشتند جمعی از اوباشان واقعه طلب قصبه بیرات را که کان مس در انجاست
غارت کرده بودند و گروهی بواریی تاختند و دنباله خویش ناظر دولت در حوالی میرتهه بتاراج پرداختند و در صوبه میوات جابجا غبار فتنه
و آشوب مرتفع شد چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم بضبط آن حدود رخصت یافت و در اندک فرصت
بسیاری از اشرار و اخیار بسزای کردار ناهنجار خود رسیدند و بیمن معدلت خاقان والا حشمت غبار فتنه و آشوب فرو نشست
و از سوانح تربیت فرمودن غزنین خان جالوری در ان زمان که خانخانان از حدود جالور میگذشت او را توفیق همراهی نشد و از
کم خردی خود را به تیه ضلالت و جهالت قرار داد تا انکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاد چون دانست که تنبیه او پیش نمیرود
و بجز خانه خرابی نتیجه بران مترتب نمیشود از روی عجز و خجالت بتقبیل آستان نهاد و مدتی بخدمت حضور سعادت اندوخت درینولا
خاقان مهر افزا احسان نظر مرحمت بر حال او افکنده جالور را که وطن مألوف او بود بتیول او مقرر فرمود چون آثار رشد و نجابت
از ناصیه احوال او لمعه ظهور داشت بانواع نوازش و اقسام تربیت مخصوص گردید و از وقایع این ایام ارتفاع پایه زینخان کوکلتاش
با تالیقی شاهزاده سلطان پرویز چون والده شاهزاده بان رکن السلطنت خویشی قریب داشت حضرت خاقانی این منصب مناسب
او را به اتالیقی قرة العین خلافت بسربلندی بخشیدند و شاهزاده را بمنزل او فرستادند که در دامن عزت والده زینخان که انکه

انحضرت تیمنا و تبرکا تربیت یابد و از سوانح غرق شدن ایلچی عبدالمومن خان پسر عبدالله خان فرمانروای توران بدریای
بهت چون ایماقات بدخشان از تظلم و بیداد او ستوه آمده با خانه کوچ روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند جوان
آشفته سر گستاخانه مکتوبی نوشته ارسال داشت که آنها را بازگردانند و دیگر مقدمات لاطایل که نوشتن آن طول دارد قصد او در زمانی
که فرستاده از آب بهت عبور نموده کشتی او بموج خیز فنا رفت و زیر آب نهان چنان افتاد که مگر باشارت آنحضرت شده باشد و در بیت
که سزاوار آن بود و بعد رسیدن ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان و لوهر چک و حسین لون که اراده فتنه و فساد که جلیت
کشمیریان آن مجبور است از درگاه والا گریخته بکوهستان کشمیر پناه بردند و بیمن اقبال بی زوال شان از آنکه قدم ضلالت از کمین
بیرون نهند دستگیر شده بپاسا رسیدند و درین تاریخ قاضی علی منصب ناظری سوبات خلعت امتیاز پوشید اگرچه صاحب دیوانی خان سامان
بوده خواجه غیاث الدین بیگ دیوان سوبات لیکن از کثرت اشتغال و توسعه دولت اعزا نیز درین امر خطیر دخل داده‌اند و از قاضی
زادهای سرهند است خالی از فضیلت نبود و از نویسندگی کار دیوانی نصیبه وافی داشت سخت زبان آمده و قوی نفس بود در
مبادی حال بکمخندی بخشی شد و مدتی با راجه برسر دیوان می نشست و آخر با راجه در افتاد و از این صرفه کوچ عسر کشت و تا راجه
در قید حیات بود از حیز بنا و مدعا چون راجه را از کار رسید کوکب طالعش از هبوط سر کرده بخدمت ناظری سوبات سربلندی یافت
و از سوانح رفتن راجه بصوب اودیسه چون راجه مانسنگه از ضبط بهار و انتظام آن کار خاطر واپرداخت تسخیر اودیسه که از اقصای بلاد
بنگاله واقعست پیش نهاد همت ساخته از راه بردوان عازم آنه شد بهادر خان و فرخ بابوی منگلی و رای تپسی داس با توپخانه پیوستند و از آنکه
موسم باران طغیان آبها و جریان سیلابها نمایان آمد در جهان آباد توقف کرد و دید که بعد از برشکال سعید خان حاکم بنگاله مخصوص و مصحوبان
برادر او با کوبکیان و زمینداران آنجا همراه گرفته روی بمقصد آورد قتلوی افغان که اودیسه را تصرف داشت به بیست و پنج
کروهی معسکر اقبال آمده رزم طلب گشت و بهادر کوره را بجانب رای پور فرستاد و راجه جگت سنگه پسر کلان خود را بمدافعه او تعین فرمود
اگرچه از بیخبری و بی تورکی لشکر حشم زخمی بفوج جگت سنگه رسید اما بسیاری از اعیان لشکر مخالف مثل عمر خان و میر دو
پسران همایون قلی برخاک هلاک افتادند و مهندراجه چسپین عزیمت غبار آلود تفرقه نشاخت و بتسخیر آتش پدید بهی مردم فطرت عار
پرداخت و بیمن توفیق بمیامن اقبال بی زوال قتلو بمرض طبعی درگذشت و شورش غریب در افغانان افتاد خواجه عیسی و دیگر سران
افغانان نصیر خان پسر قتلو را بحکومت برداشته حرف صلح درمیان آوردند و قرار یافت که خطبه و سکه را بنام حضرت خاقانی
آراستگی بخشند و جگناته با توابع داخل ممالک محروسه کرد و لوازم خدمت و دولتخواهی بجای آورده با همراهان پیشکش لایق بدرگاه

موسم

میفرستاده باشند و ابن شیخ و طاهر خطیب پسر فرید و خواجه علیبی پسر قتلو را از راجه آورده صد و پنجاه فیل و دیگر نفایس امتعه هم
پیشکش سپرد که روانه درگاه سازد و درین تاریخ مرزا ابو سعیدخان رخصت کشمیر یافت و زینخان بضبط راجهای کوهستان مبارک
که در شمال رویه پنجاب واقعست تعین شد و رای اسنکه را بجاگیر که وطن مالوف اوست دستوری دادند و در روز وزن
که جشن پادشاهانه ترتیب یافته بود میر صدر جهان مفتی که از اجله سادات هندست و میر عبدالحی میر عدل که از جانب پدر سادات است
و از طرف والده بسلسله علیه خواجه منسوبست بی تکلف مبالغه پیاله خوردند درانوقت این بیت بزبان الهام بیان گذشت بیت
در دور پادشاه خطابخش جرم پوش ؛ حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش ؛ از سوانح کشته شدن عارف پسر تیغخانست او سخت
بدخو و ظالم طبیعت بود و کنیزان خود را بیعت تمام نگاه میداشت و باندک توهمی از اسباب میرسانید و چندی از کنیزان بقتل او
همداستان شده در وقتی که مست افتاده بود بزخم کارد و خنجر کارش ساختند و کوتوال آنها را بقصاص رسانیدند و از
قضایا یکی درین ایام روی داد آنکه شهریار معدلت شعار برحال یعقوب پسر یوسفخان والی کشمیر نظر مرحمت انداخته او را با
مصحوب حسن بیک کرده نزد راجه مانسنگه به بنگاله فرستاد که درخور شایستگی او منصب و جاگیر مقرر دارد چون بقصبه پاربور
رسیدند شب در اثنای راه غوغا شد که دزدان اسباب و پیتال دست تاراج دراز ساخته اند در سو یعقوب که قدری تمکن داشت
برکاب رفت و ایبا با حسن بیک بشرط نمک حلالی بجا آورده همعنان بود و آن آشفته سر نخست مشعلچی را بشمشیر زد و بعد از ان بحسن بیک
زخم انداخت و ملازمان حسن بیک بشرط نمک حلالی بجا آورده ایبا را در تیغ گرفتند و جمعی که بمحافظت یعقوب مقرر نموده بود او را
مقید ساختند اگرچه از ان زخم حسن بر زمین افتاد اما جان بسلامت برد و یعقوب را مسلسل محبوس براجه رسانید و از بدایع وقایع که درین سال
سمت ظهور یافت آنکه در موضع تکسر مقدمی بود راوت بیکا نام یکی از دشمنان او زخمی بر پشت و زخم دیگر بر بناگوش او زد بهمان
دو زخم جان داد و بعد از چندی اهل و عیال او را پسری شد که بر پشت و بناگوش نشان زخم داشت و بسهرت جاکین ذکر راوت بیکا را بر
ترکیب عنصری قدم بعالم وجود نهاده و ان پسر خود میگوید که من فلانیم و نشانها میدهد چون واقعه بمسامع علیه رسید بحکم اشرف در پایه
سریر خلافت حاضر آوردند و بعد التحقیق ظاهر شد که محض افترا و دروغست اما خالی از استبعاد نبود و درانوقت حضرت خاقانی فرمودند
که در زمانی که در باطن مادر بودم روزی میانیم مکانی خالی چند سوزن در پای خود نقش میفرمودند حضرت جنت آشیانی بر رسیده باشند
که باعث این ایشان بعرض رسانیده اند که آرزوی خاطر آنست که چون فرزندی قدم بعالم وجود نهد این خال در پای او ظاهر شود
بعد از تولد که خطر فرمودند بحسب تقدیر نقش ان ارزوشان بر صفحه وجود جلوه گر بود و جمعی از مقربان بساط عزت که سعادت

حضور سرافرازی داشتند بیان مبارک خود را نمودند که هنوز بیان آن حالها برجاست و درین سال فرخنده زنجان کوکلاش
بضبط راجهای کوهستان بنگاله بنجاب دستوری یافت و آن شایسته خدمت بمقصد پیوسته جمیع راجها و رایان را بسیمات و
استعانت وجه تهدید و ضرب شمشیر همه را مطیع و منقاد ساخته همراه بدرگاه آورد و اسامی ایشان برین تفصیلست راجه بخید زمیندار
نگرکوت که یکی از معابد بزرگ کفارست و هر سال جمعی انبوه از اطراف و اکناف هندوستان روی نیاز بدان مطاف می نهند و شهرت
کافر شده که سر بریده و زبان بریده درست میشود و نابینا چشم ما بدو دیگر بیرام راجه کوه جمو و راجه باسو راجه سیبور زمیندار مئو و
که الحال همین تربیت و نوازش حضرت شاهنشاهی بو الامر به امارت مرتقی گشته و راجه بتروجه جسوال و راجه بیکا کاهلوری و
راجه جگدیش چند کولیاری و راجه سنسار چند ذوال و رای تیج تاب و رای اهیمود و رای اهلید و رای دولت و رای کشن و رای ازین
و رای آدیه اگرچه سوار اینها بهشت هزار میکشند اما پیاده از یک لک کم نیست و نام بردها پانزده فیل و صد و پانزده اسب و دو
و پنج جانور شکاری از باز و جره و شاهین و دیگر اجناس که در آن کوهستانها بهم میرسد از قطاس و مشک و غیره که برسم پیشکش آورده
بودند سعادت آستانبوس دریافتند و التماس ایشان مشمول عواطف خسروانه گردید و از سوانح اقبال آمدن ایلچی عبد الله خان
اوزبک فرمانروای توران بدرگاه خاقان ممالکستان چون پیش ازین عبد المؤمن سلطان از آشوب جوانی و بی باکی طبیعت
گستاخانه مکتوبی نوشته بود چنانچه گذارش یافت درین ولا آن برگزیده درگاه ایزدی از پایه شناسی و توره دانی معذرت
نامه مصحوب مولانا حسین صدر بعتبه قدسی آستان ارسال داشته اظهار ناراضی و شکایت از فرزند خود نموده بعز قبول مقرون گردید
و درین ولا خبر فوت شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید که در حین اجل طبیعی درگذشت و بر خاطر قدسی مظاهر گران
آمد او از اعاظم امرا بود و فنون سپهداری و حکومت نیک میدانست و بغایت کدخدا امرد و آشنا پرور بود و پهلوی چرب داشت و در
هندوستان آثار خیر ازو بسیار مانده حق جل و علی بیامرزد و مقارن اینحال شهباز خان بی تحصیل حکم از سواد آمده مورد
عتاب و خطاب گردید و از هر گونه سخن جوابهای نادر برابر بزندان محبوس گشت و از منتظم وقایع فرستادن خانخانان
سپهسالار بتسخیر قندهار و چون بعرض مقدس رسید که میرزا مظفر حسین و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزا فرمانروای
ایران از راه مخالفت برگشته اند و با یکدیگر در افتاده بانهدام اساس دولت خود سعی دارند و اوزبکان در کمین فتنه و آشوب
چشم براه فرصت نشسته اند و ممکن که در نزدیکی مرزبانان آن ملک باشند لاجرم رای آفتاب نمای که عکس پذیر ملهمات غیبیست چنان
تقاضا فرمود که یکی از سپهسالاران با فوجی شایسته متوجه آنحدود شود اگر میرزایان قندهار را با اولیای دولت واگذارند

بعواطف خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورد والا کلید تیغ همت مفتوح ساز د و اسامی جمعی از اعیان که
همراهی خانخانان سپهسالار مقرر شدند برین تفصیل است شاه بیگ خان سید بهاء الدین بختیار بیگ ترکمان آق ابراهیم
دلپت پسر رای رایسنگه جانش بهادر بلبهدر راتهور قرابیگ ترکمان میرزا فریدون برلاس میر معصوم بهکری
سید درویش قاسم کوکه خواجه حسام الدین خان کی کلیان نور محمد خواجه خضری عبد الغنی والغ بیگ سال النکی خاکی بیگ
سید میر ابیک سالار قلی میرزا محمد سید سید علی ابراهیم بیگ مرشد قلی جولک تمر عرب محمد زمان باقی جار اللهی
عبد اللطیف بهادر بیگ غیث علی کابلی الله بردی الیاس توبچی محمد علی تنکری بردی فرخ بیگ قلی محمد و دیگر بهادران رزم
دوست خواجه مقیم بخدمت بخشی سرافرازی یافت و حکم شد که چون سپه سالار ببلوچستان رسد اگر کلانتران آن سر زمین
لوازم اطاعت و خدمت بجای آورند همراه کرده والا انتزاع آن بتیده دهد و از راه سخندانی نزد حاکم تته کس فرستاده او را
نیز طلب نماید اگر خود همراه شود با فوجی بکومک مقرر دارد موجب نجات او خواهد بود و اگر بعذرهای نامستحسن دفع الوقت کند
در ضمن مراجعت بتنبیه و تادیب او همت گمارد شهریار بنده نواز در اول منزل ابیره خانخانان تشریف برده بدر نصایح گوش
هوش او را گرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را بانواع نوازش از همگنان بر افراخت و در خلال این حال اسمعیل قلیخان
از گجرات آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی کرد

از مبدء جلوس اشرف

روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه هجری جهان صورت و معنی به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند
و سال سی و ششم از مبدء جلوس اقدس بمبارکی و میمنت آغاز شد و به آیین اکبری دولتخانه خاص آمین بستند تا روز شرف
هر روز یکی از امرای عظام مراسم ضیافت و لوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت و بعد از فراغ جشن نوروزی بباغ میرزا
کامران تشریف برده سیر مستوفی فرمودند درین ایام پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات
نظر همایون در آمد و نیاز او بپایه قبول یافت و فرزندان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری و نقاره پایه عزت بر افراختند و در روز
شرف ایلچیان حاکم تته با عرضداشت و پیشکش دولت بار یافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف تقصیر نموده بود بعذر
قبول مقرون گشت و از سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ملک دکن و استیلای او بر ولایت

احمدنگر و رسیدن بحکومت موروثی بنیروی اقبال خاقان ستوده خصال چون نقش بند قضا جلوه مرادی نمایانی
مخصوص وانسبت اسعی بی هنگام نتیجه نمی بخشد از آن باز دست و پا زدن سود ندارد و لاجرم برهان الملک بی حصول
مقصود مراجعت نمود و تا حال در ولایت مالوه مشغول خود روزگار بسر میبرد درینولا باز براجه علیخان حاکم خاندیس فرمان شد
که بمعاونت او کمر بسته لوازم مهربانی و همراهی بجای آورد و او نیز باعتضاد اقبال روزافزون قدم همت پیش نهاد و بعادلخان
حاکم بیجاپور قرار داد که چون او با برهان الملک بولایت احمدنگر در آید عادلخان فوجی از آن طرف فرستند چون
برهان الملک براجه علیخان پیوست لوازم مردمی و مروت بجا آورده تا سرحد خود همراهی نمود و از مواد فتنه و فساد او کار
برهان الملک رونق دیگر یافت و جمالخان پیش از آنکه لشکرها بآن مملکت در آید اسمعیل پسر او را بحکومت برداشته بجنگ
لشکر بیجاپور شتافته انهزام شکست داد و چون برهان الملک بولایت برار رسید امجد الملک و عظمة الملک و شجاعتخان
و صدرجهان اکثری از امرای برار آمده او را دیدند و بی جنگ و پرخاش بر آن مملکت استیلا یافت و جمالخان بعد از شکست بیجاپور
در کمال نخوت و غرور کوچ بر کوچ بجانب برهان الملک آمد و از کوتل فردا پور گذشته جنگ انداخت راجه علیخان برهان الملک را در
با امرای برار و در تردد اشت خود بمدافعه غنیم قدم همت پیش نهاد و از جانبین رزم مهابی نمایان بظهور پیوست قضا را
اشتداد جنگ بندوق بجمالخان رسید و خرمن حیات او باتش فنا سوخت و دکنیان از ظهور این سانحه عجیب اسیمه
راه گریز پیش گرفتند و زمانی نگذشته بود که اسمعیل را دستگیر ساخته آوردند و بشارت فتح بلند آوازه شد و چون کار
دیگر در پیش نبود راجه علیخان جمعی از مردم خود را با برهان الملک همراه کرفته نموده از انجا برگردید و او همعنان فتح و فیروزی
باحمدنگر در آمد و ابواب نشاط و کامرانی بر روی کار خود کشود و از وقایع این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمانروای
ایران بدرگاه خاقان سپهر آستان با نفایس امتعه و اسپان عراقی برسم ارمغان چون نوبت سلطنت بشاه عباس رسید
و یادگار سلطان شاملو را که از ریش سفیدان و قدیمیان آن دودمان والا بود برسم رسالت بدرگاه سلاطین پناه فرستاده
سلسله جنبان اخلاص و دوستی موروثی شد مقارن انحال مظفر حسین میرزا قندهاری عرضه داشتی مصحوب مهتر ابراهیم بدرگاه
سلیمان جاه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نموده خاقان موفور الاحسان فرستاده را بانواع نوازش مطمئن خاطر
ساخته فرمان استمالت میرزا ارسال فرمود **فیروزی یافتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و شکست سلطان
مظفر گجراتی و بانجام** چون خان اعظم با ایالت ولایت گجرات فرق عزت برافراخت جام که عمده زمینداران ان دیار است

دولت دکهن

پیوسته در کمین فتنه و خیزش انتظار فرصت داشت درینوقت باز سلطان مظفر را از کنج خمول و گمنامی برآورده در
فراهم آوردن جمعی از اوباشان واقعه طلب و تیمار احوال او همت بست و دولتخواهان بسرامن غوری حاکم ملک سورت
و راجه لنگار زمیندار کچهه نیز با او موافقت نمودند و خان اعظم دست امید بحبل المتین اقبال روزافزون زده باطفای نایرهٔ
این فتنه و استیصال اهل زوال نطاق همت بست و با آنکه برادران قلیچ خان که در بندر سورت جاگیر داشتند و فرزندان
اسمعیل قلیخان که از اعاظم تیولداران آن صوبه بودند همراهی نکردند و بمدافعه غنیم متوجه شدند و چون بسرم کالو رسیدند قلیچ خان
بسرامن خان منگو و حیدر حسین زمیندار ملو و کرن بارال زمیندار اموی خان اعظم را آمده دیدند و ارکان سلطنت
نورنگخان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی برسم منقلا فرستاد و این فوج در موربی بیست و پنج کروهی عنان بود
بازگشتیم حرف صلح در میان آوردند و همعی بسبب نخوت و استکبار ارباب خلاف شد و قرار جنگ داده روی ادبار
بعرصه کارزار نهادند و خان اعظم ازین بیرنائی بسیند برآشفت و با آنکه بیش از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از
سی هزار سوار تجاوز بودند کثرت غنیم نظر همت در نیاورده بترتیب افواج برداخت در قول خرم پسر خود را با دو هزار سوار
در برانغار نورنگخان را با هزار و پانصد سوار و در جوانغار خواجه رفیع را با هزار و هشتصد سوار و در هراول سید قاسم بارهه را
با هزار و چار صد سوار مقرر فرمود و در التمش انور پسر خود را با هشتصد سوار و خود با جمعی از جوانان جیده قریب چهار صد سوار
طرح شده و کوچرخان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار و خرم بردی را باصد سوار طرح جوانغار قرار داد و سلطان مظفر نیز بتقسیم عساکر
ادبار مآثر خود فرموده با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاده درینوقت باران عظیم فرو
ریخت و دو شبانه روز متصل می بارید غنیم در فضای مرتفع منزل داشت و معسکر اقبال در زمین نشیب بود و از شدت باران
رسد غله باردوی کیهان پوی کمتر میرسید سپاهی از عسرت آذوقه و افراط باران بتنگ آمدند خان اعظم صلاح در جنگ
صف ندیده بجانب نوانگر که موطن جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه بهم رسد و هم تفرقه در هنگامه مخالفان افتد
در چار کروهی موضعی بود معمور در انجا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات و غیره بدست سپاهی افتاد و غنیم را
پای استقامت از جا رفت و بسیاری بر سر خانه کوچ رفتند مظفر در میان و لشکر رود خانه بود فرود آمد روز دیگر از جانبین
صفها آراسته روی بعرصه وغا نهادند بهادران جوانغار از هراول گذشته بمخالفان درآویختند محمد حسین شیخ و خوبها تاخت و
خواجه رفیع بیگ همبانی بمغ دا و راجلو گیر کرده بآب تیغ تیز شربت شهادت چشانیدند و پانزده نفر از برادران و خویشان

او درراه وفا جان نثار رسیدند شیخ کبیر پسر ملکخان نیز مردانه بهمدستی سپرد و جوانان فوج طرح همت یاوری نکرد
اکثری طرح داده بهم قول آمدند محمد حسین شیخ که زخم کاری داشت در شاه راه اخلاص تسلیم شد غنیم از کمال
غرور و پندار تعاقب نموده بتاراج بنگاه برداختند جوانان التمش بدولتخانه در آویختند و مردانه کارزار کردند و پیش
قدمان هراول با مقدمه مخالف از مهابت شان سینه ظاهر ساختند و افواج طرفین با یکدیگر دست و گریبان شده داد شجاعت و
جانفشانی دادند راجپوتان از اسپ فرود آمده و فوطه ها باهم بسته مانند سد سکندر ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته
بکارد و خنجر رسید درین وقت بهادران التمش فوج از تعاقب مخالف را برداشته درهم نوردیدند خان اعظم که با جمعی از جوانان
چنده طرح ششم انتظار قابو داشت جلو ریز رسیده غنیم را برداشت هراول با برادر و دو پسر با پانصد راجپوت یکجا افتادند
مظفر و جام در غایت سراسیمگی با ناامیدی راه گریز پیش گرفتند و دولتخان زخمی بجونه گر شتافت و خان اعظم را فتح عظیم
نصیب شد اگرچه از سرداران لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست و بهادران دیگر افواج کارنامهای شجاعت و جانفشانی
ظاهر ساختند اما بخت خان اعظم همان بود و فتح شدن همان از جانب مخالف و نهزار کس بخاک هلاک افتادند از اولیای
دولت صد کس ابروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند و هفتصد اسپ افتاد اما غنیمت نامحصور از نقد و جنس از
توپخانه و فیلان و سایر اسباب حشمت بتصرف دولتخواهان در آمد خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور مردم
بانعام فیل و اسپ و خلعت و ازدیاد علوفه و سه اد و خرج و مراسم بزرگی و حقوق سرداری وا فرمود و عرضداشت مشتمل بر
عرض شکر و نوید فتح و مجاری خدمت همراهان بدرگاه عرش اشتباه ارسال داشت و خاقان پادشاه سپاس لوازم شکر
و سپاس این موهبت بتقدیم رسانیده در ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای شایسته خدمت توجه کامل
و خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بنونگر شتافت و غنیمت فراوان بدست آورد و سلطان مظفر و جام بکوهستان جال
پناه بردند خان اعظم خود در آنجا توقف نموده نورنگخان و سید قاسم را با فوجی بتسخیر جونه گده فرستاد و دولتخان
پسر امین خان که زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد اهل قلعه قول امان طلبیدند مقارن آن حال مظفر خود را بسهار رسانید
و متحصنان بجان و کمر افتادند خان اعظم از انجا خاطر وا پرداخت خود متوجه بتسخیر قلعه شد و منظور بودن خود در قلعه صلاح
ندیده بر آمد و شهرت چنین داد که بجانب احمد اباد شتافته خان اعظم خرم پسر خود را با فوج بتعاقب او تعین فرمود و خود
بمحاصره قلعه پرداخت درینحال خبر رسید که جام از جوال لشکر گذشته بوطن خود می رود خان اعظم بقصد او ایلغار کرده

و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسفخان حاکم کشمیر هندوی داشت طوطه نام که مدار علیه سرکار
او بوده جمعی از معاندان ابواب تقریر بر نوشتند و میرزا یوسفخان او را شکنجه و تعذیب رسید و چون او فرصت یافت
فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورد و بوسیله بعضی از راه یافتگان بساط قرب معروض داشت که جمع کشمیر بسیار
و آنچه بمیرزا یوسفخان از دیوان اعلی تنخواه شده ده و پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد اگر امینی از درگاه مقرر گردد
بر سر کبر مواجه بیازم لاجرم قاضی علی که از نویسندگی و کاردانی راستی و بی غرضی بهره وافی داشت بتنقیح جمع کشمیر رخصت
یافت و درین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات در باخت اگرچه در نخلبندی نظم و نثر لفظ آرایی معنی آفرین بوده
سخنش رونق تمام داشت اما سخت متکبر و خودستایی بیست خلاصه عمر گرانمایه بملعبات نفسانی و نرد و تیرانداز
صرف می نمود چنانچه در حال نزع که نفس شماره افتاد شش و پنج و شش و چهار میگفت تا جان داد خاقان معجز بیان
که ترجمه بردار حقایق ایزدیست درین مقام وجود که کاسه شش و یک و پنج و یک و چهار و یک میگفت و این وسیله بودی
که یک اسم وحدت بر زبان میراند و همدرین ولا شیخ ابراهیم که حراست دار الخلافه آگره بعهده او مقرر بوده ودیعت حیات
سپرد و شاه قلیخان محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص یافت و از وقایع این سال همایون فرستادن بندهای کاردان
بنصایح و رهنمایی حکام دکن چون برهان الملک بیمامن توجهات خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده مآثر بایالت احمدنگر
و حکومت ملک موروثی مرتقی گردید سزاوار آن بوده که بیشتر از زمان حضور بلوازم اطاعت و فرمان برداری مراسم اخلاص و
خدمتکاری بجا آرد ولیکن از باده بیهوشربای دولت مستی خود رایی افتاد و سر رشته خدمت و بازگشت از دست فرو هشت
و حقوق نوازش و مراحم خاقان گیتی الاحسان طاق نسیان نهاد لاجرم رای ممالک آرا چنان اقتضا فرمود که چندین از مخلصان
کاردان نزد او و دیگر حکام دکن فرستاده شاهراه اخلاص و نیکوبندگی هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت و ادبار
بیدار شده اظهار ندامت و خجالت نماید البته بمعرض قبول مقرون گردد و الا یکی از شاهزادهای بلند اقبال را با افواج
قاهره بتسخیر ممالک دکن رخصت فرمایند هم شیخ ابوالفیض فیضی برادر شیخ ابوالفضل نزد راجه علیخان که برهان بیاوری او قدم
پیش نهاده بود و فی الحقیقه کلید قفل آن مملکت بعض شد و امین الدین نزد برهان الملک و میر امین رضوی قافله باشی نزد
عادلخان و میر منیر نزد قطب الملک دستوری یافتند و در آخر بالتماس شیخ ابوالفضل حکم شد که شیخ فیضی پیش راجه علیخان احکام
رسانیده و از آنجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک شتابد

جون تسخیر ولایت دکن همواره بر مرات خاطر اقدس که نقش پذیر ملهمات غیبی است پرتو می افکند و از سنوح دیگر مقاصد
عالی در حصول آن تعطیلی که موقوف بادنی توجهی بود تعویق راه می یافت درین ولا که برهان الملک بحکم اشرف بمسند نشین
ملک موروثی شد و بخلاف حشمت اساس سلوک پیش گرفت چنانچه در داستان پیش نگارش یافت رای جهان آرا که عقده
کشای مقاصد والاست چنین تقاضا فرمود که یکی از شاهزادهای بلند اقبال را بدان صوب رخصت فرمایند که یکچندی در صوبه مالوه
و گجرات بجمع سپاه و تهیه اسباب فتح و فیروزی پرداخته هرگاه اشارت شود در ابواب منصور تسخیر آن ممالک معمور برافرازد
لاجرم شاهزاده شاه مراد را که واسطه عقد خلافت بود و فروغ شجاعت و رضاجویی از ناصیه دولتش پرتو می افکند بمنصب
هشت هزاری و علم و نقاره و چتر و توغ و تمن توغ اختصاص بخشیده در ساعت مسعود مختار تشریف رخصت ارزانی داشتند
و گوش هوش آن قرة العین خلافت را بدرر نصایح که حرز بازوی دولت و بختیاری است گرانبار داشتند و اسمعیل قلیخان را
بوالا منصب اتالیقی امتیاز یافت و حکمنامه و رای کار و شیخ عبدالله خان و حاجی بیگ و میرزا خان و غیره مجموع پنجاه منصبدار و دو
در خدمت شاهزاده مقرر شدند و مختار بیگ بخدمت بخشیگری و خواجه وسیم بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند و قاسم بیگ تبریزی را
که مدتها امیر عدل معسکر اقبال بود میر عدل شاهزاده فرمودند و حکم شد که جاگیرداران صوبه مالوه نیز از کومکیان آن قرة العین خلافت باشند
و بعد از فراغ رخصت شاهزاده موکب دولت شکار کنان بدریای چناب توجه فرمود و یکچندی در آن حدود بنشاط شکار
خوشوقت گردیدند روزی در اثنای شکار آهو بره نمودار شد و سگ تازی بقصد او گذاشتند مادر او خود را درمیان انداخته لنگ وا
نمود و سگ او را مفت تر داشته بگرفتن او دوید آنقدر فرصت شد که آهو بره جان بسلامت برد و چون سگ نزدیک ماده آهو رسید
او نیز بتیز پایی بدر رفت درین ایام خبر بغی نظربی و پسران او بعرض رسید و تفصیل این اجمال آنکه او را با پسران در هندیه حاکم قمر
فرموده بودند روزی چند بظلم و بیداد در آن حدود بسر بردند و چون سرشت آنها نفسه و کافر نعمتی مجبول بود قمربی و شادی بی پسران او
بحکم نزد برهان الملک رفته ساختند او گجرات را خالی دانسته خود بدانصوب رفت که شاید شورشی تواند انداخت و از احتیاط و ضبط جانب
اعظم ناکام بازگشته نزد راجه علیخان بنجابت پیش شتافت او نیز بطالب الحیل از پیش خود راند در اثنای راه با کولیان جنگ کرده بر
خاک هلاک افتاد و مقارن آن حال پسرانش نیز از پیش برهان الملک ناکام بازگردیده بمالوه غبار فتنه برانگیختند و میر جمال الدین حسین
و خواجه محب علی و دیگر جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بدفع او همت گماشتند و آنها شکست خورده بجانب بیجاگده آواره گشتند
قمربی که زخم کاری داشت در راه افتاد و شادی بی به نذربار که در جاگیر قلیج خان بود درفت و وکلای قلیچ خان او را مقید ساخته

بدرگاه فرستاد و با وجود این همه تقصیر خاقان کبیر الاحسان بر حال او بخشوده در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت نموده درین
سال میر شریف آملی بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار فرق عزت برافراخت و شریف سرمدی را بخشی بنگاله
ساختند

جون خانخانان سپه سالار با عساکر بیشمار بتسخیر

قندهار دستوری یافت روزی چند در ولایت ملتان و بهکر که در اقطاع او بود باجتماع سپاه و تهیه اسباب یورش پرداخت
درینولا فرمان شد که نخست ولایت ته را فتح نموده خاطر از آن کار واپرداخته بتسخیر قندهار شتابد لاجرم
ولایت ته مطمح نظر همت گردانید و چون بحوالی قلعه سیهوان رسید حصار آن در حلقه افتاد و آذوقه که بامتداد ایام
فراهم آورده بودند پاک بسوخت و عساکر منصوره بمحاصره آن پرداختند و از سنوح این واقعه مرزا جانی با جمعیت بسیار بتقابل
لشکر فیروزی اثر شتافت و در نصیرپور که از یکجانب دریا و دیگر اطراف رودخانها دارد حصاری اساس نهاده بکشتیهای
جنگی و توپخانه استحکام داد سپه سالار دست از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شده مقصود آقای ترکمان را با جمعی
در پای تر گذاشت که هم اهل قلعه دست و پا خطا کنند و هم آذوقه از عقب میرسیده باشد و چون لشکر کوهی شکوه نزدیک رسیدند
بجهت احتیاط حصار ساخته و بر دور آن خندق زده نشستند درین وقت راول بهیم زمیندار جیسلمیر و دلپت پسر رای رایسنگه
از راه امرکوت آمده پیوستند خسرو خان نام غلام چرکس که مدار علیه مرزا جانی بود با کشتیهای جنگی بعزم طلب رسید و مذکور
میشد که مرزا جانی خود از راه خشکی می آمد مرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین و سکندر بیک و قرا بیک بهادر خان قورچی بیگی را
شباشب از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین جنگ در پیوست و توپ و تفنگ آتش قتال اشتعال پذیرفت و
جنگ از تیر و تفنگ گذشته به برچه و جمدهر رسید و به نیروی اقبال روزافزون آبروی غنیم ریخته شد و فتح عظیم نصیب اولیای
دولت گردید پروانه نام که از عمده های لشکر مخالف بود غریق بحر فنا گردید و مرزا قلی زخمی بدست افتاد و چهار غراب با کس
بسیار و غنیمت بیشمار بتصرف بهادران عرصه کارزار در آمد از آنجمله یکی طیفور نام بود و این طیفور گماشته حاکم هرمز است که از
جانب او در بندر ته می نشست مرزا جانی جمعی از نوکران خود را بلباس فرنگیان مخلع ساخته همراه او داده بود و این و مبارک
بعد از خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود زخمی بدر رفت درین وقت تا ستیغ بهادران عساکر منصور بی تامل و توقف
خود را بمرزا جانی رسانیده کار را تمام میساختند لیکن بهرزه سکالی جمعی فتور در عزیمت راه یافت و غنیم بی پا شده از توقف
همه موقع باز خود را جمع ساخت و سپه سالار بعد از آن فتح با عزمی درست و همتی قوی بمحاصره قلعه پرداخت و پیوسته از

جانبین مردان کارزار و دلیران عرصهٔ پیکار با یکدیگر در آویخته کارنامهٔ جلادت ظاهر ساختند روزی سکندر بیگ که از اعیان
لشکر منصور بود خود بهادرانه جنگ و بزخم تیری که بر ران او رسید جان نثار شد چون مدت محاصره بامتداد انجامید و از آنکه مخالفان
و غله بتعسر اعلی رسیده ارکان همت عوام الناس تزلزل تمام راه یافت خانخانان عرضه داشتی مشتمل بر سوانح حالات بدرگاه
کیوان اشتباه مرسول داشته استمداد ظاهری و باطنی نمود خاقان ممالکستان رای رایسنگه بهورتیه و خاکی کله با جمعی
از بهادران فیروزی نشان بکومک تعین فرمودند و کشتی بسیار مملو از آذوقه و توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ همراه کردانیدند
چون ایام محاصره بامتداد انجامید و از آنکه مخالفان سد ابواب مداخل و مخارج نموده بودند آذوقه بمعسکر اقبال
کمتر رسیده سالار دست از محاصره باز داشته سید بهاء الدین و بختیار بیگ و قرابیگ را بسهوان فرستاد و تمامی احمال اثقال را
در کشتیها انداخته همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور بتاخت و تاراج ته که خانه و بنگاه اکثری از مخالفان در آنجاست.
تعین فرمود که هم سپاهی پیدا شاید و هم شورشی در مخالفان افتد و خود در قصبهٔ جون که میان ولایت واقعست معسکر ساخت و
شاه بیگ خان و محمد خان نیازی و قاسم کوکه و مرتضی قلی و اوبال و دده بیگ را با فوجی بجانب بدین رخصت نمود که با کهر فرستاد
که آن معموره را بدست آورده خود را آراسته سازند و دهار و پسر راجه تودرمل که جوان شجاع بود و بهادر خان قوزدار و جمعی جانب
بدین رخصت نمود و بهمین دستور فوج فوج و جوق جوق مردم بهر ناحیتی نامزد فرمود و مخالفان از تعین افواج قاهره و اسب
تاخت و تاراج سراسیمه شدند زمینداران از بیم سطوت بهادران لشکر منصور اکثری آمده دیدند مرزا جانی خود از قلعه برآمده
بتعاقب کشتیهای که بجانب سیهوان فرستاده بودند شتافت که شاید دست بتعرض اندازند خانخانان خبر یافته خواجه مقیم
بخشی و دهار و بهادر خان و محمد خان نیازی و دیتخان لودی و سید خان گرانی را با افواج ایشان از پی او فرستاد و خود
متعاقب روانه شد و در وقتی که کار بر دیتخان بدشواری کشیده بود کومک رسید و بهادران صف شکن با دل قوی و عزم
درست بترتیب افواج پرداخته قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود آنکه در بین دو سه روز
باد در روبروی لشکر منصور می وزید و در روزی که جنگ شد بر خلاف آن خاک بر چشم مخالفان می انداخت خسرو که مقدمهٔ لشکر
غنیم بود بشورش هر چه تمامتر قدم تهور و بیباکی پیش نهاده هراول و برانغار را در هم نوردید و شمشیر عرب ترددات نمایان بظهور
ساخت و زخمهای نمایان آبروی یافت و دهار و خود بهادر داد شجاعت و جانفشانی داده بزخم تیغ و نیزه که در مثانی و رسید
از اسپ جدا شده جان نثار گردید برانغار غنیم نیز فوج برابر خود را برداشته راندا اما از آسیب باد و خاک مجال چشم گشودن

نمی‌شد و سررشتهٔ انتظام طرفین از هم گسیخته بود و بهادران فوج قول بر انبار غنیم تاخته درهم شکستند و دولتخان لودی و بهادر
خان با اندک مایه مردم برجای خود ایستاده بودند و درین وقت محمد خان نیازی و سید بهاء الدین و میر معصوم بهکری و خواجه
مقیم بخشی نیز آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق معلوم شد که مرزا جانی با چهارصد پانصد سوار در جای
خود ایستاده نام بردها که پیرایهٔ اقبال بی زوال خاقانست دو حصال نموده بجانب مخالف تاختند مرزا سررشتهٔ ثبات از
دست داده جلو ویران کرد متعاقب آن حال فیلی از جانب غنیم سد جوئی درآمده فوج خود را درهم نوردیده و اندک زد و خورد
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید مرزا و راه فرار داده راه سپر شد قریب سیصد کس از ارباب خلاف بر خاک
هلاک افتادند و از لشکر منصور تا صد کس جان بحق دادند اگرچه مرزا بذات خود چند دفعه برگشته تاخت اما در
وقتی که جلو ویران شده باشد تیرهٔ چه نتیجه دارد با آنکه درین جنگ دولت جمعیت نیک همراه داشت لیکن توفیق مهارت
نیافت و از کم همتی و بی دلی از دور تماشائی بود و دیدن از رسید سپهسالار با عساکر فیروزی آثار شاهد این فتح از زرده
قضا چهره گشا گردید و چون مژده فیروزی بخانخانان رسید بر قلعه که مرزا جانی اساس نهاده بود تا منهدم ساختن مرزا جانی
میخواست که باز بهمان قلعه پناه برده با صلاح شکستگیها پردازد چون شنید که خانخانان انجا را معسکر اقبال ساخته عطف ناکام
نمود و بر ساحل دریای سند قلعه دیگر اساس نهاده خندقی عریض و عمیق حفر فرموده بتربیت اسباب نبرد و کمر سعی بست
خان با همت قوی و بخت جوان قدم تهور پیش نهاده بمحاصرهٔ آن پرداخت و پیوسته جوانان کارطلب از قلعه برآمده آثار
جرات و جسارت ظاهر میساختند و از لشکر منصور بهادران قلعه‌گشا بر در قلعه تاخته داد جانفشانی و جانستانی میدادند
و در خلال این حال نیرنکوت که حصن حصین آن دیارست مفتوح شد و ازین سبب مخاذیل را پای همت از جای رفت
جمعی عرب و کورد در آن حصار میبودند با هم اتفاق نموده قاسم علی را که حراست قلعه باو مفوض بود سر بریده و این خدمت
را دست آویز مجرائی خود ساخته در زمرهٔ دولتخواهان منتظم گردیدند سپه سالار بلوازم قلعه‌گیری همت مصروف داشته بروش
اهل روم دیگ ریخته از تودهای ریگ پناه ساخته مرحال پیش برد ولیکن از تسعیر غلات و نارسیدن آذوقه مردم بتفعان آمدند
و معهذا بیماری گرانباری کرد و طرفه‌تر آنکه اکثر مردم آن ملک بیمار شدند و دران حال بعضی از درویشان بخواب دیدند که
منهیان عالم غیب سکه و خطبهٔ این دیار بنام نامی القاب گرامی خاقان گیتی‌ستان آراستگی بخشیده‌اند و این محنت
و بلا که بمیان آمده باد افراه سرتابی مردم این ملک است اگر ازین گستاخی ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهند همه امور بحسب

نجات خواهد بود و چون این بشارت در میان مخاذیل افغان شیوع یافت هر کس به اندازه دستگاه خود نذر بست و باندک
فرصت رجعت تمام بهم رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید بر زبان الهام بیان گذشت که در زمانه
عساکر بزرگ چنگیز خان قلعه کرکستان را محاصره نمود وبائی عظیم در مردم افتاد در روز اول میسکردند و در روز دیگر
دندانها می جنبیدند و روز دیگر تسلیم میشدند و میرزا الغ بیک در تاریخ خود نوشته که آرزوی عروسی او در کار بود سر در بو و بیمار شد
و از اضطراب آنکه مبادا آن زن را ازانجا برند روز دوم که نوبت جنبیدن دندانها رسید او بود بحال ساختن جگر گوشه خود درآ
و بر سر زنان هر لحظه انگشت بر زبان در می خاست تا آن شب را بدرد و حسرت وداع جدائی بروز آورد و صباح که نوبت جان دادن
بود جنبش دندان بر طرف شد و آثار صحت و نجات حال ظهور یافت همه از غایت تعجب ماندند و چون از حقیقت کار وا رسیدند
معلوم شد که از اثر جماع است و هر بیماری که جماع خورد جان برد و در اندک زمانی خان زمان یافت هر گاه چون جل و علا
بر زوال این سبب حیات خلق تواند ساخت اگر این بیماران زنند و سیله جان بخشی جمعی فرماید چه جای استبعاد
خزینه وافر و آذوقه بسیار برگشتها انداخته معسکر اقبال ساخته بودند که تحصیل و قراق بها دریا تنگ دست رخصت یافت و در محنت
تنگدستی و بعضی غله فرستاده ها رسیده و تا عیش حیات خلقی شد سپهسالار دید که مردم بر دست خراب اند و در سن بودن حال
اهتمام بیشتر بکار برد محاصره تنگ تر شد و اهل قلعه نجات خود را منحصر در سر اندازی دانسته در صلح زدند چون اهل اردو
از گرانی غله و تنگی معیشت بجان آمده بودند خانخانان صلاح وقت منظور داشته با معنی رضا داد و مقرر شد که ولایت
سیستان را با قلعه سهوان و تبت غراب پیشکش نماید و صبیه خود را با ایرج پسر خانخانان نسبت کند و بعد از طی این مراتب
قدسی آستان نهاد و سعادت زمین بوس دریابد و به این قرار داد مورچلها از گرد قلعه برخاست و سپهسالار و میرزا جانی با یکدیگر
ملاقات نموده بزم خواستگاری و جشن طوی آراستند و جانکم تته در سلک بندهای درگاه انتظام یافت
درین سال همایون آصفخان بضبط زمینداران حوالی خاب [؟] تعین شد که جا بجا فوجداران مقرر نموده سرکشان حدود را
تنبیه بسزا داده و به اندرس [؟] لال علی رای حاکم تبت دختر خود را با نفایس آن دیار بدرگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری
نمود و درین تاریخ حق جل و علا شاهزاده ولیعهد فرزند تخت و دیهیم سلطان سلیم را از صبیه راجه فرزندی کرامت فرموده
خاقان سپهر توده خصال آن قرة العین اقبال را سلطان خرم نام نهاد امید که در ظل تربیت آنحضرت بکمال منتهای عمر و دولت
برساناد و از وقایع یورش شاهزاده مراد بتاخت ولایت راجه مدهکر چون شاهزاده جوانبخت بحدود ولایت مالوه رسید

اکثری زمینداران تیابک ادب شتافته سعادت خدمت دریافتند تغیر ازمد بیکر که از غایت نخوت و استکبار قدم از
جادهٔ ادبار بیرون نهاده هر چند ارکان دولت بمناشیر نصیحت او را رهنمون فرمودند از گران خواب غفلت بیدار نشده
شاهزاده بر آشفته بدان صوب نهضت فرمود و چون بچهار پرگره که متوطن او بود نزول عساکر منصور اتفاق افتاد و آن وحشی طبیعت
التماس نمود که اسمعیل قلیخان و جگناته دست او گرفته بملازمت سرافراز سازند اگرچه ملتمس او مقبول نیفتاد لیکن
از افراط واهمه نتوانست قدم ورزید و رخت ادبار بشعاب جبال و کریوهای دشوار کشید و پسران خود را [illegible] و
بملازمت فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار نمود و چون بحوالی قلعه کریره ورود عساکر اقبال اتفاق افتاد بسیر
حمیر سسر بر خط فرمان نهاده ناصیه بجبهه بندی روشن ساخت و امر آمدن او را بهیچ نشمرده بمحاصره قلعه پرداختند و
والی بسعادت متوهم شده ازاده و کرخیت و بهادران لشکر منصور قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهارصد راجپوت علف
تیغ بیدریغ گردیدند مهاره پسر مدهکر از مشاهده انجال سررشته شکیبایی از دست داده راه فرار پیش گرفت و جگناته
که محافظ او بود بخجالت جاوید افتاد شاهزاده ساخت و تاراج ملک رخصت داده و در اندک فرصت حدود و متعلقه او در بست
فرسود و یغما شد و چون صورت واقعه بعرض همایون رسید و رفتن شاهزاده مستحسن و مقبول نیفتاد فرمان مطاع شرف ارتفاع
یافت که اگر تا حال آن سر رشته بادیهٔ ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد فبها و الا شاهزاده متوجه ملازمت شود و که از درگاه
فوجی دیگر باستیصال آن برگشته حال تعین خواهد شد و اسمعیل قلیخان که بسعادت اتالیقی شاهزاده اختصاص داشت معاتب و مخاطب ساخته
از آن منصب عالی معزول فرمودند و صادق خان بوالا پایهٔ اتالیقی خلعت امتیاز پوشید و چون بحوالی ولایت مدهکر رسید آن وحشی
طبیعت بملامت و زاری پیش آمد و صادق خان با زبیر خود در او ستاد که قول داده او را بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح
گذشته شدن بلهرام برادرزاده راجه بهگونتداس او در حسن صورت و سیرت یگانهٔ عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت شاهی
بسر می برد و آنحضرت توجه مفرط باو داشتند و بی تکلف شایستهٔ این بود جمعی از هرزه درایان بد اندیش التفات حضرت را الحصر
بوجه بد بردند و بنجان بغرض بعرض خاقان ممالک ستان رسانیدند حکم شد که تیول او را در ولایت بهار مقرر دارند که با راجه
مانسنگه می بوده باشد قضارا چون بتنارس رسید در شامتی بر فیل سوار بود و مصری نام لولی البری که
باصطلاح اهل هند کلاونت گویند بجای فیلبان نشسته بود و با او شایبه منافاتی داشته و بحتمل که آن
کم ذات کینه هم در دل داشته باشد در آن وقت از افراط مستی و بیخودی دشنام چند با او میدهد و آن کم

فرصت نبرخم حمد بهر   کارش بانجام رسانند

روز جمعه بیست و پنجم جمادی الآخر سنه هجری آفتاب جهانتاب را برج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد و سال الهی هفتم
آلهی مبارکی نشاط آغاز شد امید که این دولت جاوید طراز بهزاران دور و قرن رسا داز روز تحویل تا روز شرف جشن عالی
آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند و خاقان کثیر الاحسان به ازدیاد مناصب و ارتفاع مراتب بندهای جان سپار و مخلصان
خدمتگذار توجه داشت و در عنفوان آن سال حکم شد که قاسم خان با لشکر کابل باستیصال الوس افغانان افریدی و ارکزی
همت گمارد که در ایام مذکور شنیده که تاریکی سیاه بخت را در میان خود جای داده اند و اصفخان و سعید خان گکر از درگاه
والا بکومک او رخصت یافتند و در اندک فرصتی بهادران عرصه کارزار بالکهای را در آن ساحت تاختند و تاراج دادند
افغانان نمودند که تا حال او را در میان خود جا نداده ایم و نخواهیم داد و قاسم خان حقیقت را بدرگاه معلی عرضه داشت
نموده بصوب کابل باز گردید اما اصفخان و سعید خان بی تحصیل حکم متوجه درگاه آمدند و ازین بی تابی و اضطراب
مستحق عتاب شدند و فرمان شد که عطف عنان نموده با زبان کوهستان در آمده تا آن سیاه بخت را بدست نیارند و آواره
نسازند از پای ننشینند   و دیگر اودیسه ملکیست وسیع در اقصای بلاد بنگاله پیش ازین راجه ترامی
حکومت آنجا داشت و بر سنکدیو از بدذاتی پدر را مسموم کرده بنیه مردود از او بد شد و مکند دیو که از عملهای پدر او
بود و کمر همت بانتقام او بست و باین بهانه که زن او بدیدن راجه میرود دولی چند را پر از سلاح ساخت و بدست جمعی تشنگان داده
همراه دولیها نمود و با تن پیر ترتیب دوست جوانان شجاع در قلعه فرستاد و از انکه گفته اند پدر کشی پادشاهی
را نشاید بمجرد در آمدن خود را مسلح ساخته و تیغها آخته کارش بانجام رسانیدند و مکند دیو جانشین شد و بنیاد گنجینه را
که راجهای سابق بر یکدیگر افزوده بودند کلیدها همه کشوده صرف مستلذات نفسانی نموده اکثری بغیر مصرف تلف کرد
دران ایام سلیمان کرانی حکومت بنگاله داشت بایزید پسر خود را با سکندر خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود
بتسخیر آن ملک فرستاد و راجه نیز دو کس از عمهای خود را بکی جهب رای درم در که بمقابل آنها تعین نمود و این حق
نا شناسان با افغانان طرح دوستی افکنده بایزید را نزد فرستادند و خود بطمع حکومت آن ملک بجنگ صاحب خود اوجکار

چو باز ادہ

خود باز گردیدند راجه که بدفع افغانان عاجز بود دشمن خانگی را قوت یافته از روی اضطرار بیچاره دل به مقابله ایشان
شتافت و چون دانست که جمعیت او بدفع اعدا وفا نمیکند ناچار به زبدة التجار ده کام خود از مدد ایمن
جست و بیاوری او با امرای خود جنگ عظیم کرد و بجنس نوشت هم راجه و هم جهت را الی نر خشم تیغ سر آن
زندگی دیدند و حکومت بدر که هیچ قرار نیافت و سلیمان با فنون و افسانه او را نزد خود طلبید و بقتل رسانید و آن ملک
منقرض و الکان بدست سلیمان افتاد و بعد از قتلو داشت و چون روز کار قتلو بسر آمد راجه مانسنگه از بهار بتسخیر آن دیار
شتافت و با افغانان مبارزتهای نمایان کرد و در آخر نظر بصلاح وقت صلح نموده باز گردید چنانچه در اوراق سابق ذکر
یافته تا خواجه عیسی وکیل قتلو در قید حیات بود سر رشته عهد و پیمان از دست ننهاد و قدم از حد کلیم
خود بیرون نمی نهاد و بعد از وی که نوبت حکومت بکار نادیده افتاد نخست معبد جگناته را متصرف شدند و ولایت حمیر که در
زمره دولتخواهان خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز ساختند راجه مانسنگه که مشتاق بر هم زدن صلح و شکستن عهد بود
ظهور این واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر بنگ و بهار بدین صوب شتافت خود از راه دریا و تولکخان و فرخ خان و غازیخان
و میدنی رای و میر قاسم بدخشی و سنگرام سکر و حیدر حسین و بهوبت سنگه و برخوردار و دیگر مبارزان عرصه کارزار
از راه خشکی و یوسفخان حاکم کشمیر را با فوجی از راجپوتان براه جهارکند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا
بیماری صعب داشت راجه با وی معتقد ناشده قدم همت پیش نهاد و بعد از روزی چند که سعید خان صحت یافت با مخصوصخان
و بهادر خان و طاهر خان و بابوی منکلی و خواجه باقر انصاری و مخدوم زاده و پسران سون خان و دیگر جاگیرداران که مجموع
شش هزار و پانصد سوار بوده خود را براجه رسانید و بهادران کار طلب ملک غنیم در آمده اعلام فتح و فیروزی بر افراختند
افغانان هر چند در صلح زدند راجه راضی نشد و تیر ثبات بسته صفوف آراسته روی همت بعرصه فتح و نصرت نهاد و دوال
راجه مانسنگه و برانغار شهرت و راجه سنگرام و باقر خان و جوانغار تولکخان و فرخ خان هراول و جن سنگه و سبل سنگه و
یوزم کوکه و میر قاسم بدخشی و برخوردار و شهاب الدین کوچ و پسران الغ خان حبشی و مظفر حسین و خواجگی غیاث الله
سعید خان با امرای بنگاله جدا فرود می آمد مخصوصخان و بهادر خان و طاهر خان و بابوی منکلی هراول این فوج بود و افغانان نیز
افواج ترتیب داده در برابر آمدند قلب نصیب خان و جمال خان و لودیخان پسران قتلو و دلاور خان و الله داد خان و حبیب خان
دست راست جلال خان خاصه خیل و تاتار خان و غازیخان و مبارکخان و خواجه ویس جهت بهادر کوره و تیغ خان و الغ خانی

حبیب خان هراول خواجه سلیمان و خواجه عثمان عیسی خان اولیائی سلطان سور و همواره جوانان کار طلب از
جانبین بر آمده چپقلشهای نمایان میکردند روزی هراول لشکر منصور بر تال آبی که در تصرف مخالفان بود با غنیم در او
در رفته بجنگ سلطانی گشتند نخست توپ و بجانبه را آتش زدند و میان کهوری که سر آمد فیلان غنیم بود بضرب توپ افتاد
و افغانان فیل مست دیگر را پیش رو داشته راندند آمدند جمشید بخشی با آن فیل در آویخته جان نثار شد بهادر
اوخچی از اطراف هجوم آورده فیل را تیر دوز نمودند و فیلبان از بالای افتاد و جمعی پیاده شده فیل را پی کردند در وقت
بهادر کوره بر فتح خان تاخته او را برداشت و راجه سنگرام و رای بهوج کومک نمودند بر انغار مخالف با سعید خان و دیگر
امرای بنگاله در آویخت با بوی منکلی تاب حمله غنیم نیاورده بی جا شد بهار خان خود در الکوک او رسانید چون تنها
دو بار از اسپ افتاد و باز سوار شد دفعه دوم جوانی اسپ خود را کشید بهار خان گفت که تو هنوز از نخل عمر بری نچیده
و مرا آفتاب بسر دیوار رسیده انصاف نباشد که ترا پیاده گذاشته خود سوار شوم و سخن تمام نکرده بود که اسپ رسید
و در خور همت خویش رفت مقارن آن حال مخصوص خان با مردم خود رسید و در جنگ سخت شد و خواجه حلیم با جمعی از پی رسید
و مخالفان تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و از مشاهده اینحال دیگر افواج خود بخود ویران شدند و خواجه وسی که از
اعیان افغان بود بقتل رسید و سلطان سور زنده بدست آمد و زیاده از سه صد افغان بخاک هلاک افتادند و درین جنگ
راجه مانسنگه چنانچه باید لوازم سرداری بجای آورده بنیروی اقبال جهانگشا فتح عظیم روی داد و اولیای دولت روز دیگر
که از شهرهای معمور آن مملکت در آمده خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتیستان آرایش یافت و افغانان
بکوهستان خزیده آوارهٔ دشت ناکامی گردیدند سعید خان که دل نهاد بنگاله بود با مردم خود جدا شد عطف عنان نمود و راجه هر چند
خواست بملایمت نگاه دارد نتیجه بر آن مترتب نشد اما بهار خان و بابوی منکلی و قتلو خان و شاه غازی خان قزوینی با فوج
انصاری بمتعلقات بیم و امید از همراهی او باز داشت و در اندک مدتی اکثر زمینداران آمده دیدند و الکه بعمل در آمد
مقارن آنحال خبر رسید که خواجه سلیمان دلاور خان و جلال خان پسر قتلو بهادر کوره و دیگر سران افغان با سه صد فیل
در قلعه کتک فراهم آمدند و از محمد راجه اودیسه سارنگ گده را که قلعه ایست در نهایت استحکام میخواهند بگیرند لا جرم
راجه مانسنگه راجا جمعی در شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و افغانان بجنگلی که متصل در پای آن بنا بود خزیدند
و بی تردد و جنگ آن حصار بدست آمد و عالم خان خاصه خیل قتلو قرار گرفته قلعه آل را سپرد و همه راجه کلکل کهانی

حلقه بندگی در گوش افکنده و راجه رامچند حاکم اودیسه افغانان را بنارنگ کده جا داد و راجه مانسنگه یوسفخان و اکثر امرا
را با فوجی در آنجا گذاشت و خود به زیارت جگناته شتافت و از زیارت نموده در ساحت معسکر با حسب
و راجه رامچند پسر خود را با پیشکش نزد راجه فرستاد و راجه کلکنه مراجعت نموده بمحاصره قلعه سارنگ همت بست
درین وقت خبر آمد که حسب خان و دریاخان و دیگر افغانان بر جلیسر ریختند و بابوی منگلی تاب مقاومت نیاورده راه
فرار پیمود لاجرم راجه بهار خان را با فوجی به آنجانب تعین فرمود و بمیامن اقبال لازوال غنیم را که تاب اقامت نبود از
جای رفت و بی جنگ و تردد باز جلیسر بدست آمد و چون کار بر متحصنان قلعه سارنگ به دشواری کشید قول گرفته قلعه را
دیدند و هر کدام در خور شایستگی خویش بنوازش پادشاهی امیدوار شدند و راجه جابجا تهانجات مقرر نموده خاطر از ضبط
آن ملک وا پرداخت
در این هنگام خجسته فرجام هوای

سنه

گلگشت کشمیر از مشرق خاطر فیاض سر برزده بالهام غیبی عزیمت الصواب با صواب تصمیم یافت و در زمان مسعود دوران
محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای چناب معسکر اقبال گردید خبر شورش کشمیر و بغی یادگار عم میرزا
یوسفخان بمسامع جلال رسید در حین نماز از مستقر خلافت اصلا خبری و اثری ازین واقعه نبود قضا را همان روز
که در کشمیر آتش فتنه زبانه کشیده بود حضرت خاقانی بالهام آسمانی از لاهور کوچ فرموده بودند و غریب‌تر آنکه در زمانیکه
از آب لاهور عبور می‌نمودند بر زبان قضا ترجمان که نقشبند از صور غیبست گذشت که آیا قایل این بیت در حق که گفته
کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلا و نزدیک در میان است که یادگار کل بوده آری از برگزیدهای درگاه
ایزدی ظهور امثال این امور چه مستبعد اکنون مجملی از فتنه کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد چون
قاضی نور الله و قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر از درگاه دستوری یافتند کشمیریان واقعه طلب که سرشت زشت ایشان بفتنه و
بد اندیشی مجبول و مجبورست از بیم آنکه بعد از تمیز و تشخیص مبلغهای کلی توفیر ظاهر خواهد شد و در مقام شورش و ناسازگاری
در آمدند قاضی نور الله بدرگاه آمده معروض داشت که بمشیت این حکم بی سعی حاکم مستقل و جمعیت نیک صورت نبندد و چون
وکلای میرزا یوسفخان خود صاحب تقصیر اند چنانچه باید نمی‌کوشند لاجرم حسن بیگ شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند
او تمام محال کشمیر را بخالصه ضبط نمود که علوفه سپاهی را نقد خواهیم داد ازین رهگذر مردم تنگ آمدند و خواستند که فتنه قایم شود
و بخیه بر روی کار نیفتد کشمیریان که بالطبع هلاک جنین روزی بودند با میرزا یوسفخان همه استان شدند و درویش علی و عادل خان

و یعقوب بیک ترکمان و امام قلی چولاق و قرا بیک و دیگر اوباشان واقعه طلب باهم اتفاق نموده نخست نزد میر کمال الدین
حسین در سلک ملازمان میرزا یوسفخان انتظام داشت رفتند که چون نسب سیادت دارد او را بحکومت برگزینند میر کریم
از سعادت بهره مند بود و هم سر و برگ این آشوب و غوغا نداشت قبول ننمود ناگزیر یادگار را از راه برده آن بی دولت
و خون گرفته را بسلطنت برداشتند و میرزا یوسفخان قریب شش هزار پیاده دله را که ملازم داشت و زن یکی را از نوکر
حسن بیک شیخ عمری بخانه برده بود اول انها را شورانیدند و بیخبر بخانه حسن بیک هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند با ثبات
قدم بهمت افشرده بمدافعه و مقاتله برداختند آن روز قاضی علی و شیخ بابا ولی در میان آمده آتش این فتنه را فرو
و روز دیگر بر کوه ماران هجوم شد و حسن بیک نیز جمعیت کرده بر سر انها رفت و بعد از اندک جنگی باز آشتی نمودند
و حسن بیک چندی را بعهد و پیمان نزد خود طلبیده آشته بقتل رسانید و با قاضی علی از شهر برآمده داعیه بیرون رفتن و در همین روز
آن بر آوازه آن کارخانه هستی بعلم غیب از دار الخلافه لاهور بعزیمت سیر کشمیر رایات منصور برافراشته بود و حسن بیک که بیرون
شهر منزل گزیده بتغافل و بی پروائی افتاد و بعد از روزی چند جمعی باطل ستیز بهانه نیز قالیز یکجا شده بهمان ضلالت باهم نشستند
و چندی را بجهت سد مسالک و مطارق گذاشتند و تمام بردها را همت بر این نمودند که در اطفای این فتنه بی اساس سعی
بکار برند مجملا چون یادگار از شهر برآمده بکام آراستن هنگامه ارباب فساد گرمی بر رفت و حسن بیک از دیدن این حوادث
پریشان سر و سیار شده متعاقب رفت و کار ناساخته عطف عنان نمود و آن کل آشفته دماغ از بی دلیری بشهر آمده
و حسن بیک در باغ آلهی حرکت المذبوحی کرده راه هندوستان پیش گرفت و چون بهیره پور رسید یکی از نادانستگی دمامه زد
و زاهدان از ان خبردار شده پلها را شکسته تا گزیر سراسیمه خود را در آب زدند جمعی را رخت حیات بموج خیز فنا رفت و چندی
دستگیر گردیدند حسن بیک و قاضی علی بسلامت برده تیز تر شتافتند و از آنکه راه بیرجال را مخالفان استحکام داده بودند
براه هتی و برکام سرعت بر گرفتند حسن بیک با چندی از بدخشان بزور تیراندازی بدر رفت و قاضی علی هر چند دست و پا زد
همپائی نارست نمود و کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم گذرانیدند و چون صورت واقعه بمسامع علیه رسید خاقان ممالک
ستان بکوچ متواتر نهضت فرمود و در این ساعت این بیت بر زبان گوهر بار گذشت   ولد الزنا حاسد منم آنکه
طالع من   ولد الزنا کش آمد چو ستاره یمانی   و دلیل بر ولد الزنا آنکه یادگار دختر نقره نام لولی بود و هر روز
بخانه وی هر جائی بسر میبرد و بر زبان الهام بیان خاقان عیب دان چنین گذشت که فرو شدن آن آشفته سر و طلوع

سهراب مظفران

سهیل مقارن یکدیگر باشد و حکم شد که زین خان کوکه کلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان از راه کوه جی
از بهادران رزمجوی راه ریح رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیگی با بسیاری از مبارزان عرصه شهامت
بطریق منقلا دستوری یافت و میر مراد و میر عبدالحی خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم لکهنوتی حمزه خان مظفر کوکه
قاضی عزت الله سید کمال نصیب ترکمان شیخ ولی خواجه اشرف حسن توراجی سید قلی ابو القاسم و دولت بخت
هروی شیخ ابو زید شیخ کبیر شیخ مودود هزاره بیگ کلب علی سید عبد الهادی شیخ ابو الخیر تاج خواص ملک علی
جنوهه دولت موج امواج احسان و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بهمراهی این سپاه دمات رخصت یافتند و در این روز
میرزا یوسف خان را از روی احتیاط بشیخ ابو الفضل سپردند و چون فرزند او از جنگ یادگار نجات یافته بدرگاه آمد بحکم اعلی
او شد شیخ ابو الفضل در اکبرنامه نوشته که من در آن وقت دیوان لسان الغیب تفاؤل جستم این غزل نوید فتح و فیروزی
آمد ص این خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد ؞ تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ؞ چون سپاه بدستیاری شیخ فرید بخشی
بیگی که الحال بمباشرت بیعت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خان عز اختصاص دارد با عساکر منصوره رخصت یافت
بعزم درست و همت قوی قدم اخلاص و کارطلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شد و در خلال این حال صادق خان با راجی
تعین فرمودند که از راه دیگر بملک در آید و دو سه منزل شتافته واجب العرض نوشت و ارادهای دور از کار
که در خور وقت نبود در پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی مظاهر گران آمد و از مسایه احکم برگشته و چون موکب اقبال
برکوه پهیر نزول فیروزی نمود عرضداشت خان اعظم میرزا کوکلتاش مشتمل بر خبر فتح جوناگده و ولایت سورت گجرات
رسید و تفصیل آن بعد از ماجرای شکست یادگار و فتح کشمیر نگاشته کلک وقایع نگار خواهد شد چون یادگار
بکشمیر در آمد و فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب هندوستان گسیل کرد و خزینه و زرینه و اسپ و فیل و توپخانه و تمام خشم داران را
متصرف شد و با عدم استحقاق از خیره چشمی و بی آزرمی خود را با اسم بی مسمای سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته خطبه و سکه
بنام زشت خویش آرایش بخشید و بهر قلعچی و اردوبازی را الخطابهای عالی منصب ملکه روزگار ساخت بهرام نامک را خانخانان
درویش علی خانجهان عادل بیگ عادل خان مقصود علی احدی مخصوص خان خواجه محمد مومن صفی خان موسی میرزا خان درویش مسکین
بابا خان حمه پسر او مصاحب خان شاه علی بیک ترکمان شاهباز خان شاه منصور بهادر خان میر صالح نقیب خان داود چکلی
بکلیخان مبارک میان خان و مجنون جمعی فتنه جویان واقعه طلب را به تنبال و هرزه گویی بخطاب خود گشته و خان نمود

که از فزونی برف راه آمد شد قاصد و پیغام مسدود است و اگر احیاناً این خبر بطریق اراجیف و افواه رسد
باور نخواهند فرمود و معهذا اگر بتحقیق و تواتر رسد درین موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها اجتماع
سپاه و انهاض عساکر فیروزی سپاه از محالات می‌نماید چون مدتی برین خطیره بگذرد و جمعیت فراهم آید
و راه مداخل و مخارج استحکام یابد برین ملک دست یافتن بغایت دشوار خواهد بود و غافل ازین که خاقان غفران پناه
بالهام آسمانی از آغاز این فتنه آگاهی یافته و عساکر منصوره از کریوهای صعب عبور فرموده بمقصد نزدیک رسید
روزی چند بطالت و غفلت گذرانیدند جمعی از مفسدان که برگرد و پیش او بودند بر زبان آمدن بشارت عقب ۶۸
مینمودند و او از رنگ حشمتی و کم همتی آنچه از مرزا یوسف خان بدست آورده بر دل و جان خود مستحکم بسته خاطر از آن
برنمیداشت و این آلت و دثارت نیز از اسباب زوال و نکال او شد و از بدایع اقبال بی زوال آنکه در آن وقت
که او را تب لرزه درگرفت و مهر کینی که خاتم خیم عمرش میکند زره فولادی جسته در حدقه چشم نشست و جز محرومان کل
نتیجه بغی و کافر نعمتی را بچشم خود دیدند در نیوقت صیت موکب همایون زمین و زمان را فرو گرفت و آن کوتاه اندیش
با دل صدریش در صلح اضطراب افتاد نخست درویش علی که سر حلقه ارباب فساد بود با فوجی بر سر کوتل رسیده
در آنجا قلعه ساخت و احمال و اثقال از دوران در آن حصار گذاشته بترتیب افواج برداخت درویش علی بالای کوتل
دو دیوار اساسی نهاده قرار جنگ داد و بهادران فوج هراول قدم همت برفراز کوه نهاده پای مجال بالا رسیدند
و فوج جوانغار و برانغار نیز دو طرف بالای کریوه برامدند و اندک زد و خوردی غنیم را تاب ایستادگی نماند از جا رفت
و بسیاری از مخالفان باطل ستیز علف تیغ خونریز گردیدند و بقیة السیف بحال تباه راه گریز پیمودند و جمعی کثیر از
لشکر منصور جان نثار شدند و روز دیگر غنیم دیوار سنگی که انباشته پیش رفت هراول و جوانغار بپای دیر همت تا
کریوه گزبل شتافتند اگرچه از باران و تگرگ قدری شلاق خوردند اما بغیر از یک سپاهی که اسپ او ضایع شد
دیگر آسیبی بکسی نرسید و شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده در کمین نشسته است و هنگام طلوع صبح
توتوب کشمیری از اطراف بر کوهها برآمدند و در اندک زمانی ظاهر گشت که خود بخود دیران شدند آخر های روز
رکن السلطنه شیخ فرید بفتوح هراول پیوست و چون لشکر هنوز نرسیده بود در فرود آمدن تامل داشت درمیان محمد کاشی
از غنیم جدا شده آمد و چنان بنمود که این گروه زیاده سر تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ وادی هزیمت گردید

و مفسدان سیاه بخت که برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رخت ادبار کشیدند شیخ ازین بابت
کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت و سختیهای راه بی بال و پر شوق در نوردیده هنگام طلوع صبح که
شام عمر و دولت بدخواه بود بشهر نو منزل گزیده و دران سرزمین لاشه بی سر بنظر درآمد بعضی را گمان آن شد
که تن فتنه سرشت آن گل شوره پشت از گرانی سر سبکبار گردیده و زمانی بگذشته بود که سر او را آورده و دیده
بتقریب نافه بودند بیقین پیوست چون خبر رسیدن عساکر منصوره بالای کوتل به او رسید عادل بیگ را با جمعی در
شهر گذاشته خود بشهر نو آمده و روز دیگر زرها بمردم داده بیشتر فرستاد و خود همانجا توقف نمود و شتهبار خان
نیازی و ابراهیم خان کاکر و ابراهیم خان میانه و ساربیک شاملو و حسن بیگ مسکو و باربیک اوزبک و ملک محمد
و جندی از نوکران میرزا یوسفخان با هم سوگند خورده در کمین فرصت بودند چون نیمی از شب گذشت سورن الله اکبر
انداخته بر دایره او هجوم آوردند او یابو غنجان نام خواص خود از زیر سراپرده بدر رفته در پس سنگی پنهان شد و نوسف را
به آوردن اسب فرستاد و نام برده هر چند تفحص و تجسس او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه چشم ساربیک بر یوسف افتاد
او را بقبض و شکنجه اقرار فرمود تا جایی که یادگار بود دلالت نمود ساربیک میخواست که زنده بدرگاه آورد شتهبار خان
بسبکدستی تن او را از بار سر آزاد ساخت و در وقتی که موکب منصور بکوتل بهنیر رسیده بود سر آن داستان سر او را در پیش
سم ستوران عساکر اقبال انداخت و آنکه بر زبان قضا ترجمان گذشته بود که هبوط کوکب طالع این ولد الزنا و طلوع
ستاره سهیل مقارن یکدیگر باشد مطابق افتاد و بمجرد برآمدن ستاره یمانی آن اختر فرو شد و غیب دانی حضرت
خاقان مظهر فیوضات ربانی بر دور و نزدیک پرتو افکند   چون در بهنیر مژده فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده
دانیال را بر سر اردو و اغرق گذاشته جریده عزیمت سیر کشمیر فرمودند و بر زبان گوهر بار گذشت که مرتبه اول تماشای
بهار کرده بودیم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود و روز دیگر از کوتل بهنیر گذشته فرود آمدند اگرچه راههای برف نشان
میدادند اما غباری در امن عزیمت آنحضرت ننشست و با جندی از مخصوصان بساط عزت کوچ بر کوچ متوجه شدند و چون
کریوه تنانه معبر رایات منصور گردید پایای آن شاه هموار عرصه جهانستانی از جای برفت و بچستی و چالاکی خود را از بر من
گرفتند و روز دیگر از کوتل پیر پنجال عبور فرمودند و در ساعت مسعود و زمان محمود بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد
و در میان راه شیخ فرید و دیگر بندهای جانسپار بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و به انواع نوازش و

اقسام مرحمت سربلندی یافتند در اثنای راه درخت چناری بنظر درآمد که تن او بامتداد شهور و سنین کاواک شده بود
بحکم اشرف سی و چهار کس درون آن جای گرفتند و تحمل که دو سوار هم توانند درآمد چون موکب گیهان
شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود اکثری از مفسدان خونی را گرفته اسیر کمند مکافات گردیده بیاسا رسیدند
بغیر از عادل نیکی که در لباس قلندران جان بضرب زخم خود در انجا بدکن انداخت و جمعی از دوربینی و خیراندیشی از
صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش خسروانه فرق عزت برافراختند اگرچه اکثری از رعایا و اهل کشمیر بوفور
وهم هراس وطن مالوف خود را گذاشته بشعاب جبال و زوایای مختفی پناه برده بودند لیکن چون بخت جرم بخشی و عذرپذیری آنحضرت بلند
آوازه شد توب و چوق چوق قاسر بخجالت و روشنی مساریش افکنده فرق سجود و بقدسی آستان نهادند خاقان واقف اسرار جهان
ولات جرایم آنها را بزلال عفو شسته و شو فرمودند و بنمودند که گلشن همیشه بهار کشمیر بظلال رایات جلال محسود بهشت برین بود
همواره شکارگاه مرغابی و اقسام شکار که مخصوص آن دیار است توجه میفرمودند و مقارن آن حال جشن وزن مبارک انعقاد یافت و عالمی از
رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردید و بعد از فراغ جشن وزن بسیر زعفران زار که نشاط افزاست اصل گل زعفران



بنوازش

بنفش برنگست و از میان آن دو سه شاخ زعفران سر کشیده اگر چه برگ و تنه از دور مرئی میشود اما از نزدیک بلطافت
خوش آینده است و از بدایع فلک اینکه پان پور نام موضعیست در کشمیر که زعفران زار مخصوص آنجاست و در زمین دیگر
چنانچه باید نمیشود الّا از نزدیک بلطافت خوش آینده است و همدرین ایام حکم چراغان شد و کشتیها را بفانوسها و چراغها
آراسته بر روی آب روان ساختند و در آن شب جشنی آراستگی یافت که روز از رشک آن شب سوخت و پیش ازین خواجه
شمس الدین دیوان بجهة ضبط کشمیر و تعین خالصات از لاهور طلب فرموده بودند درین تاریخ سعادت زمین بوس مفتخر گشت
و درحین عزیمت کشمیر زینخان کوکه کلتاش بصوب افغانستان دستوری یافته بود که اگر احتیاج افتد ازان راه با سپاه
شایسته خود را بملازمت رساند قضارا پیش از رسیدن او آوازه فتح کشمیر زمین و زمان را فرو گرفت و آن
رکن السلطنه باستیصال مفسدان تاریکی مجددا غبار شورش برانگیخته بودند کمر همت بست و در اندک فرصتی
سواد و بجور و کمرگاه تاریکیان را پایمال افواج قاهره ساخته بسیاری از ارباب فساد را قتیل و اسیر گردانیدند

معاودت موکب اقبال از کشمیر بصوب کابل چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق کشمیر و سیر و شکار آن عرصه
دلپذیر وا پرداخت بالتماس شاهزاده ولیعهد وارث اقلیم شاه سلیم ولایت کشمیر را بدستور سابق بمرزا یوسفخان مرحمت
فرمودند و مقرر شد که خود بدولت و اقبال با چندی از مخصوصان و منظوران بساط قرب بسیر زمین لنکا فرمودند از راه
بارهموله عنان معاودت معطوف دارند و سپاه ظفر پناه فوج فوج از راههای دیگر شتابند و درین لنکا عمارتیست در میان
کول الر که سلطان زین العابدین اساسش نهاده و عرض و طول آن صد و نوزده ذرع مربع است و ارتفاع آن هشتاد و دو
ذرع بر فراز آن قصرهای دلنشین ساخته و این عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس یافته و دریای بهت از
میان آن بصد جوش و خروش میگذرد و توسعه آن بحدیست که اطراف آن مرئی و محسوس نمیگردد و از شورش باد و
طلاطم آب و ارتفاع موج عبور کشتی بصعوبت میسر است و از غرایب آنکه روزی که حضرت خاقان بتماشای آن توجه فرمودند
برخلاف معهود آب در نهایت آرامیدگی و سکون بود و روز دیگر ببارهموله منزل و از آنجا کوچ بکوچ تا رهتاس الف کردند
در راه از اشتداد برف و باران بر پیادهای هندی حال سختی گذشت لیکن چون روی بهندوستان داشتند
در خارج استعجال طی مسافت دلهای می دادند **فتح قلعه جوناکده و سومنات و گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتی و قمع**
ستم قصد خود کردن چون خان اعظم دران یورش مسخر قلعه جوناکده نتوانست پرداخت و بجهت امتداد و صعوبت

لشکر باحمداباد مراجعت نمود و امر الجنیدی در تیول خویش برا مودند مرتبه دیگر افواج ترتیب داده روی همت بانجام
خدمتها و دو پسر جام و جلال خان و غازیخان و ملک حسن آمده دیدند و بندر گوکه و منکلور و سومنات وغیره تا نزده بندر
بی جنگ بدست افتاد و از انجا به تسخیر قلعه جوناکده که بنا بر امین خان غوری داشتند رفته و اطراف انرا بمورچلها استحکام
داده پای عزیمت افشرده و نورنگخان را بر سر طایفه کاتهی که آذوقه قلعه بدانها میرسید تعین فرمود و قضارا آتش در قلعه افتاد و
بسیاری از اسباب قلعه داری و اذوقه بسوخت و معهذا هر روز توپ یکمنی و دو نیم منی سر میدادند و اولیای دولت بر
کوهچه که نزدیک بقلعه واقعست سرکوب ساخته توپی بر فراز آن بردند و دران قلعه را مجرا گرفته شورش عظیم در مخالفان
انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنا بر امین خان و پسران دولتخان و جان محمد
وکیل آن سلسله بود و زینخان حبشی و ملک دمن و لونیه کاتهی و میرک محمد افضل وغیره با نخاه کس عمده نزد خان اعظم
آمده ملازمت نمودند و ان رکن السلطنه هرکدام را در خور شایستگی به اسب و خلعت و منصب و جاگیر خوشوقت ساخت
و مجددا ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعه جوناکده بحیطه تسخیر درامده زمینداران ان ممالک غاشیه
اطاعت بردوش گرفتند خان اعظم همگی همت بجست وجوی مظفر و بدست آوردن او گماشت در منوف خبر رسید که این
ستاره شوخ بر میندار ولایت ... که بتجانه دوارکا انجاست پناه برده لاجرم نورنگخان و کوجر خان و قطب الدین
احمد خان و لد شاه محمد خان اتکه و انور پسر خود را با فوجی شایسته بدان صوب فرستاده مجاهدان عرصه فیروزی
بدوارکا رسیده ان بتجانه را که یکی از معابد کفار است بجنگ و ستیز دار الاسلام ساختند و جمعی را در انجا گذاشته
بتیر شتافتند ان کافران یورش آگاهی یافته مظفر را با اهل و عیال او در کشتی نشانیده بجزیره که بهایت استحکام
فرستاده بود چون جنگ سخت کرد از پی او شتافت بهادران تیز جلو گرم و جسپان با ورسیدند و ان خون گرفته
برگشته ایستاد و چون زمین سنگ و ریخت بسیار داشت و سوار تاختن متعذر بود و پیاده شده غنیم در او تختند
و تا وقت شام آتش قتال زبانه میکشید و بهادران جنگ فسان داد کارزار میدادند ناگاه تیری از شصت تقدیر بر مقتل
ان باطل ندیر رسید و جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری از ان سیاه بختان بخاک هلاک افتادند و مظفر بکجال
تباه از سغولهای نامتعارف خود را بولایت کچهه رسانید در پناه بهارا زمیندار انجا خزید خان اعظم در جوکیده ازین خبر
آگاهی یافته عبدالله پسر خود را با فوجی بدانجانب تعین فرمود جام از غایت احتیاط و خودداری با فرزندان و اقربا

در میان راه بعبد الله آمد و هزیمت و باظهار دولتخواهی ارکان عهد و پیمان را استحکام بخشید زمیندار کچهه نیز فکلاو ستار
بعجز و ملایمت پیش آمده قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد خان اعظم بحرف او التفات ننموده در جواب
نمود که اگر باظهار دولتخواهی و نیکو بندگی ثابت قدمی مظفر را با والیان دولت اسپارد ان کوته اندیش خواست که
بحیلهای زمیندارانه روزی چند بگذراند خان اعظم بر آمده که محال متعلقه او را بانجام داد فوجی بکومک او مقرر
دارد از بیم تیغ بیراساس همت او انهدام پذیرفت او از روی اضطرار پیغام فرستاد که اگر برهنه موروثی از
قدیم داخل ملک من بوده بجلدوی این خدمت مقرر دارند مظفر را بسپارم خان اعظم بتطییب خاطر او راضی شد
و جمعی را از فوج منقلا بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد او این مردم را بجایی که مظفر بود رهنمونی نمود
و چنان وا نمود که بهاره بدین قوم آید مظفر نیز باستقبال آمد و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصه اقبال از اطراف
هجوم آورده او را مقید ساختند و شتاب عطف عنان نموده بر جناح استعجال شتافتند وقت بامداد ببهانه صعوبت
فرود آمده در پناه درختی رفت که دست به آب رساند و استره که درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود راند و با
واقف شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم سر او را مصحوب نظام الدین احمد بن شاه محمد خان اتکه بدرگاه سپهر
اشتباه ارسال داشت در شوال خاقان ممالک ستان خواجه شمس الدین را بحراست کنر اتک مقرر داشته عنان توسن
اقبال بدار السلطنه لاهور معطوف فرمودند و در ساعت سعود زمان محمود مصر جامع لاهور بورود موکب کیهان شکوه رونق
اسمانی یافت **ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال** چون بعرض رسید که راجه رامچند حاکم تهیه نقد هستی سپرد پسر بهدر او را
که بسعادت سجده میت حضور اختصاص داشت بخطاب راجگی و حکومت آن ملک سرفراز ساخته رخصت فرمودند و مقارن
ان حال خواجه سلیمان بخشی گجرات با پیشکش خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسید و دولت آستان بوس دریافت
چون درین ایام راجهای کوهستان شمالی سرکشی پیش گرفته از رسوم خراج و پیشکش سر کشیده بودند بالتماس قلیچ خان
سیف الله پسر او با قاضی حسن بدان صوب تعین شدند و بغیر از لال دیو و رامچند راجه جمیع زمینداران آمده دیدند
و او باستشفاع زینخان کوکه کوکلتاش روی نیاز بعتبه سپهر آستان نهاده از گرانبار تقصیر نجات یافت و از سوانح فرستادن
راجه مانسنگه لشکر فیروزی اثر به تادیب رامچند زمیندار اودیسه چون ولایت اودیسه بر قلمرو خاقان ممالک ستان
افزود راجه رامچند که از زمینداران معتبر آن دیار است پسر خود را نزد راجه مانسنگه فرستاد و راجه به آمدن او تن

خورسند نشد و پیغام گذارد که آمدن پسر او محسوب است اگر بر جادهٔ طاعت و فرمان‌پذیری راسخست خود بحضور رسید
و با آنکه در پرورش او دقیقهٔ خدمات پسندیده از و بظهور رسیده بود جرات آمدن ننمود و راجه نیز حقوق خدمات او را
بر طاق نسیان گذاشته جگت سنگه پسر خود را با جمعی از منصبداران بر سر او فرستاد و امچند بقلعهٔ خود متحصن گشت
و عساکر منصوره بتاخت و تاراج محال متعلقهٔ او پرداخته بسیاری از قصبات و قریات معمورهٔ او را آتش فرسود
نیز خاکستر ساختند و چندین قلعه را مفتوح گردانیدند و چون صورت واقعه از عرایض دولتخواهان بمسامع عز و جلال ظهور
اجمعی بر خاطر حقیقت‌شناس آنحضرت مستحسن نیفتاد و براجه فرمان اعتراض‌آمیز شرف صدور یافت و راجه بحکم عالی جگت سنگه را
باز گردانید و امچند از عاطفت گری سر خجالت و ندامت افکنده نزد راجه آمد و مقارن این حال خواجه سلیمان
و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان نقض عهد و پیمان نموده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند تفصیل این اجمال
آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه جلیقه آباد را در جاگیر
مقرر بود بهمراهی طاهر خان و خواجه باقر انصاری را رخصت آنجا کرد و نمود و باز از توهمی که بخاطر رسانید ترک آن
قرارداد فرموده افغانان را نزد خود طلبید شب آن نابکاران ازین طلب بیجا و تلون مزاج بیم و هراس افزوده در میان
راه بجبر بر سر خواجه باقر انصاری که بجاگیر خود میرفت ریخته اموال و اشیا و فیلی چند که همراه داشت به تاراج
کرده بجانب بندر سات کانو شتافتند و باقر زخمی شد و راجه از ظهور این سانحه همت سنگه پسر خود را با فوجی بتعاقب
فرستاد و چون آنها بسرعت راه نوردیدند نتوانستند رسید و افغانان به بسنه رفتند و چاندرای راجهٔ بسنه
برهنمونی بدبیری در مقام گرفتن آنها شد و بحسب نوشت خود را این رسن فنا کرد و شرح این ماجرا آنکه چاندرای
افغانان را بمهمانی طلبید دلاور و سلیمان بخانهٔ او رفتند قضا را بجهت ضرورتی دلاور از مجلس برخاست بمجرد برخاستن
کافران هجوم آورده او را دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر کشیده از مجلس برآمد و به
طرف روی می‌نهاد مردم کوچه میدادند که پس او رانجا کشته بهمین طور زده کوفته خود را بدروازهٔ قلعه رسانید
از قلعه برآمد چندی از همراهان او اسپ رسانیده سوار ساختند چاندرای بتعاقب او شتافت و عثمان ازین غدر آگاه یافته
از برابر آمد سلیمان از گرفتن دلاور و برآمدن خود را با او گفت از همانجا شمشیر کشیده بقصد چاندرای متوجه
شدند جنگ سخت شد چون اکثر نوکران آن زمیندار از طایفهٔ افغانان بودند جلوریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند

وجاندرای انجا بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست آورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه آنها را مردم
خود تصور کرده راه دادند و بعد از درآمدن افغانان چاره نماند و باین روش آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند حتی
و کجندی در انجا دو دست بردند تا آنکه عیسی خان زمیندار بهاتی با فوج و افغانه آنها را از خود طلبید اشرف و جمعی
از نجبا باراجه مانسنگه نقض عهد و پیمان نموده طریق خلاف سپرده بودند چاره بجز فرمن منع و فنا کر بعضی سحان امید
پناه بردند روزی چند از آسیب تاخت افواج قاهره محفوظ ماندند و از عاطفت وقایع جشن طوی شاهزاده والاتعهد
وارث هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم با دختر ابراهیم حسین میرزا که والده ماجده اش دختر میرزا کامران خاقان گیتی
ممالکستان آن مهین بانوی اقبال به شایسته نسبت دانسته در ساعت مسعود و زمان محمود جشن عالی ترتیب داده با شاهزاده والاتعهد ازدواج

از مسند جلوس اشرف

شب یکشنبه هفدهم جمادی الآخر هزار و یک هجری بعد از انقضای سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه نورافروز جهان صورت و معنی
یعنی آفتاب عالمتاب ببرج حمل تحویل فرمود و سال سی و هشتم از جلوس ابد قرین خاقان امن و دولت و اقبال آغاز شد
و در ایام جشن نوروزی خانخانان سپهسالار میرزا جانی حاکم تته را بدرگاه سپهر اساس آورده سعادت آستانبوسی دریافت
و خاقان ستوده خصال برافراشته اقبال تکیه زده میرزا جانی را رخصت بار فرمود و آن سعادتمند بلوازم کورنش
و تسلیم و مراسم سجده و تعظیم مبادرت جسته مشمول مراحم بیکران گردید او پسر پاینده محمد بن میرزا باقی بن میرزا عیسی است
که بچند پشت بشتکل بیک ترخان میرسد جد ایلکو تیمور پدر شتکل بیک در جنگ تقتمش خان جان نثار شد حضرت صاحب
قران با وجود صغر سن او را منصب پدر و پایه ترخانی برافراشتند او بچهار پشت بارغون خان بن اباقا خان بن
هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در ماوراءالنهر شورش پدید آمد الوس ارغون و ترخان از آنجا
بخراسان آمدند میر ذوالنون بیگ ارغون در سلطنت سلطان حسین میرزا نهایت معزز و محترم داشت قندهار و سیستان و زمین داور
بقبول او مقرر نمود در زمانیکه بدیع الزمان میرزا از پدر عالیقدر روی سعادت برتافت میر ذوالنون بیگ با او موافقت نمود
و دختر خود را در حباله عقد او در آورد و بعد از استقرار شدن سلطان حسین میرزا میر ذوالنون بیگ در جنگ شیبک خان

که با فرزندان سلطان حسین میرزا کرد قندهار بحمایت سپرد و شاه بیک پسر او قندهار را استحکام داد حضرت فردوس مکانی
از کابل بقصد تسخیر قندهار رفته با او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آنحضرت ناصر میرزا را در قندهار گذاشته
بکابل معاودت نمودند مقیم برادر شاه بیک فرصت یافته بقندهار در آمد و چون شیبک خان در جنگ شاه اسمعیل بقتل رسید
شاه بیک بطلب شاه اسمعیل بهری رفت و شاه او را محبوس فرمود و سنبل نام غلام شاه بیک از فرط جمعیت و جلال نمکی
با جمعی جوانان ارغون عهد و پیمان بسته بقصد خلاص ساختن او بهری شتافت و در آنجا خود را سوداگر وانموده دکانی چند
ترتیب داد و شبها نقب از دکان خود بزندان رسانیده از وضع مبکر فیت شاه بیک جمعی از زندانیان را با خود متفق ساخت
در انتظار فرصت بود و سنبل چند سر اسب خنک کرده و نعل وارگون بسته مهیا کرد تا آنکه شبی مجلسی فرخ زندانبان را داروی
بیهوشی داد و شاه بیک را برآورده بقندهار رسانید و بعد از چندگاه حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند
او قدرت جنگ صف در خود ندیده قلعه متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجامید بعهد و قول برآمده بجانب سیوستان رفت
و از آنجا به سیوی آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام در زمان پسر او جام فیروز تمام ولایت سند را
بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورد و بعد از آن ملتان را از طایفهٔ لنگاه گرفت و چون شاه بیک در ولایت سند در گذشت میرزا شاه
حسین پسر او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی بسر وقت او رسیده و آن نمک بحرام فرصت ناشناس
سخت بدپیش آمد چنانچه در اوراق سابق سمت ذکر یافت مجملا در اواخر حال از بدسلوکی خود در ایل و الوس او انحراف شدید
و در وقتی که میرزا شاه حسین بجانب بهکر می آمد میرزا عیسی که در سوالف ایام سری از الوس اجداد او داشت بحکومت همت
بر داشته ته را مضبوط ساخته بود و میرزا شاه حسین از ظهور این واقعه به بهکر رسیده عنان معاودت معطوف داشت و با سلطان
محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب ته شتافت و مدت شش ماه از جانبین جنگ و ستیز بود و آخر
بهکر و ته در سلطان محمود حرف آشتی در میان آورد و ملک ته پنج حصه قرار یافت سه حصه از میرزا عیسی و دو از میرزا شاه حسین
و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد تمامی آن ملک بتصرف میرزا عیسی در آمد و بعد از فوت میرزا عیسی میرزا باقی بر مسند حکومت
نشست قضارا سودای مزاج او استیلا یافت و شبی قبضهٔ شمشیر را گرفته بدیوار گذاشت و سر شمشیر را بر شکم خود نهاد
تا جان داد آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده بیشتر حالی از جنون و مالیخولیا نبود خود در گوشه بسر می برد
و حل و عقد امور مملکت بقبضهٔ اقتدار میرزا جانی بود و یکسال بیش از این آن دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید میرزا جانی

حکومت استقلال

حکومت باستقلال یافت   چون مزاج اجانی سعادت منش بوس ناصیهٔ اخلاص بوزانی ساخت خاقان
کثیر الاحسان اورا بمنصب هزاری برافراخت و ولایت تهته تیول او مرحمت شد و بندر انجا بخالصه ضبط فرمودند و
انواع مراحم و عواطف که در مخیلهٔ او نگذشته بود بکام دل بر گرفت و از اعاظم وقایع نفس خان اعظم مرزا عزیز
کوکلتاش است بزیارت خانهٔ مبارک و تفصیل این اجمال آنکه با وجود حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال
که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرفراز ساخته از جمیع امرای عالیمرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی تر میداشتند
او پیوسته بتوهمات دور از کار خود را آزرده میداشت و بر خلاف توقع و خواهش سلوک مینمود و معهذا آن حضرت از
بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والدهٔ او حد افزون نموده بر عطایای الطاف و اعطاف می افزودند و مرزا کوکه
که بجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابو الفضل خصومت غلیظه داشت اگر احیاناً امری خلاف مقصد او بظهور میرسید از سواد
بداندیشی و بدگوئی شیخ دانسته اظهار شکی و آزردگی مینمود در نیولا که فتح جوناگده کرده مظفر را آواره دشت نیستی
گردانید تا کنار دریای شور رتبع همت او صاف شد فرمان عاطفت آمیز بطلب او بشرف صدور یافت و او با وجود فتحی چنین
از فرط واهمه قرار آمدن بخود نتوانست داد عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته خرم خان و کوجرخان و خواجه اشرف
و جمعی از امرای پادشاهی که همراه او بودند رخصت حاکم فرمود الکای بحکام بنادر نوشته ها فرستاد که سوداگران را
از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را اتبنک آورده قول گیرد و جام بهاره که دوز میندار معتبر آن ملک است آمد
خبان نمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون به بتن سومنات رسید عبد الرزاق تحسینی را نیابت
را محبوس ساخت که مبادا ازین ماجرا فتنه سر زند و با سپاهیان عهد و قول نموده او را رفتن بازداشتند در خوف قول نامه
فرنگیان رسید و از بندر بلاد در جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود خرم و انور و عبد الرسول و عبد اللطیف
و مرتضی قلی و عبد القوی و دختران با مادران آنها و سایر اهل حرم و خدم که تبنی درآورد و از ملازم صد کس متجاوز
همراه گرفت و از نقد و جنس آنچه قابل برداشتن بود بجهاز برد مجملا آن عالی فطرت بلند همت پا بر اسباب ریاست
زده ترک لوازم دولت و امارت نموده مجرد آن قدم در شاهراه توفیق نهاد در روزی که یکشنبه می نشست در کنار آب
تمام لشکر و حشم فوج بسته استاده بودند و نقاره ها می نواختند و آن شیر مرد دل از همه واپرداخته بتجسیم عبرت منسکت است
و جبین عزیمت راه گرد آلود تفرقه و نمسیات شست و بهمراه روز میر عبد الرزاق معموری را از قید برآورده عذر خواست و چون آن تخیر

بعرض اشرف رسید خاطر حقیقت شناس سخت گران آمد و بر زبان الهام بیان گذشت که ما عزیز را بجدی دو مهم سپرده ایم
که او اگر قصد ما کردی ایشان ضبط خود منظور می‌نمودیم که اول او زخم انداز و بعد از آن ما دست بکار می‌بردیم افسوس که آن کم فرصت
قدر عاطفت ما نشناخته روی نیاز بوادی غربت نهاد امید که بر منتهی مقاصد خود کامروا شده بخیر و خوبی مراجعت نماید.
والدهٔ ما جده خان اعظم از غم مفارقت فرزند بجان آمده بود نزدیک بود که قالب تهی کند خاقان ستوده خصال بماندهای
او را انواع لطف خسروانه نوازش فرمود و شمس الدین حسین پسر کلان او را که از مبادی عمر در خدمت اقدس تربیت یافته
بمنصب هزاری سرفراز ساختند و شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدی و ملک گجرات تیول شاهزاده مراد مرحمت شد
که از مالوه باحمدآباد شتابد درین تاریخ شیخ فیضی که نزد برهان الملک دکنی رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت
آستانبوس دریافت و هم درین ایام زین خان کوکه کلتاش باستیصال افغانان بستر باریکی روی همت نهاد و قاسم خان را
در جلال آباد با فوجی گذاشته خود با صفیخان و تخته بیگ و خواجه شمس الدین و سعید خان گکر بکوهستان در آمد و مجاهدان
عرصه فیروزی تردداتی ساختند تا بر خیبر افغانان سیاه بخت آغشته و بسته تا چکدره که از آن کنج متصل بولایت سوات است
راندند و حدت علی خویش جلاله که سرگروه تاریکیان بود قلعه کیسار را مستحکم ساخت و بهادران جان نثار از اطراف هجوم
آورده بنیروی همت آن قلعه را مفتوح ساختند و قریب چهار صد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردیدند و تخمیناً
هفت هزار کس اسیر کمند تقدیر شدند از غازیان لشکر اسلام معدودی شربت خوشگوار شهادت چشیدند و تا چندی
کاشغر پامال ستوران عساکر اقبال گشت و حدت علی را چاره بجز آمدن و دیدن نماند و دیگران پسران ابوسعید زری
طناب در گردن انداخته زینهار خواستند و زین خان کوکه کلتاش خاطر از ضبط آنجا وا پرداخته روی امید بتقبیل آستان
نهاد و صفیخان و خواجه شمس الدین بمرافقت او سعادت زمین بوس را دریافتند و بانواع نوازش و مراحم فروغ جبین افزوده
و متعاقب آنحال صد و بیست و هفت فیل که راجه مانسنگه از غنایم فتح اوریسه مصحوب شیر بیگ تواچی بدرگاه والا فرستاده
بود بنظر اشرف گذشت و هم درینولا میرزا که نزد قطب الملک حاکم گلکنده فرستاده بودند ایلچی او آمده کورنش
دریافت و عرضه داشت او را با پیشکشها که بدرگاه ارسال داشته بود بنظر همایون در آورد و درین ایام عشرت انجام جشن
طوی شاهزاده‌های عالی قدر انعقاد یافت و شاهزاده خانم را که اختر صبیهٔ آنحضرت است بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین
میرزا نسبت فرمودند و شاهزاده شکر نسا بیگم را بمیرزا شاهرخ عقد ازدواج بستند و در خلال آنحال فخر الخان را

که بدرگاه والا فرستاده بود بنظر اشرف گذشت بجرم سرای شاهزاده ولیعهد وارث ملک هفت اقلیم شاه سلطان
سلیم در آوردند و بعد از فراغ این جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزاری سرفراز ساخته بحکومت مالوه
رخصت فرمودند و شاهباز خان را باتالیقی میرزا اختصاص بخشیدند **آمدن رستم میرزا بدرگاه خلائق پناه** چون
سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسپ رخش حیات بفسحت سرای ملک بقا
تاخت ازو چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد و رستم میرزا با دو برادر زمین
داور و آنحدود در اقلید ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید و در عرصه مبارزت رستم میرزا
غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار تحصن جست و آخر بصواب دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند
و بعد از چندی باز ارباب فساد از طرفین غبار فتنه بر انگیختند و مظفر حسین میرزا بر سر رستم میرزا لشکر کشید و جنگ
سخت در پیوست و دو دفعه دیگر مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده بقندهار عطف عنان نمود و پیوسته برادران با یکدیگر در آویخته
روزگار بناهمی میگذرانیدند تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار برافراشت و زمین داور را از رستم میرزا گرفت
و رستم برهنمونی سعادت و استیثار اقبال عریضه الاخلاص بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستان بوس نمود
و خاقان وافر الاحسان فرمان استمالت مصحوب میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران اوچه قندهار حکم فرمودند که
مقدم میرزا را گرامی شمرده در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانید و چون خبر آمدن میرزا بقلمرو
بادشاهی رسید قرا بیک و حکیم عین الملک و بختیار بیک بشرف رخصت یافتند و از پی ایشان شریفخان و شاه بیگخان و
آصفخان را اشارت شد و روزی که بدار الخلافه لاهور داخل میشدند خانخانان و زین خان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافتند
و آن سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و سنجر میرزا
برادر خورد او با چهار پسرش مراد میرزا شاهرخ میرزا حسن میرزا ابراهیم میرزا بسجود قدسی آستان فرق عزت برافراختند
و به انواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب پنجهزاری خلعت امتیاز پوشید و سرکار
ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار محصول داشت بتیول میرزا مقرر شد و از غرایب وقایع که
در این ولا بمنصه ظهور یافت آنست که هنگام شام که تشخیص چهره آشنا و بیگانه کمتر شدی دیوانه سری از استیلای
مستی و نشاه جنون خود را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت و در آن نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود ازین مشاهده

ایجال الحرکت در شد و بنابر دهی همت او را سب در بر گرفته بر زمین زد و شورش غرب در شبستان دولت افتاد
و از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند و چون تاریک بود شاهزاده را نشناخته به لت و چوب و خشت گرفتند در وقت



حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند و غافل زن که شاهزاده او را از زیر کرده بقبضه خنجر تیغ بر او فرا آشتند شاهزاده فریاد
بر آورد که من او را از زیر گرفته ام مبادا زخم بر من رسد و باین وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و همدرین ایام شاهزاده والا اقبال را
بصبیه قلیجخان عقد ازدواج بسته بدو لعات جشن عالی ترتیب یافت و ارکان السلطنه جهنیر پادشاه تا به شاهان نمود و باین نسبت
فرق عزت برافراخت و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپه سالار بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه حکم شده بود که چون
شاهزاده مراد از راه گجرات متوجه تسخیر ولایت دکن شود دنجاطر قدسی مظاهر خانخانان توافکند که شاهزاده والا اقبال از راه
مالوه به آنملک در آید و بنابرین شاهزاده الاکبر بانجه صنست ستوری یافت و خانخانان و راجا سنگه و بسیاری از امرای
عظام در خدمت شاهزاده رخصت شوند و شاهرخ میرزا و شهباز خان و سایر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد
که چون شاهزاده اینجا رسد نطاق خدمت در میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد از آنکه شاهزاده را رخصت فرمودند

کاظ الهام مانز

بخاطر الهام مآثر چنان صواب نمود که هرگاه شاهزاده والا آثار شاه مراد مبتبر باخذ دستوری یافته مبادرت آورد دستان
شاهزاده دانیال باعث آزردگی خاطر او شود چنانچه شرط صواب است با یکدیگر سلوک نکنند و فیما بین غبار نفاق
و کلفت مرتفع گردد و مقصدی که پیش نهاد همت جهانگشا شده روزی چند در عقده تعویق افتد لاجرم حکم خلافت
شد که شاهزاده را باز گردانیده بملازمت آورد و خانخانان را بعواطف گوناگون سرفراز ساخته رخصت فرمودند که در ملازمت
شاهزاده مراد متوجه تسخیر دکن شود و از غرائب اتفاقات آنکه درین روز عرضداشت شاهزاده مراد بپایه سریر سلیمانی
رسید که چنان استماع افتاد که شاهزاده دانیال بتجدید دستوری یافته و باعث این اتفاق ظاهر نیست الا آنکه
چه کوتاهی واقع شده که او را بتجدید تعیین فرمایند در جواب عرضه داشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر او فسخ آن
عزیمت نموده خانخانان را با دیگر امرا بکومک او فرستادیم باید که تا رسیدن سپاه لشکرها فراهم آورده آماده
و مهیا باشد که چون او بآنجا رود بیشتر بی توقف و انتظار متوجه مقصد گردد و هم درین ایام میرزا یوسفخان رضوی رخصت یافت
و رای تیر داس را بتسخیر قلعه باندهو که از اعظم قلاع هندوستانست تعیین فرمودند و از نیروی شجاعت در اندک
فرصتی آن قلعه را مفتوح گردانیدند چنانچه تفصیل آن در جای خود مرقوم کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و درین اوقات سعید
مرزا برادر رستم مرزا که در قندهار مانده بود روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده بسعادت زمین بوس دریافت و تعهدات
گوناگون فرق عزت برافراخت و از سوانح آمدن راجه مانسنگه از بنگاله چون آن رکن السلطنه از تسخیر اودیسه و ضبط
ولایت بنگاله خاطر وا پرداخت بحکم اشرف متوجه درگاه شد و درین تاریخ بسجود کریاس فلک اساس ناصیه دولت نورانی
ساخت و جمعی از زمینداران ملک اودیسه و افغانان عمده که همراه آورده بود بسعادت کورنش سرفراز شدند و قبل ازین حال
اسمعیل قلیخان از گجرات آمده دولت بار یافت و مرزا یوسفخان که بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام مهام آنجا مطمئن ساخته بسعادت آستانبوسی کامگار گردید

از مبدء جلوس خاقان ممالکستان ا

شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الآخر هزار و دو هجری آفتاب جهانتاب ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال
سی و نهم از مبدء جلوس ابد قرین مبارکی آغاز شد و بدستور معهود دولتخانه را آئین بستند که تا هجده روز هر روز

جشنی تازه ترتیب یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد عشرت و نشاط دادند و هر کدام در خور پایگی
خویش باضافه منصب و جاگیر کام دل بر گرفتند و درین جشن نوروزی شاهزاده ولیعهد ده هزار سوار مرحمت شد نه هزار از
الوس راجپوت و غیره که در صوبه بنگاله جاگیر داشتند و چهار هزار از امرای حضور و هزار احدی و سلطان خسرو پسر کلان
شاهزاده عالمیان که از همشیره راجه مان سنگه بوجود آمده بود با وجود خورد سالی بمنصب پنجهزاری سرفراز ساخته ولایت
اودیسه را بتیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان با بدجلی مقرر داشته راجه مانسنگه را باتالیقی و تمشیت
مهمات کار آن نوباوه گلشن خلافت اختصاص بخشیدند و همدرین تاریخ ولایت بهار بسعید خان مرحمت شد
و میرزا رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزا پسر مظفر حسین میرزا بتقدس آستان جهان
رستم میرزا بعواطف بیکران فرق عزت برافراخت و آنچه در مخیله او خطور نکرده بود از منصب و جاگیر و سامان را
سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته او زنکبه و همسایگی این طایفه باک داشتند اضطرار التجا آورد آن
رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر مضطرب و متوهم گردید چاره کار منحصر درین دانست که روی امید
باین آستان که مرجع سلاطین جهانست آورده از آسیب روزگار زمان غیبان زندگانی نماید لاجرم والده بهرام با چند خوبان ایام
میرزا پسر کلان خود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت نمود و خاقان ستوده خصال مراحم بیکران
شامل حال میرزا فرموده قراباک گور را که از قدیم باین سلسله رابطه خدمت داشت با میرزایان قدیم رخصت نمودند که میرزا را
بنوید عواطف بادشاهانه مستظهر سازند میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی امید بتقدس آستان نهاد
و بحکم اشرف شاهبیگ خان بکرات شتافته بخلعت امتیاز پوشید و در روز جشن اشرف ناظر دولت بخطاب خانی شرف اختصاص
یافت و همدرین روز میر حیدر معمائی که از اجله سادات عراق بفضایل و کمالات صوری و معنوی امتیاز داشت بسعادت
زمین بوس پایه خلافت نورانی ساخت میر در صنایع و بدایع شعری خصوص معما و تاریخ ید طولی داشت و معمای او
درین فن ابجدی رسیده بود که در محاورت هر چه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند تاریخ سال حال میشد و از ابداع
طبع او قصیده بر صفحه روزگار یادگار است هر بیت معمائیست باسم ممدوح و هر مصراع تاریخ سال و اظهار مضمر و موشح
و غریب تر آنکه شیخ ابوالفیض فیضی تفسیر بی نقطه نوشته و میر حیدر سوره قل هو الله احد را تاریخ اتمام آن تصنیف یافته
و همدرین ایام حکیم علی حوضی ساخته در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی بآن خانه و حوض را از آب

لبالب ساخته بود که یکقطره از آب بدرون خانه در نیامدی و موانع دخول آب شدی و هر کس خواستی که با جامه
در آید سر تا بپا تر شدی و از در بدرون خانه درآمدی و خانه دیدی فرشها انداخته و کتابها نهاده بعد از اتمام
حضرت خاقانی تماشای آن تشریف بردند و تخت حسینی از مقربان بساط عزت را حکم شد که با جوش در آید لیکن خود
بسعادت توجه فرمودند و زمانی ممتد بتماشای آن خوشوقت شدند و بی اغراق از بدایع روزگار بود و هم درین سال نور محمد خان
که از اعاظم امرا بود در گجرات هستی بست و قاسم خان میر بحر بحکومت کابل دستوری یافت و اسمعیل قلی خان
بکالپی که در وجه تیول او مقرر بود رخصت شد و راجه مانسنگه را مجدداً بایالت بنگاله بلندمرتبه ساخته بدان صوب فرستادند
و خواجه ناظر دولت را بخطاب دولتخانی غرامتیاز بخشیدند و شیر بیه شیر افکن نیز بخطاب خانی سرافرازی یافت و از
سوانح شورش محمد زمان میرزا در کابل و کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او ازانجا که میرزا شاهرخ از بدخشان آمده
همواره بدخشیان فتنه سرشت پسری را بفرزندی میرزا شاهرخ شهرت داده دستمایه شورش میساختند تا آنکه محمد زمان نامی
را برگزیدند و گروه انبوه برگرد او فراهم آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند اگرچه بکرات او را با اوزبکیه مصافها در داد
و بدخشیان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست فاحش بر بدخشیان افتاد و در املاک نیارست بود تا کابل
شتافت و خواست که بهزاره توسل جسته بکومک آنها در کابل شورش اندازد و بظاهر چنان میشنود که عزیمت درگاه دارم
و باین دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم پسر قاسم خان که در کابل بود از معنی وقوف یافته علی کشمیری و سلیم بیک و
الله دوست را با پانصد سوار پیشتر فرستاد که بدرقه شده او را بکابل درآوردند و خود نیز از پی شتافت در روزی که
محمد زمان از کوتل سحر گذشته بجانب الوس هزاره جات متوجه شده لشکر کابل رسید بین الفریقین جنگ در پیوست اگرچه
قرابیگ بهادر و جهانگیر بیک و چندی از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند اما بتائید اقبال بی زوال محمد زمان
دستگیر شد و او را مسلسل بکابل آوردند و مقارن اینحال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل رسید و بعنایت
نیک دریافت و از فرط مردمی نزدیک خود جای بودن او قرار داده نظربند نگاه داشت و چنانچه باید محافظت بشرایط
احتیاط بکار نبرده جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بودند همه را ملازم خود ساخت و بتمام حال آنها پرداخت در وقت
فرمان طلب او از درگاه رسیده مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوس مفتخر گرداند غافل از آنکه
آن نهاد با پانصد بدخشی نافته سرشت همداستان شده در کمین شورش و آشوب است و قرار داده اند که قاسم خان را

با هاشم پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسمخان در مدت پنجاه سال
فراهم آورده متصرف شوند   در روز موعود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاد که خان بعد از فراغ از ایلغار
از سر دیوان برخاسته بدرون حرم سرا تشریف برده اند که استراحت فرمایند و ما تنها هاشم اگر لحظه متوجه شوید که
به بازی نرد و دیگر ملعبات مشغول شویم در صحبت هاشم در جواب نمود که بتهیه رفتن و بسیج سفر گرفتارم و متوهم آمد
و آن بد سرشت جمعی از سرخان هاشم تعین فرمود که همانجا کارش بانجام رسانند و خود با چندی بقصد قاسمخان بساعت
و سر زده بدرون خانه در آمده و آن پیکر پناه را از چشمه سار تیغ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و سر او را بر نیزه کرده و آنچه از این
عوض ارباب و خدام و خاصه خیل او که در آن گیر و دار بودند نیز بقتل رسانیدند و شورش غریب در قلعه افتاد و تمام
عوام شهر را تشخیص بر امد و پیش از انکه بر حقیقت حال اطلاع یابد کسان او فرستاد که دروازه های قلعه را مضبوط بستند و جمعی
از بیم غدر و توقف یافت در ساعت سوار شده بجانب ارگ شتافت و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه همراه او بستند
با او پیوستند و جمعی از بدخشیان که بکشتن هاشم می آمدند چون بدر قلعه رسیدند راه بداخل نیافتند و باهم چند تیر و سنگ بر
زدند هیچ نتیجه بر آن مترتب نشد و بستن دروازه های قلعه از تاییدات غیبی بود و الا کار بدشواری میکشید
هاشم در ارگ نشسته بدرون در امد و اهل فساد در بامهای خانه بر آمده سنگ و خشت و تیر و تفنگ کارزار کردند و چندی از
همراهان هاشم بقتل رسیدند و بسیاری بدیوارها بر شده خود را بدرون حویلی انداختند و جمعی از خونگرفته که قدم جرات
پیش نهادند بر خاک هلاک افتادند و بقیه السیف بخانه در آمده در از درون مستحکم بستند و هاشم فرمود که بام را اشکافته آتش
در زدند و آن بدبخت کبیتها که نفسی چند از حیاتشان باقی بود سراسیمه خود را بدرون حمام افکندند و در آنجا نیز چندی بقتل رسیدند
و از نیم روز تا وقت بامداد در دود خورد گذشت در دم صبح تماشا و کس یکجا از حمام بر آمده تا نفس آخر کارزار کردند
و مجموع انها بتیغ مکافات بر خاک هلاک افتادند و آن سر حلقه ارباب فساد نیز در آن معرکه بقتل رسید و جهانی
از آشوب وجود بسته سرشت او پاک شد و شام هیچ کس از انها که درون حمام پنهان مانده بودند بر آمدند که خود را
بکوی سلامت رسانند مردم هاشم واقف شده انها را بر بستند و فرد دیگر بهر جانبان برخی ستی یافت علف تیغ انتقام
ساخت و بی اغواء هاشم درین واقعه حرب جنبیه خود را حیان بود و ظاهر ساخت بعد از کشته شدن خان بلای ناجنس
عینی که بدخشیان او را الفرزندی میرزا شاهرخ می بستند تا چند بمصاف نااو زبکیه کرده در اکثری غالب

آمده باشد و با عدم اعوان پای همت برجا دارد و با معدودی از سپاهی و پیاده تاب شبانروز متصل زد و
خورد نماید و کشنده پدر خود را بقتل ساند و مثل کابل ملکی را در چنین فتنه و حادثه نگاه دارد اندک کاری نیست
و بهمین دولت امروز در جرگه امرای عظام انتظام دارد هاشم سران آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی
و یوسف کشمیری بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته شدن قاسمخان که یکی از معتمدان قدیم الخدمت و امرای
صاحب شوکت بود بر خاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گرانباری می نمود اما از آنکه در راه اخلاص جان نثار شد فرزندش
مصدر چنین خدمت گردید و بنیر احدی را با فرمان استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع مخصوص فرمودند که هاشم را باقسام
عاطفت و نوازش دلجوئی نماید و چون قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافته هرگاه او رسید متوجه درگاه گردید و از تغیر
قلیچ خان خواجه شمس الدین خافی بمنصب دیوانی فرق عزت برافراخت و چون صوبه که منسوب قلیچ خان بود میرزا یوسف خان
مرحمت نموده کشمیر را با احمد بیگ کابلی و محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ و حمزه بیگ عتراغلی و حسن علی عرب و جمیل بیگ
علی و التمشدی و جمعی از ایماقات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصفخان بکشمیر رفته از قرار حاصل نام بردها علی السویه تقسیم نماید
و زعفران را و جانور شکاری را بخالصه شریفه ضبط کند و شریفخان را بحکومت غزنین که وطن مألوف او بود و عمرها در تمنای
آن بسر می برد کامیاب ساختند و در خلال این حال که خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از سفر حجاز بسلامت مراجعت نموده
بگجرات آمده متوجه درگاه است و درین سال الحسب الحکم شیخ فرید بخاری به تنبیه و تادیب راجه های کوهستان که بسمت
شمالی واقعست دستوری یافت و حسن بیگ شیخ عمری و علی محمد اسپ و بهادر خان قوربیگی و بسیاری از امرای کومکی مقرر شدند
و بتیغ همت آن رکن السلطنه فتوحات روی داد و چون آن مهم سرانجام نیک یافت و شیخ الحضور طلب فرمودند و در راه
لشکر حسن بیگ شیخ عمری باز گردید و همدرین ایام موکب اقبال بعزم شکار از دریای راوی عبور فرمود و روزی چند در حوالی
لاهور بنشاط شکار خوشوقت شده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف داشتند و درین سال خواجه نظام الدین بخشی باجل
طبیعی درگذشت و خالی از رشد و کاردانی نبود و در بدایت حال مهمات بخدمت بخشیگری گجرات اختصاص داشت و از دو
کارگذاری بسعادت خدمت حضور و منصب بخشیگری کل مرتقی گردید و باندک مدتی در کار خود نیک استقلال یافت و اگر
یکچندی روزگار امان دادی یمکن در اندک فرصت بوزارت رسیدی و از سوانح رسیدن خان اعظم بعتبه بوسی آستان
چون آن رکن السلطنه بگجرات آمد پسر خود عبدالله را همراه گرفت جریده بادیه پیمای شوق گردید و خرم آباد که

فرزندان گذاشت که منزل بمنزل از پی می آمده باشند و درین تاریخ بعز بساطبوس ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت
و حضرت خاقانی از کمال تفقد و مهربانی سر او را از زمین ادب برداشته تنگ در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه حکیم الملک
را بالحضور طلب داشته بدیدار فرزند جان سوز که رشتهٔ حیاتش از غم او نزدیک بگسستن رسیده بود جانبخشی فرمودند و از اثر
سوز و گداز آن سعادت سرشت قطره چند اشک از چشم جهان بین آنحضرت بیرون تراوید و در همین مرتبه با قدر و منزلت خان اعظم
از آنچه بود افزایش گرفت و منصب خاصهٔ او پنجهزاری و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم هفتصدی و انور ششصدی
و شادمان پانصدی و عبد الله چهارصدی و عبد اللطیف دو صدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و عبد القوی صد و پنجاهی قرار یافت
که مجموع نه هزاری باشد و صوبهٔ بهار بتیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت مسعود بعالی منصب وکالت فرق عزت
برافراخت و مهر اشرف اوزک به او حواله فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت بقبضهٔ اختیار او سپردند و مقرر شد که در
هفته دو روز بر سر دیوان بنشینند و دیوان و بخشی و میر سامان و مستوفی و سایر ارباب دخل بصلاح و صواب دید او کار کنند
و در خلال اینحال یادگار سلطان ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران رخصت معاودت یافت و اختیار الملک را با نفایس
و نوادر هندوستان برسم رسالت همراه ساخته و ابو ناصر تحویلداری مقرر شد و مکتوبی مبنی بر نصایح و مواعظ و اظهار لطف
و مهربانی نگاشتهٔ کلک صداقت رقم فرمودند و درین تاریخ آصفخان بطریق ایلغار به بیست روز از کشمیر آمد و جمع ابواب
رعیتی و یک خروار قرار داده به [illegible] بندهای درگاه قسمت نموده بود و درین ایام عماد الملک شاهین تعزیت نامه
والا رساله است و باعث ابتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابو الفیض فیضی کتاب نلدمن را که در بحر لیلی مجنون بحکم اشرف
در نظم کشیده بود بنظر قدسی اثر در آورد و عرصهٔ سخنوری را بگوناگون تحسین آراسته یافت پیش ازین مخزن اسرار
مرکز ادوار گفته بود و در وزن خسرو شیرین سلیمان و بلقیس و همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور و در مقابل سکندر نامه
اکبر نامه پیش نهاد خاطر سخن سنج داشت ولی اغراق در مرکز ادوار و نلدمن کرده توفیق اتمام یافته خوب سخن کرده و الکار
معنی را بمشاطگی الفاظ جلوه داده اگر تجدیدی عمر و فرصت بخشیدی هر پنج کتاب را شیرازهٔ اتمام بستی و در سواد عرصه
خان احمد حاکم گیلان بدرگاه سلاطین پناه رسید چون از شاه عباس شکست خورده بولایت روم شتافته حکام
آنجا بسلوکی پیش نیامدند بعد از زیارت خانهٔ مبارک و سایر اماکن قدسیه در بغداد رحل اقامت افکندند و از آنجا برآمدن
وجه روزی نبودن دانسته تا که بعریضهٔ مشتمله اظهار حوادث و ناکامیهای روزگار و آرزوی سجود درگاه سپهر آستان

بقدس آستان فرستاد و حامل عریضه بنوازش گوناگون سرفرازی یافت و مقرر شد که مبلغهائی از نقد
جنس سامان نموده بجهت او ارسال دارند و اگر اراده آمدن داشته باشد تواند آمد از تهیه سفر و اخراجات راه
تنگ نشود و در اواخر این سال قلعه سیوی که در حدود قندهار واقعست و طایفه افغانان متصرف بودند بهمت
سید بهاء الدین بخاری و بختیار بیگ ترکمان و میر ابو القاسم نمکین مفتوح گردید

نهم رجب هزار و سه هجری آفتاب جهانتاب بمحمل حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال چهلم از سلطنت روزافزون
همایون مبارکی و میمنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور جهان افروز باد در مبادی
این سال حسن بیگ شیخ عمری و چندی از امرا که بضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافته بودند راجه باسو را
با سایر زمینداران بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس ناصیه خدمت نورانی ساختند و از سوانح ارتحال برهان
نظام الملک بعدم سرای جاوید و تفصیل این اجمال آنکه چون بمیامن توجه حضرت خاقانی بحکومت موروثی رسید
حقوق نوازش و تربیت آنحضرت را بطاق نسیان گذاشته عمر گرانمایه را انجو در ناپاکی مصروف داشت و
افواج قاهره بانهدام اساس عمر و دولت او دستوری یافت چنانچه در اوراق سابق نموده آمد اقتصار در این ایام
او را از زمینها و خانی که از اعاظم دولت او بود تعلق خاطری بهم رسید و اخلاص خان و فرهاد خان را با فوجی بتسخیر بندر ریو
دهنده که در تصرف فرنگیان بود فرستاد که روزی چند در غیبت او کام دل گیرد فرهاد خان که از حقیقت حال آگاهی
یافت از فرط غیرت و حمیت نبرد فرنگیان در ساخت و شکست عظیم بر دکنیان افتاد و فرهاد خان دستگیر گردید و گروه
انبوه بقتل رسیدند و مغلوب نفس فرصت شمرده بکامروائی نشست و از افراط مل و خواهش ادویه حاره بجهت تقویت
باه بکار برد و گویند شخصی سیماب کشته که بحد کمال نرسیده بود بخوردن او داد و سخت رنجور شد و هر چند اطبا معالجه کردند
اثر صحت نیافت و اشتداد مرض روی بتضاعف نهاد و چون از همه دواها نا امید گشت دست داد براهیم پسر بزرگ خود را
جانشین گردانید و اخلاص خان حبشی با جمعی اضافی شد و با جمعی از حبشی و دکنی اتفاق نموده [illegible] اورا که

ازین او را الحکومت بر داشته بودند از زندان آورده هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت درینوقت بیماری او قدری
تسکین یافته بود خود در سکپال نشسته بمدافعه و مقابله او شتافت و در سه گروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد و بسیاری از
ارباب فساد بقتل رسید و برهان الملک مظفر و منصور باحمدنگر معاودت نمود ولیکن بعد از روزی چند باز بیماری او اشتداد
یافت و چون وقت ناگزیر باخر در رسیده بود رخت حیات بفسحت سرای جهان باقی کشید و چاند بی بی خواهر او با
باتفاق دیگر پسران الملک ابراهیم جانشین ساختند و برادرش را میل کشیدند و بعد از اندک مدتی لشکری از عادلخان
بجنگ او آمده در چهل گروهی احمدنگر سر راه برانها گرفت و جنگ کرده قضا را تیری بر او رسید و بقدمهستی سپرد
و احمد نامی را بجای او نشاندند چون شاه بیگخان نقشبندها روی سوی مظفر حسین
میرزا و فرمان قضا مثال را اختیار بر وی سعادت ساخته با اهل و عیال و بنه و بار هزار قزلباش روی امید بدرگاه سلاطین
پناه نهاد و شاه بیگخان خطبه و سکه را بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان زینت افزوده حکام ضبط
ولایت و سرحدها تعین نمود و از تائید اقبال روزافزون الکه زمین داور و ملک گرمسیر را که اوزبکان از میرزایان
گرفته بودند و رعایا از ظلم و بیداد آنها محنت عظیم داشتند چون صیت وصول عساکر کیهان شکوه بدو فرزند
رسید کلانتران آن سرزمین هجوم آورده اوزبکان را خواجه وار بر آوردند و در نبوالسلطان محمد اوغلان و دیگر بزرگی
اوزبک که از میران آن سرحد بودند جمعیت نموده بر سر زمین داور آمدند و میرزا عوض اوزبک قلعه تیری را که در تصرف
و جمعی را تاخت و تاراج مضافات قندهار تعیین کردند و چون شاه بیگخان از شورش وقوف یافت بتعجیل
بقلعه تیری شتافت و میرزا عوض قلعه را استحکام داده بمبارزت روی نهاد و به اندک زد و خوردی دستگیر شد
و قلعه تیری مفتوح گردید و از آنجا که از آب هیلمند گذشته بر زمین داور اعلام فیروزی افراشت و غنیم تاب مقاومت
نیاورده بی جنگ از گرد حصار بر خاست و بقلعه غور رفت و بهادران لشکر منصور بکاهش همت گماشتند و در انجا نیز
نتوانست پا قایم کرد و سراسیمه بجانب خراسان راه سپرده و ملک گرمسیر و زمین داور که مدتها در تصرف اوزبکیه بود
بنیروی اقبال روزافزون مفتوح گردید و شاه بیگخان بقندهار معاودت نمود و چون مظفر حسین بسه منزل دار الخلافه
رسید میرزا جانی بیگ حاکم تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری باسم استقبال شتافتند و روزی که بشهر
داخل میشد خان اعظم میرزا عزیز کوکه و زینخان کوکه تا سه گروه به پیشتر رفتند و همانروز میرزا باین لایق سعادت

زمینبوس دریافت

زمین بوس دریافت و صد اسپ عراقی با دیگر نفایس رسم نثار گذرانید و از جمله پیشکشهای او زمرد هر مهره بود تحفه
پیوست هرگاه در ظرف آب می‌انداختند حرکت می‌نمود و بحجت بارگزیده سخن نافع و بخطاب خاقان ستوده خصال
میرزا را بانواع تفقدات و اقسام تلطفات دلجویی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول
او مرحمت شد و درین ایام موته راجه لکهرای لدیو که از اعاظم راجها و رایان هندوستان و امرای معتبر این آستان بود
نقد هستی سپرد و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و هم درین ولا سعید خان از بهار آمده سجود کریاس فلک اساس
ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفایس آن دیار برسم پیشکش گذرانید و پیشکش علیخان زمیندار بهانی
که در اقصای ملک بنگاله واقعست بوسیله سعید خان از نظر اشرف گذشت و التماس او بپایه قبول یافت و درین تاریخ
ملک الشعرا شیخ فیضی ملکی نفس درگذشت چون از مداحان و دعاگویان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی شاهزاده
ولیعهد داشت دو روز پیش از آن واقعه حضرت خاقانی سایه عاطفت بر سر او افکندند و باین سعادت از گرانباری جرایم
نجات یافت اگرچه از علوم رسمیه بهره وافی و نصیبه کافی داشت لیکن طبع او در دیگر حیثیات فزونی داشت و از دعاوی
اشتهار مستغنی از تعریف است و این رباعی در ایام بیماری گفته

دیدی که فلک چو زهر و نیرنگی کرد مرغ دلم از
قفس آهنگی کرد
آن سینه که عالمی درو میگنجید تا نیم نفس برآورم تنگی کرد

و مقارن این ایام حکیم که
از جلیسان انجمن قدس و مقربان بزم انس بود بضعف معده رخصت نمود و فوت چنین مخلصان مزاجدان بر خاطر
حق شناس گرانباری کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد با لشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شده و آن ملک از
حاکم مستقل خالیست لاجرم سور سنگه را بجاگیرات احمدآباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته بدان صوب رخصت فرمودند

چون شاهزاده مراد از گجرات بعزم تسخیر دکن

متوجه شده و میرزا شاهرخ با خانخانان و شهباز خان و دیگر امرا که بکومک نامزد بودند از راه مالوه شتافت و راجی علیخان
درینمرتبه قرار بندگی بخود داده در سعی و همراهی بنور بعساکر اقبال پیوست شاهزاده بلند بختی در بروج نشاط فراهم آمدن
لشکر و رسیدن خانخانان نشست و چون ظاهر شد که راجی علیخان با خانخانان ملاقات نمود و از آن راه اراده در آمدن دارد که
سخن برآشفت و بکوچ متواتر متوجه احمدنگر گردید و از نیجا نفاق و آزردگی برخاست و چون صورت ماجرا بعرض همایون
رسید در احمدنگر بجواهر آنکه از خدمتگذاران نزدیک بود رخصت فرمودند که سران لشکر را متفق ساخته بیم و امید...

برگنجی و نگویند کی تا ثابت قدم سازد و یک لک مهر که بجهت مدد خرج سپاه تنخواه شده بمعسکر اقبال رساند
و از قضایای ناملایم که وحشت افزای خاطر گردید رسیدن چشم زخم است بوجود جهان افروز خاقان ستوده خصال
در شب ماهتاب بتماشای آهو متوجه شدند قضارا آهو شاخی بمیان دو ران آنحضرت زد اگرچه روز اول چندان آسیبی
ظاهر نشد و بعد سهل و آسان نموده اما رفته رفته آماس کرد و درد وجع اشتداد یافت و اختلاف رای اطبا در معالجه و عدم تصرف
و جراحان باعث امتداد شد و روزی چند غریب شورشی در اردو پدید آمد و آخر بحکیم علی و حکیم مصری اشارت رفت
که باتفاق آنچه صواب دانند بعمل آورند و شیخ ابوالفضل که از معتمدان خاص بود بنظارت این خدمت فرق عزت
برافراخت و شیخ بهینا جراح و شیخ حسو خلف او که امروز بمیامن تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مقرب خانی سرافراز است
در بستن و گشادن مرهم ساعت بساعت افزودند اگرچه امتداد بیماری بیکماه و هفت روز کشید لیکن بجهت آرامش خلق
و تسکین قلوب هر روزه بار عام میدادند چون بعنایت ایزد سبحانه صحت کامل قرین روزگار فرخنده آثار گردید بزم
بادشاهانه ترتیب داده حکیم علی و حکیم مصری و جمعی دیگر که در خدمت شرف استسعاد داشتند باضافه مناصب و ارتفاع
مراتب و جاگیرها و نقد و انعامهای وافر کامیاب فرمودند و حکم اطلاق زندانیان شد و بلی اغراق عالمی را روح تازه
در قالب بیجان درآمد و هم درین ایام فتح الله شربتدار با پانصد احدی بلشکر دکن دستوری یافت و میرزا یوسفخان
از جونپور آمده بسعادت آستانبوس مفتخر گردید و در خلال آن حال میرزا رستم و صفیخان و هاشمخان پسر قاسمخان بضبط
زمینداران کوهستان نجات تعین شدند و درین سال از آثار ادوار فلکی امساک باران شد و قحط عظیم در ممالک
محروسه پدید آمد و با آنکه خاقان بحر مکرمت خدیو جهان لنگرخانها مقرر فرموده و مبلغهای موفور بخیرات و تصدقات
نموده خلق انبوه بمرض جوع تسلیم شدند و اشتداد این بسه ماه کشید و درین ایام میرزا یوسفخان را در گجرات جاگیر مرحمت
فرموده بکومک لشکر دکن فرستادند و از عرض وقایع بنگاله بوضوح پیوست که چون موسم برشکال در رسان
آمد و راجه مانسنگه در گهوره گهات بنگاه ساخت در انجا سخت رنجور شد و اشتداد بیماری بمثابه رسید که معالجان
دست از تصرف باز کشیدند و کار از مداوا گذشت و عیسیخان زمیندار با معصوم کابلی و دیگر ارباب فساد فرصت غنیمت
شمرده اعلام شورش برافراخت و در دوازده کروهی معسکر اقبال آماده رزم و پیکار گردید اولیای دولت نیز باعتصام
حبل المتین توکل الهی همت قایم داشتند و از بیماری سردار غبار سراسیمگی بردامن همت دولتخواهان ننشست .

در نیوقت یاران روی یکجا نهاده و مخالفان که بوفور کشتی و کثرت توپخانه نخوت آرا بودند خود بخود ویران
شده راه سلامت پیش گرفتند و مقارن این حال راجه قدری صحت یافت و همت سنگه پسر خود را با لشکری قوی بتعاقب
آنها تعین فرمود و غنیم از میان ولایت برآمده در کنار سند عنان بازکشید و چون عساکر اقبال تا بحدود دیو
تا بتعاقب دمن ناو ده بیر شتافتند و در سراسیمگی و اضطرار زورق حیات بسیاری از اهل ادبار بموج خیز فنا رفت و غنیمت
فراوان بتصرف دولتخواهان در آمد و از آنجا سالماً و غانماً مراجعت نموده براجه پیوستند

چون خانخانان شنید که شاهزاده خاطر دلگران ساخته بر جناح استعجال متوجه احمدنگر شد راجی
علیخان را همراه گرفته با میرزا شاهرخ و شهباز خان از پی شتافت و شاهزاده از آمدن خانخانان وقوف یافت
متوجه میلکس گردیده و خانخانان از نزدیکی میرزا شاهرخ را با سپاه و اغروق گذاشته خود با راجی علیخان بلغار کرد
و در سی کروهی احمدنگر بخدمت شاهزاده پیوست و از فتنه انگیزی و سخن سازی منافقان هنگامه پرداز که بر سر
آنها صادق خان بود در روز اول رخصت بار نیافت و روز دیگر بهزار گرانی و چین ابرو کورنش داد و ارباب عرض
مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده را بالکل ازو منحرف ساختند و خود بمغز کار دانشمند چنین مخلص را هیچ
از دست داد و خانخانان از غایت آزردگی کار بطرح واگذاشت و در خلال اینحال صادق خان که با شهباز خان عداوت
قدیمی داشت مکنونات باطن خود را ظاهر ساخت و میان این دو عزیز منازعت و مخاصمت بصریح پیوست و شهباز خان
ترک رفتن دربار نمود و چون بظاهر احمدنگر رسیدند و چاند بی بی همشیره برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت
اگرچه امرا مورچلها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن چون سران لشکر با یکدیگر نه بخته شده بودند شروط این کار
بفعل نمی آمد در نیوقت اخلاص خان حبشی با بسیاری از دکنیان بعزم رزم آمد و باقبال ظفر قرین شکست خورده
بجانب پتن شتافت و منجو که از عمده های قلعه بود احمد را با خلاصه خزینه از قلعه برآورده بجانب بیجاپور رفت
و امرا از فرط مداهنه و مساهله در گرفتن او کوشش ننمودند و الا بسهولت دستگیر شدی و قلعه روز اول میسر آمدی
فتح تمیشه از نفاق امرا بسکندر برابر گردید و چاند بی بی شرایط قلعه داری و استحکام آن مساعی جمیله
ظاهر ساخت شبی شاه علی اهنگ خان با بسیاری از ابطال رجال بر خانخانان شبیخون آوردند
و جنگ عظیم در پیوست و به نیروی اقبال الهی بی زوال چشم زخمی بسپاه ظفر پناه نرسید و غنیم بحال تباه

خود را بدرون قلعه انداخت و چون سران لشکر با یکدیگر در مقام مطایبه و نفاق بودند مدت محاصره بطول انجامید

و دکنیان ابواب مداخل و مخارج را استحکام دادند و از تنقیص غله و کمی آذوقه کار بدشواری کشید سید راجو

با جمعی بجهت آوردن آذوقه برآمد و با دکنیان جنگ کرده کشته شد و قافله که از گجرات بارود و کهیان می آمد

سعادتخان دکنی تاراج کرد و سید عالم در آنجا بکار آمد صادقخان راجی علیخان را همراه گرفته بسراوقات و کار

ناساخته برگردید بلکه همگی مقصد او خفت راجی علیخان بود و در ایام محاصره شیر خواجه و شیخ دولت با فوجی بصوب متن

شتافتند و با اخلاصخان جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت فراوان بتصرف در آوردند و لیکن چون اتمام در آمد در سوی قلعه پاره از دیوار

قلعه باثر نقب افتاد و سران سپاه چشم براه یکدیگر داشته مردم خود را از در آمدن منع نمودند و بشومی نفاق و کینه

چندان درنگ افتاد که متحصنان بر آن رخنه خشت و چوب و سنگ بر آوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان کوشیده

و درین کار نهایت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادقخان و خانخانان کار ازپیش نرفت و صادقخان را خاطرنشان

خاطرنشان شاهزاده چنان کرده بود که من بیر غلام باخلاص تمام و همگی همت من مصروف برانست که این فتح بنام

شما شود و خانخانان میخواهد که خود را باسم سرداری باشد و انجه همت بنام او شود مزاج شاهزاده از خانخانان منحرف

بود و چون آن مقدمات بخانخانان رسید از غایت آزردگی کار بطرح و امساک داشت معتمدان چاندبی بی حرف

صلح درمیان آورده التماس نمود که بهادر برادرزاده برهان را ملازم درگاه سازند و احمدنگر را جاگیر او مقرر دارند و ملک برار را

با خلاصه فیلان و جواهر و دیگر نفایس پیشکش کنم اولیای دولت نیز بانین قرار دادند راضی شدند و مقارن آن حال خبرها

افتاد که لشکر عظیم از طرف بیجاپور بکومک چاندبی بی می آید و عساکر اقبال از گرد قلعه برخاسته بمدافعه و مقابله

شتافتند و چون منزل قطع شد این خبر اراجیف نمود ناگزیر بجانب برار عنان عزیمت معطوف داشتند و غنیم خیره

در آمد و هر جا قابو یافت بپایمال دست اندازی کرد و چون مردم از امتداد محاصره و تعذر غله پریشانی کشیده بودند و جابجا

از قوت مانده و معتمدان لشکر از سعادت اتفاق بی نصیب هیچ یک بمدافعه غنیم نپرداختند تا آنکه

بقصبه مهکر که از اعمال برار بود رسیدند

روز چهارشنبه ششم رجب هزار و چهار هجری نیر اعظم عطیه‌بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال
چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی‌ستان بدولت و اقبال آغاز شد و در مبادی جشن نوروزی زینخان کوکه و صادقخان
را بوالا پایه پنجهزاری افراختند و شاه‌قلیخان محرم بمنصب چهار هزاری سرافرازی یافت و از بدایع روزگار درین
ایام مشاهده افتاد آنکه نابینائی به پایه سحر خلاف حاصل شد که دست در زیر بغل نهاده سخن میکرد و جمعی



دیگران بزبان گویند او با آواز بغل مانند میشنود و شعرها میخواند بعضی این سخن را محمول میداشتند و جمعی بندی
قرار میدادند اما آواز ورزش کار را بیکار ساینده بود و راقم حروف او را مکرر بچشم خود دیده است از سوانح درآمدن
قلیجخان به تیراه و سزا یافتن افغانان پیشتر تاریکی چون قاسمخان بشهادت رسید و هاشم بحکم اشرف متوجه دره کاشد
تاریکان فرصت یافته ابواب شورش و فساد مفتوح ساختند و راه آمد و شد قوافل مسدود کردید لاجرم قلیجخان
بحکومت کابل دستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانان همت گماشته و از کوتل خیبر و دیگر معابر
خاطر وا پرداخته متوجه کابل شود و مبارکخان ککر و جلالخان و شیرخان و نظرخان و میر عبدالرزاق معموری
و دیگر منصبداران بکومک او تعیین فرمودند و چون افواج قاهره بآنحدود پیوست و هر جا با افغانان مبارزتها
نموده شکست داد و در خرمانه قلعه اساس نهاده مبارکخان و شاه محمد و میرزا علی اسلام آبادی را در آنجا گذاشت

و بر مضمون زمین واران از پیغولهای نامتعارف گریوه های دشوار خود با جمعی بر سر جلاله تاخت و لیکن تاب سنان
بهادران ظفرقرین آن کافر ضلالت آئین آگاه شد از راه دیگر بدر رفت و قلیج خان در راهی که بس صعب
محکمهای تیز آه است معسکر اقبال ساخت و چون از نارسیدن آذوقه در سد غله عسرت تمام در اردو پدید آمد
و جا بجا تهانجات گذاشته خود بکابل شتافت

چون از بی اتفاقی امرا تسخیر احمدنگر روزی چند بتعویق افتاد شاهزاده والانژاد سلطان
مراد در ولایت برار قرار گرفت و نزدیک بپالاپور سرزمین خوش شکی اختیار فرموده بنگاه ساخت و آنجا را شاهپور نام
نهاده بتعمیر منازل و حصار همت گماشت و در اندک مدت شهر عظیم آباد شد و معموری ملک و دلاسای رعایا بمیرمرتضی
دکنی که مدتها حکومت برار داشت و مردم ان دیار بقول او اعتماد مینمودند بازگردید او را بمحور فرستادند و محافظت
سرحد بتعهد و اهتمام صادقخان مقرر شد و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ دولت بختیار و میر مظفر و محمدخان نیازی
و شیخ سکندر بکومک او نامزد فرمودند ضبط مهمات ولایت بخانخانان و میرزا شاهرخ و راجی علیخان و شهبازخان کنبوه
و راجی در کاهر قرار گرفت و مقارن آن حال اژدرخان و عین خان و حبیب خان و جمعی از امرای دکن غبار شورش
و آشوب برانگیختند و میرزا علی اکبرشاهی بمدافعه آنها همت گماشت و من الفریقین جنگ در پیوست و کسان باتش
بسزا یافتند و بسیاری بقتل رسیدند و عین خان با معدودی بدر رفت و غنیمت فراوان از فیلان و اسبان و دیگر اجناس
حتی کنیزان او زنده و کوتنین بدست افتاد و از سوانح این ایام کشته شدن شهره داس قرابیگی چون از بی اتفاقی
امرا بعرض همایون رسید شهره داس که از منظوران بساط قرب بود با فرامین عتاب آمیز بدانصوب رخصت فرمودند
و بنا نصایح هدایت بخش مقرر او حواله شد و قرار یافته که جریده به آتیه سب و قیچی خود را برساند و چون بملک نور پیوست
جمعی از اوباش دکن سر راه برو گرفتند و آن شیره مرد تنها پای همت افشرده بسیاری را زخمی ساخت و آخر
بزخم نیزه از پای افتاد و در راه اخلاص و وفا جان نثار گردید چون شاهزاده در شاهپور معسکر اقبال ساخت جمعی از امرای
نظام الملک که در ولایت برار جاگیر داشتند نطاق دولتخواهی بر میان جان بسته بخدمت شاهزاده پیوستند مثل
وفادارخان و عالمخان لودی و ملا اعتبارخان بهادر الملک بهادرخان گیلانی و راجه بهرش و آمدن اینها در اقوی دخل عظیم
داشت

چون صادقخان در مهمات ولایت برار و احمدنگر تهانه ساخته و میرزا

عالمگیر

علی اکبر شاهی در جنگ عین خان و جمال فیروزی یافت خداوندخان و عبدالفتاح و اژدرخان و جمال خان و دستورخان
و دیگر سرداران نظام الملکیه با ده هزار سوار و هشتاد فیل بجنگ صادقخان شتافتند و با آنکه اولیای دولت از سه هزار
سوار بیشتر نبودند استمداد همت از باطن قدسی مواطن خاقان ممالکستان جسته ترتیب افواج برداختند در قول صادقخان
و سانولداس و محمد جان بیگ و پرمانند و موتی چند بی از بهادران نصرت قرین قرار گرفتند و برانغار میرزاخان و سید بایزید و غزنیخان
و ملک راده و عبدالرحمن و قتلخان و شاه قلی و طاهر اوکچی و جوانغار اعتبارخان و وفادارخان و در هراول میرزا علی بیگ
و دوست پسر صادقخان و سیداد و صالح پسر وزیرخان و محمد حسین و شیر افکن و محمد امین و مودودی و میر طوفان و دیگر فدائیان جانثار
پای همت بنهادند و میر حجی بهادر و میر نهار و قابل و علیق و اتم بهادر با دقچی گری هراول مقرر شدند و بر کنار دریای گنگ
صفوف آراسته شد نخست خداوندخان با پنجهزار سوار و چهل فیل با هراول در آویخت و میرزا علی اکبر شاهی داد مردانگی داده
غنیم را منهزم ساخت و دوست پسر صادقخان و سیداد و احسن خدمتگاری برداشته و برانغار مخالف بجنگ عطف عنان نموده
و صادقخان بر کنار دریا پای همت افشرده بتوپ و تیر و تفنگ بسیاری از مخالفان را بر خاک هلاک افگنند و بهادران در
لشکر منصور از اطراف حمله آورده غنیم را برداشتند و فتح عظیم روی داد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست افتاد و چهل
زنجیر فیل که هر یک فوجی را کفایت کند از ضمایم غنایم شد و دکنی بسیار علف تیغ بیدریغ گردید و درین سال لچمن زاین
زمیندار کوچ که در حد بنگاله ملک وسیع دارد برهنمونی سعادت خود را در سلک بندهای دولتخواه منتظم ساخت و راجه مانسنگه
را آمده دید و پیشکش و خراج گذاری قبول نمود و طول ملک او دویست کروه و عرض از چهل تا صد کروه باشد و همواره چهار هزار
سوار و دو لک پیاده و هفتصد فیل و هزار کشتی جنگی میدارد و زمینداران آنحدود از اطاعت او بیچاره اند و از سوانح فرستادن
خواجه اشرف نقشبندی را بایلچیگری نزد عبدالله خان فرمانروای توران چون از مبادی طلوع کوکب اقبال خاقان ممالکستان
الی یومنا هذا ابواب از جانبین با رسل و رسایل اولو المحبت و اخلاص مفتوح بود و از تاریخی که حکیم همام با ایلچیان آن عالیشان
بدرگاه سلیمان نگاه رسید و دیگری تعین نشده بود درینولا خواجه اشرف نقشبندی با نفایس هند و تحف برسم رسالت سرفرازی
یافت و شیخ حسین را بتولیداری آن جماعت مقرر فرمودند و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزاده ولیعهد سلطان سلیم پادشاه
هفت اقلیم بصبیه رقیه زینخان کوکلتاش انعقاد یافت و ارکان السلطنة العظمی بابی دولت فروغ عزت برافراخت
و حضرت خاقانی بتعمیر و شادمانی بدولتسرای تشریف ارزانی فرموده آن خلعت نشین سرادق عفت را بشاهزاده عالمیان

عقد ازدواج بستند و در خلال آن حال سعید خان بحراست صوبه بهار دستوری یافت و چون بعرض رسید که
شهباز خان از نقار خاطری که میان او و صادق خان بهم رسیده بود بی حکم از لشکر دکن بولایت مالوه که در تیول او
آمده فرمان بتغیر جاگیر او از دیوان اعلی شرف صدور یافت و مرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه ساخته مالوه را
بجاگیر او مرحمت فرمودند و درین سال پیمانه حیات [illegible] لبریز شد و در افواه جهان اشتهار یافت که پسر کلان
او امرا که الحال جانشین است زهر در کار او کرد والعلم عند الله

چون شاهزاده والا نژاد سلطان مراد در شاه نور معسکر اقبال آراست و امرای عظام در سرحدها تهانجات استحکام داده
پای عزت افشردند و ملک برار بقید ضبط در آمد حکام دکن باهم اتفاق نموده لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه
زیاده از اندازه و مقدار و فیل مست بسیار سامان کردند و سرداری لشکر بسهیل خواجه سرا که در پیش عادلخان از عمده
ترین نوکر و قرار یافت و جمیع سرداران و میران دکن از صمیم قلب باطاعت او راضی شدند و آن سپاه ظاهر سپاه با طنطنه
افواج ترتیب داده روی ادبار بعساکر فیروزی آثار نهاده و شاهزاده والا شکوه مرزا شاهرخ را با خانخانان سپهسالار
مقابله آن مقهوران برگشته روزگار رخصت فرمودند و سپه سالار بترتیب صفوف پرداخته خود با مرزا شاهرخ در قول جای گرفت
و مرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت بختیار و عباس خان دکنی و وفادار خان دکنی و فضل توپکچی و شیر افکن و میر الف
کیلانی و محمد خان و علیخان و میر نظام و قادر قلی کوکه و علیقلی و سعید کوالیاری و موستی کهان و فرح علی و تاد علی بیک و عبد القدوس
و چندی دیگر از بنده های جان سپار بهمراهی خویش مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات بارهه و ابوالفتح و نوکون
و مرزا محمد و حسنخان بلوچ و ملک محمد و شیخ مکن و شیخ مصطفی و عالمخان و کیسو داس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید
جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصه کارزار در فوج برانغار تعین شدند و راجی علیخان حاکم خاندیس را در جوانغار مقرر فرمودند
و جگناته و رای درگا و رامچند و کیسو داس و سانولداس و رایمل و کیسو داس بهیم و نراین داس و منوهر و کنگار و بهتی
راج و نرهر داس و لکاول و کلیه و سکت سنگه و سلطان بهاتی و تهاکرسی و مهوجراج و برسرام و شیخ جمال و دیگر
بهادران عرصه کارزار و شیران بیشه پیکار در هراول کار طلب گردیدند و علیمردان بهادر و کامران بیک و سنجاقلی و لشکری
و عسکری پسران خانجهان و مرتضی قلی و حیدر قلی و مظفر و دوست محمد و حافظ مزار در التمش استاده و غزنین خان و
شیخ حسو و حسنخان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله و دولتخان لودی و خواجگی ابوالقاسم طرح دست راست شدند

وحسن علی بیک وشاه نظر بیک وجمعی از تراکه طرح دست شدند وشیر خوجه ویعقوب بیک وکوجک علی ومیرزا
هزاره وسیف الله وخوجه باقی جان خوش شیر خواجه علیقلی وحید دوست واتم بهادر واشم بهادر واقم بهادر
ومیر حاج وابراهیم بیک ومیر یحیی والله یار وجانقلی عرب وجمعی از احدیان برانغار ومیر ابو المظفر بهادر خان وقابل
نور علیق وصفدر وعبد الرحمن وعلیقلی وبادشاه قلی وبهادر بیک ومحمد مغول وولی بیک ومحمد هاشم ومیر شجاع وابراهیم
بیک ودوست محمد اوزبک وخانزاده وامین علی وجان بیک بلعمه جوانغار وملک رستم مراد وغازی خان وعلیخان و
بجلیجان وشمس خان نوحانی وداود چیلک وچندی دیگر را چنداول ساختند وغنیم نیز افواج ترتیب داده دربرابر آمد لشکر نظام
الملک در میان وفوج عادلخان در دست راست وسپاه قطب الملک در دست چپ وبهادران عرصهٔ کارزار عزم درست وهمت کار
طلب مقابل مخالفان شتافته در دوازده کروهی تهری از دریای گنگ گذشتند وغنیم نیز بنخوت وجبروت هر چه تمامتر
قدم جرأت پیش نهاد ودو پاسی از روز گذشته آغاز نبرد شد وبخت خنک بر خیر خواجه که در دست راست بود افتاد و تحجار موسکار
کارنامهٔ جلادت ظاهر ساختند ورفته رفته بهمه افواج کار رسید ومخالفان بزور آتشبازی غریو از نهاد مردم برآوردند وارکان همت
بسیاری خلل راه یافت وتا آخر روز آتش قتال در اشتعال بود درین وقت علی بیک رومی که داروغهٔ توپخانهٔ غنیم بود در همولی بعاد
از فوج مخالفان برآمده جلوریز خود را بسپه سالار رسانید وگفت که تمام آتشبازی وتوپخانه در برابر شما چیده اند واینک التماس مینمایند
اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهد بود چون حرف او از فروغ صدق نتیجه داشت خانخانان میل بدست راست کرد وکس نزد راجی
علیخان فرستاد که شما هم بآنجانب میل فرمایید که از آسیب توپخانه محفوظ باشیم قضا را در وقتیکه راجی علیخان بجانب
رسیده بود که توپها را آتش در زدند ومدت ممتد از کثرت دود وزخان ظاهر عرصهٔ کارزار مانند باطن اهل ادبار تیره وتار گشته بود
مخالفان بعد از سر دادن توپخانه فوج راجی علیخان را قول تصور فرموده حمله آوردند وجنگ سخت در پیوست وراجی علیخان در راه اخلاص
جان نثار شد وبرگرد وپیش او جمعی کثیر از عمدهای او برخاک هلاک افتادند وسپه سالار بر فوج مقابل خود تاخته منهزم گردانید
وچون شب شده بود غنیم را گمان آنکه فوج قول را درهم نوردیده ایم وسپه سالار بقتل رسیده در میدان جلو کشیده ایستاد
وسپه سالار نیز فتح اولیای دولت تصور فرموده همانجا توقف کرد وافواج طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت
اسپ گذرانیدند وهیچکدام از هم خبر نداشتند وچون کشته شدن راجی علیخان اطلاع نبود بعضی را گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته
وجمعی خیال مینمودند که راه هزیمت سپرده بنابرین نگاه او تبارا رفت وبعد از طلوع صبح اقبال ظاهر شد که غنیم جا بجا

استاده و چون در عرض هشت پهر آب پایان رسیده بود و سپاهیان کمتا بر دریا رفته بودند تا آمدن هم
مردم مخالفان قلب بود دانسته تاختند و به اندک زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند بسیاری از
امرای نظام الملک و عمدهای عادلخان و سرداران قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از اعیان لشکر منصور دو از کار داس
و سید جلال خان شاه رشید ند و امجد بگ خواجه که از درگاه فرمان برده بود دران روز به بیست زخم بر زمین افتاد و بعد از چند روز
نقد هستی سپرد و با آنکه بهادران جنود فیروزی از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند و مخالفان قریب بشصت هزار سوار بشمار
بمیامن اقبال روزافزون چنین فتحی که طراز فتوحات روزگار تواند شد چهره گشای مراد گردید و چهل زنجیر فیل با توپخانه
فراوان بدست افتاد و بعد از ارتفاع لوای فتح و فیروزی راجی علیخان را در میان کشتهها شناخته برداشتند اگرچه
خانخانان را ازین واقعه سخت دل بدرد آمد اما ازانکه در راه اخلاص و وفا خود را نثار ساخت و نیکنامی ازل و ابد شد شکرهای
بجا آورد و بشارت این فتح عظمی بدرگاه معلی عرضه داشت نمود و خاقان ستوده خصال ازین نوید شکر و سپاس ایزد متعال
بتقدیم رسانیدند و درین ولا چون بعرض همایون رسید که قلیچ خان در ضبط ولایت کابل چنانچه شرط خدمت و سرداریست
اهتمام شایسته بکار نبرده لاجرم زینخان کوکلتاش بحراست آن ملک دستوری یافت و قلیچ
خان را بدرگاه والا طلب فرمودند

شب جمعه دوم شعبان هزار و پنج هجری آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل را آراستگی بخشید و بهار جان نگار
چارچمن ملک را طراوت و نزاهت افزود و آغاز سال چهل و دوم از جلوس ابد قرین بمبارکی و فیروزی شد و در ایام
جشن نوروزی که دولتخانه را بتکلفات گوناگون آیین بسته بودند قضارا آتش درگرفت و بارگاه جهان آرا که بی
اغراق پانزده هزار کس در سایه او توانند استاد بیک طرفة العین بسوخت همین تا سه روز بساط این جشن عالی
و بعضی از عمارات حرم سرای مقدس بسوخت و اندازه مبلغ که تواند دریافت و چون آتش این سپهر عین الکمال فرو نشست
و حکم شد که بجهت بزم شرف از نو مجلس عالی ترتیب نمودند و بعد از فراغ جشن نوروزی بعزم سیر کشمیر نهضت موکب
جهانگشا اتفاق افتاد و مقرر شد که تا هنگام معاودت عمارات عالی بجهت دولتسرای شاهزاده مراد نیز از سر گرفت

و درین روز قلیچ خان بمنصب چهار هزار و پانصدی و اسمعیل قلیخان بچهار هزاری و میرزا جانی بیگ و شاه بیگخان بسه
هزاری فرق عزت برافراختند و هم درین ولا صادقخان در شاهپور باجل طبیعی خیمه هستی بر بست از ین دولت بود
و در سرداری و کارگذاری دست قوی داشت و درین دولت ابد طراز مصدر خدمات شایسته و فتوحات پسندیده شده بود
لیکن در نفاق و کج بحثی عدیل و نظیر خود نداشت
بیست و دوم فروردین
از آب لاهور گذشته در باغ دلامیز منزل فرمودند و دران شب شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را بمنصب ذات
و سوار هفت هزاری بلند مرتبه ساخته بحکومت صوبه اله آباس رخصت فرمودند و قلیچ خان بمنصب اتالیقی این گوهر
اکلیل خلافت اختصاص یافت و اسمعیل قلیخان و میر شریف آملی و بسیاری از امرا در خدمت شاهزاده مقرر شدند
و گوش هوش شاهزاده را بدر نصایح گرانبار سعادت فرمودند اگر آن پندهای هوش افزا بتفصیل نگاشته آید بطول می
انجامد و سررشته سخن از دست میرود و از بدایع اقبال روز افزون که درین یورش سمت ظهور یافت آنکه در کشمیر
جوانکی از مردم غزنی خود را عمر شیخ پسر میرزا اسلمان وانموده گروهی از ایماقات بدخشان و جمعی از کشمیریان و طایفه برگرد او
فراهم آمده دست آویز فتنه ساختند و چون صیت نهضت موکب جهانکشا بلند آوازه شد چندی از همان مردم او را گرفته نزد
محمد قلی بیگ حاکم کشمیر آوردند و محمد قلی بیگ او را بدرگاه فرستاد و در منزل اتا بنظر اشرف گذشت و بسیاست رسید
بنا بر مزکی اقبال را دران دفعه که خاطر فیض مظاهر بسیر کشمیر رغبت فرمود اصلا از شورش یاد کار در میان نبود و درین مرتبه چنین
شده چون کنار دریای چناب مورد عساکر کیهان شکوه گردید جلیب سنگه پسر راجه بهان سنگه بضبط کوهستان شمالی
دستوری یافت و میر رستم و آصفخان از درگاه طلب فرمودند و هم درین ایام میرزا یوسفخان به اتالیقی شاهزاده مراد فرق
عزت برافراخت و چون کوتل بهنبر معبر رایات جهانپوش شد بخواجگی فتح الله شربتی حکم فرمودند که بر سر کوتل توقف نمایند
و جمعی را که نام نویس شده اند بگذارد و دیگر مردم را مانع آید که بحکم ازلی نشتابند و چون وسعت ملک کشمیر بازدحام
عساکر اقبال وفا نمیکند و از کثرت مردم قحط و گرانی بهم میرسید خاقان والا فر الاحسان بحال رعایا و متوطنین آنملک بخشوده
بخشیان عظام حکم فرمودند که فهرست هفت چوکی بعرض اشرف رسانند و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و آنها نیز مردم
ضروری با خود بیاورند و خواجگی فتح الله شربتی حکم شد که بر سر کوتل بهنبر باشد و بحکم هیچ متنفس را نگذارد که قدم آنجا
پیش نهند و چون مقام راجوری مخیم بارگاه عز و جلال گردید جشن وزن آن گرانبار دولت و اقبال انعقاد یافت

و باین وسیله خلق بکام دل رسیدند و درین روز معروض بارگاه جلال گردید که خواجگی فتح الله در وقت اهتمام با
بندگان حضرت جهانبانی و کشورستانی شاهزاده ولیعهد سوء ادب از دست داده در ان مغلوبه یکی از ملازمان
ایشان بقتل رسید لاجرم حکم شد که او را دست و گردن بسته بخدمت شاهزاده برند و ان سلاله دودمان خلافت
پاس توره مطمح نظر داشته رقم عفو بر صحیفه جرایم او کشیده خلعت مرحمت فرموده باز بخلاف فرستاد و موکب گیهان شکوه
از کوتل پانه گذشته بکوه پنجال رایات اقبال برافراشت و کثرت برف که سر راه را گرفته بود حکم شد که کوچه در برف کواره
راه گذرانند و چون موضع هیره پور که انتهای کوهستانست مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که پیشخانه بجانب نخ برازه
برافرازند که از ان راه سیر کنان بدار الملک کشمیر نزول موکب جهانگیر اتفاق افتد و درین منزل شاهزاده ولیعهد که از کثرت
مردم و صعوبت راه متعاقب می آمده بملازمت پدر عالی قدر پیوست و خاقان گیتی ستان بسیر و شکار جمال نگری و انچه
و بجهی بل خوشوقت شده بکوه سلیمان رایات اقبال برافراشت و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل
محمد قلی افشار که بر کنار کول دل اساس نهاده مسند آرای اقبال شدند و درین وقت میرزا رستم صفوی که بضبط کوهستان مانده بود
بجمو رفته بفرمان والا سعادت آستانبوس دریافت و نیز بعرض رسید که عساکر گیهان شکوه که بسرداری آصفخان در انجا
قلعه مو راجه را مفتوح ساختند و راجه باسو را مالش بسزا داده آواره شعاب جبال گردانیدند و از سوانح شکست یافتن بهادر
در گجرات او پسر مظفر است چون مظفر تیغ همت اولیای دولت مسافر ملک نیستی گردید و پسر و دو دختر ازو ماند
و در پناه لواری زمیندار پرورش یافتند درین وقت که اکثر جاگیرداران گجرات بخدمت فتح دکن دستوری یافتند
بهادر پسر کلان او از کمی فرصت برامده اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش بر گرد او فراهم امده تاخت
و تاراج قصبات و قریات پرداختند و راجه سورسنگه بقصبه بکاراوا از احمداباد دستیاب رفت و افواج ظفر قرین در برابر ایلکه صفوف
آراسته دست بکار بردند هنوز خنگ ترازو نشده بود که بیمامن اقبال بیزوال مخالفان راه هزیمت سپردند و بهادر زن
خود را از او بیکم ناکامی کشید و چون ظلال معدلت بر دار الملک کشمیر افتاد بعرض رسید که از بیداد و ستم حاکمان دار ا
خرابی تمام بحال رعایا راه یافته و تسعیر غله بدرجه اعلی رسید و قحط عظیم شده لاجرم خاقان عدالت نشان از فرط مرحمت و
رعیت پروری بعلامی شیخ ابوالفضل حکم فرمودند که جمعی از نویسندهای راست قلم که بحسن وقوف و زیور امانت آراستگی
داشته باشند به بلوکات کشمیر تعین نمایند که از جمع رقمی حشم نشنیده از قرار حاصل جمع‌بندی کنند و در اصلاح

ملک شاه انهاک

شکستگیهای آن ملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانید شیخ فرید بان همگی همت بانجام این مقصد مصروف داشته
پرگنات کشمیر را بچهار حصه بخش تقسیم فرموده و بهر جا دو نفر از اهل قلم یکی از نویسندهای ایرانی و دیگر هندو فرستاد و
بجهت گرانی غله حناطان و مکاریان شهر را طلبداشته ضوابط قرار داد و در اطراف شهر دوازده جا بلغور خانه تعیین فرمود
بفقرا و مساکین آش قسمت مینمودند تا شنبه و همچنین مبلغ معتد به از خزانه عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روزهای
یکشنبه بنقد بارباب حاجت رسانند و هفتاد هزار کس کم و بیش تعلیم درآمد که هر روز یکشنبه وظیفه می یافتند بتوجه اشرف درانک
فرصت انحلال قحطی که کشمیریان گوشت یکدیگر میخوردند بالکل رفع شد و از تخفیف جمع رعایا نیز جانی تازه یافتند و نیز حکم
اقدس شرف ارتفاع یافت که معماران سرکار اعلی قلعه از تخته سنگ بر دور شهر اساس نهند و ان نیز باعث رزق خلقی شد
و درین سال قلعه باندهو بکلید همت رای تیر داس مفتوح گردید و این قلعه است بغایت رفیع و متین و طایر فتح هیچ یک از
سلاطین هندوستان بر فراز کنگره آن بال مراد نگشوده سلطان علاء الدین با ان عظمت و شکوه مدت ممتد بتسخیر ان کمر همت بست
و مبلغهای وافر در سر این کار نهاد کس بسیار کشتن داد و عاقبت بی نیل مقصود دست از ان باز داشت و امروز اندک توجه
آن حضرت از کمربند افتتاح این عقده دشوار جلوه ظهور یافت و عرصه دلپذیر کشمیر بورود رایات جهانگیر محسود بلاد روی زمین بود
همواره خاطر فیض مظاهر بسیر و شکار گلهای روح افزا و چمنهای دلگشا و چشمه های فیض بخش و کولابهای بط پرور خوش وقت میشد
و گاه بسیر شهاب الدین پور و گاه بتماشای زین لنکا و گاه بشکار کول ول تشریف می بردند و عالمی از سحاب مکرمت
سیراب امید میشد و چون علی رای حاکم تبت پیوسته بارسال عرایض و پیشکش خود در اذکو مجلس بهشت آیین مباهت
و بجهت سرفرازی او امید علی حولک و بابا طالب اصفهانی با فرمان مرحمت و اسپ و خلعت دستوری یافتند که او را بنوید
الطاف خسروانه سرفراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه درو و بیش جمعیت مردم و کمیت خزانه و سامان او وقوف حاصل نمایند
تبت دو بود یکی کلان و دیگری خورد و علی رای حاکم تبت خورد است که بکشمیر نزدیکتر است و درینولا میان حاکم تبت کلان
و علی رای امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو دانسته با جمعیت نیک بر سر او شتافت و از انجانب او نیز بمدافعه و
مقابله پیش آمد و برهنمونی بد اندیشی برادر او علی رای غالب آمد و حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای بتبت
کلان درآمده خزاین و دفاین او که اکثر طلا بود بتصرف آورد و یکی از وارثان آن ملک را بمسند حکومت جا داده بالمام و غنایم
مراجعت نمود و همدرینولا میر ابراهیم جانی را نزد محمد خان حاکم کاشغر دستوری رفت تا سلاطین کاشغر را این دو نامه

رفیع البنیان بسته خوشی و اتحاد قدیم است و پیوسته با رسل و رسایل خود را بیاد میدهند و چون عبد الکریم خان
شنغار شد و محمد خان جانشین گشت و شاه محمد نامی با نفایس آن دیار بدرگاه سپهر اعتبار فرستاده بود و تصادفا
در راه اسباب او تاراج افتاده خود از حجاب و شرمندگی بزیارت خانه مبارک شتافت و در نیولا مراجعت نموده
بسعادت مینوس دریافت و ماجرای خود در العرض اشرف رسانید لاجرم میر ابراهیم رسم رسالت دستوری یافت و
بسیاری از نفایس هندوستان تجمل قبای شیرازی شد و هم درین تاریخ شهباز خان از ولایت مالوه آمده بسعادت
کورنش فرق عزت برافراخت و صفی خان که بضبط کوهستان جمو تعین بود بفرمان والا بسعادت آستانبوس دریافت
و حکومت کشمیر برای رزین او مفوض شد و درین ایام نشاط افزا که خاطر فیض مظاهر بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر طرب
افزا بود و چون دولتخانه گیتی مطاف بر کنار کول دل واقع اساس یافته حکم اشرف بترتیب جشن چراغان عز
قیام لمعه ظهور پیوست و کاربرداران توابت عالی قریب دو هزار کشتی فراهم آورده بانواع چراغان و
آتشبازی آراستند و در خانکوچ لالی از کلان و میناوری دوره آن محسوس نمیشود کشتیها را بگردش در آورده و از تو
التفات آن شمع افروز بزم تحقیقی حشمتی تاب یافت که چراغان فلک در پرتو آن بی نور نموده و شمع نظر
تمثال آن در انجمن روزگار ندیده و بمحبان اهل شهر بر کنار دریا بهت که از میان معموره میگذرد و عمارات بر
ساحل آن واقعست هر دو طرف چراغان کردند و بعد از جشن چراغان بسیر شهاب الدین پور تشریف بردند و از انجا
بزین لنکا توجه فرمودند و در حین مراجعت بسیر خزان دره لار که از سیرگاههای مقرر است خوشوقت گشته بشهر نزول
اجلال اتفاق افتاد و از سوانح مبارزت نمودن درجن سنگه برادر راجه مانسنگه با عیسی خان زمیندار و قاضی کابلی
و شکست فوج درجن سنگه و جان نثار شدن او بمقتضای ایزدی چون لچهمی نراین زمیندار کچ بحمایت راجه مانسنگه حدود
متعلقه خویش از آسیب معاندان محافظت نمود و استقلال تمام یافت عیسی خان جمعیت نیک فراهم آورده بمعاونت
پرتاب کنور که مدعی لچهمی نراین بود دیگر همدست راجه فوجی براه خشکی تعین فرمود و فوجی بسرداری درجن سنگه
براه دریا فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم درپیوست و چون عیسی خان نواره فراوان همراه داشت
آثار غلبه و قدرت ظاهر ساخت و راجپوت بسیار بقتل رسید و جمعی دستگیر شدند و درجن سنگه که از شجاعت و غیرت
بهره وافی داشت تا دم واپسین دست از کارزار باز نگرفت و مردانه در راه اخلاص جان نثار شد

چون موسم بهار رسیدن برف و فصل زمستان و انسداد مسالک و مطارق کشمیر نزدیک رسید
رایات مراجعت بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و بنخست بعزم سیر زعفران زار بموضع پانپور تشریف برده هفت روز در این



گلزار نشاط بتماشای انبساط فرمودند و بعد رستم کوس مراجعت بمستقر اورنگ خلافت بلند آوازه شد تمام راه سیر کنان
و شکار افکنان تا دار الخلافه لاهور تشریف بردند اگرچه بر فراز کوتل پیر پنجال قدری برف بارید اما بکس آسیبی نرسید
و درین ایام که مصر جامع لاهور بوجود موکب کیهان شکوه محسود بلاد ربع مسکون بود سلطان رستم پسر شاهزاده مراد بجوار
رحمت ایزدی پیوست امید که حق جل و علی بر عمر شاهزاده بیفزاید و از اعاظم وقایع این سال شنفا رسیدن عبدالله خان
فرمانروای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه صاحب اقبال با عدل و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت
سلطنت او بچهل سال کشید و تسخیر همت ماوراء النهر و خراسان و بدخشان و دشت قبچاق مفتوح کرد آینه هر طرف که رخش
عزیمت تاخت رایات اقتدار و استعلال بر افراخت و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر دو اسبه باستقبال شتافت
و در جمیع معارک و مهالک بر اعدای خویش فایق و غالب آمد اگرچه خود پادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبدالمومن
سخت بی اعتدال و ستمگر و سیت و در انهدام اساس عنصری نعایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج حق غیب و عرض

و ناموس مردم دست تصرف دراز داشت و باین نصیحت پدر کار نمیکرد و همواره سر از حکم او می‌پیچید تا آنکه قصد پدر کرد
و روزی که عبدالله خان با چندی از مقربان و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود ان بداندیش بقصد دستگیر ساختن پدر
یلغار کرد درین هنگام یکی از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را آنجا رسانید و از عزیمت باطل او آگاه کرد و خان
بسرعت هر چه تمامتر بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهائی یافت گویند درین یلغار و تکلف خوردن خان [illegible]
بر سر پلی فرود آمد که کوکنار بخورد و شهور کوکنار خورد دست زده بودند که فوج عبدالمؤمن سپاهی و همان خان سوار شده
بجانب بخارا یلغار نموده و دران محنت [illegible] فرزند را نفرین کرد و چون خان بخارا را در آمد عبدالمؤمن با تشنه گوسفند بر در شهر
نشست و در اندک فرصت بسیاری از قدیمیان عبدالله خان فراهم آمدند و ان بداندیش توقف عزیمت باطل خویش ساخت و رفت
و ناکام شرمنده و خجلت زده براهی که آمده بود رفت و خان با جمعیت نیک به تعاقب تا دیر او همت گماشت و تا کنار آمویه
عنان از تعاقب باز کشید و چون عبدالمؤمن بار رای منقاد و منت نداشت از آب گذشته کشتیها را شکست در توقف خبر رسید که
توکل قزاق از دشت قپچاق بتاخت سمرقند آمده ناگزیر خان عطف عنان نموده و توکل از عزیمت خان آگاهی یافته باز
گردید و چون خان بسمرقند در آمد بیمار شد و روزی چند سخت رنجوری کشید محمد باقی که بمنصب وکالت داشت با دیگر امرا و اعیان
لشکر کس بطلب عبدالمؤمن فرستادند و او بسرعت هر چه تمامتر از بلخ متوجه سمرقند گردید در توقف تحقیق خبر صحت خان
و آنها باز کس فرستادند که بهتر چاره رسید باید برگردد عبدالمؤمن عنان مراجعت باز کشید و لیکن آهسته آهسته می‌آمد و محمد باقی
روزی التماس ضیافت نموده خان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام و اهتمام مجلس بتحقیق پیوست که محمد باقی
باشارت عبدالمؤمن هواخواهان او طعام را مسموم ساخته بود حال برو متغیر شد و هم در خانهٔ محمد باقی
رخش حیات بفسحت
سرای جاوید راند

شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش هجری بعد از انقضای ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم
عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را آیین بندی کردند و تا روز شرف هر روز
یکی از امرا جشن آراست و درین سال ماهچک بندوقچی را که از مقربان و معتمدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد

بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده شراب بافراط میخورد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بتجاهر
خود را بازگردید لاجرم سالباهن بطلب شاهزاده دستوری یافت و روپ خواص را نزد خانخانان فرستادند که بار دیگر بدستور
سابق سردار لشکر باشد و از سوانح آمدن خواجه اشرف و شیخ حسین از ماوراء النهر در اوراق سابق سمت ذکر یافته که خواجه اشرف
نقشبندی بایلچیگری نزد عبدالله خان رخصت شده بود و عبدالله خان در حیات خویش میر قریش را بالقاس آن دربار
همراه ساخته بود در اثنای راه خبر شنقار شدن او رسید و میر قریش بر میگردد و نام برده بر خلاف استعجال خود در قندهار
رسانیده از آسیب حوادث محفوظ میمانند و درین تاریخ رای تیرداس بسجود قدسی آستان ناصیه خدمت نورانی ساخت
از آنجا که فتح قلعه باندهو نمود و بحکم اشرف بضبط املاک اشتغال داشت چون ولایت باندهو متعلق شاهزاده دانیال بود
قلعه را بملازمان ایشان سپرده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهاد و بعالی منصب دیوانی فرق عزت برافراخت تحکمی که
او باتفاق خواجه شمس الدین خوافی صلاح مهمات نماید و آخر دیوانی صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه
بعهده کاردانی رای تیرداس حواله شد و درینولا کلیاد بهادر که از امرای قدیم عبدالله خان بود و بخجندی حکومت
داشت و از توران روی امید بعتبه آسمان نهاده سعادت زمینبوس دریافت و بخطاب بهادرخانی سرافراز اختصاص
پذیرفت و معاران ایام حلب سنگه و هاشم بیک با دیگر امرا از کوهستان جمو آمده بدولت کورنش سرفراز شدند و تلکچند
راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرایم او نمودند از سوانح کشته شدن عبدالمومن سلطان چون عبدالله خان رخت حیات
بنفحسرای جاوید باخت اوزبکان بسر عم او سمرقند را محاصره نموده و محمد باقی متحصن شده لوازم قلعه داری و ثبات قدم
بجای آورده و اوزبکان کار ناساخته برگردیده و توکل نیز بقصد سمرقند آمد و چون عبدالمومن نزدیک رسید متحصنان از قلعه
برآمده جنگ کردند و توکل زخمی بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمومن با لشکر فراوان در رسید و در سمرقند
بر تخت سلطنت جلوس کرد و محمد باقی را بوکالت پایه برافراخت و قل بابا کوکلتاش را که وکیل و امیرالامرای عبدالله خان بود و
بی اغراق در اوزبکیه بخت غنیمتی بود و چون با صاحب و قبله خویش اخلاص درست داشت و بکمر یک میر بیست عبدالمومن از روز جهان
ناسور در دل گرفته بود در توقف جمعی از نوکران حقیقت او را گرفته نزد عبدالمومن خان آوردند و آن سفاک بی باک جهان
خیراندیش را بهرزه ضایع ساخت و همچنین اکثری قلمیسان پدر را از پا در انداخت و از سمرقند بتاشکند شتافت و دوستم سلطان
عم زاده خود را با دو پسر او که بازکورشش بودند و کمان میرسید و سورش از ایشان متصور نبود بی ضرورت کشت و ازبک سلطان را

در قلعه احمد نگر محاصره نموده آن بیچاره از فرط واهمه بر بستر بیماری افتاد و در روز سیوم که از ظلم و بیداد او بجان آمده بودند
جان بحق تسلیم کرد و عبد المومن بجانب سمرقند و بخارا برگشت چون گرمی هوا بود شب کوچ مینمود چون خلقی از ظلم و
بیداد او بجان آمده بود چندی اتفاق نموده از کمینگاه تیر دوز کردند و در ماوراء النهر ملوک طوایف شد و درینولا [illegible]
والا از کشمیر آمده سعادت سجود دریافت و درین سال تبت و کن تبع همت میرزا علی اکبر شاهی مفتوح گردید
و قلعه نرناله که از قلاع مشهور برار است بتسخیر اولیای دولت درآمد و راجه بهالباهن که بطلب شاهزاده دستوری یافته
بود عرضداشت امرا آورد و التماس نموده بودند که در توقف صلاح دولت در آمدن شاهزاده نیست و مهمات این صوبه
که قریب الاختتام است بتعویق می افتد اگر روزی چند موقوف فرمایند بصواب اقرب تر خواهد بود و درین ایام شاه قلیخان
از دار الخلافه آمده بدولت کورنش سرفرازی یافت و اصفهان باز از حکومت کشمیر فروغ عزت بر افروخت و در خلال اینحال
قلعه کاویل که از قلاع عظیمه ولایت برار است بغایت وسیع و رفیع است و بسیار مستحکم و سامان آذوقه بر وجه اتم داشت
و تسخیر این بمعاونت قلعه گیری از محالات میسر نمود مرتضی دکنی ترتیب مقدمات بیم و امید متصرف آمده محصنان کلید
قلعه را به او سپردند و در سلک دولتخواهان منتظم گشتند و چون خانخانان از سلوک شاهزاده آزردگی تمام داشت قرار
ملازمت ایشان بخود نداده رستاکر روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و درین تاریخ سجود کریاس فلک اساس ناصیه
اخلاص نورانی ساخت روزی چند مورد عتاب و خطاب شد و در برابر معذرتها گفت و از بی التفاتی شاهزاده و
نفاق صادقخان و بیکنایی خود مقدمات بعرض رسانید و چون آثار ندامت از ناصیه حال او ظاهر بود خاقان گیتی ستان
پاس تربیت و نوازش خود داشته از پرده حجاب بر آورد مقارن این ایام قلیچ خان نیز از خدمت شاهزاده دانیال
گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه رسید رخصت بار یافت و از سوانح آمدن ضیاء الملک با ایلچی شاه عباس بقدسی
آستان چون ضیاء الملک با مکتوب و نفایس هندوستان بخدمت شاه پیوست آن سلاله دودمان مجد و علا مراعات نسبت
پدر و فرزندی پاس مرتبه خوردی و کلانی چنانچه باید فرموده با عزاز و احترام تمام دریافت و منوچهر بیک را که از معتمدان
و مقربان او بود با صد و یک اسپ عراقی و سیصد پارچه قماش از زربفت و ساده که اکثر کارنامهای خواجه غیاث نقشبند
و قالینهای جوشقانی و تکیه نمدهای چند و دیگر نفایس و نوادر عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ
بسعادت سجود فرق عزت برافراخت و بانواع مراحم و نوازش خسروانه سربلندی یافت و از سوانح معاتب شدن

شیخ ابوالفضل روزی چند از سعادت کورنش محروم ماندن شیخ مبارک مر پسرش تفسیری تصنیف کرده بود و بنام
نامی حضرت خاقانی آراستگی بخشید و بقبول نظر آنحضرت زینت افزاید بیاض برده بود و بعد از فوت او شیخ ابوالفضل
نسخه بسیار نویسانده باجازت بممالک ایران و توران و عربستان و روم و شام و جمیع بلاد اسلام ارسال داشت
در ینولا تقریبی صورت حال بمسامع جلال رسید و بر خاطر قدسی مظاهر سخت گران آمد و چون بخت شاهزاده عالمیان
تقصیر بسیار داشت و باعتماد نسبت خود مصدر گستاخیها شده بود و پیوسته بر خلاف رضای ایشان سلوک می‌نمود و مزاج
شریف ایشان از و انحراف تمام داشت در وقت فرصت یافته مقدمات ناملایم از طرز سلوک و معاش او بعرض مقدس رسانید
و بدلایل و براهین خاطرنشان نمود که آنچه در خدمت از اخلاص و یکرنگی خود لاف میزد از فروغ صدق بهره نداشت
و زبانش با دل آشنا نبود در چنین وقتی که خاطر اشرف بقدر انحراف پذیرفته بود سخن شاهزاده در شکست کار او
اسباب قوی شد و در ارکان نسبت او تزلزل تمام راه یافت و جمعی از مقربان بساط عزت که از خود در ابهای او رخنهای
ناسور در دل داشتند و در خدمت دندان بر جگر افشرده انتظار فرصت میکشیدند قابو یافته از گوشه و کنار بکنایات و صریح مقدمات
بعرض رسانیدند و شیخ نیز از فرط خجالت و شرمندگی خانه‌نشین گردید و در آمد و شد بر روی خود بست و از سعادت کورنش محرومی
اختیار نمود و این نیز بیشتر باعث تحاشی شد و مدتی محجوب و منکوب ماند و آخر خاقان والا احسان ترمیم کرده حواس او را خوار
نکرد است و بدستیاری مرحمت از زیر بار خجالت و شرمساری برآورد و مجدداً بعواطف بیکران اختصاص یافت

چو بر آب فرو می‌نشیند حالی ۔ سرش آید فرو بر روی ده خویش

چون عرض شد و هرج و مرج ولایت توران بمسامع جلال رسید و از عرایض متصدیان صوبه دکن و آمدن خانخانان سپه‌سالار به
جناب بعز وضوح پیوست که شاهزاده مراد با ارتکاب شرب و تن آسائی فرصت از دست میدهد و بلوازم ملک‌گیری و
سپهداری چنانچه باید نمی‌پردازد و از بی‌والی و غفلت او تسخیر ملک دکن بتعویق افتاده بلکه از اطراف نزدیک بآن
شده که خود را ضایع سازد لاجرم خاقان ملک‌ستان از امرای عظام و وزرای کرام کنکاش خواست که در عزیمت فتح ماوراءالنهر
یا تسخیر دکن آنچه صلاح دولت ابد قرین دانند بعرض رسانند بعضی آرای بر آن قرار گرفت که نخست بعزیمت تسخیر ممالک
توران جولان باید داد و جمعی کنکاش در آن دیدند که چون مهم دکن قریب الاختتام است و احوال شاهزاده طور دیگر پیش بین
میدهند نهضت رایات اقبال بدان صوب اصواب تر خواهد بود و هرگاه خاطر از تسخیر دکن بر پرداخته شود عزیمت فتح ماوراءالنهر

شش نهاد و همت بلند ساخت آخر ایشان بهمین بیش واریافت و بتاریخ شب پنجشنبه بیست و ششم ماه آبان حضرت موکب جهانگشا
بدار الخلافه اگره اتفاق افتاد و مریم مکانی را با دیگر بیگمان و شاهزاده خرم در دار السلطنه لاهور باز گردانیدند
سپردند و خواجه شمس الدین خافی بدیوانی صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشید و میرزاده دکنی بمنصب بخشیگری و خدمت
بخدمت کوتوالی مقرر شدند و درین روز میر ابو القاسم نمکین از کشمیر آمده سعادت کورنش دریافت و چون موکب اقبال بصوب
هندوستان نهضت فرمود دیوانیان عظام بعرض اشرف رسانیدند تا رایات جهانگشا در صوبه پنجاب معدلت آرا بود
بنابر تسعیر حبوبات ده دوازده بر جمع برکیان اضافه شده بود اکنون که بصوب هندوستان نهضت واقع شد نرخ غله
بدان مرتبه نخواهد ماند و تفاوت فاحش خواهد شد اگر این اضافه را بر رعایا معاف فرمایند هر آینه باعث رفاهیت حال آنها
خواهد شد خاقان عدالت نشان از کمال مرحمت و عاطفت برین موجب فرمان داده و رعایا که ودایع بدایع آفریدگارند
جل سبحانه ازین رحمت عام جانی تازه یافتند و هم درین تاریخ خبر فتح قلعه نرناله که از قلاع عظیم ملک برار است نشاط افزای
خاطر اولیای دولت گردید چون شاهزاده مراد بتماشای قلعه نرناله توجه فرموده لشکر فیروزی اثر از پهلوی آن گذشت
و دیگر خان کوچ کرده از جانب دکنیان بمحافظت آن حصن حصین تعین بود و بسعی رای کوپال داس بطاق دولتخواهی میان جان
بسته بملازمت شاهزاده شتافت و قلعه را با اولیای دولت سپرد و مقارن آن ایام قلعه کاویل گده نیز مفتوح شد شاهزاده
سیند داس را با فوج بمحاصره آن تعین فرموده بود متحصنان امان طلبیده قلعه سپردند و بحکم قلعه ماهور نیز متصرف
دولتخواهان در آمد و چون موکب اقبال از آب سلطانپور گذشت علی بیک پسر یانده خان از بنگاله آمده سعادت زمین
بوس دریافت و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش گذرانید و هم درین راه میرزا شاهرخ بفرمان جهانمطاع از صوبه دکن آمده
دولت ملازمت دریافت و چون ظاهر سرهند مخیم اردوی کیهان پوی گردید بعمارتی که ابو سعید عامل آنجا حکم اساس
اساس نهاده بود تشریف فرمودند و طرح آن پسند خاطر اقدس نیفتاد و معهذا بعرض رسید که در ابتیاع مصالح
و ادای اجره سر رشته عدالت از دست داده و در آزار خاطرها کوشیده لاجرم خاقان معدلت آیین رقم عزل
بر صفحه عمل او کشیده ملک احمد را بجای او نصب فرمودند و از غایت بی اشتغالی شتربان عمارات نبوده ها رد و بدل
بردند و از آمدن حلبی بیگ از عراق در کسب فضایل و مقدمات حکمی پایه بلند داشت و در بدایت حال شاگردی خواجه
افضل ترک کرده بعد از آن بشیراز رفته در حوزه درس مولانا میرزا جان در آمده از فیض آن یگانه روزگار کسب

بالاگرفت در حدت فهم و طلاقت لسان عدیل و نظیر خود نداشت و در اتمام کار او اعلامی کشید چون تعریف فضایل و
کمالات او مذکور مجلس بهشت آیین شد مبلغ معتد به ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت
کورنش فرق عزت برافراخت و به انواع نوازش سرفرازی یافت مقارن این ایام میرزا مظفر از قنوج آمده دولت بار
یافت و میر ابوالقاسم نمکین بجاگیر قلعه بهکر و حدت اتمام رخصت فرمودند چون کوکب اقبال بنواحی تهانیسر رسید
خلق انبوه از سلطان کرور و درین جا دادخواه شدند و بعد از تحقیق بظهور پیوست که در ملک تظلم و بیداد از ولی الفعل آمده
حکم شد که همانجا از خلق کشند که عبرت دیگران شود و چون دار البرکه حضرت دهلی مورد رایات جهانگشا گردید بالتماس
بخشی الملکی شیخ فرید بخاری بمنازلی که بر ساحل دریای جون اساس نهاده بود تشریف فرمودند و پیشکشهای او بعز قبول
مقرون شد و از آنجا بکشتی سوار شده بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه متوجه شدند و بعد از فراغ زیارت
و نیازمندی بارگاه اقبال که در بیرون شهر برافراخته بودند تشریف فرمودند و شیخ عبدالوهاب پسر شیخ بخاری را از
لباس درویشی برآورده بمنصب پانصدی و حکومت دهلی اختصاص بخشیدند و چون براه راست دهلی که ایشان مبادا دند
حکم شد که از راه کنار دریای جون متوجه شدند و در راه گاه بکشتی و گاه بر اسپ سواری سیر می نمودند و در ساعت مسعود
مختار بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از آنجا که احوال شاهزاده مراد در انبان مبدا و ندیم شیخ ابوالفضل
دستور یافت که مجرد رسیدن او را بملازمت آورد اگرچه نسبت او از آن باب بود که بتکفیل از ملازمت محروم گردد
ولیکن چون در ارکان سبب او فتور تمام راه یافته بود و هنوز از آن حجاب خوب بر نیامده بود بدین وسیله خواستند که او را
از پرده خجالت و شرمساری برآورند و معنی کرامات آنحضرت بود که اگر در قضیه شاهزاده شیخ رسیدگی نشده انتظام
آن لشکر ساقط شده بود و خزانه عنقریب در جای خرج و نوشته خواهد شد و میرزا شاهرخ را بعلم و نقاره امتیاز بخشیده
بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت مالوه که جاگیر او مرحمت شد سامان مردم خود نموده متوجه الصوب
شود و چون شاهزاده بملازمت شتابد سرداری لشکر بمیرزا مقرر گردد و میرزا رستم صفوی از ولایت السین و انحدود که در
وجه جاگیر او بود بدرگاه آمده سعادت کورنش دریافت و شهباز خان از الحکومت صوبه اجمیر سرافراخته بدان الصوب رخصت
فرمودند و درین ایام ایلچی محمد خان حاکم کاشغر بسجود قدسی آستان ناصیه دولت نورانی ساخت و سعید خان از بهار
آمده زمین بوس نمود و از سوانح فتح قلعه آهنگده و آن قلعه ایست از ملک برار بعنایت رفیع و در نهایت استحکام

مرزا علی اکبر شاهی همت بتمامه بمحاصره آن پرداخت چون متحصنان از همه راه نا امید شدند سپردن قلعه را باعث نجات
خود دانسته از صدمات افواج قاهره محفوظ ماندند و بهادران قلعه کشا درون آمده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه
ساختند و درین ایام اقبال طراز مرزا علی یوزباشی از خدمت شاه عباس فرمان روای ایران برسالت رسید
چون فرمان روای توران استشعار رسید شاه جوان بخت بعزم تسخیر خراسان خنگ همت جولان داد و فرهاد خان که
امیر الامرای او بود با فوجی بطریق منقلا تعین فرمود و طهم سلطان بمبارزت او قدم پیش نهاد و بعد از تلاقی فریقین
جنگ سخت در پیوست اگرچه سپاه اوزبک فرهاد خان را منهزم ساختند و قزلباشیه تا مقام دمت نیاورده روی
همت بر تافتند لیکن چون خبر شکست فرهاد خان بشاه رسید بیاری اقبال اسکندر نشان ساخته جلو ریز خود را
وانطلوع رایات شاهی اوزبکیه سررشته انتظام از دست داده راه فرار پیش گرفتند و طهم خود در عرصه پیکار بر خاک
هلاک افتاد و اوزبک بسیاری بقتل رسید و بعد از فتح خراسان مرزا علی را با بشارت نامه فتح
و اظهار اخلاص و یکجهتی روانه درگاه سلیمان نجاه کرد و چند راس اسپ با دیگر نفایس ارسال داشت

بیست و سوم شعبان روز یکشنبه هزار و هفت هجری آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال چهل و
چهارم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و در روز جشن نوروز شاهزاده سلطان
دانیال از اله باس آمده بسعادت آستانه بوس جبین دولت نورانی ساخت و دلپت را که از زمینداران معتبر
هندوستانست همراه آورده دو بیست و شش زنجیر فیل که در انملک از زمینداران و غیره بدست آورده بود در نظر گذرانید
و پس ازین شاه پیر راجه بیربل را به بنگاله فرستاده بود که فیلهای لایق سرکار انچه نزد امرا باشد گرفته بیارد
و درین تاریخ شانزده فیل از عمله امرا آورده گذرانید و راجه راسنکه پسر دولت که مدتها متمنی از سعادت خدمت محروم
بود فرق ادب شتافت و دولت آستانه بوس دریافت و اصفخان بفرمان والا از کشمیر بهشت روز آمده بسجود اخلاص فرق
دولت نورانی ساخت و بی اغراق در سلطنت بلغار گوی سبقت از تمالی وحیار ربود و راجه راجسنکه نیز از دکن آمده بسعادت

کورنش سرفراز شد و چون راجه که از زمینداران معتبر ولایت مالوه بود درگذشت چتر بهوج پسر او روی
امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و بخطاب راجگی مفتخر و مباهی گردید جانشین پدر شد و هم درین ولا خبر فتح قلعه کهیرله
و قلعه‌های سنک مسرت افزای خاطر اولیای دولت گشت و مقارن این ایام عرضه داشت شیخ ابوالفضل بعرض ایستادهای
پایه سریر سلطنت رسید نوشته بود که چون بحکم گروهی ها نیور اتفاق افتاد بهادر خان پسر راجی علیخان از قلعه آسیر
باستقبال فرمان و خلعت آمده سجدات عبودیت و فرمان برداری بتقدیم رسانید اما هر چند نصیحت کردیم بهمراهی راضی
نشده کبیر خان پسر خود را با دو هزار سوار همراه ساخت و نیز عرضه داشت نموده بود که بیماری شاهزاده بسخت گران نشان
میدهند اگر حکیم حاذق از درگاه مقرر شود بوقت لاجرم آصفخان را با حکیم مصری تعین فرمودند و در نخستین منزل خبر
جانکاه شنیده مراجعت نمودند چون شاهزاده از گرد احمدنگر ناکام
برخاست از فزونی غیرت باندوه درشد و مرکب فرزندی بر دلش افزود و باده اغم‌زدای خاطر ساخت و از همنشین بد
روی بآن کار گری کشید و از افراط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته ارعاد العرق بهم رسانید و قوی بتحلیل رفت
با اینحال از شاهپور بتماشای کاولی سوار شد و از انجا به المحبور متوجه شد و در المحبور بیکرد مرض اشتداد یافت ناگزیر
بشاهپور باز آمد و اطبا بعلاج پرداختند قدری صحت روی داد درینوقت خبر آمدن شیخ ابوالفضل بطلب او رسید و چون
از سر سواری احمدنگر روی رفتن نداشت باندوه درشد و چاره کار منحصر در آن داشت که مجدد عزیمت فتح احمدنگر پیش
نهاد و سازد و عذر رفتن کند و باین عزیمت از شاهپور کوچ نمود و در تمامی جشن نوروز از آنست و بعد از فراغ جشن متوجه شد
و چون بموضع دیهاری که در دست گروهی تا باد و است اتفاق افتاد و صرع بهم رسانید و حال دیگرگون شد اطبا دست
از علاج باز گرفتند و ناامیدی پیکست دلها روی نهاد و میرزا یوسفخان که سمت اتالیقی داشت قاصدان جلد بطلب شیخ فرستاد
که وقت تنگ شده و شورش غریب دارد و افتاده دست و دل از کار مانده هر چند زودتر خود را رسانید بهتر خواهد بود
در سه گروهی معسکر شیخ رسید و خود جریده بر جناح استعجال سوار شد و از گرد راه بدیدن شاهزاده رفت هر چند
پرستاران از آمدن شیخ آگاه ساختند بخود نیامد و نشناخت و بعد از زمانی جان بجان آفرین سپرد و در اردو آشوب
عظیم افتاد میرزا یوسفخان و دیگر سران لشکر صلاح در آن دانستند که بشاهپور مراجعت باید نمود و آن مخلص کاردان
بخلاف جمهور قدم عزیمت برجا داشت و دیگر دلها را همت آوری کماشت نعش شاهزاده را در همان منزل بخاک سپرد

واهل محل را با جمعی روانهٔ شاه پور کردند و در آن شورگاه بسیاری از ماوراءالنهریان زر نقد و قماش یافته بیرون اردو
فراهم آمده بودند شیخ چاره کار منحصر در صیانت خاطرها دانست و بداد و دهش دلهای رفته را بسوی خود کشید و بخشیدن
خزانه شاهزاده بکلید همت گشوده آنچه از نقد و جنس یافته بمردم قسمت کرد و سوای آن هرچه با خود داشت و نقد و جنس آنست
بهم رسانید نثار شاهزاده اخلاص نمود و باین تدبیر خلق انبوه فراهم آورد و قریب سه هزار سوار از ملازمان خالصه او که در عقب اسب
بودند پیوسته آنجا بعزم درست و همت کاربرد از آن منزل کوچ نموده متوجه پیش شد و به امرا نیز استمالت نامها فرستاده
دلدهی نمود و ممالک مفتوحه را نیز شایسته داد و از این تهور و دلیری غنیم را دل از دست رفت و بر جای خود خشک ماند
و بغیر از ناسک که بنا بر بعد مسافت و دیر رسیدن کومک از دست برآمد و دیگر همه جا استحکام یافت ملکی بسیاری بر قلمرو افزود
و از الجمله قلعه   بعد از این واقعه مفتوح شد و بی اغراق رسیدن شیخ در چنین وقتی از تائیدات غیبی بود و گویا خاقان گیتی
ستان ظهور این سانحه را بعالم باطن دریافته او را به تعجیل فرستاده بود که اگر نه در آن زودی رسیدی کار بدشواری کشیدی و اصلاح
آن بامتداد ایام میسر شدی   چون این خبر بدارالخلافه رسید ارکان دولت و اعیان سلطنت روزی دو چند پنهان داشتند
و هیچ یک را یارای آن نبود که چنین حرفی بر زبان توانند راند و آخر عرایض شیخ را بنظر اشرف رسانیدند و از آنجا که مصلحت ملک درنگ
در رسانیدن این مهم آن نیز مناسب وقت نبود قضارا درین هنگام حضرت مریم مکانی با شاهزاده خرم و دیگر بیگمان از لاهور
تشریف آوردند و ایشان بعبارتی که مناسب دانستند گوشزد نمودند و آن پادشاه ملک تحقیق در چنین مصیبتی که جگر کوه را آب
شدی رضا بقضای ایزد توانا در داده دامن خاطر غبار آلود تفرقه ساخت و زخم درونی را بمرهم خرسندی چاره فرمود و امر بیرون
آن سفر گزین عالم قدس از ایزد بخشایش اندک نه یر درخواست و هم درین ایام خبر فوت عاصی کابلی از بنگاله رسید و جار
چمن الملک از خار عصیان پاک شد   و چون شاهزاده مراد در حسن ابدال بصحت
سرای جاوید تاخت و بی وجود یکی از شاهزادهای عظام انتظام عساکر اقبال سرانجام ممالک مفتوحه و تسخیر دیگر بلاد دکن
خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم در ساعت مسعود و زمان محمود شاهزاده والا اقبال سلطان دانیال بدان صوب دستوری یافت
و بانواع نوازش و مراحم مخصوص داشته از اسباب سلطنت آنچه که بافت و وقت و بغایت شد حتی سراپرده سرخ که خاصه
آنحضرت و شاهزاده ولیعهد بود در منزل اول بدولت و اقبال تشریف برده گوش هوش او را بدر نصایح گرانبها از آنش فرمودند
و مقارن این ایام راجه مانسنگه از بنگاله آمده بسجود آستان ملایک مطاف فرق عزت برافراخت و جمله مسکین او و دیگر فیض جاه

الماس گران بها بود و امتعه دیگر از شمار بیرون است و بجمع بندهای درگاه حتی احدی ساکر و پیشه فرد فرد سوغات
فرستاد و در خلال این حال سید قاسم باربه در لشکر دکن باجل طبیعی درگذشت اگرچه بغایت تناور و قوی هیکل اما
دلش از دیگران تر و فربه بود در هیچ معرکه پشت نداده و هر جا استاده پا فشرده سکندر بجای بود و چون شاهزاده دانیال به تسخیر
دکن مستوری یافت ولایت احمدنگر را که باستیعاب ایشان دولت آستانبوسی دریافته بود در خصوص فرمودند که بوطن خود برگرد
درین هنگام برخوردار پسر عبدالرحمن موید بیگ بقصد انتقام پدرش که در جنگ ولایت کشته شده بود با جمعی از بی سعادت
که هر جا یابد کارش بانجام رساند لیکن ازانجا که خوردسال و تجربه نادیده بود شرط احتیاط بکار نبرده مضطربانه پیرا دو ساخت
و نتوانست کاری ساخت و آن خوک بیشه ضلالت از گزند جان نجات یافته تیلا میت بدر رفت چون برخوردار بی تحصیل
حکم قدم جرات پیش نهاده بود معهذا چنین حرکتی ازو بظهور آمده او را معاتب و مخاطب ساخته بزندان او سپردند و از
وقایع برادر احسن پایه آصف خان بوزارت کل چون بعرض رسید که رای امان انجمن برادرش حسب دوستی شایسته بعرض
سر نمیکنند و محرران متعلقان او دست طمع دراز دارند لاجرم آصف خان را که با کمال وقوف کاردانی نهایت راستی و درستی داشت
و شان شکوه این منصب عالی با صلاحیت خلاصش ظاهر بود بوالا پایه وزارت کل برافراختند و او نیز چنانچه شرط امانت است آشنا
و بیگانه و دوست و دشمن را یکنظر دیده قدم از جاده عدالت و نفس الامر بیرون ننهاد و درین کار خود استقلال تمام یافت
و از سوانح کشته شدن ملک خیر الله کوتوال لاهور و تفصیل این اجمال روزی نجما از دزدان را میرزا در خلوت طلبیده بتحقیق احوال مینمود
او التماس نمود که چندی از برادران و اقوام من که در بیرون حاضرند اگر بحضور طلبیده شوند بالتفات آنها الحکه گفتنی باشد بگویم چون
آنها بدرون آمدند قدم جرات و تهور پیش نهاده کسانی که دستهایش را بسته بودند جان ستدند و خیر الله را که متعرض ایشان شد از سوانح
بنیی برآمد و تحمل که دیگران نیز مددی بحال او رسانند تا بشنوند پسرش هم در آن شورش کشته شد و از سوانح جنگ شیر خواجه با دکنیان
و متحصن شدن او در قلعه بیر پس از رحلت شاهزاده شیر خواجه با فوجی از بهادران کار طلب بضبط آن سرحد تعین بود و چون شاهزاده
برحمت ایزدی پیوست و هوسی سر از میان آمد و عنبر و فرهاد با پانزده هزار سوار حبشی و دکنی و شصت فیل بعزم رزم شتافتند
شیر خواجه با آنکه زیاده از هزار سوار نداشت و بحسب شدت باران و طغیان آبها و جریان سیلاب بهادران نرسیدن کومک متعذر بود بشکوه
غنیم نظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت قضا را در روز جنگ راههای نشیب و فراز پیش آمد و چند جا از آن گذشتن از نخست
سر رشته انتظام سپاه با نقطه و هنوز خود را خوب جمع نساخته بود که غنیم با فوجهای آراسته در رسید و جنگ سخت در پیوست

اگرچه راجپوتان که هراول لشکر منصور بودند قدم همت برجا داشته داد شجاعت و جلادت دادند جگرو پسر جگناته و گوپال
راتهور و سلطان حبابی و محمد امین عطاجوئی و بسیاری از بهادران رزم دوست در راه اخلاص جان نثار شدند اما مردم جرنغار و التمش
و برانغار توفیق کارزار نیافتند پای جنگ و تردد عطف عنان نموده بجانب شهر شتافتند و شیر خواجه که خود طرح شده بود جمعی همراهان ساخت
و فوج مقابل خود را از میدان برداشته راند درین وقت فاداخان با جمعی از فوج برانغار جلد شده بخواجه پیوست و این
فوج را ابروی دیگر بهم رسید لیکن چون کس بسیار کشته شده بود و خواجه خود زخمی بود ناگزیر بجانب شهر شتافت و چون بهادر الملک
ازین جنگ وقوف یافت با آنکه خبر شکست و کشته شدن شیر خواجه بشهر داشت از کمال تهور و دلیری تا بانزده گروه
راه تاخته خود را رسانید و با غنیم جنگ کنان بشهر در آمد و از رسیدن او هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و شهر را کوچه بندی
کرده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند اگرچه مخالفان از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از آنجا که اقبال زوال
خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهانست کاری از پیش نرفت و چون این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود
با جمعیت نیک بکومک خواجه متوجه شد و میرزا علی اکبرشاهی و شیخ عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بولایت فرستاده بود بحضور
طلبداشت و دیگر بندهای پادشاهی که در آن کوهستان بودند همه را نزد خود طلبید و مبلغهای مستغل عدت و مدد خرج سپاه قسمت نمود و
و با تن ... هر جمعیت فراهم آورد و میرزا علی را با فوج شایسته بطریق منقلا روانه ساخت و چون افواج بحر امواج بکنار دریای گنگ رسید
نیروی تائید ایزدی پایاب گذر شد و مخالفان را که در گمان نبود که چنین دریای پر موج بی سهم پایاب شود و لشکر بکومک تواند رسید
از عبور لشکر منصور جگرها آب شد و مقارن اینحال شیخ نیز با مردم عقب پیوست ولی توقف از آب گذشت و فراوان غنیم که در آن
حوالی بودند باندک جنگی راه هزیمت پیش گرفتند و مخالفان از صیت شکوه لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه بجانب احمدنگر
شتافتند و متحصنان از شهر بند بر آمده سجدات شکر ایزد متعال تقدیم رسانیدند نفس الامر آنکه از بی آذوقگی کار سخت
بدشواری کشیده بود و کاه و دانه بجهت چارپایان نمیرسید ناگزیر بخود قرار داده بودند که بیرون برآمده جنگ کنند تا کشته شوند
درینوقت افواج قاهره بلند آوازه آمدند و متحصنان از گزند جان رهائی یافتند شیخ بخواجه گفت که پسر خود را با فوجی از بهادران جانفشان
در اینجا بگذارد و شیر خواجه خود بشنود خود متعهد بودن نمود و شیخ جمعی از مردم تازه زور همراه او مقرر فرموده عنان معاودت
معطوف نموده در شاه گده نیز فوجی بکومک او گذاشت که اگر حاجت افتد زود و دیگر اینکه رسید خود در ساحل گنگ
بنگاه ساخت و مقارن آنحال سه لک روپیه خزانه از درگاه رسیده عیشت ... سپاه شد

چون از عرایض دولتخواهان بوضوح پیوست که تسخیر ملک بی نهضت رایات جهانگشا صورت پذیر نیست
وشاهزاده دانیال که بدانخدمت دستوری یافته از غایت تجربه که بکار دارد هنوز از حدود مالوه نگذشته لاجرم در
مسعودترین ساعتی عزیمت تسخیر دکن پیش نهاد همت جهانگشا ساخته رخش اقبال بجولانگاه فتح وظفر برانگیختند
و صوبه اجمیر را یمناً و تبرکاً بتیول شاهزاده عالم و عالمیان مکرمت فرمودند در همان ساعت مبارک بدانصوب
بلصواب شرف رخصت ارزانی داشتند و عرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال بممالک دور دست
نهضت فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولیعهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه را از آسیب غبار کجکهان کوه گرد
و دربخشیدن غزا باکفار میمنت آثار راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم و بسیاری از امرا بخدمت شاهزاده استسعاد یافتند
و حضرت مریم مکانی را با دیگر بردگیان سرادق عزت در دار الخلافه بکارساز حقیقی سپردند و از منزل دوم
خانخانان را بسر رخصت دکن فرمودند و حکم شد که چون خانخانان بانجا رسد شیخ ابو الفضل متوجه درگاه شود و در خلال این حال
خبر فوت عیسی خان زمیندار بنگاله رسید اگرچه راجه مانسنگه بخدمت شاهزاده دستوری یافته اما بالتماس او بنگاله
را بدستور سابق بتیول او مقرر داشتند و تعهد نمود که خود در ملازمت شاهزاده باشد و فرزندان او مع وکلا از عهده ضبط
بنگاله برآیند و جگت سنگه پسر کلان خود را بجهت انتظام آن ملک رخصت نمود و بحسب تقدیر در همان روز جگت سنگه باجل
طبیعی درگذشت و با آنکه راجه دیگر پسران قابل داشت لیکن چون آیین راجها و رایان هندوستان است که اگر پسر کلان بمیرد
نبیره را جانشین سازند و دیگر فرزندان برضا و رغبت در اطاعت و خدمتگاری او بکوشند بنابرین مهاسنگه را جانشین جگت سنگه ساخته
بحکومت و حراست بنگاله فرستاد و در نواح قلعه بتیاله از ولایت برار تصرف اولیای دولت در آمد و چون موکب منصور
به هلپور رسید زاهد خلف صادقخان در باغی که پدرش اساس نهاده التماس ضیافت نموده بلوازم نثار و پیشکش حسن
خدمت نورانی ساخته و درین راه میر عبد الحی میر عدل را با فرمان شفقت آمیز نزد شاهزاده عالیقدر فرستادند و بجهت
راجه مانسنگه سرو پا مرحمت نموده از تعزیت پسر برآوردند و هم درین ایام شاهباز در اجمیر باجل طبیعی درگذشت و مسافر
ملک بقا گردید و چون موکب کیهان شکوه بولایت مالوه پیوست میرزا رستم از جاگیر خود آمده سعادت کورنش دریافت
از سوانح عزیمت شیخ ابو الفضل و دیگر امرا بمحاصره احمدنگر و تفصیل این اجمال آنکه چاند بی بی همشیره برهان الملک بهادر
نبیره او را بحکومت احمدنگر برداشته در درون قلعه بسر میبرد و آهنگخان حبشی خود در اشوا رسیده با بسیاری از حبشی

و دکنی در بیرون کوه رسانیده استقلال میزد اگرچه چاند بی بی بظاهر مدارا با او میکرد ولیکن باطن با اولیای دولت نیاز داشت
مراسلات مفتوح میداشت در بولا از سلوک ابهنگ خان بسخت گران خاطر گردید و غبار نفاق و تشویر مرتفع شد و کموی
نوشته عهد نامه با سوگندان مغلظه ارسال داشت که هر گاه عساکر ظفر قرین ابهنگ خان را از پیش بردارد قلعه را با اولیای دولت
سپارم بشرطی که رامن واگذارند که روزی چند در آنجا آرام گرفته متوجه درگاه شوم شیخ غوث الصوب مهمات
همت ساخت و ابهنگ خان از حقیقت حال آگاهی یافته شمشیر الملک را که سالها حکومت برار از قدیم بسلسله ایشان متعلق بود
از بند برآورده با جمعیت فراوان بجانب برار گسیل کرد که در آنجا دود غبار شورش و فساد برانگیزد و غرض اصلی آنکه چون
اهل و عیال اکثر مردم در آنجاست تفرقه خاطر بهم رسد و بجانب احمدنگر نتوانند شتافت و میرزا یوسف خان بصوابدید اولیای
دولت متوجه برار شد که رفع شر ایشان نماید و شیخ بعزم درست و همت کارطلب با دیگر امرای عالیشان و مهمان دران
جانفشان بمبارزت ابهنگ خان و تسخیر احمدنگر شتافت و چون عساکر اقبال متعین دکن شدند و از اطراف نزدیک آمدند
و شمشیر الملک دست از برار باز داشته بجانب احمدنگر متوجه شد و میرزا یوسف خان با دیگر بهادران کارطلب تعاقب نموده
و میرزا خان و لشکری پسر خود را با جمعی بیشتر فرستاد و نام برده تاب از دور لشکر او تیر اندازی کرد و بدعزیمت
برخاست ناگاه در جنگ مغلوبه تیری بر مقتل شمشیر الملک رسید و بهمان زخم قالب تهی ساخت و مخالفان راه هزیمت
سپردند و چون عساکر اقبال بموکب همایون پیوست نشان شاهزاده دانیال بشیخ رسید که زنهار بی حضور ما رسیده باشند
عنان مبارزت باز کشند که اینک بر جناح استعجال میرسیم و باتفاق متوجه تسخیر احمدنگر خواهیم شد تا کرسی مقام فرمود
و چون شاهزاده ببرهانپور رسید بهادر پسر راجه علیخان از توهمات بموقع قرار ملازمت سعادت داد و از قلعه اسیر
فرود نیامد و ظهور این بی باکی موجب آن شد که خاطر شاهزاده بسخت گران آمد و کمر همت بمحاصره آسیر و استیصال او بسته
وخیم العاقبت و میرزا یوسف خان را نیز نزد خود طلبید و از رفتن میرزا یوسف خان و توقف شیخ در بتن دکنیان جسور و دلیر شدند
و مکرر بر لشکر ظفر اثر شبخون آوردند بحراست ایزد تعالی و تقدس بی نیل مقصود باز گردیدند و چون موکب ظفر طراز
به اجین پیوست پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر چنان بود که روزی چند در ولایت مالوه توقف فرمایند در این وقت عرضداشت
شاهزاده رسید مضمون آنکه بهادر باستحکام قلعه و سامان قلعه داری مغرور شده عذرهای ناسموع در باب آمدن ظاهر ساخت
و هر چند نصایح سعادت مند رهنمونی فرمود نتیجه بر آن مترتب نگشت ناگزیر همت تسخیر آسیر مصروف داشته بلوازم محاصره

و ترتیب اسباب قلعه‌گیری پرداخت فرمان شد که زینهار متوجه تسخیر آن حصار نشوند و بیکبار امور فرصت از دست ندهند که او خود لباس اقبال عاقبت
الصواب فرصت موسم اکران جشن طبیعت از کران خواب غفلت بیدار شد و بسعادت خدمت شتابد بهر آینه مجال معلقه او را با مراحمت فرموده
مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتضاد قلعه و اعتماد آذوقه سر از ربقه اطاعت آستانبوس و هر چند نام برد ما الا اسباب او گوشه
و بشاهراه سعادت و نجات او هدایت نمودند سود نبخشید و از دریافت ملازمت تقاعد جست و در چند روز بسکر معدل قدسی گرای
پذیرفت و در ذیکم بسعی همت بعنایت ایزد سبحانه بتسخیر گذشت
چون بهادر
اعتضاد و استحکام قلعه و فزونی آذوقه و لوازم قلعه داری در مقام جهالت و ضلالت قدم استوار افشرده بسیار
و نقاعت ... ناتخچی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار بمحاصره قلعه سیوری تعیین نمود



و اسامی آنها بر تفصیل است هاشم بیک و قرابیگ ترکمان قاضی حسن میرزا یوسف از بهادر اوزبک معصوم
خان بهادر خان افغان میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشی حیم سروی میر جلال قزل ابدال علاء الدین حسین

بارگی و چاره ... سلطان ... میرزا ... [illegible]
بمحاصره آن ... [illegible]
و خواجه ... [illegible]

بکرماجیت بهدوریه و لکهمن سین بهسکیان بلوچ و جمعی از سادات بارهه و دیگر مبارزان جوق جوق بعد از تعین افواج
موکب فیروزی ابتهاج از دریای نربده عبور فرموده در فضای ولایت بیجاگده بارگاه اقبال برافراخت و دران
سرزمین جشن نوروزی آراستگی یافت

شب دوشنبه چهارم رمضان هزار و هشت هجری خورشید جهان افروز به بیت الشرف حمل میمنت تحویل ارزانی
داشت و سال چهل و پنجم الهی بفرخندگی و جهان آرایی آغاز شد و دران صحرای دلکشا چهار روز بجشن نوروزی
پرداخته روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور برافراشتند درین منزل شیخ ابوالفضل بفرمان جهان مطاع از دکن آمده
سعادت رکاب بوس دریافت و این بیت بر زبان گوهربار گذشت آسوده شبی باید و خوش مهتابی
تا با تو حکایت کنم از هر بابی در بیست و یکم فروردین ماه برهانپور بورود موکب منصور دار السرور گردید از آگره تا
این شهر دویست و بیست کروه مسافت است اگرچه شیخ فرید بخشی بیگی بمحاصره قلعه دستوری یافته بود لیکن از فوج تجحب
کمیت و کیفیت محاصره دلخواه صورت نمی بست لاجرم خان اعظم و شیخ ابوالفضل و آصف خان تعین شدند که باتفاق
شیخ فرید دور قلعه بتعمق نظر فهمیده و سنجیده مورچالها را قسمت نمایند و شیخ فرید را بسرداری آن مردم گذاشته
خود متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و نسق آن بعهده کاردانی شیخ ابوالفضل حواله و حکم جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که چون ملازمان موکب منصور حسن بر تنگی کشیده جمیع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از قرار
حاصل در وجه انعام بندهای درگاه بتفاوت مناصب مراتب قسمت نمایند و تا رایت ظفر طراز درنجید و سپاه کیسر باشند
محصول آنرا بانعام خود متصرف گردند و چون طلیعه برهانپور بورود موکب منصور آرایش یافت جمعی از سرداران خاندیس
که خود را از حد نگاه کشیده بودند از صیت معدلت و مرحمت خاقان ستوده خصال نطاق بندگی و اخلاص بر میان جان بسته
روی امید بقدسی آستان نهادند و از سوانح تعین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنک چون بعرض رسید که
فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود و در برای سیندار جدود که در ملک خاندیس بشجاعت و فرد و بی جمعیت
عدیل و نظیر خود ندارد با ملک شیر و دیگر حبشیان دران سرحد فراهم آمده اند بنابران میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی

ورای منوهر و میرزا زاهد پسر صادق خان و میر گدائی و میر عبد الحی و دیگر بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی
اختیار نماید به نوید خسروانه استمالت ساخته همراه بدرگاه آورد و الا بمحاصره قلعه پرداخته تمامش بیرون آرند و پیش از
وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از انها جدا شده روی اخلاص براه سعادت نهاد و برای مقابله او لشکر
کشید در نوبت معمود بیک که با صد زنجیر فیل روانه گجرات بود بفولاد خان پیوست و دولتخواهان که به اقبال روز افزون
نموده بمقابل او شتافتند و بهادران عرصه فیروزی ترددات شایسته ظاهر ساختند و برای خدمتکاری راه هزیمت سپرد
و غنیمت فراوان از فیلان و دیگر اجناس متصرف دولتخواهان در آمد و برای همان زخم جانستان او اره نیستی گردید
و فولاد خان با غنایم این فتح متوجه درگاه شد و بدست او چنین خدمتی آبروی دیگر یافت و بمنصب هزاری حاکم معمور کامروا
گردید و چون میرزا مظفر حسین با جوجکی فتح الله و دیگر بندهای نجد و قلعه للنگ رسید روزی میرزا با جوجکی از هر جا کلمه
میمود در رفته رفته سخن پست و بلند شد و میرزا از مجلس آشفته برخاست و از بیم ظرف و تنگ حوصلگی با جمعی از مخصوصان خود راه
آوارگی سپرد و عمر بسر آمکه دلپسری ای ایشانکه بهانه تفحص و طلب میرزا با مردم خود آواره و برآمده راه وطن خویش گرفت
و خواجه ویسی بعد از سه روز بجست و جوی او کام همت برداشت میرزا که مرزا بقصد گجرات میرفت لیکن چون از قبله خود بدر روی
سعادت تافته بود توفیق عزیمت نیافت در راه در بیابانی و بیابانها افتاد و رفته رفته همراهان جدا گردیدند و غیر از خدمت ارجمند
کاران کس نماند ناگزیر در میان سورت و بگلانه لباس قلندری پوشیده قدم در راه غربت نهاد و مقارن آن حال خواجه ویسی
که بطلب او شتافته بود پی گرفته بسیاران رسید با سورت و دستگیر ساخته بدرگاه آورد و زندان مکافات محبوس شد و
هم درین ایام راجه بهرجی زمیندار بگلانه بسعادت آستانبوس سرافرازی یافته خاقان فرمانروا بسته خدمت را
بنوازش علم و نقاره اختصاص بخشیده رخصت ارزانی داشت و چون بهادر در قرار تحصن نخود داد از رعایا و اهل حرفه و ساکنه
برهانپور و قصبات و قریات هر کس داشت بدرون قلعه در آمدند و بی اغراق از صد هزار نفس بیشتر بدرون رفته بودند چون محاصره امتداد
انجامید مردم دست از جان شسته خود را بیجا بابیرون انداختند اگرچه بعضی از دولتخواهان کنگاش در آن میدیدند که چندی را امان ندهند
تا راه برآمدن مسدود شود و از کثرت هجوم خلق اذیت کمی کند و علت با هم رسد لیکن خاقان فرمانروا از کمال مرحمت خدا
ترسی بر حال آن گروه بیگناه بخشوده حکم اطلاق زندانیان فرموده هر روز خلق انبوه از درون قلعه برآمده دعای ازدیاد دولت
ابد قرین مینمودند اگرچه حبوبات ده ساله و بیست ساله در قلعه بهم رسیده اما روغن بسخت عزیز بود و صابون بحکم نیستن

لباس مطلق نافمنشیده و از نجیت تعفن بافراط کشیده بهادر والده کلان خود را با پسر بصیر بنجر فیل بدرگاه فرستاده
زبان بخضوع و خشوع و اظهار ندامت کشوده که از نحت برکشتگی مصدر چنین گستاخی و سوء ادبی شده ام اکنون هراس
بقیاس در خاطر راه یافته روی آمدن ندارم در راه نجات تکلم کرده ام اگر رقم عفو بر صحیفه تقصیرم کشیده بخدمت غائبانه
مقرر دارند شاید رفع واهمه من شود دست آویز چنین خدمتی بهم رسانیده روی بجانب آستان سعادت آشیان نهم و از عقلان نامی
و جواهر نفیس انچه در خور پیشکش الحضرت باشد بدرگاه معلی فرستم و صبیه خود در انجمن حرم سرای شاهزاده خسرو میسپارم حکم کرده چون
پدر او در خدمت جان خود را نثار شاهزاده اخلاص ساخته بنوازش و التفات نسبت باو در خاطر هست اگر آمدن او رفع جمیع
تقصیرات مینماید زنهار که باطن خود را از توهم پرداخته دست امید بحبل المتین این دولت زند که بانواع مراحم و اقسام عواطف
اختصاص خواهد یافت و قلعه را با ملک موروثی او باو ارزانی خواهیم داشت و الا عنقریب بتکلیف همت اولیای دولت فتح
قلعه آسیر خواهد شد و او بمدت آمد مبتلا خواهد شد چون والده و پسر او بقلعه او در آمدند و انچه حکم شده بود بدو رسانیدند قرار
آمدن بخدمت نشارست داد و بهادر از قلعه کشا محاصره را تنگ تر ساخته و در انجام این مقصد عالی همت گماشتند و درین هنگام
بمسامع عز و جلال رسید که شنیده ابراهیم که از سرداران عمده خاندیس بود قلعه ملیل دون را استحکام داده بسیاری از ابطال رجال
قدم در وادی نخوت و استکبار افشرد و شیخ ابوالفضل حکم شد که فوجی بسر او فرستد و اگر غاشیه اطاعت و بندگی بر دوش
سعادت کرفته روی امید بدرگاه سلطان پناه نهد بنوازش خسروانه اختصاص خواهد یافت و اگر سر از ربقه اطاعت بر تابد تادیبش بسزا دهند
و سنجر دار را با فوجی تعین فرمود و ان خون گرفته بمبارزت مبادرت نمود و بمیامن اقبال بیزوال دولتخواهان اعلام
فتح و فیروزی برافراشته او را دستگیر ساختند لیکن سپند داران بسیاری در عرصه کارزار جان نثار شدند و بحکم اشرف آن
فتنه سرشت را نیز از گرانبار جرائم سبکدوش گردانیدند و از سوانح شورش بنگاله و رسیدن چشم زخم بعساکر فیروزی نشان
و غلبه عثمان افغان چون راجه مانسنگه در خدمت شاهزاده ولیعهد بصوب اجمیر رفته ضبط ولایت بنگاله را که جای شورش و
فتنه مخمر است تعهد نمود و این بار گران را سبک شمرده مهاسنگه نبیره خود را با وجود صغر سن بحکومت انجا مقرر نمود
و پرتاب سنگه برادر خود را با انکه خالی از شورش دماغی نبود ممد و معاون او ساخت و افغانان که عمرها در انتظار چنین فرصتی بودند
و از روی اضطرار اظهار اطاعت مینمودند فرصت یافته بالشکر گران بمبارزت شتافتند و مهاسنگه و پرتاب سنگه سر رشته ضبط
حزم و احتیاط مرعی و مسلوک نداشته و غنیم را سهل و سبک انگاشته بمدافعه و مقابله همت بستند و در بهدرک عرصه نبرد آراستند

یافت و جنگ سخت در پیوست بخت بلند یار افغانان غالب آمدند و راجپوت بسیار بقتل رسید و بعد ازین سانحه دو ماه
نتوانستند خود را جمع ساخت و جای بسیار بتصرف غنیم در آمد و درین تاریخ حیجی انکه والده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
باجل طبیعی رخت حیات بنفحت سرای اجمال جاوید کشید و این مصیبت بر خاطر قدسی مظاهر بخت گرانباری کرد و خاقان
ستوده خصال نعش او را بر دوش عزت گرفته قدمی چند بردند و با بن حکیمی جل حضرت زدند اگرچه بندهای درگاه
که همکس درین کار موافقت نموده متابعت بنماید اما تا رسید این حکم بسیاری از مقربان درگاه موافقت نموده بودند سبحان الله
هر گاه سر در راه اخلاص داشته باشند بان فضیلت ما تعلق خواهد بود درین ایام شیخ ابوالفضل بمنصب چهار هزاری شرف امتیاز
یافت و صفدرخان نبیره راجه علیخان زا که از همشیره شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری افراز ساختند و شاه خان جلال الدین افغان
کیتی مطاع از جاگیر خود آمده بسعادت آستانبوس فرق عزت برافراخت و در خلال این حال ولایت اسک مفتوح گردید چون
سعادتخان بنکی اختیار نمود در چه بران ملک تسلط یافت و شاهزاده دانیال دولتخانرا با راجه رجسنگه بسیار دا بامیه
و بسیاری از بهادران لزم دست بمدافعه و ناموری فرمود و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه نبرد فیروزی در
داد شجاعت و جانفشانی داده اعلام فتح و نصرت برافراشتند درین سال خواجه شمس الدین دیوان پنجاب باجل طبیعی درگذشت
از سوانح توجه فرمودن شاهزاده ولیعهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب آلهباس چون انغ بلند اقبال با جمعی سوی اوداج
باستیصال رانا تعیین نموده و بعد از چندی خود دیر بر هم سیر و شکار تا اودیپور نهضت فرمود و آن آشفته بیراه از کوه
برامده چند موضع را تاخت و چون بهادران لشکر منصور بقصد او شتافتند باز سراسیمه خود را در شعاب جبال انداخت و چند
معلقه رانا پی سپر عساکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار بتیغ غازیان عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند و
زن و فرزند انها اسیر شدند درین وقت خبر شورش بنگاله و شکست مهاسنگه بعرض رسید و راجه مانسنگه متصدی ضبط بنگاله بود
از شاهزاده التماس نموده که اگر موکب ظفر طراز بالهآباس نهضت فرماید طغیان نایره این فتنه بدودی تسکین خواهد یافت
ناگزیر مصلحت ملکی منظور داشته یورش ولایت رانا در پیش نهاد همت جهانگشا فرمودند چون جاگیر ملازمان ایشان در حوالی اگره
بود دانکه استه بر کنات صوبه الهباس و آنچه در الکه جاگیر صفیخان و دیگر بندها مقرر بود بعوض متصرف شدند و مبلغ سی
لک روپیه خزانه از حاصل خالصات صوبه بهار که راکهی سور دیوان آنجا فراهم آورده بود از و گرفتند اگرچه بعضی از ارکان دولت
خصوص جمعی از اهل غرض که در صوبه الهباس جاگیر داشتند مقدمات را بلباس دیگر در نظر خاقان گیتی ستان جلوه

داوند لیکن خانخانان سستو خیال از کمال حوصله و بردباری نهال محبت و دلبستگی اصلا بحرف ارباب غرض التفات ننموده
و شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم را که از خدمتکاران حضور و محرمان بزم سرور بود و خود درا از مخلصان فدایی میشمرد
و بخدمت شاهزاده بلند اقبال نیز نسبت قوی داشت با فرمان عاطفت امیز مبنی بر نصایح و هدایت شاهزاده سعادت
ملازمت شاهزاده فرستادند و بیامقدمات ربانی و سخنان سحر اثر قرار او حواله شد و نفس الامر اینکه اگر شاهزاده والاگهر
با ان لشکر بخدمت پدر عالیقدر میشتافت در همان سال فتح ممالک دکن با سهل وجهی صورت بند بود اما بی توجه
ایشان تسکین معموره شر ولایت شرقیه و رفع افغانان نیز امکان عقلی نداشت و چون شاهزاده دانیال بتسخیر احمدنگر همت گماشت
از امتداد محاصره و ابا بقی راهها و نرخ غله بدرجه اعلی رسید و خاقان گیتی ستان میرزا رستم را با فوجی بکمک
شاهزاده دستوری داده و یک لک مهر حواله افتخار بیگ شد که بلشکر ظفر اثر رساند در توقف خواجگی فتح الله
و میرزا زاهد فتح قلعه تلنک نموده با ملک شیر و دیگر سرداران خاندیس که دران قلعه متحصن بودند سعادت استانبوس دریافتند

چون شاهزاده دانیال با عساکر اقبال متوجه احمدنگر

شد اهنگ خان بسیاری از حبشی و دکنی فراهم اورده سرکول را مضبوط ساخت قضارا در میان مخالفان
چنان شهرت افتاد که اکثر سرداران از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که بلشکر ظفر اثر ملحق شوند اهنگ خان را
ازین هنگامه بیم و هراس افزوده بیرونی تا سداد غیبی خود بخود ویران شدند و اولیای دولت ابد قرین ازان
گریوه گذشتند و بظاهر احمدنگر معسکر اقبال اراستند و روز دیگر مرحلها تقسیم شد و چاندبی بی که
از دانش بهره و از سعادت نصیبه داشت خواست که بعهد و پیمان قلعه را بسپارد و حبشه خان خواجه
سرا با جندی از بد اندیشان فتنه سرشت ازین عزیمت آگاهی یافته قصد ولینعمت خود نمودند و ان عاقله را
ضایع ساختند و باتفاق اعتبار خان و میر صفی و میرزا تقی و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را
استحکام داده بمدافعه و مقاتله همت گماشتند و بهادران قلعه گشا از اطراف هجوم آورده
محاصره را تنگ ساختند و بلوازم قلعه گیری از ساباط و نقب پرداخته چند مرتبه نقب بپای قلعه
رسانیدند و دشمنان وقوف یافته پر کردند و دفعه آخر نقب را ببرج قلعه رسانیده بصد و هشتاد
من دارو انباشتند و هنگام چاشت آتش در زدند و بعرض سی ذرع دیوار قلعه پرید

Akbur
Nammeh

[illegible]

AKBAR NĀMAH. XVII CENTURY.

Folio, in an elaborate Persian lacquered binding with paintings of girls dancing before the court on the outside and flowers on the inside.

A seventeenth century Persian manuscript of the History of the Mogul Emperor, Akbar the Great of India, written upon 275 leaves of bombycine paper. 365 × 214 mm.

It is illuminated with 52 brilliant and delicately painted miniatures, varying in size from about 115 × 130 mm. to full-page, and 40 chapter-headings of flowers in colours on a gold ground. The subjects include a harvest scene beside a river in which fish are seen swimming (folio 43); a curious painting of a garden with rocks, flowers in compartments, and fountains one above another (folio 84); a hunting scene, — full-page (folio 110); the meeting of two rulers and their retinues on elephants, horses, etc. (folio 127); a procession on camels (folio 156); trumpeters, wrestlers, dancing-girls, etc., performing before the Shāh (folios 177–178); an elephant-fight (folio 181); an army besieging a fortified castle (folio 186); a royal procession on elephants and horses, — full-page (folio 189); equestrian sports (folio 198); a hunting scene (folio 200); a full-page painting divided into three horizontal compartments depicting processions on horseback and by boat (folio 258); a battle scene, full-page (folio 260). The colophon is missing.

The paintings are in the best style of the art of the period. The portrait of the Shāh, which appears to be authentic, is often repeated.

No. 2419 of Sale of Robert Hoe. New York 1912

Exhibited at Grolier Club No. 109 of 1892.
folios 177-178 Reproduced in Club Catalogue p. 49.



Al

in
flo

Me
bo

va

hea
a b
a
an
pa
ph
tru
(fo
for

(fo
me
ba

tra




چشن باد اسپهان نخجیرگاهت
همه عالم زره پوش و سپاهت

AKBUR
NAMMEH